مجموعه مقالات

جلد ۱-۲

گروهی از نویسندگان



بسم الله الرحمن الرحیم

مجموعه مقالات

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مجموعه مقالات

مشخصات کتاب

سرشناسه : کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره) (۱۳۹۰ : قم)

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات جلد۱/ گروهی از نویسندگان.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری : ج.۲

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره)؛ شماره ۳۱.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۱۳-۹

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ق. -- کنگره ها

موضوع : محدثان شیعه -- ایران -- کنگره ها

شناسه افزوده : پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی(ره)

رده بندی کنگره : BP۱۱۶ /ق۸ ک۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۲۰۵۷۸

ص:۱

جلد ۱

اشاره

گروهی از نویسندگان-

مجموعۀ مقالات جلد اول / گروهی از نویسندگان.-

قم: زائر، ۱۳۸۸

۱۱۳-۱۸۰-۹۶۴-۹۷۸- ۳۲۰ ص. ۹

کتابنامه بصورت زیرنویس.

[[مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی؛ اثر شماره: ۱۷

۱. قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ ق- کنگره ها.

۲. محدثان شیعه ، قرن ۳ ق. الف. کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی

۳ BP م ۸ق ۱۱۶

مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره)

شماره: ۱۷

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی آستانه مقدسه

عنوان: مجموعۀ مقالات جلد اول

مؤلف: گروهی از نویسندگان

ناشر: انتشارات زائر

چاپخانه: زائر

صفحه بندی: فیض الله

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۹ -۱۱۳- ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰

مرکز پخش: قم / چهارراه شهداء / انتشارات زائر

تلفن: ۷۷۴۲۵۱۹ - ص.پ: ۳۵۹۷ -۳۷۱۸۵

ص:۲

فهرست مطالب

ص:۶

اسامی راویان مجهول اسناد سایر مشایخ بدین شرح است: ص:۷

ص:۱۲

شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله محمود ارگانی بهبهانی حائری

پدر مترجم

صاحب کتاب الفهرست مینویسد: شیخ ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی (پدر مترجم) اصالتاً از کوفه است،که در قم ساکن گردید و اولین کسی بود که احادیث کوفی ها را در قم منتشر کرد. گفتهاند: ایشان به فیض زیارت حضوریِ ثامن الائمه[علیه آلاف التحیه والثناء] مفتخر گردیده است. مشهورترین تألیفاتش کتاب القضاءلأمیرالمومنین علیه السلام و کتاب النوادر است. این دو کتاب را مرحوم شیخ مفید، احمد بن عبدون و حسین بن عبیدالله همگی از حسن بن حمزه علی بن عبدالله العلوی از علی بن ابراهیم بن هشام عن ابیه [رحمه الله علیهم اجمعین] خبر دادهاند.(۱)

ص:۱۳

۱- . مجمع الرجال القهپائی، ج، ص۷۹؛ فهرست شیخ طوسی، ص۱۱ شماره ۶ و الفهرست، دانشگاه مشهد/ ۱۹، شمارهٔ ۳۱.

مرحوم شیخ ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قمی از شاگردان مرحوم شیخ یونس بن عبدالرحمان و اصحاب امام علی بن موسی رضا علیه السلام بوده است.(۱) آورده اندکه: آن بزرگوار ضمن درک و ملاقات امام هادی علیه السلام نقل حدیث میفرمودند.(۲)

شرح حال شیخ علی بن ابراهیم قمی

ابی العباس احمد بن علی النجاشی کوفی اسدی(۳۷۲ _ ۴۰۵ ق) دربارهٔ او مینویسد: ثقه فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب، سمع فاکثر وکتاب هایی بسیار تألیف کرده است و اواسط عمر نابینا گردید.(۳)

او استاد و از مشایخ اجازهٔ روایی بسیاری از فقها و علما شیعه از جمله : شیخ محمد بن یعقوب کلینی، شیخ محمد بن علی بابویه(صدوق) است، که در فصل خود خواهد آمد. ان شاء الله.

و محقّق داماد در رواشح، پدر شیخ بهایی، مجلسی، محقّق اردبیلی، و علامه طباطبایی(بحرالعلوم) نوشتهاند: او ثقه و صحیح الحدیث است به چند جهت... و در مستدرک وجوهی برای توثیق او ذکر شده است.

از تاریخ تولد و رحلت علی بن ابراهیم دقیقاً اثری به دست نیامده ولی محرز گردیده که ایشان اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در قید حیات بوده است. شیخ الطایفه مرحوم طوسی رحمه الله ایشان را از اصحاب امام هادی علیه السلام نوشته و

ص:۱۴

۱- . رجال علامه حلّی، ص۴ باب ابراهیم، ح۹.

۲- . جامع الرّواة، ج۱، ص۳۸ شمارهٔ ۲۰۰.

۳- . رجال نجاشی، ج۲، ص۸۶ شماره ۶۷۸؛ تنقیح المقال، ج۲، ص ۲۶۰؛کتاب الرجال برقی وابن داوود، ص۲۳۷، به شمارهٔ۹۹۸؛ منتهی المقال؛ چاپ آل البیت؛ ج۴، ص۳۲۴ به رفم ۱۹۲۸؛ معجم الرجال الحدیث، ج۱۲، ص۲۱ به شماره ۷۸۳۰ و الذریعه، ص۳۰۲، به شمارهٔ ۱۳۱۶.

مرحوم شیخ درکتاب شریف عیون اخبارالرضا علیه السلام مینویسد حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ ق، از ایشان(مترجم) حدیث شنیده است. مترجم از فقها و محدثین ثقه و مورد اعتماد شیعهٔ اثنا عَشَری بوده، از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی " و بزرگانی دیگر است. مرحوم کلینی در کتاب کافی روایات فراوانی را از ایشان نقل کرده است. ایشان احادیث را بیش تر از مرحوم والد خود نقل میفرمود، که به واسطهٔ چنین بزرگانی، از قم، حمد و ثنای فراوان شده است. افتخار شهر مقدس قم است. شیخ الطایفه مرحوم طوسی درکتاب شریف الغیبه مینویسد: امام صادق علیه السلام دربارهٔ قم میفرماید:

قم بلدنا و بلد شیعتنا مطهره مقدسه قبلت ولایتنا اهل البیت لایریدهم احد بسوء إلا عجلت عقوبته مالم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم جبابره سوء، اما انهم انصار قائمنا ورعاه حقنا،ثم رفع رأسه الی السما و قال اللهم اعصمهم من کل فتنه ونجهم من هلکه.(۱)

قم شهر ما و پیروان و شیعیان ما است؛ سرزمینی پاک و پاکیزه که ولایت ما اهل بیت[عصمت و طهارت علیهم السلام] را پذیرفته و به آن معتقد شده اند. هیچ کسی تصمیم سوء نیت به مردم ننماید، مگر این که بی درنگ، سزا خواهد دید؛ تا زمانی که به همدیگر و برادران ایمانی خیانت نکننـد. که اگر خیانت نمایند، خداوند بر آنان بد ستمکارانی را مسلط خواهد فرمود. آن ها یاوران قائم ما و رعایت کنندهٔ حقوق ما خواهند بود. آن گاه سرِمبارکشان را به جانب آسمان بلندکرد و فرمود: «خداوندا! آنان را از هر آشوب و گرفتاری و مصائب حفظ فرما و از هر مرگ و نیستی نگهدار.»

برتری قم بر سایر شهرها بر کسی پوشیده

نیست؛ زیرا آفتاب آمد دلیل آفتاب.

ص:۱۵

۱- . کتاب الغیبه، شیخ طوسی؛ والکنی والألقاب، شیخ عباس قمی ج۳، ص۸۷.

قم، مرکز دانش های امامان معصوم علیهم السلام است و شخصیت هایی علمی همانند زکریا بن آدم و عیسی بن عبدالله، ابی جریر، زکریا بن ادریس، ابراهیم ابی علی و... از بزرگان این دیارند. مرحوم شیخ الطایفه و نجاشی و... مرقوم فرموده اند : اینان احادیث کوفی ها را برای نخستین بار درقم منتشر کرده اند.

قم مقدس

و چون مترجم و پدرش را پس از کوچ از کوفه به قم، اهل این دیار و قمیدانستهاند. لذا طرداً للباب در عظمت و اهمیت آن شهر مقدس علمی فقهی که تمام مزایا و وجود فقها و علمای مشهور و بنام به یُمن وجود حرم مطهر ذریهٔ خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله و دختر باب الحوائج امام موسی بن جعفر و اخت الرضا و عمهٔ جواد الائمه علیهم السلام است، که امام رضا علیه السلام دربارهٔ ایشان فرموده اند:

«من زارها عارفاً بحقها فله الجنه» هرکس حضرت فاطمهٔ معصومه I را باشناخت زیارت کند، بهشت بر او واجب میشود.

و برادرزاده اش امام جواد علیه السلام فرموده است: «من زار عمتی فاطمه بقم فله الجنه» هر کس عمهام فاطمه معصومه را در قم زیارت کند بهشت بر او واجب میگردد.

و محدث قمی در مدح قم و ساکنان آن با استناد روایاتی فراوان از معصومان علیهم السلام مینویسد:

۱. قم اولین شهری است که ولایت و امامت ائمه را پذیرفته و در آن، پیشی گرفته است.

۲. قم، قطعهای از بیت المُقَدَس است.

۳. دری از درهای بهشت به طرف قم گشوده میشود.

۴. قم آشیانهٔ آل محمد صلی الله علیه وآله و شیعیان آنان است.

ص:۱۶

۵. زمانی که فساد و فتنه همه جا را فرا گیرد، به قم و اطراف آن پناهنده شوید؛ زیرا بلا از قم دور است.

۶. فرشتگان، مأمور دفع و رفع بلا از قم و ساکنان آن هستند.

۷. هیچ ستمکاری به قم قصد ننماید، مگر خداوند قهار او را دَر هم شکند، یا او را به بلا و مصیبت و دشمنی مبتلا میسازد، تا مردم از او آسوده شوند.

۸. قم، جایگاه قدوم[مبارک امین وحی الهی] جبرائیل علیه السلام است.

۹. اهالی قم در قبرستان حسابرسی میشوند و از قبرشان به بهشت محشور خواهند شد.

نامۀ امام حسن عسکری علیه السلام

علامۀ مجلسی در بحارالانوار به نقل از مناقب مینویسد:

حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام نامهای به مردم قم مرقوم فرمودند که قریب به این مضامین است: به درستی که پروردگار متعال به لطف و مهربانیاش بر بندگانش در پیغمبریِ حضرت محمد صلی الله علیه وآله که ایشان را بشارت دهنده و ترساننده قرار داده، منت گذاشته و شما مردم را موفق به قبولش کرده و به همین هدایت ارجمند ساخته. و شما را وسیلهای برای کاشت و آبیاری آن نبوت در دل های بازماندگان و آیندگان _ همان گونه که در دل های نیاکان و گذشتگانتان کاشته شده بود _ و علت طولانی شدن عمرهایشان در پیروی(و اعتقاد به امامت بلافصل امامان دوازده گانۀ مظلوم علیهم السلام) و فرمانبُرداریاش داشته است. لذا گذشت آنچه را بر راستی و درستی و رستگاری انجام داده و خود را در ردیف رستگاران قرار داده و از ثمرات و میوه های شیرین آنچه در آینده ومحشر است متنعم کرده و از گذشته برای آینده توشه

برداری کردند.(۱)

ص:۱۷

۱- . الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج۳، ص۸۷.

به هرحال مردم قم در ارسال وجوه شرعی خود به امام عصرشان کوشا بودند وآن حضرات متقابلاً بعضی از اهالی قم همچون: ابی جریر، زکریا بن ادریس، و زکریا بن آدم، و عیسی بن عبدالله بن سعد و... را با اهدای انگشتر، کفن و... مفتخرکرده. و این که مردم با عشق و علاقه به امامان معصوم و مظلوم خود علیهم السلام پیراهن اعطایی امام رضا علیه السلام را تبرکاً تا هزار دینار طلای خالص و بیشتر خریداری کردند، که علامه مجلسی در این باره روایات بسیاری را درکتاب السماء و العالم نقل فرموده است. و همچنین مردم قم عاشقانه املاک و باغ های انار، زمین های زراعتی و دکانها... را وقف آن حضرات کرده اند.(۱)

و ایشان از مشایخ اجازهٔ فقهی و روایی و... فقها و علما و بزرگانی بوده است به دلیل کتب اربعهٔ مشایخ سه گانه که حاکی از نقل روایات فقهی و اصولی است و در اکثر آن ها از محمد بن ابی عمیر که معاصر امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام و دارای ۹۴ تألیف بوده است به گفتهٔ ابن بطّه(۲) و از امام رضا وامام جواد علیهما السلام روایات نقل میکرد.(۳)

و از صفات حمیده اش این که هیچ روایتی از عامه نقل نمیکرد، ولی به عکس، عامه زیاد از ایشان نقل حدیث مینمودند.(۴)

علاّمه مجلسی در بحارالانوار مینویسد: مترجم از بزرگان راویان شیعهٔ امامیه و مهم ترین مشایخ اجازه روایِی فقها وعلمای متقدم است.(۵)

وکتب تراجم رجال وشرح حال نویسان روزگار، از مقام علمی، معنوی و

۱- . همان/ ۸۸.

۲- . فهرست شیخ طوسی، ص۴۰۴، شمارهٔ ۶۱۸.

۳- . همان.

۴- . تنقیح المقال، مامقانی، ج۲، ص۶۲، باب محمّد.

۵- . بحار الانوار، ج۵، ۱۲۸.

صداقت و وثاقت گفتار ایشان فراوان نوشته‌اند ازجمله فهرست ابن ندیم مینویسد:

«مترجم از فقها و علما و... بوده است».(۱)

در حدود ۷۲۴۰ حدیث از مترجم(علی بن ابراهیم قمی) نقل گردیده، که در برخی عبارت «علی عن ابیه» و در بسیاری عبارت «علی بن ابراهیم عن ابیه» و در پاره‌ای نیز عبارت «علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه» آمده است. و احادیثی را که با عبارت «روی عن ابیه» رسیده،تا ۶۲۱۴ مورد ذکر کرده اند. مترجم با الطاف ربوبی که «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» دانش های سودمند معنوی مذهبی نوری است که از ذات اقدس ربانی یکتای بی همتا بر قلب کسی بخواهد نور افشانی میفرماید».

همچنین دربارهٔ تفسیر قرآن وتألیفاتش نوشته‌اند: مترجم از حامیان مذهب حَقّه بوده که برای تیّمن و نمونه: مرحوم طبرسی از فقها و علمای شیعهٔ امامیهٔ قرن ششم هجری در کتاب شریف اعلام الوری باعلام الهدی مینویسد:

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بسطام بن مرّه از عمرو بن ثابت نقل کردکه امام علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام فرمود:

«من ثبت علی موالاتنا فی غیبته قائمنا اعطاه الله اجر الف شهید مثل شهداء بدر».(۲)

هرکَس بر مَحبت(و امامت بلافصل ما امامان دوازده گانهٔ معصوم مظلوم و به خصوص ولایت و امامت خاتم الاوصیاء علیه السلام از) ما، در زمان غیبت قائم، ثابت قَدَم بماند، خداوند پاداش هزار شهید همانند شهیدان بَدر را به او مرحمت خواهد فرمود.

ص:۱۹

۱- . همان.

۲- . اعلام الوری باعلام الهدی، ج۲، ص۲۳۱، باب دوم، فصل اول.

استادان علی بن ابراهیم قمی رحمه الله

وی از فقها و علمای بسیاری نقل حدیث میفرمود؛ از جمله:

۱. شیخ ابراهیم بن هاشم، پدر بزرگوارش که اکثر قریب به اتفاق نقل احادیث را نخست از ایشان آغاز میکرد و این روش علمای حق شناس از زحمات معنوی، علمی و... پدر و همچنین متّخذ از آیات و روایات است.

۲. احمد بن خالد البرقی؛

۳. احمد بن محمد بن عیسی؛

۴. احمد بن اسحاق الأحوص؛

۵. اسماعیل بن عیسی المعروف بالسندیّ؛

۶. جعفر بن سلمه الأهوازی؛

۷. الحسن بن سعید الأهوازی؛

۸. الحسن بن موسی الخشّاب؛

۹. الحسین بن سعید الأهوازی؛

۱۰. داوود بن القاسم الجعفری؛

۱۱. الرّیان بن الصلت(که در برخی مسانید پدرش را واسطه قرار داده اند)؛

۱۲.صالح بن السندی(که در برخی مسانید پدرش را واسطه قرار داده اند)؛

۱۳. علی بن محمد القاسانی؛

۱۴. القاسم بن محمد البرمکی ؛

۱۵. محمد بن ابی اسحاق الحفّاف؛

۱۶. محمد بن الحسن؛

۱۷. محمد بن خالد الطیالسّی؛

۱۸. محمد بن سالم؛

ص:۲۰

۱۹. محمد بن علی الهمدانی؛

۲۰. محمد بن عیسی بن عبید؛

۲۱. محمد بن یحیی؛

۲۲. المختار بن محمد بن المختار؛

۲۳. هارون بن مسلم؛

۲۴. یاسر الخادم.

شاگردان علی بن ابراهیم قمی

فقها و علما به نقل احادیث و اخبار از ثقه المحدثین مرحوم شیخ علی بن ابراهیم قمی افتخار میکردند.از جمله: محمد بن یعقوب کلینی روایاتی فراوان در کتاب های خود از مترجم نقل فرموده است. برای نمونه: «روی عنه ابو محمّد الحسن بن حمزه العلوی الطبری و محمد بن علی بن الحسین عن ابیه و محمّد بن الحسن و حمزه بن محمّد العلوی و محمّد بن علی ماجیلویه فی(ست) فی ترجمته».

مرحوم ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی متوفای ۳۸۱ ق، مشهور به شیخ صدوق از مرحوم پدرش و از مترجم در ضمن مشایخ اجازهٔ روایی(به) در طریق هشام بن سالم و طریق صفوان بن یحیی و ذریح المحاربی و ابراهیم بن عبدالحمید و غیر آنان... در شرح حال خود و مجیزین ذکر مینماید که برای رعایت اختصار به ذکر عناوین بقّیه حضرات مجازین اکتفا میشود:

۱. احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی؛

۲. احمد بن علی بن زیاد؛

۳. احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم که فرزند عالم خود مترجم است؛

۴. احمد بن محمد العلوی؛

۵. الحسن بن حمزه بن علی بن عبیدالله ؛

۶. الحسن بن القاسم ؛

۷. الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام؛

۸. الحسن بن ابراهیم بن ناتانه؛

۹. الحسین بن حمدان؛

۱۰. حمزه بن محمد العلوی؛

۱۱. علی بن عبدالله الورّاق؛

۱۲. علی بن الحسین بن بابویه؛

۱۳. علی بن محمد بن قولویه؛

۱۴. محمد بن احمد الصفوانی؛

۱۵. محمد بن الحسن الصّفار؛

۱۶. محمد بن الحسن بن الولید؛

۱۷. محمد بن الحسین؛

۱۸. محمد بن علی ماجیلویه؛

۱۹. محمد بن قولویه؛

۲۰. محمد بن موسی بن المتوکل که با مرحوم کلینی که در طلیعهٔ مجازین نگاشته شد جمعاً بیست و یک نفر شده اند.[رحمت الله علیهم اجمعین] که توانستهام در لا به لای کتب رجالی و تراجم به دست آورم.

تألیفات علی بن ابراهیم

کتاب تفسیر معروف به تفسیر قمی؛

کتاب ناسخ و منسوخ؛

كتاب قرب الاسناد؛

ص:٢٢

کتاب الشرایع؛

کتاب الحیض؛

کتاب التوحید و الشرک؛

کتاب فضایل امیرالمؤمنین؛

کتاب المغازی؛

کتاب الأنبیاء علیهم السلام؛

رساله فی معنی هشام و یونس؛

جواب مسایلی که محمد بن بلال از ایشان پرسیده است به نام «کتاب المشذر»؛

کتاب المناقب؛

کتاب تزویج المأمون ام الفضل؛(۱)

کتاب اختیار القران و روایاته؛(۲)

مختصر تفسیر القمی

توضیحاً کمال الدین عبدالرحمن بن محمد بن ابراهیم العتائقی الحلی(۶۹۹ _ ۷۸۶ ق)، تفسیر را مختصر کرده و نسخه خطّی آن در ۱۶۸ برگ به اندازه ۲۶ در ۱۸ سانتی متر و هر برگ ۲۱ سطر است، صفحاتی از اول آن نسخه خطّی به نام مختصر تفسیر القمی ناقص و آغازش از تفسیر آیهٔ شریفهٔ (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلا إِبْلِیسَ أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ)(۳). در انجامش تملک عبدالحمید بن محمد تقی الدهقی در شهر ۱۳۱۷ با مُهر بیضی شکل او است

۱- . معالم العلماء، شهرآشوب، ص۶۲، شماره ۴۲۴.

۲- . معجم الرجال الحدیث، ج۱۲، ص۲۱۲ شمارهٔ ۷۸۳۰.

۳- . بقره/ ۳۴.

به فهرست نُسَخ خطّی کتابخانهٔ عمومی آیت الله مرعشی نجفی قم(۱)، و سید محمد حسین حسینی جلالی حفظه الله آن را به صورت کتاب رقعی زیراکس کرده است. و بعضی نوشتهاند: کتاب وزین اصول، فروع و روضهٔ کافی ثقه الاسلام کلینی را میتوان «مُسند علی بن ابراهیم» نامید؛ زیرا بیش تر روایاتش منقول

از مترجم است.(۲)

مقبرهٔ مترجم

با وجودی که تاریخ دقیقی از تولد ورحلتش به دست نیامده، ولی قبر شریفش هم اکنون درسمت جنوبی شهرداری سابق و سمت شمالی باغ ملی یعنی مقبره شیخان قم و زیارتگاه مردم حق شناس است در کتاب «هدیه العارفین» میخوانیم «مات فی حدود ۲۸۵»(۳)، در حدود ۲۸۵ وفات یافته است، ولی اکثر کتاب های معتبر مینویسند : تا سال ۳۰۷ ق، از ایشان احادیث میشنیده اند. و شیخ الطایفه مرحوم طوسی در «الفهرست» خود بیش از بیست حدیث از مترجم و پدرش نقل کرده است(۴) که مترجم نخست از پدر بزرگوارش نقل احادیث میفرمودند، و نیز از مرحوم ابراهیم بن هاشم پدر مترجم نیز بیش از شانزده روایت نقل کرده است.(۵) و در اهمیت و بزرگواری مترجم، همین بس که سروده اند:

۱- . فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ عمومی آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله ، ج۱، ص۳۰۹، ش۲۸۲، تألیف؛ سید احمدحسینی اشکوری.

۲- . گنجینهٔ دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی، ج۱، ص۸۵، شمارهٔ ۱۲۳.

۳- . هدیهٔ العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین من کشف الظنون، ج۶، ص۶۷۸.

۴- . الفهرست، افست دانشکده الهیات دانشگاه مشهد، ۱۲، ۱۹، ۵۵، ۶۴، ۸۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۷۷، ۳۳۴، ۲۶۶، ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۷.

۵- . همان.

علی القمی سبط هاشم جش ثقه ثبت من الاعاظم

و بعضـی کتب رجالی نوشـتهاند که: مترجم «کتاب الشـرایع» مینویسد: گوشت الاغ (وبعضی «لحم العیر» نوشتهاند) حرام دانسته آن را از مـترجم بعیـد دانسـته و نیز حـدیث ازدواج ام الفضـل دختر مـأمون را بـا امـام محمـد بن علی جوادالا ـئمه علیه السـلام نوشتهاند.(۱)

یکی از امتیازهای تفسر قمی که از تفاسیر اولیه وقدیم فقها و علمای شیعه امامیه اِثنا عَشَر است که تمام آیاتی را تفسیر به استناد روایات ازمعصومان علیهم السلام است و چه بسا مرحوم علامه سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان که همین روش را داشته، به پیروی از آن بزرگوار است که نوشـتهاند: «آنچه علی بن ابراهیم آورده تفسـیر به مـأثور، و نصّ صـریح است ــ که ازحضـرت صـادق علیه السـلام به اسـتناد ومتـون مختلـف روایت شـده و بـا قـوانین حکمت و منطـق ــ و اکتشافـات طـبیعی وفلکی مطـابق است».(۲)

مصادر و مسانید کتاب شرح حال علی بن ابراهیم قمی

۱ . الفهرسـت، شـیخ الطـایفه امـامیه ابی جعفر محمـد بـن الحسـن بن علی طوسـی رحمه الله ۳۸۵ ــ ۴۶۰ افسـت از روی چـاپ اسپرنگر، به کوشش محمود رامیار، دانشکدهٔ الهیات دانشگاه مشهد مقدس، ۲۸ اسفند ۱۳۴۸ش.

۲ . بهجه الآمال فی شـرح زبـده المقال، تألیف شـیخ ملا علی علیاری تبریزی متوفای ۱۳۲۷ ق، تحقیق سـید هدایه الله مسترحمی جرقوئی اصفهانی چاپ ۱۴۱۴ ق، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور.

۳.تنقیح المقال، تألیف شیخ عبدالله مامقانی،

. رحلی، چاپ سنگی.

۱- . بهجه الآمال، ج۵، ص۳۵۴.

۲- . درّهٔ التاج لغرهٔ الدّیاج، تألیف محمود بن ضیاء الدین شیرازی(۶۳۴-۷۱۰ ق)، ص۱۲۴.

۴ . جامع الرّواه و ازاحه الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، تألیف محمد بن علی اردبیلی غروی حائری، چاپ ۱۴۰۳ ق، دارالاضواء، بیروت، لبنان.

۵ . دُرّه التاج لغره الدّیاج، تألیف محمود بن ضیاء الدین مسعود شیرازی(۶۲۴ _ ۷۱۰ ق)، به کوشش سید محمد مشکوه، چاپخانۀ مجلس، ۱۳۱۷ ش.

۶ . رجال العلامه الحلی، تألیف شیخ الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی المعروف بالعلامه المتولد ۶۶۸ و المتوفی ۷۲۶ق، تحقیق سید محمد صادق بحرالعلوم، چاپ دوم ۱۳۸۱ ق، نشر مکتبه الرضی، قم، ۱۴۰۲، ق.

۷ . رجال النجاشی، تألیف احمد بن علی نجاشی کوفی اسدی ۳۷۱ _ ۴۵۰ ق. تحقیق: محمد جواد نایینی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، دارالأضواء، بیروت، لبنان.

۸ . فهرست نسخه های خطّی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، سید احمد حسینی اشکوری، قم، ناشر کتابخانه آیت الله مرعشی رحمه الله.

۹ . قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، چاپ سال ۱۳۸۴ ق، مرکز نشر الکتاب.

۱۰ . کتاب الفهرست للندیم، تألیف محمد بن اسحاق ندیم، تحقیق رضا تجدد حائری مازندرانی، چاپ ۱۳۹۱ ق.

۱۱ . مختصر تفسیر القمی، تألیف شیخ علی بن ابراهیم قمی به صورت نسخۀ خطی و مقدمۀ سید محمد حسین حسینی جلالی، زیراکس رقعی، ۱۴۲۳ ق.

۱۲ . مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال، تألیف شیخ آقا بزرگ تهرانی، تحقیق: احمد منزوی، چاپ اول ۱۳۷۸ ق.

۱۳.معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه و اسماء المصنفین منهم قدیماً و حدیثاً (تتمۀ

کتاب الفهرست للشیخ ابی جعفر الطوسی)، تألیف محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی(متوفای ۵۸۸ ق.) منشورات حیدر، نجف اشرف، ۱۳۸۰ ق.

۱۴ . معجم المؤلفین، تراجم مصنفی الکتب العربیه، تألیف عمر رضا کحاله، چاپ مکتبه المثنی و دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۵ . معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرّواه، تألیف استاد الفقها سید ابوالقاسم موسوی خویی، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.

ص:۲۶

۱۶ . نقد الرجال، تألیف سید مصطفی بن الحسین الحسینی التفرشی از علمای قرن یازدهم هجری، چاپ اول، مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام، قم.

۱۷ . هدیه العارفین اسماء المؤلفین آثار المصنفین من کشف الظنون، تألیف اسماعیل باشاالبغدادی، چاپ ۱۴۱۳ ق. دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

ص:۲۷

زندگی نامه رضا آقابابایی، خانم قاسمی نژاد

اشاره

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی یکی از محدّثین و مفسّرین مورد وثوق امامیه واز عالمان بزرگ شیعه و از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ق) است. در حقیقت علی بن ابراهیم اولین مفسّر شیعی میباشد. شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته، ولی سید صدرالدین عاملی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام بر شمرده است.(۱)

او در میان رجال معتبر شیعی، درخششی ویژه و شهرتی کم نظیر دارد. وی از شخصیّتهای تابان وستارههای درخشان جهان تشیع است، و صاحب کتب متعددی بوده است.(۲)

تاریخ دقیق ولادت، زندگی و وفات این بزرگوار روشن نیست. گویا علی بن ابراهیم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام می زیسته و پس ازآن حضرت نیز تا سال ۳۰۷ هـ. ق در قیدحیات بوده، زیرا شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام اظهار داشته که

حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ هجری قمری

ص:۲۸

۱- . نجاشی، احمد بن علی الرجال، ج۱، ص۱۲۶.

۲- . فصلنامه فرهنگی پژوهشی قم، شماره هفتم و هشتم، مقاله تفسیر قمی، ص۲۵۴.

از علی بن ابراهیم روایت شنیده است(۱). برخی نیز وفات او را به سال ۳۲۹ق دانستهاند.(۲)

علی بن ابراهیم ازنعمت پـدر، برادران و فرزنـدان عالم و فرزانه نیز برخوردار بوده است. پـدرش از محدّثان بنام بود. ابراهیم بن هاشم پـدر بزرگوار علی بن ابراهیم کنیه اش ابواسـحاق قمی است. وی در اصل از بزرگان شـیعی کوفه بوده که بعدها به شـهر قم مهاجرت کرده است. او از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام میباشد.

درباره علی بن ابراهیم گفتهاند: «ابراهیم بن هاشم اولین کسـی بود که احادیث ائمه بزرگوار تشیع را که در میان کوفیون رایج بود، در شـهر قم منتشـر کرده است.(۳) از این رو میتـوان او را پیشـگام حـدیث در قم دانست. شـیخ طوسـی، او را از شـاگردان یونس بن عبدالرحمان ـ از اصـحاب امام رضا علیه السلام ـ دانسته است(۴) و میگوید: «ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضـا علیه السلام رسیده و محضر او را درک کرده است.(۵)

ایشان کتاب های متعـددی دارد که از جمله آن هامیتوان به «النوادر» و «قضایا امیرالمؤمنین» اشاره کرد.(۶) ابراهیم بن هاشم، از طریـق نقـل روایـات و احـادیث ائمه علیهـم السـلام، خـدمت بزرگی به اسـلام نمـود و عشـق و علاـقه خـویش را به مکتب ائمه معصومین علیهم السلام ابراز کرد.

۱- . شیخ صدوق: عیون اخبار الرضا علیه السلام (چاپ قدیم)، ص ۱۶۱.

۲- . شیخ طوسی: رجال، شماره ۳۳.

۳- . نجاشی: الرجال، ص۱۶.

۴- . شیخ طوسی: رجال، ص۳۶۹.

۵- . شیخ طوسی: الفهرست، ص۴.

۶- . قاموس الرجال: ج۱، ص ۳۲۴؛ شیخ طوسی، رجال، شماره ۱۹۷.

اگر چه ابراهیم بن هاشم را در زمره یاران امام رضا علیه السلام به شمار آورده اند، اما هیچ روایتی از امام رضا علیه السلام و نیز یونس بن عبدالرحمان به

نقل از او یافت نشده اما روایات متعددی را از امام جواد علیه السلام نقل کرده که در کتب حدیثی معروف تشیع به ثبت رسیده است.(۱)

وی ازدانش بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و از آنها روایت نقل کرده است که تعدادشان حدود ۱۶۰ نفر است. از جمله آن بزرگان، محمد بن ابی عمیر است که تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است.(۲)

علی بن ابراهیم علاوه بر پدری فرزانه، برادران و فرزندانی داشته که همگان از راویان مشهور و معروف شیعه بودهاند.

از برادران علی بن ابراهیم می توان به اسحاق بن ابراهیم اشاره کرد. به نظر میرسد که وی برادر بزرگ علی بن ابراهیم بوده زیرا کنیه پدرشان (ابراهیم) ابو اسحاق بوده است. از آن جایی که کنیه هر شخصی معمولاً بر اساس نام فرزند اول آن شخص بوده بنابراین احتمال میرود که اسحاق، برادر بزرگ علی بن ابراهیم است. هم چنین روایت علی بن ابراهیم از برادرش اسحاق این ادعا را قوت می بخشد.

شیخ عباس قمی دراین باره میگوید: «از برخی روایات معلوم میشود که علی بن ابراهیم، برادری به نام اسحاق داشته و از برادرش اسحاق روایاتی نقل کرده است».(۳)

آیت الله خویی نیز این مطلب را یادآوری کرده است.(۴) البته از دیگر برادران وی چندان اطلاعی در دست نیست.

ص:۳۰

۱- . خویی، سید ابوالقاسم: معجم الرجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷ و ۳۲۱.

۲- . همان: ص۳۱۷ و ۳۱۸.

۳- . قمی، شیخ عباس: فوائد الرضویه، ص۲۶۴.

۴- . خویی، سید ابوالقاسم: معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۲۱۴.

فرزندان علی بن ابراهیم عبارتند از:

۱. احمد بن علی بن ابراهیم:

وی از بزرگان شیعه بوده و شیخ صدوق با عبارت رضی الله عنه از او به نیکی نام برده و روایات بسیاری از وی نقل کرده است.(۱) شأن ومقام والای او به حدی است که یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خود _ لسان المیزان _ از وی یاد کرده میگوید: «احمد بن علی در ری سکونت داشته و کنیهاش ابوعلی بوده است».(۲) او از پدرش و نیز چند تن دیگر از بزرگان همچون سعد بن عبدالله بن جعفر حمیری و احمد بن ادریس، احادیثی شنیده و نقل کرده است.(۳) روایات این فرزانه قمی، در مجموعه گرانسنگ بحارالانوار نیز به چشم میخورد.(۴)

۲. محمد بن علی:

او از استادان شیخ صدوق به شمار میآید به گونه ای که آن فقیه بزرگ شیعه از محمد بن علی بن ابراهیم قمی روایاتی را نقل کرده است. محمد کتاب هایی را مشتمل بر احادیث ائمه معصومین علیهم السلام تنظیم و تهیه کرده است.(۵)

۳. ابراهیم بن علی:

او از دیگر فرزندان فرزانه مفسّر علی بن ابراهیم است و روایاتی را به نقل از پدرش بیان و منتشر کرده است.(۶)

۱- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ: الذریعه، ج۱، ص۳۲.

۲- . عسقلانی، ابن حجر: لسان المیزان.

۳- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ: همان، ص۸۵.

۴- . علامه مجلسی: بحارالانوار، ج۳، ص۳۹.

۵- . طبقات اعلام الشیعه، ج۱، ص۱۶۷.

۶- . علامه مجلسی: همان، ج۸۲، ص۱۲.

شیخ عباس قمی میگوید: «از مجموعه بحارالانوار، چنین بر میآید که ابراهیم بن علی، از محدّثانی بوده است که روایات زیادی را

نقل نموده است».(۱)

یکی از نویسندگان تعداد۴۸ استاد و ۲۳شاگرد وی را بر شمرده است.

اساتید علی بن ابراهیم

۱. ابراهیم بن هشام، ۲. احمد بن عبدالله برقی، ۳. احمد بن اسحاق قمی، ۴. ایوب بن نوح، ۵. ریان بن صلت، ۶. احمد بن حسین بن ابی خطاب.

شاگردان علی بن ابراهیم

۱. محمد بن یعقوب کلینی، ۲. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، ۳. حسن بن حمزه علوی، ۴. علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق)، ۵. محمد بن علی بن ماجیلویه، ۶. حمزه بن محمد علوی، ۷. محمد بن حسن بن ولید، ۸. محمد بن قولویه قمی.(۲)

علی بن ابراهیم علاوه بر عصر امام هادی علیه السلام، در دوران حیات پر برکت امام حسن عسکری علیه السلام و نیز زمان غیبت صغری زندگی میکرده است.(۳) البته در کتاب های معتبر شیعه هیچ روایتی از امام هادی علیه السلام و نیز دیگر امامان معصوم علیهم السلام به نقل از علی بن ابراهیم یافت نشده است.

آیت الله خویی در این باره میگوید: «نبودن روایت مستقیم از ائمه علیهم السلام منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمره اصحاب امام هادی علیه السلام باشد».(۴)

۱- . قمی، شیخ عباس: همان، ص۲۶۴.

۲- . ابن ندیم: الفهرست، ص۳۳۵.

۳- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ: همان، ج۴، ص۳۰۲.

۴- . علامه طباطبایی: المیزان، ج۴، ص۱۹۱.

علاقه و دلدادگی او نسبت به سرچشمه های ناب امامت، به اندازهای بود که نه تنها شیعیان، بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این موضوع اشاره کردهاند. ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است، از علی بن ابراهیم در کتاب خویش نام برده و سپس میگوید: «او از شیعیان سرسخت است». سرسختی و ارادت او نسبت به پیشوایان معصوم علیهم السلام در لابهلای روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده به خوبی آشکار است.

پرواز به بی کران

از تاریخ وفات علی بن ابراهیم قمی اطلاع دقیقی یافت نشده، اما پژوهشگران براساس روایتی که شیخ صدوق درباره وی در کتاب عیون اخبار الرضا نقل کرده، که علی بن ابراهیم تا سال ۳۰۷ ق (۹۱۹ میلادی) زنده بوده و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است.(۱)

سرانجام روح ملکوتی آن فرزانه دوران، به بی کران ها پرواز کرد و پیکر پاکش در شهر قم به خاک سپرده شد و بدان سرزمین مقدس، شرافتی دیگر بخشید.

آثار و تألیفات علی بن ابراهیم قمی

راویان و اصحاب امامان معصوم علیهم السلام، به منظور ثبت و ضبط معارف ناب و مکتب تشیع و انتقال آن به نسل های آتی، احادیث معتبر را از نزدیک ترین و مطمئن ترین یاران ائمه علیهم السلام دریافت میکردند و سپس آن ها را درموضوعات مختلف دسته بندی و تنظیم کرده، هر موضوعی را در کتابی مستقل و با نامی ویژه به نگارش در میآوردند.

۱- . تهرانی، شیخ آقا بزرگ، همان.

علی بن ابراهیم بن هاشم که از معروف ترین راویان تشیع است و روایات بسیار زیادی (بیش

از ۷۰۰۰ حدیث) را نقل کرده، به این امر مهم (دسته بندی موضوعی روایات) همت گمارد، به گونهای که نام ۱۴ کتاب او به ثبت رسیده است.

شیخ طوسی پنج کتاب او را چنین نام میبرد(۱): التفسیر، الناسخ و المنسوخ، قرب الاسناد، الشرایع و المغازی.

دانشمند بزرگ علم رجال ابو العباس نجاشی علاوه بر کتاب های نامبرده از دیگر کتاب های وی چنین نام میبرد(۲): التوحید و الشرک، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، الانبیاء، المشذر، الحیض، رساله ای در معنای هشام و یونس و جواب مسائل محمد بن بلال.

شیخ طوسی درکتاب الفهرست، نوشته های علی بن ابراهیم را برشمرده که دربین آنها کتاب «تفسیر» و «ناسخ و منسوخ» به چشم می خورد.

ابن شهرآشوب نیز از کتاب ها و نوشته های علی بن ابراهیم یادکرده و در بین مجموعه آثار او، کتاب «تفسیر» و کتاب «ناسخ و منسوخ» او را نیز نام برده است.(۳)

مرحوم کلینی صاحب کتاب اصول کافی که بسیاری از احادیث خود را از ایشان گرفته است، این شخصیت والا را با اوصافی چون «ثقه فی الحدیث، معتمد،صحیح المذهب، سمع فاکثر» ذکر مینمایند.(۴)

۱- . شیخ طوسی: فهرست / ۱۱۵، شماره ۳۸۲.

۲- . نجاشی: رجال / ۲۶۰، شماره ۶۸۰.

۳- . ابن شهر آشوب: منقاب آل ابی طالب، ص۵۵.

۴- . خویی: همان، ج۱۱، ص۱۹۳.

اگر چه هر یک از کتاب های این فقیه بزرگ اسلام، خود گنجینهای ارزشمند است اما کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی ازامتیاز ویژه و موقعیت برجستهای برخوردار است که نگاهی به آن کتاب ضروری مینماید. آن چه دراین مقاله به آن پرداخته شده است نگاهی اجمالی به تفسیر اوست که در میان مفسّران به تفسیر قمی شهرت یافته است.

نقد تفسیر قمی ازدیدگاه های مختلف

تفسیر قمی یکی از کهن ترین تفاسیر شیعی است که امروزه در دست داریم و ازمهم ترین منابع مفسّران امامیه در طول قرون گذشته تا عصر حاضر می باشد.(۱)

این تفسیر به لحاظ عبارت و شیوه بیان، رسا و از نثری محکم و نیرومند برخوردار است. اساس این تفسیر بر پایه نقل استوار است. این تفسیر در نوع خودکم نظیر بلکه بی نظیر و درعین اختصار و ایجاز، در بیان آیات کامل و فراگیر است.آنچه درباره تاریخ عصر نزول و آداب و عادات جاهلیت به اشارت درقرآن آمده به طور کامل دراین تفسیر روشن شده است.(۲) این تفسیرهم چنین مورد استناد کتب اربعه بوده است.(۳)

این تفسیر با مقدمهای شروع می شود که خلاصهای است از رسالهٔ منسوب به نعمانی و با مختصر تغییر و جابه جایی عبارات.(۴) گروهی از مفسّران این تفسیر را به دو نفر دیگر از شخصیت های بزرگ تاریخ اسلام نیز نسبت داده اند؛ یکی سعد بن عبدالله اشعری و دیگری سید مرتضی علم

الهدی. که امروزه این نظریه مردود است.(۵)

ص:۳۵

۱- . دایره المعارف تشیع: ج۴، ص۲۴۹۴.

۲- . نامه قم: شماره ۷ و ۸، ص۲۵۳.

۳- . دایره المعارف تشیع: همان.

۴- . علامه مجلسی: همان، ج ۹۰.

۵- . نامه قم: همان، ص۲۵۴.

طبق یادداشت های آیه الله معرفت در فصل نامه قم چون مقـدمه تفسـیر به طور مسـلّم از علی بن ابراهیم نیست این تردیـد را به وجود آورده بود،(۱) ثانیاً انتساب این تفسیر به علی بن ابراهیم قمی نیز در اعصار بعد شهرت یافته است.

تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، از این رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات به آسانی دست کشیده است. درحقیقت این کتـاب از تفاسیر تـأویلی شـمرده میشود و تأویـل های دور از ذهن در آن بسـیار زیاد است.(۲) از این رو بسیاری از آیات به فضائل اهل بیت علیهم السلام یا به احوال دشمنانشان تفسیرشده که معنای پایانی آن آیات به شمار میآیند.

در این تفسـیرتنها روایات، گرد آوری نشده، بلکه آیات و کلمات بدون استناد روشن به روایات تفسیر شده و شأن نزول آیات به تفصیل بیان گردیده و قصص انبیا ووقایع زمان پیامبر صلی الله علیه وآله ومباحث فقهی حجم گستردهای از کتاب را تشکیل میدهد.(۳)

پیشینه چاپ تفسیر قمی

کتاب تفسـیر علی بن ابراهیم در اصل نسـخه های مختلف داشـته، از جمله نسـخهای از این تفسیر به روایت نوه مؤلف به دست ابن طاووس رسیده است و او در وصف این نسخهگفته که جمیع کتاب در چهار جزء در دو مجلد واقع است.(۴)

۱- . همان: ص۲۵۵.

۲- . علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج۱، ص۳۵.

۳- . دانشنامه جهان اسلام، ج۲، ص۷۰۲.

۴- . کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ص۵۴۴.

تفسیر علی بن ابراهیم چندین بار به چاپ رسیده که اولین بار در ۱۳۱۳ ق بوده است. سپس سیدطیب جزائری نیز آن را تصحیح کرده و در ۱۳۸۶ ق در نجف به چاپ رسانده است. نسخه ای دیگر از تفسیر در سال ۱۳۱۵ هـ. ق چاپ شد و بار دیگر همراه با تقریظ مختصری از آقا بزرگ تهرانی و مقدمه و تصحیح سید طیب موسوی جزائری با ملاحظه چهار نسخه آن، در سال ۱۴۰۴ هـ. ق در قم طبع و نشر، و در سال ۱۴۱۱ هجری قمری، با همان خصوصیات تجدید چاپ شده و تنها فرق آن با چاپ سوم، تغییر شماره صفحات آن است.(۱)

نسخه ای با عنوان تفسیر علی بن ابراهیم در دست است،که نخستین بار حسن بن سلیمان حِلّی به نقل از شهید اول (متوفی ۷۸۴ هـ) نقلهایی از این نسخه را دیده و سپس در کتابهایی مانند بحارالانوار، روایات آن در ابواب مختلف پراکنده شده است.

نگاه ارزشی به تفسیر قمی

تفسیر علی بن ابراهیم تمام سوره های قرآن را در بر دارد، ولی در هر سوره، برخی آیات به صورت گزینشی تفسیرشده و از برخی بدون تفسیر گذشته است. این تفسیر عمدتاً با استناد به روایات، به تفسیر آیات پرداخته و از این رو آن را از تفاسیر مأثور و روایی به شمار آورده اند. ولی با توجه به این که اجتهادهایی از مولف نیز در آن دیده می شود، می توان آن را تفسیر اجتهادی ـ روایی یا روایی ـ اجتهادی نامید.

از نظر ارزش و اهمیت، تفسیر قمی یکی از قدیمی ترین تفاسیر شیعه است و منبعی روایی برای جوامع تفسیری شیعه، مانند تفسیر برهان و نور الثقلین، و تفاسیر اجتهادی ـ روایی شیعه است.

۱- . دانشنامه جهان اسلام: همان.

از سوی دیگر، در این کتاب در مواردی بسیار از مشایخ مهم علی بن ابراهیم چون احمدبن محمدبن عیسی و محمدبن عیسی بن عبید و احمدبن ابی عبداللّه برقی، با واسطه معاصران علی بن ابراهیم، نقل شده است. در سند دیگری از ابراهیم بن هاشم، پدر و استاد اصلی علی بن ابراهیم، با دو واسطه روایت شده و از معاصران وی چون محمدبن یحیی و سعدبن عبداللّه نیز با واسطه نقل شده است.(۱)

در مقدمه تفسیر قمی، مباحث کلی علوم قرآنی به صورت تقسیم بندی آیات در حدود پنجاه عنوان به نقل از علی بن ابراهیم مطرح شده، سپس با ذکر آیه یا آیههایی به توضیح این عناوین پرداخته شده است. در این مقدمه از سبک خاصی در قرآن به نام منقطع معطوف سخن به میان آمده(۲) و گفته شده که ترتیب آیات در هنگام جمع آوری آنها به هم خورده است.(۳)

هم چنین علی بن ابراهیم از تحریف قرآن سخن گفته و آیاتی را ذکر کرده است(۴) وی از آیات قرآن برای رد مذاهب مختلف غیراسلامی مانند: بت پرستان و زنادقه(۵) و برخی از فرق اسلامی مانند معتزله، قدَریه ــــ که به نظر وی همان مُجبِره اند ــــ و نیز دیدگاه های نادرست دیگر استفاده میکند(۶) و با آوردن روایاتی اجمالاً به مذهب امرٌ بین امرین اشاره مینماید.

۱- . علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، ج۲، ص۳۳۹ و ۳۴۴.

۲- . همان: ج۱، صص ۵۱ و ۵۲.

۳- . همان: ج۱، ص۸.

۴- . همان: ص۱۳.

۵- . همان: ص۲۰۵.

۶- . همان: صص ۱۷ ــ ۲۵.

این تفسیر از کتاب های مورد اعتماد شیخ حرّ عاملی رحمه الله نیز بوده که در «وسائل»، فراوان از آن روایت نقل کرده است و در فایده چهارم از خاتمه وسائل، آن را از کتاب های مورد اعتمادی می داند که مؤلفان آن ها و غیر آنان به صحت آنها شهادت داده و قرائنی بر ثبوت آنها قائم شده و از مؤلفان آنها به تواتر رسیده و یا صحت نسبت آنها به ایشان معلوم است، به شمار آورده است.(۱) بنابراین علاوه بر این که استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، نزد شیخ حرّ عاملی ثابت و معلوم بوده، طریق صحیحی نیز به آن داشته است و در نتیجه علاوه بر اشتهار، طریق صحیح نیز بر صدور این تفسیر از علی بن ابراهیم وجود دارد.(۲)

با این همه می توان گفت استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، مشهور و همواره مورد اعتماد دانشمندان و مؤلفان بزرگ شیعه بوده است. به عنوان مثال فضل بن حسن طبرسی رحمه الله از دانشمندان قرن ششم در تفسیر مجمع البیان، روایاتی را که در تفسیر فعلی موجود است، از علی بن ابراهیم نقل کرده(۳) و گاه تصریح نموده که این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیرش ذکر کرده است.(۴)

از دانشمندان قرن هفتم سید بن طاووس رحمه الله در«سعد السعود» مکرّر تفسیر علی بن ابراهیم را نام برده و روایاتی را از آن نقل کرده که با اندک تفاوتی در تفسیر قمی موجود مذکور است.(۵) فیض کاشانی نیز در تفسیر صافی با عنوان «القمی» فراوان از این تفسیر نقل کرده و در مقدمه تفسیر خود، این تفسیر را از جمله منابع خود برشمرده است. علامه مجلسی رحمه الله در مصادر

۱- . شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۶.
۲- . همان: ج ۲۰، ص ۲۱۲.
۳- . علی بن ابراهیم: همان، ص ۵۹.
۴- . طبرسی: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.
۵- . سید بن طاووس: سعد السعود، صص ۸۳-۸۷.

بحارالانوار این تفسیر را با عنوان «کتاب التفسیر للشیخ الجلیل الثقه علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» ذکر کرده و در توثیق مصادر فرموده است: «ممکن است گفته شود هر چند این امور برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم شواهد مناسبی است، و در صورت عدم مانع، برای اثبات استناد آن به وی کافی است».

باید گفت که از تفسیر قمی، طبرسی؛ سید بن طاووس، مجلسی و شیخ حر عاملی از آن نقل کرده اند، غیر از تفسیر قمی موجود بوده است که البته این احتمال نسبت به دانشمندان متأخر مانند شیخ حر عاملی و مجلسی بسیار بعید است، به خصوص که از تفسیری دیگر غیر از تفسیر موجود گزارش نداده اند ــ و یا باید گفت آنان به خلط این تفسیر با غیر آن پی نبرده اند که آن هم بعید است.

تفسیر نور با نور

از خدمات ارزنده این شخصیت نستوه، تألیف کتاب تفسیر قرآن است. از آنجا که کتاب تفسیر قمی از مزایای خاصی برخوردار است، به مطالبی چند از این تفسیر اشاره میشود تا از آن طریق، گوشه ای دیگر از زندگی این راوی آشکار گردد.

علی بن ابراهیم قمی در این کتاب، برای توضیح و تفسیر هر یک از آیات نورانی حق، روایات متعددی از امام صادق علیه السلام را به نقل از پدرش ذکر کرده است. پدرش نیز آن روایات را از طریق ابن ابی عمیر و برخی دیگر از بزرگان بیان نموده است.

اما پس از چندی یکی از شاگردان علی بن ابراهیم، روایاتی دیگر را از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر و توضیح آیات قرآن، به آن تفسیر اضافه میکند و با اضافه کردن آن روایات، ساختار کتاب تفسیر از اوائل سوره آل عمران (وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ) تا آخر قرآن تغییر مییابد. در واقع تفسیر موجود که به

تفسیر قمی معروف است، تعبیر امام باقر و امام صادق علیهما السلام میباشد.

شیوه این تفسیر به صورتی است که به مناسبت هر آیه قرآن، حدیثی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام در ذیل آن بیان شده و از این طریق شرح و توضیح داده شده است. این تفسیر، از تفسیر معروف به امام عسکری علیه السلام جدا بوده و هم چنین تفسیری به نام تفسیر کبیر و صغیر نیز وجود ندارد.

آن دسته از روایاتی که از سوی امام صادق علیه السلام در این تفسیر وجود دارد، از طریق علی بن ابراهیم نقل شده و دسته دیگر که از سوی امام باقر علیه السلام است از طریق ابی الجارود نقل شده است.(۱)

تفسیر قمی از منابع بسیار قدیمی و معتبر شیعه است به طوری که منبع تفاسیر بعدی قرار گرفته(۲) و علامه طبرسی و دیگر مفسّران از آن بهره مند شدهاند.(۳) درباره این تفسیر علی بن ابراهیم، مطالب بسیاری از سوی بزرگان و پژوهشگران مختلف نقل شده است که مشتاقان میتوانند بدانجا مراجعه نمایند.

دیدگاه های مختلف پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم

تفسیر علی بن ابراهیم با دیدگاه حدیثی نوشته شده، ازاین رو مؤلف از ظاهر آیات، با استناد به روایات، به آسانی دست کشیده است. در این تفسیر تنها روایات گردآوری نشده است، بلکه آیات و کلمات بدون استنادِ روشن به روایات، تفسیر شده و شأن نزول آیات به تفصیل بیان گردیده و قصص انبیا و وقایع زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و مباحث فقهی حجم گستردهای از کتاب

را تشکیل داده است. گاهی نیز معانی مختلف واژه های مشترک در قرآن ذکر می شود.(۴)

ص:۴۱

۱- . علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، مقدمه آقا بزرگ، ص۵.

۲- . علامه حلی: الرجال، ص۴۹.

۳- . شیخ عباس قمی: فوائد الرضویه، ص۲۶۴.

۴- . علی بن ابراهیم: همان، ج۱، صص ۳۰ -۳۲.

دیدگاهی دیگر در باره اسناد تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارد که با تکیه بر عبارت «وَنحنُ ذاکرون و مُخبرون بماینتهی الینا ورَواهُ مشایخنا و ثقاتنا عن الذّین فرض اللّه طاعتهم...»(۱) بر وثاقت تمامی افراد اسناد این تفسیر به شرط اتصال روایت به معصومان تأکید میکند و این تفسیر را از مصادر مهم رجالی میداند.(۲) اگر گوینده آن عبارات علی بن ابراهیم باشد، تنها ناظر به مواردی است که از علی بن ابراهیم نقل شده و علاوه بر وثاقت، بر پایه مبانی علم رجال و روایتِ حدیث، بر شیعه بودن راویان نیز دلالت دارد.(۳) کتاب تفسیر علی بن ابراهیم از کتاب های معروف است و طبرسی و غیر او از آن روایت کرده اند.(۴)

روایات این تفسیر به سه دسته تقسیم می شود:

۱) روایات ابوالفضل عباس از علی بن ابراهیم به سندش از امام صادق علیه السلام.

۲) روایات همین شخص به سند خود از ابوالجارود از امام باقر علیه السلام.

۳) روایات وی از سایر مشایخ حدیثی اش.

تفسیر قمی در ترازوی نقد اجمالی

طبق نقطه نظر مفسّران کاستیهای تفسیر قمی را می توان در موارد ذیل دانست.

۱. نامعلوم بودن نویسنده تفسیر، بیگمان در بی اعتباری آن نقش دارد.

۱- . همان: ص۴.

۲- . شیخ حر عاملی: وسایل الشیعه، ج۳۰، ص۲۰۲.

۳- . علی بن ابراهیم: همان، ص۲۰.

۴- . علامه مجلسی: بحارالانوار، ج۱، صص ۸ و ۲۷.

۲. جدا نبودن گفته های تفسیری نویسنده و علی بن ابراهیم وروایتهای معصوم علیه السلام، سبب می شود که برخی مطالب آن، از نظر حجت بودن، شرایط لازم را نداشته باشد.

۳. روایت های تفسیری فاقد سند و منبع و یا روایت های مستند دارای اضطراب و نارسایی متن، از دیگر کاستی های این تفسیر است.

مکتب تفسیری علی بن ابراهیم قمی

با توجه به آنچه در مقدمه کتاب آمده و با ملاحظه چگونگی روش او در تفسیر آیات، به دست می آید که وی طرفدار تفسیر اجتهادی ـ روایی بوده و در این تفسیر نیز طبق همین مکتب عمل کرده است.

علی بن ابراهیم قمی ضمن واجب دانستن فهم معانی قرآن و عمل به آن، فهم آن را متوقف بر تبیین رسول خدا صلی الله علیه وآله دانسته و ضروری می داند که معانی و معارف قرآن از طریق رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام فهمیده شود.

در این تفسیر، در بیان مفاد آیات، از روایات بیشترین کمک را گرفته و در غالب موارد به ذکر روایت اکتفا کرده است. با این حال از این که در بسیاری از موارد بدون استناد به روایات، معنایی را برای آیات ذکر کرده و یا به نقل حوادث تاریخی و توضیح لغات پرداخته و یا از آیات دیگر قرآن کمک گرفته و حتی گاهی به اشعار عرب استشهاد نموده است، می توان استفاده کرد که وی اخباری مسلک است که مدرک غیر ضروریات دین را چه در اصول و چه در فروع دین، منحصر به شنیدن از معصومین علیهم السلام بداند(۱) و از قرآن کریم جز معنایی را که در روایات برای آیات بیان شده، قابل استناد نداند؛ بلکه خود قرآن را نیز به مقداری که معنایش آشکار باشد،

۱- . استر آبادی: تأویل الآیات، ص۱۲۸.

قابل استناد می دانسته است. شاهد مدعا افزون بر آنچه گذشت، این است که در مقدمه تفسیر به آیاتی از قرآن کریم استدلال و استناد کرده است.

روش تفسیری علی بن ابراهیم قمی

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیات، غالباً به ذکر روایاتِ مبیّنِ معنای آیات اکتفا کرده است. شیوه نقل روایات در کتاب او به گونه ای است که می توان برداشت کرد که به روایت اعتماد داشته است. به عنوان نمونه در موارد بسیاری با تعبیر «فانّه» روایت را ذکر می کندو گاهی پس از بیان مدعای خود به روایت استناد می کند و یا روایت را دلیل بیان خود قرار می دهد.(۱)

در این تفسیر، بیشتر روایات با سندآمده است، اما درباره سند آنها اظهار نظری نشده، اما ظاهراً از نظر علی بن ابراهیم همه روایات صحیح و معتبر بوده است. بر این اساس می توان گفت هر چند در متن تفسیر، بررسی سندی وجود ندارد، ولی مؤلف در گزینش روایات به صحت سند آنها اهتمام داشته و فقط روایات معتبر و مورد اعتمادش را آورده است.(۲)

از نظر محتوا برخی روایات، مفسّر معنای ظاهر آیات است(۳) و برخی، معانی باطنی یا رمزی آیات را بیان می کند و دسته ای دیگر قرائت آیات و کلمات را از امامان معصوم علیهم السلام نقل می کند؛ ولی روایات را تفکیک و دسته بندی نکرده و به صورت مخلوط آورده است.

۱- . علی بن ابراهیم: همان، ص۶۱.
۲- . خویی: همان، ج۱، ص۴۹.
۳- . علی بن ابراهیم: همان، ص۵۸.

علی بن ابراهیم به تفویض و رجعت یا احکام فقهی مانند حرمت بدعت و سخن گفتن در دین خدا بدون علم، اشاره می کند و گاهی به مناسبت آیات، احکام فقهی را با تفصیل می آورد.(۱)

محتوای روایات در تفسیر قمی

روایات تفسیر قمی را از نظر محتوا می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. روایاتی که محتوای آن پشتوانه عقلی یا عقلایی یا قرآنی و شرعی داشته و حق بودن آن معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر اثبات صدور آن از معصوم نیست؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره حمد (الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) را به ناصبی ها(کسانی که با امامان معصوم علیهم السلام عداوت و دشمنی دارند) و (الضالّین) را به شک کنندگان (در امامت امامان معصوم علیهم السلام یا مطلق اصول دین) و کسانی که امام [زمان خود] را نمی شناسند، تفسیر کرده است.(۲) هم چنین نیز مانند روایتی که آیه (لَتُسئَلُنّ یَومَئِذٍ عن النّعیم)(۳)را چنین تفسیر کرده است: این امت از آنچه خدا به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت علیه السلام به آنان نعمت داده است، سؤال خواهند شد زیرا شمول آیه نسبت به آن نعمت ها آشکار است.(۴) هم چنین روایت دیگری که «یوم الدین» را به «یوم الحساب» معنا کرده با توجه به اینکه شاهد قرآنی (وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ)(۵) دارد.(۶)

۱- . همان: ص۱۰۵.

۲- . همان: ص۵۸.

۳- . تکاثر / ۹.

۴- . علی بن ابراهیم: همان، ج۲، ص۴۷۷.

۵- . صافات / ۲۱.

۶- . علی بن ابراهیم: همان، ج۱، ص۵۷.

در روایتی دیگر کفر را در کتاب خدا، بر پنج وجه دانسته و برای هر وجه شاهدی از آیات قرآن

ارائه داده است.(۱)

۲. روایـاتی که محتوای آن ها مورد اعراض همه مسـلمانان و یا مخالف ضـروریات و قطعیات دینی است؛ به گونه ای که حتی اگر سـند آنها هم صـحیح باشد، ظاهر محتوایشان غیر قابل قبول بوده و نمی توان به آنها ملتزم شد. بنابراین یا باید در برابر آنها توقف کرد یـا آنها را بر وجه صـحیح و قابل قبولی تأویل نمود؛ماننـد روایتی که می گویـد امام صادق علیه السـلام، (صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلاـ الضَّالِّینَ)(۲) را «صـراط مَـنْ انعمت علیهم و غیر المغضـوب علیهم» قرائت کرده است.(۳)

۳. روایاتی که محتوای آنها عقلا و شرعا ممکن بوده و هیچ محذور ثبوتی ندارند، ولی راه اثبات آنها منحصر به سند صحیح یا قراین قطعی دال بر صـدور آن از امام معصوم علیه السـلام است. گویا اکثر قریب به اتفاق روایات این تفسـیر از این قبیل(دسـته سوم) بوده و روایات دو دسته قبل، تعداد اندکی را شامل می شوند.

روایات دسته سوم خود دارای اقسامی است:

الف) بخشـی مربوط به تأویـلِ آیات است و دلالت آیات بر آن بر مبنای قواعـد ادبی و اصول عقلایی محاوره آشـکار نیست و اراده چنین معنـایی از آیـات بـا قطع نظر از بیـان معصوم علیه السـلام نـامعلوم است. این دسـته از روایات در تفسیر قمی فراوان است.

به عنوان نمونه روایتی که در تفسـیر (بسم الله الرحمن الرحیم) می گوید: باء «بهاء الله» (زیبایی و شـکوه خدا) و سین «سناء الله» (رفعت و برتری خدا) و

۱- . همان: ص ۶۱.

۲- . همان: ص ۶۱.

۳- . فاتحه / ۷.

میـم «ملـک الله» (فرمـانروایی خـدا) است، از این قبیـل است.(۱) همچنیـن روایـتی کـه «الکتـاب» را در آیـه دوم سـوره بقره، به حضرت علی علیه السلام تأویل کرده است(۲) و یا روایتی که در تفسـیر سوره شمس، «الشمس» را به رسول خدا صلی الله علیه وآله و «القمر» را به امیرالمؤمنین علیه السلام و «اللیل» را به پیشوایان ظلم و مستبد تطبیق داده است.(۳)

ب) بخش دیگر، روایـاتی است که معنـای کلمـاتی از قرآن کریم را بیـان نموده و یا متعلق برخی از افعال و یا صـفات را تعیین کرده اسـت، ولی شاهـد لغـوی و ادبی نـدارد؛ نظیر روایـتی کـه «الحمـد للّه» را بـه «الشـکر للّه» و «رب العـالمین» را به «خـالق المخلوقین» معنا کرده و متعلَّق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلق «الرحیم» را خصوص مؤمنین معرفی کرده است.(۴) در برخی از موارد به خوبی معلوم است که معنا و متعلَّقی که برای کلمات و آیات بیان شده، قابل فهم برای عرف نیست؛ به گونه ای که اگر در روایت بیـان نمی شـد، افراد عـادی به آن پی نمی برنـد؛ماننـد روایتی که در بیان متعلَّق آیه (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ).(۵) فرموده است: «فاذا فرغت من نبوتک فانصب علیاً علیه السلام».(۶)

ج) روایاتی که شأن یا سبب نزولی را برای آیات بیان کرده که جز از طریق روایات و اخبار تاریخی نمی توان به آن آگاه شد؛ ماننـد روایتی که در تفسیر سوره «عادیات» خبر می دهد که این سوره درباره اهل وادی یابس نازل شده اسـت(۷). به هر حال نظایر این روایت، در تفسیر قمی بسیار است.

۱- . علی بن ابراهیم: همان، ص۵۸.

۲- . همان: ص۵۹.

۳- . همان: ج۲، ص۴۵۵.

۴- . همان: ج۱، ص۵۷.

۵- . انشراح / ۸.

۶- . همان: ج۲، ص۴۶۲.

۷- . همان: ج۲، صص ۴۷۰ _ ۴۷۴.

د) روایـاتی که در توضـیح و تفسـیر آیـات مربوط به پیامبران سـلف علیهم السـلام و یا پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله قضایا و داسـتانهایی را بیـان می کننـد که صـحت و سـقم آنهـا متکّی به صـحت و ضـعف روایـات است؛ ماننـد روایتی که در ذیل آیه (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی...)(۱) قضـیه معراج نبی اکرم صلی الله علیه وآله را به تفصـیل بیـان کرده و مشـتمل بر مطـالبی است که پـذیرفتن آنهـا جای تأمل دارد، ولی چون امکان عقلی دارد و برهان عقلی بر خلاف آن نیست، در فرض صحت سند، وجهی برای انکارش نیست.(۲)

نمونه دیگر، روایت مفصّلی است که در اوایل سوره قصص، داستان تولّد حضرت موسی علیه السلام و انتقال او به خانه فرعون و بزرگ شدن وی را در آن خانه و رفتن به قریه مدین و ازدواجش با دختر حضـرت شـعیب علیه السـلام به تفصـیل بیان کرده است.(۳)

هـ) بخش دیگری از روایاتِ این دسته، احادیثی است که قضایا و مطالبی را درباره آخرت و جهان پس از مرگ بیان کرده و برخی از حقایق و امور آخرتی را توضـیح داده است. نمونه آن روایتی است که در وصف «صـراط» و وضع مردم نسـبت به آن فرمـوده است: «آن از مـو نـازک تر و از شمشـیر تیزتر است».(۴) نظـایر ایـن روایت نیز در این تفسـیر کم نیست و پیـداست که اعتقاد به محتوای این بخش از روایات در گرو اطمینان به صدور این روایات از معصوم علیهم السلام است و جواز خبر دادن از آن متوقف بر صحت سند این روایات است.

۱- . إسرا / ۲.

۲- . علی بن ابراهیم: همان، ص۳.

۳- . همان: صص ۱۳۶- ۱۳۹.

۴- . همان: ج ۱، ص۵۸.

فهرست و منابع

۱ . قرآن کریم.

۲ . ابن حجر عسقلانی: لسان المیزان، حیدر آباد، ۱۳۳۱.

۳ . ابن داوود حلی: کتاب الرجال، چاپ محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲ م.

۴ . ابن طاووس: سعد السّعود للنّفوس، چاپ فارس تبریزیان(حسّون)، قم، ۱۳۷۹ش.

۵ . استرآبادی، علی: تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطّاهره، قم، ۱۴۱۷. ق.

۶ . ابن شهرآشوب: مناقب آل ابی طالب، چاپ سید هاشم رسولی محلاتی، قم، بی تا.

۷ . ابن طاووس: سعد السعود، قم، منشورات، بی تا.

۸ . تهرانی، آقا بزرگ: الذریعه الی تصانیف الشیعه، علی نقی منزوی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

۹ . حر عاملی،محمد بن حسن: وسائل الشیعه، موسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ۱۴۱۲ ق.

۱۰ . خویی، سید ابوالقاسم: معجم رجال الحدیث، ج ۱، نجف، ۱۹۷۰م.

۱۱ . دانشنامه جهان اسلام: بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش..

۱۲ . دایره المعارف تشیع: بنیاد خیریه و فرهنگی شط، تهران، ۱۳۷۲ ش.

۱۳ . شریفی، حسن و محمد حسین مبلّغ: تفسیرقمی در ترازوی نقد، مقاله، پژوهش های قرآنی، ش۵.

۱۴ . شبیری؛ محمدجواد: در حاشیه دو مقاله، آینه پژوهش، سال ۸، ش۶.

۱۵ . شیخ صدوق: علل الشّرایع، نجف، ۱۳۸۶/ ۱۹۶۶، چاپ افست قم، بی تا.

۱۶.طباطبایی، سید محمد حسین: تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی،

۱۳۶۷ش.

۱۷ . طوسی، محمد بن حسن: الرجال، نجف،۱۳۸۱ ق.

۱۸. قاضی زاده، کاظم: پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی، مجله بیّنات، ش۱۰، ۱۳۷۵ ش.

۱۹ . قمی، شیخ عباس: فوائد الرضویه، زندگانی علمای مذهب شیعه، بی چجا، تهران، ۱۳۲۷.

۲۰ . قمی شیخ عباس: الفهرست، چاپ محمود رامیار، چاپ افست، مشهد، ۱۳۵۱ ش.

ص:۴۹

۲۱ . قمی شیخ عباس: تهذیب الاحکام، بیروت ۱۴۰۱ ق/۱۹۸۱.

۲۲ . قمی، علی بن ابراهیم: تفسیر القمی، چاپ سید طیب موسوی جزائری، نجف،۱۳۸۷ ق.

۲۳ . کشی، محمدبن عمر: اختیار معرفه الرجال، محمدبن حسن طوسی، مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸.

۲۴ . کلبرگ، اتان: کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه: علی قرائی و رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۱ ش.

۲۵ . کلینی،محمد بن یعقوب: الاصول من الکافی ، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۲۶ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، ۱۳۰۱ ش.

۲۷ . معرفت، محمد هادی: فصلنامه نامه قم، شماره، ۷ و ۸، مقاله پیرامون تفسیر قمی، ۱۳۷۸ ش.

۲۸ . موسوی، سید احمد: پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، کیهان اندیشه، ش۳۲.

۲۹ . نجاشی، احمدبن علی: الرجال، تحقیق: محمد جواد النائینی،، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م.

۳۰ . الندیم، محمد بن اسحاق: الفهرست، دار المعرفه، بیروت، رضا تجدد، تهران، ۱۹۷۱ ق.

ص:۵۰

بررسی وثاقت ابراهیم بن هاشم قمی فریبا شهیدی فر

چکیده

کنیهٔ ابراهیم بن هاشم پدر بزرگوار علی بن ابراهیم ابواسحاق قمی است. وی در اصل از بزرگان شیعیان کوفه بوده و سپس به شهر قم مهاجرت کرده است. وی از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است.(۱) او اولین کسی بود که احادیث ائمهی بزرگوار تشیع را که در میان کوفیون رایج بود، به شهر قم انتقال داد و در آن جا منتشر کرد. از این رو میتوان او را پیشگام حدیث در قم دانست. ابراهیم بن هاشم، از طریق نقل روایات و احادیث ائمه علیهم السلام، خدمات بی شماری به اسلام کرده و عشق و علاقه خویش را به مکتب آن حضرات علیهم السلام ابراز کرده است.

۱- . شیخ با این که ابراهیم را از اصحاب امام هشتم دانسته چیزی از او نقل نکرده که مستقیم از امام هشتم باشد و در تهذیب از ابراهیم مستقیم از امام جواد علیه السلام نقل کرده و در عین حال شیخ او را از اصحاب امام جواد علیه السلام ذکر نکرده است. (دکتر احمد عابدی).

مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده و در کتابهای معتبر وجود دارد، ۶۴۱۶ مورد میباشد. آنچه در میان محدثین و علمای شیعی مشهور شده، توثیق ابراهیم بن هاشم است.

واژگان کلیدی: توثیق ـ تصحیح ـ اجازه ـ جرح ـ قدح ـ حدیث حسن ـ حدیث صحیح.

مقدمه

شناخت دانشمندان و علما به عنوان وارثین انبیاء علیهم السلام یکی از مهمترین و اصلی ترین وظایف محققین و اهل علم به ویژه طالبان علوم دینی در حوزه های علمی و شیعی محسوب میشود. ابراهیم بن هاشم ـ پدر بزرگوار محدث شهیر علی بن ابراهیم قمی ـ از جمله علمای جلیل القدری است که میتواند از زوایای گوناگون به ویژه جنبهٔ توثیق مورد تحقیق و تدقیق جویندگان علم قرار گیرد.

اهمیت این موضوع تا حدی است که نام ایشان در بسیاری از کتب رجالی و حدیثی شیعه، در اسناد راویان ذکر شده است، بنابراین بررسی وثاقت ایشان میتواند تاثیر به سزایی در اعتبار و پذیرش احادیث فراوانی (حدود هفت هزار حدیث) داشته باشد.

در این پژوهش، ابتدا برخی از واژگان و اصطلاحات کلیدی که فهم آنها در دانستن مطالب محتوایی متن مؤثر است، به تعریف درآمده، سپس دیدگاه برخی از دانشمندان و محدثین مشهور شیعی و اهل سنت، انعکاس یافته و در انتها به نقد وبررسی دلایل وثاقت ابراهیم بن هاشم اقدام شده است.

فرضیه: از دیدگاه محدثین و فقهای مسلمان ـ به ویژه شیعیان ـ ابراهیم بن هاشم دارای وثاقت است.

ص:۵۲

هدف تحقیق: واکاوی و بازشناسی چهره های مشهور و موثر راویان شیعی به ویژه ابراهیم بن هاشم.

روش تحقیق: روش جمع آوری مطالب، اسنادی ـ کتابخانه ای و روش تدوین، توصیفی ـ تحلیلی است. مراجعه به منابع معتبر حدیثی ـ رجالی و برخی تراجم از اهداف و بستر این پژوهش میباشد.

مفهوم شناسی واژگان و مصطلحات کلیدی

۱. حدیث، روایت، خبر: عبارت است از: گفتار غیر قرآنی خداوند، معصومین اعم از پیامبر و ائمه و حضرت فاطمه سلام الله علیهم و حکایت فعل و تقریر آنان.

۲. صحت قدیم: در میان قدمای محدثین چنین متعارف بود که صحیح را بر حدیثی اطلاق میکردند که از نظر آنان اقتضای اعتماد داشت، یا همراه با قرائنی بود که باعث اطمینان و اعتماد به آن میشد.

۳. صحت جدید: از نظر علمای متأخر از زمان علامه حسن بن مطهر حلی (م،۶۷۷) یا سید بن طاووس (م،۶۷۳) به بعد صحیح روایتی است که سند آن توسط راویان عادل و امامی در تمام طبقات، به معصوم علیه السلام متصل باشد.

۴. حدیث حسن: روایتی است که واجد تمام شرایط روایت صحیح است. به استثنای آن که در میان سلسله راویان نسبت به یک، یا چند راوی در منابع رجالی تصریح به عدالت نشده و تنها به مدح و ستایش او اکتفا شده باشد.

۵. حدیث ضعیف: هر حدیثی که فاقد اتصال سند بوده یا راویان آن فاقد صفت عدالت یا وثاقت باشند.

۶. حدیث مفرد: روایتی است که تنها از یک راوی، یا یک فرقه یا یک شهر خاص نقل شده باشد.

ص:۵۳

۷. حدیث مرسل: حدیثی است که دچار ارسال و حذف اسناد باشد، اعم از این که همهٔ راویان،

یا شماری از آنان حذف شده باشند.

۸. حدیث مجهول: روایتی است که نام تمام، یا برخی از راویان سند آن در منابع رجالی نیامده و اگر هم آمده باشد، به خاطر نامشخص بودن هویت، حکم به مجهولیت و ناشناس بودن او شود.

۹. اجازه: به این معنا است که شیخ به راوی، اجازه و اذن دهد تا احادیث او را شنیده، یا کتاب رواییاش را نقل کند.

۱۰. رجال: دانشی است که به معرفی راویان و صفاتی که در پذیرش، یا عدم پذیرش راویان نقش دارد، میپردازد و از چگونگی توثیق وجرح راویان و راه های رفع تعارض میان جرح و تعدیل سخن به میان میآورد.

۱۱. الفاظ تعدیل و توثیق: رجالیون برای نشان دادن عدالت یا وثاقت راویان، از الفاظی خاص استفاده میکنند که به آنها الفاظ تعدیل و توثیق میگویند.

۱۲. الفاظ جرح: رجالیون برای نشان دادن ضعف اعتقادی یا اخلاقی راویان از الفاظ خاصی بهره میگیرند که به آنها الفاظ جرح گفته میشود.

۱۳. عدالت: از واژگانی است که مربوط به حوزهٔ اخلاق راوی است. و پایبندی راوی را به فرائض دینی نشان میدهد.

۱۴. ثقه: واژهٔ ثقه در اصطلاح علمای رجال، برابر با عدالت است. و مراد از ثقه کسی است.که نسبت به دوری او از دروغ، اشتباه و فراموشی، اطمینان وجود دارد.

۱۵. توثیق خاص: آن است که در خصوص یک راوی از سوی ائمه علیهم السلام یا علمای رجال، الفاظی دال بر وثاقت رسیده باشد.

۱۶. توثیق عام: آن است که نسبت به جمع و گروهی خاص، تمجید یا توثیق رسیده باشد که راوی مورد نظر در میان آنان قرار دارد.

ص:۵۴

۱۷. تنصیص: تصریح بر وثاقت کسی را میگویند که ممکن است توسط معصومین علیهم السلام یا یکی از اعلام متقدم یا متأخر صورت گیرد.

۱۸. أعلام متقدم: به آن دسته از رجالیون و محدثین گفته میشود که پیش از شیخ طوسی (م، ۴۶۰) میزیستهاند.

۱۹. اصحاب اجماع: به ۲۲ نفر از راویان مهم، اصحاب اجماع میگویند؛ زیرا بر صحت روایات این دسته از اصحاب ائمه علیهم السلام اجماع شده است.

۲۰. تصحیح: صحیح شمردن است.

۲۱. تصحیح ما یصح عنهم: آنچه که امامیه (معتقدین به ۱۲ امام) بر صحیح شمردن آن، اتفاق نظر دارند؛ مانند: الف) نقل و حکایت از اصحاب اجماع. ب) مرویات آنان.

ابراهیم بن هاشم و دیدگاه علما و محدثین

ابراهیم بن هاشم بن خلیل، مکنی به ابو اسحاق قمی، اصلش از کوفه است.(۱) کوفه شهری مشهور و وسیع در وسط عراق است. در دوران خلافت علی علیه السلام پایتخت دولت اسلامی بود. در پشت این شهر مرقد شریف آن حضرت قرار دارد. ابراهیم بن هاشم اولین کسی است که حدیث کوفیون را در قم انتشار داد. این بزرگوار، شاگرد یونس بن عبدالرحمان بود.(۲) وی در اصل از بزرگان شیعیان کوفه بود و با انتشار احادیث مشایخ کوفه در مرکز علمی قم و در میان علمای شیعهٔ آن دیار،

۱- . نجاشی،رجال، ص۲؛ شیخ طوسی،رجال، ص۳۶۹ و الفهرست، ص۴. ابن داود،رجال، ص۳۴؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص۴؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص۴؛ اردبیلی، جامع الرواه ج۱ ص۳۸؛ مامقانی، تنقیح المقال ج۲ ص ۲۶۰؛ تفرشی، نقدالرجال ص۱۵؛ تستری، قاموس الرجال ج۱ ص۲۲۵؛ خویی، معجم رجال الحدیث ج۱، ص۱۷۷؛ ابن حجر، لسان المیزان ج۱ ص۱۱۸؛ سید محسن امین؛ اعیان الشیعه، ج۲، ص۲۳۳؛ ابن طاووس، فلاح السائل، ص۱۵۸؛ علی بن ابراهیم، مقدمهٔ تفسیر؛ قهپایی، مجمع الرجال ج۱ ص ۸۰.

۲- . نجاشی، همان، ص۱۶؛ طوسی،رجال، ص۳۶۹.

مبـدأ تحولی مهم در فقه و حدیث و تفسیر و رجال شیعه شد. امتیاز مهم این دانشـمند فقیه و محدث عالیقدر در نیمه اول قرن سـوم هجری از همین جهت است.(۱) ظاهراً ابراهیم بن هاشم به ملاقات امام رضا علیه السـلام رسیده و محضـر ایشان را درک کرده است.(۲) البتـه ابـوالحسن ابـن بـابویه در تاریـخ ری فرمـوده است که وی از ری عبـور کرد و رضـا علیه السـلام را درک نمود،اما آن حضرت را ملاقات نکرد. اردبیلی میفرماید: اطلاع ندارد که ابراهیم بن هاشم از امام رضا علیه السلام روایت نموده باشد مگر با یک یا دو واسـطه.(۳) بنابراین اگرچه ابراهیم بن هاشم را در زمرهٔ یاران امام رضا علیه السـلام به شـمار آوردهاند، اما هیـچ روایتی از امام رضا علیه السـلام و نیز یونس بن عبـدالرحمان به نقل از او یافت نشـده است، ولی روایات متعددی را از امام جواد علیه السلام نقل کرده.(۴) که در کتب حدیث معروف شیعه به ثبت رسیده است. یکی از موارد مذکور تهذیب شیخ طوسی است.(۵)

در این مورد به نکته قابـل توجهی بر میخوریم و آن، این است که شـیخ طوسـی در رجال، ابراهیم را از اصـحاب امام رضا علیه السلام بر شمرده، اما وی را در زمرهی اصحاب امام جواد علیه السلام ذکر نکرده است و از طرفی در تهذیب، روایت ابراهیم را از امـام جواد علیه السـلام در باب زکات و زیادت خمس نقل نموده است!(۶) ظاهراً این همان حدیثی است که شـهید ثانی در حواشی خلاصه(۷)و محقق داماد در رواشح سماویه(۸) به آن اشاره نمودهاند.

۱- . دوانی، مفاخراسلام ج ۱، ص۱۶۵.

۲- . طوسی، الفهرست، ص ۴.

۳- . اردبیلی، جامع الروا ه ، ص۵۶.

۴- . خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص۳۱۷-۳۱۸.

۵- . طوسی،التهذیب، ج۴، ص۳۹۷.

۶- . همان، ص ۱۴۰.

۷- . علامه حلی،خلاصهٔ الاقوال، ص۴۹.

۸- . میرداماد،الرواشح السماویه، الراشحهٔ الرابعه، ص۸۵-۸۲.

عجیب تر از آن، این است که شیخ طوسی در تهذیب در باب زیادت انفال هم، روایت ابراهیم بن هاشم را از امام صادق علیه السلام ذکر نموده و گفته: «محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش نقل نموده و گفته که از امام صادق علیه السلام درباره صدقات اهل ذمه و جزیه ایشان از بهای شراب و گوشت خوک، سؤال نمودم. فرمودند: باید در اموالشان از بهای گوشت خوک یا خمر جزیه دهند.»(۱) به همین دلیل نیز شهید ثانی در المنتهی در حاشیهٔ کتاب از ارسال روایت حمایت نموده، چرا که ابراهیم از اصحاب امام رضا وامام جواد علیهما السلام و شاگرد یونس است که او از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است، مضاف براین که ابراهیم از امام جواد علیه السلام روایت کرده پس روایت ابراهیم از صادق علیه السلام خالی از بعد نیست.(۲)

وی از بزرگان بسیاری استفاده کرده و نزد آنان حدیث شنیده و از آنان، احادیثی را نقل کرده است. تعداد شیوخ حدیثی وی حدوداً ۱۶۰ نفر میباشد.(۳) از جملهٔ آن بزرگان میتوان به محمد بن ابی عمیر اشاره کردکه تعداد ۲۹۲۱ روایت را از وی نقل کرده است.(۴) مجموع روایاتی که از ابراهیم بن هاشم قمی نقل شده است و در کتابهای معتبر وجود دارد ۶۴۱۶ مورد میباشد.(۵)

۱- . طوسی، التهذیب، ج۴، ص۱۳۵.

۲- . علامه بحرانی، زاد المجتهدین، ج۲، ص۱۷۶.

۳- . خویی،همان، ج۱، ص۳۱۷.

۴- . همان، ص۳۱۸.

۵- . همان.

آنچه میان اکثر علما شایع و مشهور است، این است که حدیث وی را «حسن» میشمرند؛ البته در غایت حسن و علو درجه و صحت. علت این مطلب، عدم تنصیص بر وصف ابراهیم، به لفظ ثقه یا عدل است، مضاف بر این که او را مدح جلیل نمودهاند که همین موضوع، وی را در سلک توثیق و تعدیل

در آورده است. به همین جهت است که گروهی از اهل تنقیح و تحقیق حکم به توثیق او نموده اند.

از جملهٔ این افراد محقق داماد است که در راشحهٔ چهارم از رواشح سماویه میگوید: «خداوند برایش (ابراهیم) در بهشت باغها برویاند و به سعادت ابدیاش برساند» و صحیح صریح در نزد من آن است که طریقی که از طرف وی باشد صحیح است، بنابراین شأن او جلیل تر و حالش عظیم تر از آن است که دیگران او را تعدیل و توثیق نمایند، بلکه او باید تعدیل و توثیق دیگران نماید، چگونه است و حال آنکه اساتید بزرگوار ما چون رئیس المحدثین شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ الطائفه و افرادی از این قبیل و کسانی که در مرتبه و درجهٔ ایشانند از اقدمین و محدثین جلیل القدر، مقامشان بزرگتر از آن است که به آنها گمانی برده شود تا اینکه نیازمند تنصیصِ تنصیص گر و توثیق موثقی باشند. و حال آنکه ابراهیم، شیخ الشیوخ و قطب اساتید و وتد الاوتاد و سند الاسناد بوده و شایسته تر از آن است که نیازی به تنصیص و توثیق داشته باشد. مضاف بر این که وقتی دربارهی ابراهیم گفتهاند: اولین ناشر حدیث کوفیون در قم و شاگرد یونس بن عبدالرحمان بوده، همین کافی است.(۱)

محقق صمدانی شیخ حسین عبدالصمد همدانی دربارهٔ ابراهیم میگوید: «من شرم دارم از این که حدیث ابراهیم را صحیح ندانم.»(۲) مجلسی دوم نیز دربارهی حدیث او گفته: «حسن است مانند صحیح.»(۳)

۱- . میرداماد،همان، ص۸۵.

۲- . عبدالصمد همدانی،معراج الکمال، ص۸۷ (به نقل از: زاد المجتهدین ج۲، ص۱۷۷).

۳- . مجلسی، الوجیزه ص۷.

علامه طهرانی در الذریعه بعد از وصف ابراهیم فرموده است: «ندیدهام که هیچ یک از اصحاب ما، قائل به قدح ابراهیم بوده باشند. او روایات زیادی هم دارد و ارجح، قبول ابراهیم است».(۱) از همه این ها که بگذریم از مقدمه کتاب تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم(۲)و از ابن قولویه در اسناد کتابش کامل الزیارات(۳)و هم چنین از ابن طاووس در فلاح السائل، فصل ۱۹ (۴)، در سند روایتی از امالی صدوق که در آن ابراهیم بن هاشم است و غیر آن از طرق روایاتی که علمای اعلام ما بر آن اعتماد نمودهاند، وثاقتش به دست میآید.

محدث قمی میگوید: «علمای رجال در ترجمهٔ او (ابراهیم) اطالهٔ سخن کردهاند و حدیث او را به طور مشهور حدیث حسن شمردهاند و جمعی از محققین تصریح به وثاقت او کردهاند و علامه طباطبائی بحر العلوم فرموده: نزد من صحیحتر، این است که او ثقه و صحیح الحدیث است به چند جهت. و استاد ما در مستدرک الوسائل، وجوهی برای توثیق او ذکر کرده است که از آنها است قول علمای امامیه در حق او، که علمای ما میگویند: او اول کسی است که احادیث کوفی را در قم نشر نمود قطعاً نشر احادیث محقق نمیشود، مگر به قبول و انتشار آن در نزد ایشان،آن هم از جهت عمل و اعتماد، نه به خاطر نقل.»(۵) زیرا اعتماد بسیاری از علمای بزرگ قم بر حدیث او، بدون اطلاع آنها از وثاقت ابراهیم بن هاشم معنی ندارد. آن هم با توجه به اینکه علمای پیشین قم، به کوچک ترین چیزی اهل حدیث را مورد نکوهش قرار میدادند؛

۱- . علامه طهرانی، الذریعه، ج۳ ص۳۴۷.

۲- . علی بن ابراهیم، مقدمهٔ تفسیر قمی.

۳- . ابن قولویه، کامل الزیارات، ج۲ ص ۵۹۱-۵۹۳.

۴- . سید ابن طاووس، فلاح السائل، ص۱۵۹.

۵- . محمد رازی،مشاهیر دانشمندان اسلام(ترجمه الکنی والالقاب)ج۴، ص۹۶.

چنان که از احمد بن

محمـد بن خالد برقی با همهٔ وثاقت و جلالتی که داشت عیب جویی مینمودند که او از راویان ضـعیف روایت میکند و به افراد مجهول و ناشناخته اعتماد نموده است.

از طرفی سـعد بن عبدالله اشعری و عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی العطار و سایر بزرگان هم به وی اعتماد داشتهاند. علاوه بر اینکه او شیخ اجازه بوده و محمد بن احمد بن یحیی نیز از او روایت کرده است و محمد بن ولید او را از روایت نوادر الحکمه استثنا نکرده است.(۱)

علامهٔ حلی دربارهٔ اعتبار روایات نقل شده از سوی او میگوید: «هیچ یک از یاران و اصحاب دربارهٔ نفی یا تعدیل روایات وی، مطلبی را نگفتهاند ولی روایات او بی شـمار است و قبول کردن روایاتش در نزد من ارجحیت دارد.»(۲) محقق عالی مقام آیت الله خویی میگوید: «سزاوار نیست که کسی دربارهٔ موثق بودن ابراهیم بن هاشم شک و تردید به خود راه دهد».(۳)

افرادی از متأخرین نیز ماننـد صاحب الحـدائق الناضـره و دو برادرش شـیخ عبدعلی صاحب الاحیاء و شـیخ محمد صاحب مرآه الاخیار و پسرش محدث شیخ حسین و محدث صالح شیخ عبدالله بن صالح و دو فاضل محقق شیخ محمد و فرزندش شیخ علی معتقدند که اعتماد قمی ها به قول ابراهیم و رغبت آنان به وی مثل این است که تصـریح به توثیق و تصحیح وی نموده باشند با این تفاوت که عبارت شیخ عبدالله در منظومهٔ رجال در این مقال صریح نیست، وی گفته:

ثـم ابن هاشم جلیل القدر   کالعدل فی قم عظیم الذکر

ص:۶۰

۱- . دوانی، همان، ص۱۶۹.

۲- . علامه بحرانی، همان، ص۱۷۷.

۳- . خویی، همان، ص۳۱۸.

از جمله افاضل معاصری که تصریح به توثیق وی نمودهاند، شیخ محمد طه نجف در کتاب احیاء الموات است. وی گر چه او را در قسم حسان نیز ذکر نموده، اما گفته: «اقوی در نزد من وثاقت اوست به دلایلی که قویترین آنها تصریح فرزندش علی ــ ثقه جلیل القدر ــ به وثاقت مشایخ او در اول تفسیرش است.(۱)

اینک میتوان دلایل تصحیح ابراهیم بن هاشم را اینگونه جمع بندی نمود:

۱. اعتماد پسر جلیل القدر و ثقهاش بر وی، به ویژه در تفسیرش که در اول آن فرموده: «او (ابراهیم) فقط از مشایخ و ثقات نقل میکند و به علاوه بیشتر مروياتش از پدرش میباشد و شکی نیست که پدرش از جمله راویان وی میباشد، پس لازم است که از مشایخ و ثقات او باشد.

نقد: اولاً پسرش بر وثاقت تک تک افرادی که از او نقل میکند تنصیص ننموده، به جهت اینکه از تعداد زیادی از ضُعفا مثل ابی الجارود و غیره به کثرت نقل میکند. ثانیاً روایت پسر از پدر بیشتر از روایت حسین بن محمد اشعری ثقه،از معلی بن محمد ضعیف، و علی بن محمد علان و محمد بن ابی عبدالله اسدی و محمد بن حسن صفار از سهل بن زیاد ضعیف نیست.

پاسخ: اولاً عدم تنصیص مذکور بر وثاقت تک تک افراد نمی تواند به معنای عدم ارادهٔ جمیع مشایخ باشد. روایت علی بن ابراهیم از ابی الجارود یا محمد بن سنان یا غیر آن دو از کسانی که در برخی زمانها مشهور به ضعف بودهاند، نمیتواند مانع ثقه بودن آنها باشد، زیرا شیخ مفید ابی الجارود را در زمرهٔ فقهای اصحاب صادقین علیهما السلام و از اعلامی قرار داده که حلال و حرام، فتاوی و احکام از آنها دریافت میشده و هیچ راهی به ذم آنها نیست. همچنین محمدبن سنان از خواص و ثقات امام کاظم علیه السلام و اهل ورع و

۱- . علامه بحرانی، همان، ص۱۸۷.

علم و فقیه شیعه محسوب میشده است. در ضمن کلینی ضعف معلی بن محمد و سهل بن زیاد را ممنوع دانسته است.

۲. گفتیم ابراهیم بن هاشم اولین کسی است که حدیث کوفیون را در قم انتشار داد و دانسیتم که قمی ها در نهایت تحرّز و نهایت تحفّظ از قبول روایت ضعفا قرار داشتند. دیگر آن که قمی ها کسانی را که متهم به عدم ضبط و تحرز در نقل و ادای حدیث بودند از بلادشان اخراج میکردند، هم چنان که این کار از جانب احمد بن محمد بن عیسی نسبت به احمد بن محمد برقی صورت گرفت. بنابراین انتشار حدیث ابراهیم در میان قمی ها دلیلی است بر قبول حدیث وی از جانب ایشان و اعتماد آنها بر وی در اصول و فروعشان، و همین بر توثیق و تعدیل ابراهیم دلالت میکند.

نقد: اعتماد قمی ها بر حدیث ابراهیم ـ حتی اگر پذیرفته شود ـ دلالت بر عدالتش نمیکند به جهت این که ایشان میدانستند روایات وی با روایاتشان موافقت دارد و ابراهیم، آن روایات را از کتب متداول در نزد آنها اخذ نموده است.

پاسخ: اعتماد قمی ها به روایت ابراهیم مورد تردید نیست، اما این اعتماد نه به واسطهٔ موافقت احادیث ابراهیم با کتب متداول در نزد ایشان، بلکه به این دلیل است که قمی ها اعتقاد به ثقه بودن او داشتند و به همین سبب هم بر او اعتماد میکردند.

۳. ابن بابویه میگوید از ابن ولید شنیده که میگوید: «یونس بن عبدالرحمان نوشت که تمام روایاتش صحیح و قابل اعتمادند مگر روایت مفردی که محمد بن عیسی بن عبید از یونس نقل کرده، حال آن که دیگران چنین روایتی را نقل ننمودهاند.»

ص:۶۲

همین مطلب، تنصیصی است بر این که

مرویات مفرد ابراهیم بن هاشم از یونس صحیح است و این نصی صریح در توثیق اوست. پس قول ابن ولید میتواند دلیل دیگری بر توثیق ابراهیم باشد.

۴. ابن ولید و شاگردش صدوق، روایت محمد بن احمد بن یحیی را _ از جمله مواردی که ابراهیم از مرویاتش و هر آن کس که از وی روایت میکند، استثنا نموده _ مستثنی نکردهاند.

۵. هرکس در مرویات ابراهیم که در کتب اخبار موجود است تتبع نماید آن را در غایت ضبط و اتقان مییابد. و میبیند که با قواعد عدل و ایمان و ایقان موافق است و معنای ثقه نیز چیزی جز این نیست.

نقد: نهایت آن اقوال (۳ _ ۴ _ ۵) دلالت بر صحت روایاتش به معنای قدیم است و این موضوع به معنای صحت مصطلح در اواخر نیست.

پاسخ: صحت قدیم گرچه به واسطه عموم و خصوص مطلق مغایر با صحت جدید است، اما انصاف این است که متقدمین هم به وثاقت راویان مقید بودند و اگر در برخی از اوقات از روی قرائن و امارات اکتفا به غیر آن میکردند، اغلب، موضوع حمل بر اعم میبوده و این وجه اوفق و أحبّ است و اوفق هم در مذهب جای میگیرد.

۶. اعتماد ثقه الاسلام کلینی و سایر اعلام بر روایات ابراهیم و لو با واسطه از وی، میتواند دلیل عدالت و وثاقتش باشد.

نقد: اعتماد کلینی و غیره بر روایات ابراهیم از وی به واسطهٔ پسرش یا غیر او، الزاماً توثیق نمی آورد، وگرنه توثیق تمام کسانی که از وی روایت نمودهاند،لازم میآید.

پاسخ: شاید او گاهی از افرادی مثل محمد بن خالد و پسرش احمد که از ضعفا حدیث نقل میکردند، روایت مینموده، اما احتمالاً اماراتی وجود داشته که باعث میشد او از ضعیف نقل کند،پس این قاعده کلی نبوده و اکثراً ملتزم به نقل از ثقات بوده است.

۷. علامه طهرانی ـ صاحب الذریعه ـ تعداد

زیادی از اخباری را که ابراهیم در طریق آن است صحیح میشمارد و ابن داود نیز با او موافق است.

نقد: علامه طهرانی و غیر او اگرحدیث ابراهیم را وصف به صحت نمودهاند، صحت را بر ثقات محدود نکردهاند، زیرا مسلک ایشان هم به مثابهٔ مسلک قدماست.

پاسخ: ایشان اگرچه تصحیح را برثقات به معنای اخص، محدود نکردهاند اما توثیق به معنای عام را شرط میدانند. بنابراین فقط خبر کسی را که یقین به وثاقتش دارند، تصحیح میکنند گرچه فساد عقیدهاش در نزدشان ثابت شود،به ویژه وقتی بعضی مرجّهات را ـ مثل این که از افرادی باشد که بر تصحیح آنچه از جانب ایشان صحیح است اجماع شده باشد ـ به روایات ضمیمه کنند یا کسی از اهل اجماع عمل به روایاتشان کند. و در جایی که هیچ شکی در امامیه بودن شخص نیست پس چاره ای نیست از اینکه تصحیح ملازم با توثیق به معنای خاص را اراده کنند و هیچ راه فراری وجود ندارد.

۸. از کثرت روایات ابراهیم، چنان که از تتبع در کتب اربعه، بصائر، محاسن و سایر کتب حدیثی که در این دوران مدار علما هستند، وثاقت او مستفاد میشود.

نقد: اگر لازمهی کثرت روایات ابراهیم عدالتش بود، لازم میآمد که عدهای از راویان ضعیف را نیز عادل بدانیم، افرادی که با ابراهیم در کثرت روایات شریکند.

پاسخ: آنچه دلیل بر آن آمده صرفاً به جهت کثرت روایات نبوده، بلکه به این شرط که منتقدین، اثبات روایات را تلقی به قبول کرده باشند و در جمیع احوال وحالات بر روایات اعتماد نموده باشند.

ص:۶۴

در ضـمن اگر افراد دیگری با ابراهیم در کثرت روایات مشترکنـد، بایـد گفت که بین وی و ایشان فرقی وجود دارد و آن سالم بودن ابراهیم از طعن است که در ایشان این سلامت وجود ندارد. پس بنابر همین فرق، ملازمه منتفی میشود.

از آنچه گفته شـد معلوم میشود که ابراهیم بن هـاشم دارای توثیق است، مضـاف به این که وی از مشایـخ اجـازه است و کثرت روایـاتش از دیگران و کثرت روایات دیگران از او، ما را به همین موضوع ارشاد میکنـد و چون آنها در اعلی طبقات وثاقتانـد، اصـلاً از توثیق بی نیازنـد و توثیق جمـاعتی به مجرد این طریق قطعی است، بنـابراین خـارج کردن ابراهیم بن هـاشم قمی از این حکم خلاف تحقیق است... و الله العالم.

کتاب نامه

۱ . ابن داود، رجال، چاپ محمد صادق آل بحرالعلوم، نجف، ۱۳۹۲ ق (چاپ افست قم).

۲ . ابن حجر، لسان المیزان، چاپ محمد عبدالرحمان مرعشی، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۳ . ابن شهر آشوب، معالم العلماء، منشورات المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۰ ق.

۴ . ابـن طـاووس، فلاـح السائـل، المحقـق: غلامحسـین مجیـدی، مرکز انتشـارات دفـتر تبلیغـات اسـلامی، مطبعه مکتب الاعلاـم الاسلامی، الطبعه الاولی، ۱۳۷۷.

۵ . ابن قولویه، کامل الزیارات، ترجمه: سید محمد جواد ذهنی تهرانی، انتشارات گنجینه ذهنی، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۶ . سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۱۹ ق.

۷ . بحرانی، زادالمجتهدین، چاپ دوم، نشر ضیاء بدر آل سنبل، بی تا.

۸ . تستری، قاموس الرجال، منشورات مرکز نشر الکتاب المطبعه المصطفوی، تهران، ۱۳۷۹ق.

۹ . تفرشی، نقدالرجال، انتشارات الرسول المصطفی، تهران، ۱۳۱۸ ق.

۱۰ . علامه حلی، خلاصه الاقوال، موسسهٔ انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۱ . خویی، معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، طبعه منقحه و مزیده، بی جا، ۱۴۱۳ ق.

ص:۶۵

۱۲ . دوانی، مفاخراسلام، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۱۳ . طوسی، رجال، حقّقه و علّق علیه محمد صادق آل بحرالعلوم، الطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۱ ق.

۱۴ . طوسی، تهذیب الاحکام، دارالکتب العلمیه، تهران، ۱۳۹۰ ق.

۱۵ . طوسی، الفهرست، چاپ الویس اسپرنگر، هندوستان، ۱۲۷۱ ق (افست مشهد، ۱۳۵۱).

۱۶ . طهرانی، الذریعه، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۷ . علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، دارالسرور، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۱۸ . قمی (عباس)، مشاهیر دانشمندان اسلام (ترجمهٔ الکنی و الالقاب)، مترجم: محمد رازی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۵۱.

۱۹ . قهپایی، مجمع الرجال، صحّحه و علّق علیه الحاج، السید ضیاء الدین الاصفهانی، موسسهٔ اسماعیلیان، قم، بی تا.

۲۰ . مامقانی، تنقیح المقال، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۹.

۲۱ . مجلسی، الوجیزه، تحقیق: محمدکاظم رحمان ستایش، بتعاون موسسه الطباعه والنشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، تهران، ۱۳۷۸.

۲۲ . میرداماد، الرواشح السماویه، الراشحه الرابعه، تحقیق: نعمه الله جلیلی، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۲ ق.

۲۳ . نجاشی، رجال، موسسهٔ النشرالاسلامی، قم، ۱۴۱۶ ق.

۲۴ . نجف، محمدمهدی، الجامع لرواه و اصحاب الامام الرضا علیه السلام، الموءتمر العالمی الثانی للامام رضا علیه السلام، الامور الفنیه: نشر الآستان الرضویه المقدسه، ۱۴۰۷ ق.

۲۵ . محقق اردبیلی، جامع الرواه.

۲۶ . همدانی، عبدالصمد، معراج الکمال.

ص:۶۶

پژوهشی سندی و محتوایی در «تفسیر القمی»

اشاره

علی اکبر بابایی(۱)

تفسیر القمی، تفسیری دو جلدی شامل تمام سوره های قرآن است(۲)، که در هر سوره به صورت گزینشی و مزجی، برخی از آیات را تفسیرکرده و از برخی نیز بدون تفسیر گذشته است.

در این تفسیر عمدتاً آیات بر مبنای روایات، تفسیر شده؛ از این روی، دیگران آن را از تفاسیر مأثور و روایی به شمار آورده اند(۳) ولی ما به لحاظ این که این تفسیر، روایی محض نیست و اجتهاد هایی از مؤلف در آن دیده می شود آن را تفسیری اجتهادی ــ روایی می نامیم. این تفسیر یکی از قدیمیترین تفاسیر اجتهادی ــ روایی شیعه و منبع روایی برای جوامع تفسیر برهان و نورالثقلین،

۱- . عضو هیأت علمی دانشگاه حوزه و دانشگاه (گروه قرآن پژوهی).

۲- . سید بن طاووس متوفای قرن هفتم در وصف آن فرموده است: «وجمیع الکتاب اربعه اجزاء فی مجلدین» (سعد السعود / ۸۷) از کلام وی معلوم می شود که در آن زمان نیز دو جلد بوده است.

۳- . نک: معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ص۳۲۵. و ایازی، سید محمد علی؛ المفسرون حیاتهم و منهجهم / ۸۳۸.

و تفاسیر اجتهادی ـــ روایی شیعه همچون: تفسیر صافی و کنز الدقائق و حتّی تفاسیر اجتهادی جامع شیعه همانند تفسیر مجمع البیان بوده و در آن ها، فراوان از این تفسیر روایت نقل شده است. در برخی از آن تفاسیر مانند تفسیر برهان تمام روایات تفسیر قمی حتّی مطالبی که روایت بودنش معلوم نیست، به اعتبار این که شاید روایت باشد، آورده شده است.

این تفسیردارای نسخه های خطی متعددی است و پس از سال۱۳۱۳ ق، چندین بار چاپ شده است. یک نسخه در همان سال و نسخه ای دیگر با اندراج تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام در حاشیه آن در سال ۱۳۱۵ ق، منتشر گردیده است و بار دیگر همراه با تقریظی کوتاه از آقا بزرگ تهرانی و مقدمه و تصحیح سید طیب موسوی جزایری با ملاحظه چهار نسخه آن در سال ۱۴۰۴ ق، در قم طبع و نشر،(۱) و در سال ۱۴۱۱ با همان خصوصیات چاپ سوم بدون کم و زیاد تجدید چاپ شده و تنها تفاوت آن با چاپ سوم، تغییر شماره صفحات است.(۲)

مؤلّف

منظور از قمی در نام این تفسیر: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی) از دانشمندان برجستهٔ شیعه در نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم است.(۳)

ص:۶۸

۱- . نک، قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج۱، ص۱۴-۱۷؛ مقدمه سید طیب جزائری.

۲- . در این تحقیق از همین چاپ اخیر استفاده شده و نشانی ها مطابق صفحه شمار چاپ ۱۴۱۱ ق است.

۳- . شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج۴، ص۳۰۲ در معرفی او فرموده است: کان فی عصر ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام و بقی الی ۳۰۷ فانه روی الصدوق فی عیون اخبار الرضا عن حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر قال اخبر نا علی بن ابراهیم بن هاشم سنه ۳۰۷... و فی بعض اسانید الامالی و الاکمال هکذا: حدثنا حمزه بن محمد، الی قوله بقم فی رجب ۳۳۹ قال اخبر نا علی بن ابراهیم بن هاشم فیما کتبه الیَّ فی سنه سبع و ثلاث مأ ه .

نجاشی رجال شناس معروف شیعه در قرن پنجم در معرفی وی فرموده است: «ابوالحسن قمی ثقه در حدیث، ثبت،(1) مورد اعتماد و دارای مذهب صحیح است[روایت] شنیده و فراوان روایت کرده وکتاب هایی را تألیف کرده است»(2) و از جمله کتاب های او کتاب التفسیر را نام برده و در پایان، سند خود را به کتاب ها و سایر احادیث وی ذکر کرده است(3). شیخ طوسی رحمه الله نیز کتاب هایی را برای او ذکر کرده که اولین آن ها کتاب التفسیر است و در پایان سند خود به کتاب ها او را ــ که سندی صحیح ــ است یادآور شده است.(4) محدث بزرگ شیعه کلینی رحمه الله نیز در کافی فراوان از وی روایت نقل کرده است.(5) بنا براین: تردیدی نیست که قمی رحمه الله یکی از دانشمندان مورد اعتماد شیعه بوده و کتاب تفسیری نیز داشته است، اما کتابی که به نام تفسیر القمی در دو جلد چاپ شده و اینک موجود است آیا عین همان تفسیری است که علی بن ابراهیم قمی رحمه الله تألیف کرده و شیخ طوسی رحمه الله به آن سند صحیح داشته، یا آمیخته ای از آن و غیر آن است؟ از ظاهر کلام آیت الله خویی رحمه الله در مقدمه سوم معجم رجال الحدیث استفاده می شود استناد تفسیر

1- . ثبت یعنی استوار؛ کسی که هر حدیثی را نقل نمی کند، بلکه حدیثی را که به صحتش علم دارد روایت می کند،(نک: مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایه، ج2 ص241).

2- . رجال النجاشی، ص،260 رقم 680.

3- . نک: همان.

4- . نک: طوسی، الفهرست، ص9، رقم 370.

5- . طبق آماری که در سی دی مکتبه اهل البیت علیهم السلام گزارش شده، موارد ذکر علی بن ابراهیم در هشت جلد کافی 4056 مورد است، برای نمونه نک: اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث 9، 17، 19، 31، کتاب فضل العلم، باب فرض العلم و...، حدیث 1، 3، 8، باب اصناف الناس، حدیث 4، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث 3و6.

موجود به علی بن ابراهیم نزد ایشان قطعی بوده، زیرا وی از جمله ای که در مقدمه تفسیر موجود آمده است(۱)به عنوان سخن علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش، یاد می کند و می فرماید: در این کلام دلالت آشکاری است که وی در این کتابش جز از ثقه (شخص مورد اعتماد) روایت نمی کند.(۲)

و با توجه به این که نزد ایشان غیر از تفسیر موجود، تفسیری دیگر به نام تفسیر علی بن ابراهیم نبوده وگرنه ذکر می کرد معلوم می شود که در استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم هیچ تردیدی نداشته است. ولی کتاب شناس معروف شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله این کتاب را آمیخته ای از تفسیر علی بن ابراهیم و روایاتی از تفسیر ابی الجارود ــ که از امام باقر علیه السلام نقل شده ــ و برخی احادیث دیگر دانسته است؛ وی فرموده: مفسّر قمی در این تفسیرش نقل خصوص آنچه را از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات روایات کرده قصد داشته است و بیش تر آن از روایات پدرش ابراهیم بن هاشم از مشایخش و بالغ بر شصت نفر از رجال حدیث است و غالب روایات پدرش.

از محمد بن ابی عمیر با سند یا مرسل از امام صادق علیه السلام است... و به لحاظ خالی بودن این تفسیر ازروایات سایر ائمه علیهم السلام شاگرد علی بن ابراهیم (ابوالفضل عباس بن محمد) که راوی این تفسیر بوده است برای تکمیل و زیاد کردن نفع این تفسیر، برخی از روایاتی را که امام باقر علیه السلام بر ابی الجارود املا فرموده و روایات دیگری را از سایر مشایخش که متعلق به تفسیر آیه دانسته، یا آوردن آن را در ذیل آیه مناسب

دیده، در اثنای روایات آن وارد کرده است و این کار از اوایل سوره آل عمران تاپایان قرآن انجام گرفته است.(۳) و

۱- . و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا ورواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم، تفسیر القمی، ج۱، ص۳۰.

۲- . معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۴۹.

۳- . الذریعه، ج۴ ص، ۳۰۳،شایان ذکر است که در تتبع انجام شده معلوم گردید در این تفسیر از سایر امامان معصوم علیهم السلام غیر از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نیز بسیار روایت شده، گرچه روایات نقل شده از امام صادق علیه السلام فراوان، است. همچنین در موارد زیادی، از غیر طریق ابی الجارود نیز از امام باقر علیه السلام در این تفسیر روایت نقل شده است که حّتی تعدادی از آنها قبل از اوایل سورهٔ آل عمران است آدرس نمونه ای از روایاتی که از غیر امام صادق علیه السلام و از غیر طریق ابی الجارود در این تفسیر نقل شده، چنین است: از رسول خدا صلی الله علیه وآله : ج۱، ص۲۰، ۳۰۴ و ج۲، ص۲۹۰. از حضرت علی علیه السلام :ج ۱، ص۶۵، ۱۱۲، ۱۲۷، ۳۷۴و ج۲، ص۴۳، ۴۴، ۲۹۱. از امام حسن علیه السلام : ج۲، ص۲۷۴- ۲۷۶. از امام سجاد علیه السلام : ج۱، ص۱۳، ج۲، ص۲۲و۲۳. از امام باقر علیه السلام : ج۱ قبل از اوایل سورهٔ آل عمران، ص۱۲۷،۱۲۵،۱۲۴،۱۰۸،۸۳،۸۲،۵۶،۵۵، بعد از اوایل سورهٔ آل عمران از طریق غیر ابی الجارود، ص۴۱۴، ۳۷۹، ۳۰۵، ۲۴۹، ۲۲۹، ۲۲۸، ۱۸۶، ۱۳۰، ج۲، ص۲۲، ۱۰۴، ۲۰۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۸۱، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۶۴، ۴۹۳. از امام کاظم علیه السلام : ج۲، ص۳۷۳، ۴۰۶. از امام رضا علیه السلام : ج۱، ص۴۸، ۵۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۷، ۲۲۲، ۲۴۷، ۳۷۰، ۳۸۲، ج۲. ص۲۵، ۳۷، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۵۴، ۲۱۷، ۲۸۶، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۹۷، ۴۱۲. از امام جواد علیه السلام : ج۱، ص۲۱۰- ۲۱۲ و

ج۲، ص۲۵۲. از امام هادی علیه السلام : ج۱، ص۳۱۲، ۳۸۴ و ج۲، ص۳۰۴. از امام عسکری علیه السلام : ج۲، ص۵۰.

مستند وی در این مدعا امور ذیل است:

الف: در صدر تمام نسخه های صحیح این تفسیر بعد از دیباجه با عبارت«حدّثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال حدّثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قال ابی [)]...» به نام شاگرد علی بن

ابراهیم تصریح شده و در آغاز سوره بقره عنوان«قال ابو الحسن علی بن ابراهیم حدثنی ابی» آمده و به همین اسلوب تا اوایل سوره آل عمران ادامه یافته است.

ص:۷۱

ب: در اوایل سوره آل عمران، اسلوب روایت را به عبارت«حدثنا احمد بن محمد الهمدانی قال حدثنی جعفربن عبدالله قال حدثنا کثیر بن عیاش عن زیاد بن المنذر ابی الجارود عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام تغییر داده و در دو مورد دیگر با این سند روایت کرده است و این سند همان طریق مشهور به تفسیر ابی الجارود است و شیخ طوسی در فهرست و نجاشی هر دو تفسیر را با سند خویش به احمد بن محمد همدانی(معروف به ابن عقده) و متوفای ۳۳۳ ق، روایت کرده اند(۱).

ج: گویندهٔ «حدّثنا ابن عقده» که در سه جای این تفسیر آمده است قطعاً علی بن ابراهیم نیست؛ زیرا وی استاد کلینی متوفای ۳۲۸ ق، بوده که در کتاب کافیاش فراوان از آن روایت کرده است و ابن عقده شاگرد کلینی بوده که کتاب کافی را از او روایت کرده است، پس: چگونه ممکن است علی بن ابراهیم که استادِ

ابن عقده بوده، از ابن عقده روایت کند؟

د: مؤلف این کتاب در غالب موارد بعد از تمام شدن روایت ابی الجارود، یا روایت بعضی مشایخ دیگرش با تعبیر«وقال علی بن ابراهیم» و مانند آن، یا تعبیر«رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم»، یا«رجع الی روایه علی بن ابراهیم»، یا«رجع الحدیث الی علی بن ابراهیم»، یا«فی روایه علی بن ابراهیم» به تفسیر علی بن ابراهیم باز می گردد.(۲)

ص:۷۲

۱- . نجاشی در رجال خود (ص ۱۷۰، رقم ۴۴۸) در ترجمهٔ ابوالجارود گفته است: له کتاب تفسیر القرآن رواه عن ابی جعفر علیه السلام اخبرنا به عدّه من اصحابنا عن احمد بن محمد بن سعید قال حدّثنا جعفر بن عبدالله المحمدی قال حدثنا ابوسهل کثیربن عیاش القطّان قال حدّثنا ابو الجارود بالتفسیر، و شیخ طوسی در الفهرست(ص۷۲، رقم ۲۹۳) دو طریق برای تفسیر وی ذکر کرده، که طریق دوم چنین است: «و اخبرنا بالتفسیر احمد بن عبدون عن ابی بکرالدوری عن ابن عقده عن ابی عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بی ابی طالب المحمدی عن کثیر بن عیاش القطّان و کان ضعیفا و خرج ایام ابی السرایامعه فاصابته جراحه عن زیادبن المنذر ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام . شایان ذکر است که احمد بن محمد بن سعید و ابن عقده همان احمد بن محمد همدانی است؛ (نک: طوسی، الفهرست، ص۲۸، رقم ۷۶؛ رجال الطوسی، ص۴۴۱، رقم ۳۰ و رجال النجاشی، ص۹۴، رقم ۲۳۳.

۲- . آنچه نقل شد خلاصه و مضمون کلام آقا بزرگ تهرانی، است. برای دیدن عین عبارات وی نک: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۳- ۳۰۵.

برخی نویسندگان معاصر آن را تألیف شاگرد علی بن ابراهیم نیز ندانسته و ضمن بیان این که تفسیر موجود به استثنای خطبه و مقدمه، مجموعه ای از تفسیر علی بن ابراهیم معروف و تفسیر ابی الجارود و روایات متفرقه دیگری است که مؤلف از مشایخ خود نقل کرده، گفته است مؤلف آن شخصی ناشناخته است که علی بن ابراهیم را درک نکرده و تفسیر او را به واسطه شاگردش(ابوالفضل عباس بن محمد) نقل کرده است. وی بر این مدعا شواهدی را از خود کتاب آورده، که بخشی از آن، همان شواهد آقا بزرگ تهرانی است و جز برای مدعای مشترک وی با ایشان (که همه این تفسیر از آن، علی بن ابراهیم نبوده و مؤلفِ آن شخص دیگری غیر از علی بن ابراهیم است) قابل استناد نیست، آنچه از آن شواهد ممکن است مستند مدعای خاصّ ایشان قرار گیرد دو چیز است: یکی این که عبارت«حدّثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام قال حدثنا ابو الحسن علی بن ابراهیم...» گویای آن است که مؤلفِ این کتاب ابو الفضل العباس شاگرد علی بن ابراهیم نبوده، بلکه شخص دیگری بوده که به وسیله وی این روایات را از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده است. دوم این

که مؤلف در هیچ جای این تفسیر تعبیر«حدثنی علی بن ابراهیم»،یا مشابه آن را ندارد و همه جا تعبیر«قال علی بن ابراهیم» دارد، ولی در نقل از مشایخ خود، مانند احمد بن ادریس و محمد بن جعفر، تعبیر«حدثنا» و «اخبرنا» دارد و حتّی در یک مورد نیز تعبیر «قال» ندارد. این نشان می دهد که مؤلف کتاب، شاگرد بی واسطه علی بن ابراهیم نبوده است؛

ص:۷۳

زیرا در غیر این صورت، تعبیر «حدّثنا» یا «اخبرنا» را درباره علی بن ابراهیم نیز به کار می برد.(۱)

سید محمد جواد شبیری از پدرش آیت الله شبیری زنجانی نقل کرده که: «وی به اثبات رساندهاند که نه تمام تفسیر قمی در این تفسیر آمده است و نه تمام آن از علی بن ابراهیم است. ایشان با بررسی دقیق مشایخ (راویان اول حدیث) در تفسیر موجود، مؤلف آن را شناسایی و وضعیت تفسیر موجود را روشن ساخته اند. این تفسیر ظاهراً از علی بن حاتم قزوینی بوده که از مصادر چندی به ویژه تفسیر علی بن ابراهیم جمع آوری کرده است».(۲)

تحقیق

اشاره

در تقویت قول اول و اثبات استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم می توان گفت: استناد تفسیر موجود به علی بن ابراهیم مشهور و همواره مورد اعتماد دانشمندان و مؤلفان بزرگ شیعه بوده است. فضل بن حسن طبرسی رحمه الله از

دانشمندان قرن ششم در تفسیر مجمع البیان روایات موجود در تفسیر فعلی

ص:۷۴

۱- . نک: موسوی، پژوهشی پیرامون تفسیر قمی، کیهان اندیشه، ش۳۲، ص۸۴- ۹۰.

۲- . نک: شبیری، در حاشیه دو مقاله، مجلۀ آینۀ پژوهش، ش۴۸، ص ۵۰، خود نیز این مطلب را شفاهاً از آیت الله زنجانی استفسار کردم. وی ضمن قطعی دانستن این که این تفسیر موجود از آن علی بن ابراهیم نیست، فرمودند مظنون است که مؤلف آن علی بن حاتم قزوینی باشد؛ زیرا بسیاری از راویان اول احادیث این تفسیر مشایخ علی بن حاتم قزوینی است. مشایخ علی بن حاتم قزوینی به نقل معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۹۸ عبارتند از: احمد بن ادریس، احمد بن علی، احمد بن محمد بن موسی، حسن بن علی، حمید بن زیاد، علی بن الحسین، علی بن سلیمان زراری، قاسم بن محمد، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن احمد، محمد بن جعفر، محمد بن جعفر بن احمد بن بطه القمی.

را از علی بن ابراهیم نقل(۱) و در برخی موارد تصریح کرده که: این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده است.(۲) و از دانشمندان قرن هفتم سید بن طاووس رحمه الله بارها در سعدالسعود از تفسیر علی بن ابراهیم نام برده و روایاتی را از آن نقل کرده(۳)، که با اندک تفاوتی در تفسیر قمی موجود مذکوراست.(۴) فیض کاشانی نیز در تفسیر صافی با عنوان «القمی» فراوان از این تفسیر نقل کرده و در مقدمه نیز به نقل خود از آن، خبر داده است.(۵) علامه مجلسی رحمه الله در مصادر بحارالانوار این تفسیر را با عنوان «کتاب التفسیر للشیخ الجلیل الثقه علی بن ابراهیم بن هاشم القمی» ذکر کرده و در توثیق مصادر فرموده است: کتاب تفسیر علی بن ابراهیم از کتاب های معروف است و طبرسی و غیر او از آن روایت کرده اند(۶). و این تفسیر از کتابهای مورد اعتماد شیخ حر عاملی رحمه الله بوده که در وسائل فراوان از آن روایت نقل کرده است و در فایده چهارم از خاتمه وسائل آن را از کتاب های مورد اعتمادی که مؤلفان آن ها و غیر

آنان به صحت آن ها شهادت داده و قراین بر ثبوت آن ها قائم شده و از مؤلفان آن ها به تواتر رسیده، یا صحت نسبت آن ها به ایشان معلوم است، به شمار آورده است(۷) و در فایده پنجم، طرق خود به آن کتاب ها را که مشتمل بر علمای بزرگ شعیه است و تردیدی درصحت آن نیست،

۱- . نک: طبرسی، مجمع البیان، ج۱، ص۲۰۰؛ ذیل آیهٔ ۱۲۴ بقره، ص۲۰۷ ذیل آیهٔ ۱۲۷، و تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹ و ۶۰ ذیل همان دو آیه.

۲- . نک: همان، ج۱ ص۲۰۰.

۳- . نک: سید بن طاووس، سعدالسعود/ ۸۳- ۸۷

۴- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹، ۲۷۷و ۳۷۸ و ج۲؛ ص۱۴۶.

۵- . نک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج۱، ص۷۷.

۶- . بحار الانوار، ج۱، ص۸ و ۲۷.

۷- . نک: حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج۲۰، ص۳۶و ۴۳.

ذکر کرده است.(۱) بنا براین که استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم نزد شیخ حر عاملی ثابت و معلوم بوده، طریق صحیحی نیز بر صدور این تفسیر از علی بن ابراهیم وجود دارد و در نظر فقیه معظّم شیخ انصاری رحمه الله نیز استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم تمام بوده است؛ زیرا از روایتی که در این تفسیر در ذیل آیه (... أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...) در تفسیر «العقود» از عبدالله بن سنان نقل شده با عنوان«صحیحه ابن سنان که در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده» یاد کرده است.(۲)

اِشکال

ممکن است گفته شود هر چند این امور برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم شواهد خوبی است و در صورت عدم مانع، برای اثبات استناد آن به وی کافی بود، شواهدی در این تفسیر بر عدم استناد آن به علی بن ابراهیم وجود دارد که مانع از دلالت آن امور بر استناد

تفسیر به ایشان است. یا باید گفت تفسیر قمی ای که طبرسی، سید بن طاووس، مجلسی و شیخ حرّ عاملی از آن نقل کرده اند غیر از تفسیر قمی موجود بوده است که البته این احتمال نسبت به دانشمندان متأخر مانند شیخ حرّعاملی و مجلسی بسیار بعید است، به خصوص که از تفسیر قمی دیگری غیر از تفسیر موجود گزارش نداده اند، یا باید گفت آنان به خَلط این

۱- . همان ۴۳، ۴۹- ۶۱، و در فایده ششم فرموده است: «و قد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و انهامرویه عن الثقات عن الائمه علیهم السلام .همان ۶۸.

۲- . نک: انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، ج۲ ص۲۱۲ (اوایل بحث خیارات)؛ امام خمینی نیز در کتاب البیع، ج۴ ص۱۴ از این حدیث با عنوان «صحیحه عبدالله بن سنان» یاد کرده، که حاکی از اعتبار این تفسیر در نظر ایشان نیز هست، آقای معرفت در، التفسیرو المفسرون فی ثوبه القشیب، ج۲، ص۳۲۶ فرموده است: و لم نجد من المشایخ العظام من اعتمد هذا التفسیر او نقل منه» ولی با توجه به آنچه نقل شده نادرستی این کلام آشکار است.

تفسیر با غیر آن پی نبرده بوده اند و در این که همه تفسیر موجود را از آنِ علی بن ابراهیم دانسته اند اشتباه کردهاند، گرچه این هم خالی از بُعد نیست.

پاسخ

در پاسخ این اشکال گفته می شود دلالت امور نامبرده بر استناد تفسیر به علی بن ابراهیم قوی است و شواهد یاد شده در حدی نیست که بتواند با آن امور معارضه کند؛ زیرا محتمل است که عبارت«حدثنی ابو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم...» در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم جزءتفسیر قمی نبوده و این سند دیگری به این تفسیر است که کسی که کتاب را از روی نسخه خطی اش باز نویسی می کرده، آن را پس از مقدمه در ابتدای تفسیر ذکر کرده است و با وجود اشتهار استناد این کتاب به علی بن ابراهیم و طریق صحیح صاحب وسائل به آن، مجهول بودن آن سند از اعتبار این تفسیر نمی کاهد. نظیر این که در ابتدای مجلس اول از امالی صدوق، سندی با پنج واسطه به خود صدوق ذکر شده است.(۱)و در مواردی که از تفسیر ابی

الجارود نقل شده و بعد از آن گفته شده است: «رجع الی تفسیرعلی بن ابراهیم» ممکن است ناقل آن خود علی بن ابراهیم باشد؛ زیرا تفسیر ابی الجارود پیش از تفسیر علی بن ابراهیم تألیف شده، و با تعبیر«رجع الی تفسیر علی بن ابراهیم» و امثال آن می خواسته به خواننده بفهماند که حدیث یا مطلبی را که بعد ذکر می کند از خود او است و از تفسیری دیگر نقل نکرده است.

۱- . نک: صدوق، الأمالی، طبع مؤسسه بعثت، ص۴۹؛ در ابتدای کتاب الغیبه نعمانی نیز چنین ذکر شده است: «حدّثنا الشیخ ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن ابی القره القنابی) قال حدثنا ابو الحسین محمد بن الجبلی الکاتب و اللفظ من اصله کتبت هذه النسخه و هو ینظر فی اصله قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن ابراهیم النعمانی بحلب» (همان / ص۹) و هیچ کس این سند را با این که مولف این کتاب محمد بن ابراهیم نعمانی باشد منافی ندانسته است.

همان گونه که در بین مؤلفان قدیم مرسوم بوده است که در آغاز کتاب خود با کلمه «قال» نام خود را ذکر می کرده اند تا استناد کتاب به خود را بفهمانند و در قرآن کریم نیز خدای متعال فراوان سخن خود را با تعبیر(قال ربّک)، (فقال لهم الله) و امثال آن بیان کرده است.(۱)

و در مواردی از این تفسیر که تعبیر «قال علی بن ابراهیم» به کار رفته، ممکن است برای فهماندن همین نکته باشد و با این که مؤلف تفسیر، علی بن ابراهیم باشد منافاتی ندارد و این که در هیچ جای این تفسیر تعبیر«حدثنی علی بن ابراهیم»، یا مشابه آن را ندارد و همه جا تعبیر«قال علی بن ابراهیم» دارد مؤیّد این وجه است؛ زیرا تعبیر «قال» برای فهماندن نکته یاد شده مناسب است، ولی تعبیر «حدّثنی»، و «اخبرنی» و... برای آن مناسب نیست، و مطابقت سند روایتی که در این تفسیر از ابی الجارود نقل شده با طریق مشهور به تفسیر ابی الجارود که شیخ و نجاشی نقل کردهاند مانع از آن نیست که این روایت را علی بن ابراهیم با همان سند از تفسیر ابی الجارود نقل کرده باشد و نقل

حدیث علی بن ابراهیم از معاصران خود و حتّی کسانی چون: ابن عقده، که چند سال بعد از او درگذشته است،(۲) یا از کسانی که علی بن ابراهیم در غیر این تفسیر هیچ روایتی از آن ها نقل نکرده است و یا نقل حدیث از پدر خود با دو واسطه(۳) محذور عقلی ندارد و

ص:۷۸

۱- . نک: سورهٔ ص، آیهٔ ۷۱ و بقره ۳۰، ۲۴۳.

۲- . ابن عقده را که گفته اند متوفای ۳۳۳ ق بوده است. ظاهراً وفاتش از وفات سایر افرادی که در این کتاب از آن ها روایت شده متأخّرتر بوده است به عنوان مثال وفات محمد بن همام بغدادی را ۳۳۲ یا ۳۲۶ و وفات احمد بن ادریس را ۳۰۶ گفته اند.

۳- . مانند روایتی که در تفسیر قمی، ج۲، ص۳۴۸ ذیل آیهٔ ۴۸ سورهٔ نجم نقل شده است.

امکان عقلایی دارد.(۱) بنابراین هیچ یک از آن شواهد با استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم منافات ندارد تا با شهرت استناد آن به علی بن ابراهیم و طریق صحیح شیخ حرّ عاملی به آن، معارضه کند و در نتیجه شهرت و طریق یاد شده برای استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، دلیلی قوی و حجتی معتبر است.(۲)و این تفسیر یکی از منابع معتبر تفسیر به شمار می آید؛ زیرا روایاتی که با سند

صحیح در آن نقل شده، و یا محفوف به قرائن قطعی باشد قابل اعتماد است و به عنوان مستندی معتبر در تفسیر آیات قرآن می توان از آن کمک گرفت و از سایر روایات آن نیز به عنوان تأیید در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابی الجارود و برخی روایات دیگر توسط شاگرد علی بن ابراهیم دانسته، تفسیر قمی موجود را معتبر می داند و درباره تفسیر ابی الجارود که بخشی از روایات تفسیر قمی از آن نقل شده، فرموده است:

تفسیر ابی الجارود در اعتبار کم تر از تفسیر علی بن ابراهیم نیست بلکه آن، در حقیقت تفسیر امام باقر علیه السلام است؛ همان گونه که ابن ندیم آن را به این نام نامیده است، ولی به ابی الجارود نسبت داده می شود به لحاظ این که آن را

۱- . زیرا گاه راوی حدیث قبل از استاد حدیثش می مرده است نمونهٔ آن ابراهیم نخعی و شعبی است که از راویان عکرمه به شمار آمده اند و در عین حال وفاتشان پیش از عکرمه بوده است، نک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج۵ ص۱۳ رقم صلی الله علیه وآله عکرمه: حدّث عنه ابراهیم النخعی و الشعبی و ماتا قبله: و روایت کسی که سنّش بیش تر بوده از کسی که سنش کم تر بوده کم نبوده است و از این روی در علم درایه از این گونه روایات با عنوان «روایه الاکابر عن الاصاغر» یاد شده است (نک: شهید ثانی، الدرایه فی علم مصطلح الحدیث/ ۱۲۳و سیوطی، تدریب الراوی، ج۲، ص۲۴۳- ۲۴۶).

۲- . جملهٔ «قال ابو الحسن علی بن ابراهیم الهاشمی القمی، بعد از خطبهٔ کتاب در ابتدای مقدمه که در بعضی از نسخه های این تفسیر وجود دارد نیز مؤید استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم است، زیرا در بین مؤلفان قدیم ذکر نام خود با عنوان«قال» در آغاز تألیف خویش مرسوم بوده است.

در حال استقامتش روایت کرده است و طریق روایت از ابی الجارود نیز منحصر به کثیربن عیّاش ضعیف نیست، بلکه جماعتی از افراد مورد اطمینان آن را از ابی الجارود روایت می کنند.(۱)

ثمره تحقیق

اگر با توجه به این تحقیق، تأمل و تردیدی در استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم باقی نماند، تمام روایاتی که در این کتاب از طریق افراد موثق نقل شده از نظر سند صحیح و قابل اعتماد است، بلکه طبق برخی مبانی(۲) بر اساس

توثیق عامی که در مقدمه تفسیر ذکر شده، حتّی روایاتی از آن که در سندش افراد مجهول الحال باشد نیز از نظر سند مشکلی ندارد و تنها از نظر معارض و محتوا به تحقیق نیاز دارد، گرچه این مبنا در نظر ما مخدوش است و اشکال آن در آینده بیان می شود.

اما اگر ثابت نشود که مؤلف این تفسیر علی بن ابراهیم است و حتّی با توجه به این تحقیق نیز در استناد آن به وی تأمل و تردید باشد، صحت سند هیچ روایتی از روایات این کتاب قابل اثبات نیست؛ زیرا در اثر ناشناخته بودن مؤلف ص:۸۰

۱- . الذریعه، ج۴، ص۳۰۸، و نیز نک: ص۲۵۱، رقم ۱۲۰۲، تفسیر ابی الجارود.

۲- . آیت الله خویی پس از بیان این که بین توثیق خاص و توثیق عام فرقی نیست، فرموده است: «از این روی به وثاقت جمیع مشایخ علی بن ابراهیم- که در تفسیرش در سندهایی که به یکی از معصومین علیهم السلام می رسد از آنان روایت کرده است- حکم می شود؛ زیرا وی در مقدمهٔ تفسیرش گفته است«و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا ورواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...» و در این کلام دلالت آشکاری است که وی در این کتابش جز از ثقه(شخص مورد اعتماد) روایت نمی کند» و بعد خبر داده که صاحب وسائل از این جمله وثاقت همهٔ روایاتی را که در این تفسیر در سندهای منتهی به معصومین علیهم السلام واقع شده، استفاده کرده است و خود ایشان نیز آن استفاده را به جا دانسته است؛ نک: معجم رجال الحدبث، ج۱، ص۴۹.

کتاب، و یا ثابت نبودن وثاقتش حتّی صحت روایاتی که باسند صحیح در این کتاب ذکر شده نیز نامعلوم است و در این صورت، راه اعتماد به روایات این کتاب منحصر به وثوق خبری و حصول اطمینان به صدور از طریق توجه به قراینی مانند قوّت متن، مطابقت با آیات و روایات و اعتبارهای عقلی و غیر آن است.(۱)

با این تحقیق اگر استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم به طور قطع نیز ثابت نشود دست کم احتمال آن تقویت و در نتیجه قطعیت عده ای از انظار درباره مؤلف تفسیر خدشه دار می شود؛ هم ادعای این که مؤلف تفسیر قطعاً علی بن ابراهیم نبوده است باطل میشود، و هم ضعف سخن آقا بزرگ تهرانی که به طور قطعی ــ نه احتمالی ــ فرموده است که شاگرد علی بن ابراهیم ابوالفضل العباس که راوی این تفسیر بوده، قسمتی از روایات

تفسیر ابی الجارود و برخی روایات دیگر را در اثنای این تفسیر مندرج کرده، معلوم می شود، و هم نادرستی کلام کسی که به صورت جزمی نَه احتمالی این تفسیر را ساخته و تألیف ابوالفضل العباس معرفی کرده است،(۲)روشن می شود.

ص:۸۱

۱- . شیخ حرّ عاملی در فایدهٔ هشتم از خاتمهٔ وسائل انواعی از آن قراین (حدود ۲۰ قرینه) را بیان کرده است؛ نک: وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص۹۳- ۹۵.

۲- . آقای معرفت در معرّفی این کتاب گفته است: «و هذا التفسیر المنسوب الی علی بن ابراهیم القمی هو من صنع تلمیذه ابی الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن الامام موسی بن جعفر علیه السلام و هو تلفیق من املائات القمی و قسط وافر من تفسیر ابی الجارود زیاد بن المنذر السرحوب المتوفی سنه (۱۵۰) کان من اصحاب الامام ابی جعفرالباقر علیه السلام و هو رأس الجارودیه من الزیدیهٔ فکان ما اورده ابوالفضل فی هذا التفسیبر من احادیث الامام الباقر علیه السلام فهو من طریق ابی الجارود و ما اورده من احادیث الامام الصادق علیه السلام فمن طریق علی بن ابراهیم و اضاف الیهما باسانید عن غیر طریقهما فهو مؤلّف ثلاثی المأخذ و علی ای حال فهو من صنع ابی الفضل و نسب الی شیخه لان اکثر روایته عنه؛ التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ج۲ ص۳۲۵. و نظیر این سخن در تألیف دیگر ایشان صیانه القرآن من التحریف، ص۱۸۷، ۱۸۸ نیز آمده است.

بلکه حتّی با قطع نظر از این تحقیق نیز نمی توان به صورت جزمی ادعا کرد که مؤلف این تفسیر ابوالفضل العباس بوده است؛ زیرا این ادعا جز جمله «حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد» که در آغاز تفسیر سوره حمد آمده است مستندی ندارد و آن عبارت، دلالت قطعی ندارد که مؤلف این تفسیر ابوالفضل العباس باشد چه بسا همانگونه که برخی مدعی شده اند.(۱) شخص دیگری مؤلف این تفسیر بوده و به واسطه ابوالفضل العباس روایات تفسیر علی بن ابراهیم را در این تفسیر آورده باشد و تعبیر«حدّثنی» اگر این احتمال را متعین نکند، دست کم مناسبت آن با این احتمال بیش تر است؛ زیرا به کار بردن مؤلّف این تعبیر را در مورد کلام خودش اگر نگوییم نادرست است قطعاً مناسب نمی باشد و در بین قدما نیز چنین

کاربردی معمول نبوده، بلکه روش مرسوم مؤلفان قدیم، ذکر نام خود همراه با تعبیر «قال» بوده است. لذا اگر کسی تحقیق مزبور را برای اثبات استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم کافی نداند، نمیتواند با این بیان که مؤلف آن ابوالفضل العباس بوده و او از نوادگان امام موسی بن جعفر علیهما السلام است و در بسیاری از کتاب های انساب ذکر شده است، مؤلف این کتاب را از مجهول بودن خارج، و اعتبار آن را اثبات کند؛(۲) زیرا نه مؤلف بودن وی نسبت به این کتاب محرز است و نه نواده امام معصوم بودن و ذکر او در کتب انساب برای اعتبار و ثاقت او کافی است.

اجتهادی _ روایی بودن«تفسیر القمی»

تفسیر القمی یکی از تفاسیر روایی به شمار آمده است،(۳) ولی روایی محض نیست بلکه اجتهادها و اظهار نظرهایی از مؤلف آن نیز در آن وجود دارد که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱- . سید احمد موسوی در مقالهٔ «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی» در کیهان اندیشه ش۳۲ ص۸۴- ۹۰.

۲- . نک: الذریعه، ج۴، ص۳۰۳- ۳۰۸ و تفسیر القمی، ج۱، ص۱۵؛ مقدمهٔ سید طیب جزائری.

۳- . نک: التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب ج۲، ص۳۲۵ و المفسرون حیاتهم و منهجهم ۳۲۹.

الف: در ذیل آیه کریمه (الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ...)(۱) ذکر چهار قسم ایمان در کتاب خدا با استشهاد به آیاتی از قرآن،(۲) اجتهادی از خود مؤلف است، تصور نشود که این قسمت عطف به «یصدّقون بالبعث» و مفعول «قال» و تتمه سخن منقول از امام صادق علیه السلام است؛ زیرا اگر چنین می بود وجهی نداشت که بعد از ذکر قسم اول ایمان و استشهاد به آیه ای از قرآن به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال کند، و سید هاشم بَحرانی نیز این قسمت را که در تفسیر قمی حدود دو صفحه است سخن علی بن ابراهیم دانسته و با عنوان«قال علی بن

ابراهیم» در تفسیر برهان ذکر کرده است.(۳)

ب: در ذیل آیه (وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ)(۴) جمله «قال بما انزل من القرآن الیك و ما انزل علی الانبیاء قبلك

من الکتب»(۵) نیز ظاهراً بیانی از خود علی بن ابراهیم است و لذا بَحرانی آن را نیز با عنوان «قال علی بن ابراهیم» در ذیل این آیه آورده است.(۶)

ج: گاهی برای توضیح معنای آیات به اَشعار عرب استناد شده است؛ به عنوان مثال در توضیح معنای آیه (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ کَالأَعْلامِ)(۷)

۱- . بقره / ۳.

۲- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹_ ۶۱.

۳- . نک: البرهان فی تفسیر القرآن، جا، ص۵۶.

۴- . بقره / ۴.

۵- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۱.

۶- . نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۵۷.

۷- . الرحمن / ۲۴.

به شعر «خنساء» استشهاد شده است(۱) و استشهاد به اشعار عرب در تفسیر آیات، روایات ائمه اطهار علیهم السلام معهود نیست و در مورد این شعر نیز با توجه به سیاق، تردیدی نیست که استناد به آن، اجتهادی از مؤلف این تفسیر است.

د: همچنین توضیحاتی که برای برخی کلمات یا جمله های آیات ۸ _ ۲۵ سوره بقره بدون استناد به روایتی و حتّی بدون تعبیر «قال» ذکر شده.(۲) ظاهراً از مؤلف این کتاب است و مستند به روایتی نیست. در تفسیر برهان نیز قسمتی از آن توضیحات به عنوان سخن علی بن ابراهیم نقل شده است.(۳)

ه_: قسمت عمده آنچه در مقدمه کتاب، در بیان تقسیم قرآن به اقسام و اصناف و ذکر مثال هایی از آیات برای آن آمده، از زبان خود مؤلف بدون استناد به روایات است، البته با توجه به مشابهت مطالب آن با آنچه در تفسیر نعمانی ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان نقل شده،(۴) مظنون بلکه معلوم است که مطالب آن تلخیص شده و برگرفته از آن روایت است و در مواردی از مقدمه خود ایشان نیز مطالب را به روایتی از امام صادق علیه السلام مستند کرده است،(۵) ولی به هر حال یک نحوه اجتهاد هر چند در حد گزینش مطالب و ذکر مصداق(۶) برای بعضی مطالب در مقدمه اعمال شده است.(۷)

ص:۸۴

۱- . نک: تفسیر القمی، ج۲، ص۳۵۵، نمونهٔ دیگر آن را در جلد۱، ص۷۴ ذیل آیهٔ ۴۴ سورهٔ بقره و ج۲، ص۳۳۹ ذیل آیهٔ ۱۳ سورهٔ قلم بنگرید.
۲- . نک: همان، ج۱ ص۶۳.
۳- . نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱ ص۵۹، رقم ۲، ص۶۴ بعد از رقم ۵ و ذیل آیهٔ ۱۶ بعد از رقم ۱، ص۶۵ بعد از رقم ۴، ص۶۶ بعد از رقم ۱.
۴- . این روایت را در بحار الانوار، ج۹۳، ص۳ _ ۹۷ بنگرید.
۵- . نک: تفسیر القمی، ج۱ ص۳۵ و۳۶ و۳۷.
۶- . نمونهٔ آن مصداقی است که در ص۳۴ برای داده نشدن اشیای کثیر به بلقیس، ذکر شده است.
۷- . حقیقت این مدعا با مقایسه بین مقدمهٔ تفسیر القمی و روایتی که در تفسیر نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل شده و در آغاز جلد ۹۳ بحارالانوار آمده است آشکار می گردد. شایان ذکر است که گزینش از جهت این که با توجه به قراینی مطلبی را صحیح دانسته و مطلب دیگر را صحیح ندانسته یک نحوه اجتهاد است.

چنین مواردی در این تفسیر فراوان یافت می شود.(۱) پس نمی توان آن را تفسیر روایی محض به شمار آورده، بلکه آمیختهای از روایات و آرای تفسیری و سخنان اجتهادی مؤلف آن است.(۲)همچنین

روایاتی را که مؤلف در این تفسیر آورده، صرفاً با هدف جمع آوری روایات نبوده است، بلکه این روایات، مورد اعتماد وی بوده و در بیان معنا و مفادَ آیات به آن ها استدلال کرده است. و شاهد بر این مدعا علاوه بر معلوم بودن آن از نحوه ذکر روایات در ذیل آیات، جمله ای است که در مقدمه تفسیر آمده است؛ وی در مقدمه بعد از بیان وجوب تفقه و تعلیم و عمل به آنچه در قرآن است، فرموده: «و ما ذکر میکنیم و خبر می دهیم آنچه را به ما منتهی می شود و مشایخ و افراد مورد اعتماد ما آن را از کسانی که اطاعتشان را خدا واجب کرده است روایت کرده اند».(۳) در این عبارت به خوبی آشکار می شود که مطالب و روایات مورد اعتمادش را در این تفسیر آورده است. پس این که برخی، هدف مؤلف این تفسیر را نیز مانند عدهای از تفاسیر روایی دیگر،

۱- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۴ تفسیر آیه ۲۸ سورهٔ بقره، ص۷۲ ذیل آیه ۳۶ سوره بقره، ص۷۴ ذیل آیات ۳۱- ۳۳ و ۴۴- ۶۳ سورهٔ بقره.

۲- . در مواردی این آمیختگی به گونه ای است که تمیز بین روایت و کلام مؤلف دشوار است و این یکی از نقایص و مشکلات این تفسیر است که اگر فرد یا افرادی با دقت این ها را از هم جدا کنند و در چاپ های بعدی روایات از آرا ومطالب مؤ لف تفکیک شده و مشخص و معین آورده شود خدمتی به دانش تفسیر و روایات و کمکی یه استفاده کنندگان از این تفسیر خواهد بود.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۳۰.

جمع روایات اعم از صحیح و ضعیف معرفی کرده و گفته‌اند جمع روایات دلیل بر حجت بودن این روایات نزد آنان و اعتقادشان به آنچه در تفسیرشان روایت کرده اند نیست.(۱) نادرست است و نادرستی آن با توجه به آنچه بیان شد آشکار است.

مکتب تفسیری مؤلّف

گر چه مؤلّف این تفسیر، نظریه خود را در

چگونه تفسیر کردن قرآن ارائه نداده و شیوه تفسیری خود را با صراحت بیان نکرده، با توجه به آنچه در مقدمه کتاب فرموده است و با ملاحظه چگونگی روش او در تفسیر آیات به دست می آید که وی طرفدار تفسیر اجتهادی ـ روایی بوده و در این تفسیر نیز طبق همین مکتب عمل کرده است.

وی در مقدمه کتاب پس از نقل آیات و روایاتی در فضیلت قرآن و لزوم عمل به آن، از آیه کریمه<وَأَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)(۲) استفاده کرده است که خدا تبیین احکام و قوانین و فرایض وسنن قرآن را بر پیامبرش واجب گردانیده و بر مردم نیز تفقه و تعلیم و عمل به محتوای قرآن را فریضه قرار داده است تا ندانستن آن برای هیچ کس جایز نبوده و در ترک عمل به آن معذور نباشند.

ص:۸۶

۱- . سید محمد علی ایازی گفته است: «...کان القمی یسلك فی منهجه التفسیری منهج التفسیر بالمأثور کتفسیر البرهان للبحرانی و نور الثقلین للحویزی... و کان هدفهم من ذالك جمع کل ماروی عن النبی صلی الله علیه وآله واهل البیت علیهم السلام و الصحابه مناسبه الایه و ان کان الخبر ضعیفا غیر موافق مع ظاهرالایه و العقل السلیم... و لکن لا یدل علی قبولهم و حجیتها عند هم ولا یدل علی اعتقاد هم بما رووه فی کتبهم؛المفسرون حیاتهم و منهجهم /۳۳۲.

۲- . نحل / ۴۴.

سپس گفته است: ما [در این کتاب] آنچه به ما منتهی میشود و استادان و افراد مورد اعتمادمان آن را از کسانی که خدا اطاعتشان را فرض و ولایتشان را واجب کرده و آنها کسانی هستند که خدای تبارک و تعالی آنها را وصف کرده و پرسیدن و گرفتن [معارف و احکام] را از آنان واجب کرده است، فرموده است>فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَیَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَفِی هَذَا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ...)؛(۱) ایکسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خیر انجام دهید. امید است که شما رستگار شوید و در

(راه) خدا آن گونه که شایسته او است جهاد کنید. او شما را برگزیده است و در دین، هیچ حَرَج و مشقتی راه نداده است[از] آیین پدرتان ابراهیم[پیروی کنید] او شما را از پیش و در این قرآن مسلمان نامیده است، تا پیامبر بر شما و شما بر مردم گواه باشید». پس رسول خدا صلی الله علیه وآله گواه بر آنان است و آنان گواه بر مردم اند و علم نزد آنان و قرآن با آنان است و دین خدای عزوجل که آن را برای پیامبرانش و فرشتگانش و رسولانش برگزیده است، از آنان اقتباس می شود و آن سخن امیرمؤمنان علیه السلام است: «الا ان العلم الذی هبط به آدم علیه السلام من السماء الی الارض و جمیع ما فضّلت به النبیون الی خاتم النبیّن عندی و عند عتره خاتم النبیین فاین یتاه بکم بل این تذهبون؛(۲)

ص:۸۷

۱- . حج/ ۷۷ و ۷۸.

۲- . در بحار الانوار، ج۹۲، ص۸۰ حدیث ۷، این روایت از همین تفسیر نقل شده است.

هان به راستی علمی را که آدم علیه السلام از آسمان به زمین فرود آورد و جمیع آنچه پیامبران تا خاتم آنان صلی الله علیه وآله به آن برتری داده شده اند نزدِ من و عترت خاتم پیامبران است. پس: کجا سرگردان می شوید و کجا بُرده میشوید. همچنین در خطبه اش فرموده است:

«ولقد علم المستحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه وآله انه قال انی و اهل بیتی مطهرون فلاـ تستبقوهم فتضلوا و لا تتخلّفوا عنهم فتزلوا و لاـ تخالفوهم فتجهلوا و لاـ تعلموهم فانهم اعلم منکم هم اعلم الناس کبارا و احلم النا س صغارا فاتبعوا الحق واهله حیث کان؛(۱) دانشمندان از اصحاب محمد صلی الله علیه وآله تحقیقاً می دانند که آن حضرت فرمود: راستی من و اهل بیتم پاکیزه شدگانیم بر آنان سبقت نگیرید که گمراه می شوید. و از آنان تخلف نکنید که به لغزش مبتلا خواهید شد. و با آنان

مخالفت نکنید که نادان خواهید ماند. و به آنان تعلیم ندهید؛ زیرا از شما داناترند. آنان در بزرگی داناترین مردم و در کوچکی بردبارترین اند؛ پس حق و اهل آن را هر جا که باشد پیروی کنید. پس در آنچه از بزرگی منزلت قرآن و علم امامان علیهم السلام بیان کردیم برای کسی که خدا شرح صدر به او داده و دلش را نورانی و به ایمانش هدایت کرده، کفایت است.(۲)

از آنچه نقل شد به خوبی آشکار است که وی ضمن واجب دانستن فهم و عمل به معانی قرآن، فهم آن را متوقف بر تبیین رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانسته، و ضرور می دیده است که معانی و معارف قرآن از طریق رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام و با کمک گرفتن از تفسیر آنان، فهمیده شود و از این روی به آیه

۱- . در بحار الانوار، ج۲۳، ص ۱۳۰ حدیث ۶۲ این روایت نیط از همین تفسیر نقل شده است.

۲- . تفسیر القمی. ج۱، ص ۳۰، ۳۱.

تبیین (لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ) استناد کرده است و بعد از بیان وجوب فهم معانی قرآن خبر

می دهد که: ما روایات رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را در این کتاب ذکر میکنیم و آیات و روایاتی را در بیان عظمت علمی و لزوم پرسیدن و اخذ معارف از آنان و واسطه بودنشان بین رسول خدا صلی الله علیه وآله و مردم یاد آور شده است؛ در این تفسیر نیز بیان مفاد آیات، از روایات بیش ترین کمک را گرفته است و در غالب موارد به ذکر روایت اکتفا کرده است، ولی از این که در بسیاری از موارد بدون استناد به روایت نیز معنایی را برای آیات ذکر کرده، یا به نقل حوادث تاریخی و توضیح لغات پرداخته، یا از آیات دیگر قرآن کمک گرفته و حتّی گاهی به اشعار عرب استشهاد کرده معلوم می شود که اخباری مسلک نبوده است که مدرک غیر ضروریات دین را چه در اصول دین و چه در فروع دین

منحصر به شنیدن از معصومین علیهم السلام بداند(۱) و از قرآن کریم جز معنایی را که در روایات برای آیات بیان شده قابل استناد نداند، بلکه خود قرآن را نیز به مقداری که معنایش (به خودی خود یا به کمک آیات دیگر) آشکار باشد قابل استناد و بهره گیری می دانسته، و شاهدش افزون برآنچه گذشته این است که در مقدمه به آیاتی از قرآن کریم استدلال و استناد کرده است.(۲)

۱- . مانند محمد امین استر آبادی که در الفوائد المدنیه / ۱۲۸ عبارت ذیل را عنوان بابی قرار داده است: «فی بیان انحصار مدرک مالیس من ضروریات الدین من المسائل الشرعیه اصلیه کانت او فرعیه فی السماع عن المعصومین علیهم السلام ...»

۲- . و محتمل است در عبارت«و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا» منظور از «ما ینتهی الینا» معانی و مطالبی باشد که با تدبر در آیات به ادراک و فهمش منتهی می شده، که این احتمال با توجه به مضارع بودن فعل«ینتهی» بعید نیست.

ارزیابی

مکتب تفسیری از آن نظر که در فهم معانی و معارف قرآن، خود را از تبیین پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام بی نیاز نمی داند و استفاده از روایات را در تفسیر قرآن لازم می داند بر نظریه کسی که تصور می کند در فهم معانی قرآن به روایات نیازی نیست و فهم همه معارف قرآن را بدون مراجعه به روایات و کمک گرفتن از آن ممکن می داند امتیاز دارد. و از آن نظر که معنای روشن آیات را هرچند در روایات بیان نشده باشد قابل استناد و احتجاج می داند و بیان معنای آیات بدون استناد به روایت را مطلقاً ناروا نمی داند، برنظریه برخی از اخباری مسلکان برتری دارد و این نقطه قوّت دیگر این

مکتب تفسیری است. ولی از آن نظر که تفسیر آیات را بیش از هر چیز دیگر متکی به روایات میداند و در استفاده از مستندات غیر روایی به حداقل اکتفا می کند کاستی دارد و نمی توان آن را مکتب کاملی در تفسیر دانست؛ زیرا اولاً: این مکتب فاقد دلیل معتبر و برخلاف سیره عقلا در فهم متون است؛ چرا که عقلا در فهم و تفسیر متون بشری و الهی از هر مستند خاصی محدود نمی سازند و همانگونه که در مکتب تفسیری مفسّران آگاه به همه معانی قرآن بیان شده است این سیره نه تنها از جانب پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام رد نشده است، بلکه روایاتی آن را تأیید می کند.(1) و ثانیاً این مکتب کارآیی لازم را برای تفسیر ندارد و موجب می شود بخش عظیمی از معانی و معارف قابل تفسیر قرآن، بدون تفسیر بماند؛ همانگونه که این پی آمد در تفسیر موجود و سایر تفاسیر اجتهادی ــ روایی دیده می شود.

۱- . نک: بابایی، مکاتب تفسیری، ج۱، ص۱۰۲- ۱۳۲.

روش تفسیرِ مؤلف

مؤلـف در تفسـیر آیـات غالباً به ذکر روایـاتِ مـبیّنِ معنـای آیـات اکتفـا کرده، ولی عبـارتی آورده است که معلوم می شود به روایت اعتمـاد داشـته، معنـای آیه را همـان معنـایی که در روایت بیـان شـده، می دانسـته است؛ در موارد بسـیاری با تعبیر«فانّه» روایت را ذکر می کند(۱) و گاهی پس از بیان مدعای خود به روایت استناد می کند؛(۲)

یا روایت را دلیل بیان خود قرار می دهد.(۳)

بیش تر روایات را با سند می آورد، اما در باره سند آن ها اظهار نظر نمی کند.

چه بسا از کلام وی در مقدمه تفسیر استفاده شود همه روایاتی را که آورده، در نظر وی صحیح و معتبر بوده است(۴) و بر این اساس می توان گفت هر چند در متن تفسیر بررسی سندی ندارد، چه بسا در گزینش روایات بررسی کرده و روایات معتبر و مورد اعتمادش را آورده باشد. روایاتی را که می آورد برخی

۱- . به عنوان نمونه نک: تفسیر القمی، ج۱ ص۶۱، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۹۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۷.

۲- . ماننـد این که در بیان دلالت آیات(و اذ قلتم یا موسـی لن نؤمن لک حتی نری الله جهره فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون، ثم بعثنا کم من بعـد موتکم....)(بقره /۵۵و ۵۶) گفته است: «فهـذا دلیل علی الرجعه فی امه محمـد صـلی الله علیه وآله فانه قال صلی الله علیه وآله لم یکن فی بنی اسرائیل شیئی الا و فی امتی مثله»؛ تفسیر القمی، ج۱، ص۷۶.

۳- . در بیان این که یکی از وجوه ایمان تأییـد و روح ایمانی است که خـدا در دل های مومنان قرار داده گفته است: و الـدلیل علی ذالـک قوله صـلی الله علیه وآله «لاـ یزنی الزانی و هو مومن و لاـ یسـرق السارق و هو مومن یفارقه روح الایمان مادام علی بطنها فاذا قام عاد الیه قیل ما الذی یفارقه قال الذی یدعه فی قلبه»؛ همان / ۶۱.

۴- . همان گونه که شیخ حر عاملی و آیت الله خویی چنین استفاده کرده انـد؛ نک: وسائل الشـیعه ج۲۰، ص۶۸ معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۴۹.

مفسّر معنای ظاهر آیات است،(۱) دستهای معانی باطنی یا رمزی آیات را بیان می کند(۲) و پاره ای، قرائت آیات و کلمات را از امامان معصوم علیهم السلام نقل می کند(۳) ولی روایات را

تفکیک و دسته بندی نکرده است. برخی موارد روایتی را که آورده به بحث و تبیین نیاز دارد(۴) ولی مؤلف به آن نپرداخته است. بیان های غیر روایی در برخی موارد بهگونه ای با روایات آمیخته است که تفکیک آن ها مشکل است و با دقت می توان تمیز داد و در موارد بسیاری بدون ذکر روایت با اجتهادی ساده معنای آیات را بیان می کند؛ آرای اجتهادی وی در این موارد غالباً بدون شاهد و دلیل(۵) و

۱- . نمونهٔ آن روایتی است که در تفسیر سورهٔ حمد «المغضوب علیهم» را به ناصبی ها و «الضالین» را به شک کننده ها و کسانی که امام را نمی شناسند تفسیر کرده است؛ نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۸. نمونه دیگر روایتی است که در تفسیر آیه ۳۵ سوره بقره بهشت حضرت آدم علیه السلام را به باغ های دنیا تفسیر کرده است نک: همان ۱.

۲- . معنای باطنی مثل روایتی که«الکتاب» در آیهٔ دوم سورهٔ بقره را به امام علی علیه السلام معنا کرده است؛ نک: همان /۵۹. و معنای رمزی مانند روایتی که باء «بسم الله» را به «بهاء الله» و سین آن را به «سناء الله» معنا کرده است؛ نک: همان ۵۷.

۳- . مانند روایتی که خبر داده است امام صادق علیه السلام آیهٔ ۷ سورهٔ حمد را «صراط من انعمت علیهم...» قرائت کرده است؛ نک: همان / ۵۸؛ و روایتی که می گوید امام صادق علیه السلام آیه ۲۳۸ بقره را «حافظوا علی الصلوات والصلاه الوسطی صلاه العصر...» قرائت کرده است؛ نک: همان/ ۱۰۶.

۴- . مانند روایتی که «بعوضه»در آیه ۲۸ سوره بقره را به امیر مو منان علی علیه السلام تطبیق کرده است: نک: همان ۶۴.

۵- . به عنوان نمونه در اوایل سوره بقره در تفسیر آیات ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۳ و ۲۵ استهزا از جانب خدا را به عذاب، ضلالت را به حیرت، هدایت را به بیان، اشتراء را به اختیار،«صم» را به کسی که نمی شنود، «بکم» را به کسی که نابینا از مادر متولد شده است،«عُمی» را به کسی که بینا بوده سپس نابینا شده است،«صَیِّب» را به باران،«یخطف»را به کور می شود، «ریب» را به شک،«شهدا» را به کسانی که مشرکان آنان را می پرستیده و از آنان اطاعت می کرده اند، «متشابه» را به یک نوع میوه با رنگ های شبیه به هم و «ازواج مطهره» را به زنانی که حایض و محدث نمی شوند تفسیر کرده و برای هیچ یک شاهد و دلیلی ارائه نداده است؛ نک:همان / ۶۳.

گاهی مستند به آیات(۱) یا اشعار عرب(۲) و فرهنگ مردم در زمان جاهلیت(۳) است.

و گاهی به دلالت قرآن بر بطلان یا صحت برخی مسایل عقیدتی و آرای کلامی مانند جبر و تفویض و رجعت یا احکام فقهی مانند حرمت بدعت و سخن گفتن در دین خدا بدون علم اشاره(۴) و گاهی به مناسبت آیات، احکام فقهی را با تفصیل بیان می کند.(۵)

بررسی

التزام به نقل روایت از افراد ثقه و ذکر روایات معتبر و مورد اعتماد در تفسیر آیات، آوردن روایات با سند، استناد به آیات و اشعار عرب و فرهنگ مردم در زمان جاهلیت در بیان معنا و مصادیق آیات از نقاط قوت و امتیازهای روش مؤلف است که موجب شده تفسیر وی مفید و مورد استفاده مفسّران بعد از ایشان قرار گیرد و منبعی روایی برای آنان و فقیهان باشد و حتّی دانشمندان علم رجال نیز در توثیق راویان مجهول الحال از آن بهره بگیرند ولی در روش وی کاستیهایی وجود دارد که برای توجه دادن مفسّران به آن به آن ها اشاره می شود تا در تفسیرهای آینده خود از آن کاستیها بپرهیزند؛

۱- . نمونهٔ آن را در تفسیر آیهٔ ۳ سورهٔ بقره در بیان و جوه ایمان بنگرید نک: همان / ص۵۹- ۶۱.

۲- . به عنوان نمونه برای توضیح معنای «الاعلام» در آیهٔ ۲۴ سورهٔ «الرحمن» به شعر «و ان صخراً لتاتم به هداه کانه علم فی راسه نار» که «خنساء» در مرثیهٔ برادرش «صخر» گفته، استناد کرده است؛ نک: همان، ج۲، ص۳۵۵؛ در تفسیر آیهٔ «عمل بعد ذالک زنیم» (قلم / ۱۳) در معنا کردن «زنیم» به دعی (کسی که پدرش نامعلوم است و مردان متعددی ادعای پدری او را د ارند) به شعر «زنیم تداعاه الرجال تداعی...» استشهاد کرده است: همان/۳۹۹؛ به همان ج۱، ص۷۴، ۱۰۴ نیز بنگرید.

۳- . نمونهٔ آن را در تفسیر آیهٔ (... خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا...) (اعراف/ ۳۱)؛(نک:همان، ج۱، ص۲۵۷).

۴- . به عنوان نمونه نک: همان، ج۱، ص۲۲۷، ۲۵۴، ۲۵۵ و ج۲ ص ۱۵۰ و ۴۶۸.

۵- . در ذیل آیهٔ (و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن...) بقره/ ۲۳۷ اقسام عدّه و احکام آن را بیان کرده است؛ نک: همان، ج۱، ص۱۰۵ و ۱۰۶.

۱. بر حسب آنچه در روش شناسی تفسیر قرآن بیان شده است مفسّر برای این که تفسیرش صحیح و کامل باشد باید به همه امور و قراینی که تعیین کننده معنا و مقصود آیات است توجه کند و در تفسیر آیات از آن کمک بگیرد ولی در این تفسیر استفاده مؤلف از غیر روایات اندک است و در موارد بسیاری با این که می توانست برای

تبیین معنا و مقصود آیات از آیات قرآن، قواعد ادبی، ویژگیهای گوینده و مخاطب و مانند آن کمک بگیرد، به ذکر روایات اکتفا کرده و از امور روشنگر دیگر استفاده نکرده است. در نتیجه: بخش عظیمی از معانی و مطالب قابل تغییر آیات مبهم و بدون تفسیر مانده است؛ به عنوان نمونه در تفسیر سوره حمد به ذکر چند روایت اکتفا کرده است و در نتیجه بخشی از معانی و معارف این سوره که در تفاسیر اجتهادی دیگر با استفاده از آیات دیگر قرآن، مباحث ادبی و مانند آن بیان شده، در این تفسیر ناگفته مانده است.(۱)

۲. در مسألهٔ اختلاف قرائت ها بسیارضعیف عمل شده است تنها در بعضی موارد به ذکر روایتی حاکی از قرائت دیگری برای آیه اکتفا کرده است و در مواردی با این که اختلاف قرائت در معنا مؤثر بوده،(۲) به وجود قرائت های مختلف و قرائت صحیح هیچ اشاره ای ندارد. و حتّی در برخی موارد آیه را طبق قرائتی غیر از قرائت ثبت در مصحف کنونی، معنا کرده، و قرائت ثبت در مصحف را با این که بین مسلمانان رایج است حتّی با اشاره نیز یاد نکرده است.(۳)

۱- . نک: همان، ج۱، ص۵۷ و ۵۸.
۲- . مثل قرائت «مالِك» و «مَلِك» در آیهٔ ۴ سورهٔ حمد و قرائت «یَطهُرن» و «یَطَّهَرنَ» در آیهٔ ۲۲۲ سورهٔ بقره و قرائت «اَرجُلِکُم» و «اَرجُلِکُم» در آیهٔ ۶ سورهٔ مائده.
۳- . آیه ۱۳۰ صافات را که در قرآن «سلام علی ال یاسین» است با قرائت «سلام علی آل یاسین» ذکر و معنا کرده است؛ نک:همان، ج۲ ص۲۲۸. آیه ۲۲۲ سورهٔ بقره را نیز بر خلاف قرائت ثبت در قرآن معنا کرده است؛ نک:همان، ج۱، ص۱۰۰.

۳. در کمک گرفتن از روایات در بیان معنای آیات اولاً: باید سند روایت بررسی شده تا معلوم شود که: آیا این روایت از معصوم صادر شده یا نه و آیا قابل استناد و احتجاج هست یا خیر؟ و ثانیاً: باید معنای روایت با توجه به قراین متصل و منفصل به دست آید، یعنی ملاحظه شود که، آیا این روایت مقید، مخصّص یا معارضی دارد یا

ندارد؟ و: آیا ظاهر محتوای آن با توجه به قطعیات و ضروریات دین، پذیرفتنی هست یا نیست؟ و ثالثاً: باید حدّ دلالت آن نسبت به معنای آیه تعیین شود؛ مثلًا: آیا محتوای آن بیان مصداقی برای معنای آیۀ کریمه است یا تمام معنای آن؟ و: آیا در صدد تفسیر و بیان معنای ظاهر آیه است، یا در مقام تأویل و بیان باطن آن است و منافاتی ندارد که معنای ظاهر آیه چیز دیگری باشد؟ اما مؤلف در این تفسیر گرچه روایات معتبر به نظر خود را آورده است و از جهت بررسی سندی جای اشکال نیست، در بسیاری موارد در بیان معنای آیات به ذکر روایت اکتفا کرده و بدون تحقیق لازم در امر دوم و سوم از امور یاد شده از آن گذشته، و هیچ تحقیقی را ارائه نداده است.

۴. بیان معنای مفردات و شرح مفادّ آیات باید به اموری معتبر، مستند باشد و به صرف ادعا اکتفا نشود؛ به عنوان مثال در بیان معنای حقیقی یا کاربردی کلمه ای که معنایش نامعلوم است باید به موارد استعمال آن در قرآن و روایات، یا کاربردهای عرب فصیح، یا دست کم به کتاب های لغت اصیل و معتبر مستند باشد و ذکر معنا برای کلمه به تنهایی کافی نیست. و در مواردی که معنا و مفاد آیات نامعلوم یا مردد بین چند احتمال است باید قراین و شواهدی معتبر که تعیین کننده معنا و مفاد آیات باشد ارائه شود و با صرف ادعای این که معنا و مفاد آیه این است ابهام و اجمال آیه برطرف نمی شود. ولی در این تفسیر به نظر می رسد مؤلف در بسیاری موارد در بیان معنای مفردات و مفاد آیات به صرف ادعا اکتفا کرده، مستندی معتبر ارائه نداده، که یکی دیگر از کاستی های روش مفسّر در این تفسیر است.

۵. یکی از اموری که می توانـد مسـتند تفسـیر واقع شود، و از قراین روشـنگر مفادّ آیات و مراد خـدای متعال به شـمار می آید اسباب و فضای نزول آیات است. ولی اسباب و فضای نزول در صورتی می تواند مستند تفسیر واقع شود که از

طریق معتبر ثـابت، یـا دست کم بـا قراین اطمینان آور واقعیت آن محرز باشـد و در تفسـیر به صـرف ادعای این که فلان حادثه تاریخی سـبب نزول این آیه بوده، یا آیه در فلان فضای تاریخی نازل شـده است نباید اکتفا شود، بلکه ابتدا باید واقعیت حادثه و فضـای تاریخی مورد اسـتناد بررسـی شود و در صورت اثبات واقعیت آن، مسـتند تفسـیر قرار گیرد ولی مؤلف در مواردی از این تفسـیر به نقل حوادث تاریخی اکتفا و بدون تحقیق از واقعیت آن و ذکر طریق و مسـتندی معتبر برای آن، تفسـیر خود را بر آن مبتنی کرده است و این، نقیصه پنجم روش تفسیری این مفسّر در این کتاب است.

۶. یکی از قواعـدی که در روش شناسـی تفسـیر بیـان شـد این بود که مفسّر بایـد از ذکر معنـای باطنی برای آیات که در چار چوب قواعـد ادبی عرب و اصول عقلا-یی محـاوره دلالت آیات بر آن معنا آشـکار نیست احتراز و در بیان چنین معنایی تنها به روایـات معتبر اکتفـا کنـد. ولی مؤلف این قاعـده را رعـایت نکرده و در مواردی، معنـایی را برای آیـات ذکر کرده که دلالـت آیات بر آن آشـکار نبوده و دلیلی بر ارادهٔ چنین معنایی از آیات وجود ندارد. این ششمین کاستی روش تفسیر این مفسّر است. البته اگر مطالبی را که بدون استناد به معصومین علیهم السلامدر ذیل آیات ذکر کرده است در نظر وی روایت معتبر باشد، این کـاستی منتفی اسـت؛ ولی چنیـن چیزی ثـابت نیسـت و بر فرض ثبـوت، کـاستی آن ایـن اسـت که روایـات را بـدون اسـتناد به معصومین علیهم السلام نقل کرده است.

محتوای تفسیر

این تفسیر، مقدمه ای دارد که با خطبه ای طولانی و عالمانه مشتمل بر آیات و روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علیه السلام در بیان عظمت

قرآن، و علم ائمه علیهم السلام به آن، و ترغیب به فهم معارف قرآن از طریق آنان، آغاز شده و سپس در ضمن آن، قرآن به اصنافی تقسیم و برای هر یک، مثال یا مثال هایی از آیات قرآن ذکر و توضیح داده شده است. این اقسام که حدود ۵۰ قسم است برخی مربوط به مسایل علوم قرآنی مصطلح مانند: ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، ترتیت آیات، تأویل و مانند آن است، و برخی مربوط به خصوصیات کاربردی بعضی الفاظ قرآن است؛ از قبیل این که قسمتی از الفاظ قرآن عام و معنای آن خاص و قسمتی عکس آن است و قسمتی از آن جمع و معنای آن مفرد، و قسمتی خطاب به قومی و مقصود قومی دیگر و قسمتی خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه وآله و مقصود امت ایشان است و برخی از آن اقسام مربوط به مطالب و معارف آیات کریمه است، مانند آن که قِسمی از قرآن در ردّ ملحدان و قِسمی در ردّ ثنویان و قِسمی در رد جهیمان (اصحاب جهم بن صفوان یکی از معتقدان به جبر)(۱) و قِسمی در ردّ دهریان است و برخی از بخش های مقدمه،(۲) گویای آن است که نویسنده آن به

۱- . شهرستانی گفته است: الجهمیه اصحاب«جهم بن صفوان» و هو من الجبریه الخالصه ظهرت بدعته بترمذ و قتله سالم بن احوز المازنی«بمرو» فی آخر ملک بنی امیه، و افق المعتزله فی نفی الصفات الازلیه و زاد علیهم باشیاء؛ شهرستانی، محمد،الملل و النحل، ج ا ص۷۹.

۲- . مانند (و اماما هو کان علی خلاف ما انزل الله فهو قوله«کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله) عمران/۱۱۰ فقال ابو عبدالله علیه السلام لقاری هذه الایه «خیر امه » یقتلون امیر المومنین و الحسن و الحسین علیهم السلام ؟! فقیل له و کیف نزلت یابن رسول الله؟ فقال انما نزلت«کنتم خیر ائمه اخرجت للناس...»، «و اماما هو محرف منه فهو قوله «لکن الله یشهد بما انزل الیک (فی علم) انزل بعلمه و الملئکه یشهدون» (نساء/ ۱۶۶)و قوله «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک[فی علی] فان لم تفعل فما بلغت رسالته» و قول...»، «و اما التقدیم و التأخیر فان آیه عده النساء الناسخه مقدمه علی المنسوخه لان فی التألیف قد قدمت آیه « عده النساء اربعه اشهر و عشروا» علی آیه« عده سنه کامله » و کان یجب اولاً ان تقرأ المنسوخه التی نزلت قبل ثم الناسخه التی نزلت بعده»؛ «و قوله»افمن کان علی بیّنه من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمه ،(هود / ۱۷) فقال الصادق علیه السلام انما نزل «افمن کان علی بیّنه من ربه و یتلوه شاهد منه اماماً و رحمه و من قبله کتاب موسی»، «و قوله...»؛تفسیر القمی ج ۱، ص۳۴- ۳۷.

استناد برخی روایات نوعی تحریف در بعضی از آیات قرآن به صورت تغییر یاحذف بعضی کلمات قائل بوده است ولی باید توجه داشت که آن تحریف را به گونه ای نمی دانسته که قرآن فعلی را از اعتبار ساقط کرده باشد و از این روی قرآن را کتاب هدایت دانسته و به تفسیر آن اقدام کرده است.

مطالب تفسیر این کتاب به پنج صورت نقل شده است:

۱. روایاتی که با سند یا بی سند به طورمستقیم از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده که بیش تر آن از امام صادق علیه السلام است.(۱)

۲. روایاتی که از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(۲)

۳. مطالب و توضیحاتی که با عنوان «قال علی بن ابراهیم» و احیاناً «فی روایه علی بن ابراهیم» یا «عن علی بن ابراهیم قال» ذکر شده است.(۳)

۱- . آقا بزرگ تهرانی فرموده است: «و کذالک عمد المفسر القمی فی تفسیره هذا علی خصوص ما رواه عن ابی عبدالله الصادق علیه السلام فی تفسیر الآیات» (الذریعه، ج۴، ص۳۰۳). ولی در این تفسیر از غیر امام صادق علیه السلام نیز روایات بسیاری نقل شده که قسمتی از معصوم است که ناقل آن ها نیز علی بن ابراهیم است، آدرس آن روایات را در همین مقاله، بنگرید.

۲- . بر حسب آماری که از رایانه به دست آمده است ۱۹۱ روایت از ابی الجارود از ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام در این تفسیر و جود دارد و این غیر از چهارده موردی است که با عنوان«فی روایه ابی الجارود» نقل و به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است.

۳- . بر حسب آمار رایانه حدود ۲۴۶ مورد «قال علی بن ابراهیم» (گاهی با فاء و گاهی با واو و گاهی بدون فاء و واو) و ۵ مورد «فی روایه علی بن ابراهیم» و یک مورد «عن علی بن ابراهیم قال» (ج۲ ص۴۷۹ در این تفسیر وجود دارد.

۴. مطالبی که با عنوان «قال» بدون این که قائل آن مشخص باشد بیان شده است؛(۱) که برخی گفته اند ظاهر این است که در این موارد، قائل «قال» امام صادق علیه السلام و آن مطالب نیز از آن حضرت است(۲) ولی احتمال دارد که در این موارد نیز قائل «قال» خود علی بن ابراهیم باشد و چون روایت بودن این مطالب محرز نیست و به اصطلاح

شبهه مصداقیه روایت است آثار روایت را نمی توان بر آن مترتب کرد.

۵. مطالبی که بدون نقل به عنوان روایت و بدون تعبیر «قال» در توضیح آیات بیان شده است،(۳) که این مطالب قطعاً از نویسنده کتاب است.

بنا براین نتیجه می گیریم که مطالب این تفسیر دو بخش است

۱. روایت نقل شده از امامان معصوم علیهم السلام.

۱- . نمونهٔ آن مطالب را در جلد، ۱، ص۵۷ بعد از «اهدنا الصراط المستقیم» و ص۶۳ بعد از «کلما رزقوا منها من ثمره... متشابها» و ص۷۴ بعد از«و علم آدم الاسماء کلها» و «اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم» و «واستعینوا بالصبر والصلاه» و (الذین یظنون... الیه راجعون» و ص۵۷ بعد از «یا بنی اسرائیل... علی العالمین» و در جلد ۲، ص۴۷۸ بعد از «والعصر.. خسر» و ص۴۷۹ در تفسیر آیات سورهٔ همزه و ص۴۸۲ تفسیر سورهٔ قریش و ص۴۸۳ تفسیر سوره ماعون و ص۴۸۴ تفسیر سورهٔ کوثر و ص۴۸۶ تفسیر سورهٔ نصر و ص۴۸۸ تفسیر سوره لهب بنگرید.

۲- . فیض کاشانی در تفسیر الصافی، ج۱، ص۷۷ فرموده است: «و القمی قد یسند الی المعصوم علیه السلام و قد لا یسند و ربما یقول «قال» و الظاهرانه اراد به «االصادق» علیه السلام فان الشیخ اباعلی الطبرسی قد یروی عنه ما اضمره و یسنده الی الصادق علیه السلام و نحن نروی ما اضمره علی اضمار»؛ سید هاشم بحرانی نیز این قسم ازمطالب تفسیر قمی را منسوب به امام صادق علیه السلام دانسته است. (نک: البرهان فی تفسیرالقرآن، ج۱، ص۴). نمونهٔ آن مطالب را درج ۱ ص۶۳ در توضیح معنای آیات ۸ و ۱۴ _ ۲۰ و ۲۳ سوره بقره و درج ۲ ص۴۸۹ در تفسیر سورهٔ توحید و ص۴۹۲ تفسیر سورهٔ ناس بنگرید.

۳- . نمونهٔ آن مطالب را در ج۱ ص۶۳ در توضیح معنای آیات ۸و ۱۴ _ ۲۰ و ۲۳ سورهٔ بقره و درج ۲ ص۴۸۹ در تفسیر سورهٔ توحید و ص۴۹۲ تفسیر سورهٔ ناس بنگرید.

۲. آرای تفسیری غیر معصومین علیهم السلام. در این مقاله هر یک از این دو بخش، جداگانه بررسی می شود. و از آن جا که روایات باید از جهت سند و محتوا بررسی شود؛ مطالب آن دو بخش در سه عنوان ارزیابی سند روایات، ارزیابی محتوای روایات و ارزیابی آرای تفسیری ارزیابی میگردد:

ارزیابی سند روایات

در مباحث پیشین گفتیم با ثابت نشدن استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم، صحت سند هیچ یک از روایات آن قابل اثبات نیست ولی اگر به اتکای تحقیقی که بیان شد استناد این تفسیر را به وی تمام بدانیم باید توجه داشت که روایات این تفسیر از نظر سند چند دسته است:

۱. روایات مرسل؛(۱)

۲. روایات مسندی که از ابی الجارود نقل شده است؛(۲)

۳. روایات مسندی که در سند آن افرادی است که بر کذب یا ضعف آن گواهی داده اند؛(۳)

ص:۱۰۰

۱- . نمونهٔ روایات مرسل را در ص۳۶، ۳۷، ۶۰، ۶۴، ۷۰، ۱۳۰ و ۴۹۰ بنگرید.

۲- . بر حسب آماری که از رایانه، سی دی معجم فقهی به دست آمده است در این تفسیر روایات نقل شده از ابی الجارود ۲۰۵ مورد است چهار مورد با سند(نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۱۲۹ ذیل آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل عمرآن، ص۲۲۷ ذیل آیهٔ ۳۹ سورهٔ انعام، ص۲۵۲ ذیل آیهٔ ۱ سورهٔ اعراف و ص۲۹۸ ذیل آیهٔ ۲۴ سورهٔ انفال) و صد و هشتاد و هشت مورد با تعبیر«فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام و چهارده مورد با تعبیر «و فی روایه ابی الجارود» (برای دیدن برخی ازآن موارد نک: تفسیر القمی، ج۱ ص، ۱۵۸ ذیل آیهٔ ۱ سورهٔ نساء، ص۱۹۰ ذیل آیهٔ ۳ سورهٔ مائده، ص۳۱۷ ذیل آیهٔ ۴۲ سورهٔ توبه، ص۳۷۰ ذیل آیه ۱۸ سورهٔ یوسف، ص۳۹۱ ذیل آیهٔ ۳۳ سورهٔ رعد، ص۳۹۷ ذیل آیهٔ ۱۴ سورهٔ ابراهیم، ص۴۱۹ ذیل آیهٔ ۸۰ سورهٔ نحل وج ۲ ص۵۱ ذیل آیهٔ ۷۴ سورهٔ مریم، ص۲۱۸ ذیل آیه ۵۶ سوره یس، ص۴۰۱ ذیل آیهٔ ۴۸ سورهٔ قلم و ص۴۶۷ ذیل آیه ۱ سورهٔ بیّنه).

۳- . مانند: عمر و بن شمر که در سند سوم روایت اول تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» واقع شده است(تفسیر القمی، ج۱ ص۵۵) و نجاشی درباره اش فرموده است:ضعیف جدّاً (اردبیلی، جامع الرواه، ج۱ ص۶۲۳)، احمد بن محمد سیاری که در سند روایتی است که در ذیل آیه ۲۹ سورهٔ تکویر ذکر شده است (تفسیر القمی، ج۲، ص۴۳۳) و شیخ طوسی و نجاشی و علامه هر سه بر ضعیف بودن وی گواهی داده اند (نک: اردبیلی، همان، ج۱ ص۶۷)، عبدالرحمن بن کثیر که در سند روایتی در ذیل آیه ۱ سورهٔ معارج ذکر شده است (تفسیر القمی، ج۲، ص۴۰۶) و نجاشی و علامه او را تضعیف کرده اند (اردبیلی،همان، ج۱، ص۴۵۳).

۴. روایات مسندی که در سند آن، افراد ناشناخته است؛(۱)

۵. روایات مسندی که سند آن ها صحیح است؛

یعنی تمام راویان سند موثقند.(۲)

از این پنج دسته روایات فقط سند دستهٔ اخیر معلوم است و بحثی ندارد ولی راهی برای تصحیح سند چهار دسته دیگر وجود ندارد مگر کسی از جملهای که مؤلف در مقدمه تفسیر ذکر کرده، صحت آن ها را به دست آورد. وی در مقدمه بعد از بیان وجوب تفقه و تعلّم و عمل به آنچه در قرآن بیان شده، فرموده است:

«و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم...».(۳)

۱- . مانند: سعدان بن مسلم که در سند اولین روایت تفسیر سورهٔ بقره واقع شده است(تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹)، سوره بن کلیب که در سند روایتی در ذیل آیه ۷۸ سوره حجر آمده است(همان / ۴۰۸)، ایمن بن محرز در سند روایتی در تفسیر سوره تکویر ذیل آیه «اذ الموئوده سئلت» همان، ج۲، ص۴۳۳)، سلمه بن عطاء در سند روایتی در تفسیر آیهٔ ۸ سورهٔ تکاثر(همان ۴۷۷) و قاسم بن سلیمان در سند روایتی در ذیل آیهٔ ۳۶ سورهٔ بقره (همان، ج۱، ص۶۴) و هیچ کدام توثیق نشده اند.

۲- . برای اطلاع از نمونه این روایات نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۵۷ (اولین روایت تفسیر سورهٔ حمد)، ص۵۸(در تفسیر «غیر المغضوب علیهم»، ص۶۲ (ذیل آیهٔ ۶ سوره بقره) ص۷۰(تفسیر آیهٔ ۳۴ سورهٔ بقره)

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص ۳۰.

و ما آنچه را به مانتهی می شود و استادان و افراد مورد اعتمادِ ما آن را از کسانی که خدا اطاعتشان را واجب ساخته روایت کرده اند ذکر می کنیم و [از آن] خبر می دهیم.

برخی این عبارت را به گونه ای دیگر «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی الینا من مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم»، نقل کرده و فرمودهاند: در این کلام، دلالت آشکاری است که وی در این کتاب جز از «ثقه» روایت نمی کند، بلکه صاحب وسائل[از این عبارت] شهادت علی بن ابراهیم را به وثاقت هر کسی که در سند روایات تفسیرش واقع شده استفاده کرده است. و این استفاده به جا است؛ زیرا علی بن ابراهیم می خواهد با این سخن صحت تفسیرش را و این که روایات آن ثابت و صادر از معصومین علیهم السلام بوده و به واسطه استادان و معتمدین از شیعه به او رسیده اثبات کند. پس وجهی برای تخصیص این توثیق به استادانی که بی واسطه از آن ها روایت کرده،

نیست.(۱) و ابی الجارود نیز در ترجمه اش یکی از ادله وثاقت او را همین جمله قرارداده است.(۲)

ولی به نظر می رسد عبارت موجود در تفسیر القمی (نَه عبارتی که ایشان نقل کرده است) چنین معنایی را افاده نمی کند، زیرا در صورتی می توان این معنا را از آن عبارت استفاده کرد که واو «ورواه مشایخنا...» را عطف تفسیری بگیریم و بگوییم منظور از «ما ینتهی الینا» و «رواه مشایخنا و ثقاتنا» یک چیز است و مشایخ و ثقات یک چیز است و مشایخ و ثقات را به راویانِ با واسطهٔ سندِ روایات نیز تعمیم دهیم. اما اگر عطف خاص به عام باشد (که اگر نگوییم ظاهر همین است دست کم احتمال آن قوی است و دافع ندارد) و منظور از جمله دوم خصوص

۱- . خویی، معجم رجال الحدیث، ج۱ ص۴۹ و ۵۰.
۲- . همان، ج۷ ص۳۲۴.

روایـاتی باشـد که اسـتادان و افراد مورد اعتماد آن را روایت کردهانـد و منظور از جمله اول، مطلق روایاتی باشـد که از امامان معصوم علیهم السـلام به مؤلف رسیده است اعم از این که مرسل و بی سند یا با سند مجهول یا ضعیف باشد، یا به سند صحیح به مؤلف رسیده باشـد، در این صورت این عبـارت آن معنـا را افـاده نمیکنـد، گرچه برای عطف خـاص به عام مناسب بود که موصول تکرار شود و بـا عبـارت «مـاینتهی الینـا و مـا رواه مشایخنـا و ثقاتنـا» بیان شود ولی با توجه با این که وی در این تفسیر روایت مرسـل و ضـعیف نیز آورده است چه بسـا همین احتمـال تقویت شود و دست کم معلوم نیست نویسـنده از این عبـارت، معنـایی را که صـاحب وسائـل اسـتفاده کرده و آیت الله خویی تأییـد فرموده است قصـد کرده باشـد پس نه تنهـا صـحت تمـام روایـات و وثـاقت همه راویـان این تفسـیر را نمی توان از این عبـارت به دست آورد، بلکه وثاقت همه راویان اول و مشایـخ بی واسـطه مؤلف را نیز نمیتوان از آن فهمیـد و از این عبـارت بیش از این که برخی از روایـات این تفسـیر را افراد ثقه برای مؤلف روایت کرده اند

نمیتوان اسـتفاده کرد. ممکن است گفته شود مقام سـخن و این که مؤلف با این عبارت می خواهد به تفسـیر خود اعتبار دهد با عطف تفسـیری مناسبتر است بلکه با توجه به آن قرینه، عطف تفسیری متعین است، ولی با توجه به این که در این تفسیر فراوان از افراد ضـعیف و غیر موثق نزد رجال شـناسان شـیعه نقل روایت شده و موارد نقض بسـیار است، اطمینان حاصل نمی شود که مؤلف از این جمله توثیق همه راویـان حتّی راویـان بـا واسـطه این تفسـیر را اراده کرده باشـد. از این رو برخی شـاگردان آقای خویی رحمه الله فرموده انـد: برای کسـی که روایات این تفسـیر را تتّبع کنـد آشـکار می شود که آنچه در مقدمه اش در توثیق راویان ذکر شده، بنابر تغلیب است و در ثبوت آن کافی است که در هر بابی یک روایت صـحیح و معتبر باشد.(۱) پس: از این سخن مؤلف صحت سند هیچ یک از آن چهار دسته را نمی توان به دست آورد.

ص:۱۰۳

۱- . نک: خویی، صراط النجاه، ج۲ ص۴۵۷ و ۴۵۸.

اما روایاتی را که مؤلف در این تفسیر از ابی الجارود نقل کرده فقط در سه مورد با سند و در سایر موارد با تعبیر «فی روایه ابی الجارود» است، که احتمالاًـ در این موارد نیز با همان سند بوده و برای اختصار، سند را ذکر نکرده است. بلکه می توان گفت هر چند در هیچ موردی به تفسیر ابی الجارود تصریح نشده است، با توجه با این که ابی الجارود تفسیری داشته(۱) و سند مؤلف به وی در این سه مورد ادامهٔ همان سندی است که شیخ و نجاشی برای تفسیر ابی الجارود ذکر کرده اند معلوم می شود که مؤلف، همه این روایات را از تفسیر ابی الجارود نقل

کرده و سند یاد شده نیز سند وی به تفسیر ابی الجارود است، اما به هر حال در این سند کثیر بن عیاش است که شیخ آن را تضعیف کرده است(۲) و بر اثر آن، سند همه روایاتی که در این تفسیر از ابی الجارود نقل شده ضعیف است. گذشته از این که خود ابی الجارود نیز زیدی مذهب است و توثیق خاص ندارد و روایاتی نیز در مذمت او رسیده است گرچه آیت الله خویی به استناد توثیق عام ابن قولویه و کلام عامّی از شیخ مفید و توثیق عامّی که از جمله یاد شده در مقدمه این تفسیر استفاده کرده، وثاقت او را تمام دانسته است.

آقا بزرگ تهرانی بعد از اشاره به ضعف این سند به سبب کثیربن

عیاش فرموده است:

۱- . نک:آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۴، ص۲۵۱؛رجال النجاشی ص۱۷۰،رقم ۴۴۸ و الفهرست، طوسی ص۷۲، ابن ندیم از این تفسیر با عنوان «کتاب الباقر محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام رواه عنه ابوالجارود زیاد بن المنذر رئیس الجارودیه الزیدیه» یاد کرده است؛ الفهرست/۳۶.

۲- . نک: خویی، معجم رجال الحدیث، ج۷، ص۳۲۱ رقم ۴۸۰۵.

ولی این ضعف ضرر ندارد؛ زیراآن (تفسیر) را بسیاری از ثقات(1) اصحاب ما از ابی الجارود روایت کرده اند. ولی این کلام تمام نیست؛ هرچند بسیاری از ثقات اصحاب، آن تفسیر را از ابی الجارود روایت کرده باشند _ گرچه ما به آن دست نیافته ایم _ به هر حال مؤلف این تفسیر این روایات را با همین سند ضعیف از ابی الجارود یا تفسیر وی نقل کرده

است و نقلِ ثقاتِ دیگر در رفع ضعف این روایات و صحت آن تأثیری ندارد.

نکته دیگر آن است که بر فرض که جمله مؤلف در مقدمه، توثیق عام همه راویان روایات های این تفسیر باشد، فقط در تصحیح دسته چهارم از روایات این تفسیر که در سند آن افراد ناشناخته است مؤثر بوده اما در تصحیح دسته سوم که در سندشان افرادی است که بر کذب یا ضعف آن ها گواهی داده اند و در تصحیح روایات ابی الجارود که در سند آن ها کثیر بن عیاش ضعیف است تأثیری ندارد؛ زیرا آن توثیق عام با این تضعیف خاص معارضه می کند و اگر تضعیف خاص مقدّم نباشد دست کم آن توثیق عام، بی اثر می شود.(2)

۱- . منظور وی از این ثقات منصور بن یونس ثقه و حماد بن عیسی و عامر بن کثیر سراج و حسن بن محبوب و ثعلبه بن میمون و ابراهیم بن عبد الحمید و صفوان بن یحیی بن عمر جعفی وسیف بن عمیره و عمر بن اذینه و عبدالصمد بن بشیر است که در کتاب هایی مانند اصول کافی، بصائر الدرجات، امالی و خصال صدوق و تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود روایت نقل کرده اند، آقا بزرگ تهرانی، الذریعه ج۴، ص۳۰۸ و ۳۰۹. ولی اشکال می شود که معلوم نیست اینان از تفسیر علی بن ابراهیم از ابی الجارود روایت نقل کرده باشند؛ ممکن است آن روایات را شفاهاً از خود ابی الجارود شنیده و نقل کرده باشند. پس نمی توان آنان را راوی موثق تفسیر ابی الجارود به شمار آورد.

۲- . آیه الله خویی رحمه الله با این که از جمله ای که در مقدمه این تفسیر آمده توثیق عام علی بن ابراهیم را نسبت به همهٔ راویان این تفسیر استفاده و بر آن اعتماد کرده است ولی در مورد عبدالرحمن بن کثیر که یکی از راویان این تفسیر است (نک: تفسیر القمی، ج۲ ص۴۰۶ ذیل آیهٔ ۱ سورهٔ معارج)، فرموده است: توثیق عام علی بن ابراهیم با تضعیف نجاشی معارضه دارد؛ نک: معجم رجال الحدیث؛ ج۹ ص۳۴۴.

همچنین در روایات مرسل نیز تأثیری ندارد؛ زیرا محتمل است این روایات را نیز همان افرادی که تضعیف خاص دارند روایت کرده باشند و با این احتمال، صحت سند آن روایت با این جمله ثابت نمی شود. اگر کسی مدعی شود که این روایات نزد علی بن ابراهیم موثوق الصدور بوده، که با ارسال یا ضعف برخی رجال سند منافات ندارد؛ پس این بخش از روایات نیز معتبر است. بر او اشکال می شود که: اولاًـ موثوق الصدور بودن این روایات نزد علی بن ابراهیم مدعایی بدون دلیل است، ثانیاً: وثوق علی بن ابراهیم به صدور این روایات برای خودِ او اعتبار دارد، نَه برای دیگران.

ارزیابی محتوای روایات

روایات این تفسیر را از نظر محتوا به طور کلی می توان سه دسته قرار داد:

۱. روایاتی که محتوای آن پشتوانه عقلی یا عقلایی یا قرآنی و شرعی دارد و حق بودن آن (چه از معصوم صادر شده باشد و چه از معصوم صادر نشده باشد) معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر اثبات صدورش از معصوم نیست. مانند روایتی که

در تفسیر سوره حمد الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ را به ناصبی ها (کسانی که با امامان معصوم عداوت و دشمنی دارند) و الضَّالِّينَ را به شک دارندگان (در امامت امامان معصوم یا مطلق اصول دین) و کسانی که امام زمان خود را نمی شناسند تفسیر کرده است. زیرا با توجه به این که از نظر شرعی، قطعی است که ناصبی ها مورد غضب خدای متعال هستند و شک دارندگان در امامت امامان معصوم یا سایر اصول دین گمراهند حق بودن محتوای روایت معلوم است و پذیرفتن آن مبتنی بر صدورش از امام معصوم نیست.

. نیز مانند روایتی در

ص:۱۰۶

تفسیر سوره تکاثر که آیهٔ (لَتُسئَلُنَّ یُومَئِذٍ عَ ن ا لن عیم) را به این که این امت از

آنچه خدا به واسطهٔ رسول خد ا صلی الله علیه وآله و سپس به واسطهٔ اهل بیت معصوم آن

حضرت به آنان نعمت داده است، سؤال خواهند شد تفسیر کرده است. ۱ زیرا با

توجه به این که نعمت هایی که خدای متعال به برکت وجود آن بزرگواران به

است و شمول آیه نسبت به آن « النّعیم » انسان ها عنایت فرموده، از مصادیق عرفی

نعمت ها آشکار است . حق بودن محتوای این روایت (چه از معصوم صادر شده

باشد و چه از معصوم صادر نشده باشد) معلوم و پذیرفتن آن مبتنی بر صدورش

یوم » نیست . هم چنین روایت دیگری که (یوم الدین) را به علیه السلام از امام معصوم

معنا کرده(۱) با توجه به این که شاهد قرآنی (وَقالُوا یاوَیْلَنا هذا یَومُ الدِّینِ)(۲) دارد، در پذیرفتن آن نیازی به اثبات صدور این مفهوم از معصوم علیهم السلام نیست. هم چنین روایتی که فرموده است کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است و برای هر وجه شاهدی از آیات قرآن ارائه داده است.(۳) در صورتی که طبق لغت و قواعد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره آن آیه ها در معنایی که روایت بیان کرده ظهور داشته باشد حق بودن و پذیرفتن محتوای آن روایت متوقف بر اثبات صدورش از معصوم نیست. البته استناد این دسته از روایات به امام معصوم علیهم السلام بر اثبات صحت سند توقف دارد و در صورت عدم اثبات نمی توان آن را به امام علیه السلام نسبت داد، بلکه باید با تعبیر«نقل شده است» بیان کرد.

۱- . نک: همان، ج۱، ص۵۷، البته روایت بودن این قسمت بنا براین است که فاعل «قال» در«قال یوم الحساب» امام صادق علیه السلام باشد و چنین چیزی با توجه به سیاق، بعید نیست.

۲- . صافات/ ۲۰.

۳- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۱.

۲. روایاتی که محتوای آن مورد اِعراض همه مسلمانان، یا مخالف ضروریات دینی است؛ به گونه ای که حتّی اگر سندش هم صحیح باشد ظاهر محتوای آن غیر قابل قبول بوده، نمی توان به آن ملتزم شد، یا باید در برابر آن توقف کرد یا آن را به وجه صحیح و قابلی تأویل نمود. مانند روایتی که می گوید امام صادق علیه السلام (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) را «صراط مَن انعمت علیهم و غیر المغضوب علیهم» قرائت کرده است.(۱) و حال آن که نمی توان به این قرائت ملتزم شد و آن را در مورد آیه تجویز کرد؛ زیرا مورد اعراض همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی است، پس یا باید این روایت را ترک کرد، یا ظاهر آن را تأویل کرد به این که منظور؛ نقل به معنا و بیان

مفاد آیه است. همچنین ظاهر روایتی که در ذیل آیه (إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...)(۲) «بعوضه» را به امیرالمؤمنین علیه السلام و«ما فوقها» را به رسول خدا صلی الله علیه وآله تأویل و تطبیق کرده،(۳) مستنکر و با عظمت مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله ناسازگار است. و از این قبیل است روایتی که در ذیل آیه (...وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ)(۴) داستانی را که با مقام نبوّت حضرت داوود[علی نبیّنا و آله و علیه السلام] مناسب نیست، بیان کرده است.(۵)

۱- . نک: همان / ۵۸.

۲- . بقره/ ۲۶.

۳- . نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۴، در سند این روایت قاسم بن سلیمان توثیق خاص ندارد، ولی از رجال کامل الزیارات است؛ (نک: معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۲۰، رقم ۹۵۰۲) و معلّی بن خنیس نیز مورد اختلاف است؛ نک: جامع الرواه، ج۲، ص۲۴۷- ۲۵۰.

۴- . ص/ ۲۴.

۵- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۲- ۲۳۵، برای اطلاع از نمونهٔ دیگر این روایات نک: همان، ج۱، ص۲۷۷-۲۷۹ ذیل آیات ۱۹۸و ۱۹۰ سورهٔ اعراف.

۳. روایـاتی که صـحت محتوای آنهـا عقلاًـ و شـرعاً ممکن است و هیـچ محـذور ثبوتی نـدارد، ولی از نظر اثباتی راه اثبات آن منحصـر به سـند صـحیح یا قراین قطعی دالّ بر صدور آن از امام معصوم علیه السلام است و چه بسا اکثر قریب به اتفاق روایات این تفسیر از این قبیل و روایات دو دسته قبل اندک باشد. و روایات این دسته خود داری اقسامی است:

الف: قِسـمی که مربوط به تأویـل آیـات کریمه و بیـان معنایی است که دلالت آیات بر آن بر مبنای قواعـد ادبی عرب و اصول عقلایی محاوره آشـکار نیست و اراده چنین معنایی از آیات با قطع نظر از بیان پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السـلام نـامعلوم است. چنین روایاتی در این تفسـیر فراوان است، به عنوان نمونه روایتی که در تفسـیر (بسم الله الرحمن الرحیم) می گوید باء «بهاءالله» (زیبایی و

شُکوه خدا) و سین «سناءالله» (رفعت و برتری خدا) و میم «ملك الله» (فرمانروایی خدا) است.(۱) هم چنین روایتی که (الکتاب) در آیه دوم سوره بقره را به حضـرت علی علیه السـلام تأویـل کرده.(۲)یا روایتی که در تفسـیر سوره «شـمس» (الشـمس) را به رسـول خـدا صـلی الله علیـه وآله و (القمر) را به امیرالمـؤمنین علیه السـلام و (اللیـل) را به پیشوایـان ظـالم و مسـتبد تطـبیق داده است،(۳) نمونه هایی دیگر از این نوع روایات است.

ب: نوع دیگر، روایاتی است که معنای کلماتی از قرآن کریم را بیان، یا متعلق برخی افعال، یا صـفات را تعیین کرده است ولی شاهد لغوی و ادبی ندارد؛ نظیر روایتی که (الحمدلله) را به «الشکرلله»و (ربّ العالمین) را به «خلق المخلوقین» معنا کرده و

۱- . نک: همان، ج۱ ص۵۶.

۲- . نک: همان ۵۹.

۳- . نک: همان، ج۲، ص۴۵۵.

متعلق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلق «الرحیم» را به «خلق المخلوقین» معنا کرده و متعلق «الرحمن» را همه مخلوقات و متعلقِ «الرحیم» را خصوص مؤمنین معرفی کرده است.(۱)یا روایتی که در تفسیر سوره عصر، متعلق (الذین امنوا) را ولایت حضرت علی علیه السلام قرارداده است.(۲) در برخی موارد به خوبی معلوم است معنا و متعلقی که برای کلمات و آیات بیان شده، برای عرف قابل فهم نیست؛ به گونه ای که اگر در روایت بیان نمی شد، افراد عادی به آن پی نمی بردند. مانند روایتی که در بیان متعلق آیه (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ)(۳)فرموده است: فاذا فرغت من نبوتک فانصب علیّاً علیه السلام؛ وقتی از پیامبری ات (رساندن پیام خدا به انسان ها) فارغ شدی، علی علیه السلام را[به جانشینی خود] نصب کن.(۴)

ج: روایاتی که شأن یا سبب نزولی را برای آیات بیان کرده است که جز از طریق روایات و اخبار تاریخی نمی توان از آن آگاه شد؛ مانند روایتی که در تفسیر سوره «عادیات» خبر می دهد که این سوره درباره اهل وادی یا بِس نازل شده است. آنان ۱۲ هزار نفر بودند که بر کشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام هم پیمان شده بودند و جبرئیل، پیامبر۹ را از تصمیم آنان آگاه کرد و آن حضرت پس از آن که دو بار، در هر بار یکی از صحابه با ۴ هزار سوار از مسلمانان را برای جنگ با آنان می فرستد و آنان ناموفق باز می گردند با رسوم حضرت علی علیه السلام را با ۴ هزار سوار به سوی آنان می فرستد و آن حضرت با فتح و پیروزی باز می گردد و این سوره در مدح آنان نازل شده است.(۵)و چنین روایاتی در این تفسیر بسیار است.

۱- . نک: همان، ج۱ ص۵۷.

۲- . نک: همان، ج۲ ص۴۷۸.

۳- . انشراح / ۷.

۴- . تفسیر القمی، ج۲، ص۴۶۲.

۵- . نک: همان/ ۴۷۰- ۴۷۴.

د: روایاتی که در توضیح و تفسیر آیات مربوط به پیامبرانِ سَلَف، یا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قضایا و داستان هایی را بیان کرده که صحت و سقم آن ها نیز متکی به صحت و ضعف روایت است؛ مانند روایتی که در ذیل آیه اول سوره اِسرا (>سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی...

هـ: بخش دیگری از روایاتِ این دسته، روایاتی است که مطالبی را درباره آخرت و جهان پس از مرگ بیان کرده و برخی حقایق و امور آخرتی را توضیح داده است. مثلاً در وصف «صراط» و وضع مردم نسبت به آن فرموده است: آن از مو نازک تر و از شمشیر تیزتر است. برخی مانند برق از آن عبور می کنند و برخی مانند دویدن اسب از آن می گذرند و برخی در حالت پیاده روی و برخی در حال راه رفتن روی دست و شکم می گذرند و برخی...(۱) نظیر این روایت نیز در این تفسیر کم نیست. و معلوم است که اعتقاد به محتوای این بخش از روایات نیز در گرو اطمینان به صدور آن ها از معصوم علیه السلام و جوازِ خبردادن از آن، متوقف بر صحت سندشان است.

ص:۱۱۱

۱- . همان، ج۱، ص۵۸

استقصای همه اقسام این دسته از حوصله این نوشتار خارج است و نیازی نیز به ذکر آن نیست. ولی قابل توجه است که هیچ یک از اقسام این دسته روایات را نه می توان رد کرد و نه می توان مطلقاً پذیرفت، بلکه باید سند آن بررسی و به قراین آن توجه شود. پس اگر با توجه به قراین از قبیل قوّت متن، مطابقت با قرآن به صدور آن از پیامبر یا امام معصوم علیه السلام یقین یا اطمینان حاصل شود، و یا دست کم صحت سندش اثبات گردد پذیرفتن، اعتقاد و عمل به آن مانعی ندارد، و در غیر این صورت باید در برابر آن توقف کرد. بر خلاف دسته دوم که مطلقاً باید از اعتقاد و عمل به آن حتّی در فرض صحت سند نیز خودداری کرد، و برخلاف دسته اول که پذیرفتن آن در گرو بررسی سند و اثبات صحت آن نیست.

نکته مهم در برخورد با روایات این تفسیر، تمیز بین این سه دسته روایات و خَلط نکردن بین آن ها است. اگر برهان قطعی بر بطلان محتوای روایتی نبود و پذیرفتن آن محذور عقلی نداشت نباید صرف این که ظاهر آن قابل فهم برای

افراد عادی نیست و پذیرفتن آن برای آنان سنگین است آن را از دسته دوم یعنی روایات غیر قابل قبول دانست. غفلت از این نکته موجب شده برخی روایات دسته سوم که در پذیرش آن محذور عقلی وجود ندارد از قبیل روایات دسته دوم به شمار آید؛ به عنوان مثال برخی، روایتی را که در ذیل آیه (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)(۱) «مشرقین» را به رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و «مغربین» را به حسن و حسین علیهما السلام تأویل کرده و روایتی را که در تأویل (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ)(۲) فرموده است: «علی و فاطمه دو دریای عمیق است که به یک دیگر تعدی نمی کنند»

۱- . الرحمن / ۱۷.

۲- . همان / ۱۹.

از قبیل روایت تأویل «بعوضه» به امیرمؤمنان علیه السلام دانسته و وجود این گونه روایات در این تفسیر را نیز از معایب این تفسیر محسوب کردهاند.(۱)

و حال آن که هیچ محذور عقلی وجود ندارد که در این دو آیه علاوه بر معنایی که از ظاهر آن ها فهمیده می شود کلمه «المشرقین» اشاره به رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام واژه «مغربین» اشاره به حسن و حسین علیهما السلام و لفظ «البحرین» اشاره به علی و فاطمه علیهما السلام نیز بوده و این از معانی باطنی این دو آیه کریمه باشد. البته اعتقاد و التزام به این در گرو اطمینان به صدور آن روایت از معصوم علیه السلام یا دست کم اثبات صحت سندش است. همچنین برخی،روایتی را که در آن «المغضوب علیهم» به ناصبی ها و «الضالّین» به شک دارندگان و کسانی که امام زمان خود را نشناخته اند، تفسیر شده است روایات تأویلی این

تفسیر(که در دسته بندی ما قسمی از دسته سوم است) به شماره آورده اند(۲) و حال آن که ما آن را مثال برای دسته اول (روایاتی که حق بودن محتوای آن ها معلوم و پذیرفتن آن مبتنی بر صدور آن از معصوم نیست) قرار دادیم و وجه مثال بودن آن را برای این دسته توضیح دادیم.

بررسی آرای تفسیری

آرای تفسیری و سخنان اجتهادی غیر معصومین در تفسیر قمی که گاهی با تعبیرِ«قال» و گاهی بدون آن ذکر شده، در زمینه های مختلفی مانند

ص:۱۱۳

۱- . نک:التفسیر و المفسّرون فی ثوبه القشیب، ج۱، ص۴۸۵ شایان ذکر است که وی تفسیر برزخ به رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیز به این تفسیر نسبت داده است ولی در این تفسیر چنین تفسیر و تأویلی نیست.
۲- . نک: قاضی زاده، پژوهشی دربارهٔ تفسیر علی بن ابراهیم قمی، مجلهٔ بیّنات، ش۱۰ ص۱۲۹.

بیان مفهوم مفردات،(۱) بیان مصادیق عناوین کلی(۲) ذکر شأن یا سبب نزول آیات،(۳)توضیح مفاد آیات و ذکر داستان های تاریخی روشنگر برای آن،(۴) تأویل آیات و ذکر معانی باطنی برای آن(۵) و... ابراز گردیده، ولی اجتهادی که در آن زمینه ها انجام گرفته بسیار ساده و ناقص است و با قواعدی که در روش شناسی تفسیر بیان شده مطابقت ندارد؛ در بیان معنا و مفهوم مفردات و ذکر مصادیق برای عناوین کلی غالباً به آنچه در ذهن و ارتکاز مؤلف بوده اکتفا شده و در باره آن، تحقیق و استدلالی انجام نگرفته است و در ذکر

شأن یا سبب نزول و داستان های تاریخی و معانی باطنی نیز غالباً به ذکر روایت و خبری بسنده کرده و در اعتبار روایت و سازگاری آن با قرآن و مسلّمات دینی و سایر روایات دقت کافی به عمل نیامده است. مجموعه آرا و سخنان اجتهادی این تفسیر را می توان به دو دسته کلی تقسیم نمود:

۱. آرا و سخنانی که پشتوانه ایی عقلی یا عرفی یا شرعی(قرآنی و روایی) دارد که براساس آن حق بودنش برای همگان معلوم و قابل تصدیق است، یا احیاناً به شواهد و قراینی مستند است که صحت آن رأی و سخن را آشکار می گرداند.

۲. آرا و سخنانی که صرف ادعا است؛ نه پیشتوانه ای دارد و نه توضیح و استدلالی معتبر که با توجه به آن حق بودن آن آشکار گردد. در نتیجه: درستی آن نامعلوم و مورد تأمل است، یا احیاناً با لغت عرب، یا مسلّمات دینی ناسازگار بوده

۱- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: تفسیر القمی، ج۱، ص۶۳(تفسیر آیه های ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵ سورهٔ بقره)، ص۱۲۴(ذیل آیهٔ ۷ سورهٔ آل عمران).

۲- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک:همان/ ۱۲۴(ذیل آیهٔ ۷ آل عمران)، ص۶۴ (ذیل آیهٔ ۲۷ سورهٔ بقره).

۳- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: همان /۹۱ (ذیل آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ بقره)، و ص۹۸(ذیل آیهٔ ۲۱۷ بقره).

۴- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: همان/ ۷۹-۸۱(ذیل آیهٔ ۶۳ سورهٔ بقره)، ص۱۳۸- ۱۴۱ (ریل آیهٔ ۲۲ آل عمران).

۵- . برای دیدن نمونه هایی از آن نک: همان / ۲۳۱ (ذیل آیهٔ ۵۹ سورهٔ انعام).

و نـادرستی آن معلوم است. تردیـدی نیست که دسـته اول معتبر و قابـل اعتماد است و در فهم و تفسـیر معانی آیات می توان از آن کمک گرفت، ولی دسته دوم اعتباری نـدارد و به اتکای آن نمی توان معنا، مصداق یا تأویلی را برای آیات ذکر کرد و به خـدای متعـال نسـبت داد؛ زیرا فرض این است که دلالت آیه بر آن آشـکار نبوده و دلیل و شاهـدی بر این که خـدای متعال از آیات کریمه، آن معنا یا مصداق یا تأویل را اراده کرده باشد وجود ندارد.

به عنوان مثـال در ذیل آیه (وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ)(۱) نوشته است: «قال بما انزل من القرآن الیك و ما انزل علی الانبیاء قبلک من الکتب»(۲) و با این بیان «ما انزل الیک» را به قرآن و «ما انزل من قبلک» را به کتابهای آسـمانی پیشـین که بر پیامبران سابق نازل شده، تفسـیر کرده است. گرچه شاهدی برای این تفسیر ذکر نکرده، در ارتکاز مسلمانان واهل قرآن، حق

بودن این تفسیر معلوم، و تردیدی در صحت آن نیست، در ذیل آیه (الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ)(۳) گفته است: ایمان برچهار وجه است: ۱. اقرار با زبان ۲. تصدیق با قلب ۳. ادا(عمل)۴. تأیید (روح ایمانی که خدا افراد خاصی را به سبب آن تأیید می کند) و سپس برای هر یک مثال یا مثال هایی از آیات قرآن ذکر کرده و در برخی وجوه به روایتی از امام صادق علیه السـلام و سخنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز استدلال کرده است.(۴) و در تفسیر آیه (عُتُلٌّ بعد ذالك زَنیم)(۵) «زنیم» را

ص:۱۱۵

۱- . بقره/ ۴.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۶۱.

۳- . بقره / ۳.

۴- . نک:تفسیر القمی، ج۱، ص۵۹- ۶۱.

۵- . نک: قلم / ۱۳.

به «دَعیّ» (کسی که در نَسَب خود متهم باشد)(۱) معنا، و به شعری از شاعر عرب استشهاد کرده است.(۲) در این موارد چه بسا با دقت در شواهد ذکر شده، صحت مدعای وی معلوم گردد و تأملی در آن نباشد. ولی در تفسیر آیه (صمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ)(۳) بدون هیچ دلیلی«بُکْمٌ» را به کسی که نابینا از مادر متولد شده باشد، و «عُمی» را به کسی که بینا بوده سپس نابینا شود معنا کرده است.(۴) این معنا علاوه بر نداشتن مستند، با لغت عرب نیز مخالف است؛ زیرا در لغت عرب«بُکمٌ» جمع«ابکم» است و آن کسی است که از

سخن گفتن ناتوان باشد.(۵)و جالب این است که خود ایشان نیز در تفسیر آیه(الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ)(۶) از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «صم عن الهدی و بکم لا یتکلمون بخیر»(۷) (از شنیدن سخنان هدایتگر کر هستند ولال اند[سخن] خوبی را به زبان نمی آورند)؛ از این رو نمی توان معنای او را پذیرفت و به استناد آن، آیه را مانند وی معنا کرد.

۱- . نک: منتهی الارب، واژه «دَعی»، معنایی دیگر مانند پسر خوانده و حرام زاده نیز دارد (دهخدا واژهٔ دعی) ولی در این جا معنای فوق مناسب تر است.

۲- . نک: تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۹، شایان توجه است که از لغت دانان خلیل بن احمد نیز «زنیم» را به «دعی» معناکرده است(فراهیدی، ترتیب العین، ج۲، ص۷۶۷) زمخشری درباره واژه «زنیم» گفته است: «و من المجاز... و فلان زنیم و مزنم دعی معلّق بمن لیس منه» و به همان شعری که در تفسیر قمی آمده، استشهاد کرده است(نک:اساس البلاغه / ۱۹۲).

۳- . بقره/ ۱۸.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۶۳.

۵- . نک: المعجم الوسیط، واژهٔ «بکم».

۶- . انعام / ۳۹.

۷- . تفسیر القمی، ج۱ ص۲۲۷.

همچنین در ذیل آیه (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلا يَعْلَمُهَا وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يَابِسٍ إِلا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)(۱) نوشته است: «قال الورقه السقط، و الحبّه الولد، و ظلمات الارض، الارحام، و الرطب ما یبقی و یحیی، و الیابس ما تغیض الارحام، وکل ذالک فی کتاب مبین»(۲) ورقه، سقط (جنینی که ناقص و نابهنگام از مادر می افتد) است و حبّه، فرزند است و تاریکی های زمین، رَحِم ها (بچه دان ها) است و رَطْب، نوزادی است که باقی می ماند و زندگی می کند و یابس، جنینی است که رَحْم ها آن را فاسد می کنند(۳) و همه این ها در کتابی آشکار است» گرچه اراده چنین معنایی از این الفاظ امکان دارد، در زبان عربی کاربرد الفاظ در چنین معنایی مجاز است و بدون قرینه صحیح نیست و در این آیه شریفه قرینه ای بر اراده چنین معنایی وجود ندارد. پس: سخن وی در بیان معنای این آیه را نیز نمی توان پذیرفت. بلی، اگر در روایتی از پیامبر یا امامان معصوم علیهم السلام چنین معنایی برای این آیه بیان شده

باشد به دلیل این که آنان با مصدر وحی مرتبط بوده و به همه معانی واقعی آیات آگاه هستند، قابل قبول است ولی چنین معنایی را از غیر معصوم نمی توان پذیرفت.

در ذیل آیه کریمه (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلا لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا)(۴) نوشته است: فقال والله ما عنی بقوله «فخانتاهما» الا الفاحشه

۱- . انعام / ۵۹.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۲۳۱.

۳- . راغب گفته است: و ما تغیض الارحام ای تفسده الارحام فجعله الذی کالماء الذی تبتلعه الارض؛ المفردات فی غریب القرآن ۳۶۸.

۴- . تحریم/ ۱۰.

و لیقیمنّ الحدّ علی فلانه فی ما اتت فی طریق و کان فلان لا یحلّ لک ان تخرجی من غیر محرک فزوجّت نفسها من فلان».(۱)

و این سخن افزون بر اینکه صِرف ادّعا و فاقد مستند است با آنچه گفته اند: «همسر پیامبر هیچ گاه زنا نمی کند؛ زیرا لازم است پیامبران از این حالت به دلیل در پی داشتن نکوهش و خواری وکاستیِ منزلت، منزه باشند و خداوند متعال برای تعظیم و توقیر آنان و نفی هر چیزی که موجب انزجار مردم از آنان شود و قبول دعوتشان را سخت سازد آنان را از کم تر از این حالت _ چه رسد به این حالت _ دور داشته است»(۲)

ناسازگار است و علامه مجلسی رحمه الله نیز پس از نقل این سخن از تفسیر قمی فرموده است: «این، اگر روایت باشد، شاذ و با بعضی از اصول مخالف است».(۳)

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۹۴.

۲- . یکی از وجوهی که در معنای (قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح...) (هود/ ۴۶) ذکر شده، این است که او پسر حقیقی حضرت نوح علیه السلام نبوده و از همسر اومتولد شده است(انه لم یکن ابنه علی الحقیقه و انما ولد علی فراشه)، سید مرتضی رحمه الله پس از نقل این وجه فرموده است: «وفی هذا الوجه بُعد... ولان الانبیاء علیهم السلام یجب ان ینزّهوا عن هذه الحال لانها تعییر و تشیین و نقص من القدر و جنبهم الله تعالی مادون ذالک تعظیما لهم و توقیرا و نفیا لکل ما ینفر عن القبول منهم (سید مرتضی، علی بن الحسین، تنزیه الانبیاء / ۱۸)، شیخ طوسی در تفسیر آیهٔ (ضرب الله مثلاًللذین کفرو امرات نوح و امرأه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما...) (تحریم / ۱۰) فرموده است: «قال ابن عباس کانت امرأه نوح کافره تقول للناس انه مجنون و کانت امرأه لوط تدل علی اضیافه فکان ذالک خیانتهما لهما و مازنت امرأه نبی قط لما فی ذالک من التنفیر عن الرسول و الحاق الوصمه به، فمن نسب احدا من زوجات النبی الی الزنا فعد اخطأ خطأ عظیما (التبیان فی تفسیر القرآن) زمخشری نیز گفته است: «ولا یجوزان یراد بالخیانه الفجور لانه سمج فی الطباع نقیصه عند کل احد بخلاف الکفر فان الکفار لا یستسمجونه بل یستحسنونه و یسمونه حقا و عن ابن عباس رضی الله عنهما «مابغت امرأه نبی قطّ» (الکشاف، ج۴، ص۵۷۲) فخررازی نیز گفته است: «ولایجوزان تکون خیانتهما بالفجور وعن ابن عباس ما بغت امرأه نبی قطّ» (التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۰).

۳- . بحار الانوار، ج۳۲ ص۱۰۷.

نتیجه گیری

از بررسی مزبور نتیجه می گیریم روایات و آرای تفسیری حق و روشنگر در این تفسیر بسیار فراوان است و مفسّر و هر که در صدد فهم معانی و مفّاد آیات کریمه باشد در تفسیر بسیاری از آیات می تواند از آن یاری گیرد. از این نظر این تفسیر یکی از منابع تفسیر به شمار می آید، ولی همه روایات و آرای تفسیری آن حق و قابل قبول نیست. صحت بسیاری از روایات و آرای تفسیری آن نامعلوم و در مواردی هر چند اندک آرای تفسیری نادرست و روایاتی که ظاهر آن ها غیر قابل قبول و معنای صحیح آن نامعلوم است در این تفسیر مشاهده می شود. از این رو استفاده از این تفسیر فقط برای کسانی که اهل تحقیق بوده، و قدرت تشخیص سره از ناسره را داشته باشند توصیه می شود. و اگر شخص یا اشخاصی به تحقیق این تفسیر بپردازند، اولاً: روایات و آرای تفسیری را که در این تفسیر به هم آمیخته است با دقت از هم تفکیک کرده و به صورت مشخص در تفسیر قرار دهند، ثانیاً در

پاورقی بحثی دقیق و عمیق در تحقیق روایات و مطالب آن کرده هم وضع سند روایات را آشکار کنند و هم محتوای روایات را وارسیده، موارد قابل قبول را از مواردی که ظاهر آن قابل قبول نیست تعیین کنند و اگر توجیه صحیحی برای موارد غیر قابل قبول وجود دارد بیان کنند؛ همچنین آرای تفسیری صحیح و ناصحیحِ آن با دلیل تبیین گردد. چنین تحقیقی موجب اِحیای این تفسیر شده و زمینه استفاده بیش تر از آن را پدید خواهد آورد.

منابع

۱ . آقابزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، درالاضواء، ۱۴۰۶ق.

۲ . ابن ندیم (ندیم)، محمدبن اسحاق، الفهرست، بی جا، بی نا، بی تا.

۳ . اردبیلی، محمد بن علی، جامع الرواه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ ق.

۴ . استرآبادی، محمد امین، الفوائد المدنیّه، [بی جا]، دارالنشر لاهل البیت علیهم السلام،[بی تا].

۵ . انصاری، مرتضی، المکاسب، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۰ ق.

۶ . انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.

۷ . ایازی، سید محمد علی، المفسّرون حیاتهم و منهجهم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۸ . بابایی، علی اکبر، مکاتب تفسیری، جلد اول، قم، پژوهشکدهٔ حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۸۱ش.

۹ . بَحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۲ ق.

۱۰ . حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه(بیست جلدی)، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.

۱۱ . خمینی، آقا روح الله، کتاب البیع، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۸ ش.

۱۲ . خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳ ق.

۱۳ . خویی، سید ابوالقاسم، صراط النجاه، ج۲، قم، دارالاعتصام، ۱۴۱۷ ق.

۱۴ . دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ق.

۱۵ . ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله(طبع هفتم)، ۱۴۱۰ ق.

۱۶ . راغب، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، نجف، المکتبه المرتضویه،[بی تا].

۱۷ . زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶ م.

۱۸ . زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۱۹ . سید بن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۶۹ق.

۲۰ . سید مرتضی، علی بن الحسین، تنزیه الانبیاء، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ق.

۲۱ . سیوطی،عبدالرحمن، تدریب الراوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

۲۲ . شبیری، سید جواد، «درحاشیه دو مقاله» مجله آینه پژوهش، ش۴۸، اسفند ۱۳۷۶.

۲۳ . شهرستانی، محمد، الملل والنحل، قاهره، مکتبه الانجلو المصریه،[بی تا].

۲۴ . شهید ثانی، زین الدین، الدرایه فی علم مصطلح الحدیث، قم، مکتبه المفید، بی تا.

ص:۱۲۰

۲۵ . صدوق، محمد بن علی، الأمالی، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق.

۲۶ . صفی پور، عبدالکریم، منتهی الارب، انتشارات کتاب خانه سنایی،[بی تا].

۲۷ . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، مکتبه العلمیه الاسّلامیه، بی تا.

۲۸ . طوسی، محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۲۹ . طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، نجف، منشورات المکتبه والمطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.

۳۰ . طوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، نجف، منشورات المکتبه المرتضویه، بی تا.

۳۱ . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی،[بی تا]

۳۲ . فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، قم، اسوه، ۱۴۱۴ق.

۳۳ . فیض کاشانی، مولی محسن، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، بی تا.

۳۴ . قاضی زاده، کاظم، «پژوهشی درباره تفسیر علی بن ابراهیم قمی»، مجله بینات، ش ۱۰، تابستان ۱۳۷۵.

۳۵ . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، بیروت، دارالسرور، ۱۴۱۱ق.

۳۶ . مامقانی، عبدالله، مقیاس الهدایه فی علم الدرایه، بیروت، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ق.

۳۷ . مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۳۸ . معرفت، محمد هادی، التفسیر والمفسّرون فی ثوبه القشیب، مشهد، الجامعه الرضویه، ۱۴۱۸ق.

۳۹ . معرفت، محمد هادی، صیانه القرآن من التحریف، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۰ق.

۴۰ . موسوی، احمد، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، کیهان اندیشه، ش۳۲ (مهر و آبان ۱۳۶۹).

۴۱ . نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، مؤسسهٔ النشرالاسلامی، ۱۴۱۳ق.

۴۲.نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه،

۱ . بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، ۱۴۰۳ق.

تشکیک در انتساب مقدمهٔ تفسیر قمی پوران میرزایی

تفاوت های میان مقدمه و متن تفسیر منسوب به قمی

در بحث از انتساب مقدمهٔ تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی، همانند انتساب متن کتاب، اختلاف است. برخی آن را نگارشِ علی بن ابراهیم دانسته اند و تنها بخشِ ابتدایی آن را، برگرفته از رسالهٔ نعمانی، یا رسالهٔ سید مرتضی عَلَم الهدی می دانند.(۱) برخی نیز نیمی از آن را از علی بن ابراهیم و نیم دیگر را نگاشته مؤلف کتاب، می شمارند.(۲)

این که نویسندهٔ مقدمه به راستی کیست؟ بسیار اهمیت دارد، چه این که عبارات مقدمه هم از آن جهت که دربردارندهٔ توثیق عام مشایخ مذکور در کتاب است

ص:۱۲۲

۱- . الطهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران، الاسلامیه، ۱۳۸۷ ق، ج۴، ص۳۰۳.

۲- . همانند طیب جزایری که در تصحیح خود از آن جا که به زعم او از علی بن ابراهیم است، عبارت «و قال ابوالحسن علی بن ابراهیم الهاشمی القمی ط» را در میان مقدمه افزوده است. القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج۱، ص۱۷.

و مبنای عملکرد بسیاری از عالمان قرار گرفته، مهم است و هم از آن جهت که بیانگر شیوهٔ مؤلف در نگارش و تابلویی است که از درون تفسیر نشان دارد، اهمیت بسزایی دارد.

از این رو، دانستن این که چه کسی این مقدمه را نگاشته است در میزان اعتبار کتاب و به تبع، در اعتماد و عدم اعتماد به آن اثر گذار است.

حال با بررسی دقیق تر مقدمه در میابیم، آیا می توان از میان متن آن، مؤلف را بازشناخت؟

پس از بررسی دقیق تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی میتوان گفت که تفاوت های شایان توجهی میان دو بخش مقدمه و متن آن وجود دارد که پژوهشگر را به تأمل بیشتر وا می دارد؛ چه این که این تفاوت ها حکایتگر وجود اختلاف میان مقدمه و متن کتابی واحد است که دلیل آن یا از تفاوت در مؤلفان این دو بخش، نشأت می گیرد و یا نشان دهنده اختلاف نظر غیر قابل گذشت از نویسندهای واحد است که در نگارش متن خود دقت کافی ندارد و متوجه تفاوت میان گفتارِ آغازین و پایانی کلام خود نیست.

مقدمهٔ کتاب تفسیر منسوب به قمی

مؤلف مقدمه، گفتار خود را ابتدا با حمد و ثنای پروردگار و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله و آل مطهرش آغاز کرده است و ضمن بیان حدیث ثقلین و نیز آیاتی از قرآن که بیانگر هدایت گری قرآن و مبین بودن پیامبر صلی الله علیه وآله است، به جایگاه و اهمیت والای تمسک به قرآن و اهل بیت (برای رسیدن به رستگاری اشاره کرده است.(۱)

ص:۱۲۳

۱- . القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج۱، (مقدمه)، ص۱۳،۱۶.

در بخش بعد ویژگی های قرآن را برشمرده و بیان کرده است که قرآن ناسخ و منسوخ, محکم و متشابه، تأخیر و تقدیم و... دارد، که برای شناخت و تفسیر آن ها باید به کلام اهل بیت علیهم السلام رجوع کرد و سپس به تفصیل برای اثبات بیان خود

نمونه هایی از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... را آورده است.(۱)

از جمله مطالبی که مؤلف در مقدمه با بیان یک مثال قرآنی به آن پرداخته است، می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. ناسخ و منسوح؛

۲. محکم و متشابه؛

۳. عام و خاص؛

۴. تقدیم و تأخیر؛

۵. منقطع و معطوف؛

۶. قرار گرفتن حرفی به جای حرف دیگر؛

۷. آنچه از قرآن به خلاف آن چیزی است که نازل شده است؛

۸. آیات تحریف شده؛

۹. آنچه لفظش جمع است و معنای واحد از آن افاده می شود و نیز بر عکس؛

۱۰. افعال ماضی که بیانگر مستقبل هستند؛

۱۱. آیاتی که نیمی از آن در یک سوره و کامل آن در سوره ای دیگر است؛

۱۲. آیاتی که نیمی از آن ها منسوخ است و نیم دیگر متروک؛

۱۳. آنچه تأویلش در تنزیلش است؛

۱۴. آنچه تأویلش همراه با تنزیلش است؛

۱۵. آنچه تأویلش بعد از تنزیلش است؛

۱- . همان/ ۱۷ و ۱۸.

۱۶. آنچه متفق اللفظ و مختلف المعنا است؛

۱۷. رخصت بعد از عزیمت؛

۱۸. رخصتی که صاحب آن مختار به ترک، یا اخذ آن است؛

۱۹. رخصتی که ظاهرش بر خلاف باطن آن است؛

۲۰. آنچه لفظ خبر را دارد، اما معنایش حکایت است؛

۲۱. آنچه خطاب به پیامبر است، اما مراد از آن امت است؛

۲۲. آنچه خطاب به قومی است، اما مقصود اصلی

قوم دیگری بوده است.(۱)

مؤلف هر یک از موارد پیش گفته را توضیح داده، با ذکر نمونه هایی از آیات، وجود آن را در قرآن اثبات کرده است. برخی از توضیحات مؤلف بدون ذکر منبع است که ظاهراً عقیدهٔ خود اوست و در برخی نیز به روایات استناد کرده است.

مؤلف در ادامهٔ مقدمه، مدعی است که آیاتی از قرآن در مقام ردّ فرقه های گوناگون نازل شده اند. به نمونه های زیر توجه کنید:

۱. ردّ زنادقه؛

۲. ردّ ثنویه؛

۳. ردّ بت پرستی؛

۴. ردّ دهریه؛

۵. ردّ منکران ثواب و عِقاب؛

۶. ردّ منکران معراج و اِسراء؛

۷. ردّ منکران رویت؛

۸. ردّ منکران بهشت و دوزخ؛

۹. ردّ مجبره؛

۱- . برای مطالعهٔ بیش تر نک: همان/ ۲۸ _ ۱۸.

۱۰. ردّ معتزله؛

۱۱. ردّ منکران رجعت؛

۱۲. ردّ کسانی که خداوند را وصف می کنند.(۱)

ذیل این عناوین نیز با ذکر مثالهای قرآنی و گاه تبیین آن با روایات، قائل آن است که قرآن دربردارنده تمام این مطالب است.

در ادامه مؤلف بیان می دارد که قرآن ترغیب، ترهیب و قَصص(۲) را نیز شامل می شود.

در همه مطالب مذکور نیز با ذکر نمونه یا نمونه هایی از احادیث، بیان خود را مستند می کند و نیز اشاره دارد که این بحث به تفصیل در متن کتاب پرداخته شده است.

پس از این توضیحات با ذکر سند «حدثنی

ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم قال حدثنی ابی....» آیهٔ [بسم الله الرحمن الرحیم] را تفسیر می کند که این در واقع عبارت آغازین تفسیر است.

با رَوَنـدی که مقدمه از آغاز تا پایان دارد و نیز جمله های نویسنده که در بسیاری از موارد تبیین سخن خود را به اصل کتاب ارجاع می دهد(۳) به نظر می رسد قطعاً نویسندهٔ کتاب و مقدمه باید یک فرد باشد؛ چرا که در غیر این صورت ذکر عبارات ارجاعی و موکول کردن استناد و ادامهٔ بحث مقدمه به اصل کتاب کاری عبث خواهد بود.

۱- . همان/ ۲۹ _ ۲۷.

۲- . همان/ ۳۸ و ۳۷.

۳- . موارد و مستندات در ادامهٔ مقاله ذکر شده است.

در ادامه به قراینی در مقدمه و متن که نشان دهنده تفاوت درخور توجه میان این دو بخش است اشاره می کنیم.

عبارات ارجاعی در مقدمهٔ کتاب

اشاره

همان گونه که ذکر شد در بخش ابتدایی مقدمه کتاب، عباراتی آمده که دربردارندهٔ نکات علوم قرآنی است و قرآن را دارای ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تقدیم و تأخیر، عام و خاص و... معرفی می کند.(۱) این عبارات به مطالبی شباهت دارد که در بحارالانوار با نام رساله نعمانی آمده است و با سندی ضعیف به امیرمؤمنان ٪ می رسد.(۲) اما این دو متن اختلاف هایی نیز با هم دارند که از جملهٔ آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

ـ بخش هایی در مقدمهی تفسیر قمی است که در رسالهٔ نعمانی نیست.

ـ تقدّم و تأخر برخی مطالب، در دو متن، با

هم متفاوت است.

ـ گاه یک مطلب در دو متن، با گویش و عباراتی متفاوت از هم آمده است.

ـ برخی واژه ها و یا متن تفسیر قمی نسبت به رسالهٔ نعمانی، پس و پیش، یا تغییر کرده است.

ـ برای روشن تر شدن آنچه گفته شد، بخشی از عبارات مقدمهٔ قمی و رسالهٔ نعمانی را با هم مقایسه می کنیم.

متن مقدمه تفسیر قمی

فالقرآن منه ناسخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشابه، و منه عام، و منه خاص، و منه تقدیم، و منه تأخیر، و منه منقطع،

۱- . همان/ ۱۷ و ۱۸.

۲- . المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت ـ لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۹۰، ص ۴ و ۵.

ومنه معطوف، و منه حرف مکـان حرف، و منه علی خلاف ما أنزل الله، و منه ما لفظه عام و معناه خاص، و منه ما لفظه خاص و معناه عام...(۱)

متن رساله ی نعمانی

فـالقرآن منه ناسـخ، و منه منسوخ، و منه محکم، و منه متشـابه، و منه خـاص، و منه عـام، و منه مقـدم، و منه مؤخر، و منه منقطع معطوف و منقطع غیر معطوف، و منه حرف مکـان حرف، و عزائم و رخص و حلاـل و حرام و فرائض و احکـام، و منه مـا لفظه عام و معناه خاص، و منه ما لفظه خاص و معناه عام...(۲)

از مقایسـهٔ کامـل این دو متن بر می آیـد که مؤلف، عبـارات را خود نگاشـته است، اما به نظر می رسـد که از جمله منابع او در نگارش این بخش، رسالهٔ نعمانی نیز بوده باشد، یا این که

پشتوانهٔ معلومات ذهنی نگارنده در نگارش این مطالب، مطالعهٔ روایتی باشد که مُستند این رساله است.

در انتهای نکات علوم قرآنی، که حدود یک صفحه است، عبارتی با این مضمون از مؤلف آمده است:

و نحن ذاکرون جمیع ما ذکرنا إن شاء الله فی أول الکتاب مع خبرها لیستدل بها علی غیرها و علم ما فی الکتاب...(۳)

در واقع نویسـنده با این عبارت، به گونه ای هـدف خود از نگارش مطالب مقـدمه را بیان می کنـد و می گویـد آنچه از نکات علـوم قرآنی پیش تر ذکر کرده است، در مقـدمه بـا ذکر مثـال بیـان می شود، تـا مراد از مطـالبی که درون کتـاب آمـده است، مشخص تر شود.

۱- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۱۷.

۲- . المجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج۹۰، ص۴ و ۵.

۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۱۸.

در ادامهٔ مقدمه، ۱۲ مورد(۱) ارجاع به متن کتاب با عباراتی چون: «نذکره فی مواضعه»، «فما ذکرنا...»، «و هم من... الذی ذکرناه» و «نذکر ما... و تفسیره فی مواضعه» به چشم می خورد.

این عبارات معمولاً پس از بیان توضیح دربارهٔ نکات علوم قرآنی که پیش تر گفته شده است، می آید. به این شکل که بخش به بخش با کلمات «فامّا» و «وامّا» آنچه از وجود ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... گفته شده بود، توضیح داده می شود. با بررسی چند نمونه آنچه گفته شد روشن تر خواهد شد:

فأما الناسخ و المنسوخ فإن... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه(۲)

و أما ما هو محرف منه فهو... و مثله کثیر نذکره فی مواضعه(۳)

و أما الرد علی المجبره الذین...

و مثله کثیر نذکره(۴)

در واقع مؤلف سعی دارد با این عبارات به آنچه در متن کتاب تفسیر آورده، اشاره کند و مراد خود را از عباراتی که در متن کتاب بیان کرده است، شرح دهد.

پس از پایان توضیح واژگان به کار رفته در نکات علوم قرآنی، که حجم عمده ای از مقدمه را دربرمی گیرند، عبارتی دیگر از مؤلف آمده که هم مضمون عبارت آغازین است و به نوعی خاتمهٔ مقدمه است.

و إنما ذکرنا من الأبواب التی اختصرناها من الکتاب آیه واحده لیستدل بها علی غیرها و یعرف معنی ما ذکرناه مما فی الکتاب من العلم و فی ذلک الذی ذکرناه کفایه لمن شرح الله صدره...(۵)

۱- . همان، ص۱۹ (دو مورد)، ۲۳ (دو مورد)، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۵، ۳۷، ۳۸ (دو مورد).

۲- . همان، ص۱۸.

۳- . همان، ص۲۳.

۴- . همان، ص۳۵.

۵- . همان، ص۳۸.

از آنچه گفته آمد، درمی یابیم که نگارندهٔ مقدمه باید یک نفر باشد که از ابتدا تا انتهای آن را نوشته است و ضمن آن، شیوهٔ خود را شرح داده و با عبارات ارجاعی نیز آنچه را گفته است را به سایر بخش های کتاب و متن اصلی کتاب خود ارجاع می دهد.

نتیجهٔ مطالب مذکور این است که مقدمه، ادغامی از نگاشتهٔ دو نفر نیست؛ به گونه یی که بخشی از آن تألیف یک نفر و بخش دیگر، نگاشتهٔ فرد دیگری باشد.

اما این پرسش همچنان باقی است که: نگارندهٔ مقدمه چه کسی است؟

برای یافتن پاسخ این پرسش به بررسی بیش تری نیاز است.

نگارندهٔ مقدمهٔ کتاب

در مقدمه، عبارت دیگری نیز وجود دارد که در

شناخت مؤلف آن اثرگذار است.

ذیل عبارت «الرد علی من انکر الرؤیه»، آیهٔ ۱۱ تا ۱۵ سورهٔ نجم ذکر و در توضیح آن گفته شده است: «قال أبو الحسن علی بن إبراهیم بن هاشم حدثنی أبی...» (۱) و به این شکل با نقل یک روایت از علی بن ابراهیم اثبات می شود که این آیات در مقام ردّ کسانی است که رؤیت را انکار می کنند.

از این پس در مقدمهٔ کتاب ۷ روایت دیگر به نقل از علی بن ابراهیم دیده می شود، که با عبارت «قال علی بن ابراهیم و حدثنی...» یا «قال و حدثنی...» روایت شده اند.

۱- . همان، ص۱۷.

هنگـامی که عبـارات «قـال علی بن ابراهیم» در کنار «نـذکره فی مواضـعه» می نشـینند، مشـخص می شود که مؤلف (فاعلِ فعل «نذکره»)، قطعاً شخصی به غیر از علی بن ابراهیم خواهد بود که از وی با ضمیر غایب یاد می کند و در سخنان خود به کلام او استناد می ورزد.

تفاوت های میان احادیث علی بن ابراهیم در مقدمه با متن

نکتـهٔ مهمی از هفت روایت منقول به نقـل از علی بن ابراهیم در مقدمـهٔ کتـاب، به دست می آیـد و آن، تفـاوتِ میـان مطـالب مذکور در مقدمه و همان مطالب در متن کتاب است که در خلال بررسی این هفت روایت به آنها اشاره می کنیم.

۱. در مقدمهی تفسیر قمی با اشاره به آیات ۱۱ تا ۱۵ سورهٔ نجم، حدیثی از علی بن ابراهیم آمده است:

و أما الرد علی من أنکر الرؤیه... (عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی) قال أبو الحسن علی بن إبراهیم بن هاشم حدثنی أبی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن

علی بن موسی الرضا علیه السلام قال قال یا أحمد ما الخلاف بینکم و بین أصحاب هشام بن الحکم فی التوحید فقلت جعلت فداک قلنا نحن بالصوره للحدیث...(۱)

در متن تفسیر قمی ذیل آیات ۱۱ تا ۱۵ سورهٔ نجم، اثری از این روایت نیست.(۲) و این روایت تنها در مقدمه به نقل از علی بن ابراهیم آمده است و نه در متن تفسیر قمی و نه در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگری به او منسوب نشده است.(۳)

۱- . همان/ ۳۲.

۲- . همان، ج۲، ص۳۱۲.

۳- . منابع جست و جو در این پژوهش، کتاب های موجود در جامع الاحادیث نور ۲ است. مرکز تحقیقات رایانه ای علوم اسلامی، جامع الاحادیث نور ۲، ۱۸۷ عنوان کتاب، در۴۴۲ جلد، از ۹۰ مؤلف، قم، مرکز تحقیقات رایانه ای علوم اسلامی، ۱۳۶۸.

۲. در مقدمهٔ قمی ذیل عنوان «و أما الرد علی من أنکر خلق الجنه و النار» حدیث دومی به نقل ا ز علی بن ابراهیم می خوانیم:

فقوله (عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی)(۱) السدره المنتهی فی السماء السابعه و جنه المأوی عندها قال علی بن إبراهیم حدثنی أبی عن حماد عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله ص لما أسری بی إلی السماء دخلت الجنه فرأیت قصرا من یاقوته حمراء یری داخلها من خارجها...(۲)

ذیل هیچ آیه‌ای از سورهٔ نجم و نیز هیچ بخش دیگری از کتاب تفسیر قمی این روایت از علی بن ابراهیم آورده نشده است. اما کلام خود مؤلف که در مقدمه می گوید «السدره المنتهی فی السماء السابعه و جنه المأوی عندها» ذیل آیهٔ ۱۵ در سورهٔ نجم عیناً تکرار شده است و نیز همانند مطالب مقدمه بیان شده که: این آیه در ردّ

منکران است که خلقت بهشت و جهنّم است. (۳)

۳. در مقدمه‌ی کتاب به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

قال و حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن حماد عن أبی عبد الله علیه السلام قال ما یقول الناس فی هذه الآیه (وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً)(۴) قلت یقولون إنها فی القیامه قال لیس کما یقولون إن ذلک فی الرجعه أ یحشر الله فی القیامه من کل أمه فوجا و یدع الباقین إنما آیه القیامه.(۵)

ص:۱۳۲

۱- . نجم/ ۱۴ و ۱۵.

۲- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۲.

۳- . همان، ج۲، ص۳۱۲.

۴- . نمل/ ۸۳.

۵- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۶.

این روایت، در متن کتاب، ذیل همین آیه از سورهٔ نمل اما با عباراتی دیگر آمده است:

فإنه حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال انتهی رسول الله صلی الله علیه وآله إلی أمیر المؤمنین علیه السلام و هو نائم فی المسجد... فقال رجل لأبی عبد الله علیه السلام إن الناس یقولون هذه الدابه... فقال الرجل لأبی عبد الله علیه السلام إن العامه تزعم أن قوله (وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً) عنی یوم القیامه، فقال أبو عبد الله علیه السلام أ فیحشر الله من کل أمه فوجا و یدع الباقین لا، و لکنه فی الرجعه.(۱)

همان گونه که در متن فوق مشخص است، سند دو عبارت با هم متفاوت است. در یکی، ابن ابی عمیر از حماد، و در دیگری از ابی بصیر نقل می کند. متن دو روایت نیز کمی با هم متفاوت است و با اینکه در معنا هر دو در مقام بیان یک مطلب اند اما عبارات آن دو با هم تفاوت بسیاری دارند.

نکته دیگر آن که در هیچ کتاب معتبر شیعی دیگر، روایتی با این مضمون به علی بن ابراهیم

منسوب نشده است.(۲)

۴. در مقدمهٔ قمی بدون ذکر کامل سند، روایتی به نقل از علی بن ابراهیم آمده است:

(وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ)(۳) فقال الصادق علیه السلام کل قریه أهلک الله أهلها بالعذاب و محضوا الکفر محضا لا یرجعون فی الرجعه.(۴)

ص:۱۳۳

۱- . همان، ج۲، ص۱۰۶.

۲- . منابع جست وجو در این پژوهش، کتاب های موجود در CD جامع الاحادیث نور ۲ (پیشین) است.

۳- . انبیا/ ۹۵.

۴- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۶.

این روایت در متن کتاب با سند کامل به امام باقر و امام صادق [علیهما السلام] می رسد:

فإنه حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن ابن سنان عن أبی بصیر عن محمد بن مسلم عن أبی عبد الله و أبی جعفر علیه السلام قالا کل قریه أهلک الله أهلها بالعذاب لا یرجعون فی الرجعه(۱)

با مقایسه دو عبارت در می یابیم که گذشته از سند روایت، متن روایت نیز در مقدمه اضافاتی دارد که در متن کتاب وجود ندارد. این روایت نیز در هیچ کتاب دیگری از زبان علی بن ابراهیم نقل نشده است.

۵. در مقدمهٔ کتاب روایتی به شکل زیر نقل شده است:

قال و حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن عبدالله بن مسکان عن أبی عبدالله علیه السلام فی قوله (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ)(۲) قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم إلی عیسی علیه السلام إلا أن یرجع إلی الدنیا فینصر أمیر المؤمنین علیه السلام و هو قوله (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) یعنی رسول الله (وَ لَتَنْصُرُنَّهُ) یعنی أمیر

المؤمنین علیه السلام.(۳)

حال این روایت را با روایت منقول از علی بن ابراهیم در متن کتاب مقایسه می کنیم:

حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن ابن مسکان عن أبی عبد الله علیه السلام قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم فهلم جرا إلا و یرجع إلی الدنیا و ینصر أمیر المؤمنین علیه السلام و هو قوله (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) یعنی رسول الله (وَ لَتَنْصُرُنَّهُ) یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام.(۴)

۱- . همان/ ۵۰.

۲- . آل عِمران/ ۸۱.

۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۶.

۴- . همان، ج۱، ص۱۱۴.

همانگونه که مشاهده می شود، سند دو روایت با هم یکسان است، اما متن آن دو، کمی با هم تفاوت دارد. این روایت نیز در سایر منابع به علی بن ابراهیم نسبت داده نشده و تفسیر قمی در نقل آن از علی بن ابراهیم منفرد است.

نکته دیگر آن که این روایت در بخش دیگری از تفسیر قمی نیز آمده که سند آن، هم به امام صادق علیه السلام و هم به نقل از ابی بصیر به امام باقر علیه السلام می رسد و نیز متن آن با نقل مقدمه تفاوتی بیش تر از نمونهٔ یاد شده دارد.(۱)

۶. روایتی را به نقل از علی بن ابراهیم در مقدمه می بینیم که با متن کتاب متفاوت است:

قال و حدثنی أبی عن أحمد بن النضر عن عمر بن شمر قال ذکر عند أبی جعفر علیه السلام جابر فقال رحم الله جابرا لقد بلغ من علمه أنه کان یعرف تأویل هذه الآیه (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ)(۲) یعنی

الرجعه.(۳)

همین روایت در متن کتاب چنین نقل شده است:

ص:۱۳۵

۱- . حدثنی أبی عن محمد بن أبی عمیر عن عبد الله بن مسکان عن أبی عبد الله علیه السلام و عن أبی بصیر عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» قال قال ما بعث الله نبیا من لدن آدم فهلم جرا إلا و یرجع إلی الدنیا فیقاتل و ینصر رسول الله صلی اله علیه و آله و أمیرالمؤمنین علیه السلام ، همان، ج۱، ذیل آیهٔ ذر.

۲- . قَصص / ۸۵.

۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۷.

فإنه حدثنی أبی عن حماد عن حریز عن أبی جعفر علیه السلام قال سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه أنه کان یعرف تأویل هذه الآیه (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ) یعنی الرجعه.(۱)

سند روایت مقدمه با متن، کاملاً ـ تفاوت دارد اما تفاوت متن دو روایت بسیار اندک است. این روایت نیز در سایر منابعِ پژوهشی ما، به علی بن ابراهیم نسبت داده نشده است.

۷. برای توضیح عنوان «أما الرد علی من وصف الله عز و جل» در مقدمه، همراه آیات، روایتی نیز آمده است:

(وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی)(۲) قال حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن جمیل عن أبی عبد الله علیه السلام قال إذا انتهی الکلام إلی الله فأمسکوا و تکلموا فیما دون العرش و لا تکلموا فیما فوق العرش، فإن قوما تکلموا فیما فوق العرش فتاهت عقولهم حتی أن الرجل کان ینادی من بین یدیه فیجیب من خلفه و ینادی من خلفه فیجیب من بین یدیه.(۳)

این عبارت در متن کتاب بدون انتساب به علی بن ابراهیم و نیز بدون اینکه اشاره شود که متنِ یک روایت است و بدون ذکر سند آمده، به نحوی که با مطالعۀ کتاب به نظر می رسد این عبارات نظریات و اجتهادهای شخصیِ علی بن ابراهیم، یا مؤلف است:

قوله (وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی) قال إذا انتهی الکلام إلی الله فأمسکوا و تکلموا فیما

۱- . همان، ج۲، ص۱۲۳.

۲- . نجم/ ۴۲.

۳- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۳۷.

دون العرش و لاـ تکلموا فیما فوق العرش فإن قوما تکلموا فیما فوق العرش فتاهت عقولهم حتی کان الرجل ینادی من بین یـدیه فیجیب من خلفه و ینادی من خلفه فیجیب من بین یدیه.(۱)

بـا توجه به قراین متنی، شایـد بتوان گفت که مراد مؤلف از «قال» در نمونه یادشـده، علی بن ابراهیم باشـد. چه این که در سایر عبـارات کتـاب، هرگاه مؤلف از تعبیر «قال» اسـتفاده می کنـد، مرادش نقلِ از علی بن ابراهیم است. البته نام علی بن ابراهیم در این بخش از کتاب، واپسینبار ۲۷ آیه پیش تر، آمده که با نقل یک روایت «مرفوع» از پدرش آیهٔ ۱۵ سورهٔ نجم را تفسیر کرده است(۲) و پس از آن، تا آیهٔ مذکور (آیهٔ ۴۲)، تنها با عبارت «قال» می توان قول او را از میان دیگر اقوال، بازشناخت.

امـا به هر حـال دلیـل این که چرا مؤلف سـند را نقـل نکرده و نیز به این که این مطلب، روایت است، اشـاره نمی کنـد، نامعلوم است.

بـا توجه به آنچه بیان شـد، به نظر می رسـد که به کمک این قراین می توان دریافت که مؤلف مقـدمه، علی بن ابراهیم نیست. چه این که علی بن ابراهیم هرگز در یـک کتـاب و به نقـل از خودش، یـک متن را به دو شـکل، یـا بـا تفاوت در سـند، بـدون اشاره، یا اشاره نکردن به روایت بودن متن، بیان نمی کند.

علاوه بر آنچه گفته شد، دو نکتهٔ دیگر نیز، در بحث از مقدمه، وجود دارد که قابل تأمل است و در بررسی یک پژوهشگر نیاز است بدان توجه شود:

نکتهٔ اول

در مقدمه، علاوه بر این هفت روایت، ده روایت

ص:۱۳۷

۱- . همان، ج۲، ص۳۱۶.

۲- . همان/ ۳۱۲.

دیگر نیز آمده که به جز ۱ روایتِ مسند(۱)، همهٔ آنها به صورت مرسل و بدون واسطه از معصوم علیه السلام نقل می شوند. بنابراین شمار روایات موجود در مقدمه به هفده روایت می رسد.

از میان این دَه روایت، چهار نقل(۲) پیش از پرداختن به مباحث علوم قرآنی ذکر شده اند و مؤلف با بیان آن ها میکوشد به جایگاه و اهمیت تفسیر قرآن از زبان اهل بیت علیهم السلام بپردازد.

از میان شش روایت دیگر، تنها همان نقل مسند است که در متن کتاب نقل نشده است و سایر روایات همه در متن کتاب آمده اند.(۳) معمولاً قائل این روایات در متن کتاب علی بن ابراهیم است و

در واقع نویسنده، اسناد روایات را در مقدمه نیاورده و نیز نگفته که ناقل این روایات، علی بن ابراهیم است.

ص:۱۳۸

۱- . سند این روایت به نقل مستقیم علی بن ابراهیم از یکی از مشایخ پدرش است؛ از این رو، روایتی مرسل محسوب می شود: «قال: و حدثنی محمد بن عیسی بن عبید عن یونس قال: قال الرضا علیه السلام : یا یونس لانقل بقول القدریه فان القدریه لم یقولو بقول اهل الجنه و لا بقول اهل النار...»، در متن کتاب در تفسیر همین آیهٔ مذکور در مقدمه، هیچ سخنی از قدریه نیست، بلکه در ردّ اندیشه های معتزله بحث شده است؛ همان، ج۱، ص۳۵.

۲- . همان/ ۱۵ _ ۱۷.

۳- . در مقدمه می خوانیم: «فقال ابو عبد الله علیه السلام لقاریء هذه الآیه...» (القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان/ ۱۱۸) _ در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله علیه السلام لقد سألوا الله عظیما...» (همان، ۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان، ج۲، ص۹۳) _ در مقدمه آمده: «فقال ابو عبد الله علیه السلام کیف یحفظ الشیء من امر الله...» (همان، ج۱، ص۲۲)، در کتاب نیز همین روایت آمده است. (همان/ ۳۱۶) _ در مقدمه آمده: «فقال الصادق علیه السلام البرزخ القبر و فیه الثواب و العقاب...» (همان/ ۳۱)، در کتاب نیز همین عبارات آمده اما نه به شکل روایت از امام صادق علیه السلام بلکه به صورت یک اجتهاد و نظر ساده. (همان، ج۲، ص۶۹) در مقدمه آمده: «فقال العالم علیه السلام و الله ما نخاف علیکم الا البرزخ...» (همان، ج۱، ص۳۱)، در کتاب نیز همین روایت آمده است البته به نقل از امام صادق علیه السلام . (همان، ج۲، ص۶۹).

دلیل این عملکردِ نویسنده که از میان روایات علی بن ابراهیم، تنها هفت روایت را به او منسوب می کند و در سایر روایات اشاره ای به این که نقل شده از سوی علی بن ابراهیم است، نمی کند و این هفت روایت نیز همه به نوعی یا در سند و یا در متن با آنچه در خود کتاب آمده متفاوت است، مشخص نیست.

نکتهٔ دوم

بر خلاف روایات، که در مقدمه و متن تا این حد متفاوت نقل شده اند، سایر نمونه هایی که مؤلف در مقدمه ذیل نکات علوم قرآنی ذکر کرده، دقیقاً همانند آن چیزی است که در متن کتاب نقل می شود.

در آمار این پژوهش، شمارِ این نمونه ها بیش از ۱۳۱ مورد است، که برخی در متن کتاب از زبان علی بن ابراهیم و برخی از لسان مؤلف ذکر شده اند.

جالب است، با این که آمار این نمونه ها چندین برابر روایات است؛ اما گزارش آن ها، همان گونه که مؤلف می گوید: «نذکره فی مواضعه»، در جایگاه خود دقیقاً و با همان لفظ، آمده است.(۱)

این مطلب، پرسش از چراییِ تفاوت نقل مقدمه با کتاب، در نقل روایات را پررنگ تر می کند.

در پاسخ به این پرسش می توان احتمال داد که منابع نگارنده در نگارش و ارجاعاتش با هم متفاوت بوده است.

۱- . برای نمونه: در مقدمه آنچه برای آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ بقرهٔ مثال زده شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۱، ص۲۰ و ۵۷) ــ در مقدمه آنچه برای آیهٔ ۲۴ سورهٔ جاثیه گفته شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (همان/ ۲۱ و ج۲، ص۲۷۰) ــ در مقدمه ذیل آیهٔ ۲۲۷ سورهٔ شعرا گفته شده، عیناً در متن کتاب نیز آمده است. (همان/ ۲۳ و ج۲، ص۱۰۱) و نمونه های بسیار دیگر که در مقدمه بیان شده است و می توان آن ها را با متن کتاب مقایسه کرد؛ نک: همان، ج۱، ص۱۸ــ ۳۸.

اما به نظر صحیح تر آن است که بگوییم حداقل چیزی که می توان در این مسأله بیان کرد این است که با مؤلفی رو به رو هستیم که در نگارش مطالب خود دقت کافی ندارد تا آنجا که میان آنچه در مقدمه می آورد با آنچه در متن از آن سخن می گوید تا این حد تفاوت دیده می شود.

منابع

۱ . آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ ق.

۲ . جامع الاحادیث، سی دی(نور ۵/۲)، مرکز تحقیقات رایانهای علوم اسلامی، قم.

۳ . علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۴ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

ص:۱۴۰

نقد نظریهٔ توثیق عام تفسیر منسوب به قمی پوران میرزایی

اشاره

آنچه امروزه در دانش رجال، به توثیق عام شهرت دارد، از جمله راههای اثبات وثاقت راوی است که طیّ آن، جمعی از راویان تحت ضابطه ای خاص توثیق می شوند.

مشایخ تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نیز در زمرهٔ همین نوع از توثیق قرار دارند و ادعا شده که همهٔ روات آن از موثقان و معتمدانند. این مقاله نظریهی مذکور و سنجش میزان اعتبار آن را بررسی خواهد کرد.

در مقدمهی تفسیر قمی، عبارتی است که در میان عالمان رجالی، مبنای توثیق راویان موجود در اسناد این تفسیر گشته است:

نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و اوجب ولایتهم، و لا یقبل العمل الا بهم و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم.(۱)

۱- . القمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق، ج۱، مقدمه، ص۱۶: «ما ذاکر و مخبر آنچه هستیم که به ما رسیده است از راویان و مشایخمان، و از موثقان از کسانی که خداوند اطاعت ایشان و رعایتشان را واجب کرده است و اعمال، بدون ایشان پذیرفته نمی شود. کسانی که خداوند تبارک و تعالی وصفشان کرده و پرسش و دریافت مسایل از آنان را واجب کرده است».

شیخ حرّعاملی در خاتمهٔ وسائل الشیعه از این

کلام، شهادت علی بن ابراهیم بر وثاقت تمام روات کتاب خود را استخراج کرده و گفته است:

قد شهد علی بن ابراهیم ایضاً بثبوت احادیث تفسیره و انها مرویه عن الثقات عن الائمه.(۱)

و نیز آیت الله خویی در تأیید کلام صاحب وسائل می آورد:

ان علی بن ابراهیم یرید بما ذکره اثبات صحه تفسیره و ان روایاته ثابته و صادره من المعصومین علیهم السلام، و انها انتهت الیه بواسطه المشایخ و الثقات من الشیعه و علی ذلک فلا موجب لتخصیص التوثیق بمشایخه الذین یروی عنهم علی بن ابراهیم بلا واسطه کما زعمه بعضهم.(۲)

از نظر شیخ حرّ عاملی و آیت الله خویی این تفسیر به واسطهٔ موثقان و معتمدان شیعه از ائمهٔ اطهار علیهم السلام روایت شده است. در نتیجه اخبار آنان از منظر درایه الحدیث و علم مصطلحات، معتبر است و از این رو باید به عنوان منبعی موثق به شمار آید.

پیش از شیخ حر عاملی، هیچ یک از رجال شناسان در سخنان و آثار خود به این مطلب اشاره نکرده اند و در هیچ کتاب رجالی، صرف این که نام یک راوی در تفسیر قمی آمده، مبنای وثاقت او قرار نگرفته است. لذا، باید گفت که: این نوع نگرش به راویان تفسیر قمی، از اواخر قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲ به بعد در میان عالمان شیعی رواج یافته است.

۱- . العاملی، حر، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۰، ص۶۸.

۲- . الموسوی الخویی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم، بیروت، دار الزهرا، ۱۳۹۵ ق، ج ۱، ص ۵۰ و ۴۹.

از آن پس رجالیان در چند و چونِ این توثیق و

دایرۀ شمول آن به تفصیل سخن گفته اند،امّا آنچه در این میان اهمیت دارد، جایگاه ویژه ای است که این تفسیر از گذر مباحث رجالی به خود گرفته، به منبع و مرجعی برای عالمان و دانشمندان تبدیل شده است.

البته به دلیل تشکیک در مؤلف کتاب و نیز قرائنی که بر تألیف کتاب به قلم شخصی غیر از علی بن ابراهیم دلالت دارد؛(۱) می توان به نظریۀ توثیق عام، تشکیک وارد کرد، اما در این پژوهش،استناد این کتاب بررسی نمی شود، بلکه از نگاه درونی خود کتاب و با توجه به راویان موجود در اسناد، این نظریه را بررسی کرده، از باب راویان کتاب به صورت علمی به نقد آن می پردازیم.

بررسی نظریۀ توثیق عام مشایخ تفسیر قمی

ازعبارت مقدمه برمی آید که توثیق راویان سند بر سه شرط متوقف است و تنها در صورت احراز این شروط، یک راوی در دایری این توثیق قرار می گیرد.

اول آن که: راوی باید شیعه باشد، آن هم شیعۀ امامی. چه این که در مقدمه گفته آمده است: «مشایخنا و ثقاتنا». از این رو راویان سُنّی، یا غیر امامی از دایرۀ توثیق خارج می شوند.

۱- . این مطلب به تفصیل در پایان نامه ای به نقد وبررسی گذاشته شده است و در آن جا تالیف کتاب و مقدمه به دست کسی به غیر از قمی اثبات شده است که توثیق علی بن ابراهیم را ندارد برای اطلاعات دقیق تر نک:میرزایی، پوران،نقد و بررسی تفسیر قمی (ساختار شناسی درون شناسی)،پایان نامۀ مقطع کارشناسی ارشد، دانشکدۀ علوم حدیث گرایش تفسیر اثری، ۱۳۸۶،فصل چهارم گفتار اول و دوم.

دوم آن که: اسناد روایات باید متصل باشند؛ همان سان که از عبارت «ینتهی الینا» برمی آید. در نتیجه:این توثیق شامل روایات «مقطوع»،

«مرسل» و «مرفوع» نخواهد شد.

سوم آن که: با توجه به عبارت «عن الذین فرض الله طاعتهم» اسناد روایات باید به معصوم علیه السلام برسد.(۱) از این رو روایات «موقوف» که در متن کتاب اسنادشان به ابن عباس می رسد، یا نقلهای روایت گونه ای که در کتاب، به وضوح تصریح نشده اند که به نقل از معصوم علیه السلام هستند، مانند شأن نزول و اسباب نزول های غیر مسند، یا اندیشه ها و اجتهادهای شخصی مؤلف، یا علی بن ابراهیم،همه و همه از دایرۀ این توثیق خارج خواهند شد.(۲)

با در نظر گرفتن آنچه یاد شد، نتیجه می گیریم که قانون توثیق عام، از میان روایات کتاب، تنها شامل ۶۸۰ روایت مسند(۳) خواهد شد که اگر روایات ابوالجارود و سایر مشایخ را_ چون در زمرۀ منقولات علی بن ابراهیم نیستند _ جدا کنیم فقط ۳۸۰ روایت برجا خواهد ماند.

آنچه گفته شد مجموع مطالبی است که با استناد به عبارت مقدمۀ کتاب و با فرض پذیرفتن این که نگارندۀ آن علی بن ابراهیم باشد، طرح می شود. اما با توجه به نتایج تحقیق حاضر به

۱- . نک: داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظریه و التطبیق، تصحیح حسین عبودی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ ق، ص۱۶۳. بحث از توثیق عام مشایخ قمی را در کتبی مانند: سبحانی تبریزی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسه المحبین للطباعه و النشر، ۱۴۲۶ ق؛ محسنی، محمد آصف، بحوث فی علم الرجال، قم، سید الشهداء علیه السلام ، ۱۴۰۳ ق و ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی القوائد الرجالیه، قم، مدین، ۱۴۲۶ ق، می توان دید.
۲- .میرزایی، پوران، همان، فصل سوم، درون شناسی تفسیرقمی.
۳- . همان، ساختار شناسی تفسیر قمی، تفسیر مأثور.

نظر می رسد در پذیرش این نظریه باید با دیدهٔ تردید نگریست؛ چرا که انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم،محلّ بحث و اختلاف است.

در حقیقت دو نوع نگرش به این عبارت وجود دارد:

۱. انتساب مقدمه به علی بن ابراهیم و در پی آن، پذیرش توثیق او در حقّ راویان کتاب خود؛ چرا که او از مشایخ موثق و معتبر شیعی است و قولش اعتبار دارد(۱)، که در این صورت تنها اسناد اندکی از روایات کتاب حاضر مشمول این توثیق خواهد شد.

۲. انتساب مقدمه به مؤلف که فردی غیر از علی بن ابراهیم است؛(۲) که در این صورت به دلیل ناشناسی مؤلف و نیز راوی کتاب، در وثاقت خود این افراد تردید می شود، چه رسد بر وثاقت راویانی که تنها در کتاب مذکور از آن ها یاد شده است.

از عبارات مقدمه برمی آید که نگارندهٔ مقدمه و متن کتاب یک نفر است که از ابتدا تا انتهای مقدمه را به قلم خود نگاشته، و نیز قطعاً فردی به جز از علی بن ابراهیم است؛ زیرا در سخنان خود به اقوال علی بن ابراهیم نیز استناد کرده است.(۳)

در این صورت، دیگر ادعای توثیق عام نگاشته شده از سوی مؤلفی که وثاقت او محرز نیست بی اعتبار خواهد شد و به تَبَع آن، نظریهٔ توثیق عام نیز از درجهٔ اعتبار ساقط است.

۱- نک: داوری، مسلم، همان، ص۱۶۵ _ ۱۶۳ و تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواه المصرحه بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمکن استنباط الوثاقه منه بالتتبع من کتب الامامیه، همان، ص۲۳۶ _ ۲۲۶.

۲- . میرزایی، پوران، همان، فصل چهارم، انتساب تفسیر قمی، گفتار اول و دوم.

۳- . همان.

راه دیگری که به فهم صحت و سقم این توثیق

کمک می کند، بررسی توثیق و تضعیف راویان تفسیر قمی است، که در ادامه به آن می پردازیم.

بررسی شرح حال رجالی راویان تفسیر قمی

برخی راویـان نام برده شـده در این کتاب(۱)، در آثار معتبر رجالی شیعه تضعیف شـده اند. در این پژوهش طیّ یک تقسیم بندی، راویانی که به صراحت تضعیف شده اند؛ راویانی که به دلیل ضعف در مذهب و عقیده مشمول قاعدهٔ توثیق عام نمی شونـد و نیز راویانی که در کتاب های رجالی هیـچ نامی از ایشان برده نشـده، به اصـطلاح متأخران مجهول هسـتند، به تفکیک بررسـی می شونـد تـا بـا مشـخص شـدن بودن، یـا نبودِ راویان ضـعیف در تفسـیر قمی، اثبات گردد که: آیا می توان به عبارت مقدمه اعتماد کامل داشت، یا این که موارد نقضی در کتاب دیده می شوند که بر قاعدهٔ توثیق عام، خدشه وارد می کنند؟

راویان ضعیف

۵۵ راوی در کتاب موجود، صریحاً از سوی رجالیان تضعیف شده اند و در هیچ کتاب رجالی توثیقی دربارهٔ آنان وجود ندارد.

ص:۱۴۶

۱- . مبنـای مـا، در نام بردن راویان کتاب قمی، راویانی است که جناب دکترتجلیل در کتاب خود ذکر کرده انـد و نیز راویانی که در جست وجوهـای رایـانه ای نـام ایشـان در شـمار نـام راویـان تفسـیر منسوب به قمی است. نک: تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات و ترتیب الطبقات فی جمع الرواه المصـرحه بتوثیقهم بالخصوص او العموم او الممدوحه بما یمکن اسـتنباط الوثاقه منه بالتتبع من کتب الامامیه، قم، جماعه المدرسین، مؤسسه النشر الاسلامی، ص۲۲۶-۲۳۶.

۱. ابوالجارود (زیاد بن منذر)(۱)؛

۲. ابوالخطاب(۲)؛

۳. احمد بن رشید(۳)؛

۴. احمد بن محمد بن السیاری(۴)؛

۵. احمد بن هلال؛(۵)

۶. اسحاق بن عبد العزیز؛(۶)

۱- . زیاد بن المنذر یکنی أبا الجارود زیدی المذهب و إلیه تنسب الزیدیه الجارودیه ، الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، ص۷۳ و رجال النجاشی، احمد بن علی، ص۱۷۰. أن أبا الجارود سمی سرحوبا و نسبت إلیه السرحوبیه من الزیدیه ، سماه بذلک أبو جعفر علیه السلام و ذکر أن سرحوبا اسم شیطان أعمی یسکن البحر، و کان أبو الجارود مکفوفا أعمی القلب، الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال الکشی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ص۲۲۹.

۲- . الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینه أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/۵۴۶.

۳- . أحمد بن رشید بن خیثم العامری الهلالی زیدی یدخل حدیثه فی حدیث أصحابنا، ضعیف فاسد. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال ابن الغضائری، مؤسسهٔ اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق، ج۱، ص۱۱۶.

۴- . أحمد بن محمد بن سیار أبو عبدالله الکاتب بصری، کان من کتاب آل طاهر فی زمن أبی محمد علیه السلام . و یعرف بالسیاری، ضعیف الحدیث، فاسد المذهب، ذکر ذلک لنا الحسین بن عبید الله. مجفو الروایه، کثیر المراسیل. النجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۷ ق، ص۸۰ و الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الفهرست، نجف اشرف، المکتبه المرتضویه، [بی تا]، ص۲۳.

۵- . أحمد بن هلال أبو جعفر العبرتائی بغداذی (بغدادی)، غالی، الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/۳۸۴ و صالح الروایه، یعرف منها و ینکر، و قد روی فیه ذموم من سیدنا أبی محمد العسکری علیه السلام . النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۸۳.

۶- . إسحاق بن عبد العزیز البزاز کوفی یکنی أبا یعقوب و یلقب أبا السفاتج، روی عن أبی عبدالله علیه السلام یعرف حدیثه تاره و ینکر أخری و یجوز أن یخرج شاهدا. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۱۸۷.

۷. اسحاق بن محمد؛(۱)

۸. اسماعیل بن سهل؛(۲)

۹. اسماعیل بن عمر؛(۳)

۱۰. اسماعیل الهاشمی؛(۴)

۱۱. امیه بن علی؛(۵)

۱۲. بکر بن صالح؛(۶)

۱۳. حسن بن اسد؛(۷)

۱۴. حسن بن راشد؛(۸)

۱- . إسحاق بن محمد بن أحمد بن أبان بن مرار بن عبدالله یعرف عبدالله عقبه و عقاب ابن الحارث النخعی أخو الأشتر. و هو معدن التخلیط، له کتب فی التخلیط. النجاشی، احمد بن علی، همان/۷۴ و فاسد المذهب کذاب فی الروایه وضاع للحدیث لا یلتفت إلی ما رواه و لا یرتفع بحدیثه و للعیاشی معه خبر فی وضعه الحدیث المشهور. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۱۹۷.

۲- . إسماعیل بن سهل الدهقان ضعفه أصحابنا . النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۸.

۳- . اسماعیل بن عمر بن أبان الکلبی واقف، همان/ ۲۸.

۴- . إسماعیل بن یسار الهاشمی مولی إسماعیل بن علی بن عبدالله بن العباس ذکره أصحابنا بالضعف. همان/ ۲۹.

۵- . أمیه بن علی القیسی الشامی ضعفه أصحابنا و قالوا روی عن أبی جعفر الثانی علیه السلام له کتاب. همان/ ۱۰۵. فی عداد القمیین ضعیف الروایه فی مذهبه ارتفاع. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۲۳۷.

۶- . بکر بن صالح الرازی مولی بنی ضبه، روی عن أبی الحسن موسی علیه السلام ، ضعیف. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۱۰۹. ضعیف جدا کثیر التفرد بالغرائب. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۱، ص۲۷۴.

۷- . الحسن بن أسد... یروی عن الضعیف و یروون عنه و هو فاسد المذهب و ما أعرف له شیئا أصلح فیه إلا روایته کتاب و قد رواه عنه غیره ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۹۸.

۸- . الحسن بن راشد الطفاوی ضعیف... النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۳۸. ضعیف فی روایته. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۱۰۶. کان الحسن ضعیفا فی الروایه، الحلی، ابو منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، التحقیق الجواد القیومی، [بی جا]، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق، ص۲۱۳.

۱۵. حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی؛(۱)

۱۶. حسن بن علی بن عثمان الصوفی؛(۲)

۱۷. حسن بن عماره؛(۳)

۱۸. حسین بن احمد المنقری؛(۴)

۱۹. حسین بن علی بن زکریا؛(۵)

۲۰. حمید بن شعیب؛(۶)

۲۱. داوود بن کثیر الرقی؛(۷)

ص:۱۴۹

۱- . الحسن بن علی بن أبی حمزه و اسمه سالم، البطائنی قال أبو عمرو الکشی فیما أخبرنا به محمد عن جعفر بن محمد عنه قال قال محمد بن مسعود سألت علی بن الحسن بن فضال عن الحسن بن علی بن أبی حمزه البطائنی فطعن علیه، ... هو الحسن بن علی بن أبی حمزه مولی الأنصار کوفی، و رأیت شیوخنا [+] یذکرون أنه کان من وجوه الواقفه. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۳۶. الحسن بن علی بن أبی حمزه البطائنی فقال کذاب ملعون. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، ص۵۵۲. مولی الأنصار أبو محمد واقف بن واقف ضعیف فی نفسه... ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۱۲۲.

۲- . الحسن بن أبی عثمان أبو محمد کوفی، ضعفه أصحابنا، و ذکر أن أباه علی بن عثمان روی عن أبی الحسن موسی علیه السلام . النجاشی، احمد بن علی، همان / ۶۱. فی عداد القمیین ضعیف و فی مذهبه ارتفاع. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۱۲۴.

۳- . الحسن بن عماره عامی. الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، رجال الشیخ الطوسی، نجف اشرف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱ ق، ص ۱۳۱.

۴- . الحسین بن أحمد المنقری التمیمی أبو عبدالله روی عن أبی عبدالله علیه السلام روایه شاذه لا تثبت، و کان ضعیفا، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۵۳.

۵- . الحسین بن علی بن زکریا بن صالح بن زفر العدوی أبو سعید ضعیف جدا کذاب. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص ۱۹۰.

۶- . حمید بن شعیب الشعیبی الهمدانی کوفی یعرف حدیثه و ینکر و أکثر تخلیطه مما یرویه عن جابر و أمره مظلم. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲، ص۲۴۵.

۷- . داوود بن کثیر الرقی ضعیف جدا، و الغلاه تروی عنه. قال أحمد بن عبد الواحد قل ما رأیت له حدیثا سدیدا. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۱۵۶. کان فاسد المذهب ضعیف الروایه لا یلتفت إلیه ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۲،

ص٢٩٠.

۲۲. درست بن ابی منصور؛(۱)

۲۳. زکریا بن محمد؛(۲)

۲۴. زید النرسی؛(۳)

۲۵. سعد الاسکاف (سعد بن طریف)؛(۴)

۲۶. سلیمان دیلمی؛(۵)

۲۷. سهل بن زیاد؛(۶)

۲۸. صالح بن سهل؛(۷)

ص:۱۵۰

۱- . درست بن أبی منصور واسطی واقفی. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، همان / ۵۵۶ و الطوسی، محمد بن الحسن، الرجال، همان / ۳۳۶.

۲- . زکریا بن محمد أبو عبدالله المؤمن... کان واقفا، و کان مختلط الأمر فی حدیثه النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۱۷۲.

۳- . زید النرسی. و زید الزراد لهما أصلان لم یروهما محمد بن علی بن الحسین بن بابویه و قال فی فهرسته لم یروهما محمد بن الحسن بن الولید و کان یقول هما موضوعان. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۲۸۹... . قال أبو جعفر بن بابویه إن کتابهما موضوع وضعه محمد بن موسی السمان و غلط أبو جعفر فی هذا القول فإنی رأیت کتبهما عتقا مسموعه من محمد بن أبی عمیر. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۸۴.

۴- . سعد بن طریف الحنظلی مولاهم، الإسکاف، کوفی، یعرف و ینکر. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۱۷۸. حمدویه سعد الإسکاف و سعد الخفاف و سعد بن طریف واحد. قال نصر و قد أدرک علی بن الحسین. قال حمدویه و کان ناووسیا وفد علی أبی عبدالله علیه السلام . الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۲۱۵.

۵- . سلیمان الدیلمی من الغلاه الکبار، همان/ ۳۷۵.

۶- . سهل بن زیاد أبو سعید الآدمی کان ضعیفا فی الحدیث، غیر معتمد فیه. النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۱۸۵. کان ضعیفا جدا فاسد الروایه و المذهب و... یروی المراسیل و یعتمد المجاهیل ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۱۷۹.

۷- . صالح بن سهل الهمدانی کوفی غال کذاب وضاع للحدیث روی عن أبی عبدالله علیه السلام لا خیر فیه و لا فی سائر ما رواه. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۲۰۵.

۲۹. صالح بن عقبه؛(۱)

۳۰. عبد الرحمان بن حجاج؛(۲)

۳۱. عبدالرحمان بن کثیر؛(۳)

۳۲. عبد الله بن بحر؛(۴)

۳۳. عبد الله بن قاسم؛(۵)

۳۴. علی بن ابی حمزه؛(۶)

۳۵. علی بن حسان؛(۷)

۳۶. علی بن حماد الخزاز؛(۸)

۱- . صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان بن أبی رنیحه.... غال کذاب لا یلتفت إلیه. همان/ ۲۰۶.

۲- . عبد الرحمن بن الحجاج البجلی مولاهم، کوفی، بیاع السابری، سکن بغداد، و رمی بالکیسانیه . النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۲۳۷.

۳- . عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی کان ضعیفا غمز أصحابنا علیه و قالوا کان یضع الحدیث. له کتاب فضل سوره إنا أنزلناه... همان/ ۲۳۴.

۴- . عبدالله بن بحر کوفی روی عن أبی بصیر و ضعیف مرتفع القول. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۳، ص۲۶۶.

۵- . او مشترک بین دو فرد است که هر دو ضعیف اند. عبدالله بن القاسم الحارثی ضعیف، غال، ... عبدالله بن القاسم الحضرمی المعروف بالبطل، کذاب، غال، یروی عن الغلاه ، لا خیر فیه و لا یعتد بروایته. .... النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۲۶.

۶- . علی بن أبی حمزه و اسم أبی حمزه سالم البطائنی.... ثم وقف، و هو أحد عمد الواقفه . النجاشی، احمد بن علی، همان /۲۵۰. فی علی بن أبی حمزه البطائنی... فی إطفاء نور الله فأبی الله إلا أن یتم نوره، و إن أهل الحق إذا دخل فیهم داخل سروا به، الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۴۴۵.

۷- . علی بن حسان بن کثیر الهاشمی ضعیف جدا، ذکره بعض أصحابنا فی الغلاه، فاسد الاعتقاد له کتاب تفسیر الباطن، تخلیط کله . النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۲۵۱. غال ضعیف رأیت له کتابا سماه تفسیر الباطن لا یتعلق من الإسلام بسبب، و لا یروی إلا عن عمه، ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۴، ص۱۷۶.

۸- . علی بن حماد متهم و هو الذی یروی کتاب الأظله. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، ۳۷۵.

۳۷. علی بن العباس؛(۱)

۳۸. عمر بن عبد العزیز؛(۲)

۳۹. فضل بن ابی قره؛(۳)

۴۰. قاسم بن ربیع؛(۴)

۴۱. کثیر بن عیاش؛(۵)

۴۲. لیث بن ابی سلیم؛(۶)

۴۳. محمد بن اسلم؛(۷)

۴۴. محمد بن جمهور؛(۸)

۴۵. محمد بن حصین؛(۹)

۱- . علی بن العباس الجراذینی الرازی رمی بالغلو و غمز علیه، ضعیف جدا، النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۲۵۵.

۲- . عمر بن عبد العزیز عربی بصری مخلط. همان، ص۲۸۴. یروی المناکیر و لیس بغال الحلی، الحسن بن یوسف، همان / ۲۴۱.

۳- . الفضل بن أبی قره التمیمی السمندی... ضعیف و ما یروی عن أبی عبدالله علیه السلام ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۵، ص۱۸.

۴- . القاسم بن الربیع الصحاف کوفی ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات إلیه و لا ارتفاع به. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۵، ص۴۵. کوفی ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات إلیه و لا ارتفاع به. الحلی، الحسن بن یوسف، همان/ ۲۴۸.

۵- . کثیر بن عیاش بالشین المعجمه ضعیف و خرج فی أیام أبی السرایا معه فأصابته جراحه و کان قطانا. همان/ ۲۴۹.

۶- . لیث بن أبی سلیم من أصحاب الباقر علیه السلام ، مجهول. الحلی، الحسن بن یوسف، همان/ ۲۵۰.

۷- . محمد بن أسلم الطبری الجبلی إنه کان غالیا، فاسد الحدیث. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۳۶۸.

۸- . محمد بن جمهور أبو عبدالله ضعیف فی الحدیث، فاسد المذهب، النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۳۳۷.

۹- . محمد بن الحصین کان ضعیفا ملعونا الحلی، الحسن بن یوسف، همان/ ۲۵۲.

۴۶. محمد بن سنان؛(۱)

۴۷. محمد بن فرات؛(۲)

۴۸. محمد بن فضیل؛(۳)

۴۹. معلی بن محمد البصری؛(۴)

۵۰. مفضل بن عمر؛(۵)

۵۱. مفضل بن صالح (ابوجمیله)؛(۶)

۱- . الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینه أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، همان / ۵۴۶. محمد بن سنان أبو جعفر الزاهری و هو رجل ضعیف جدا لا یعول علیه و لا یلتفت إلی ما تفرد به النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۳۲۸. ضعیف غال یضع لا یلتفت إلیه. ابن الغضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۵، ص۲۲۹.

۲- . فی محمد بن الفرات قال لی أبو الحسن الرضا علیه السلام یا یونس أ ما تری إلی محمد بن الفرات و ما یکذب علی فقلت أبعده الله و أسحقه و أشقاه فقال قد فعل الله ذلک به، أذاقه الله حر الحدید کما أذاق من کان قبله ممن کذب علینا، یا یونس إنما قلت ذلک لتحذر عنه أصحابی و تأمرهم بلعنه و البراءه منه فإن الله بری ء منه... و ما کذب علینا خطابی مثل ما کذب محمد بن الفرات، و الله ما من أحد یکذب علینا إلا و یذیقه الله حر الحدید. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۵۵۴.

۳- . محمد بن الفضیل أزدی، صیرفی، یرمی بالغلو، الطوسی، محمد بن الحسن، همان / ۳۶۵.

۴- . معلی بن محمد البصری مضطرب الحدیث و المذهب، و کتبه قریبه. النجاشی، احمد بن علی، همان /۴۱۸. یعرف حدیثه و ینکر و یروی عن الضعفاء و یجوز أن یخرج شاهدا. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص۱۱۳.

۵- . المفضل بن عمر الجعفی کوفی، فاسد المذهب، مضطرب الروایه، لا یعبأ به. و قیل إنه کان خطابیا. النجاشی، احمد بن علی، همان / ۴۱۶. ضعیف متهافت مرتفع القول خطابی و قد زید علیه شی ء کثیر و حمل الغلاه فی حدیثه حملا عظیما و لا یجوز أن یکتب حدیثه. ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص۱۳۱.

۶- . المفضل بن صالح أبو جمیله الأسدی النحاس مولاهم ضعیف کذاب یضع... سمعت معاویه بن حکیم یقول سمعت أبا جمیله یقول أنا وضعت رساله معاویه إلی محمد بن أبی بکر، ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص۱۲۲.

۵۲. موسی بن سعدان؛(۱)

۵۳. منخل بن جمیل الرقی؛(۲)

۵۴. یونس بن ظبیان؛(۳)

۵۵. نوفلی (حسین بن یزید).(۴)

از میان این ۵۵ تن شانزده راوی در اسناد علی بن ابراهیم و ۳۹ راوی دیگر در اسناد مشایخ مؤلف قرار دارند.(۵)

راویان سنی مذهب

شانزده راوی سنی نیز در میان روات تفسیر قمی موجودند که با در نظر گرفتن شرط شیعه بودن در توثیق عام تفسیر قمی، که از متن عبارت مقدمهی آن برداشت می شود، مشمول توثیق مقدمهٔ کتاب نمی شوند. افرادی چون: ابوعبدالرحمان السلمی،(۶) ابن جریح،(۷) جذعان،(۸) حماد بن سلمه،(۹) مالک بن مغیره،(۱۰) سفیان بن عیینه،(۱۱) عبد الغنی،(۱۲) طلحه بن زید،(۱۳) عایشه،(۱۴)

۱- . موسی بن سعدان الحناط ضعیف فی الحدیث، کوفی، له کتب کثیره ، النجاشی، احمد بن علی، همان ۴۰۴. ضعیف فی مذهبه غلو. همان/ ۱۵۶.

۲- . فی المنخل بن جمیل الکوفی فقال هو لا شی ء، متهم بالغلو الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/ ۳۶۸. کان کوفیا ضعیفا و فی مذهبه غلو و ارتفاع. الحلی، الحسن بن یوسف، ۲۶۱.

۳- . یونس بن ظبیان مولی، ضعیف جدا، لا یلتفت إلی ما رواه. کل کتبه تخلیط، النجاشی، احمد بن علی، همان، ص۴۴۸. غال وضاع للحدیث روی عن أبی عبدالله علیه السلام لا یلتفت إلی حدیثه ابن غضائری، احمد بن الحسین، همان، ج۶، ص۲۸۴. الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینه أشهرهم. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال/۵۴۶.

۴- . الحسین بن یزید بن محمد إنه غلا فی آخر عمره. النجاشی، احمد بن علی، همان /۳۸.

۵- . مبنای ما، در تقسیم بندی راویان علی بن ابراهیم و سایر مشایخ، دسته بندی آقای داوری در اصول علم الرجال بین النظریه و التطبیق (همان) است. ص۱۶۶ _ ۱۷۲.

۶- . القمی، علی بن ابراهیم، همان، ج۲، ص۳۴۹.

۷- . یازده مورد در کتاب قمی از این شخصیت حدیث شده است. برای نمونه نک: همان، ج۲، ص۲۴۵، ۲۹۳ و....

۸- . همان، ج۱، ص۹۴.

۹- . همان.

۱۰- . همان.

۱۱- . همان/ ۷۰، ۱۸۵ و... .

۱۲- . سیزده روایت از او در تفسیر قمی نقل شده است. نک: همان، ج ۲، ص ۲۴۵.

۱۳- . همان/ ۱۰۳، ۱۷۰ و ۱۹۳.

۱۴- . همان، ج ۱، ص ۹۴.

عباد بن یعقوب،(۱) فضیل بن عیاض،(۲) وکیع،(۳) یحیی بن سعید القطان،(۴) اعمش،(۵) زهری،(۶) سکونی (اسماعیل بن زیاد) (۷).

ده تن از این راویان در اسناد علی بن ابراهیم و شش تن دیگر در اسناد سایر مشایخ قرار دارند.

راویان شیعی غیر امامی

یازده تن از راویان اسناد تفسیر قمی نیز مذاهبی غیرشیعی دارند

۱- . همان، ج۲، ص ۲۸۰.

۲- . همان، ج۱، ص ۲۰۰..

۳- . همان، ج۲، ص۲۸۵.

۴- . همان/ ۳۴۴.

۵- . همان/ ۲۸۵.

۶- . همان، ج۱، ص۱۸۵ و ۳۶۰.

۷- . همان، ج۱، ص ۱۷۰و... و ج۲، ص ۲۱۰ و...

که از میان آنان چهارنفر(۱) توثیق شده اند، اما مابقی از دیدگاه عالمان رجالی، افرادی ضعیف و غیر قابل اعتمادند. آنان عبارتند از: مفضل بن عمر (خطابی)، سعد بن طریف (ناووسی)، درست بن ابی منصور (واقفی)، ابوالجارود (زیاد بن منذر ــ زیدی)، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی (واقفی) و عبدالرحمان بن حجاج (کیسانی) که پیش تر در شمار راویان ضعیف از آنان نام برده شد. با در نظر گرفتن شرط مذکور در عبارت

مقدمه می توان این هفت نفر را از شمار راویان ضعیف حذف کرد؛ چرا که شامل شرط امامی بودن نیستند و عبارتِ مقدمه، آنان را دربرنمی گیرد.

راویان مجهول

اشاره

شمار این راویان،فراوان است و به بیش از ۸۷ نفر می رسد.

اسامی آنان که در اسناد علی بن ابراهیم قرار دارند عبارت است از:

ــ ابو الاغر؛

ــ ابو برده الاسلمی؛

ــ ابو سعید النحلی؛

ــ ابوالطیار؛

ــ ابو العباس المکبر؛

۱- . علی بن أسباط بن سالم... کوفی، ثقه، و کان فطحی. النجاشی، احمد بن علی، همان/ ۲۵۲؛ محمد بن عبدالله بن غالب أبو عبدالله الأنصاری البزاز ثقه فی الروایه علی مذهب الواقفه. الحلی، الحسن بن یوسف، همان /۲۵۵؛ وهیب بن حفص أبو علی الجریری وقف، و کان ثقه، النجاشی، احمد بن علی، همان/۴۳۱؛ علی بن الحسن بن علی بن فضال... کان فقیه أصحابنا بالکوفه، و وجههم، و ثقتهم، ... و قل ما روی ضعیف و کان فطحیا. النجاشی، احمد بن علی، همان / ۲۵۸. فطحی المذهب ثقه. الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، ۹۲.

ـ ابو المعز؛

ـ ابن سيار ؛

ـ ابن يسار؛

ـ اسحاق بن حريز؛

ـ عبد الله بن الفضيل الهمدانى؛

ـ حماد بن سلمه؛

ـ ذرعه بن محمد؛

ـ سلمه بن عطاء؛

ـ سليمان بن مسلم الخشاب؛

ـ صالح بن ابى عمار؛

ـ عبد الله بن جريح؛

ـ عبد الله بن سيار؛

ـ عمرو بن ابراهيم الراشدى؛

ـ عمر بن ابى شيبه؛

ـ عمر بن اذينه؛

ـ عمر بن شمر؛

ـ عمر بن عثمان؛

ـ عمرو بن ابى المقدام؛

ـ عماره بن سويد؛

ـ عمران بن سعيد الراشدى؛

ـ عمران بن هيثم؛

ـ كلثوم بن الهرم؛

ـ مالك بن ضمره؛

ص:۱۵۷

ــ محمد بن يحيى البغدادى؛

ــ مسلم بن خالد؛

ــ موسى بن يونس؛

ــ يحيى بن ابى عمران؛

ــ يحيى بن اكثم؛

ــ يوسف بن ابى حماد؛

اسامى راويان مجهول اسناد ساير مشايخ بدين شرح است:

ــ ابو سعيد المدائنى؛

ــ ابو الصامت ؛

ــ ابوالعباس بن عامر؛

ــ ابو هارون العبدى؛

ــ ابو الهيثم الواسطى؛

ــ ابراهيم بن المستنير؛

ــ احمد بن الحسن التاجر؛

ــ اسحاق بن حسان؛

ــ اسماعيل السندى؛

ــ حبيب بن الحسن؛

ــ الحرث؛

ــ حسن بن عباس الجريش؛

ــ حسن بن غالب؛

ـ حفص الكناسی (الکنانی)؛

ـ الحکم بن زهیر؛

ص:۱۵۸

ـ حمزه بن ربیع؛

ـ ربیعه السعدی؛

ـ ربیع بن محمد؛

ـ زیاد بن ابی حفصه؛

ـ سوره بن کلیب؛

ـ صالح بن هیثم؛

ـ صباح المدائنی؛

ـ صدیق بن عبد الله؛

ـ عبد الاعلی الاعین؛

ـ عبد الرحمان بن ابی عبد الله؛

ـ عبد الرحمان بن باسط القرشی؛

ـ عبد الکریم بن عبد الرحیم؛

ـ عبد الله بن اسلم؛

ـ عبد الله بن عبد (عبید) الفارسی؛

ـ عبد الله بن کیسان؛

ـ عبدالله بن محمد التفلیسی؛

ـ عبید بن خنیس؛

ـ عبید بن یحیی؛

ـ عبید الکندی؛

ـ عثمان بن زید؛

ـ عثمان بن عبد الله؛

ـ عثمان بن محمد؛

ـ عثمان بن يوسف؛

ـ علوان بن محمد؛

ص:١٥٩

ـ عمر بن رشید؛

ـ فرات بن ابراهیم؛

ـ فلان الکرخی؛

ـ مالک بن عبد الله بن اسلم؛

ـ المثنی ابن محمد؛

ـ محمد بن احمد بن بویه؛

ـ محمد بن حمدان؛

ـ محمد بن عبد الله الطائی؛

ـ محمد بن یعفور؛

ـ مسلمه بن عطاء (شاید نام او همان سلمه بن عطاء باشد که تصحیف شده است)؛

ـ هاشم بن عمار (هشام بن عمار)؛

ـ یحیی بن مسلم؛

ـ یحیی بن میسره الخثمی.

اگر ناشناسیِ راویان مجهول را دلیلِ ضعفشان بگیریم آمار راویان ضعیف این کتاب بسیار افزایش می یابد و اگر جهالت ایشان دلیل ضعفشان تلقی نشود و نیز راویانی را که مذهبی غیر شیعی دارند در زمرهی ضعیفان محسوب نکنیم، شمار راویان ضعیف تفسیر قمی همان ۵۵ نفر خواهد بود که در بخش راویان ضعیف اشاره شد. که این خود با ادعای توثیق عام ابتدای کتاب

(مقدمه) که اعلام می دارد تمام رواتِ سلسله سند تا به معصوم علیه السلام ثقه هستند، منافات دارد.

خاتمه

در پایـان بایـد گفت: وجود راویـان ضـعیف در تفسیر قمی, دلیلی است که قاعـدهٔ توثیق عـام مشایـخ این کتاب را نقض، و از اعتبار ساقط می کند.

بنا بر آنچه در این پژوهش نوشـته آمد، به نظر می رسد، توثیق عام مشایخ این کتاب، اساس محکمی نداشـته و بی اعتبار باشد. از این رو نقل های این کتاب نیز همچون هر نقل دیگری، نیازمند بررسی سندی و متنی و احراز اعتبار است.

منابع

۱ . ابن الغضائری، احمد بن الحسین، الرجال، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.

۲ . الحلی، الحسن بن یوسـف بن المطهر الاسـدی، خلاـصه الاـقوال فی معرفه الرجـال، التحقیـق الجـواد القیـومی[بی جـا]، نشـر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.

۳ . الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الرجال، انتشارات حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.

۴ . الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ خ.

۵ . الطوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، الفهرست، المکتبهٔ المرتضویه، نجف اشرف، بیتا.

۶ . العاملی، حر، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت [علیهم السلام]، قم، ۱۴۰۹ ق.

۷.الموسوی الخویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم، بیروت،

. دارالزهراء، ۱۳۹۵ ق.

۸ . النجاشی، احمد بن علی، الرجال، انتشارات جامعهٔ مدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق.

۹ . ایروانی، باقر، دروس تمهیدیه فی القواعد الرجالیه، مدین، قم، ۱۴۲۶ ق.

۱۰ . تجلیل تبریزی، ابوطالب، معجم الثقات، جماعهٔ المدرسین، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

۱۱ . داوری، مسلم، اصول علم الرجال بین النظریه و التطبیق، تصحیح حسین عبودی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.

۱۲ . سـبحانی تبریزی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، جماعهٔ المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسهٔ المحبین للطباعهٔ و النشر، قم، ۱۴۲۶ ق.

۱۳ . علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۱۴ . محسنی، محمد آصف، بحوث فی علم الرجال، سید الشهداء [علیه السلام]، قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۵ . میرزایی، پوران، نقد و بررسی تفسیر قمی (ساختار شناسی و درون شناسی)، پایاننامهٔ مقطع کارشناسی ارشد، دانشکدهٔ علوم حدیث.

ص:۱۶۲

دفاع از تفسیر روایی علی بن ابراهیم مهدی حسینیان قمی

مقدمه

به مناسبت کنگره بزرگداشت علی بن ابرهیم قمی، روایتگر معروف و محدّث کبیر و مفسر بزرگ نگاهی به روایات تفسیری و تفسیر روایی این شخصیت بینظیر میافکنیم.

روایات تفسیری عموماً و تفسیر روایی این مفسر بزرگ، خصوصاً در جهت تفسیر کلام خدا بسیار راه گشاست و بدون توجه به روایات تفسیری و تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی دستیابی به بخشهای زیادی از مُفاد و مفهوم کلام خدا امکان ندارد.

ما هم اکنون درمقام بیان ضرورت توجه به روایات تفسیری برای فهم کلام خدا و نقش این روایات در جهت دست یابی به مفهوم صحیح بسیاری از آیات نیستیم. هم چنین نمی خواهیم از نیاز شدیدی که به این روایات در راستای تفسیر قرآن احساس میشود پرده برگیریم و راه گشایی این روایات را در جهت پرده گیری از مُفاد و مفهوم آیات قرآنی یادآور شویم.

ص:۱۶۳

در این مقام، برآن هستیم که به برخی از بیمهریهایی که در برخورد با این روایات دیـده میشود اشاره کنیم و به شـبهاتی که در این راستا مطرح میشود پاسخی کوتاه و اجمالی بدهیم.

مجموعهٔ روایات تفسیری شیعه، هنوز به طور کامل با استقصای تام و با شیوهٔ مناسب این کار

و با توجه به همهٔ روایات تفسیری استخراج و تدوین نشده است تا چه رسد به تحلیل و تبیین که نیاز اصلی این روایات تفسیری است.

وجود پارهای از روایات در مجموعهٔ احادیث شـیعه، باعث گردیده که اتهام ضعف و جعل و تحریف به مجموعهٔ روایات شیعه مطرح شود و حتی برای برخی در ابتـدای امر مشـتبه شود و چنان پندارند که روایات ضـعیف جعلی و تحریف شده در روایات شیعه و در مجموعههای اصیل و معتبر شیعی فراوان است.

بـا این که چنین نیست و روایـات شـیعه در طول تاریـخ توسـط امامان علیهم السـلام و یارانشان بارها و بارها پالایش و تهـذیب گردیـده است. هرگز نبایـد روایـات شـیعه را در ردیف روایات اهل سـنت دانست و با آن به گونهای برخورد کرد که شایسـته روایات اهل سنت است.

برای دست یابی به تحلیل وتبیین صحیح روایات باید به جها ت زیر توجه داشت:

۱. احاطه به همهٔ گفتار امامان علیهم السلام و حرکت در جهت آشنایی با مجموعهٔ فرهنگ روایات.

۲. دلدادگی و اعتقاد به روایات همراه با معرفت و اعتماد جازم و قاطع به آنها.

۳. استفاده از دانشمندان منصف در زمینه های علوم مختلف، برای تبیین و دفاع از نظرگاه امامان علیه السلام در روایات..

ص:۱۶۴

۴. فراهم ساختن مجموعهای کارآمد و کامل در زمینه های مختلف، جهت تحلیل و تبیین روایات.

۵. نباید به راحتی روایاتی را متهم ساخت و مردود شناخت، بلکه باید راه را برای تفسیر و تحلیل آن باز گذاشت، چرا که ممکن است دیگران بتوانند مفاد روایت را بیابند.

«رب حامل فقه الی من هو افقه منه».(۱)

۶. ما هرگز مدعی نیستیم که هیچ روایت جعلی و یا تحریف شده در روایات شیعه نیست، ولی بر

این باوریم که باید بیشتر به روایات نزدیک شد و آنها را شناخت. از سوی دیگر تعداد روایان مطلوب چندان زیاد نیست. هم چنین مقایسهٔ روایات شیعه و روایات اهل سنت را بر نمیتابیم. این سخن را کسانی که اهل واقعی روایات هستند به خوبی در مییابند.

۷. روایات تفسیری نیازمند کار و تحقیق بیشتری است تا علوم و معارف قرآن با این روایات قابل دستیابی باشد، وگرنه از لایههای فهم قرآن محروم خواهیم ماند.

در پایان این مقدمه برای نشان دادن عمق بی مهریهایی که نسبت به این روایات تفسیری شکل گرفته، مناسب است به کلام علامه آیت الله معرفت رحمه الله اشاره کنیم. ایشان که خود نویسنده التفسیر الاثری در پایان عمر خویش است، دربارهٔ جوامع روایی تفسیری چون نورالثقلین و البرهان چنین قضاوت میکند، البته از داوری ایشان دربارهٔ مجموعههای تفسیر روایی میگذریم.

«فجاء ما جمعه السید البحرانی باسم البرهان والشیخ الحویزی باسم نور الثقلین و قد اشتملا علی تفسیر کثیر من الایات القرآنیه بصوره متقطعه ص:۱۶۵

۱- . نک: کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۰۳.

ولکن حسب ترتیب السور من کل سوره آیات ومن غیر وفاء بتفسیر کامل الآیر سوی الموضِع الذی تعرض له الحدیث المأثور، غیر أن غالبیه هـذه الروایات مما لایوزن بالاعتبار حیث ضـعف اسـنادها او ارسالها او مخالفه مضامینها مع اصول العقیـده اومبانی الشـریعه فضـلا عن مخالفه العلم او العقل الرشـید الامر الـذی یوهن صدور مثلها عن ائمه اهل البیت علیهم السـلام اذ یجب تنزیه ساحتهم عن صدور مثل هذه الخبار الضعاف؛(۱)

مجموعهای که سید بحرانی به نام البرهان و نیز شیخ حویزی به نام نور الثقیلن گرد آوردهاند، تفسیر بسیاری از آیات قرآنی را تکهتکه دارد، ولی به ترتیب سورهها و از هر

سوره چند آیه، البته بدون این که آیه را به طور کامل تفسیر کند، بلکه تنها همان قطعهای را که حدیث بدان پرداخته است.

اکثر این روایات به دلیل ضـعف سـند و یا ارسال و یا مخالفت محتوای آنها با اصول عقیدتی و مبانی شریعت، فاقد ارزش است علاوه بر مخالفت با علم و عقل کامل، یعنی چیزی که صدور این روایات را از اهل بیت علیهم السـلام موهون و سـست میسازد زیرا باید ساحت اهل بیت علیهم السلام را از صدور چنین روایات ضعیفی پاک ساخت».

اگر به تعبیر ایشان که میگوید«اکثر این روایات» دقت کنید به عمق نادرستی این نظریه میرسید.

در جایی دیگر نیز دربارهٔ مجامع روایی تفسیری به طور عموم نظر میدهد و مینویسد:

«و من ثم فان الجوامع الحـدیثیه التی حوت علی امثال هکـذا تفاسـیر مأثوره نقلا عن الائمه علیهم السـلام لم تکـد تصح منها الا القلیل النادر علی ما ننبه علیه؛(۲)

۱- . محمدهادی معرفت، التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۴۸۰.

۲- . همان، ص ۴۷۶.

و از این رو مجموعههای حدیثی که این گونه تفسیرهای روایی (و یا روایت های تفسیری) را به نقل از امامان علیهم السلام در خود جایی داده، جز بخش کمی از آن صحیح نیست».

ایشان دربارهٔ تفسیر عیاشی مینویسد: «هذه تفاسیر کانت بروایات مسنده الی ائمه اهل البیت علیهم السلام و قد اصبحت مقطوعه الاسناد فاقده الاعتبار لا یجوز الاستناد الیها فی معرفه آراء الائمه علیهم السلام فی التفسیر»(۱)

این روایات تفسیری با سند متصل به امامان اهل بیت علیهم السلام بوده، ولی هم اکنون سندش جدا شده و بی اعتبار گردیده است و نمیتوان برای شناخت آراء تفسیری امامان علیهم السلام به این روایات

استناد کرد.

دربارهٔ تفسیر ابوالجارود مینویسد: «و اما مثل تفسیر ابی الجارود... فضعیف کما لا اعتبار به لانه(۲)...؛ اما این تفسیر ابوالجارود... ضعیف است و اعتباری ندارد چون...»

نتیجهٔ نظریه ایشان این میشود که امثال این روایات تفسیری بی ارزش و بی اعتبار است با این که میدانیم بسیاری از روایات تفسیر عیاشی را میتوان با توجه به کتابهایی چون کافی مسند کرد.

در موضعی دیگر مینویسد: «نعم یوجد خلال هذه التافهات بعض الکلام المتین اذ یوجد فی الَاسقاط ما لا یوجد فی الاسفاط لکنه من خلط السلیم بالسقیم التی یتحاشاه ائمه اهل البیت علیهم السلام، آری در لابلای این مطالب بی ارزش و سبک، بعضی از گفته های استوار و متین پیدا میشود، زیرا در لابلای چیزهای بی ارزش گاه چیزی یافت میشود که در جایگاهش پیدا نمیشود ولی سالم با ناسالم(درست با نادرست) خلط شده که هرگز امامان اهل بیت علیهم السلام چنین کاری نمیکردهاند».

۱- . همان، ص۴۷۷.

۲- . همان.

این داوریهای علامه آیه الله معرفت رحمه الله انسان را از پدید آمدن رویکردی جدی به روایات تفسیری مأیوس میسازد. با این حال ایشان دربارهٔ روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام بیانات خوبی هم دارند:

«اضف الی ذلک ما ورد عن طریق اهل البیت علیهم السلام من التفسیر المأثور المستند الی جدهم رسول صلی الله علیه وآله و هو عدد وفیر یضاف الی ذلک الکثیر الوارد عن غیر طرقهم. و بعد فإنها تکون مجموعه کبیره من التفسیر المستند الی صاحب الرساله لها شأن فی عالم التفسیر عبر القرون؛(۱)

روایات تفسیری که از طریق امامان اهل بیت علیهم السلام

با استناد به جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده، تعداد زیادی است که به روایات تفسیری پیامبر صلی الله علیه وآله که از غیر طریق اهل بیت علیهم السلام است افزوده میگردد و مجموعهٔ بزرگی از روایات تفسیری رسول خدا صلی الله علیه وآله را میسازد که در طول تاریخ نقش بزرگ و جایگاه ویژهای در تفسیر قرآن دارد».

بی توجهی به روایات تفسیری، فراواناست، ولی مرحوم علامه معرفترحمه الله خوشبختانه دربارهٔ تفسیر علی بن ابراهیم قمی، نظر مثبتی دارند و آن را کم عیب معرفی کردهاند:

«فالتفسیر فی مجموعه تفسیر نفیس لولا وجود هذه القله من المناکیر(۲)... تفسیر روائی علی بن ابراهیم رویهم رفته تفسیر ارزشمندی است، اگر این امور منکر که البته کم است در آن نبود».

۱- . همان، ج۱، ص۱۸۱.
۲- . همان، ج۲، ص۳۲۷.

و باز در جایی دیگر مینویسد:

«و لنأخذ لذلک مثلاـ التفسیر المنسوب الی علی بن ابراهیم القمی فانه من احسن التفاسیر المعتمده علی النقل المأثور سوی اشماله علی بعض المعایب و من حسن الحظ انها قلیله الی جنب محاسنه الکثیره و من ثم فانها معدوده فی جنب محاسنه غیر المعدوده کفی المرء نبلاً ان تعد معایبه(۱)؛

ازباب نمونه تفسیرمنسوب به علی بن ابراهیم قمی را مورد بررسی قرار میدهیم این تفسیراز بهترین تفاسیری است که بر روایات تکیه دارد. تنها برخی از عیوب درآن وجود دارد و خوشبختانه این عیوب درکنار محاسن بسیار این تفسیر، کم است و عیوب این تفسیر قابل شمارش است درحالی که محاسن آن بسیار زیاد و قابل شمارش نیست وهمین برای انسان فضیلت است که عیبهایش قابل شمارش باشد».

این نگاه مثبت به تفسیر روایی علی بن

ابراهیم قمی از جناب مرحوم استاد آیت الله معرفت امید بخش است. آن هم زمانیکه بدانیم ایشان نسبت به تفاسیری چون نورالثقلین و البرهان چنین نظری ندارند. البته ایشان به تفسیر ابوالجارود هم ــ همان تفسیری که در درون تفسیر علی بن ابراهیم قمی و در کنار تفسیر ایشان آمده ــ اعتنایی ندارند.

اکنون با این مقدمهٔ کوتاه به روایات تفسیری میپردازیم و میخواهیم از تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی دفاع کنیم.

درباره تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی شبهاتی مطرح گردیده که باید به همه آنها پاسخ داده شود و حتماً در مقالات کنگره به این شبهات به طور ویژه و تک تک پاسخهای مفصلی داده خواهد شد و مطالب حقی به روشنی ارائه گردیده است.

۱- . همان، ج۱، ص ۴۸۰.

شبهات مطرح شده دربارهٔ تفسیر علی بن ابراهیم

اشاره

ما دراین جا این شبهات را فهرست میکنیم و به پاسخ های اجمالی در ارتباط با آنها بسنده میکنیم.

الف) تفسیر علی بن ابراهیم از شخص ایشان نیست، بلکه فرد دیگری روایاتی را از علی بن ابرهیم قمی در تفسیر آیات قرآنی گردآوری کرده، در حالی که این شخص توثیق نشده است.

ب) تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمیخته باتفسیر ابوالجارود است. علی بن ابراهیم قمی در این تفسیر درذیل آیاتی از قرآن از امام صادق علیه السلام روایاتی را آورده است، ولی این تفسیر موجود نیز مشتمل بر روایات امام باقر علیه السلام هست که ابوالجارود آنها را از امام باقر علیه السلام در ذیل آیاتی روایت کردهاست بنابراین روایات تفسیری امام باقر علیه السلام که هم به نام تفسیر الامام الباقر علیه السلام معروف است و هم به نام راوی آن که ابوالجارود است، در تفسیر قمی درج شده است.

پ) تنها روایات تفسیری امام صادق علیه السلام که توسط

علی بن ابراهیم قمی و یا دیگری گرد آمده است و نیز روایات تفسیری امام باقر علیه السلام که راوی آن ابوالجارود است در این مجموعه تفسیر نیست، بلکه روایات دیگری هم در این مجموعه آمده و در نتیجه این مجموعه از سه جزء تشکیل میشود و نباید آن را به نام تفسیر علی بن ابراهیم قمی نامید. از باب نمونه، روایاتی که شاگرد علی بن ابراهیم از مشایخ دیگر خود آورده از این نوع است.

ت) گفتار علی بن ابراهیم قمی نیز در این تفسیر آمده که این ها روایت نیست و با روایات آمیخته شده، و این خود، مشکلی در راه پذیرش این تفسیر به عنوان یک تفسیر روایی است و باید به این جهت توجه داشت.

ث) بسیاری از روایات این تفسیر با اسناد ضعیف است که این موجب ضعف این مجموعه میگردد. البته علاوه بر ضعفهایی که قبلاً به آن اشاره شد.

ص:۱۷۰

ج) استناد این کتاب به علی بن ابراهیم قمی ثابت نیست. گرچه به علی بن ابراهیم قمی کتابی در تفسیر اسناد داده شده، ولی از کجا این همان تفسیر علی بن ابراهیم قمی باشد.

چ) در مقدمه و در لابلای این تفسیر بر نظریهٔ تحریف قرآن که نظریهٔ پذیرفته شدهٔ عالمان و مفسران شیعی و سنی نیست تأکید شده است واین تفسیر از این جهت نیز مورد خدشه قرار میگیرد.

ح) درمقدمه و در لابلای این تفسیر، روایاتی است که فهم آن دشوار به نظر میرسد. گاه روایات بر خلاف ظاهر قرآنی، تفسیری را ارائه میکند و گاه بی ارتباط بامفاد. در هر صورت حضور چنین روایات نامأنوسی در این مجموعه به شدت این مجموعه را تضعیف میکند.

خ) وجود روایات جعلی و ساختگی دراین مجموعه که از باب نمونه جناب آیت الله معرفت در التفسیر والمفسرون به حدود سی و سه مورد از آنها اشار کرده است.

این ها برخی از شبهات و اشکالاتی است که

پیرامون تفسیر روایی علی بن ابراهیم قمی مطرح است.

ما برآنیم که در این مقالهٔ کوتاه به همهٔ این شبهات به اجمال، پاسخی در خور بدهیم و این مجموعهٔ تفسیری را که بسیاری از روایات امام صادق وباقر علیهما السلام را پیرامون تفسیر آیات قرآنی در خود جای داده، به عنوان یک منبع اصیل و قدیمی که از محدّث و مفّسر و عالمی بزرگ به یادگار مانده درجهت تفسیر قرآن، حفظ کنیم و ازآن بهرهمند گردیم.

اگر بسیاری از روایات تفسیری و به ویژه روایات موجود در این تفسیر مورد توجه قرار گیرد، نیاز به سند و اثبات آن نیست و با دقت میتوان به درستی بسیاری از آنها رسید واین نکته مهمی است که برخی بدان توجه دارند و به راحتی خود را به دلیل ضعف سند یا استناد از بهرهمندی این روایات در باب تفسیر، محروم نمی سازند.

گفتنی است که در سایهٔ پاسخ به این شبهات، اکثر روایات شیعه و نیز بیشتر روایات تفسیری ما اعتبار مییابد و مشکلی از این ناحیه روایات تفسیری ما را تهدید نمیکند.

اکنون تک تک شبهات را پاسخ خواهیم داد و خواهیم دید که تا چه پایهای این شبهات ضعیف و ناکارآمد است.

پاسخ چهار شبهه نخست

در پاسخ به چهار شبههٔ اول میگوییم:

تفسیر روایی علی بن ابراهیم توسط شاگردش، ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام به ما رسیده است.

این روایات تفسیری چه از سوی علی بن ابراهیم قمی بر شاگردش املاء شده باشد و چه دست نوشتهٔ خود علی بن ابراهیم قمی باشد در هر دو صورت استنادش به علی بن ابراهیم قمی بدون مشکل است.

شاگرد بزرگوارش گرچه بسان بسیاری از بزرگان توثیق نشده است، آن گونه که پدر علی بن ابراهیم قمی ؛ یعنی ابراهیم بن هاشم کوفی، توثیقی در رجال برای او نیامده، ولی در اعتبار او هیچ سخنی نیست.

ابوالفضل عباس که با سه واسطه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام میرسد و نامش در کتب انساب بر سر زبانهاست شخصیت ارزشمندی است که این تفسیر را از علی بن ابراهیم برای ما روایت میکند.

ما به کسانی که در پذیرش توثیق راویان سخت گیرند ومنتظرند که حتماً در کتب رجال آن هم توسط قدمای رجال، توثیقی از آنان صورت گیرد حق میص:۱۷۲

دهیم که در پـذیرش این شـاگرد بزرگ، کمی درنـگ وتأمـل کننـد، ولی این مبنا پذیرفتـهٔ همه عالمان فقیهان ومحققان شـیعه نیست. مـا برای دست یابی به اعتبار و وثاقت یک راوی راه های متعـدد وبسـیاری داریم؛ مثلًا از مشایخش میفهمیم که این فرد شایسـته وبایسـته است یا از شاگردانش پی میبریم که او اعتبار داشـته است. هم چنین از این که کسی دربارهٔ وی لب به مذمتی نگشوده میفهمیم که برای همه پـذیرفته بوده است یـا از کتابی که راوی آن است پی میبریم که چه انـدازه خودش اعتبار دارد. پس راه اعتبـار یـک راوی تنهـا توثیق رجـالی اونیست. با این قرائن که در کتاب الـذریعه بـدان اشاره رفته است و یا مشابه آن، میتوان بر اعتبار این راوی بزرگ تأکید کرد.

آمیخته شدن تفسیر علی بن ابراهیم قمی و روایاتی که ایشان از حضرت صادق علیه السلام آورده با تفسیرابوالجارود و روایاتی که ابوالجـارود ازامـام بـاقر علیه السـلام در تفسـیر آورده است هیـچ مشـکلی ایجـاد نمیکنـد، چرا که این دو بخش از هم قـابل تمییزاست و همان گونه که درالذریعه آمده، شاگرد بزرگ علی بن ابراهیم قمی برای تکمیل این کتاب تفسیری و ترغیب فرقه جارودیه به این تفسیر ارزشمند، روایات تفسیری امام باقر علیه السلام را

که ابوالجارود نقل کرده آورده است.

کوتاه سـخن، این که در مقام تضعیف این تفسیر بزرگ گفته میشود دارای آمیختگی با تفسیرابوالجارود است، باید گفت مگر آمیخته شدن متمایز آن با تفسیر ابوالجارود مشکلی ایجاد میکند.

حضـور روایـات دیگری در ایـن تفسـیر بزرگ کـه شـاگرد علی بـن ابراهیـم قمی از مشایـخ دیگرش آورده نیز مشـکل سـاز نیست،همان گونه که درالذریعه(۱) نیز آمده است.

ص:۱۷۳

۱- . الذریعه، ج۴، ص۳۰۲.

تعلیقات علی بن ابراهیم بر پاره‌ای از آیات و بیان شأن نزولها که گاه به نظر میرسد گفتار خود علی بن ابراهیم باشدهم مشکل ساز نیست و شبهه‌ای در راستای اعتماد به این کتاب تفسیری و روایات آن، ایجاد نخواهد کرد. گذشته از تمایز این موارد، بسیاری از آنها حتی روایت است واینگونه نیست که بر گرفته از روایات نباشد.

در هر صورت این چهار شبهه جز برای کسانی که بسیار سختگیر باشند مشکلی ایجاد نمیکند. باید به سختگیران گفت که اگر بنای ما بر اینگونه سخت گیریها باشد، تحقیق وبررسی به کندی پیش میرود و شیوهٔ عقلا بر اعتماد به قرائن و پذیرش در این گونه موارد است. و تخصص بزرگان دین در این گونه موارد راه گشا و کارگشاست، زیرا آنها هستند که از راههای گوناگون به اعتبار کتاب و ارزش آن و حجیت و اعتبار روایاتش دست مییابند و از این میراث ارزشمند بهرهمند میگردند.

پاسخ به شبهه پنجم

بارها گفته شده که در باب پذیرش روایات در اصول دو مبنا و در باب توثیق راویان، نیز دو مبنا در رجال وجود دارد.

دراصول، مبنای پذیرش، تنها خبر ثقه که مبنای اقلیتی ازعالمان شیعه است ومبنای اعتبار و پذیرش خبر موثوقٌ به که مبنای اکثریت عالمان و فقیهان ومحققان شیعه است، وجود دارد.

بر مبنای اقلیت میپذیریم که اکثریت روایات شیعه از اعتبار میافتد، ولی این مبنا اولاً صحیح نیست ــ به دلائلی که در جای خودش آمده است ــ و ثانیاً در برابر آن مبنا مبنای اکثریت است که خبر موثوق به را میپذیرند و بر این مبنا اکثریت روایات اعتبار مییابد.

دررجال هم در باب توثیق راویان، دو مبنا وجود دارد:

۱. مبنای سختگیرانه که تنها به توثیق قدمای رجال اعتبار میدهد.

۲. مبنـای سـهل گیر که از راه های بسـیار به وثاقت و اعتبار راوی دست مییابـد. اساس کار ما نیز همین مبنای دوم است. بـدین ترتیب، مشکل حادّی در راه اعتبار روایات نمیماند.(۱)

پاسخ به شبهه ششم

استناد این تفسیر به علی بن ابراهیم مورد پـذیرش عموم است. آنچه شـبهه شده حضور تفسـیرابوالجارود و یا بخش دیگری از گفتار علی بن ابراهیم و یا روایات شاگرد ایشان از مشایـخ دیگرش میباشـد که گفته شـد هیچ یک از اینها مشـکل ساز نیست. چون هم بخشهای دیگر، اعتبارش کمتر از تفسیر علی بن ابراهیم نیست و هم متمایزاست و خلطی صورت نگرفته است.

به نظر نمی رسد کسـی بگوید این تفسـیر، از آن علی بن ابراهیم نیست. اگر کسـی سخنی بگوید خواهد گفت که این موضوع برای من ثابت نشده

است. اصولاً اگر سـخت گیری افراطی معمول شود، نه این تفسـیر و نه بسـیاری از کتابهای دیگر انتسابش به مؤلفانش به اثبات نمی رسد در حالی که این افراط، پذیرفته نیست.

پاسخ به شبهه هفتم

این که علی بن ابراهیم قمی درمقـدمه و در لابلای تفسیر، روایـاتی را آورده که اشـاره به تحریف قرآن میکنـد، مشـکل سـاز نیست. چرا که وجود این روایات ص:۱۷۵

۱- . بحث بیشـتر این موضوع را به جـای خودش وا من نهیم. مـا در مقـاله ای گسـترده به مبنـای اکثریت پرداخته و از آن دفـاع کرده ایم.

تقریباً قطعی است و عالمان برای آن توجیه وتحلیلی دارند. در بسیاری از مجموعه های روایی شیعه و سنی از این دست روایات دیده میشود که باید مورد تحلیل قرار گیرد و در جای خودش عالمان به تحلیل و توجیه آن پرداختهاند وگرنه باید حتی کتاب کافی را کنار بگذاریم، چرا که در کافی هم در رابطه با تحریف، روایاتی دیده میشود.

پاسخ به شبهه هشتم

حضور روایاتی درتفسیر آیات قرآنی که برای ما مفهوم نیست ویا به نظر میرسد که بر خلاف ظاهر قرآن است و یا به گونه ای متعارض با آنچه ما میدانیم و میفهمیم، است نباید ما را از تلاش در جهت دستیابی به فهم روایات تفسیری باز دارد. هنگامی که گفته میشود قرآن چنان نیست که همهٔ ابعادش برای عموم باشد، باید دقت کرد تا حقایق قرآن را از مفسران واقعی آن آموخت و بیشتر در جهت فهم و دستیابی به مفاد روایات تلاش نمود.

ما در فرهنگ روایی خود به خصوص روایات تفسیری، احادیثی داریم که به سادگی به مفاد آن نمی توان رسید. شاید در مرحلهٔ نخست که با آنها مواجه میشویم بپنداریم که مفاد غلطی دارد، ولی با کمی دقت، مفاد استوار آن برایمان روشن میگردد. ونیز بسیار میشود که

ظاهر یک روایت با علم بشری ناسازگار مینماید، ولی با کمی درنگ و تأمل مییابیم که حق با روایت است و یا روایت با آن علم، ناسازگاری ندارد.

حضور این روایات تأمل بیشتر ما را میطلبد و در سایه این تأمل است که ارزش روایات ما روشن میگردد.

ص:۱۷۶

پاسخ به آخرین شبهه

حضور روایات جعلی و ساختگی در تفسیر علی بن ابراهیم و در روایات تفسیری این دانشمند بزرگ شیعی، از دیگر شبهات مهم، حول این تفسیر است.

ما در این بخش به کلام آیت الله معرفت اشاره میکنیم.(۱)

مطمئن باشید که جعل و تحریف در روایات تفسیری علی بن ابراهیم چنان نیست که اعتبار کتاب و روایات تفسیری آن را خدشه دار سازد. بسیاری از این روایات پاسخ دارد وقابل دفاع است و بسیاری هم از امام علیه السلام صادر شده و جهت صدور آن تقیه بوده است.

در برخی از روایات، امام علیه السلام بر مبنای اهل سنت تفسیر کردهاند ومی دانیم که رعایت تقیه در روایات ما بسیار گوشزد شده است و چیز تازهای نیست. و حتی گاهی بخش کوتاهی از روایت تقیه است و دیگر بخشهای روایت ناب و واقعی است.

علامه آیت الله معرفترحمه الله در التفسیر و المفسرون،(۲) حدود سی و سه مورد را در تفسیر قمی مورد اشاره قرار میدهد. ما بر این باوریم که حضور این روایات در لابلای روایات تفسیری هیچ مشکل ساز نیست.

از سوی دیگر حذف روایاتی که بر پایهٔ تقیه صادر گشته، درست نیست، زیرا این روایات

محورهای تقیه را مشخص میسازد. به علاوه روایتی که تقیهای است، ممکن است تنها در بخشی از آن تقیه باشد نه همه آن، پس در نتیجه برای رعایت جایگاه سخن امام علیه السلام مجموع روایت آورده میشود.

۱- . محمدهادی معرفت، همان، ج۱، ص ۴۸۰-۴۸۵.

۲- . نک: همان.

به علاوه برخی از تفسیرها که مورد مناقشه قرار گرفته به احتمال زیاد تفسیری است که علی بن ابراهیم خودش فرموده است که گاهی مستند خویش را باز گفته است. اگر در این موارد اشکالی به ذهن برسد باید گفت علی بن ابرهیم قمی معصوم نیست.

به امید روزی که در جهت فهم قرآن و دستیابی به لایه های عمیق آن، بیشتر به تبیین و تحلیل روایات تفسیری بپردازیم و با فرهنگ روایی خود بیش از این آشنا شویم و از این میراث به جا مانده و با ارزش بیشتر دفاع کنیم.

کتاب نامه

۱ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارلکتب اسلامیه، الطبعه الثالثه، ۱۳۸۸ ه.

۲ . معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون.

۳ . طهرانی، آقابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه.

ص:۱۷۸

علل وقوع جنگ های عصر نبوی صلی الله علیه وآله در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله سید علی نقی میرحسینی

مقدمه

آشنایی و پرداختن به حوادث عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله یکی از نیازهای امروز و فردای ماست. هرچه این آشنایی و رفع نیاز، برخاسته از متون کهن باشد؛ پیوند ما و عصر حضور اهل بیت علیهم السلام را بیش تر و بهتر خواهد بود و نسلمان را جرعه نوش چشمه سار قرون نخستین اسلامی _ که همان عصر حضور اهل بیت علیهم السلام است _ میسازد.

آنچه در این نوشتار آمده، به علل وقوع یکی از اساسی ترین موضوعات عصر آغازین اسلام، از منظر علی بن ابراهیم قمی، اشاره دارد. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله که خود از اصحاب امامان معصوم علیهم السلام است و عطر حضور اهل بیت علیهم السلام را حس کرده و شهد کلام آن بزرگواران را با ذائقهٔ خویش چشیده، در تفسیرش نکات تاریخی بسیاری آورده که بخشی از آن ها پیرامون غزوات و حوادث حماسی عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. صاحب این قلم، در صدد جمع آوری و تدوین

ص:۱۷۹

تمام این حوادث نیست، بلکه در صدد بررسی «علل، عوامل و زمینه های وقوع مهمترین» آن هاست. ما در این فرصت کوتاه و محدود، میکوشیم تا با استفاده از منابع کهن تاریخی و روایی، بهویژه تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، به این موضوع مهم بپردازیم. اما قبل از آن، آشنایی اجمالی با علی بن ابراهیم قمی رحمه الله و کتاب

گرانسنگش «تفسیر قمی» لازم به نظر میرسد.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در یک نگاه

ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی از فقهاء، محدثان و مفسّران بزرگ شیعه در اواخر سدهٔ سوم و اوائل سدهٔ چهارم هجری میباشد. نام این راوی عالیقدر در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام قرار دارد و شیخ طوسی به این نکته در کتاب رجالش اشاره کرده است.(۱)

نجاشی به پیروی از شیخ، دربارهٔ علی بن ابراهیم میگوید: «او از افراد مورد وثوق و قابل اعتماد در احادیث و روایات میباشد و مذهب و افکار اعتقادی او کاملاً صحیح است.»(۲)

علی بن ابراهیم دوران حیات پربرکت امام حسن عسکری علیه السلام و زمان غیبت صغرا را درک کرده است. با این حال؛ هیچ روایتی به طور مستقیم، از وی، به نقل از امامان معصوم علیهم السلام یافت نشده است. البته این موضوع از اهمیت وی و آثارش نمیکاهد. در این باره آیهالله خویی مینویسد: «نبودن روایت مستقیم از ائمه علیهم السلام منافاتی با این مطلب ندارد که نامش در زمرهٔ اصحاب امام هادی علیه السلام باشد.»(۳)

۱- . شیخ طوسی، رجال، ص۳۰۷.

۲- . نجاشی،رجال، ص ۲۶۰.

۳- . معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۸۹.

به هر صورت، علاقه و شیفتگی علی بن ابراهیم نسبت به سرچشمه های زلال امامت، به اندازهای بود که نه تنها شیعیان؛ بلکه دانشمندان اهل سنت نیز به این موضوع اشاره کردهاند. از جمله ابن حجر عسقلانی که از دانشمندان نامدار اهل سنت در علم رجال است، از علی بن ابراهیم در کتابش نام برده، میگوید: «او از شیعیان سرسخت است.»(1) این سرسختی از آثار و روایات

بهجامانده از او کاملاً هویداست. او از مشایخ ثقه الاسلام کلینی است و بخش اعظم روایات اصول کافی از او نقل شده است.

تمام روایات علی بن ابراهیم مورد قبول و استناد فقها قرار گرفته که بزرگی، عظمت، و وثاقت این شخصیت برجسته حدیثی را نشان میدهد. با این که برخی از عالمان معاصر در انتساب کتاب تفسیر قمی به او تردید کردهاند، اما به گواهی نجاشی و شیخ طوسی و برخی دیگر از علمای رجال، تفسیر قمی از آنِ اوست.

به طور کلی، تعداد استادان علی بن ابراهیم قمی رحمه الله را تا ۴۸ نفر، و تعداد شاگردانش را تا ۲۳ تن نوشتهاند که نام و مشخصات آن ها در کتاب های رجالی آمده است. تعداد آثار تألیفی وی را حدود ۱۴ اثر نوشتهاند که «تفسیر القمی» از مهمترین آن هاست. این اثر، تفسیری روایی است که مؤلف برای توضیح و تفسیر هریک از آیات نورانی قرآن، ــ به صورت گزینشی ــ روایات متعددی از امام صادق علیه السلام را به نقل از پدرش ذکر کرده است. مجموع روایاتی که علی بن ابراهیم نقل کرده، بالغ بر ۷۱۴۰ روایت است. وی تنها تعداد ۶۲۱۴ مورد از این روایات را از پدرش ابراهیم بن هاشم و او نیز از محمد بن ابی عمیر نقل کرده است. (2)

۱- . ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج۴، ص۱۹۱.

۲- . برای اطلاعات بیشتر نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۴، ص۳۰۲؛ آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷ و...

جایگاه تفسیر قمی

در یک نگاه کلی، مجموع روایات تفسیر قمی را میتوان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. روایات ابوالفضل، العباس بن محمد(۱) از علی

بن ابراهیم به سندش از امام صادق علیه السلام.

۲. روایات نقل شده توسط ابوالجارود(۲) از امام باقر علیه السلام.

۳. روایات علی بن ابراهیم از دیگر مشایخ حدیثیاش.

از مهمترین ویژگیهای تفسیر قمی، اتصال به عصر حضور امامان و غیبت صغرا است. به همین دلیل بیش تر مفسّران شیعه ــ از جمله علامه طباطبایی در المیزان ــ از این تفسیر استفادهٔ بسیار کردهاند. در مورد این که آیا این تفسیر از آنِ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله است، یا خیر، جای تأمّل است. در این مورد سه دیدگاه کلی وجود دارد:

۱. نگاه مثبت که این تفسیر را به طور کامل از آن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله میداند.

۲. نگاه منفی که این کتاب را نه از آن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله ؛ بلکه از آن علی بن ابراهیم دیگری میداند.

۳. نگاه ترکیبی که بخشی از تفسیر را از آن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله و بخش دیگر را از آن ابوالجارود ــ قبل از گرایشش به زیدیه ــ میداند.

۱- . وی که به عباس «سیاه» معروف است، از اعقاب امام موسی بن جعفر علیه السلام می باشد که مرقد شریفش احتمالاً در شهر ساری است. (نک: کتاب بارگاه آزاد گله، دکتر محمد مهدی فقیه بحرالعلوم، صفحات مختلف).

۲- . وی در بخش پایانی عمرش به زیدیه گرایش یافت و به عنوان یکی ازرهبران این فرقه ایفای نقش نمود. (همه کتب رجالی در این مورد اشاراتی دارند.)

شیخ آقا بزرگ در باره انتساب این تفسیر به علی بن ابراهیم قمی رحمه الله و روش آن مینویسد:

«روش تفسیری قمی، آن است که در تفسیر خود به روایاتی که از امام صادق علیه السلام منقول است، استناد میجوید و بیش تر آن ها را از طریق پدرش ابراهیم بن هاشم از اساتید خود که بالغ بر شصت نفر از اصحاب حدیث هستند، روایت میکند. و اغلب مرویّات پدرش از طریق محمد بن عمیر با استناد از امام جعفر صادق علیه السلام است که به صورت مرسل میباشد. و گاهی از استاد دیگر

شیخ ظریف بن ناصح از عبدالصمد بن بشیر از ابی الجارود است. چون این تفسیر تمام روایاتش از امام صادق علیه السلام است، شاگرد و روایت کنندهٔ تفسیر، خواسته است برخی از روایات امام باقر علیه السلام را که به ابی الجارود املاء نموده، وارد این تفسیر نماید. گاهی برخی از روایات را از مشایخ دیگر خود به مناسبت آیاتی که در آن وجود نداشته است، وارد میسازد. این نوع تصرف در اوائل سوره آل عمران تا پایان قرآن صورت پذیرفته است. شاگرد او همان است که در تعدادی از نسخه ها که دیده شده، نام خود را در آغاز تفسیر آورده است. چون در همان نسخه ها پس از فراغت از بیان انواع علوم قرآن میگوید: به من حدیث نمود ابوالفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت: حدیث نمود ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، حدیث نمود پدرم ــ ابراهیم بن هاشم ــ از محمد بن ابی عمیر از حمّاد بن عیسی. سپس تعدادی از راه های والد علی بن ابراهیم را ذکر میکند...»(۱)

این مفسّر و صحابی فرزانه در اواسط زندگی پر افتخارش، نعمت بینایی خویش را از دست داد و تا پایان عمرنابینا و روشن دل زیست. از تاریخ وفات وی اطلاع ص:۱۸۳

۱- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ص۳۰۲، رقم ۱۳۱۶.

دقیقی در دست نیست. اما پژوهشگران بر اساس روایتی که شیخ صدوق در باره وی در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل کردهاند، استفاده میکنند که وی تا سال ۳۰۷ قمری زنده بوده و وفاتش پس از این تاریخ واقع شده است.(۱)

دور نمایی کلی، ازحوادث تاریخی تفسیر

اشاره

در یک نگاه کلّی مباحث تاریخی موجود در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله را میتوان چنین تقسیم بندی کرد:

۱. تاریخ و قصص انبیاء

در این بخش، مباحث پیامبرانی چون: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، یوسف، ایوب، ذوالقرنین، موسی، خضر، داود، سلیمان، یونس و عیسی علیهم السلام و نیز تاریخ شخصیتهای مشهوری چون: حواء، هابیل، قابیل، بلعم باعورا، لقمان حکیم، طالوت، جالوت، قارون، اصحاب کهف، حضرت مریم و نیز سرنوشت عبرتانگیز شیطان وجود دارد.

۲. تاریخ اسلام

برخی از مهمترین مباحث تاریخ اسلام که در این تفسیر آمده عبارتند از:

زندگی نامه، معجزات، یاران، جنگ ها و اشاراتی به تاریخ و زندگینامه رسول خدا صلی الله علیه وآله و برخی از جانشینان و امامان معصوم علیهم السلام از جمله: امام علی، امام حسن، امام حسین، امام باقر، امام صادق، امام رضا، امام جواد، امام مهدی علیهم السلام.

۱- . برای اطلاعات بیشتر، نک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج۴، ص۳۰۲؛ آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷ و...

جدول مشخصات مهم ترین جنگ های عصر نبوی صلی الله علیه وآله

نام غزوه

بدر

احد

احزاب

خیبر

ذات السلاسل

فتح مکه

حنین

تبوک

مشخصات

زمان وقوع

رمضان سال دوم

۷ شوال سال سوم

سال پنجم

سال هفتم

سال هشتم

سال هشتم

سال هشتم

شعبان سال نهم

رمضان سال دوم

۷ شوال سال سوم

سال پنجم

سال هفتم

سال هشتم

سال هشتم

سال هشتم

شعبان سال نهم

وادی بدر

دامنه کوه احد

شهر مدینه (کوه سلع)

وادی خیبر

وادی یابس

مکه معظمه

حنین(نزدیک طائف)

مرزهای شام (سوریه)

۳۱۳ نفر

۷۰۰ نفر

۳۰۰۰ نفر

۱۶۰۰ نفر

گروهی

۱۰۰۰۰ نفر

۱۲۰۰۰ نفر

۳۰۰۰۰ نفر

۹۵۰ نفر

۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ نفر

۱۰۰۰۰ نفر

تمام یهودیان خیبر

۱۲۰۰۰ نفر

تمام مشرکان مکه

قبایل هوازن و ثقیف و...

۴۰۰۰۰ نفر

۱۴ نفر

۷۰ نفر

—

۲۰ نفر

نامعلوم

—

جمعی بسیار

—

۷۰ نفر

۲۳ نفر

۲ نفر

۹۳ نفر

۷ نفر

—

اندکی

—

۷۰ نفر

—

—

تمام یهودیان زنده

مکیان، ایمان آورند

۶۰۰۰ نفر

—

تعداد جنگ ها و غزوات رسول خدا صلی الله علیه وآله

اشاره

ابن هشام، جنگ های پیامبر صلی الله علیه وآله را ۲۷ مورد دانسته است.(۱) ابن سعد نیز تعداد جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله را ۲۷ و تعداد سریه های آن حضرت را ۴۷ مورد شمارش کرده است.(۲)

برخی دیگر، تعداد غزوات رسول خدا صلی الله علیه وآله را ۲۶ و تعداد سریه های آن حضرت را ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸ و ۵۳ مورد نوشتهاند.(۳)

بدون تردید هریک از این جنگ ها معلول عوامل و حوادثی است که در این نوشتار به صورت اختصار، با علل وقوع مهم ترین آن ها از منظر تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آشنا میشویم.

۱. بدر

۱. بدر

(۴)

نمونه آیات:(۵)

داستان این جنگ در ذیل برخی آیات سوره مبارکه انفال، ابراهیم و... آمده است. از

جمله آیات:

(کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ).

۱- . السیره النبویه، ج۲، ص۶۰۸.

۲- . الطبقات الکبری، ج۲، ص۳.

۳- . عبدالحیّ کتانی،نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ص۱۵۳.

۴- . این جنگ را به جهت گستردگی و زیاد بودن ابعاد آن، غزوه «بدر الکبری» و «جنگ کشتار» نیز می گویند. (نک: السیره النبویه، ج۱، ص۶۰۶؛ واقدی المغازی، ج۳، ص۸۷۵).

۵- . ممکن است پیرامون هر حادثه در چند سوره و یا آیه ای از قرآن، اشاراتی شده باشد. نگارنده در این نوشتار، درصدد شمارش و بیان همه آن آیات نیست، بلکه تنها مهمترین آنها را به عنوان نمونه ذکرکرده و از بیان و شمارش بقیه آیات مربوطه

ـــ به دلیل پرهیز از به درازا کشیدن مطلب ـــ چشم پوشیده است.

(يُجادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ كَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ).

(وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّها لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ».«لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).(۱)

ـ (ناخشنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤمنان کراهت داشتند(ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).

ـ آنها با اینکه می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آنچنان ترس و وحشت آن ها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.

ـ و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آن ها) برای شما خواهد بود؛ اما شما دوست می داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشگر قریش درگیر ساخت). تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از آیه (کما اخرجک ربّک من بیتک بالحقّ

و...) به تشریح و چگونگی جنگ بدر و زمینه ها و آثار آن میپردازد.(۲)

ص:۱۸۷

۱- . انفال، ۸ و ۵.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۲۵۹ به بعد.

بدر(۱) اولین جنگی است(۲) که در ماه رمضان سال دوم

هجری با حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله پیرامون چاهای بدر اتفاق افتاد. مهمترین علت وقوع این جنگ عبارت بود از:

ابو سفیان، بزرگ مکه در رأس یک کاروان نسبتاً مهم تجارتی که از چهل نفر با ۵۰ هزار دینار مال التجاره تشکیل می شد از شام به سوی مدینه بازمی گشت، پیامبر صلی الله علیه وآله به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی از سرمایه دشمن را با خود حمل می کرد بشتابند و با مصادرۀ آن، ضربۀ سختی بر قدرت اقتصادی و نظامی دشمن وارد کنند. ناگفته پیداست که این حق طبیعی پیامبر صلی الله علیه وآله و یارانش بود تا به چنین حمله ای دست بزنند. زیرا:

اولاً: با هجرت مسلمانان از مکه به مدینه

۱- . "بدر" در اصل نام مردی از قبیله "جهینه" بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعداً آن چاه و آن سرزمین به نام بدر شناخته شد. به تعبیر دیگر، بدر نام مردی از قبیله ابوذر غفاری بود. به هر صورت، نام آن مرد «بدر» بود. وی بعد از آن که چاهی در آن محل حفر کرد، آن چاه به نام خودش شهرت یافت. (آینه یقین، ص۱۵۱).

۲- . پیش از این جنگ، غزوه دیگری به نام «بدر اولی» به وقوع پیوست که بدون درگیری خاتمه یافت. جنگ بدر اولی در ماه ربیع الاول سال دوم، یعنی یک سال و سه ماه بعد از هجرت، به وقوع پیوست. علت ایجاد آن تعقیب و جست و جوی «کرز بن جابر فهری» توسط رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)و یارانش بود. وی در دامنه کوهی به نام «جمّاء» در سه میلی مدینه دامداری می کرد که همزمان با تشکیل حکومت اسلامی، به غارت گله های مردم مدینه پرداخت. سپاه اسلام، برای سرکوبی او تا سرزمین بدر آمدند، ولی برخوردی پیش نیامد و بازگشتند. (المغازی، ج۱، ص۱۲؛ طبقات ابن سعد، ج۲، ص۴). کرز بن جابر فهری، چندی بعد مسلمان شد و در جریان فتح مکه شرکت کرد. درفتح مکه تنها دو نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند. یکی از آن دو نفر، همین کرز بن جابر فهری، و دیگری «خالد الاشعری» بود. (المغازی، ج۳، ص۸۷۵).

بسیاری از اموال آنان به دست مکیان افتاد و خسارت سنگینی بر آنها وارد شد. از این جهت مسلمانان حق داشتند با مصادرهٔ کاروان دشمن، خسارتی را که بر آن ها تحمیل شده بود جبران کنند. از این گذشته، مردم مکه، طی۱۳سال اقامت پیامبر صلی الله علیه وآله و مسلمین در آنجا، کاملاً نشان داده بودند که از هیچگونه ضربه و صدمه زدن به مسلمانان فروگذار نیستند و حتی آمادهٔ کشتن شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نیز شدند. چنین دشمنانی با هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه بیکار نمینشستند و مسلماً نیروی خود را برای ضربهٔ قاطعی، بسیج میکردند. پس عقل و منطق ایجاب می کرد که مسلمانان به عنوان یک اقدام پیشگیرانه با مصادره سرمایه عظیم کاروان تجارتی قریش، ضربهٔ سختی بر دشمنانشان وارد سازند، و بنیهٔ اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشتن، قوی سازند. و این، اقدامی است که در همه جای دنیا، در گذشته و امروز بوده و هست. کسانی که بدون در نظر گرفتن این جهات، سعی دارند حرکت پیامبراسلام صلی الله علیه وآله را به سوی کاروان تجاری قریش، به صورت یک نوع غارتگری منعکس سازند؛ یا افراد ناآگاهی هستند که از ریشه های مسائل تاریخی اسلام بی خبرند و یا مغرضانی میباشند که سعی دارند واقعیت های تاریخی را دگرگون جلوه دهند.

به هر حال ابو سفیان بهوسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر صلی الله علیه وآله آگاه شد و چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجاره به سوی شام می رفت؛ مورد چنین تعرضی قرار گرفته بود، لذا قاصدی را به سرعت به مکه فرستاد، تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند. قاصد در حالی که برای جلب توجه مردم، طبق توصیه ابوسفیان، بینی شتر خود را دریده و گوش آن را بریده و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده و وارونه سوار بر شتر شده بود؛ وارد مکه

شد و فریاد برآورد: " ای مردم پیروزمند مکه! کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید، بشتابید و عجله کنید اما باور نمی کنم به موقع برسید، زیرا محمد و افرادی که از دین شما خارج شده اند برای تعرض به کاروان از مدینه بیرون شتافتهاند.

ص:۱۸۹

از آنجا که بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند به سرعت بسیج شدند و حدود ۹۵۰ نفر مرد جنگی که جمعی از آن ها بزرگان و سرشناسان مکه بودند با ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ رأس اسب به حرکت در آمدند. فرماندهی این گروه به عهدهٔ ابوجهل سپرده شد.

از سوی دیگر ابوسفیان برای اینکه خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر کاروان را تغییر داد و به سرعت به سوی مکه رهسپار شد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با ۳۱۳ نفر که تقریباً مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می داد به نزدیکی سرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که خبر حرکت سپاه قریش را شنید.

در این هنگام با یاران خود به مشورت پرداخت که آیا به تعقیب کاروان ابو سفیان و مصادرهٔ اموال کاروانیان بپردازند و یا برای مقابله با سپاه آماده شوند. جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند؛ ولی گروهی از این کار اکراه داشتند، و ترجیح می دادند که کاروان را تعقیب کنند. دلیل آن ها این بود که قریش با پیش بینی قطعی و آمادگی کافی برای نبرد، آمده است. در حالی که مسلمانان به هنگام بیرون آمدن از مدینه، قصدشان مقابله با سپاه مکه نبود و آمادگی رزمی برای درگیری با آن ها را نداشتند؛ این دودلی و تردید، هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن بیش از سه برابر تعداد مسلمانان و تجهیزاتشان چندین برابر تجهیزات مسلمانان است.

با این وجود، پیامبر صلی الله علیه وآله نظر گروه اول را

پسندید وبه مسلمانان دستور داد تا در کنار چاه بدر فرود آیند. در این گیر و دار ابو سفیان توانست خود و کاروان تجاریاش را از منطقه خطر رهایی بخشد، و ص:۱۹۰

از طریق ساحل دریای احمر از بیراهه به سوی مکه بشتابد. وی در حال فرار، به وسیلهٔ قاصدی، به لشکر مکیان پیغام فرستاد که: «خدا کاروان شما را رهایی بخشید، من فکر می کنم مبارزه با محمد در این شرائط لزوم ندارد»؛ ولی ابو جهل ــ که رئیس لشکر بود ــ با این پیشنهاد به مخالفت برخاست و به بتهای بزرگ" لات" و" عزی" قسم یاد کرد و گفت: «ما نه تنها با آن ها مبارزه می کنیم، بلکه تا داخل مدینه آن ها را تعقیب کرده و اسیرشان می کنیم و به مکه می آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبائل عرب برسد».

سرانجام لشکر قریش که با ساز و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تحریک لشکر، قدم به میدان معرکه نهاده بودند؛ خود را با حریفی روبهرو می دیدند که باورشان نمی آمد، با آن شرائط، قدم به میدان جنگ بگذارند.

طولی نکشید که ابوجهل فرمان حمله عمومی را صادر کرد. در این گیرودار نابرابر، خدای متعال مسلمانان را تنها نگذاشت و نیرهای غیبی به نفع سپاه اسلام وارد میدان جنگ شدند. یکی از این نیروهای غیبی باد و دگرگونی هوا بود که به شدت در جهت سپاه قریش می وزید و عرصه را بر آن ها تنگ میساخت. مسلمانان که پشت به باد بودند، از فرصت استفاده کردند و بر دشمن یورش بردند. سرانجام استقامت، پایمردی و دلاوریهای مجاهدان اسلام، قریش را به زانو در آورد. وبه این ترتیب، نخستین پیکار مسلحانه با قریش مغرور و نیرومند، با پیروزی غیر منتظره مسلمانان پایان یافت.

از مهم ترین پیامدهای مثبت این جنگ کشته و

اسیر شدن ۱۱۴ نفر از چهره های مشهور و نامدار قریش بود. افرادی چون: ابوجهل، عتبه، شیبه، امیه و... کشته شدند و افرادی چون: نضربن حارث، عقبهٔ بن ابی معیط، ابوغره، سهیل، عمرو، ابوالعاص، ــ عباس ــ عموی پیامبر صلی الله علیه وآله ــ به اسارت در آمدند. (۱)

۱- . برای آشنایی بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات ۷ و ۸ انفال؛ مغازی واقدی، ج۱، ص۱۷۲ــ ۱۹؛ سیره ابن هشام، ج۱، ص۶۰۶ و نیز آغاز ج۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۱۱۶؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۲۱؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۸.

۲. احد

نمونه آیات:

ـ (وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

ـ (إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

ـ (وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).(۱)

ـ و (به یاد آر) هنگامی که بامدادان(برای جنگ احد) از نزد خانواده ات بیرون شدی(تا) مؤمنان را در مراکزی برای جنگیدن جای دهی، و خداوند(به گفتار و کردار شما) شنوا و داناست.

ـ آن گاه که دو گروه از شما بر آن شدند که(در جنگ) سستی نمایند، امّا خداوند ولیّ آنان بود(و به آنان کمک کرد که از این فکر باز گردند،) پس مؤمنان تنها به خدا توکّل کنند.

ـ و همانا خداوند شما را در جنگ بدر در حالی که ناتوان بودید یاری کرد، پس از خداوند پروا کنید، باشد که سپاس گزاری نمایید.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله شأن نزول آیه (اذ همّت طائفتان منکم و...) را عبدالله بن اُبی و نقش مخرب وی، و همکاران و همفکرانش در جنگ احد میداند و بدین سبب، اشارات جامعی پیرامون تحولات جنگ احد نقل

۱- . آل عمران/ آیات ۱۲۱ ـ ۱۲۳.

میکند.(۱) جنگ مهم و سرنوشت سازی که درهفتم شوال سال سوم هجری اتفاق افتاد. مهمترین دلیل وقوع آن «جبران شکست جنگ بدر» از سوی کفار قریش بود. بنای مشرکان عدم فراموشی این حادثه تلخ بود تا آنگاه که بتوانند انتقام کشته های خود را بستانند.

بدین منظور ابوسفیان گفته بود: «بر کشته ها گریه نکنید، تا عقده ها خالی نشود و کینه ها باقی بماند. همگی شعارِ انتقام سر دهید و من نیز تا انتقام نگیرم با همسرم همبستر نخواهم شد». کوتاه سخن آنکه: در مکه، گریه بر شتر گمشده روا بود و اشک ریختن بر کشته گان خویش، ممنوع. این بغض نترکیده، کفار قریش را آماده نگهداشته بود تا آنکه در جنگ احد دست به انتقام وحشتناکی زدند.

علاوه بر این، علل زیر در تسریع وقوع نبرد احد تأثیر به سزا داشت. هریک از این عوامل که در واقع، زیر مجموعهُ همان دلیل و عامل اصلی، یعنی «جبران شکست جنگ بدر» است، عبارتند از:

۱. نقش وسوسه انگیز و تحریک کنندهٔ «کعب ابن اشرف». در معرفی وی همین کافی است که زادهٔ زنی یهودی بود و در دلش نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله کینه بسیار داشت و از کفار شرکت کننده در جنگ بدر بود که از نزدیک شاهد شکست قریش در این جنگ بود. وی توان فراموش ساختن این حادثهٔ دلخراش را نداشت. به همین دلیل، بعد از بازگشت به مکه همواره حوادث جنگ را برای مردم بیان میکرد و مکیان را بر ضد مسلمانان تحریک مینمود؛ و حتی برای تحریک و فریب بیش تر به توصیف زیبایی های زنان مسلمان میپرداخت و نام زنان مسلمان را در قالب شعر در میآورد و برای تحریک بیش تر مردم، سرودههایش را برای این و آن میخواند.

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۱۰ به بعد.

۲. تحریک مکیان توسط ابورافع یهودی در به

هم پیوستن کفار و شتاب آن ها به سوی میدان جنگ احد.

۳. بسته شدن راه بازرگانی مکیان از طریق مدینه و عراق و... .

به هر صورت، جنگ به وسیله ابوعامر(۱) آغاز شد و مسلمانان در نیمه جنگ، به علت تغییر نیت از الهی محوری به دنیا محوری و طمع در غنائم، طعم تلخ شکست را چشیدند. شکست از آنجا ناشی شد که نیروهای خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل با یورش غافلگیرانه به گردنه احد، سرنوشت جنگ را به نفع کفار قریش تغییر دادند. همچنین شهادت پرچمدار اسلام (مصعب بن عمیر)، شایعه کشته شدن پیامبر ۹، فرار جمع بسیاری از یاران رسول خدا(۲)، تمایل و توسل جمعی از مجاهدان

۱- . وی پدر حنظله غسیل الملائکه و از فراریان مدینه و از قبیلهٔ اوس بود. او با ۱۵ نفر دیگر بر اثر مخالفت با اسلام از مدینه به مکه گریخت و نخستین تیر را در جنگ احد به نفع کفار پرتاب کرد. پسرش حنظله، جوان تازه دامادی بود که با دختر عبدالله بن ابی (منافق معروف) ازدواج کرد و فردای بعد از شب زفاف، با حالت جنب به نیروهای اسلام پیوست و برعکس پدر، در سپاه اسلام درخشید و حماسهٔ دیگر خلق کرد و توانست عنوان «غسیل الملائکه» را از جانب رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)به خود اختصاص دهد. از حنظله نیز در همان یک شبی که با همسرش بود فرزندی به نام عبدالله به یادگار ماند که در سال ۶۲ هجری رهبری قیام مردم مدینه بر ضد یزید را به عهده گرفت و سرانجام در این مسیر به شهادت رسید. (نک: دینوری، الخبارالطوال، ص۳۱۰؛ ابن عبدالبر الاستیعاب، ج۳، ص۸۹۲؛ بلاذری انساب الاشراف، ج۱، ص۳۲۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص۴۳۵ و...).

۲- . در این مورد آیات ۱۵۵ _ ۱۵۳ سوره مبارکهٔ آل عمران قابل توجه است. لازم به یادآوری است که در جنگ احد مسلمانان چهار گروه شدند: ۱. شهدا؛۲. صابران؛ ۳. فراریانی که مورد عفو قرار گرفتند؛ ۴. منافقان. در جنگ احد، جز سیزده نفر (۵ نفر از مهاجرین و ۸ نفر از انصار) همه فرار کردند. در مورد نام این سیزده نفر، جز علی علیه السلام اختلاف است که چه کسانی بودند.)محسن قرائتی، تفسیر نور، ج۲، ص۱۸۰).

مسلمان به عبدالله بن اُبی منافق وعدم همکاری آنان در جنگ و... از دیگر عوامل شکست مسلمانان بود.

در مجموع جنگ احد آثار ویرانگری برای مسلمانان داشت. از مهمترین آثار منفی آن، شهادت جمعی از مسلمانان از جمله حضرت حمزه سید الشهداء علیه السلام، مصعب بن عمیر و حنظله غسیل الملائکه بود. (۱)

۳. احزاب (خندق)

نمونه آیات:

چگونگی ایجاد این حادثه در ذیل ۱۷آیه از سوره مبارکه احزاب (آیات صلی الله علیه وآله الی ۲۵) بیان شده است:

ـ (یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَـلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً).

ـ (إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا).

ـ (هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً).(۲)

ـ ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آن ها فرستادیم و لشکریانی که آن ها را نمی دیدید (و به این وسیله آن ها را در هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.

ص:۱۹۵

۱- . برای اطلاعات بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل سوره آل عمران و آیات فوق الذکر؛ مغازی واقدی، ج۱، ص۳۳۳ـ ۱۱۹؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۳۲ به بعد؛ ابن اثیر،الکامل، ج۲، ص۱۴۸ به بعد، سیره ابن هشام، ج۲، ص ۶۰ به بعد؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۹۹ به بعد؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج۲.

۲- . احزاب/ ۱۱ ـ ۹.

ــ به خاطر بیاورید زمانی را که آن ها از

طرف بالا و پایین(شهر) شما وارد شدند(و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید!

ــ در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل آیات فوق، پیرامون جنگ خندق و احزابی که در آن شرکت داشتند و نیز چگونگی حفر خندق و مقابله با مشرکان به تفصیل سخن گفته و در بیان چگونگی مبارزات امام علی علیه السلام، بهویژه در نبرد تن به تن با عمرو بن عبدود و مکالمات آن دو در هنگام مبارزه و سرانجام و کیفیت پایان جنگ، مشروحاً سخن گفته است.(۱)

مهمترین دلیل ایجاد جنگ خندق که در سال پنجم هجری صورت گرفت؛ خیانت یهود و پیمان شکنی آنان بود. رسول خدا صلی الله علیه وآله با هریک از طوایف یهودی بنی النضیر، بنی قینقاع و بنی قریظه پیمانی بسته بود، مبنی بر این که هرگز بر ضد رسول خدا و یارانش قدمی بر ندارند و هرگاه برخلاف متن پیمان رفتار کنند، پیامبر صلی الله علیه وآله در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آن ها دستش باز باشد. «حیی ابن خطب» این پیمان را به نمایندگی از طرف قبیله بنی النضیر امضا کرده بود. اندکی بعد از امضای این قرارداد، یهودیان پیمان را نقض کردند. آن ها با هر وسیلهٔ ممکن بر ضد اسلام اقدام مینمودند. گاهی منافقان مدینه را به تحریک وا میداشتند و گاهی سران قریش را به جنگ با اسلام میکشاندند.

۱- . تفسیر قمی، ج۲، ص۱۷۶ به بعد، ذیل آیات مربوطه.

مسلمانان و رسول اکرم صلی الله علیه وآله که شاهد این تحرکات خصمانه یهود ـ بهویژه طایفه بنی النضیر ـ

بودنـد؛ ناچار شدند یهودیان پیمان شکن را از مدینه طرد و اخراج نمایند. از جمله این طوایف، بنی النضیر بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله «محمد بن مسلمه اوسی» را مأمور ساخت تا پیام حضرت را به این طایفه عهد شکن برساند. رسول خدا صلی الله علیه وآله به وظیفهاش عمل کرد. بنی النضیر برحسب این دستور پیامبر صلی الله علیه وآله مجبور شدند طی ۱۰ روز مدینه را ترک کنند، در صورت عدم ترک، خونشان هدر اعلام شد.

برحسب این پیام، طایفهٔ بنی النضیر مجبور شد مدینه را ترک گفته، به اطراف شهر، بهویژه منطقه خیبر هجرت کنند. کینهٔ راندن یهود هرگز از دل بیمارگونهٔ آنان بیرون نمیرفت. آن ها بیش از قبل به فعالیت های ضد اسلامی خویش ادامه میدادند. بنی النضیر با همکاری گروهی از بنی وائل تلاش چشمگیری کردند تا مجموعهٔ مخالفان اسلام را در حجاز هماهنگ سازند و با هدف برانداختن نظام اسلامی، مخالفان اسلام را بر ضد اسلام بسیج سازند. «حیی بن اخطب» و «سلام بن ابی الحقیق» و جمعی از قبیله بنی وائل از شمار کسانی بودند که در هماهنگی مخالفان اسلام سهم بهسزایی داشتند. آن ها موفق شدند طوایف مختلف یهود، کفار قریش و هم پیمانش طایفه بنی سلیم، و نیز تیره های بنی فزاره، بنی مره و بنی اشجع از قبیله غطفان در نجد و هم پیمانش بنی اسد را هماهنگ و یکنواخت ساخته، نیروهای رزمی این احزاب وگروه ها را به پشت دیوارهای شهر مدینه ـ با هدف نابود ساختن اسلام ـ بکشانند. خبر این هجوم وحشیانه که به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید با یارانش به مشورت پرداخت و در نهایت با تأیید نظر سلمان فارسی، به دور شهر، خندق کشیدند و به این شکل، از شهر و کیان اسلامی به دفاع پرداختند. مهمترین جلوه های شگفت این جنگ عبارت بود از:

۱. حفر خندق به پیشنهاد سلمان فارسی(هر ده نفر ۴۰ ذراع(حدود ۲۰ متر) که با توجه به جمعیت ۳۰۰۰ نفری مسلمانان، ۱۲هزار ذراع(۶

هزارمتر) طول این خندق قابل تخمین است).

۲. محاصرهٔ مدینه نزدیک به یک ماه طول کشید.

۳. تنها پنج نفر از قهرمانان عرب بهنام های عمرو بن عبدود، نوفل بن عبدالله، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن وهب و ضرار بن خطاب از خندق عبور کردند که دو نفر اولی به دست امام علی علیه السلام به هلاکت رسیدند و سه نفر آخری فرار کردند.

۴. مرگ قهرمانان مشرکین، فرا رسیدن زمستان، تمام شدن علوفه حیوانات، وزیدن باد و طوفان، عدم هماهنگی اهدف احزاب و... از مهمترین عواملی است که سپاه احزاب را متفرق ساخت. (۱)

۴. خیبر

نمونه آیات:

خدای متعال در آیات ۲۸_ ۳۱، ۵۱ و... سوره مبارکه احزاب به برخی از عکس العمل های منفی برخی همسران پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره کرده است:

_ (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلًا).(۲)

_ (تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشاءُ وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُناحَ عَلَیْکَ ذلِکَ أَدْنی أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لا یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِما آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما فِی قُلُوبِکُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَلِیماً).(۳)

۱- . برای اطلاعات بیش تر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مورد نظر در سوره احزاب، مغازی واقدی، ج۲، ص۴۴۰، سیره ابن هشام، ج۲، ص۲۱۴؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۵۰؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۵۶۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۱۷۷.

۲- . احزاب/ ۲۸.

۳- . احزاب/ ۵۱.

ـ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیایید هدیه ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم!

ـ(موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی بهتأخیر اندازی و هر کدام را بخواهی

نزد خود جای دهی، و هر گاه بعضی از آن ها را که بر کنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست، این حکم الهی برای روشنی چشم آن ها و اینکه غمگین نباشند و به آنچه در اختیار همه آنان می گذاری، راضی شوند نزدیک تر است و خدا آنچه را در قلوب شماست می داند و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است و در عین حال حلیم است و در کیفر آن ها عجله نمی کند.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل آیه ۲۸ و برخی آیات دیگر سوره مبارکه احزاب، به یکی از پیامدهای مهم جنگ خیبر که همان «تقسیم غنائم» است؛ اشاره کرده و از گفت و گوی رسول خدا صلی الله علیه وآله با برخی از همسرانش؛ تمایل برخی از آنان به غنائم جنگی؛ و پاسخ منفی پیامبر صلی الله علیه وآله و در نتیجه عکس العمل ناصحیح و منفی برخی از این همسران، و در نهایت به موضع گیری قاطع خدای متعال در قبال آن دسته از همسران افزون خواه پیامبر صلی الله علیه وآله و... سخن میگوید.(۱) واقعیت این است که برخی از همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله از چگونگی تقسیم غنائم سخت ناراحت بودند. در این مورد، ابن اعثم کوفی از عایشه نقل میکند:

۱- . تفسیر قمی، ج۲، ص۱۹۱ به بعد، ذیل آیات مربوطه.

«مصطفی از غزوهای برگشت. در این غزوه، غنائمی بسیار به دست آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وآله همه را بین اصحابش تقسیم کرد. من و جماعتی از زنانش نزد حضرت رفتیم و تقاضا کردیم تا به ما نیز سهمی بدهد. حضرت قبول نکرد. ما هم اصرار کردیم. حضرت از اصرار ما ناراحت شد. علی نیز آنجا بود. او ما را ملامت کرد که بیش از آن، اصرار نکنیم؛ ولی ما نسبت به علی درشتی کردیم

و او را رنجاندیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله از شنیدن سخنان ما نسبت به علی، در خشم شد و خطاب به علی فرمود: طلاق این زنان را به عهده تو گذاشتم، بعد از وفات من، هریک را که خواستی طلاق بده».(۱)

قبل از آشنایی با علل وقوع این غزوه، اشارهای کوتاه به موقعیت جغرافیایی و امکانات نظامی یهودیان این قلعه ها لازم است. منطقهٔ خیبر، جلگهٔ وسیع و حاصلخیزی بود که در۳۲ فرسنگی شمال مدینه قرار داشت. این ناحیهٔ حاصلخیز و قلعه های تسخیرناپذیر، تحت کنترل و سکونت یهودیان بود. یهودیان رانده شده از مدینه نیز به آن ها پیوسته بودند و صف نفوذ ناپذیری ایجاد کرده بودند. یهودیان در دژهای محکم و استوار هفتگانهٔ ناعم، قموص، کتیبه، نسطاه، شق، طبح و سلالم زندگی میکردند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله که با صلح حُدیبیه از طرف جنوب(قریش مکه و...) آسوده خاطر شد، تصمیم گرفت تکلیف یهودیان خیبر را روشن کرده، آنان را مطیع حکومت اسلامی نماید. به همین دلیل در محرم سال هفتم هجری، با مجاهدان مسلمان به سوی مقصد نامعلومی حرکت کرد و سرانجام در منطقه خیبر فرود آمد و با در اختیار گرفتن نقاط حساس و راه های مواصلاتی، ارتباط خیبریان را با هم پیمانانشان قطع کردند. در پی این اقدام نظامی و پیشگیرانه، قلعه های ص:۲۰۰

۱- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص۴۳۷ _ ۴۴۰.

خیبر در محاصره کامل مسلمانان در آمد. با ایثار و جان فشانی مسلمانان، بهویژه امام علی علیه السلام، درِ قلاع نفوذ ناپذیر خیبریان، یکی بعد از دیگری گشوده شد؛ ولی مقاومت لجوجانه در دژهای وطیح و سالم به مدت ده روز ادامه یافت. روز آخر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرماندهی را ابتدا به ابوبکر و سپس به عمر داد. با فرار آن دو، ترس و دلهره، سپاه اسلام

را فرا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله با مشاهده این وضع، فرمود:

«لاعطین الرایه غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیه لیس بفرار(۱) ؛ این پرچم را فردا به دست کسی میدهم که خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست میدارند و خداوند این دژ را به دست او میگشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمیکند».

طبق نقل دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله افزود: «کراراً غیر فرار». علی علیه السلام هرگز پشت به میدان نمیکند. به هر صورت، کسی نمی دانست که آن فرد مورد نظر پیامبر صلی الله علیه وآله چه کسی است و این افتخار نصیب چه کسی میشود تا این که خود پیامبر صلی الله علیه وآله با جمله زیر به همه انتظارها پایان داد:

علی کجاست؟

سرانجام درِ دژهای افسانهای یهود، به وسیله امام علی علیه السلام که بهرهمند از امدادهای غیبی بود، گشوده شد و قهرمانان یهود و سرداران ممتاز آن دژها _ از جمله مرحب خیبری _ با فدا کاری مولای مؤمنان علی علیه السلام به خاک سیاه ص:۲۰۱

۱- . السیره النبویه، ج۲، ص۳۳۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج۳، ص۱۴؛ قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله،مقدمه، ص۷۶.

افکنـده شدنـد و یهودیـان این سـرزمین، به علت اقـدام نظـامی بر ضـد حکومت اسـلامی، از خیبر رانـده شدنـد و بساط اجتماع قدرتمنـد آنـان برای همیشه از حجـاز برچیـده شـد و اسیران و غنـائمی بسـیار به دست مسـلمانان افتاد. مهمترین حوادث به یاد ماندنی که در این غزوه اتفاق افتاد، عبارت بود از:

۱. گشودن درهای پنجگانه قلاع خیبر به دست امام علی علیه السلام.

۲. کشته شدن ۸ تن از قهرمانـان یهود بهنـام های مرحب خیبری و برادرش، داود بن قابوس، ربیع بن ابی الحقیق، ابوالبائت، مره بن

مروان، یاسر خیبری، ضجیح خیبری، کنانه بن ربیع،و...

۳. مسموم شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله بهوسیله زن یهودی بهنام زینب. در روزهای پایانی این جنگ.(۱)

۵. ذات السلاسل

(۲)

نمونه آیات:

داستان این غزوه در ذیل سوره مبارکه والعادیات آمده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

(وَ الْعادِیاتِ ضَـبْحاً * فَالْمُورِیاتِ قَـدْحاً * فَالْمُغِیراتِ صُـبْحاً * فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً * فَوَسَـطْنَ بِهِ جَمْعاً * إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ * وَ إِنَّهُ عَلی ذلِـکَ لَشَـهِیدٌ * وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیـدٌ * أَ فَلا یَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِی الْقُبُورِ * وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ * إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَخَبِیرٌ).

۱- . برای اطلاعـات بیش تر: نک: تفاسـیر قرآن کریم، ذیل آیات سوره مبارکه والعادیات؛ السـیره النبویه، ج۲، ص۳۲۸؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۹؛ ابن اثیر،الکامل، ج۲، ص۲۱۷؛ واقدی،المغازی، ج۲، ص۶۳۳؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۸۱.

۲- . دراین جنگ، گروه زیادی از کفار به اسارت مسـلمانان در آمـد. مجاهـدان مسـلمان هنگام انتقال اسیران، از باب احتیاط دست های آنان را با طناب بسـتند و صف بزرگی تشـکیل دادند. به این جهت آن غزوه را «ذات السلاسل» نامیده اند. طبری به نقل از عبدالله بن ابی بکر آورده که این جنگ در سـرزمینی به نام جذام اتفاق افتاد. در آن جا آبی بود که سـلاسل می گفتند. به مناسبت آن آب، این غزوه را «سلاسل» گفته اند. (نک: ترجمهٔ تاریخ طبری، ج۳، ص۱۱۶۴ با اندکی تصرف در الفاظ).

۱. سوگند به اسبان دونده ای که نفس زنان(به سوی میدان جهاد) پیش رفتند.

۲. و سوگند به آن ها(که بر اثر برخورد سمشان به سنگ های بیابان) جرقه های آتش افروختند.

۳. و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند.

۴. و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند.

۵. و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.

۶. که انسان در برابر نعمت های پروردگارش ناسپاس و بخیل است.

۷. و او خود نیز بر این معنی گواه است.

۸. او علاقه شدیدی به مال دارد.

۹. آیا نمی داند روزی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شود.

۱۰. و آنچه در درون سینه ها است آشکار می گردد.

۱۱. در آن روز پروردگارشان از آن ها کاملاً با خبر است.

علت وقوع

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، پیرامون شأن نزول سوره مبارکه والعادیات به تفصیل سخن گفته و دیدگاه شیعه را در مورد غزوه «ذات السلاسل» بیان کرده است. از جمله اشارات گویای او، چگونگی خبر جبرئیل از اجتماع گسترده دشمنان، فرماندهان اعزامی پیامبر ۹، بهویژه ابوبکر و گفت و گوی او با سران قوم، و سرانجام اعزام امام علی علیه السلام و پیروزی آن حضرت و در نهایت بازگشت پیروزمندانه لشکر اسلا م با اسرا و غنائم فراوان و به استقبال آمدن رسول ص:۲۰۳

خدا صلی الله علیه وآله و تمجید فراوان از پیروزی آن امام همام و همراهانش میباشد.(۱)

هدف وعلت اصلی این جنگ، که درجمادی الآخر سال هشتم هجری قمری اتفاق افتاد، درهم شکستن کفاری بود که در وادی «یابس» یا «الرمل» اجتماع کرده بودند و مصمم بودند تا پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام را به قتل برسانند و سپاه مسلمانان را درهم بشکنند، از پای ننشینند.

این که پیامبر صلی الله علیه وآله چگونه از این توطئه آگاه شد، بین مفسّرین دو قول وجود دارد:

۱. علی بن ابراهیم میگوید: پیک وحی، پیامبر صلی الله علیه وآله را آگاه ساخت و محل توطئه را «وادی یابس» معرفی کرد.(۲)

۲. شیخ مفید معتقد است یکی از مسلمانان گزارش این توطئه را به پیامبر صلی الله علیه وآله رساند و محل آن را وادی «الرمل» برشمرد.(۳)

رسول خدا صلی الله علیه وآله با شنیدن خبر این توطئه، مسلمانان را به مسجد فراخواند و گروهی از آنان را به فرماندهی ابوبکر روانهٔ محل توطئه کرد. وی و همراهانش به سوی قبیله بنی سلیم رهسپار شدند و در ادامهٔ مسیر با سنگلاخی مواجه شدند که در آنجا طایفه بنی سلیم زندگی میکردند. افراد این قبیله مانع عبور سپاه شده از ابوبکر پرسیدند: منظور از این لشکر کشی چیست؟ وی در پاسخ گفت: من از طرف رسول خدا مأمورم اسلام را بر شما عرضه کنم، چنانچه نپذیرفتید، با شما نبرد کنم.

آنان با شنیدن سخن ابوبکر ساز و برگ نظامی خود را به رخ او و سپاه اسلام کشیدند. ابوبکر با مشاهده مانورهای نظامی و تجهیزات آنان به هراس افتاد. به همین دلیل دستور عقب نشینی صادر کرد و علی رغم میل باطنی سربازانش راهی مدینه شد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله عمر را به فرماندهی سپاه ص:۲۰۴

۱- . علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج۲، ص۴۳۴ به بعد، ذیل سوره والعادیات.

۲- . تفسیر القمی، ج۲، ص۴۳۴.

۳- . نک: الارشاد، ص۸۴.

انتخاب کرد. او نیز با همان کیفیت شکست خورده به مدینه بازگشت. به گفته برخی، عمرو بن عاص ــ سیاستمدار کهنه کار قریش ــ به عنوان فرمانده سوم سپاه انتخاب شد و همانند دو فرمانده قبلی، دست خالی به مدینه بازگشت. مسلمانان از این شکست های پیاپی به هالهای از غم و اندوه فرو رفتند. در چنین فضای دلهره انگیزی، امام علی علیه السلام به عنوان

چهارمین فرمانده سپاه برگزیده شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله پرچم اسلام را به دست او داد. امام با پارچهٔ مخصوصی سرش را بست و از بیراهه و با استتار کامل به سوی اردوگاه توطئه گران حرکت کرد. حتی آن حضرت دستور داد تا مجاهدان اسلام دهان و پوزه اسبان خود را ببندند تا دشمن از صدای شیهه اسبان، اطلاع نیابد. رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگام اعزام، سپاه را بدرقه کرد و نسبت به امام فرمود: «ارسلته کراراً غیر فرار».

همانطوری که رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش بینی کرده بود، سپاه اسلام به پیروزی کامل دست یافت و پیروزمندانه به مدینه بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله و مسلمانان مدینه به استقبال سپاه آمدند. امام علی علیه السلام با مشاهدهٔ پیامبر ۹، از اسب به زیر آمد. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که دست خود را به عنوان تشویق بر پشت امام میزد؛ فرمود: [علی جان] بر اسب سوار شو، خدا و رسول او از تو راضیاند.

اشک شوق بر دیدگان امام علیه السلام حلقه دواند. رسول خدا صلی الله علیه وآله دیگر بار فرمود: «یا علیّ! لولا انّنی اُشفق ان تقول فیک طوائف ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقالاً لاتمر بملاء منهم الا اخذوا التراب من تحت قدمیک(۱)؛ اگر نمی ترسیدم که گروهی(از امت من) مطلبی را که مسیحیان درباره عیسی پسر مریم گفتهاند(که او را خدا و یا پسر خدا خواندند) درباره تو بگویند؛ در حق تو سخنی میگفتم که از هر کجا عبور کنی، خاک زیر پایت را(برای تبرک) برگیرند».

۱- . شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ص۱۱۷.

خدای متعال نیز به پاس فداکاری خالصانه امام متقین، سوره حماسی و شورانگیز«والعادیات» را بر قلب نازنین رسولش نازل کرد: (وَ الْعادِیاتِ ضَبْحا ًو...).

آنچه بیان شد، نقل مورخان شیعه از این واقعه بود. اما مورخان اهل سنت بهویژه طبری

این حادثه را بهگونهای دیگر آوردهاند. بر اساس نقل طبری، تنها فرمانده جنگ، عمرو بن عاص بود که مادر بزرگ پدریاش از طایفه «قضاعه» و طبق نقل دیگر از طایفه «بلی» بود. پیامبر صلی الله علیه وآله برای دعوت مردم این طوایف، وی را در رأس گروهی به آنجا اعزام کرد و سپس ۲۰۰ نفر دیگر، به فرماندهی عبیدالله بن جراح به او پیوستند که جمعاً ۵۰۰ نفر از مهاجر و انصار در این غزوه شرکت داشتند. اما این که دراین لشکر کشی آیا جنگی صورت گرفت یا خیر، طبری سکوت کرده و چیزی نیاورده است.(۱)

ابن اثیر نیز همان مطالب طبری را تکرار کرده و تنها این مقدار افزوده که ابوبکر و عمر نیز با عبیدالله بن جراح به عمرو بن العاص پیوستند.(۲) واقدی در مورد این غزوه همان مطالب را با تفصیل بیشتر بیان کرده است.(۳)

به هر صورت، بعید نیست که غزوه «ذات السلاسل» نام دو غزوه باشد که هر کدام از دو گروه شیعه و سنی به نقل یکی پرداخته و از نقل دیگری، روی جهاتی منصرف شدهاند.(۴)

۱- . طبری، تاریخ الامم والملوک، ج۳، ص۳۲؛ واقدی، المغازی، ج۲، ص۷۷۰؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۳۲؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۴، ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۹۹.

۲- . ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۳۲.

۳- . نک: واقدی، المغازی، ص۷۶۹ و...

۴- . جعفر سبحانی،فروغ ابدیت، (دو جلد در یک جلد) ج۲، ص۷۰۳ توضیح مطلب این که: جنگ دیگری نیزدر سال دوازدهم هجری قمری به دستور ابوبکر و به فرماندهی خالد بن ولید بن مغیره، در عراق و حیره که در آن روزگار تحت سیطره شاهان ایرانی بود، اتفاق افتاد که در تاریخ اسلام «سلاسل» نام گرفته است. (ابن اثیر، الکامل، ج۲، ۳۸۶ _ ۳۸۴).

۶. فتح مکه

نمونه آیات:

جریان فتح مکه در آیات مختلف، از جمله آیات ۱ و ۱۲ سوره مبارکه ممتحنه آمده است:

ـ (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِی سَبِیلِی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِی تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ).(۱)

ـ (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنِینَ وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ وَ لا یَأْتِینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ فَبایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).(۲)

ـ ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آن ها اظهار محبت می کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آن ها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آن ها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می کنید از همه بهتر می دانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده است.

۱- . ممتحنه/ ۱.

۲- . ممتحنه/ ۱۲.

ـ ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن، نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند دزدی نکنند، آلودهٔ زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترایی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آن ها بیعت کن، و برای آن ها از درگاه خداوند طلب آمرزش نما که خدا آمرزنده و مهربان است.

علت وقوع

شأن نزول آیه نخست سوره مبارکه ممتحنه «حاطب بن ابی بلتعه» است. وی مسلمان مکی

تباری بود که در مدینه به صورت مهاجر زندگی میکرد و خانوادهاش در مکه به سر میبرد. او برای خوشایند کفار و نجات خانوادهاش از دست مکیان، به فعالیت سری و مرموزی دست زد که به وسیله جبرئیل امین بر ملا شد. این آیه درنکوهش رفتار منافقانه او نازل شد.(۱) آیات بعدی این سوره نیز اشاراتی به فتح مکه دارد. از جمله آیه ۱۲ سوره ممتحنه که به بیعت زنان در فتح مکه اشاره میکند. در آن روز، رسول خدا ۹، بعد از نماز ظهر و عصر از مردان مکی بیعت گرفت. وقتی خواست از زنان آنان نیز بیعت بگیرد، ظرفی پر از آب تهیه کرد و دستور داد تا هر یک از زنانی که قصد بیعت دارند، دست خود را داخل آن ظرف نماید. و بدین سان، از زنان نیز بیعت گرفته شد.(۲)

برای آگاهی از چگونگی وقوع فتح مکه و نقش «حاطب بن ابی بلتعه» اشاره کوتاهی به روند فتح مکه ضرورت دارد. فتح مکه که نام دیگرش «عام الفتح»(۳) است، در سال هشتم هجری به ثمر رسید. در علت وقوع آن، دو دلیل آوردهاند که عبارتند از:

ص:۲۰۸

۱- . تفسیر قمی، ج۲، ص۳۶۱.

۲- . همان، ص۳۶۴.

۳- . ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۰۲ و...

۱. تحقق وعده الهی که فرموده بود:

(إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جاءَ بِالْهُدی وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ).(۱)

_ آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت(زادگاهت) بازمی گرداند؛ بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی(برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در ضلال مبین است.

۲. پیمان شکنی قریش:

در سال ششم هجری، قراردادی ده ساله بین سران قریش و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به امضا رسید. مادۀ

سوم آن عبارت بود از: «مسلمانان و قریش میتوانند با هر قبیلهای پیمان ببندند.» روی این ماده، قبیله خزاعه با مسلمانان هم پیمان شد. طبیعی بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از مال و جان آن ها _ طبق پیمان _ باید دفاع کند. همین طور قبیله بنی کنانه که دشمن دیرینه بنی خزاعه بود با قریش هم پیمان گردید.

طبق این قرارداد طرفین نباید بر ضد یکدیگر قیام مسلحانه میکردند و یا هم پیمانان خود را بر ضد هم پیمان طرف مقابل، تحریک مینمودند، ولی این طور نشد. دو سال از قرار داد قریش و پیامبر صلی الله علیه وآله نگذشته بود که کفار قریش آن را نقض کردند. دلیل نقض آن ها عملکرد ضعیف مسلمانان و شکست آن ها در جنگ موته درسال هشتم هجری بود. در این جنگ که با عوامل امپراتوری روم در نواحی شامات اتفاق افتاد، هر سه فرماندهی که پیامبر صلی الله علیه وآله تعیین کرده بود، به شهادت رسیدند.(۲) فرماندۀ چهارم را سپاهیان بر ص:۲۰۹

۱- . قصص / ۸۵.

۲- . اسامی این سه فرمانده عبارت بود از: جعفر ابن ابیطالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه.

اساس سفارش پیامبر صلی الله علیه وآله، تعیین کردند که این افتخار نصیب خالد بن ولید شد. وی با به کار بردن تاکتیک نظامی خاص، به سپاه اسلام دستور عقب نشینی داد و سپاه را بدون جنگ و خونریزی به مدینه باز گرداند. مردم مدینه در این جنگ که سود چندانی نداشت، به سپاه لقب فراری دادند و از آن به گرمی استقبال نکردند.(۱)

به هر صورت مهمترین پیامد سوء جنگ موته، جرأت و جسارت کفار قریش و دیگر دشمنان اسلام بود. آن ها به این نکته پی بردند که عصر قوت و قدرت مسلمانان به اتمام رسیده و آنان به

ضعف و سستی و ناتوانی رو نهاده و روح سلحشوری و فداکاری خود را از دست دادهاند. مشرکان با این پندار، تصمیم گرفتند محیط صلح و آرامش مکه را برهم بزنند. با این هدف، در بین قبیله بنی بکر اسلحه پخش کردند و آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله خزاعه(هم پیمان مسلمانان) حمله کنند. خود قریش نیز شبانه بر ضد این قبیله وارد عمل شدند و عملاً صلح حدیبیه را زیر پا نهادند. در نتیجهٔ این حملات شبانه، گروهی از قبیله خزاعه کشته و تعدادی اسیر شدند. بخشی نیز خانه و کاشانه خود را ترک کرده به مکه آمدند و به خانه بدیل بن ورقاء، از شخصیت های سالخورده و ۹۷ ساله قبیله خزاعه که در مکه زندگی میکرد،(۲) رفتند و سرگذشت تلخ و خونین خویش را بازگفتند.

علاوه بر این، عمرو بن سالم، رئیس قبیله، را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله فرستادند تا جریان را به اطلاع حضرت برساند. عمرو بن سالم وارد مدینه شد و یکسره وارد مسجد ص:۲۱۰

۱- . در مورد جنگ موته: نک: المغازی، ج۲؛ السیره النبویه ، ج۲، ص۳۷۳؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۶؛ الکامل، ج۲، ص۲۳۴؛ طبقات الکبری، ج۲، ص۹۲.

۲- . امالی طوسی، ص۲۳۹.

شهر شد و با اشعار سوزناک خود که حاکی از مظلومیت و استغاثه قبیلهاش بود؛ پیامبر صلی الله علیه وآله و مسلمانان را با عمق فاجعه آشنا ساخت و پیمان قبیلهاش را با مسلمانان در اذهان آن ها تداعی کرد. و جمله زیر را به منظور تحریک عواطف و روح سلحشوری مسلمانان تکرار کرد: «قتلنا و قد اسلمنا»(۱) سرانجام اشعار مرثیه گونه او به ثمر نشست. پیامبر صلی الله علیه وآله در حضور جمعی از مسلمانان به او فرمود: «نصرت یا عمرو بن سالم!؛ ای عمرو! تو را کمک خواهیم کرد». این وعده قطعی رسول خدا صلی الله علیه وآله به او در روز فتح مکه محقق و عملی شد. پیامبر صلی الله علیه وآله از آنجا

تصمیم گرفت تا با فتح مکه، گام نهایی را در ایجاد صلح و آرامش پایدار در این سرزمین بردارد.

البته قریش از این تصمیم پیامبر صلی الله علیه وآله آگاه شد و بزرگ خود ابوسفیان را به مدینه فرستادند تا با عذر و خواهش به تمدید و تحکیم پیمان حدیبیه بپردازند. تلاش های ابوسفیان به ثمر نرسید و رسول خدا صلی الله علیه وآله با بی اعتنایی، به او فهماند که دیگر دیر شده و کار از کار گذشته است و جز فتح مکه و پایان دادن به نظام شرک در این شهر، راهی باقی نمانده است.

در سال هشتم هجری، هنوز سربازان اسلام به سوی مکه حرکت نکرده بودند که جبرئیل امین به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه وآله رساند که زنی بهنام «ساره» نامهای از «حاطب بن ابی بلتعه» را به قریش میرساند. رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام و زبیر و مقداد دستور داد تا آن زن را تعقیب کرده و آن نامه را از او بگیرند. ساره در ص:۲۱۱

۱- . یعنی در حالی که مسلمان بودیم، ما را قتل عام کردند. (نک: السیره النبویه ، ج۲، ص۳۹۵؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، ج۲، ص۲۱۳).

میانهٔ راه مکـه دسـتگیر شـد و به اجبـار نـامه را که در لای گیسـوانش پنهـان کرده بـود، تحویـل داد. امـام علی علیه السـلام و همراهانش نیز آن را به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه آوردند و تقدیم کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله گرچه عذر حاطب را پذیرفت، اما از عملکرد او سـخت ناراحت شد. خدای متعال نیز در نکوهش رفتار حاطب و عدم تکرار اعمالی از این دست، آیهٔ نخست سورهٔ ممتحنه را نازل کرد.

بعد از این واقعه، سـربازان اسلام به سوی مکه رهسپار شدند. این جریان میرفت تا به یک جنگ خونین تبدیل شود که با تدبیر تحسـین برانگیز رسول خدا صلی الله علیه وآله به یک روز فراموش نشدنی در تاریخ اسلام، تبدیل شد و شهر مکه بدون جنگ و خونریزی، با عفو و گـذشت و انسانیت و جوانمردی و کرامت انسانی، فتـح گردید و بت های چوبی و سـنگی و خرمایی این شهر رو به اضمحلال ابدی نهاد و برای همیشه به تاریخ پیوست و بانگ رسای «لا اله الا الله» از بام مسجد الحرام و بیت

عتیق به صـدا در آمد و فریاد آدم و ابراهیم و اسـماعیل و... دیگر بار از بلندای صـفا و مروه به گوش جهانیان به طنین آمد و به جای ابوجهل ها و ابولهب ها و ابوسفیان ها، بلال ها و مقدادها و ابوذرها مسند نشین آن دیار الهی شدند.(۱)

۷. جنگ حنین

نمونه آیات:

داستان این غزوه، در ذیل آیات ۲۵ و ۲۶ سوره مبارکه توبه و... بیان شده است:

ـ (لَقَـدْ نَصَـرَکُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَهٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَـیْئاً وَ ضـاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ).(۲)

ص:۲۱۲

۱- . برای آشـنایی بیشتر: نـک: تفاسـیر قرآن کریم، ذیـل آیات آغازین سوره مبارکه ممتحنه؛ واقـدی، المغازی، ج۳، ص۸۷۳؛ السیره النبویه، ج۲، ص ۳۹۰؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۴۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۳۹؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۰۲ و... .

۲- . توبه/ ۲۵.

ـ خداوند شما را در میدان های زیادی یاری کرد(و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین(نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت(به دشمن) کرده فرار نمودید.

علت وقوع

این آیه، بنا به نوشتهٔ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، در مورد جنگ حنین نازل شده و در واقع، دلیل و سبب وقوع این غزوه است(۱) که در ذیل به آن اشاره میشود:

بعد از فتح مکه و اقامت ۱۵ روزه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این شهر، اداره و امامت در مسجد شهر را به «عتاب بن اسید» و هدایت و ارشاد دینی مردم را به عهدهٔ «معاذ بن جبل» سپرد و خود با

۱۲ هزار رزمنده به سوی قبائل هوازن و ثقیف راه افتاد. مهمترین دلیل وقوع این جنگ این بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از حرکت به سوی فتح مکه این تصمیم را نیز داشت که بعد از این شهر به نظام بت پرستی قبائل اطراف نیز خاتمه دهد و کلمهٔ توحید را در مکه و پیرامون آن گسترش دهد. خبر این تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله به گوش طوایف هوازن و ثقیف رسیده بود. آن ها با فتح مکه توسط مسلمانان، سخت به هراس افتادند و احساس خطر کردند. برای مقابله با مسلمانان به جمع آوری نیرو و ساز و برگ جنگی اقدام نمودند.

در این جا لازم است به آرایش نظامی هردو طرف اشاره گردد:

سپاه اسلام از دو گروه مهم تشکیل شده بود:

الف) ده هزار نفری از مدینه همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله برای فتح مکه آمده بودند که پرچمدارشان امام علی علیه السلام بود.

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۲۸۵.

ب) دو هزار نفر از جوانان قریشی ساکن مکه که بعد از فتح این شهر، به سپاه اسلام پیوسته بودند و در این جنگ شرکت کرده بودند. فرماندهی این گروه را ابوسفیان به عهده داشت.

بدیهی است که نیرویی به این حجم و گستردگی، در آن روزگار کم نظیر و دارای اهمیت فراوان بود. همین کثرت تعداد و فزونی ساز و برگ نظامی، عامل شکست ابتدائی مسلمانان شد. زیرا آن ها در آغاز به زیادی نفرات خود مغرور شدند و از حیل نظامی و کاربرد تاکتیک های نظامی غافل ماندند. نقل شده که وقتی چشمان ابوبکر به این تعداد نیروی آماده نبرد افتاد، با شگفتی گفت: «ما هرگز از کمی نفرات شکست نخواهیم خورد. زیرا نفرات ما چند برابر افراد دشمن است».(۱)

آیه ۲۵ سوره مبارکه توبه، به همین نقطهٔ منفی و اوج بی معرفتی برخی از مسلمانان به

نیروهای غیبی اشاره دارد: «خداوند شما را در میدان های زیادی یاری کرد(و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین(نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت(به دشمن) کرده فرار نمودید.»

سپاه قبایل؛ جنب و جوشی سخت در میان قبائل اطراف مکه بهویژه هوازن، ثقیف و... ایجاد کرده بود. حلقه اتصال این دو تیره، جوان ۳۰ ساله و بی تجربهای بهنام «مالک بن عوف نصری» بود که او را به عنوان فرمانده کل انتخاب کردنده بودند.

۱- . ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۱۴.

علاوه بر این، تیره های بنی هلال، نصر و جشم نیز در این اجتماع مهم نظامی شرکت داشتند. آن ها برای رسیدن به پیروزی اقدامات زیر را انجام دادند:

۱. استفاده از ابزار و حیل جنگی همانند استتار و مخفی کاری و یورش ناگهانی که به اصطلاح امروز، جنگ چریکی و نامنظم میگویند.

۲. آوردن اموال و زنان و فرزندان نظامیان به دنبال خود، به این منظور که جنگجویان بدانند چنانچه در جنگ سستی و کوتاهی کنند، اموال، زنان و فرزندانشان در خطر است. علاوه بر این، از زنان میتوانستند به عنوان نیروی تحریک کننده و تبلیغی استفاده کنند. وقتی دلیل این عمل خطرناک، از فرمانده آنان سؤال شد؛ او در پاسخ گفت:

[نظامیان با این وضعیت] هرگز فرار و عقب نشینی را به مغز خود راه نخواهند داد.(۱) این رفتار فرمانده باعث اعتراض _ درید بن صمه جشمی _ که پیرمرد با تجربه و جنگ آزمودهای بود، قرار گرفت. او به کسانی که مالک را به عنوان فرمانده برگزیده بودند گفت: به خدای

کعبه سوگند که مالک برای گوسفند چرانی خوب و مناسب است، نه فرماندهی جنگ!

آنگاه وقتی مالک را به نزد خود فراخواند، علت حضور زنان و فرزندان و اموال نظامیان را جویا شد که او در پاسخ گفت: «با مردان، اموال و زنان و فرزندانشان را آورده ام تا به خاطر دفاع از آن ها، جنگ کنند.»

سرانجام، فرمانده با بیان این جملات، درید کهن سال و با تجربه را خاموش کرد: «تو پیر و سالخوردهای، و دیگر آن عقل و تجارب را که در گذشته داشتی از دست دادهای.»

۱- . واقدی، مغازی، ج۳، ص۸۹۷.

بـدین سان گفت و گوی جدال آمیز بین این دو شخصیت قبایل بت پرست خاتمه یافت. گام بعدی، به دست آوردن اطلاعات نظامی هردو سپاه از یکدیگر بود. عبدالله اسلمی از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله بهصورت ناشناس به کسب اطلاعات پرداخت. مالک نیز سه نفر جاسوس به سوی مسلمانان گسیل داشته بود. اخباری که این سه نفر انتقال دادند. اندکی روحیه نیروهای دشمن را ویران کرد. مالک برای ارتقای روحیه افرادش از اصل «غافلگیری» استفاده کرد. او بدین منظور در انتهای درهای که به منطقه حنین ختم میشد، فرود آمد و دستور داد تا سربازانش پشت سنگ ها و صخره ها، و شکاف کوه ها و نقاط مرتفع پنهان شوند و با آمدن سپاه اسلام یکباره بر آن ها یورش برند. این ترفند عملی شد. در آن سحرگاه دلهره انگیز که هنوز هوا کاملاًـ روشن نشده بود؛ گروه خالد بن ولید(بنی سلیم) در میان دره گام نهادند. ناگهان جنگجویان قبائل هوازن، ثقیف و سایر قبایل یورش آوردند. بارانی از سنگ و تیر و نیزه و شمشیر از آسمان میبارید. هراس عجیبی در دل مسلمانان ایجاد شد و بیش تر آن ها بیاختیار پا به فرار نهادند. در میان افراد باقی مانده نیز بی نظمی شدیدی حاکم شد. منافقان و مسلمانان اجباری از داخل سپاه اسلام

دست به کار شدند و با تبلیغات سوء به تخریب بیش تر روحیه مسلمانان پرداختند. ابوسفیان یکی از آنان بود که وقتی فرار برخی از مسلمانان را مشاهده کرد، گفت: «مسلمانان تا لب دریا خواهند دوید.» دیگری ادامه داد: «سحر باطل شد.» سومی و چهارمی و برخی دیگر نیز در آن گیرو دار تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه وآله گرفتند. این روند میرفت تا ریشه اسلام را از بن برکند که عوامل زیر رقم خورد و سرنوشت جنگ را تغییر داد و مسلمانان را دیگر بار بر دشمنانشان پیروز ساخت. برخی از مهمترین این عوامل عبارتند از:

الف) فداکاری و جانفشانی تعداد اندکی از سپاه اسلام از جمله: شخص رسول خدا ۹، علی علیه السلام، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس و اسامه.

ص:۲۱۶

ب) دعا و جملات بیدار کننده و هشدار آمیز رسول خدا صلی الله علیه وآله که خطاب به مسلمانان اولیه و مدنی تبار فرمود: «یا انصار الله و انصار رسول الله! انا عبدالله و رسوله...» و نیز: «بارالها! حمد و سپاس سزاوار توست و شکایت به درگاه تو میآورم و از تو یاری میخواهم.»

ج) انتشار صدای رسا و تحریک آمیز عباس که زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله را مژده میداد و مسلمانان را چنین به حول محوریت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرا میخواند: «کجا میروید؟ پیامبر صلی الله علیه وآله اینجاست!»

در فرجام این نبرد، سپاه اسلام به پیروزی رسید و بعد از تار و مار ساختن دشمنان، اسیران و غنائم(۱) بسیاری به دست آنان افتاد.(۲)

۸. جنگ تبوک

نمونه آیات:

بخش عمدهای از سوره مبارکۀ توبه در مورد جنگ تبوک نازل شده است. با این توضیح که بخشی از آن پیش از جنگ؛ قسمتی هنگام آمادگی برای جنگ و بخشی نیز پس از مراجعت مجاهدان از میدان جنگ نازل شده است. آیات زیر نمونهای از این موارد است:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَهِ إِلَّا قَلِیلٌ).(۳)

۱- . ۲۴ هزار نفر شتر، ۴۰ هزار رأس گوسفند، چهار هزار وقیه نقره (هر وقیه ۲۱۳ گرم = ۸۹۲۰۰۰ گرم) از جمله این غنائم بود.

۲- . جهت اطلاع بیشتر: نک: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج۲، ص۱۱۴؛ واقدی، المغازی، ج۳، ص۸۸۵؛ تاریخ طبری، ج۳، ص ۷۰؛ ابن اثیر،الکامل، ج۲، ص ۲۶۱.

۳- . توبه/ ۳۸.

(لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكَمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَهٍ مِنْكَمْ نُعَذِّبْ طائِفَهً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ).(۱)

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كانُوا يَفْقَهُونَ).(۲)

تخلف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مومنان) گفتند در این گرما حرکت (به سوی میدان) نکنید، به آن ها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند!

ـ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا وقتی به شما گفته می شود در راه خدا (و برای جهاد) حرکت کنید، سنگین و زمین گیر می شوید؟ آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده اید؟ پس بدانید بهرهٔ زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست.

ـ (بی جهت) عذر و بهانه نیاورید. همانا شما بعد از ایمانتان کافر شدید. اگر از گروهی از شما (به خاطر توبه یا آن که بار اوّل اوست)

درگذریم، گروهی(دیگر) را به خاطر سابقه ی جرمشان کیفر می دهیم.

علت وقوع

این غزوه، از مهمترین و عبرت آمیز ترین حوادث سال نهم هجری است. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل برخی از آیات سورهٔ مبارکه توبه به چگونگی غزوهٔ

۱- . توبه/ ۶۶.

۲- . توبه/ ۸۱.

تبوک و مخالفت منافقان با این جنگ، اشاره کرده و خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در این جنگ به تفصیل آورده(۱) و خاطر نشان کرده است که هیچ یک از سفرها و جنگ های رسول اکرم صلی الله علیه وآله مانند جنگ تبوک دور و سخت نبود. شاید سبب سختی و دشواری آن، این بود که گروهی از مردم شام به منظور سیاحت وارد مدینه شده و شایع کردند که دولت روم تصمیم دارد با لشکری انبوه به جنگ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و مسلمانان بیاید. به دلیل همین مشکلات، رنج ها، عذاب ها و فاصله دور تبوک از مدینه، به سپاهیان اعزام شده در این غزوه «جیش العسره»(۲) گفتهاند.

برای آشنایی با علل وقوع این غزوه؛ قبل از هر چیز، اشارۀ اجمالی به روم و زمامدارانش لازم است. روم، یکی از دو ابرقدرت آن زمان بود که از آن به روم شرقی یاد میشد. مرکز آن در شهر قسطنطنیه قرار داشت و از آیین مسیح علیه السلام پیروی میکردند. این کشور تنها قدرتی بود که در مقابل امپراتوری ایران تاب مقاومت داشت. و بر اثر جنگ های متعددی که با ایران داشت، تجربیات بسیاری اندوخته بود و با شکست های پیاپی ایران، به عنوان یکه تاز منحصر به فرد

جهان مطرح بود. همین موضوع رومیان را بسیار متکبر و مغرور ساخته بود.

تبوک در واقع نام دژ بلند و استواری در بین راه حجر و شام، در نوار مرزی سوریه کنونی بود که جزء مستعمرات روم به حساب میآمد. هرچه بر عمر حکومت نوپای اسلام در حجاز و مدینه میگذشت، ترس و هراس بیش تر، دولت مردان رومی را فرا میگرفت. برخی از عوامل هراس رومیان از اسلام عبارت بود از:

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص ۲۹۰.

۲- . ابن اثیر، الکامل، ج۲، ص۲۷۷؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج۷، ص ۱۸۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج۵، ص۴۹۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج۵، ص ۳۶۰؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج۳، ص۴۸۷.

۱. نفوذ و انتشار سریع اسلام در شبه جزیره عربستان و فتوحات مسلمانان در حجاز.

۲. سقوط حکومت مکه که بزرگترین قدرت سیاسی حجاز محسوب میشد.

۳. پیروی اعتقادی و سیاسی سران بزرگ حجاز از تعالیم اسلام و پذیرش آن.

۴. وجود برخی مفاهیم عالی چون: جهاد، شهادت، سعادت، بهشت، ایثار، فداکاری، برادری، احساس مسئولیت که این مفاهیم، تقویت قدرت سیاسی و نظامی مسلمانان را در پی داشتند.

این ترس و هراس آنان میطلبید که حکومت روم نسبت به همسایه جنوبی خود بی تفاوت نباشد و با حملات شکننده، دشمن نو ظهورش را به زانو درآورده و پایه های قدرت خود را استوارتر و استحکام بخشد. با این پندار سپاه روم با تجهیزات کامل در سرحدات کشور اسلامی مستقر شدند و هجوم گسترده به حجاز را در سر میپروراندند. قبایل لخم، عامله، غسان و جذام نیز که از ساکنان مرزهای شام و سوریه بودند؛ به سپاه روم پیوستند و تا نقطهای بهنام «بلقاء» پیشروی کردند. سپاه روم، علاوه بر تجاوز و کنترل این نواحی، به نا امنی و نابسامانی حجاز دامن میزد و برای کاروان های تجاری و بازرگانی حجاز مزاحمت ایجاد میکردند. این مزاحمت ها به گوش رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و تصمیم گرفت با نیروی عظیمی پاسخ این تجاوزات و ناامنی ها را بدهد و سرحدات کشور اسلامی را

حفظ نماید. ولی برای رسیدن به این هدف، مشکلاتی وجود داشت که توفیق حکومت نوپای مدینه را در رسیدن به این هدف، اندک میساخت و مسیر نیل به آن را دشوارتر مینمود. برخی از این مشکلات عبارت بود از:

۱. همزمانی جنگ با فصل جمع آوری محصولات کشاورزی؛ با توجه به همین نکته بود که برخی از مسلمانان، جمع آوری محصولات خود را بهانه قرار داده، از حضور در جنگ خودداری نمودند.

۲. گرم بودن ایام جنگ که باعث بهانه گیری و عدم حضور برخی از مسلمانان گردید.

۳. برخی به بهانه زن دوستی و زیبایی و فریبندگی زنان رومی و شامی از پیوستن به جنگجویان مسلمان خودداری کردند. «جد بن قیس» از این گونه افراد بهانه جو بود که آیه ۴۹ سوره توبه در مذمت او نازل شد.(۱)

۴. منافقانی که تظاهر به اسلام میکردند و اینک فرصت مناسبی پیدا کرده بودند تا با سخنان هدفدار خود، مردم را از شرکت در جهاد باز دارند. از اینرو خدای متعال به آن ها وعده عذاب جهنم داد.(۲) مهمترین بهانه مخالفت و عدم شرکت آنان در این جنگ، هراس از قدرت سیاسی و نظامی دولت روم بود. آنها کشته شدن و اسارت خود را حتمی دانسته، عدم توان و مقابله مجاهدان اسلام را به خوبی، پیش بینی میکردند.

۵. نقش ویرانگر بقایای بازمانده یهود در مدینه و اطراف آن که به عنوان ستون پنجم دشمن، عمل میکردند. آن ها ضمن جاسوسی به نفع رومی ها، تلاش داشتند تا مسلمانان را از شرکت در جهاد بازدارند. جمعی از آن ها خانه فردی بهنام «سویلم» را مرکزی برای فعالیت ها و جنبش های خود قرار داده بودند که به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله آن خانه توسط «طلحه بن عبیدالله» و

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۲۹۲.

۲- . همان، ص۲۹۳ و ۲۹۴.

یارانش در هنگام انعقاد جلسه به آتش کشیده شد و رعب و هراس شدیدی در دل توطئه کنندگان ایجاد گردید. برای احتیاط از گزند و انتقام توطئه کنندگان، امام علی علیه السلام مجبور شد به سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه بماند و تحرکات و کودتای احتمالی منافقان و یهودیان را خنثی سازد. این، اولین جنگی بود که آن حضرت نتوانست شرکت نماید. البته منافقان برای راندن علی علیه السلام از مدینه و کودتای سیاسی دست به هر تلاشی میزدند، آن ها بدین منظور، شایعه کردند که علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز به دلیل گرمی هوا از شرکت در جنگ سرباز زده است. این شایعه، امام علیه السلام را سخت افسرده و ناشاد ساخت. حضرت خودش را به رسول خدا صلی الله علیه وآله که هنوز به سوی تبوک نرفته بود، رساند و ماجرا را باز گفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله برای خنثی سازی توطئه منافقان خطاب به امام فرمود: «... اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانبی بعدی؛ برادرم! به مدینه باز گرد. زیرا برای حفظ شئون و اوضاع مدینه جز من و تو کسی شایستگی ندارد. تو نماینده من در میان اهل بیت و خویشاوندان من هستی. آیا خشنود نمیشوی که بگویم: مَثَل تو نسبت به من، مَثَل هارون نسبت به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نیست. همان طوری که او وصی و جانشین بلافصل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفهٔ پس از من هستی.»(۱)

۶. فاصله بسیار مدینه تا تبوک از دیگر عوامل دشواری و عدم حضور برخی از مسلمانان در این جنگ بود.

البته با وجود این همه بی میلی ها و بی رغبتی ها از حضور در جنگ، جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله علاقه بسیار به شرکت در جهاد را داشتند،

ولی مرکب و وسیله سفر نداشتند. آن ها از پیامبر صلی الله علیه وآله استمداد طلبیدند تا مرکبی در اختیارشان قرار دهد تا آنان بتوانند در جنگ شرکت کنند. ولی وقتی با جواب منفی حضرت مواجه شدند به گریه افتادند و سرانجام از رفتن به جنگ به علت عدم وسیله سفر باز ماندند. این گروه که در تاریخ به «بکائین» مشهور است؛ به علت همان نیت قلبی هرچند نتوانستند به میدان جنگ بشتابند؛ اما

۱- . ابن سعد، طبقات الکبری، ج۳، ص۱۶؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج۳، ص۶۰۱.

مورد ستایش و تمجید خدای رحمان قرار گرفتند. آیهٔ ۹۲ سورهٔ مبارکهٔ توبه به همین ستایش ها اشاره دارد. به هر صورت، تعدادی از کسانی که قدرت دفاع از کیان اسلامی را داشتند به دلایل فوق نتوانستند در جهاد شرکت کنند. سرانجام ۳۰ هزار مسلمان مجاهد به سمت تبوک رهسپار شدند. آنان بعد از رسیدن به تبوک ناباورانه مشاهده کردند که اثری از سپاه روم نیست. رومیان از شنیدن کثرت و آمادگی سپاه اسلام به لرزه افتادند و با هدف اعلام بیطرفی در قبال تحولات داخلی سرزمین حجاز، پراکنده شده بودند. مجاهدان مسلمان حدود ۲۰ روز در تبوک ماندند.(۱)

مسلمانان بدون تردید در سفر پرماجرای تبوک به هدف عالی خود که پراکنده ساختن سپاه روم بود، رسیدند و با ایجاد رعب و هراس در دل رومیان، و بعد از شور و مشورت، پیروزمندانه به مدینه باز گشتند.(۲)

کتاب نامه

۱ . قرآن کریم با ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی.

۲ . النجاشی الاسدی، ابی العباس احمد بن علی، رجال نجاشی، تحقیق: آیت الله شبیری زنجانی، موسسه النشرالاسلامی، قم المشرفه، ۱۴۱۶ ه_.

۳ . النمری، ابو عمر یوسف بن عبدالبر، الاستیعاب فی تمییز الاصحاب، دار الجیل، بیروت، الطبعهٔ الاولی، ۱۴۱۲ ه_.

۴ . عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، لسان المیزان، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، الطبعهٔ الثانیه، ۱۳۹۰ ه_.

۱- . واقدی مغازی، ج۳، ص۱۰۱۴.

۲- . برای آگاهی بیشتر با جنگ تبوک، ر : ك: تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه، طبقات الکبری، ج ۲ ؛ ص ۱۲۵ ؛ المغازی، ج ۳، ص ۹۸۹ ؛ السیره النبویهٔ، ج ۲، ص ۵۱۵ ؛ ابن اثیر ، البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۰ ؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۷۷

۵ . الـدینوری، ابوحنیفه احمـد بن داود (متوفـای ۲۸۲ ق ــ قرن ۳)، اخبـار الطوال، ترجمه: محمود مهـدوی دامغانی، نشـر نی، چهارم، تهران، ۱۳۷۱ ش.

۶ . طوسـی، محمد بن حسن (معروف به شـیخ الطائفه) (۳۸۵ ــ ۴۶۰ ق.)، اختیار معرفه الرجال، نجف، مکتبه الحیـدریه، ۱۲۸۰ ق. و نیز چاپ قم، انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.

۷ . ابـن اثیر(متوفـای ۶۳۰ ق = قرن ۷)، عزالـدین بن الاـثیر ابـوالحسن علی بن محمـد الحرزی، اُسـدالغابه فی معرفه الصـحابه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۸ . مفید(متوفای ۴۱۳ ق) محمـد بن نعمان (معروف به شـیخ مفید)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، کنگره شـیخ مفید، اول، قم، ۱۴۱۳ ق.

۹ . عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، (متوفای ۸۵۲ ق. =قرن ۹)، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، دارالکتب العلمیه، اول، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۱۰ . الدمشقی(متوفای ۷۷۴ ق =قرن ۸)، اسماعیل بن عمر بن کثیر، البدایه والنهایه، ابوالفداء، دارالفکر، بیروت،۱۴۰۷ ق.

۱۱.شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی

. تصانیف الشیعه، ج ۴، درالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۲ . ابن هشـام، عبـدالملک بن هشـام الحمیری المعـافری (متوفای ۲۱۸ ق = قرن ۳)، السـیره النبویه، تحقیق: مصـطفی السقا و ابراهیم الابیاری وعبدالحفیظ شلبی، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.

۱۳ . ابن اعثم کـوفی، محمـد بن علی (متوفـای ۳۱۴ ق.)، الفتوح، ترجمه: محمـد بن احمـد مسـتوفی هروی(از محققان قرن۶)، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، انقلاب اسلامی، اول، تهران، ۱۳۸۲ ش.

۱۴ . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق.

۱۵ . البلاـذری، احمـد بن بحیی بن جـابر (متوفای ۲۷۹ ق = قرن ۳)، انسـاب الاشـراف، تحقیق: سـهیل زکار و ریاض رزکلی، دارالکفر، اول، بیروت، ۱۴۱۷ ق.

ص:۲۲۴

۱۶ . فقیه بحرالعلوم، دکتر محمد مهدی با همکاری دکتر حسین اسلامی، بارگاه آزاد گله، اداره اوقاف و امورخیریه شهرستان ساری، اول، زمستان ۱۳۸۴ ش.

۱۷ . ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (متوفای ۸۰۸ ق = قرن ۹)، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، دارالفکر، دوم، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

۱۸ . کتانی، عبدالحی، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، ترجمه: علی رضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات سمت، قم، پاییز ۱۳۸۴.

۱۹ . طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (متوفای ۳۱۰ ق = قرن ۴)، تاریخ الامم والملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، دوم، بیروت،۱۳۸۷ ق.

۲۰.علی بن ابراهیم قمی رحمه الله (حدود ۳۰۷ ق. = قرن ۳)، تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، دارالکتاب، چهارم، قم، ۱۳۶۷ ش. و

تفاسیر دیگر قرآن کریم، ذیل آیات مربوطه.

۲۱ . قاضی ابرقوه، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی (متوفای ۶۲۳ ق = قرن ۷)، سیرت رسول الله ۹، تحقیق: اصغر مهدوی، خوارزمی، سوم، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۲۲ . طوسی(۳۸۵ _ ۴۶۰ ق.)، الأمالی، قم، انتشارات دارالثقافه، ۱۴۱۴ ق.

۲۳ . الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع (متوفای ۲۳۰ ق = قرن ۳)، طبقات الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، اول، بیروت، ۱۴۱۰ ق.

۲۴ . ابوالفتح محمد بن سید الناس(متوفای ۷۳۴ ق = قرن ۸)، عیون الاثر فی فتون المغازی والشمائل والسیر، تعلیق: ابراهیم محمد رمضان، دارالقلم، اول، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۲۵ . سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، (دو جلد در یک مجلد)، نشرعمار، چهارم، ۱۳۵۱ش.

۲۶ . واقدی، محمد بن عمر (متوفای ۲۰۷ ق = قرن ۳)، کتاب المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، مؤسسه اعلمی، سوم، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۲۷ . قرائتی، محسن، تفسیر نور، انتشارات در راه حق، ۱۳۷۴ ش.

۲۸ . المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای ۳۴۶ ق = قرن ۴)، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: اسعد داغر، دارالهجره، دوم، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۹ . خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مرکز نشر آثار الشیعه، چهارم، قم، ۱۴۱۰ق.

ص:۲۲۵

اسرائیلیات در تفسیر قمی رقیه یوسفی

چکیده

اسرائیلیات در تفسیر قمی(۱) رقیه یوسفی(۲)

در این نوشتار مسأله اسرائیلیات در تفسیر قمی مورد بحث قرار گرفته است. واژه «اسرائیلیات» بر قصه هایی با منشأ یهودی و به طور عام بر اخباری اطلاق می گردد که پایه و اساسی با سوء نیت دارد و برای فاسدکردن عقاید مسلمانان وارد تفسیر و حدیث شده است.

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نیز گاه در لابه لای داستانهای انبیا علیهم السلام روایاتی از این دست مشاهده می شود که منشأ آنها را به وضوح در منابع یهودی یا تفاسیر متأثر از اسرائیلیات می توان مشاهده کرد. اما صرف وجود چنین روایات جعلی در تفسیر قمی به هیچ وجه نشان دهنده صدور آنها از شخص علی بن ابراهیم نیست، چرا که در انتساب این تفسیر به شیخ قمی تردیدهای جدی وجود دارد.

ص:۲۲۶

۱- . قبل از هر چیز این نکته لازم است که گرچه ما با محتوای این مقاله موافق نیستیم، والهده علی مؤلفها، اما چون بیانگر یک دیدگاه علمی است به چاپ آن اقدام شد.

۲- . کارشناس ارشد علوم قرآن، دانشگاه الزهرا سلام الله علیها.

گفتنی است که قصه ها و روایات اسرائیلی با سیاق آیات قرآن، مبنی بر مدح انبیا علیهم السلام و عقاید اسلامی از جمله مسأله عصمت رسولان الهی ناسازگار است. در طی این نوشتار به هفت مورد از اسرائیلیات موجود در تفسیر قمی پرداخته

شده است و سپس با استناد به آیات و روایات و نیز شواهد و براهین عقلی و منطقی، مورد نقد و ارزیابی قرار گرفتهاند.

واژگان کلیدی: «تفسیر، تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، اسرائیلیات.»

معناشناسی اسرائیلیات

اسرائیلیات، جمع «اسرائیلیه» به معنی داستان یا افسانه ای است که منشأ اسرائیلی دارد و سلسله سند داستان به چنان منشأیی ختم شود، اعم از شخص یا کتاب. خود کلمه «اسرائیلی» منسوب به «اسرائیل» است که لقب یعقوب پیامبرمی باشد و یهودیان چون به او منتسباند به «بنی اسرائیل» مشهورند.(۱)

دکتر «رمزی نعناعه» معتقد است که واژه «اسرائیلیات» از جمله اصطلاحاتی است که تنها در آثار محدّثان و اندیشمندان متأخر دیده می شود و متقدمان آن را بهکار نبردهاند.(۲)

لفظ اسرائیلیات گرچه ظاهراً بر قصه هایی دلالت می کند که اصلاً از منابع یهودی اخذ شده و علمای تفسیر و حدیث، آن را استعمال کردهاند، لیکن آن را گسترده تر و فراگیرتر از قصههای یهودی دانستهاند.

در اصطلاح علما، اسرائیلیات به افسانه های کهن اطلاق می شود که از یهودیان یا مسیحیان و امثال آنها سرچشمه گرفته و

تفاسیر و احادیث ص:۲۲۷

۱- . تفسیر و مفسّران، ج۲، ص ۷۰.

۲- . الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، صص ۷۳-۷۲.

اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داده است. البته برخی مفسّران و محدّثان آن را توسعه داده و به تمام اخبار بی پایه و اساسی اطلاق کردهاند که دشمنان اسلام، اعم از یهود و سایرین آنها را با سوءنیت و غرض ورزی خاصی جعل کرده و برای فاسد کردن عقاید مسلمانان، این مجعولات را

وارد تفسیر و حدیث نموده اند.(۱)

از جمله عواملی که باعث پیدایش و نفوذ روایات اسرائیلی در فرهنگ اصیل اسلامی شده است می توان به مواردی همچون ارتباط مسلمانان با اهل کتاب، عظمت علمی اهل کتاب، وجوه اشتراک متون دین یهود با قرآن کریم و اسطوره گرایی و حس کنجکاوی مسلمانان اشاره نمود.(۲)

با مراجعه به کتب تاریخ، سیره، حدیث و تفسیر این مطلب به دست می آید که مراجع اصلی پخش اسرائیلیات در جوامع اسلامی هفت نفرند: عبدالله بن سلام، تمیم بن اوس داری، کعب الاحبار، عبدالله بن عمرو بن عاص، ابوهریره، وهب بن منبه و محمد بن کعب قرظی. البته نفر هشتمی نیز بر آنان افزودهاند که: ابن جریج است.(۳)

اسرائیلیات در تفسیر قمی

اشاره

«ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» متوفای ۳۲۹ ه_.ق، از مشایخ بزرگ حدیث و یکی از مشایخ ثقه الاسلام کلینی بود که به کثرت تألیف و فزونی دانش شهرت دارد و مورد اعتماد اعلام و بزرگان اهل حدیث است.

نجاشی دربارهٔ او می گوید: «ثقه، ثبت، مورد اعتماد و راست عقیده است». روایات او تنها درکتب اربعه به هفت هزار و صد و چهل حدیث می رسد که ص:۲۲۸

۱- . الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، ص ۲۰-۱۹.

۲- . پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ص ۸۲.

۳- . تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۸۴.

بیشتر آن (شش هزار و دویست و چهارده مورد) از طریق پدرش می باشد.(۱)

گفتهاند که علی بن ابراهیم کتابی در تفسیر داشته است، ولی در اینکه آیا این تفسیر که اکنون به او منتسب و به نام او شهرت یافته، همان تفسیر است یا نه، جای تردید می باشد و شواهدی در دست است که نشان میدهد این تفسیر،

از شخص دیگری است و تنها به نام او شهرت یافته که علت آن نیز روشن نیست.(۲)

این تفسیر چنین آغاز می شود: «حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام قال: حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم...». گویندهٔ «حدثنی...» نامشخص است. علامهٔ معاصر، سید موسی شبیری زنجانی احتمال می دهد که وی، علی بن ابی حاتم قزوینی باشد که همواره از ضعفا روایت می کند و آنان قریب ۲۵ نفرند که همگی در اسناد این تفسیر قرار گرفته اند.

میزان اعتبار «ابوالفضل علوی» در کتب رجالیه مهمل است و شناخته شده نیست. احتمال می رود که او یکی از شاگردان علی بن ابراهیم باشد که اصل تفسیر را از او فرا گرفته و از اوایل سوره آل عمران، از تفسیر «ابوالجارود» بهره گرفته و برای تکمیل، تفسیر علی بن ابراهیم را هم به آن در آمیخته است. او از دیگران نیز بهره جسته و از این راه به تفسیر خود مطالبی افزوده است.

باری این تفسیر که به صورت کنونی در آمده است آمیخته ای است از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر ابوالجارود زیدی مذهب و روایات دیگران، لذا انتساب آن به علی بن ابراهیم قمی ارزش سندی ندارد.(۳)

باید گفت که اعتماد امامیه به تفسیر علی بن ابراهیم دلالت بر اعتماد آنها به این کتاب و واضع آن ندارد، چرا که روایاتی که از علی بن ابراهیم در تفسیر ص:۲۲۹

۱- . معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۹۳.

۲- . تفسیر و مفسران، ج۲، ص۱۸۴.

۳- . همان.

آیات نقل شده، تنها در این کتاب گرد نیامده است.(۱)

یکی از ایرادهایی که به تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی وارد است وجود برخی روایات ناهمگون و سست و خرافی است که گاه در لا به لای

داستانهای انبیا دیده می شود که بدون نقد یا اظهارنظر در مورد صحت و سقم آنها نقل شده است. انتساب اینگونه روایات جعلی که اغلب جزء اسرائیلیات شمرده شدهاند، به علی بن ابراهیم قمی به هیچ وجه ثابت نیست و به اعتقاد صاحبان فن، نسخه اصلی این تفسیر که اکنون در دست ما نیست عاری از این گونه روایات مجعول بوده است.

به هر ترتیب، تفسیر دو جلدی مذکور، در ردیف تفاسیری قرار گرفته که به نقل اسرائیلیات در قصههای قرآن کریم شهرت یافته اند.

یکی از جلوه های زیبا و اعجازگونه قرآن کریم، قصه ها و حکایتهای آن است. اثر شگرف داستانها بر روح و روان آدمی و نقش برجسته آنها در رشد و هدایت انسان باعث شده تا بخشی از آیات الهی به بیان داستانها و سرگذشت پیشینیان اختصاص یابد. در میان قصههای قرآن نیز داستانهای انبیا از جلوه ای خاص برخوردار است. هدف نهایی قرآن کریم از بیان سرگذشت رسولان الهی، معرفی الگو برای طالبان حقیقت و رهنمون شدن به عبرتها و درسهای اخلاقی و تربیتی است.

به دلیل همین نقش و تأثیرگذار داستانها بود که افسانه پردازان هوا پرست کوشیدند تا با مخدوش کردن آن چهره های درخشان، چراغ هدایت را خاموش ساخته، مردم را از پیروی ایشان باز دارند. متأسفانه باید اعتراف کرد که این توطئه چینی ها بی تأثیر نبود و علاوه بر نفوذ در برخی تفاسیر فریقین، در زوایای ص:۲۳۰

۱- . المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص۳۳۱.

ذهن برخی عوام نیز جای گرفته است. بنابراین زدودن آثار چنین روایات مجعولی از ساحت مقدس انبیای عظام، از جمله رسالت های خطیر عالمان و اندیشمندان جهان اسلام در گذشته و حال می باشد.

در ادامه به نمونه هایی از موارد اسرائیلیات در تفسیر منسوب به قمی و نقد و بررسی آنها می پردازیم:

۱. داستان خلقت حوّا علیها السلام

شیخ قمی در ذیل آیات ۳۰ تا ۳۷ بقره، حدیثی را از پدرش از حسن بن محبوب از امام باقر علیه السلام آورده که می فرماید: «... خدا همسر آدم علیه السلام را از پایین ترین دنده استخوان او آفرید»(۱). همچنین در جاهای دیگر از جمله آیه نخست سوره نساء و آیه ۵۴ سوره فرقان، مضمون این حدیث را نقل کرده است. البته مصحّح محترم کتاب، در ذیل آیه ۵۴ سوره فرقان، چنین برداشتی از آیه را موافق با عقاید اهل سنت دانسته که بر اساس تقیه صادر شده است.(۲)

نقد و بررسی

بسیاری از مفسّران در تفاسیر خود، این گونه احادیث را مورد انکار قرار دادهاند. از جمله علامه طباطبایی می فرماید: «اینکه در بعضی از تفسیرها آمده که مراد از آیه مورد بحث این است که همسر آدم از بدن خود او درست شده، صحیح نیست هر چند که در روایات آمده که از دنده آدم خلق شده لیکن از خود آیه استفاده نمیشود و در آیه چیزی که بر آن دلالت کند وجود ندارد».(۳)

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۴۵.

۲- . همان، ج۲، ص۱۱۵.

۳- . تفسیر المیزان، ج۳، ص۲۱۶.

ایشان در جای دیگر می فرماید: «روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده این موضوع را تکذیب می کند... اگر چه ممکن است آن را حمل بر این کنیم که منظور، خلقت از باقی ماندۀ گل آدم است منتها آن قسمتی که کنار دنده های او قرار داشته است.»(۱)

مفّسر دیگری در این باره می نویسد: «اینکه

گفته شده حوّا از استخوان آدم خلق شده گرچه شایع است، اما مصدر صحیحی نمیتوان برای آن یافت و حدیثی هم که در این باره آوردهاند قابل اعتماد نیست و اگر هم آن را صحیح بدانیم باید گفت مقصود از آن، اشاره به مساوات و عدم تفاوت زن و مرد در خلقت است».(۲)

همچنین فخر رازی می گوید: «اعتقاد آنها که می گویند تعداد استخوانهای سینه چپ مرد در مقایسه با استخوانهای سینه راست او کمتر است، سخنشان بیشتر به غیب گویی شباهت دارد [تا حقیقت] چرا که امور حسی و تشریحی آن را تکذیب می کند».(۳)

آیت الله مکارم از آیات مربوط به خلقت حوّا رفع ابهام نموده و چنین می نویسد: در ذیل (و خَلَقَ منها زَوجَها)(۴) این جمله که می گوید که همسر آدم از او آفریده شد. بعضی از مفسّران از این تعبیر چنین فهمیدهاند که همسر آدم، حوّا از بدن آدم آفریده شده، ولی با توجه به سایر آیات قرآن، هرگونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود و معلوم می شود که منظور از آن، این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید [نه از اعضای او] همچنان

۱- . همان، ج۱، ص۱۹۵.

۲- . تفسیر الکاشف، ج۱، ص۸۵.

۳- . التفسیر الکبیر، ج۱۵، ص۸۹.

۴- . نساء /۱.

که در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم: (و مِن آیاتِه اَن خَلَقَ لکم مِن أنفُسِکم أزواجاً لِتَسکنُوا اِلیها).(۱)

در روایات بسیاری تصریح شده که آفرینش آدم علیه السلام از اجزای خود او نبوده، بلکه از باقی مانده گل آدم صورت گرفته است. از جمله شیخ طوسی در «التبیان»، روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند که خداوند، حوّا را از باقی مانده گل آدم علیه السلام آفرید.(۲)

در حدیثی از «زراره» آمده که می گوید: «از امام صادق علیه السلام در مورد خلقت حوّا سؤال شد. سائل عرضه داشت گروهی نزد ما هستند که می گویند خداوند عزوجل، حوّا را از آخرین دنده های چپ آدم علیه السلام آفرید. آیا این گفتار صحیح است؟ حضرت فرمود: «خدا منزه است از این گفتار. گویندگان این کلام آیا معتقدند خدا قدرت نداشت همسر آدم را از غیر دنده او بیافرینند؟ این قائلین با کلامشان، راه را برای سخن چینی اهل تشنیع باز و هموار نمودهاند و در واقع با این سخنانشان معتقدند که جزئی از آدم با جزء دیگرش ازدواج نموده. چه شده ایشان را که چنین میگویند؟ خدا میان ما و آنها حکم کند».(۳)

ریشه این روایات جعلی را می توان در تورات پیدا نمود. در سفر تکوین آمده است: «و خداوند خواب گرانی بر آدم مستولی گردانید که خفت. پس یکی از استخوانهای پهلویش را گرفت و گوشت را در جایش پر کرد و خداوند از استخوانی که از پهلوی آدم گرفته بود، زنی ساخت و او را به آدم آورد و آدم گفت که حال این استخوانی از استخوآنهایم و گوشتی از گوشتم می باشد پس به این «نساء» گفته شود زیرا که از انسان گرفته شده است. به این ص:۲۳۳

۱- . تفسیر نمونه، ج۳، ص۲۴۵.

۲- . التبیان فی التفسیر القرآن، ج۳، ص۱۰۰-۹۹ و کتاب التفسیر، ج۱، ص۲۱۶.

۳- . علل الشرایع، ج۱، ص۷۹.

سبب مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده و به زنش متصل می شود و یک گوشت می شوند»(۱).

۲. افسانه شرک آدم و حوّا علیها السلام

صاحب تفسیر قمی در ذیل آیه ۱۸۹ اعراف:

(هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحًا لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ).

حدیثی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هنگامی که حوّا از آدم باردار شد و فرزند در شکمش حرکت کرد به آدم گفت در شکم من شیء متحرکی است. آدم به او گفت: آنچه در شکم توست نطفه من است که در رحم تو مستقر شده و خدا از آن، انسانی خلق می کند تا ما را با آن امتحان کند. پس ابلیس نزد حوّا آمد و پرسید: در چه حالی هستی؟ گفت: باردار هستم و در شکمم فرزندی از آدم است که حرکت می کند. ابلیس به او گفت: اگر اسم او را عبدالحارث بگذاری غلامی خواهی زایید که باقی می ماند و زندگی خواهد کرد و اگر نام او را عبدالحارث نگذاری، شش روز بعد از این که او را زاییدی خواهد مرد. حوّا آنچه را از ابلیس شنیده بود به آدم خبر داد. آدم به او گفت: خبیث نزد تو آمده از او قبول نکن. من امیدوارم که برای ما باقی بماند. اما بر خلاف آنچه تصور می کرد شد. پس سخنان ابلیس در نفس آدم نیز تأثیر گذاشت. وقتی حوّا او را زایید شش روز بیشتر زنده نماند و مرد. پس به آدم گفت: آنچه حارث (ابلیس) به ما گفت اتفاق افتاد و درباره سخن ابلیس به ص:۲۳۴

۱- . کتاب عهدین، سفر تکوین، فصل ۲: ۲۴-۲۱.

شک افتادند. پس طولی نکشید که حوّا دوباره باردار شد. ابلیس نزد او آمد و گفت: ... آنچه در شکم توست مثل فرزند چهارپایان و شتر و گاو و گوسفند است. حوّا به سخنان ابلیس تمایل پیدا کرد و این خبر را به آدم رساند و او نیز تحت تأثیر قرار گرفت و دعا کردند که خدا فرزند صالحی به آنها بدهد و فرزند حیوانات نباشد. بار دیگر ابلیس به نزد حوّا آمد و او را تهدید کرد که اگر می خواهی فرزند چهارپایان نزایی و برایت باقی بماند نام او را عبدالحارث بگذار و حوّا قبول کرد. ابلیس گفت: به آدم نگو مگر این که ابتدا نام او را عبدالحارث بگذاری و از او نصیبی برای من قرار دهی. حوّا چنین کرد و خبر آن را به آدم داد و آدم نپذیرفت وقتی فرزند متولد شد هر دو

خوشحال شدند چون از فرزندان انعام نبود و روز ششم هم نمرد و آنها در روز هفتم نام او را عبدالحارث گذاشتند».(۱)

نقد و بررسی

مضمون این روایت را برخی مفسّران از جمله طبری در تفسیر خود و سیوطی در الدر المنثور نقل کردهاند. اکثر این روایات از «سمره بن جندب» نقل شده که از دروغ گویان و کذابان مشهور بود(۲).

همچنین در«الدر المنثور» از قتاده و حسن بصری و او نیز از سمره بن جندب از رسول خدا ۹، نقل شده است، در حالیکه به اذعان محققین، حسن بصری هرگز «سمره» را ملاقات نکرده و از وی چیزی نشنیده، لذا چنین حدیثی مرسل است(۳).

۱- . تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۵۲-۲۵۱.
۲- . شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۳۶۱.
۳- . البیان، ج۵، ص۵۵.

علامه طباطبایی رحمه الله پس از نقل این داستان می نویسد: «ولیکن این احادیث، جعلی و از دسیسه هایی است که اسرائیلی ها در روایات ما وارد کردهاند».(۱)

وی در ادامه می افزاید: «در برخی تفاسیر از معصومین علیهم السلام روایت شده که فرمودهاند: «شرک ایشان، ترک در اطاعت بود نه شرک در معصیت»(۲) و ظاهر این روایت این است که جاری مجرای همان احادیث موضوعه است و حال این هم، حال همانها است. برای اینکه مگر اطاعت با عبادت فرق دارد آن هم اطاعت و عبادت ابلیس».(۳)

قرطبی در این باره می گوید: «حضرت آدم و حوّا یک بار اثر ناگوار تبعیت از وسواسِ ابلیس را تجربه کردند و همین کافی بود که تا ابد از آن

ملعون پرهیز کنند، چرا که به فرموده پیامبر ۹: مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود».(۴)

علامه طباطبایی رحمه الله در ادامهٔ رفع ابهام از آیه، بعد از این که منظور از آیه را بیان حال ابوین از نوع بشر می داند، می گوید: «مویّد این معنایی که برای آیه ذکرکردیم ذیل خود آیه است که می فرماید: (فتعالیَ اللهُ عمّا یُشرِکون) چون اگر مقصود از «نفس و زوج آن» ــ که در صدر آیه بود ــ دو نفر معیّن از افراد انسان؛ مثلاً از قبیل آدم و حوّا باشد، حق کلام این بود که در ذیل آیه بفرماید: «فتعالی الله عما اشرکا» و یا بفرماید «عن شرکهما». علاوه بر این! خدای تعالی بعد از آیه مورد بحث، آیات دیگری قرار داده که همه، شرک را مذمت و مشرکین را توبیخ می کند و مخصوصاً ظاهرآنها این است که منظور از شرک در آنها، پرستیدن غیر خداست و حاشا که آدم صفی الله غیر خدا را پرسیده باشد با اینکه خداوند خودش تصریح کرده به اینکه آدم را برگزیده و هدایت فرموده و نیز خودش تصریح کرده به اینکه هر که را که او هدایت کند دیگر گمراهی در او راه ندارد و چه گمراهی بالاتر از پرستیدن غیر خداست؟».(۵)

۱- . تفسیر المیزان، ج۸، ص۴۹۳.

۲- . کتاب التفسیر، ج۲، ص۴۳.

۳- . همان.

۴- . الجامع الاحکام القرآن، ج۷، ص۳۳۸.

۵- . تفسیر المیزان، ج۸، ص۴۸۹.

اما عجیب تر از همه این است که حدیث جعلی مزبور، متضمن معجزه یا کرامت شیطان است که با نام گذاری این فرزند به نام او، به خلاف فرزندان گذشته، زنده ماند. و بسیار جای تأسف است که بعضی از مفسّران گذشته، تحت تأثیر این گونه احادیث مجعول قرار گرفته و آن را به عنوان تفسیر آیه ذکر کردهاند.(۱)

۳. داستان حضرت یوسف علیه السلام

در تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف علیه السلام (ولقد هَمَّت بِه و هَمَّ بها

لَولاـ اَن رای بُرهانَ ربّه) چنین آمده است: «پس همسر عزیز برخاست و درها را بست و هنگامی که برای گناه آماده شدند یوسف، صورت یعقوب را در گوشه اتاق دید که انگشتش را می گزد و میگوید: ای یوسف! نام تو در آسمان در بین پیامبران نوشته شده و می خواهی در زمین جزء زناکاران نوشته شوی؟ پس [یوسف] دانست که خطا و تعدی کرده است» در ادامه حدیثی را از امام صادق علیه السلام بیان کرده که فرموده است: «زمانی که به هم متمایل شدند زن برخاست و پارچه ای را روی بتی که در اتاق بود انداخت یوسف علیه السلام به او گفت چه می کنی؟گفت: بر روی این بت، پارچه ای انداختم تا ما را نبیند من از او شرم دارم. یوسف علیه السلام گفت: تو از بتی که نمیشنود و نمیبیند شرم می کنی و من از پروردگارم شرم نکنم؟ پس به طرف در دوید و...»(۲).

ص:۲۳۷

۱- . تفسیر نمونه، ج۷، ص۵۴.

۲- . تفسیر القمی، ج ۱، ص۳۴۳-۳۴۲.

تفسیر طبری مضمون این روایت را از ابن جریح از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل کرده و(۱) «دُرّ المنثور» نیز آن را به نقل از «وهب بن منبه» آورده است.(۲)

نقد و بررسی

علامه طباطبایی رحمه الله پس از ذکر روایتهای جعلی مربوط در این زمینه می نویسد: «این روایات و نظائرش، روایاتی است که حشویه و جبریه که دینی جز دروغ بستن به خدا و انبیائش ندارند جعل نموده و یا دنباله اش را گرفتهاند. و اهل عدل و توحید بحمدالله عقایدی که بتوان بدان خرده گرفت ندارند. آری اگر از یوسف علیه السلام کوچک ترین لغزشی سرزده بود، قرآن کریم از آن خبر می داد و از توبه و استغفارش یاد می کرد. همچنان که

لغزش آدم و داوود و نوح و ایوب و ذی النون علیهم السلام و توبه و استغفار ایشان را نقل کرده است، درباره یوسف علیه السلام می بینیم که جز ثنا و مدح چیزی نگفته و در مقام ثنایش او را مخلص خوانده است».(۳)

آیت الله مکارم نیز در تفسیر نمونه بعد از ذکر این داستانها می گوید: «این گونه روایات که هیچ سند معتبری ندارد به روایات اسرائیلی می ماند که زاییده مغز انسانهای کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیا را درک نکرده اند».(۴)

در روایات وارده از معصومان علیهم السلام این گونه احادیث جعلی مورد انکار قرار گرفتهاند. امام رضا علیه السلام در جواب مأمون درباره این گونه احادیث فرمود: «یوسف علیه السلام، معصوم بود و فرد معصوم نه گناهی را قصد می کند و نه آن را مرتکب می شود».(۵)

۱- . جامع البیان، ج۷، ص ۲۴۰.

۲- . الدر المنثور، ج۴، ص۱۴.

۳- . تفسیر المیزان، ج۱۱، ص۱۷۹.

۴- . تفسیر نمونه، ج۹، ص۳۷۴.

۵- . تفسیر نور الثقلین، ج۲، ص۴۱۹.

متأسفانه برخی مفسّران به توجیه احادیث ساختگی در این باب پرداخته اند. از جمله «بغوی» پس از نقل روایات جعلی بسیار در ذیل داستان یوسف علیه السلام می نویسد: «برخی متأخران گمان داشته اند این امر ـ قصد مراوده یوسف با همسر عزیز ـ به هیچ وجه مناسب شان انبیا نیست در حالیکه این قول [قصد مراورده یوسف] سخن پیشینیان و متقدمان این امّت است و آنها آگاه تر از این بودند که بخواهند درباره انبیا سخن بدون دلیل و مدرک بگویند».(۱) طبری نیز به چنین قولی متمایل شده است.(۲)

علامه طباطبایی رحمه الله در پاسخ می گوید: «از کسانی که زیر بار این گونه حرفهای گوناگون و جعلیات

یهودیان و هر روایت ساختگی می روند هیچ بعید نیست زیرا همین ها هستند که به خاطر پاره ای روایات مجهول الهویه، جدّ یوسف علیه السلام؛ یعنی ابراهیم خلیل و همسرش ساره علیهما السلام را متهم می کنند. آری چنین کسانی باکی ندارند از اینکه نبیره؛ ابراهیم علیه السلام یعنی یوسف علیه السلام را درباره همسر عزیز متهم سازند.»(۳)

علامه همچنین درباره «برهان» در «لولا اَن رای برهان ربه» چنین می نویسد: «و اما برهانی که یوسف علیه السلام از پروردگار خود دید هر چند کلام مجید خدای تعالی کاملاً آن را روشن نکرده که چه بوده، لکن یکی از وسایل یقین بوده که با آن، دیگر جهل و ضلالتی باقی نمانده... و این همان برهانی است که خدا به بندگان مخلص خود نشان می دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است که نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمیکند.»(۴)

۱- . معالم التنزیل، ج۲، ص۲۸۴.

۲- . جامع البیان، ج۱۲، ص۱۱۰.

۳- . تفسیر المیزان، ج۱۱، ص۲۰۰.

۴- . همان، ص۲۰۱.

شیخ طوسی نیز در تفسیر التبیان در این باره می فرماید: «همهٔ این چیزها [یی که درباره برهان ذکر کردهاند از جمله انداختن پارچه بر روی بت و...] غیر صحیح است، چرا که مقتضای آن (الالجاء) زوال تکلیف است و اگر چنین بود یوسف علیه السلام بهخاطر امتناعش از فاحشه، مورد مدح و ثواب نبود و با وصف خدا در مورد او «انه صرف عنه السوء و الفحشاء» و «انه من عباده المخلصین» تنافی داشت... . جایز است که رؤیت برهان به معنی علم باشد و منظور از برهان همان است که خداوند، یوسف علیه السلام را بر تحریم آن فعل آگاه کرد و اینکه هر کس آن را انجام دهد، مستحق عذاب خواهد بود»(۱)

۴. داستان ایوب نبی علیه السلام

مؤلف تفسیر قمی در ذیل آیه ۴۱ سوره ص (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ) در مورد بیماری ایوب علیه السلام روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند از جمله «... پس ابلیس در بدن او دمید و از سرتاپایش را زخم فرا گرفت و بعد از آن، مدتی طولانی باقی ماند و حمد و شکر الهی می کرد تا اینکه در بدنش کرم افتاد و از بدنش خارج می شد پس آن را می گرفت و می گفت به جایگاهت که خدا تو را از آن آفریده برگرد. تا اینکه اهل قریه او را بیرون کردند و در زباله دانی در خارج شهر رها کردند...»(۲).

ص:۲۴۰

۱- . التبیان، ج۶، ص۱۲۴.

۲- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۴۰.

همچنین درباره لب به شکایت گشودن ایوب علیه السلام چنین می نویسد: «گفت: خدایا تو می دانی که هرگز دو امری که در یکی از آنها طاعت تو باشد بر من عارض نشده، مگر اینکه سخت ترین آنها را برگزیدم. آیا حمد و سپاس تو را به جای نیاوردم؛ آیا بر تو سجده نکردم؟ پس از ابر صدا برخاست صدایی که با ده هزار زبان سخن می گفت که ای ایوب! چه کسی تو را به این پایه از بندگی رساند؟ در حالیکه سایر مردم از آن غافل و محرومند؟... آیا بر خدا منت می نهی؟ چیزی که خود، منّت خداست بر تو؟ ایوب مشتی از خاک برداشت و در دهان خود ریخت و گفت: پروردگارا: منّت همگی از توست و تو بودی که مرا توفیق بندگی دادی».(۱)

نقد و بررسی

در این باره میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) آنچه در مورد بیماری نفرت انگیز ایوب علیه السلام

در برخی تفاسیر وارد شده توسط علما و مفسّران شیعه مورد طعن و انتقاد قرار گرفته است. از جمله صاحب تفسیر نمونه بعد از نقل این داستان می نویسد: «بدون شک چنین روایتی مجعول است هر چند در لابه لای کتب حدیث ذکر شده باشد، زیرا رسالت پیامبران ایجاب می کند که مردم در هر زمان بتوانند با میل و رغبت با آنها تماس گیرند و آنچه موجب تنفر و بیزاری مردم و فاصله گرفتن افراد از آنها می شود، خواه بیماریهای تنفر آمیز باشد و یا عیوب جسمانی و یا خشونت اخلاقی در آنها نخواهد بود، چرا که با فلسفه رسالت آنها تضاد دارد».

ص:۲۴۱

۱- . همان، ص۲۴۱.

وی در ادامه با استناد به آیه (فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ).(۱) می گوید: «این آیه دلیل بر آن است که پیامبر نباید چنان باشد که از اطرافش پراکنده شوند».(۲)

سید مرتضی در این باره می گوید: «چگونه می توان به روایت چنین افرادی که عقلشان تا این حد تنزل یافته که این کفریات و موهومات را پذیرفتهاند اعتماد کرد؟ البته ما منکر آن نیستیم که آن حضرت به بیماریهای سخت و سایر مصیبتها گرفتار آمد. آنچه مورد انکار ما است، انزجار و تنفر قوم ایوب علیه السلام از وی به دلیل بیماریهای مشمئز کننده و نفرت آور است چرا که این امر با فلسفه رسالت انبیا سازگار نیست».(۳)

امام صادق علیه السلام در ضمن روایت مفصلی می فرماید: «بیماری ایوب علیه السلام کوچک ترین تأثیری در قیافه و چهره و سایر اعضای وی ننهاده و در او مایه های تنفر و انزجار پدید نیاورده بود».(۴)

برخی محققان معتقدند بیماریهایی که ایوب علیه السلام

به آنها مبتلا شد از جمله امراضی بوده که اثر آن بر پوست آشکار نمیشده است. مانند روماتیسم و امراض مفاصل و استخوان و از این قبیل. مویّد آن هم این است که وقتی به اذن الهی چشمه ای جوشید و ایوب علیه السلام خود را در آن شستشو داد، این بیماری ها از وجودش رخت بر بست. امروزه نیز بسیاری از بیمارانی که به این نوع از امراض مبتلا می شوند به وسیله چشمه های آب گرم شفا می یابند.(۵)

۱- . آل عمران/ ۱۵۹.

۲- . تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۳۰۳.

۳- . تنزیه الانبیاء، ص۹۳-۹۲.

۴- . بحارالانوار، ج۱۲، ص۳۴۹-۳۴۸.

۵- . الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص۲۸۱

در جهت رفع ابهام از آیه (اِنّی مَسَّنِیَ الشیطان...) گفته شده دخالت شیطان در کار ایوب علیه السلام بدین قرار بود که وقتی مرض او شدت یافت به طوری که مردم از او دوری می کردند، شیطان در دل آنان وسوسه کرد که آن جناب را پلید پنداشته و از او بدشان بیاید و نیز به دلهایشان انداخت که او را از شهر و از بین خود بیرون کنند و حتی اجازه آن را ندهند که همسرش بر آنان وارد شود که ایوب از این بابت سخت متأذی شد به طوری که در مناجاتش هیچ شکوه ای از دردهایی که خدا بر او مسلط کرده بود نکرد، بلکه تنها از این شیطنت شیطان شکوه کرد که او را از نظر مردم انداخته است.(۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره می خوانیم: «ایوب بدون انجام گناهی دچار بلا گردید و استقامت ورزید تا اینکه مورد سرزنش قرار گرفت و پیامبران بر شماتت صبر نمیکنند».(۲)

اما ردّ پای این مجعولات در مراجعه به کتب عهدین نمایان می شود. در کتاب ایوب در فصل دوم آمده: «و خداوند به شیطان گفت که اینک در دست تو باشد جز اینکه جانش را نگاه داری و شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا

تا فرق سرش به دمل مضر زد و او برای خود سفالی را گرفت تا آنکه به آن خویشتن را بخارد در حالتی که میان خاکستر می نشست».(۳)

ب) در باب احادیث ساختگی در مورد شکوه ایوب علیه السلام از مشکلاتش، گفتنی است که این روایات با سیاق آیات قرآن کریم در تضاد است. آنجا که می فرماید: (وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ).(۴)

۱- . مجمع البیان، ج۸، ص۷۴۵.

۲- . علل الشرایع، ج۳، ص۷۵.

۳- . کتاب مقدس، باب ایوب، فصل ۲ ص۹-۶.

۴- . ص / ۴۴.

آیت الله مکارم در این باره می نویسد: «در آیهٔ چهل و یکم سوره ص می خوانیم: (وَاذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ). ملاحظه می شود که ایوب به هنگام دعا برای رنج و مشکلات خود، نهایت ادب را در پیشگاه خدا بهکار می برد و هرگز بیماری خود را به خدا نسبت نمیدهد بلکه می گوید: شیطان مرا به رنج و عذاب [رنج حاصل از شماتت مردم] افکنده است. قرآن کریم در جای دیگر دعای ایوب را اینگونه نقل می کند: «من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی»(۱) یعنی حتی نمیگوید مشکلم را بر طرف فرما. زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند»(۲).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ایوب در هیچ یک از بلاهایی که بر وی نازل شده بود از خداوند طلب عافیت نکرد»(۳) و به گفته ابن عباس، اساساً ایوب علیه السلام را بدین خاطر به این نام خواندهاند که او در همه حال (فقر و غنا و بیماری و سلامت) به سوی پروردگار خویش بازگشت و اِنابه می کرد»(۴).

مطابق نقل برخی تفاسیر در مدت بیماری ایوب علیه السلام، از اطراف و اکناف بیمارانی می آمدند و

از وی می خواستند تا برای آنها دعا کند و به دعای او خدا آنها را شفا می داد. از ایوب علیه السلام می پرسیدند: «با این حال چگونه برای خود دعا نمیکنی؟» می فرمود: «از خدای تعالی که هشت سال در نعمت و عافیت او بودم شرم دارم از اینکه مرا بهخاطر چند روزی که مورد ابتلا قرار داده عافیت دهد. تا آن مقدار که در نعمت بودهام محنت نکشم، برای سلامتی خود دعا نکنم مگر آنکه خدا مرا فرمان دهد که در حق خود دعا کنم».(۵)

۱- . انبیاء/ ۸۳.

۲- . تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۴۷۸.

۳- . بحار، ج۱۲، ص ۳۵۰.

۴- . الجامع لأحکام القرآن، ج۱۱، ص۳۲۳.

۵- . الکاشف، ج۳، ص ۱۳۱.

بـا رجوع به تورات، سـفر ایوب، ریشه این روایـات مجعول را می یابیم: «و بعـد از آن ایوب دهان خود را باز کرده روز خود را نفرین کرد و ایوب متکلم شده گفت: روزی که در آن متولد شدم هلاک شود و شبی که گفتند مردی در رحم قرار گرفته آن روز تاریکی شود... چرا در رحم مادر نمردم و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟ چرا زانوها مرا قبول کردند و پستانها را مکیدم».(۱)

۵. داستان حضرت داوود علیه السلام

مؤلف کتـاب تفسـیر قمی در ذیل آیه ۲۲ سـوره ص، (إِذْ دَخَلُوا عَلَی دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَی بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَی سَوَاءِ الصِّرَاطِ) داستان مفصلی را از هشام از امام صادق علیه السلام بیان می کنـد که به بخشـی از آن اشاره می کنیم: «... داوود در محرابش مشـغول عبادت بود که پرنده ای طلایی را در مقابلش دید لذا شگفت زده گردید و حال خود را فراموش کرد. برخاست که او را بگیرد و به دنبال آن، برسر دیوار خانه اوریا رفت و زن او را در حال شـست وشوی بـدنش دیـد و عاشق او شد و به سـردار خود دسـتور داد اوریا را در مقابل تابوت و در صف مقدم جبهه قرار دهد. بعد از کشته شدن اوریا، روزی داوود در محراب بود و هنوز زن اوریا را تزویج نکرده بود که دو نفر

متخاصم بر او وارد شدنـد و در آن زمان داوود نود ونه زن داشت. یکی از متخاصـمان گفت: این برادرم نود و نه میش دارد و من یکی دارم و می خواهد آن را هم از من بگیرد. داوود گفت: او قطعاً به تو ظلم کرده است. یکی از ملائکه خندید و گفت: این مرد علیه خود حکم کرد. داوود متنبه شـد و چهل روز در حال سـجده گریست تا اینکه خـدا بر او وحی کرد که بر سـر قبر اوریا رفته و از او ص:۲۴۵

۱- . کتاب مقدس، باب سوم، ۱۳-۱.

طلب مغفرت کند اما اوریا نپذیرفت و جواب نداد و داوود بر زمین افتاد و گریست. خدا بر نگهبان بهشت وحی کرد تا بهشت را بر اوریا بنمایاند. اوریا گفت: این برای کیست؟ و شنید، برای کسی است که خطای داوود را ببخشد. اوریا گفت بخشیدم و داوود برگشت و زن اوریا را تزویج کرد و سلیمان علیه السلام از او زاده شد».(۱)

نقد و بررسی

مضمون داستان فوق را طبری در تفسیر خود به نقل از ابن حمید از سلمه از محمد بن اسحاق از بعضی اهل علم از وهب بن منبه آورده است.(۲) دکتر «ابوشهبه» پس از نقل روایتی از طریق «انس بن مالک» می گوید: «این روایت منکر و جعلی است و در سلسله سند آن ابن لهیعه و یزید بن ایان رقاشی قرار دارند که هر دو ضعیف شمرده شده اند».(۳) ابن کثیر نیز این روایت را «ضعیف السند» و از ساخته های اهل کتاب دانسته است.(۴)

در بزرگی مقام حضرت داوود علیه السلام همین بس که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با آن عظمت مقامی که داشت فرمان می دهد تا در صبر و شکیبایی به

داوود اقتدا کند و از سرگذشت وی مدد گیرد.(۵)

سید مرتضی درباره این روایت ساختگی می گوید: «اما کسی که گمان می کند که داوود علیه السلام، اوریا را بر پیشاپیش تابوت گذاشته تا کشته شود، پس فساد سخن او، آشکارتر از آن است که نیاز به رد و انکار داشته باشد».(۶)

ص:۲۴۶

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۲-۲۳۰ با تلخیص.

۲- . جامع البیان، ج۱۲، ص۱۷۸.

۳- . الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ص۲۶۶.

۴- . تفسیر القرآن العظیم، ج۷، ص۵۰.

۵- . ص / ۲۶.

۶- . تنزیه الانبیا، ج۲، ص۱۱۷.

صاحب مجمع نیز معتقد است: «داستان عاشق شدن داوود علیه السلام، سخنی است که هیچ تردیدی در فساد و بطلان آن نیست. برای اینکه این نه تنها با عصمت انبیا سازش ندارد، بلکه حتی با عدالت نیز منافات دارد. چه طور ممکن است انبیا که امینان خدا بر وحی و سفرایی هستند بین او و بندگانش، متصف به صفتی باشند که اگر یک انسان معمولی متصف بدان باشد دیگر شهادتش پذیرفته نمیشود و حالتی داشته باشد که به خاطر آن حالت، مردم از شنیدن سخنان ایشان و پذیرفتن آن متنفر باشند». (۱)

علامه طباطبایی می گوید: «این داستان که در روایت مذکور آمده از تورات گرفته شده است. چیزی که هست نقل تورات از این هم شنیع تر و رسواتر است. معلوم می شود آنهایی که داستان مزبور را در روایات اسلامی داخل کرده اند تا اندازه ای نقل تورات را تعدیل کردهاند». (۲)

نقل کردهاند که یکی از قصه سرایان در مجلس عمر بن عبدالعزیز داستان خرافی عشق داوود به همسر اوریا را سر داده بود که در اثنای آن یکی از بزرگانی که در مجلس حضور داشت داستان او را تکذیب کرد و گفت: «اگر داستان داوود علیه السلام آن گونه که در قرآن آمده مورد اعتماد باشد روا نیست که آن را رها کرده به سراغ داستانهای امثال تو رویم و اگر این داستان به گونه ای

باشد که تو می گویی و خدا بهخاطر عدم هتک حرمت این پیامبر عظیم الشأن از نقل آن صرف نظر کرده، پس بر ما روا نیست امثال این داستانها را بر ملا کنیم». عمر بن عبدالعزیز گفت: «به خدا سوگند شنیدن این کلام برای من خوشایندتر از هر آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع می کند». (۳)

ص:۲۴۷

۱- . مجمع البیان، ج۸، ص۷۳۶.

۲- . تفسیر المیزان، ج۱۸، ص۳۱۳.

۳- . الکشاف، ج۴، ص۸۱.

در روایات اسلامی نیز این گونه داستانهای ساختگی به شدت مورد انکار قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس بگوید داوود علیه السلام زن اوریا را به زوجیت خود در آورد بر او دو حد جاری می کنم؛ یکی برای هتک حرمت نبوت و دیگری برای هتک حرمت اسلام که تهمت زده است».(۱)

در ضمن حدیثی در گفت وگوی امام رضا علیه السلام با «ابن جهم» نقل شده است که آن حضرت علیه السلام دست به پیشانی خود زد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون. آیا به یکی از انبیای خدا نسبت می دهید که نماز را سبک شمرده و آن را شکست و به دنبال مرغ به خانه مردم در آمده، به زن مردم نگاه کرده و عاشق شد و شوهر او را عمداً کشته است» ابن جهم پرسید: ای پسر رسول خدا! پس گناه داوود در داستان دو متخاصم چه بود؟» فرمود: «خطای داوود از این قرار بود که او در دل خود گمان کرد که خدا هیچ خلقی داناتر از او نیافریده است. خدای تعالی دو فرشته نزد وی فرستاد تا از دیوار محرابش بالا روند و...» ابن جهم پرسید: «پس داستان داوود با اوریا چه بوده؟» حضرت فرمود: «در عصر داوود حکم چنین بود که اگر زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد دیگر حق نداشت شوهری دیگر اختیار کند و اولین کسی که خدا این حکم را برایش برداشت و به او اجازه داد تا با زن شوهر مرده ازدواج کند داوود علیه السلام بود که با همسر اوریا بعد از کشته

شدن او و گذشتن عده، ازدواج کرد و این بر مردم آن روزگار گران آمد».(۲) گفتنی است که این داستان خرافی به صورت وقیحانه تری در تورات کتاب دومین ثموئیل فصل ۱۱ ذکر شده است.

۱- . بحار، ج۱۴، ص۲۶، ح۶.

۲- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج۱، ص۱۴۹.

۶. داستان حضرت سلیمان علیه السلام

در تفسیر قمی در ذیل آیات ۳۴ _ ۳۰ سوره ص (وَوَهَبْنَا لِداوود سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالأَعْنَاقِ * وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ) چنین می نویسد: «سلیمان علیه السلام اسبها را دوست می داشت. روزی آنها را طلبید. بر او عرضه کردند و او آنها را می نگریست تا خورشید غروب کرد و نماز عصرش قضا شد. پس بسیار غمگین شد و از خدا خواست که خورشید را برگرداند تا نماز عصرش را بخواند و خدا چنین کرد و او نمازش را خواند پس اسبها را طلبید و گردنها و پاهای آنها را با شمشیر زد و همه را کشت».(۱)

همچنین در ادامه درباره آیه (وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ) ماجرای علاقه بسیار سلیمان به تنها فرزندش و ترس از ملک الموت و توسل به شیاطین برای پنهان کردن فرزندش از دست ملک الموت را بیان کرده، درباره روایات ساختگی خاتم سلیمان، حدیثی را از امام صادق علیه السلام با این مضمون نقل می کند: «خدا ملک سلیمان را در انگشترش قرار داد و وقتی آن را به دست می کرد جن و انس و شیاطین و پرندگان و وحوش و... در مقابلش حاضر می شدند».(۲)

نقد و بررسی

در این قسمت به ذکر موارد ذیل بسنده

میکنیم:

۱. مضمون روایت کشتن اسبها توسط سلیمان در تفسیر الدرّ المنثور از ص:۲۴۹

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۵-۲۳۴.

۲- . همان، ص۲۳۶.

طریق ابن منـذر از ابن جریـح از ابن عباس نیز نقل شـده است».(۱) همچنین در همـان تفسـیر از کعب الاحبار درباره آیه «حتی تورات بالحجاب» نقـل شـده که می گفت: «آن حجـاب از یـاقوت سبز بوده است. یـاقوتی که محیـط به همه خلایق است و از سبزی آن، آسـمان سبز شده است».(۲) بنابراین به وضوح، نقش آفرینی تازه مسـلمانهای یهودی در این داسـتان سرایی ها دیده می شود.

آیت الله مکارم پس از طرح و بررسـی این روایات خرافی می نویسد: «وانگهی کشتن اسبها علاوه بر اینکه جنایت است اسراف نیز هست، چگونه ممکن است چنین عمل ناروایی از پیغمبری سـرزند؟ لـذا در روایاتی که در ذیل این آیات در منابع اسـلامی آمده این نسـبت شدیداً از سلیمان نفی شده است».(۳) وی در ادامه می افزایـد: «اگر نماز واجب، ترك شده توجیه آن مشـكل است و اگر نماز نافله بوده، رد شمس چه لزومی دارد».(۴)

آیت الله سبحانی در این باره به طور مفصل بحث کرده و استدلاتی بیان داشته است از جمله می نویسد:

الف) خداونـد در نخستین آیه، سـلیمان را با جمله (نِعمَ العبدُ اِنّه اَوّاب) تعریف می کند. آیا صـحیح است که هنوز مركّب آن آیه خشك نشـده، خـدا جریانی را نقل کنـد که هرگز با آن سازگار نباشـد. معنای «اوّاب» این است که او زیاد خـدا را یاد می کرد. در این صورت چه طور این فرد «اوّاب» غرق تماشای اسبان می شود و فریضه الهی را فراموش می کند؟

ب) اگر معنی «احببت» در(فَقَالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ

الْخَیْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّی حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ).(۵)

۱- . الدر المنثور، ج۵، ص۳۰۹.

۲- . همان.

۳- . تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۲۷۵.

۴- . همان، ص۲۷۶.

۵- . ص / ۳۲.

(گفت من اسبها را به خاطر یادآوری خدا دوست دارم و او به آنها می نگریست تا از دیدگان پنهان شدند)، به معنی انتخاب و برگزیدن باشد باید به جای «عن ذکرالله»، «علی ذکرالله» بفرماید چنانکه در موارد مشابه به لفظ «علی» بهکار رفته: (إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَى الإِيمَانِ)(۱) (اگر کفر را بر ایمان برگزینند).

ج) ظاهر جمله «ردّوها علی» در (رّدوها عَلیَّ فَطَفِقَ مَسحاً بِالسُوقِ و الاَعناق) این است که ضمیر آن (ها) به «صافنات الجیاد» (اسبهای چابک و تندرو) برگردد در حالیکه شمس در آیه مذکور نیست.

د) اگر مقصود از آن، خطاب به فرشتگان است که خورشید را برای او بازگردانند، چنین خطاب آمرانه ای از سلیمان علیه السلام به ملائکه خدا با مقام او سازگار نیست.

هـ) قائلان معتقدند چون تماشای اسبان، او را از نماز بازداشت آنها را طلبید و با شمشیر، ساق و گردن آنها را زد و مقصود از جمله «فطفق مسحا...» همین است. برخی دیگر که تا حدی روشن فکرترند می گویند: مقصود این است که پس از بازگشت خورشید، ساق و گردن خود را به عنوان وضو شست و در آیین سلیمان، برنامه وضو چنین بوده است.

درجواب باید گفت که: اگر مقصود از «فطفق مسحاً بالسوق و الاعناق» شستن ساق و گردن به عنوان وضوست چرا اولاً به جای «غسل»، «مسح» بهکار برده؟ و ثانیاً چرا به جای «عنق» از لفظ «اعناق» که جمع است استفاده کرده است.

۱- . توبه/ ۲۳.

در حالیکه سلیمان یک گردن بیشتر نداشت. و ثالثاً اطلاق لفظ «سوق» و اراده دو «ساق» کاملاً بر خلاف ظاهر است. هم چنین اگر مقصود از جمله «فطفق مسحاً» زدن گردن و پی کردن آنهاست چرا کلمه

«مسحاً» را به جای «ضرباً» یا «قطعاً» بهکار برده است؟ در حالیکه در زبان عرب، این کلمه به ندرت در معنای قطع و بریدن بهکار می رود.(۱)

ب) درباره افتادن جسد بر کرسی سلیمان، آیت الله سبحانی می نویسد: «در این مورد مفسّران بالاخص آنان که به گردآوری روایات به هر صورتی باشد عنایت دارند احتمالاتی را نقل کردهاند که بسیاری از آنها شبیه اسرائیلیات و ریشه آنها اخبار یهود و کتابهای آنهاست. در این میان تنها یک احتمال از آن احتمالات تا حدودی قابل اعتماد است و آن اینکه: او دارای فرزندی بود که به او دل بسته بود و او را مظهر امیدهای خود در آینده می دانست. خداوند با گرفتن جان او به طوری که حضرت سلیمان، جسد بی روح فرزند خود را در برابر دیدگان خود دید، پایه مقاومت و شکیبایی او را در برابر مصائب آزمود و در ضمن تفهیم کرد که قبل از هر چیزی باید کارها را به خدا تفویض کرد».(۲) وی در ادامه می افزاید: «توجه به فرزند و او را مظهر آمال و آرزوها اندیشیدن، برای افراد نه تنها گناه نیست، بلکه نسبت به شناختی که از جهان آفرینش دارند ترک اولی نیز حساب نمیشود. در حالیکه برای پیامبران با شناختی که از خدا و جهان دارند و می دانند که هیچ کاری بدون خواست او صورت نمیپذیرد، نوعی ترک اولی است که اثر آن با «انابه» و طلب مغفرت از میان می رود».(۳) گفتنی است که مضمون این را سیوطی در الدرالمنثور از «ابن مردویه» به سند ضعیف از ابو هریره نقل کرده است.(۴)

۱- . منشور جاوید، ج۵، ص ۱۳۰-۱۲۸.

۲- . همان، ص ۱۳۱.

۳- . همان، ص ۱۳۲.

۴- . الدر المنثور، ج۵، ص ۳۱۱.

ج) آنچه درباره انگشتر سلیمان علیه السلام و دزدیده شدن آن توسط شیاطین و در پی آن حکومت شیاطین بر ملک سلیمان گفته شده، به شدت مورد نقد و طعن قرار گرفته است. از جمله آیت الله مکارم

می نویسد: «اما افسانه های دروغین زشتی که درباره گمشدن انگشتر سلیمان و یا ربوده شدن آن به وسیله یکی از شیاطین و نشستن شیطان بر تخت حکومت به جای او که با آب و تاب در بعضی از کتب آمده و ظاهراً ریشه آن به «تلمود» یهودیان باز می گردد و از خرافات اسرائیلی است، با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست. این افسانه ها قبل از هر چیز، دلیل بر انحطاط فکری گویندگانش می باشد و لذا محققان اسلامی هر جا از آن نام برده اند، بی پایه بودن آن را با صراحت بازگو کردهاند و گفتهاند نه مقام نبوت و حکومت الهی به انگشتر وابسته است و نه هرگز خداوند این مقام را از پیامبری گرفته، شیطانی را به صورت پیامبری در آورده تا چه رسد به اینکه چهل روز بر جای او بنشیند و در میان مردم حکومت و قضاوت کند».(۱)

۷. داستان زینب بنت جحش

مؤلف تفسیر قمی در ذیل آیه ۳۷ احزاب (وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ) سبب نزولی را از امام صادق علیه السلام به این نحو نقل می کند: «روزی پیامبر صلی الله علیه وآله به منزل زید وارد شد و زینب را دید که در وسط خانه نشسته و ماده خوش بویی را می سایید. به او نگریست و او زیبا چهره بود و فرمود: «سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین» و به منزلش برگشت و علاقه عجیبی به زینب در قلبش پیدا شد. وقتی زید به منزل رفت زینب او را از آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله گفته بود آگاه کرد. زید گفت: می خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را تزویج کند؟

۱- . تفسیر نمونه، ج۱۹، ص۲۸۱.

گفت: می ترسم طلاقم دهی و او تزویجم نکند. زید نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و جریان را گفت:

آن حضرت نپذیرفت و فرمود: همسرت را نگه دار...».(۱)

نقد و بررسی

صاحب«مخزن العرفان» بعد از نقل ماجرا می نویسد: «لکن این تفسیر از چند جهت منافی با مقام نبی خاتم صلی الله علیه وآله است. یکی عصمت که ما درباره انبیا قائل هستیم و عاشق شدن به زن غیر، مناسبتی با مقام عصمت نخواهد داشت. دیگری به دلالت نص صریح آیه ۲۷ سوره نور: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا)، وقتی تمام مؤمنین مأمور باشند بدون اذن، داخل خانه احدی نشوند پیامبر صلی الله علیه وآله اولی به این حکم است. از این گذشته کسی که به عقل خود رجوع نماید به شهادت عقلش می فهمد که این توجیه اهل سنت در آیه به کلی بی اساس است. زیرا زینب، دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود و ممکن نیست که در کوچکی و بزرگی قبل از فرود آمدن آیه حجاب، او را ندیده باشد چه طور قبلاً- که موقع بروز حسن و زیبایی او بود خواستگار او نشد و پس از مدتی که زن پسر خوانده او شد و مسلماً از طراوت جوانی او کاسته شد، به یک نظر عاشق او گردید و کلامی گفت که حاکی از دل باختگی او باشد. هرگز چنین نخواهد بود».(۲)

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه (فلمّا قضی زیدمنها وَطَراً زِوَّجنا لَها) ص:۲۵۴

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۱۷۳-۱۷۲.

۲- . مخزن العرفان، ج۱۰، ص۲۳۳-۲۳۲.

می نویسد: «تعبیر قضای وطر، کنایه است از بهره مندی از وی و هم خوابگی با او و جمله (لِکَیَّ لایکون عَلَیَ المومنینَ حَرَجٌ فی أزواجِ اَدعِیائهم اذا قضوا مِنهُنَّ وَطَراً) تعلیل ازدواج مورد بحث و بیان مصلحت این حکم است. می فرماید، اینکه ما زینب را به ازدواج تو در می آوریم و این عمل را حلال و جایز کردیم

علتش این است که خواستیم مؤمنین در خصوص ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان، بعد از آنکه بهره خود را گرفتند در فشار نباشند».(۱)

وی در ادامه می گوید: «از این جا روشن می شود که آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله در دل پنهان می داشته همین حکم بوده و معلوم می شود این عمل قبلاً ـ برای آن جناب واجب شده بود نه اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله آن طوری که بعضی از مفسّرین گفته اند، عاشق زینب شده و عشق خود را پنهان کرده باشد، بلکه وجوب این عمل را پنهان کرده است».(۲)

همچنین می افزاید: «مفسّرین در اثر این اشتباه به سختی و تنگی افتاده، در مقام توجیه عشق رسول خدا صلی الله علیه وآله بر آمده اند که او هم بشر بوده و عشق یک حالت جبلی و فطری است که هیچ بشری از آن مستثنی نیست [همچنان که مصحح تفسیر قمی چنین توجیهی آورده](۳) غافل از اینکه اولاً ـ با این توجیه، نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کمتر دانستهاند. حال آنکه نیروی تربیت الهی قادر بر هر نیروی دیگری است. ثانیاً در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آن جناب را عتاب کند که چرا عشق خود را پنهان کردهای؟ چون معنایش این می شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می کردی و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن تر است».(۴)

۱- . تفسیر المیزان، ج۱۶، ص۴۸۴.

۲- . همان.

۳- . تفسیر القمی، ج۲، ص۱۷۳.

۴- . تفسیر المیزان، ج۱۶، ص۴۸۴.

علاوه بر استدلال‌های فوق گفتنی است که تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله به هیچ وجه نشان نمیدهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت، بلکه همچون سایر همسران، بلکه شاید از جهاتی نیز کمتر از بعضی همسران پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه هاست.(۱)

نتیجه گیری

۱. اسرائیلیات یا قصه های خرافی بر گرفته از منابع یهودی یا مسیحی و... در برخی تفاسیر اسلامی از جمله تفسیر قمی وارد شده است.

۲. وجود این روایات در کتاب تفسیر قمی، دلیل بر وجود آنها در نسخه اصلی تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیست.

۳. روایات اسرائیلی مورد بحث، در معارضه با آیات قرآن کریم و نیز برخی روایات معصومان علیهم السلام و شواهد عقلی، دچار اشکالات اساسی می گردد.

۴. انبیا و رسولان الهی دارای مقام عصمت بوده و اتهاماتی که در مصادر اسرائیلی بر ایشان وارد شده، هرگز شایسته مقام والای ایشان نیست.

فهرست منابع

۱ . اعلام القرآن، خزائلی، محمد؛ چاپ سوم، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ه_.ش.

۲ . الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، الذهبی، محمدحسین؛ الطبعه الثانیه، دمشق، لجنه النشر فی دارالایمان، ۱۴۰۵ ه_.ق _ ۱۹۸۵ م.

۳ . الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، نعناعه، رمزی؛ بیروت، دارالقلم _ دارالضیاء، ۱۹۷۰م _ ۱۳۹۰ه_.ق.

۴ . الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، ابوشهبه، محمد بن محمد؛ الطبعه الاولی، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۳ه_.ق _ ۱۹۹۲م.

ص:۲۵۶

۱- . تفسیر نمونه، ج۱۷، ص۳۲۷.

۵ . التبیان فی تفسیر القرآن، الطوسی، محمد بن الحسن؛ تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، الطبعه الاولی، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۶ . التفسیر الکبیر، رازی، فخرالدین؛ الطبعه الثالثه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا

۷ . الجامع لأحکام القرآن، القرطبی، محمد بن احمد؛ الطبعه الاولی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ هـ.ش.

۸ . الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن؛ قم، مکتبهآیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۹ . الکاشف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری، محمود؛ الطبعه الثالثه، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق.

۱۰ . المفسّرون حیاتهم و منهجهم، ایازی، محمد علی؛ تهران، وزاره الثقافه و الارشاد و الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ.ق ـ ۱۳۷۳ هـ.ش.

۱۱ . بحارالانوار، المجلسی، محمدباقر؛ بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۲ . پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، دیاری، محمدتقی؛ چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۹ هـ.ش.

۱۳ . تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو؛ تحقیق: محمد حسین شمس الدین، الطبعه الاولی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۱۴ . تفسیر القمی، القمی، علی بن ابراهیم؛ تصحیح: طیب الموسوی الجزائری، الطبعه الثالثه، قم، موسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۱۵ . تفسیر الکاشف، مغنیه، محمد جواد؛ الطبعه الاولی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴هـ.ق.

۱۶ . تفسیر المیزان، طباطبایی، محمد حسین؛ ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، چاپ بیست و سوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ هـ.ش.

۱۷ . تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر؛ چاپ نوزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳هـ.ش.

۱۸.تفسیر نورالثقلین، العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه؛ تصحیح: هاشم الرسولی المحلاتی،

الطبعه الثانيه، قم، المطبعه العلميه، ۱۱۱۲ م.

۱۹ . تفسير و مفسّران، معرفت، محمدهادی؛ چاپ اول، قم، موسسه فرهنگی التمهيد، ۱۳۸۰ هـ.ش.

۲۰ . تنزيه الانبياء، الموسوی، السيد المرتضی؛ الطبعه الثانيه، نجف، المطبعه الحيدريه، ۱۳۷۹ هـ.ق _ ۱۹۶۰ م.

۲۱ . جامع البيان عن تأويل آی القرآن، الطبری، محمد بن جرير؛ ضبط: صدقی جميل العطار، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۰ هـ.ق _ ۱۹۹۹ م.

۲۲ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد؛ تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ سوم، بيروت، داراحياء التراث العربی، ۱۳۸۵ هـ.ش.

۲۳ . علل الشرايع، صدوق، محمد بن علی بن حسين؛ ترجمه: محمد جواد ذهنی تهرانی، چاپ اول، قم، انتشارات مومنين، ۱۳۸۰ هـ.ش.

۲۴ . عيون أخبار الرضا عليه السلام، صدوق؛ بی جا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ.ش.

۲۵ . قرآن كريم.

۲۶ . كتاب التفسير، عياشی، محمد بن مسعود؛ تحقيق: هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپ خانه علميه، ۱۳۸۰ هـ.ش.

۲۷ . كتاب مقدس (عهد عتيق و عهد جديد)، ترجمه فاضل خان خمدانی، ويليام گلن _ هنری مرتن، تهران، انتشارات اساطير، ۱۳۸۰ هـ.ش.

۲۸ . مجمع البيان فی تفسير القرآن، طبرسی، فضل بن حسن؛ چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ هـ.ش.

۲۹ . مخزن العرفان فی تفسير القرآن، امين، نصرت؛ تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ هـ.ش.

۳۰ . معالم التنزيل فی تفسير القرآن، البغوی، حسين بن مسعود؛ تحقيق: عبدالرزاق المهدی، الطبعه الاولی، بيروت دار احياء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ.ق.

۳۱ . معجم الرجال الحديث، الموسوی الخويی، ابوالقاسم؛ الطبعه الثالثه، بيروت، نشر مدينهٔ العلم، ۱۴۰۳ هـ.ق _ ۱۹۸۳ م.

۳۲. منشور جاويد، سبحانی، جعفر؛ تهران، انتشارات توحيد، ۱۳۶۰ هـ.ش _ ۱۴۰۱ هـ.ق.

ص:۲۵۸

بررسی آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص در تفسیر قمی فاطمه گل باغی

چکیده

تفسیر قمی در تعریف محکم و متشابه بیان میدارد که متشابه آیاتی هستند که دارای لفظ واحدند ولی معنایشان مختلف است؛ مانند: کفر که بر ۵ وجه است. ودر این کتاب ۴۲ آیه جز محکمات ذکر شده است.

تفسیر قمی راجع به آیات ناسخ و منسوخ به ۲۵ مورد در مورد آیات عام و خاص به ۶ مورد اشاره کرده است.

واژگان کلیدی: محکم،متشابه، ناسخ، منسوخ، عام، خاص، تفسیر قمی

مقدمه

الهی، کامم را به حلاوت تلاوت کلامت، شیرین بدار.

قرآن کریم که معجزهٔ حضرت ختمی مرتبت است کتاب هدایت برای تمام بشریت است و آیات نورانیاش راه را به سوی تمامی طالبان حقیقت میگشاید و از آنچه آدمی به آن نیازمند و برای رسیدن به صراط مستقیم به آن محتاج است در این کتاب شریف نازل شده است.

ص:۲۵۹

در این کتاب عظیم الشأن مفسرین با درک جزئی خود از بیکران حقائق آن، دسته بندیهایی بر اساس آیات محکم و متشابه،ناسخ و منسوخ، عام و خاص و... کرده. و به شرح هر کدام از آن ها پرداخته اند، زیرا به خطا رفتن در اینگونه

آیات، مانند متشابه سبب پیدایش فرقههای ضالهٔ بسیاری مانند مجسمه و... شده است که هر کدام بنابر غرض ورزیهای خودشان به ظاهر آیات پرداخته و باطن آن را رها ساختهاند و این کتاب که مایه هدایت است سبب گمراهی آنها شده است. در کتاب شریف تفسیر قمی نیز موضوع آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و عام و خاص و... مطرح شده است شیوهٔ کار ما بر اساس بررسی و جست وجو در هر دو جلد کتاب و استخراج اینگونه آیات در حد استطاعت بوده است.

فرضیه: در تفسیر قمی برخی آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و عام و خاص معرفی شده است.

هدف

بررسی نسخ و اِحکام و تشابه و عموم و خصوص در تفسیر قمی.

روش تحقیق

کتابخانهای _ اسنادی.

محکم و متشابه

آشنایی با محکم و متشابه در قرآن دارای چنان اهمیتی است که هر مفسر قرآنی توجه به آن را برای خود لازم دانسته، غفلت از آن را موجب پیدایش انحراف در تفسیر قرآن میداند. قرآن کریم به دو بخش محکم و متشابه تقسیم میشود.

ص:۲۶۰

بعضی از آیات، آیات مادر،اساسی و مرجع است و بخشی دیگر نیازمند ارجاع به دسته نخست. از این رو نظر استقلالی به آیات دستهٔ دوم در تفسیر قرآن، انسان را به کلی از مسیر صحیح فهم قرآن منحرف میسازد. پیدایش مذاهب فاسدی چون مجسمه یا مجبره یا مفوضه بر پایه همین دسته از آیات و بودن ملاحظه آیات محکم است.

برای بیان محوری بودن شناخت محکم و متشابه

در قرآن به ذکر این حدیث اکتفا میشود:

فی العیون اخبار الرضا علیه السلام: «من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم».(۱)

تعریف محکم و متشابه

الف) تعریف محکم

راغب در مفردات میگوید: ریشهٔ «حکم» به معنای «مَنَعَ» است. به همین سبب در زبان عربی به لجام اسب «حَکَمه» اطلاق میگردد. (زیرا لجام، حیوان را از حرکت و تمرد باز میدارد) بنابراین در این ماده، نوعی معنای مانعیت و نفوذ ناپذیری نهفته است. «محکم» بودن چیزی، بدین معناست که عامل خارجی نمیتواند در آن نفوذ کند و به قول راغب: «محکم، چیزی است که نه از حیث لفظ و نه از حیث معنا شبهه ای در آن وارد نگردد.» این ویژگی در یک کلام، هنگامی پدید میآید که کلام در افادهٔ معنا هیچ گونه ابهام و ایهامی نداشته باشد و به روشنی تمام بر مقصود خود دلالت کند.(۲)

ص:۲۶۱

۱- . ملامحسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج۱، ص۳۱۹.

۲- . راغب اصفهانی، المفردات، ذیل مادهٔ«حکم».

ب) تعریف متشابه

راغب میگوید: شبهه، آن است که به لحاظ وجود شباهت بین دو چیز،یکی از دیگری تمییز داده نشود (چه شباهت عینی و چه شباهت معنوی). متشابه در قرآن، کلامی است که به دلیل مشابهت لفظی یا معنویاش به چیز دیگر، تفسیر آن مشکل شده است. فقها میگویند: متشابه،چیزی است که ظاهرش خبر از باطنش نمی دهد و گویای مرادش نیست».(۱)

متشابه در اصطلاح قرآن، لفظی است که احتمال

چندین معنا در آن وجود دارد. به همین سبب در آن شک و شبهه ایجاد میگردد و همانگونه که امکان تأویل صحیح آن وجود دارد احتمال تأویل فاسد نیز در آن میرود. همین احتمال، باعث شده تا منحرفان درصدد تأویل آن متناسب با اهداف خویش برآیند.(۲)

در آیهٔ ۷ سوره مبارکهٔ آل عمران، آیات محکم«ام الکتاب» معرفی شده است. «آیات محکمات هن ام الکتاب». با توجه به این معنا،آیات محکم مرجع و اساسی است و بر طرف کنندهٔ ابهام و تشابه از آیات متشابه است.

از این آیه استفاده میشود که با ارجاع به آیات محکم از آیات متاشبه رفع تشابه میگردد و مفهوم آنها نیز در سایه آیات محکم، معلوم میشود.(۳)

دربارهٔ مصادیق آیات محکم و متشابه، نظریاتی مطرح شده است:

متشابهات حروف مقطعهای است که در صدر بعضی از سورهها میآید و مابقی محکم است.

۱- . راغب اصفهانی، همان، ذیل مادهٔ«شَبهه».

۲- . محمد هادی معرفت، التمهید، ج۳، ص۹.

۳- . همان/ ص۳۲۳.

محکمات، حروف مقطعه و غیر آنها آیات متشابه است.

آیات مبیّن، محکم و آیات مجمل، متشابه است.

آیات ناسخ، محکم و آیات منسوخ، متشابه است.

محکمات، آیاتی است که دلایلی روشن و واضح دارد، اما بازشناسی متشابهات نیاز به تأمل و تدبر دارد.

آیات الاحکام محکمات و ما بقی متشابهات است.

آیات محکمات، تأویل واحدی دارند، در حالیکه آیات متشابه، وجوه متعددی از تأویل در آنها متحمل است.

تقسیم آیات به محکم و متشابه، ویژهٔ آیات قصص است؛ یعنی آیاتی که در آن، اخبار

پیامبران علیهم السلام و امت های پیشین به صورت روشن تبیین شده جزء محکمات هستند و آن دسته که با تکرار در سورههای متعدد، الفاظ و محتوای آن، دربارهٔ سرگذشت پیامبران علیهم السلام، مشتبه شده، متشابهات است.

آیات متشابه، آیاتی است که بر خلاف محکمات نیاز به توضیح و بیان دارد.(۱)

بنابرتفسیر قمی متشابه در قرآن، آیاتی هستند که لفظ واحد ولی معنایشان مختلف است؛ مانند کفر که بر ۵ وجه و ایمان که بر ۴ وجه است.(۲)

در اینجا به ذکر آیات محکم در تفسر قمی میپردازیم.

۱- . ر.ک: علامه طبرسی، مجمع البیان، ج۱، ص۶۹۹ و ج۲، ص۷۰۰؛ علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۳۲-۴۰.

۲- . علی بن ابراهیم قمی، التفسیر، ج۱، ص۱۲۳.

نسخ

الف) تعریف لغوی

راغب اصفهانی در مفردات میگوید:(۱) نسخ یعنی از بین بردن چیزی به واسطهٔ چیزی که پس از آن می آید، مثل از بین بردن آفتاب، سایه را و بالعکس. از واژهٔ نسخ، گاه معنای «ازاله» و گاه معنای «اثبات» (ضد آن) فهمیده میشود.

نسخ قرآن، عبارت است از ازاله و از بین بردن حکم آن با حکمی که پس از آن میآید. خداوند میفرماید: (ما نَنسَخ مِن آیهٍ أو نُنسِها نَأتِ بِخَیرٍ مِنها أو مِثلِها).(۲)

نسخ کتاب به معنای انتقال صورت آن به کتاب دیگر است. این امر سبب ازاله و رفع صورت نخست نمی گردد، بلکه موجب اثبات همان صورت در مادهٔ

دیگری میشود. گاهی از این معنا به «استنساخ» تعبیر میشود. خداوند میفرماید: (إنّا کُنّا نَستَنسِخُ ما کُنتُم تَعمَلونَ).(۳)

ب)تعریف اصطلاحی

نسخ عبارت است از برداشتن حکمی به واسطهٔ تشریع بعدی که در ظاهر، اقتضای استمرار داشته است، به گونهای که ذاتاً به دلیل خاص، امکان اجتماع آن دو وجود نداشته باشد.(۴)

ص:۲۶۴

۱- . راغب اصفهانی، همان، ذیل مادهٔ نسخ.

۲- . بقره/ ۱۰۶.

۳- . جاثیه/ ۲۹.

۴- . محمد هادی معرفت، همان، ذیل تعریف نسخ.

ج) ارکان نسخ

این موارد عبارتند از:

۱. منسوخ (حکم اول)

۲. منسوخ به (حکم دوم)

۳. ناسخ

د) شروط نسخ

۱. منسوخ (دلیل اول) حکم شرعی باشد، نه عقلی.

۲. منسوخ، محدود به زمان معین نشده باشد.

۳. منسوخ به (دلیل دوم) متاخر از زمان منسوخ باشد.

۴. تشریع منسوخ به، از سوی شارع مقدس صورت گرفته باشد.

۵. دلیل منسوخ به، همسان با دلیل منسوخ باشد.

۶. میان دلیل اول و دوم، تعارض ذاتی و یا به دلیل خاص، وجود داشته باشد.

۷. تعارض میان دو د لیل، تعارضی تام و کامل باشد.

۸. ناسخ،تنها شارع مقدس باشد. (ص۲۹۸)

ه_) آیات ناسخ و منسوخ

اگر از افراطی که برخی در اکتشاف «نسخ» در قرآن کردهاند، بگذریم، با یک سیر اجمالی در اقوال بزرگان قرآن شناسی، روشن میگردد که به تدریج با ضابطه مند شدن اصطلاح نسخ، دایرهٔ نواسخ قرآن، محدود و محدودتر شده و نظر محققان متأخر،خط بطلانی بر نظریهٔ طرفداران نسخ کشیده است.

مصطفی زید در کتاب خود،موارد ادعایی نسخ را نزد متقدمان، اینگونه گزارش میکند:

ابوعبدالله، محمد بن حزم، ۲۱۴ مورد؛ ابن سلامه، ۲۱۳ مورد؛ ابوجعفر نحاس، ۱۳۴مورد و ابن جوزی، ۲۴۷مورد.(۱)

۱- . سید محسن موسوی، ناسخ و منسوخ در قرآن و دیدگاه علامه، ص۱۰۶-۱۰۷.

سیوطی در«الاتقان» ضمن رد طرفداران کثرت نسخ، از آغاز تا پایان قرآن، موارد معدودی را ذکر کرده است که عبارت است از:

بقره ۶ آیه ؛ آل عمران ۱ آیه ؛ نساء ۲ آیه ؛ مائده ۳ آیه ؛ انفال ۳ آیه ؛ نور ۲ آیه ؛ احزاب ۱ آیه؛ مجادله ۱آیه ؛ ممتحنه ۱آیه ؛ مزمل ۱ آیه که مجموع در ۲۱ مورد است و در منسوخ بودن ۱ مورد هم اظهار تردید میکند.(۱)

علامه شعرانی به ۵ مورد نسخ معتقد است و آیت الله خویی جز ۱ مصداق برای نسخ قائل نیست که آن هم آیهٔ نجواست.(۲)

نتیجه گیری

نتایجی که مؤلف در سیر تحقیق بدان رسیده عبارت است از:

در بررسی تفسیر قمی و جست و جو در این کتاب

و دقت در عباراتی که نسبت به آنها قائل به تحریف شده است به نظر میرسد که این تفسیر، متعلق به ثقه الاسلامی مانند علی بن ابراهیم قمی نیست.

با توجه به تعریف مرسوم محکم و متشابه، تفسیر قمی آیهٔ ۲ سوره مبارکهٔ رعد را محکم میداند، در حالیکه به نظر میرسد این آیه جزء متشابهات باشد.

تعریف محکم و متشابه از نظر تفسیر قمی با سایر تعاریف که درباره این گونه آیات وارد شده، متفاوت است.

۱- . نک: سیوطی، الاتقان، ج۲، ص۷۰۸-۷۱۲.

۲- . سید محسن موسوی، همان، ص۱۰۷.

کتاب نامه

۱ . خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انوارالهدی، ۱۴۰۱ق.

۲ . الراغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم، الطبعة الاولی، ۱۴۱۲ق.

۳ . سیوطی جلال الدین، الاتصال فی علوم القرآن، دمشق، بیروت، دارابن کثیر، ۱۴۱۴ق.

۴ . طباطبایی محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه العلمی، ۱۳۹۴ق.

۵ . طبرسی، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفة،چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

۶ . قمی (منسوب به قمی) علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، بیروت، دارالسرور،۱۴۱۱ق.

۷ . فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر صافی، تهران، مکتبة الصدر، ۱۴۱۶ق.

۸ . معرفت، محمد هادی، التهمید فی علوم القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۹ . موسوی، سید محسن، ناسخ و منسوخ در قرآن و دیدگاه علامه، پایان نامه.

ص:۲۶۷

علی بن ابرهیم بن هاشم قمی زهرا کفائی جلیلی فرد

مقدمه

در مجال به دست آمده برآن شدیم تا از مردی بزرگ بنگاریم ؛ مردی که در جای جای کتابهای حدیثی، نام و نشانی از او مییابیم. مردی که ورد زبانش «حَدَثَنی أبی» بود.

آری، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.

تمام حیات این انسان محتشم گران ارج،حدیث و قرآن بود زندگی پربرکتی که همهی ما از هنوز تا همیشه در آرزویش هستیم و خواهیم بود.

در این فرصت کوتاه آنچه را توانستم بیابم جامهی قلم پوشاندم، تا شاید دِینِ علوم حدیثی بودن را به جا آورم. از زندگی نامه این مرد منسوب به آسمان، تنها وفاتش را آن هم بصورت تقریبی و نه تحقیقًی یافتم و دیگر هیچ.

تفسیرش، این کتاب کهن، را بررسیدم تا بدانیم انتساب صحیح است یا خیر.

به هر حال آنچه را در توان طاقت بشری این حقیر بود ارائه میکنم.(و بضاعتنا مزجاه و ثمن بخس).

ص:۲۶۸

کلید واژه ها: علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ابوالفضل، ابوالجارود، مقدمهٔ تفسیر قمی.

در مورد زندگی نامه «علی بن ابراهیم قمی» نمی توان مطلب آن چنانی یافت و تنها موردی که

درباره او ذکر شده، سال وفات است.(۱) بنابر نقل شیخ آقا بزرگ تهرانی: ایشان در عصر امام عسکری علیه السلام و تا سال ۳۰۷ ق، میزیستند.

شیخ طوسی وی را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته، ولی سید صدرالدین عاملی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام برشمرده است. از سوی دیگر مرحوم صدوق در عیون اخبارالرضا علیه السلام نقل میکند: حمزه بن محمد بن جعفر در سال ۳۰۷ از علی بن ابراهیم روایت شنیده است که با ملاحظه استادی علی بن ابراهیم نسبت به کلینی کلام عاملی را نمی توان صحیح شمرد.(۲) علی بن ابراهیم در محضر استادانی چون: أحمد بن أبی عبدالله، أحمد بن إسحاق بن سعد، أحمد بن محمد، أحمد بن محمد البرقی، أحمد بن محمد بن خالد، إسحاق بن إبراهیم (برادرش)، إسماعیل بن محمد المکی، أیوب بن نوح، الحسن بن محمد، الحسن بن موسی الخشاب، الحسین بن الحسن، ریان بن الصلت، السری بن الربیع، سلمه بن الخطاب، صالح بن السندی، صالح بن عبدالله، العباس بن معروف، عبدالله بن الصلت، عبدالله بن محمد بن عیسی، علی بن إسحاق، علی بن حسان، علی بن شیره، علی بن محمد، علی بن محمد القاسانی، محمد بن إسحاق الخفاف، محمد بن الحسین، محمد بن خالد الطیالسی،

۱- . رجال النجاشی، باب علی، ص ۲۶۰.

۲- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۲

محمـد بن سالم، محمـد بن علی،محمـد بن عیسـی،محمد بن عیسـی بن عبید، المختار بن محمد، المختار بن محمد بن المختار، المختار بن محمـد بن المختار الهمدانی، المختار بن محمد الهمدانی، موسـی بن إبراهیم المحاربی، هارون بن مسـلم و یاسـر، و یاسـر الخادم و یعقوب بن یزیـد و الخشاب.تلمذ کرد.(۱) و افرادی ماننـدِ أحمـد بن زیـاد بن جعفر الهمـدانی، الحسن بن حمزه العلوی، محمد بن موسی بن المتوکل و محمد

بن یعقوب الکلینی، شاگردی ایشان را کردند و به نقلِ روایت های این بزرگ پرداختند.(۲)

علی بن ابراهیم تألیفات بسیاری دارد که به نام برخی از آن ها بسنده میکنیم.ماننـدِ: کتاب التفسیر، کتاب الناسخ و المنسوخ، کتاب قرب الإسـناد، کتاب الشـرایع، کتاب الحیض، کتاب التوحید و الشـرک، کتاب فضائل أمیرالمؤمنین [علیه السلام]، کتاب المغازی، کتاب الأنبیاء، رساله فی معنی هشام و یونس،جوابات مسائل سأله عنها محمد بن بلال.(۳) در کتب اربعهٔ حدیثی شیعه ۷۱۴۰ روایت از او نقل شده است.(۴) هاشم معروف حسنی در کتابش در باره ابراهیم بن هاشم، پدر علی بن ابراهیم مینویسد:

«والـده ابراهیم بن هاشم المعروف بالقمی فهو کوفی الاصل و نسب الی قم لانه هاجر الیها و کان اول من نشـر حدیث الکوفیین فی القم ».(۵)

رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی از کهنترین کتاب هایی هستند که ضمن شرح حال رجالی، با عبارت (له کتاب التفسیر) از وجود چنین کتـابی خبر دادهانـد.۶۲ نسـخهٔ خطی از ایـن کتـاب موجـود اسـت کـه کهن ترین آن نگاشـته شـده در سـال ۸۷۲ ق،است.این نسـخ خطی هم اکنون در کتاب خانه های آسـتان قدس رضوی (مشـهد)، سـپهسالار (تهران)، مدرسهٔ فیضـیهٔ (قم)، مدرسهٔ زنگنه (همدان)،

۱- . معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۹۵.

۲- . همان.

۳- . همان، ۱۹۶.

۴- . پایان نامه نقد و بررسی تفسیر قمی، ۴۰.

۵- . بین التصوف و التشیع، ۱۸۴.

مدرسهٔ غرب(همدان)، مرعشی (قم)، آستان عبدالعظیم حسنی(ری)، مدرسهٔ صدر(بابل)، گلپایگانی (قم)، دانشگاه تهران (تهران)، شیخ حیدر علی مؤید(قم)، مجلس شورای اسلامی(تهران)، دانشکدهٔ الهیات(مشهد)، وزیری(یزد)،خانقاه احمدیه (شیراز)، ملی تهران، عبدالحمید مولوی (مشهد)، مدرسهٔ امام صادق (قزوین)، مدرسهٔ صدر

(اصفهان)،مدرسه عبدالرحیم خان (یزد)، فرهنگ (رشت)، ملک(تهران)،عبدالحمید مولوی(مشهد)،امام جمعه(زنجان) نگهداری میشوند.(۱)

شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد چاپ های کتاب التفسیر مینویسد:

طبع مستقلا بایران علی الحجر (فی ۱۳۱۳) و اخری مع تفسیر العسکری علیه السلام (فی ۱۳۱۵).(۲) در حقیقت ۲ چاپ دارد:

۱. مستقل، چاپ سنگی، در ایران؛

۲. همراه تفسیر امام عسکری علیه السلام. این کتاب مقدمه ای دارد که موارد علوم قرآنی را تقـــــــریباً به صورت مبسوط بیان میکند که در این جا برخی موارد را همراه مثال های قرآنی می آوریم.

ناسخ و منسوخ: عدهٔ زنان در جاهلیت یک سال بود (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ)(۳). و بعد از بعثت پیامبر گرامی اسلام این گونه شد(وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا).(۴)

آیات محکم: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ). و (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ).(۵)

۱- . نقد و بررسی تفسیر قمی/ ۴۱.

۲- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۲.

۳- . بقره / ۲۴۰.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۸-۱۹.

۵- . همان/ ۱۹.

آیات متشابه: که در تعریفش مینویسد.«لفظه واحد و معناه مختلف" مانند: «یوم هم علی النار یفتنون» أی یعذبون «و الفتنه اشد من القتل»أی کفر.(۱)

لفظ عام با معنای خاص: «و اوتیت من کل شیء»

منظور بلقیس است.(۲)

لفظ خاص همراه معنای عام: «من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا» لفظ بنی اسرائیل خاص است، ولی منظور تمام بشریت است.(۳)

تقدیم و تأخیر: آیهٔ عدهٔ زنان ناسخ است و برمنسوخ مقدّم شده است.ولی در اصل باید برعکس باشد.(۴)

و موارد بسیار دیگر در زمینهٔ علوم قرآنی مانندِ منقطع و معطوف، محّرف، لفظ جمع با معنای واحد، لفظ واحد همراه معنای جمع،آیاتی که قسمتی در یک سوره و قسمت دیگر در سوره ای دیگر است. و قس علی هذا.(۵)

و مؤلف مقدمه معتقد است که تعدادی از آیات قرآن ردیه بر فِرَق و عقاید مختلف و باطل است که اندکی را ذکر میکنم:

الرد علی الزنادقه: (و من نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون).(۶)

۱- . همان.

۲- . همان، ۲۰.

۳- . همان.

۴- . همان.

۵- . برای مطالعهٔ بیش تر نک به مقدمهٔ تفسیر قمی، صفحات ۲۱ تا ۲۹.

۶- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹.

الرد علی الثنویه: (ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق) منظور این است که خدا واحد است و تمام ارادهها و مشیتها برای اوست.(۱)

الرد علی من انکر المعراج و الاسراء: (و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی ف_کان قاب قوسین او ادنی). و (و اسال من ارسلنا من قبلک من رسلنا).(۲)

الرد علی المجبره: و ما تشاؤون الا ان یشاء الله و فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من

یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا.(۳)

شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد مقدمهٔ کتاب نکاتی را میفرمایند:

اورد المفسر القمی فی اول تفسیره مختصرا من ال_روایات المبسوطه المسندهٔ المرویه عن الامام الصادق عن جده امیرالمومنین علیهما السلام فی بیان انواع علوم القرآن، و قد اورد النعمانی تلمیذ الکلینی تلک الروایات بطولها فی اول تفسیره و اخ___رجها منه السید المرتضی و جعل لها خطبه و یسمی برساله المحکم و المتشابه.(۴)

در حقیقت گاهی بیان میشود که این مقدمه تفسیر نعمانی، یا رسالهٔ محکم و متشابه سید مرتضی است، ولی با مقایسه تفسیر نعمانی که در جلد ۹۰ بحارالانوار آمده است به تفاوت هایی پی برده میشود.

متن تفسیر نعمانی: «... وزجر وترغیب، وترهیب، وجدل، ومثل، وقصص. وفی القرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه، وخاص وعام، ومقدم ومؤخر، وعزائم ورخص،

۱- . همان.

۲- . همان / ۳۲.

۳- . همان / ۳۴.

۴- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۲-۳۰۳.

وحلال وحرام، وفرائض وأحكام، ومنقطع ومعطوف ومنقطع غير معطوف وحرف مكان حرف. ومنه ما لفظه خاص، ومنه ما لفظه عام محتمل العموم، ومنه ما لفظه واحد ومعناه جمع... .(۱)

متن مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم: «... فالقرآن منه ناسخ، و منه المنسوخ،و منه محکم، و منه متشابه، و منه عام، ومنه خاص، و منه تقدیم، ومنه تأخیر،ومنه منقطع،ومنه معطوف...».(۲)

مقدمه کتاب از متن آن، شهرت بیش تری دارد.

در پایان مقدمه چنین آمده است:

حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم

بن حمزه بن موسی بن جعفر حدثنا ابوالحسن...».(۳)

از این سند میتوان دریافت که مؤلف با یک واسطه از علی بن ابراهیم نقل حدیث می کند. در نتیجه همان گونه که ذکر شد چون این مقدمه با رسالهٔ سید مرتضی و تفسیر نعمانی یکسان است، پس میتوان بنابر سند بالا در انتساب شکی ایجاد کرد و این طور بیان کرد که چون مقدمه با مطالب کتاب پیوستگی دارد، نویسندهٔ کتاب بعد از مطالعهٔ متن، این مقدمه را نگاشته است.نویسندهٔ کتاب همان ناقل سند بالاست که برای ما مجهول است. پس اولین اشکال سندی این که کتاب از طریق راوی مجهول به ما رسیده است. غیر از این ابوالفضل العباس بن محمد نیز برای ما ناشناخته است و در هیچ کتاب رجالی، وثاقت و وصفی از او نیامده است. و تنها می توان به این نتیجه رسید که از سادات موسوی است.

۱- . بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۴.

۲- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷.

۳- . همان/ ۳۹.

در کتاب صیانه القرآن آمده است:

«حدثنی ابوالفضل.... قال حدثنا ابوالحسن....»

۱. فمن ذا یکون و لقائل فی قوله (حدثنی) ؟ الذی یحدث عن ابی الفضل لایعرف شخصه و لااسمه و لاوصفه.

۲. و من هو ابوالفضل الذی یحدث عن شیخه القمی؟ نفس ابی الفضل هذا غیرمعروف عند اصحاب الحدیث. فالاسناد الی هذا التفسیر مقطوع او مجهول اصطلاحا.(۱) شیخ آقا بزرگ تهرانی، مؤلف کتاب را ابوالفضل میداند و بیان میکند آنچه به طور خالص از علی بن ابراهیم نقـــــل شده است تا اوایل سورهٔ آل عمران است و احادیث این طور آغاز میشود «قال و حدثنی ابی»، «قال ابوالحسن علی بن ابراهیم حدثنی ابی»، «فانه

حدثنی ابی».(۲) از این قسمت به بعد اسناد تغییر پیدا می کند و سندی مشاهده میشود که نامی از عـــلی بن ابراهیم در آن نیست. «حدثنا أحمد بن محمد الهمدانی قال حدثنی جعفر بن عبد الله قال حدثنا کثیر بن عیـاش عن زیاد بن المـــنذرعن أبی الجارود عن أبی جعفر محمد بن علی علیهما السلام»(۳) احمد بن محمد الهمدانی همان ابن عقدهٔ مشهور و راوی تفـــــسیر ابی الجارود است.(۴) ابن عقده متوفای ۳۳۳ است(۵) و علی بن ابراهیم ۳۰۷ و چون هیچ روایتی از علی بن ابراهیم نیست که از این فرد نقل شده باشد پس بسیار بعید است که راوی علی بن ابراهیم باشد.

۱- . صیانه القرآن عن التحریف/ ۲۳۰.

۲- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۴.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۱۰.

۴- . الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۴.

۵- . همان.

گفتنی است کـه چـون در ایـن سـند، کـثیر بـن ابی عیـاش وجـود دارد سـندش ضـعیف اسـت ولی چـون تفسـیر ابی الجـارود اس_____ناد معتبر دیگری نیز دارد این سند دلیل بر عدم اعتبار و حجیت تفسیر نیست.(۱)

در مورد شخصـیت ابی الجارود بحث هایی وجود دارد. او رئیس یکی از دسته های زیدیان بود و روایاتی دالّ بر م____ذمت از امام باقر علیه السلام دربارهٔ وی وجود دارد چون از حق اعراض کرد.(۲) مرحوم معرفت در بارهٔ تفسیر قمی می نگارد:

«فقد اخذ ابوالفضل العلوی عن شیخه القمی ما رواه باسناده الی الامام الصادق علیه السلام من تفسیر القرآن و ضم الیه م_____ن تفسـیر ابی الجـارود عن البـاقر علیه السـلام و اکمله بمـا رواه هم عن سـائر مشـایخه تتمیما للفائـده. فجاء هـذا التفسـیر مزیجا من روایات القمی و روایات ابی الجارود و روایات غیرهما مما رواه ابوالفضل نفسه. هذا

ال____تفسیر صنیع ابی الفضل العلوی و انما نسبه الی شیخه القمی.»(۳)

با وجود همهٔ این وصف ها میتوان به این نتیجه رسـید که: مؤلف کتاب با استفاده از مجموعهٔ روایاتی که برخی منسوب به علی بن ابراهیم و بعضـی تفسیر ابی الجارود بود و با یاریِ روایات پراکنده نگاشته است و گاهی خود، توضیحات و تَأویلاتی را بیان میکند.

منابع

۱ . ابوالحسین احمد بن علی بن احمد نجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه.

۲ . الشیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۷ق، ۲۵ جلد.

۳ . قاضی زاده،کاظم، پژوهشی پیرامون تفسیر علی بن ابراهیم قمی، بینات، سال سوم، شماره ۲، تابستان۱۳۷۵.

۱- . همان.

۲- . بینات، سال سوم، شماره ۲، ص ۱۲۱.

۳- . صیانهٔ القران عن التحریف/۲۲۹.

۴ . حسنی، هاشم معروف، بین التصوف و التشیع، بیروت، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۲۷ق.

۵ . پوران میرزایی، پایان نامه، نقد و بررسی تفسیر قمی(ساختارشناسی و درون شناسی)، دانشکدهٔ علوم حدیث.

۶ . مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، لبنان، دارالتعارف للمطبوعات،۱۴۲۷ق.

۷ . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، بیروت، لبنان، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.

۸ . معرفت، محمدهادی، صیانه القرآن عن التحریف، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.

ص:۲۷۷

الرجعه والامام القائم عجل الله فرجه الشريف فی تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مهدی مهدی پور

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، والصلاه علی سیدنا ونبیّنا محمد وعلی آله الطاهرین.

و بعد : یمکن لمن یستقری القرآن الکریم أن یعثر لمجموعه کبیره من الآیات القرآنیه الکریمه الّتی تبشّر بظهور الامام المهدی المنتظر عجل الله فرجه الشریف یتیّف عددها علی ثلاثمائه آیه، و قد فسّرت فی احادیث النبی المکرّم صلی الله علیه وآله و الأئمّه المعصومین علیهم السلام بظهور الامام المهدی و نزول عیسی علیهما السلام و رجعه الأئمه الأطهار علیهم السلام.

فتتبعتها فی تفسیر علی بن ابراهیم القمی، من أقدم التفاسیر الّتی وصلت الینا و استخرجت منه ۷۲ آیه قد صرّح المؤلف بتفسیرها علی الامام المهدی علی ضوء الأحادیث المرویه عن المعصومین علیهم السلام و جئت بها بترتیب السور و الآیات، و سمیتها : الامام القائم عجل الله فرجه الشریف، فی تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله.

سوره آل عمران

۱. (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).(۱)

ص:۲۷۸

۱- . سوره آل عمران ۳، الآیه ۸۱.

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن ابن مسکان، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:

ما بعث الله نبیا من لـدن آدم فهلم جرا إلا ویرجع إلی الدنیا وینصـر أمیر المؤمنین علیه السـلام وهو قوله «لتؤمنن به» یعنی: رسول الله ٩، «ولتنصرنه» یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام.(١)

سوره النساء

٢. (وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقًا).(٢)

قوله: (ومن یطع الله والرسول فأولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن أولئک رفیقا) قال:

النبیین: رسول الله ٩، والصدیقین: علی علیه السلام والشهداء: الحسن والحسین علیهما السلام، والصالحین: الأئمه، وحسن أولئک رفیقا: القائم من آل محمد علیهم السلام.(٣)

١- . تفسـیر القمی، علی بـن إبراهیـم القمی؛ ج١، ص١٠۶. و عنـه: الرجعـه: ص٧٧، ح۴٩؛ تفسیر الصافی: ج١، ص٣۵١؛ بحار الانوار: ج۵٣، ص۶١، ب ٢٩، ح ۵٠.

٢- . سوره النساء ۴، الآیه ۶٩.

٣- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیـم القمی؛ ج١، ص١۴٢. و عنه: تأویـل الآیـات: ج١، ص١٣٩، ح١٧؛ البرهان: ج١، ص٣٩٣، ح١٠؛ غایه المرام: ج۴، ص٢٩٨، ب ١٨۴، ح٧؛ بحار الانوار: ج٢۴، ص٣١، ب ٢۶، ح١ و ج۶٧، ص١٩٢، ب ١١، ح٢ و ج۶٨، ص۴، ب ١۵؛ نور الثقلین: ج١، ص۵١۶، ح٣٩۵.

۳. (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا).(۱)

حدثنی أبی، عن القاسم بن محمد، عن سلیمان بن داود المنقری، عن أبی حمزه، عن شهر بن حوشب قال:

قال لی الحجاج بان آیه فی کتاب الله قد

أعیتنی، فقلت: أیها الأمیر أیه آیه هی؟ فقال: قوله: (وان من أهل الکتاب إلا لیؤمنن به قبل موته) والله انی لآمر بالیهودی والنصرانی فیضرب عنقه، ثم أرمقه بعینی فما أراه یحرک شفتیه حتی یخمد، فقلت: أصلح الله الأمیر لیس علی ما تأولت، قال: کیف هو؟ قلت:

إن عیسی ینزل قبل یوم القیامه إلی الدنیا فلا یبقی أهل مله یهودی ولا نصرانی إلا آمن به قبل موته، ویصلی خلف المهدی. قال: ویحک انی لک هذا؟ ومن أین جئت به؟ فقلت: حدثنی به محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، فقال: جئت بها والله من عین صافیه.(۲)

سوره المائده

۴. (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَهَ لَائِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ).(۳)

ص:۲۸۰

۱- . سوره النساء ۴، الآیه ۱۵۹.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۱۵۸. و عنه: مجمع البیان: ج۲، ص۱۳۷؛ منهج الصادقین: ج۳، ص۱۴۸؛ تفسیر الصافی: ج۱، ص۵۱۹؛ البرهان: ج۱، ص۴۲۶، ح۱؛ المحجه : ص۶۲؛ حلیه الأبرار: ج۵، ص۳۰۵، ب ۳۳، ح۱؛ بحار الانوار: ج۱۴، ص۳۴۹، ب ۳۴، ح۱۳؛ نور الثقلین: ج۱، ص۵۷۱، ح۶۶۲؛ و بتفاوت: الایقاظ من الهجعه : ص۳۳۹، ب ۱۰، ح۶۴.

۳- . سوره المائده ۵، الآیه ۵۴.

قوله: «یا أیها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله» قال:

هو مخاطبه لأصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله الذین غصبوا آل محمد حقهم وارتدوا عن دین الله. «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونهم»، نزلت فی القائم علیه السلام وأصحابه «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومه

لائم».(۱)

سوره الانعام

۵. (وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).(۲)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله:

«ان الله قادر علی أن ینزل آیه» وسیریکم فی آخر الزمان آیات، منها:دابه فی الأرض، والدجال، ونزول عیسی بن مریم علیه السلام، وطلوع الشمس من مغربها.(۳)

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۱۷۰. و عنه: منهج الصادقین: ج۳، ص۲۵۴؛ و بتفاوت: البرهان: ج۱، ص۴۷۹، ح۶؛ نور الثقلین: ج۱، ص۶۴۱، ح۲۴۷؛ تأویل الآیات: الظاهره : ج۱، ص۱۵۰؛ و ملخصاً: مجمع البیان: ج۳، ص۲۰۸.

۲- . سوره الانعام ۶، الآیه ۳۷.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۱۹۸. و عنه: تفسیر الصافی: ج۲، ص۱۱۸؛ نوادر الأخبار: ص۲۶۰، ح۱؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۴۰، ب ۱، ح۶۵؛ البرهان: ج۱، ص۵۲۴، ح۳؛ بحار الانوار: ج۱۷، ص۲۰۴، ب ۱، ح۵ و ج۵۲، ص۱۸۱، ب ۲۵، ح۴؛ نور الثقلین: ج۱، ص۷۱۴، ح۶۴.

۶. (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ).(۱)

حدثنا جعفر بن أحمد قال:حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن على، عن محمد بن الفضيل، عن أبى حمزه قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل: «فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شئ» قال:

اما قوله: «فلما نسوا ما ذكروا به» يعنى فلما تركوا ولايه على أمير المؤمنين عليه السلام وقد أمروا به «فتحنا عليهم أبواب كل شئ» يعنى دولتهم فى الدنيا وما بسط لهم فيها.

قوله: «حتى إذا فرحوا بما أوتوا اخذناهم بغته فإذا هم مبلسون» يعنى بذلك قيام القائم عليه السلام.(۲)

۷. (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ).(۳)

أبى الجارود، عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله:

«وهو القادر على أن يبعث عليكم عذابا من فوقكم» هو الدخان والصيحه «أو من تحت أرجلكم» وهو الخسف، «أو يلبسكم شيعا»، وهو اختلاف فى الدين وطعن بعضكم على بعض «ويذيق بعضكم بأس بعض» وهو ان يقتل بعضكم بعضا: وكل هذا فى أهل القبله.(۴)

ص:۲۸۲

۱- . سوره الانعام ۶، الآيه ۴۴.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۱، ص۲۰۰. و عنه: تفسير الصافى: ج۲، ص۱۲۱؛ المحجه : ص۶۶؛ البرهان: ج۱، ص۵۲۵، ح۱؛ نور الثقلين: ج۱، ص۷۱۸، ح۸۲ .

۳- . سوره الانعام ۶، الآيه ۶۵.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۱، ص۲۰۴. و عنه: بحار الانوار: ج۹، ص۲۰۵، ب ۱، ح۶۹ و ج۵۲، ص۱۸۱، ب ۲۵، ح۴.

۸. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَهُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّکَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّکَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّکَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ).(۱)

قال حدثنی أبی، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود المنقری، عن حفص بن غياث، عن أبی عبد الله عليه السلام قال: سأل رجل عن حروب أمير المؤمنين عليه السلام، وكان السائل من محبينا، فقال أبو جعفر عليه السلام:

بعث الله محمدا صلى الله عليه وآله بخمسه أسياف، ثلاثه منها شاهره لا تغمد إلى أن تضع الحرب أوزارها، ولن تضع الحرب أوزارها حتى تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت الشمس من مغربها آمن الناس كلهم فی ذلک اليوم، فيومئذ «لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت فی ايمانها خيرا»،

وسيف منها ملفوف، وسيف منها مغمود، سله إلى غيرنا، وحكمه الينا... .(۲)

سوره الأعراف

۹. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ).(۳)

قوله: «هل ينظرون إلا تأويله يوم يأتی تأويله»، فهو من الآيات التی تأويلها بعد تنزيلها، قال: ذلک فی القائم عليه السلام، ويوم القيامه.(۴)

۱- . سوره الانعام ۶، الآيه ۱۵۸.

۲- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۲، ص۳۲۰. و عنه: بحار الانوار: ج۱۰۰، ص۱۶، ب ۲، ح۱؛ و بتفاوت: الكافی: ج۵، ص۱۰، ح۲.

۳- . سوره الأعراف ۷، الآيه ۵۳.

۴- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۱، ص۲۳۵. و عنه: تفسير الصافی: ج۲، ص۲۰۳؛ المحجه : ص۷۲؛ البرهان: ج۲، ص۲۳، ح۱؛ نور الثقلين: ج۲، ص۳۸، ح۱۴۹.

سوره التوبه

۱۰. (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ).(۱)

قوله: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون»

فإنها نزلت فی القائم من آل محمد، وهو الذی ذکرناه مما تأویله بعد تنزیله.(۲)

سوره یونس

۱۱. (قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُهُ بَیَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ).(۳)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله:

«قل أرأیتم ان اتاکم عذابه بیاتا» یعنی لیلا «أو نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون» فهذا عذاب ینزل فی آخر الزمان علی فسقه أهل القبله، وهم یجحدون نزول العذاب علیهم.(۴)

۱- . سوره التوبه ۹، الآیه ۳۳.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۲۸۹. و عنه: بحار الانوار: ج۵۱، ص ۵۰، ح۲۲.

۳- . سوره یونس ۱۰، الآیه ۵۰.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۳۱۲. و عنه: تفسیر الصافی: ج۲، ص۴۰۵؛ البرهان: ج۲، ص۱۸۷، ح۲؛ بحار الانوار: ج۵۲، ص۱۸۵، ب ۲۵، ح ۱۰؛ نور الثقلین: ج۲، ص۳۰۶، ح۷۳.

سوره هود

١٢. (وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).(١)

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد عن على بن الحكم، عن سيف، عن حسان، عن هشام بن عمار، عن أبيه(٢) عن على عليه السلام فى قوله تعالى: «لئن اخرنا عنهم العذاب إلى أمه معدوده ليقولن ما يحبسه» قال:

الأمه المعدوده أصحاب القائم الثلاثمائه والبضعه عشر.(٣)

١٣. (قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ).(۴)

حدثنى محمد بن جعفر قال: حدثنا محمد بن أحمد(۵) عن محمد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القسم، عن صالح عن أبى عبد الله عليه السلام قال:فى قوله «قوه»، قال:

القوه القائم عليه السلام، والركن الشديد ثلاثمائه وثلاثه عشر.(۶)

١- . سوره هود ١١، الآيه ٨.

٢- . وكان من أصحاب على عليه السلام .

٣- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج١، ص٣٢٣. و عنه: تفسير الصافى: ج٢، ص۴٣٣؛ المحجه : ص١٠٢؛ البرهان: ج٢، ص٢٠٨، ح٢؛ بحار الانوار: ج۵١، ص۴۴، ب ۵، ح١؛ نور الثقلين: ج٢، ص٣۴٢، ح٢٩.

۴- . سوره هود ١١، الآيه ٨٠.

۵- . مسلم ط.

۶- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج١، ص٣٣۵. و عنه: اثبات الهداه : ج٣، ص۵۵١، ب ٣٢، ف ٢٨، ح۵۶۴؛ البرهان: ج٢، ص٢٢٨، ح٨؛ بحار الانوار: ج١٢، ص١۵٨، ب ٧؛ نور الثقلين: ج٢، ص٣٨٨، ح١٧٩.

سوره الرعد

۱۴. (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ).(۱)

حدثنی أبی، عن حماد، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

المنذر رسول الله ۹، والهادی أمیر المؤمنین علیه السلام، وبعده الأئمه علیهم السلام. وهو قوله: «ولکل قوم هاد» ای فی کل زمان امام هاد مبین.

وهو رد علی من ینکر ان فی کل عصر وزمان اماما وانه لا تخلو الأرض من حجه، کما قال أمیر المؤمنین علیه السلام: لا تخلو الأرض من امام قائم بحجه الله اما ظاهر مشهور واما خائف مقهور لئلا یبطل حجج الله وبیناته.(۲)

سوره إبراهیم

۱۵. (ولَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).(۳)

قوله: «ولقد أرسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات إلی النور وذکرهم بأیام الله» قال:

أیام الله ثلاثه: یوم القائم، ویوم الموت، ویوم القیامه.(۴)

۱- . سوره الرعد ۱۳، الآیه ۷.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج ۱، ص۳۵۹. و عنه: تفسیر الصافی: ج۳، ص۵۹؛ البرهان: ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۱۱؛ بحار الانوار: ج۲۳، ص ۲۰، ب ۱، ح۱۶؛ نور الثقلین: ج ۲، ص۴۸۴، ح۲۴.

۳- . سوره إبراهیم ۱۴، الآیه ۵.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج ۱، ص۳۶۷. و عنه: تفسیر الصافی: ج۳، ص ۸۰؛ البرهان: ج ۲، ص۳۰۶، ح۷؛ بحار الانوار: ج۱۳، ص۱۲، ب ۱، ح۱۹ و ج۵۱، ص۴۵، ب ۵، ح۲؛ نور الثقلین: ج ۲، ص۵۲۶، ح۸.

سوره النحل

١۶. (إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَهٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ).(١)

حدثنى جعفر بن أحمد قال: حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن على، عن محمد بن الفضيل، عن أبى حمزه الثمالى قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول فى قوله:

«فالذين لا يؤمنون بالآخره» يعنى انهم لا يؤمنون بالرجعه انها حق.(٢)

١٧. (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَهُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).(٣)

حدثنى أبى، عن محمد بن أبى عمير، عن أبى أيوب، عن محمد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السلام _ و قد اورد بعد هذا السند تفسير عده ايات من سوره النحل الى ان قال:...

وقوله: «هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكه أو يأتى امر ربك» من العذاب والموت وخروج القائم «كذلك فعل الذين من قبلهم وما ظلمهم الله ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» وقوله: «فأصابهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤن» من العذاب فى الرجعه... .(۴)

١- . سوره النحل ١۶، الآيه ٢٢.

٢- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج١، ص٣٨٣." و عنه: تفسير الصافى: ج٣، ص ١٣٠؛ الايقاظ من الهجعه : ص٢٥٣، ب ٩، ح٣٣؛ البرهان: ج٢، ص٣۶٣، ح٣.

٣- . سوره النحل ١۶، الآيه ٣٣ _ ٣۴.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج١، ص٣٨۴. و عنه: تفسير الصافى: ج٢، ص١٣۴؛ الايقاظ من الهجعه : ص٢٥٣، ب ٩، ح٣۴.

۱۸. (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ).(۱)

قوله: «وأقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن أکثر الناس لا یعلمون» فإنه حدثنی أبی، عن بعض رجاله، یرفعه إلی أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما یقول الناس فیها؟ قال: یقولون نزلت فی الکفار. قال: إن الکفار کانوا لا یحلفون بالله، وإنما نزلت فی قوم من أمه محمد ۹، قیل لهم: ترجعون بعد الموت قبل القیامه، فحلفوا انهم لا یرجعون، فرد الله علیهم، فقال: «لیبینن لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین»یعنی فی الرجعه یردهم فیقتلهم ویشفی صدور المؤمنین فیهم.(۲)

سوره الإسراء

۱۹. (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ).(۳)

مرسلا: «ان أحسنتم أحسنتم لأنفسکم وان أسأتم فلها فإذا جاء وعد الآخره» یعنی القائم علیه السلام وأصحابه.(۴)

۱- . سوره النحل ۱۶، الآیه ۳۸ _ ۳۹.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۳۸۴. و عنه: تفسیر الصافی: ج۳، ص۱۳۵؛ نور الثقلین: ج۳، ص۵۴، ح۸۴؛ و بتفاوت: الایقاظ من الهجعه : ص۲۵۳، ب۹، ح۳۵؛ البرهان: ج۲، ص۳۶۸، ح۲.

۳- . سوره الإسراء ۱۷، الآیه ۷.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۴. و عنه: البرهان: ج۲، ص۴۰۹، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۵، ب ۵، ح۳ و ج۵۳، ص۸۹، ب ۲۹، ح۸۸؛ نور الثقلین: ج۳، ص ۱۴۰، ح۸۵.

سوره الکهف

۲۰. (وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا).(۱)

قوله: «ويوم نسير الجبال وترى الأرض بارزه وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا» فإنه سئل عن قوله: «ويوم نحشر من كل أمه فوجا»(۲) فقال:

ما يقول الناس فيها؟ قلت: يقولون انها في القيامه، فقال أبو عبد الله عليه السلام: يحشر الله في يوم القيامه من كل أمه فوجا ويذر الباقين؟ إنما ذلک في الرجعه، فاما آيه القيامه فهذه «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا وعرضوا على ربک صفا... إلى قوله: موعدا».(۳)

سوره طه

۲۱. (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا * وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا * وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا * وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا).(۴)

قوله: «يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم ولا يحيطون به علما» قال:

ما بين أيديهم ما مضى من اخبار الأنبياء، وما خلفهم من اخبار القائم عليه السلام.

وقوله: «وعنت الوجوه للحي القيوم» اى ذلت، واما قوله: «أو يحدث لهم ذكرا» يعنى ما يحدث من أمر القائم عليه السلام والسفياني.(۵)

۱- . سوره الکهف ۱۸، الآيه ۴۷.

۲- . سوره النمل ۲۷، الآيه ۸۳.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۶.

۴- . سوره طه ۲۰، الآيه ۱۱۰ _ ۱۱۳.

۵- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۵. و عنه: تفسير الصافى: ج۳، ص۳۲۱؛ البرهان: ج۳، ص۴۴، ح۱؛ المحجه : ص۱۳۴؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۶، ب ۵، ح۴؛ نور الثقلين: ج۳، ص۳۹۵ ج ۱۲۰ و ج۳، ص۳۹۶، ح۱۲۳.

۲۲. (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا).(۱)

عنه(۲) عن أحمد بن محمد، عن على بن الحكم، عن المفضل بن صالح، عن جابر عن أبى جعفر علیه السلام فى قول الله: «ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزما» قال:

عهد إليه فى محمد صلى الله علیه وآله والأئمه من بعده فترک ولم يكن له عزم فيهم انهم هكذا. وإنما سموا أولو العزم انه عهد إليهم فى محمد والأوصياء من بعده، والقائم علیه السلام وسيرته، فأجمع عزمهم ان ذلک كذلک، والاقرار به.(۳)

۲۳. (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى).(۴)

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن إبراهيم بن المستنير، عن معاويه بن عمار قال:

قلت لأبى عبد الله علیه السلام عن قول الله: «إن له معيشه ضنكا» قال: هى والله النصاب، قال: جعلت فداک قد رأيناهم دهرهم الأطول فى كفايه حتى ماتوا، قال: ذلک والله فى الرجعه، يأكلون العذره.(۵)

۱- . سوره طه ۲۰، الآیه ۱۱۵.

۲- . احمد بن ادريس.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۵. و عنه: البرهان: ج۳، ص۴۵، ح۱؛ بحار الانوار: ج۱۱، ص۳۵، ب ۱، ح۳۱.

۴- . سوره طه ۲۰، الآیه ۱۲۴.

۵- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۵. و عنه: تفسير الصافى: ج۳، ص۳۲۵؛ الايقاظ من الهجعه : ص۲۵۵، ب ۹، ح۳۷؛ البرهان: ج۳، ص۴۷، ح۶؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۱، ب ۲۹، ح۲۸؛ نور الثقلين: ج۳، ص۴۰۵، ح۱۶۸.

۲۴. (لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ * قَالُوا يَاوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ).(۱)

«لا تركضوا وارجعوا إلى ما أترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسئلون» :

يعنى الكنوز التى كنزوها، قال: فيدخل بنو أميه إلى الروم إذا طلبهم القائم عليه السلام، ثم يخرجهم من الروم، ويطالبهم بالكنوز التى كنزوها، فيقولوا كما حكى الله «يا ويلنا إنا كنا ظالمين * فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين» قال: بالسيف وتحت ظلال السيوف وهذا كله مما لفظه ماض ومعناه مستقبل، وهو مما ذكرناه مما تأويله بعد تنزيله.(۲)

۲۵. (وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَهٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ).(۳)

حدثنى أبى، عن ابن أبى عمير، عن ابن سنان، عن أبى بصير، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله وأبى جعفر عليهما السلام قالا:

كل قريه أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون فى الرجعه.

و قال القمى: فهذه الآيه من أعظم الدلاله فى الرجعه، لان أحدا من أهل الاسلام لا ينكر ان الناس كلهم يرجعون إلى القيامه من هلك ومن لم يهلك، قوله: «ولا يرجعون» أيضا عنى فى الرجعه، فاما إلى القيامه فيرجعون حتى يدخلوا النار.(۴)

ص:۲۹۱

۱- . سوره الأنبياء ۲۱، الآیه ۱۳ _ ۱۵.

۲- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۶۸. و عنه: تفسير الصافى: ج۳، ص۳۳۳؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۶، ب ۵، ح۵؛ نور الثقلين: ج۳، ص۴۱۵، ح۱۵.

۳- . سوره الأنبياء ۲۱، الآیه ۹۵.

۴- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۷۵. و عنه: نوادر الأخبار: ص۲۸۲، ح۶؛ الايقاظ من الهجعه : ص۲۵۵، ب ۹، ح۳۸؛ البرهان: ج۳، ص۷۱، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۲، ب ۲۹، ح۲۹؛ نور الثقلين: ج۳، ص۴۵۸، ح۱۶۶.

۲۶. (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ).(۱)

۱. مرسلا عن الباقر علیه السلام:

وقوله: «ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذكر» قال: الكتب كلها ذكر. «وان الأرض یرثها

عبادی الصالحون» قال: القائم علیه السلام وأصحابه.(۲)

۲. قوله: «ولقد آتینا داود... إلی قوله: مبین» قال:

اعطی داود وسلیمان ما لم یعط أحدا من أنبیاء الله من الآیات. علمهما منطق الطیر، وألان لهما الحدید والصفر من غیر نار، وجعلت الجبال یسبحن مع داود، وانزل الله علیه الزبور، فیه توحید وتمجید ودعاء وأخبار رسول الله ۹، وأمیر المؤمنین علیه السلام، والأئمه علیهم السلام، من ذریتهما علیهم السلام، وأخبار الرجعه، والقائم علیه السلام، لقوله: «ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذكر ان الأرض یرثها عبادی الصالحون».(۳)

سوره الحج

۲۷. (أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ).(۴)

۱- . سوره الأنبیاء ۲۱، الآیه ۱۰۵.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۷۷. و عنه: المحجه : ص۱۴۱؛ البرهان: ج۳، ص۷۵، ح۵؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۲۴، ب ۱، ح۱۱۱ و ج۱۴، ص۳۷، ب ۳، ح۱۲ و ج۵۱، ص۴۷، ب ۵، ح۶؛ نور الثقلین: ج۳، ص۴۶۴، ح۱۸۹.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۲۶. و عنه: بحار الانوار: ج۱۴، ص۳، ب ۱، ح۶؛ و بتفاوت: البرهان: ج۳، ص۱۹۶، ح۱؛ نور الثقلین: ج۳، ص صیانهٔ القران عن التحریف/۲۲۹.۴۶۴، ح ۱۹۰.

۴- . سوره الحج ۲۲، الآیه ۳۹.

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن ابن مسکان، عن أبی عبد الله علیه السلامفی قوله: «أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا... الی أخره» قال:

إن العامه یقولون: نزلت فی رسول الله صلی الله علیه وآله لما أخرجته قریش من مکه، وإنما هی للقائم علیه السلام إذا خرج یطلب بدم الحسین علیه السلام، وهو قوله: نحن أولیاء الدم وطلاب الدیه.(۱)

۲۸. (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).(۲)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله: «الذین ان مکناهم فی الأرض أقاموا الصلاه وآتوا الزکاه»:

وهذه الآیه لآل محمد علیهم السلام إلی آخر الآیه. والمهدی وأصحابه یملکهم الله مشارق الأرض ومغاربها، ویظهر الدین ویمیت الله به وأصحابه البدع الباطل، کما أمات السفه الحق، حتی لا یری اثر للظلم.(۳)

۲۹. (فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ).(۴)

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۸۴. و عنه: المحجه : ص۱۴۲؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۷، ب ۵، ح۷؛ نور الثقلین: ج۳، ص۵۰۱، ح۱۵۲؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج۳، ص۳۸۰؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۲، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۴؛ البرهان: ج۳، ص۹۴، ح۱۰.

۲- . سوره الحج ۲۲، الآیه ۴۱.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۸۷. و عنه: المحجه : ص۱۴۳؛ البرهان: ج۳، ص۹۶، ح۶؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۷، ب ۵، ح۹؛ نور الثقلین: ج۳، ص۵۰۶، ح۱۶۱؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج۳، ص۳۸۲.

۴- . سوره الحج ۲۲، الآیه ۴۵.

قوله: «وبئر معطله وقصر مشید» قال: هو مثل لآل محمد ٩. قوله: «بئر معطله» هی التی لا یستسقی منها، وهو الامام الذی قد غاب فلا یقتبس منه العلم. «والقصر المشید» هو المرتفع، وهو مثل لأمیر المؤمنین علیه السلام، والأئمه وفضائلهم لشرقه علی الدنیا، وهو قوله: «لیظهره علی الدین کله»وقال الشاعر فی ذلک:

بئـر معـطـلـه وقـصـر مشـرف مثـل لآل محـمـد مسـتـطـرف

فالقصر مجـدهم الـذی لا یرتـقی والـبـئر علمهم الذی لا ینزف(١)

٣٠. (ذَلِکَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ).(٢)

فقـال الله تبارک وتعالی: «ومن عاقب» یعنی رسول الله ٩. «بمثل ما عوقب به»: یعنی حسینا أرادوا ان یقتلوه. «ثم بغی علیه لینصره الله»: یعنی بالقائم من ولده.(٣)

سوره النور

٣١. (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا).(۴)

١- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج٢، ص٨٥.و عنه: تأویل الآیات: ج١، ص٣۴٥؛ تفسیر الصافی: ج٣، ص٣٨٣؛ البرهان: ج٣، ص٩۶، ح۶؛ بحار الانوار: ج٢۴، ص١٠١، ب ٣٧، ح٥؛ نور الثقلین: ج٣، ص٥٠٧، ح ١٧٠.

٢- . سوره الحج ٢٢، الآیه ۶٠.

٣- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج٢، ص٨٧. و عنه: المحجه : ص١۴۴؛ البرهان: ج٣، ص١٠٣، ح١؛ بحار الانوار: ج٥١، ص۴٧، ب ٥، ح٨؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج٣، ص٣٨٨؛ نور الثقلین: ج٣، ص٥١٨، ح٢٠٩.

۴- . سوره النور ٢۴، الآیه ٥٥.

قوله: «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم فی الأرض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذی ارتضی لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدوننی لا يشركون بی شيئا» نزلت فی القائم من آل محمد ۹.(۱)

سوره الفرقان

۳۲. (بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَهِ سَعِيرًا).(۲)

حدثنا أحمد بن علی قال: حدثنی الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال، عن عمر الكلبی، عن أبی الصامت قال: قال أبو عبد الله عليه السلام:

ان الليل والنهار اثنتا عشره ساعه، وان علی بن أبی طالب عليه السلام اشرف ساعه من اثنتی عشره ساعه، وهو قول الله تعالی: «بل كذبوا بالساعه وأعتدنا لمن كذب بالساعه سعيرا».(۳)

سوره الشعراء

۳۳. (إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَهً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ).(۴)

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمير، عن هشام، عن أبی عبد الله عليه السلام قال:

تخضع رقابهم يعنی بنی أميه وهی الصيحه من السماء باسم صاحب الامر.(۵)

۱- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۱، ص۱۴. و عنه: تفسير الصافی: ج۳، ص۴۴۴؛ نور الثقلين: ج۳، ص۶۱۹، ح۲۲۰.
۲- . سوره الفرقان ۲۵، الآيه ۱۱.
۳- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۲، ص۱۱۲. و عنه: البرهان: ج۳، ص۱۵۷، ح۳؛ المحجه : ص۱۵۴؛ و بتفاوت: نور الثقلين: ج۴، ص۷، ح۲۴.
۴- . سوره الشعراء ۲۶، الآيه ۴.
۵- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۲، ص۱۱۸. و عنه: تفسير الصافی: ج۴، ص۲۹؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۲، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۵؛ المحجه : ص۱۵۶؛ البرهان: ج۳، ص۱۷۹، ح۲؛ حليه الأبرار: ج۵، ص۲۹۰، ب ۳۰، ح۲؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۲۸، ب ۱، ح۱۱۶ و ج۲۳، ص۲۰۷، ب ۱۱، ح۶ و ج۵۱، ص۴۸، ب ۵، ح ۱۰؛ نور الثقلين: ج۶، ص۴۷، ح۱۲.

سوره النمل

۳۴. (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَئِلَهٌ

مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ).(۱)

حدثنی أبی، عن الحسن بن علی بن فضال، عن صالح بن عقبه، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

نزلت فی القائم من آل محمد علیهم السلام، هو والله المضطر إذا صلی فی المقام رکعتین ودعا الله فأجابه ویکشف السوء، ویجعله خلیفه فی الأرض.(۲)

۳۵. (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ).(۳)

۱- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۶۲.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۲۹. و عنه: تأویل الآیات: ج۱، ص۴۰۳، ح۶؛ غایه المرام: ج۴، ص۲۰۹، ب ۱۲۴، ح۵؛ المحجه : ص۱۶۵؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۸، ب ۵، ح۱۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۹۴، ح۹۳؛ المیزان: ج۱۵، ص۳۹۱؛ منتخب الاثر: ص۲۹۴، ف ۲، ب ۳۵، ح۸، ص۴۲۳، ف ۶، ب ۱، ح۵؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج۴، ص۷۱؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۶؛ البرهان: ج۳، ص۲۰۸، ح۷.

۳- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۸۲.

۱. قال أبو عبد الله علیه السلام: قال رجل لعمار بن یاسر: یا أبا الیقظان آیه فی کتاب الله قد أفسدت قلبی وشککتنی، قال عمار:

وای آیه هی؟ قال: قول الله: «وإذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابه من الأرض». الآیه، فأی دابه هی؟ قال عمار: والله ما اجلس ولا آکل ولا اشرب حتی أریکها. فجاء عمار مع الرجل إلی أمیر المؤمنین علیه السلام وهو یأکل تمرا وزبدا، فقال له: یا أبا الیقظان هلم، فجلس عمار واقبل یأکل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل: سبحان الله یا أبا الیقظان، حلفت انک لا تأکل ولا تشرب ولا تجلس حتی ترینیها! قال عمار: قد أریتکها ان کنت تعقل.(۱)

۲. حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

انتهی رسول الله صلی الله علیه وآله إلی أمیر المؤمنین علیه السلام وهو نائم فی المسجد، قد جمع رملا ووضع رأسه علیه فحرکه برجله ثم قال له: قم یا دابه الله. فقال رجل من أصحابه: یا رسول الله أیسمی بعضنا بعضا بهذا الاسم؟ فقال: لا والله، ما هو إلا له خاصه، وهو الدابه التی ذکر الله فی کتابه: «وإذا وقع القول علیهم أخرجنا لهم دابه من الأرض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون».

ثم قال: یا علی إذا کان آخر الزمان أخرجک الله فی أحسن صوره، ومعک میسم تسم به أعداءک.

فقال رجل لأبی عبد الله علیه السلام: إن الناس یقولون: هذه الدابه إنما تکلمهم؟ فقال أبو عبد الله علیه السلام: کلمهم الله فی نار جهنم، إنما هو یکلمهم من الکلام. والدلیل علی أن هذا فی الرجعه قوله: «ویوم نحشر من کل أمه فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون حتی إذا جاؤوا قال أکذبتم بآیاتی ولم تحیطوا بها علما أماذا کنتم تعملون».(۲) قال: الآیات أمیر المؤمنین والأئمه علیهم السلام.

ص:۲۹۷

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۳۱. و عنه: مجمع البیان: ج۷، ص۲۳۴؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۷۴؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۳۶، ب ۱۰، ح۵۹؛ البرهان: ج۳، ص۲۱۰، ح۵؛ بحار الانوار: ج۳۹، ص۲۴۲، ب ۸۶، ح ۳۰؛ نور الثقلین: ج۴، ص۹۸، ح۱۰۵.

۲- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۸۳ _ ۸۴.

فقال الرجل لأبی عبد الله علیه السلام: إن العامه تزعم أن قوله «ویوم نحشر من کل أمه فوجا» عنی یوم القیامه. فقال أبو عبد الله علیه السلام: أفیحشر الله من کل أمه فوجا ویدع الباقین؟ لا، ولکنه فی الرجعه. واما آیه القیامه فهی: «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا»(۱).(۲)

۳۶. (وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجًا مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ).(۳)

۱. حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن المفضل، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی: «ویوم نحشر من کل أمه فوجا» قال:

لیس أحد من المؤمنین قتل إلا یرجع حتی یموت، ولا یرجع إلا من محض الایمان محضا ومن محض الکفر محضا.(۴)

ص:۲۹۸

۱- . سوره الکهف ۱۸، الآیه ۴۷.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۳۰. و عنه: البرهان: ج۳، ص۲۰۹، ح۳؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۲، ب ۲۹، ح۳۰؛ و بعضه: تأویل الآیات: ج۱، ص۴۰۷؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۷۶؛ نوادر الأخبار: ص۲۸۳، ح۹؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۴۲، ب ۱۰، ح۷۲، ص۲۵۷، ب ۹، ح۴۲ و ۴۳؛ الرجعه : ص۸، ح۵۱؛ و بتفاوت: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۲؛ نور الثقلین: ج۴، ص۹۸، ح۱۰۴ و ج۴، ص۹۹، ح۱۱۱؛ و ملخصاً: بحار الانوار: ج۳۹، ص۲۴۳، ب ۸۶، ح۳۱.

۳- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۸۳.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۳۱. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۳؛ تأویل الآیات: ج۱، ص۴۰۹، ح۱۵؛ نوادر الأخبار: ص۲۸۲، ح۵، ص۲۸۵، ح۱؛ الایقاظ من الهجعه : ص۲۵۸، ب ۹، ح۴۴، ص۳۴۳، ب ۱۰، ح۷۳؛ البرهان: ج۳، ص۲۱۰، ح۵ و ج۳، ص۲۱۱، ح۱۷؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۳، ب ۲۹، ح۳۰؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۰۰، ح۱۱۲.

۲. حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن حماد، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

ما یقول الناس فی هذه الآیه: «ویوم نحشر من کل أمه فوجا»؟ قلت: یقولون انها فی القیامه، قال: لیس کما یقولون، إن ذلک فی الرجعه، أیحشر الله فی القیامه من کل أمه فوجا ویدع الباقین؟! إنما آیه القیامه قوله «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا»(۱).(۲)

۳۷. (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).(۳)

الآیات أمیر المؤمنین والأئمه علیهم السلام، إذا رجعوا یعرفهم أعداؤهم إذا رأوهم. والدلیل علی أن الآیات هم الأئمه قول أمیر المؤمنین علیه السلام: والله ما لله آیه أکبر منی، فإذا رجعوا إلی الدنیا یعرفهم أعداؤهم إذا رأوهم فی الدنیا.(۴)

سوره القصص

۳۸. (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَی وَمَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ).(۵)

۱- . سوره الکهف ۱۸، الآیه ۴۷.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۲۴. و عنه: الرجعه : ص۷۶، ح۴۸؛ الایقاظ من الهجعه : ص۲۴۶، ب ۹، ح۲۲؛ البرهان: ج۱، ص۳۹ و ج۲، ص۴۱۷، ح۱ و ج۳، ص ۲۱۰، ح۴؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۱، ب ۲۹، ح۲۷ و ج۵۳، ص ۶۰، ب ۲۹، ح۴۹؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۰۰، ح۱۱۲.

۳- . سوره النمل ۲۷، الآیه ۹۳.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۳۲. و عنه: الرجعه : ص۸۳، ح۵۳؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۷۹؛ البرهان: ج۳، ص۲۱۴، ح۱؛ بحار الانوار: ج۲۳، ص۲۰۷، ب ۱۱، ح۵؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۰۶، ح۱۳۸.

۵- . سوره القصص ۲۸، الآیه ۸۵.

۱. حدثنی أبی، عن حماد، عن حریز، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

سئل عن جابر فقال رحم الله جابرا بلغ من فقهه انه کان یعرف تأویل هـذه الآیه «ان الـذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد» یعنی الرجعه.(۱)

۲. حدثنی أبی، عن النضر بن سوید، عن یحیی الحلبی، عن عبد الحمید الطائی، عن أبی خالد الکابلی، عن علی بن الحسین علیه السلام فی قوله: «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد» قال:

یرجع إلیکم نبیکم صلی الله علیه وآله وأمیر المؤمنین علیه السلام

والأئمه علیهم السلام.(۲)

۳. حدثنی أبی، عن أحمد بن النضر، عن عمر بن شمر قال: ذکر عند أبی جعفر علیه السلام جابر، فقال:

رحـم الله جـابرا لقـد بلغ مـن علمـه انـه کـان یعرف تأویـل هـذه الآـیه: «ان الـذی فرض علیـک القرآن لرادک إلی معـاد» یعنی الرجعه.(۳)

ص:۳۰۰

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۴۷. و عنه: مختصـر بصائر الدرجات: ص۴۴؛ تأویل الآیات: ج۱، ص۴۲۴، ح۲۳؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۳۳، ب ۱۰، ح۴۸؛ البرهان: ج۳، ص۲۳۹؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۶۱، ب ۲۹، ح۵۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۱۴، ح۱۲۵ و ج۴، ص۱۱۴، ح۱۲۶.
۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۴۷. و عنـه: الرجعه : ص۸۳، ح۵۴؛ الایقـاظ من الهجعه : ص۳۴۳، ب ۱۰، ح۹۵؛ البرهان: ج۳، ص۲۳۹، ح۲؛ بحارالانوار: ج۵۳، ص۵۶، ب ۲۹، ح۳۳؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۴۴، ح۱۲۶.
۳- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیم القمی؛ ج۱، ص۲۵. و عنه: مختصـر بصائر الدرجات: ص۴۲؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۱۰۷؛ البرهان: ج۳، ص۲۳۹؛ بحار الانوار: ج۲۲، ص۹۹، ب ۳۷، ح۵۳.

سوره العنکبوت

۳۹. (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ).(۱)

قوله: «ولئن جاء نصر من ربك» یعنی: القائم علیه السلام، «لیقولن إنا کنا معکم أولیس الله بأعلم بما فی صدور العالمین».(۲)

سوره السجده

۴۰. (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).(۳)

قوله: «لنذیقنهم من العذاب الأدنی دون

العذاب الأکبر» الآیه، قال: العذاب الأدنی عذاب الرجعه بالسیف.

ومعنی قوله: «لعلهم یرجعون» یعنی فإنهم یرجعون فی الرجعه حتی یعذبوا.(۴)

۴۱. (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).(۵)

قوله: «أو لم یروا أنا نسوق الماء إلی الأرض الجرز» قال:

الأرض الخراب وهو مثل ضربه الله فی الرجعه والقائم علیه السلام، فلما أخبرهم رسول الله صلی الله علیه وآله بخبر الرجعه قالوا: «متی هذا الفتح إن کنتم صادقین».(۶)

۱- . سوره العنکبوت ۲۹، الآیه ۱۰.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۱۴۹. و عنه: تفسیر الصافی: ج۴، ص۱۱۲؛ البرهان: ج۳، ص۲۴۵، ح۱؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۲۹، ح۱۱۸ و ج۵۱، ص۴۸، ب ۵، ح۱۲ و ج ۷۰، ص۱۳۳، ح۵۲؛ نور الثقلین: ج۴، ص۱۵۳، ح۱۷ و ۱۸.

۳- . سوره السجده ۳۲، الآیه ۲۱.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص ۱۷۰. و عنه: تفسیر الصافی: ج۴، ص۱۶؛ البرهان: ج۳، ص۲۸۹، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۶، ب ۲۹، ح۳۴؛ نور الثقلین: ج۴، ص ۲۳۱، ح۴۴.

۵- . سوره السجده ۳۲، الآیه ۲۷ _ ۲۸.

۶- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص ۱۷۱. و عنه: تفسیر الصافی: ج۴، ص ۱۶۰؛ نور الثقلین: ج۴، ص۲۳۳، ح۵۱؛ و بتفاوت: البرهان: ج۳، ص۲۸۹، ح۱.

۴۲. (وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).(۱)

أبی الجارود، عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله: «ولو تری إذ فزعوا»قال:

من الصوت، وذلک الصوت من السماء «واخذوا من مکان قریب»قال: من تحت اقدامهم خسف بهم.(۲)

۴۳. (وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ * وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ

بَعِيدٍ).(۳)

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن منصور بن یونس، عن أبی خالد الکابلی، قال:

قال أبو جعفر علیه السلام: والله لکأنی انظر إلی القائم علیه السلام وقد اسند ظهره إلی الحجر،

۱- . سوره سبأ ۳۴، الآیه ۵۱.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۰۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۴، ص۲۲۶؛ بحار الانوار: ج۵۲، ص۱۸۵، ب ۲۵، ح۱۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۳۴۴، ح۹۹؛ و بتفاوت: البرهان: ج۳، ص۳۵۵، ح۳.

۳- . سوره سبأ ۳۴، الآیه ۵۱ _ ۵۳.

ثم ينشـد الله حقه ثم يقول: يـا أيهـا الناس من يحاجنى فى الله فأنا أولى بالله، أيها الناس من يحاجنى فى آدم فأنا أولى بآدم، أيها النـاس من يحـاجنى فى نوح فأنـا أولى بنوح، أيهـا النـاس من يحاجنى فى إبراهيم فأنا أولى بإبراهيم، أيها الناس من يحاجنى فى موسـى فأنا أولى بموسى، أيها الناس من يحاجنى فى عيسى فأنا أولى بعيسى، أيها الناس من يحاجنى فى محمد فأنا أولى بمحمد ٩، أيهـا النـاس من يحاجنى فى كتاب الله فأنا أولى بكتاب الله، ثم ينتهى إلى المقام فيصـلى ركعتين، وينشـد الله حقه. ثم قال أبو جعفر عليـه السـلام: هـو والله المضـطر فى كتـاب الله فى قـوله «أمـن يجيب المضـطر إذا دعـاه ويكشـف السـوء ويجعلكم خلفـاء الأرض»(١). فيكون أول من يبايعه جبرئيل، ثم الثلاثمائه والثلاثه عشـر رجلا، فمن كان ابتلى بالمسـير وافاه، ومن لم يبتل بالمسير فقـد عن فراشه، وهو قول أمير المؤمنين هم المفقودون عن فرشـهم وذلك قول الله: «فاسـتبقوا الخيرات أينما تكونوا يأت بكم الله جميعا»(٢) قال: الخيرات الولايه وقال فى موضع آخر: «ولئن أخرنا عنهم العـذاب إلى أمه معـدوده»(٣) وهم والله أصحاب القائم عليه السلام، يجتمعون والله إليه فى ساعه واحده، فإذا جاء إلى البيداء يخرج إليه جيش السفيانى فيأمر الله الأرض فتأخذ اقدامهم، وهو قوله : «ولو ترى إذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مكان قريب وقالوا آمنا به»يعنى بالقائم من آل محمد عليهم السلام «وانى لهم التناوش من مكان بعيد... إلى قوله : وحيل بينهم وبين ما

يشـتهون» يعنى ان لاـ يعـذبوا «كمـا فعـل بأشـياعهم مـن قبـل»يعنى مـن كـان قبلهـم من المكـذبين هلكـوا «انهم كـانوا فى شـك مريب».(۴)

١- . سوره النمل ٢٧، الآيه ۶٢.

٢- . سوره البقره ٢، الآيه ١۴٨.

٣- . سوره هود ١١، الآيه ٨.

۴- . تفسير القمى، على بـن إبراهيـم القمى؛ ج٢، ص٢٠۴. و عنـه: المحجـه : ص١٨؛ البرهان: ج١، ص١۶٣، ح٨؛ بحار الانوار: ج٥٢، ص٣١٥، ب ٢٧، ح ١٠؛ نور الثقلين: ج١، ص١٣٩، ح۴٢۶ و ج۴، ص٣۴٣، ح٩٨؛ منتخب الاثر: ص۴٢٢، ف ۶، ب ١، ح٢؛ و بعضه: الكافى: ج٨، ص٣١٣، ح۴٨٧؛ اثبات الهداه : ج٣، ص٥٥٣، ب ٣٢، ف ٣٠، ح٥٧٧؛ نور الثقلين: ج۴، ص٩۴، ح٩۴.

سوره ص

۴۴. (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).(۱)

أخبرنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا احمد ابن محمد، عن محمد بن يونس، عن رجل، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله تبارک وتعالی: «فانظرنی إلی یوم یبعثون قال فإنک من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم» قال:

یوم الوقت المعلوم: یوم یذبحه رسول الله صلی الله علیه وآله علی الصخره التی فی بیت المقدس.(۲)

سوره الزمر

۴۵. (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا).(۳)

حدثنا محمد بن أبی عبد الله قال: حدثنا جعفر بن محمد قال: حدثنی القاسم بن الربیع قال: حدثنی صباح المدائنی قال: حدثنا المفضل بن عمر انه سمع أبا عبد الله علیه السلام یقول فی قوله: «وأشرقت الأرض بنور ربها»قال:

رب الأرض یعنی إمام الأرض. فقلت: فإذا خرج یکون ماذا؟ قال: إذا یستغنی الناس عن ضوء الشمس ونور القمر، ویجتزون بنور الامام.(۴)

ص:۳۰۴

۱- . سوره، ص۳۸، الآیه ۸۱.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۴۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۳، ص۱۱۳؛ البرهان: ج۲، ص۳۴۳، ح۲؛ بحار الانوار: ج۱۱، ص۱۵۴، ب ۲، ح۳۱؛ نور الثقلین: ج۴، ص۴۷۲، ح۹۴.

۳- . سوره الزمر ۳۹، الآیه ۶۹.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۵۳. و عنه: نوادر الأخبار: ص۲۷۸، ح۴؛ بحار الانوار: ج۷، ص۳۲۶، ب ۱۷، ح۱؛ و بتفاوت: تفسیر الصافی: ج۴، ص۳۳۱؛ المحجه : ص۱۸۴؛ البرهان: ج۴، ص۸۷، ح۱؛ حلیه الأبرار: ج۵، ص۳۳۷، ب ۳۹، ح۴؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۰۳، ح۱۲۱.

سوره غافر

۴۶. (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ).(۱)

قال الصادق علیه السلام:

ذلک فی الرجعه.(۲)

۴۷. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ * یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ).(۳)

أخبرنا أحمد بن إدریس، عن أحمد بن محمد، عن عمر بن عبد العزیز، عن جمیل، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قلت: قول الله تبارک وتعالی: «إنا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیاه الدنیا ویوم یقوم الاشهاد» قال:

ذلک والله فی الرجعه، أما علمت أن أنبیاء کثیره لم ینصروا فی الدنیا وقتلوا، والأئمه

بعدهم قتلوا ولم ینصروا، ذلک فی الرجعه.(۴)

ص:۳۰۵

۱- . سوره غافر ۴۰، الآیه ۱۱.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۵۶. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۵؛ تأویل الآیات: ج۲، ص۵۲۹، ح۸؛ الرجعه : ص۸۴، ح۵۵؛ تفسیر الصافی: ج۴، ص۳۳۶؛ نوادر الأخبار: ص۲۸۲، ح۸؛ البرهان: ج۴، ص۹۳، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۵۹، ب ۲۹، ح۳۶؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۱۳، ح۱۹.

۳- . سوره غافر ۴۰، الآیه ۵۱ _ ۵۲.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۵۸. و عنه: تأویل الآیات: ج۲، ص۵۳۱، ح۱۴؛ البرهان: ج۴، ص۱۰۰، ح۱؛ و بتفاوت: الایقاظ من الهجعه : ص۳۴۴، ب ۱۰، ح۷۷؛ بحار الانوار: ج۱۱، ص۲۷، ب ۱، ح۱۵ و ج۵۳، ص۶۵، ب ۳۹، ح۵۷.

سوره الشوری

۴۸. (حم.* عسق).(۱)

حدثنا أحمد بن علی وأحمد بن إدریس قالا: حدثنا محمد بن احمد العلوی، عن العمرکی، عن محمد بن جمهور قال: حدثنا سلیمان بن سماعه، عن عبد الله بن القاسم، عن یحیی بن مسیره(۲) الخثعمی، عن أبی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول:

«حم عسق»: اعداد سنی القائم. وقاف: جبل محیط بالدنیا من زمرد أخضر، فخضره السماء من ذلک الجبل. وعلم کل شئ فی «عسق».(۳)

۴۹. (وَکَذَلِکَ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَیْبَ فِیهِ فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ).(۴)

حدثنی الحسین بن عبد الله السکینی، عن أبی سعید البجلی(۵)، عن عبد الملک بن هارون، عن أبی عبد الله علیه السلام، عن آبائه علیهم السلام قال:

...ثم عیسی بن مریم روح الله وکلمته، وکان عمره فی الدنیا ثلاثه وثلاثین سنه ثم رفعه الله إلی السماء، ویهبط إلی الأرض بدمشق، وهو الذی

یقتل الدجال.(۶)

ص:۳۰۶

۱- . سوره الشوری ۴۲، الآیه ۱ _ ۲.

۲- . میسره ط.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۶۷. و عنه: بحار الانوار: ج ۶۰، ص۱۱۹، ب ۳۲، ح۵ و ج۹۲، ص۳۷۶، ب ۱۲۷، ح۶؛ و بتفاوت: تأویل الآیات: ج۲، ص۵۴۲، ح۲؛ تفسیر الصافی: ج۴ص ۳۳۶؛ المحجه : ص ۱۹۰؛ البرهان: ج۴، ص۱۱۵، ح۲؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۵۷، ح۴ و ج۵، ص۱۰۴، ح۵.

۴- . سوره الشوری ۴۲، الآیه ۷.

۵- . النحلی ط.

۶- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۷۱ - ۲۶۸. و عنه: بحار الانوار: ج۱۴، ص۲۴۷، ب ۱۸، ح۲۷.

۵۰. (ذَلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ * أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا فَإِنْ یَشَأِ اللَّهُ یَخْتِمْ عَلَی قَلْبِکَ وَیَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَیُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).(۱)

حدثنی أبی، عن ابن أبی نجران، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: فی قول الله: «قل لا أسألکم علیه أجرا إلا الموده فی القربی» یعنی فی أهل بیته قال:

جاءت الأنصار إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فقالوا: إنا قد آوینا ونصرنا، فخذ طائفه من أموالنا فاستعن بها علی ما نابک. فأنزل الله: «قل لا أسألکم علیه أجرا»یعنی علی النبوه «إلا الموده فی القربی» یعنی فی أهل بیته. ثم قال: ألا تری ان الرجل یکون له صدیق وفی نفس ذلک الرجل شئ علی أهل بیته فلا یسلم صدره، فأراد الله أن لا یکون فی نفس رسول الله شئ علی أهل بیته(۲) ففرض علیهم الموده فی القربی، فان اخذوا اخذوا مفروضا، وان ترکوا ترکوا مفروضا.

قال: فانصرفوا من عنده وبعضهم یقول: عرضنا علیه أموالنا فقال: قاتلوا عن أهل بیتی من بعدی. وقالت طائفه: ما قال هذا رسول الله وجحدوه وقالوا کما حکی الله: «أم یقولون افتری علی الله کذبا» فقال الله: «فان یشاء الله یختم علی قلبک» قال: لو افتریت، «ویمح الله الباطل» یعنی یبطله «ویحق الحق بکلماته» یعنی بالنبی وبالأئمه والقائم من آل محمد «انه علیم بذات الصدور».(۳)

۱- . سوره الشوری ۴۲، الآیه ۲۳ _ ۲۴.

۲- . أمته ط.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۲۷۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۴، ص۳۷۴؛ المحجه : ص۱۹۴، ح۶۵۲؛ بحار الانوار: ج۲۳، ص۲۳۷، ب ۱۳، ح۵؛ نور الثقلین: ج۴، ص۵۷۶، ح۸۲؛ و بتفاوت: البرهان: ج۴، ص۱۲۴، ح۱۵.

۵۱. (وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).(۱)

حدثنا جعفر بن أحمد قال: حدثنا عبد الكريم بن عبد الرحيم، عن محمد بن علی، عن محمد بن الفضيل، عن أبی حمزه الثمالی، عن أبی جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول:

«ولمن انتصر بعد ظلمه» يعنی القائم عليه السلام وأصحابه «فأولئک ما عليهم من سبيل» والقائم إذا قام انتصر من بنی أميه ومن المكذبين والنصاب هو وأصحابه، وهو قول الله: «إنما السبيل على الذين يظلمون الناس».(۲)

سوره الدخان

۵۲. (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَيْلَهٍ مُبَارَكَهٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ).(۳)

حدثنی أبی، عن ابن أبی عمير، عن عبد الله بن مسكان، عن أبی جعفر وأبی عبد الله وأبی الحسن عليهم السلام، قال:

«إنا أنزلناه»: يعنی القرآن. «فی ليله مباركه إنا كنا منذرين»: وهی ليله القدر، انزل الله القرآن فيها إلى البيت المعمور جمله واحده. ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله صلى الله عليه وآله فی طول(۴) عشرين سنه.

«فيها يفرق»: فی ليله القدر.

۱- . سوره الشوری ۴۲، الآيه ۴۲ _ ۴۱.

۲- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۲، ص۲۷۸. و عنه: تفسير الصافی: ج۴، ص۳۸۰؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۸؛ المحجه : ص۱۹۶؛ البرهان: ج۴، ص۱۲۹، ح۴؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۸، ب ۵، ح۱۳؛ نور الثقلين: ج۴، ص۵۸۵، ح۱۲۷.

۳- . سوره الدخان ۴۴، الآيه ۳ _ ۴.

۴- . ثلاث ط.

«كل امر حكيم»: أى يقدر الله كل أمر من الحق

ومن الباطل وما يكون فى تلك السنه، وله فيه البدا والمشيه، يقدم ما يشاء، ويؤخر ما يشاء من الآجال والأرزاق والبلايا والاعراض والأمراض، ويزيد فيها ما يشاء وينقص ما يشاء ويلقيه رسول الله صلى الله عليه وآله إلى أمير المؤمنين عليه السلام، ويلقيه أمير المؤمنين عليه السلام إلى الأئمه عليهم السلام، حتى ينتهى ذلك إلى صاحب الزمان عليه السلام، ويشترط له ما فيه البدا والمشيه والتقديم والتأخير.(۱)

سوره الفتح

۵۳. (هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا).(۲)

حدثنا أحمد بن على قال: حدثنا الحسين بن عبد الله السعدى قال: حدثنا الحسن بن موسى الخشاب، عن عبد الله بن الحسين، عن بعض أصحابه، عن فلان الكرخى قال: قال رجل لأبى عبد الله عليه السلام: ألم يكن على قويا فى بدنه قويا فى أمر الله؟ قال له أبو عبد الله عليه السلام: بلى! قال له: فما منعه أن يدفع أو يمتنع؟ قال:

قد سألت فافهم الجواب: منع عليا من ذلك آيه من كتاب الله. فقال: وأى آيه؟ فقرأ «و لم تزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذابا أليما» انه كان لله ودايع مؤمنون فى أصلاب قوم كافرين ومنافقين، فلم يكن على عليه السلام ليقتل الآباء حتى يخرج الودايع، فلما خرج ظهر على من ظهر وقتله، وكذلك قائمنا أهل البيت لم يظهر أبدا

حتى تخرج ودايع الله، فإذا خرجت يظهر على من يظهر فيقتله.(۳)

۱- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۲۹۰. و عنه: المحجه : ص۲۰۲؛ نوادر الأخبار: ص۹۷، ح۳؛ بحار الانوار: ج۹۷، ص۱۲، ب ۵۳، ح۱۹؛ نور الثقلين: ج۴، ص ۶۲۰، ح۸؛ و بتفاوت: البرهان: ج۴، ص۱۹۵، ح۶.

۲- . سوره الفتح ۴۸، الآيه ۲۵.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۱۶. و عنه: تفسير الصافى: ج۵، ص۴۳؛ اثبات الهداه ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۷۹؛ المحجه : ص۲۰۶؛ البرهان: ج۴، ص۱۹۸، ح۴؛ غايه المرام: ج۶، ص۲۲، ب ۶۴، ح۴؛ بحار الانوار: ج۲۹، ص۴۲۸، ب ۱۳، ح۱۳؛ نور الثقلين: ج۵، ص ۷۰، ح ۶۱.

۵۴. (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ شَهِیدًا).(۱)

قوله: «هو الذی أرسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله»

وهو الامام الذی یظهره الله علی الدین کله فیملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا، وهذا مما ذکرنا ان تأویله بعد تنزیله.(۲)

سوره ق

۵۵. (وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ * یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ).(۳)

قوله «واستمع یوم یناد المناد من مکان قریب» قال:

ینادی المنادی باسم القائم علیه السلام واسم أبیه علیه السلام قوله: «یوم یسمعون الصیحه بالحق ذلک یوم الخروج» قال صیحه القائم من السماء، ذلک یوم الخروج، قال: هی الرجعه.(۴)

ص:۳۱۰

۱- . سوره الفتح ۴۸، الآیه ۲۸.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۱۷. و عنه: البرهان: ج۴، ص۲۰۰، ح۱؛ المحجه : ص۲۰۸؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۵۰، ب ۵، ح۲۲؛ نور الثقلین: ج۵، ص۷۶، ح۸۴.

۳- . سوره ق ۵۰، الآیه ۴۱ _ ۴۲.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۲۷. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۶۵؛ المحجه : ص۲۰۹؛ البرهان: ج۴، ص۲۲۹، ح۲؛ نور الثقلین: ج۵، ص۱۱۸، ح۵۹.

۵۶. (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَهَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ).(۱)

حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن أحمد، عن عمر بن عبد العزيز، عن جميل، عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله: «یوم یسمعون الصیحه بالحق ذلک یوم الخروج» قال:

هی الرجعه.(۲)

سوره الطور

۵۷. (وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).(۳)

قوله: «وان للذین ظلموا» _ آل محمد حقهم _ «عذابا دون ذلک»قال:

عذاب الرجعه بالسیف.(۴)

ص:۳۱۱

۱- . سوره ق ۵۰، الآیه ۴۲.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۲۷. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۶؛ تفسیر الصافی: ج۵، ص۶۵؛ الایقاظ من الهجعه: ص۲۵۹، ب ۹، ح۵۱؛ البرهان: ج۴، ص۲۲۹، ح۱.

۳- . سوره الطور ۵۲، الآیه ۴۷.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۳۳. و عنه: مختصر بصائر الدرجات، ص۴۶؛ تفسیر الصافی: ج۵، ص۸۲، ح۴۷؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۳۹، ح۱۳۸؛ نور الثقلین: ج۵، ص۱۴۳، ح۳۸.

سوره النجم

۵۸. (وَالْمُؤْتَفِكَهَ أَهْوَى).(۱)

قوله: «والمؤتفكه اهوی» قال: المؤتفكه البصره، والدلیل علی ذلک قول أمیر المؤمنین علیه السلام:

یا أهل البصره، ویا أهل المؤتفکه، یا جند المرأه وأتباع البهیمه، رغا فأجبتم، وعقر

فهربتم، ماؤکم زعاق، وأحلامکم(۲) رقاق، وفیکم ختم النفاق، ولعنتم علی لسان سبعین نبیا.

ان رسول الله صلی الله علیه وآله أخبرنی ان جبرئیل علیه السلام أخبره انه طوی له الأرض فرأی البصره أقرب الأرضین من الماء، وأبعدها من السماء، وفیها تسعه أعشار الشر والداء العضال، المقیم فیها مذنب، والخارج منها(۳) برحمه، وقد ائتفکت بأهلها مرتین، وعلی الله تمام الثالثه، وتمام الثالثه فی الرجعه.(۴)

سوره القمر

۵۹. (اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ).(۵)

روی أیضا فی قوله: «اقتربت الساعه» قال:

خروج القائم علیه السلام.(۶)

۱- . سوره النجم ۵۳، الآیه ۵۳.

۲- . أخلاقکم ط.

۳- . متدارک.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۳۹. و عنه: الایقاظ من الهجعه : ص ۲۶۰، ب ۹، ح۵۵؛ البرهان: ج۴، ص۲۵۶، ح۲.

۵- . سوره القمر ۵۴، الآیه ۱.

۶- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص ۳۴۰. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۹۹؛ اثبات الهداه ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح ۵۸۰؛ بحار الانوار: ج۱۷، ص۳۵۱، ب ۳، ح۱ و ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۴؛ نور الثقلین: ج۵، ص۱۷۵، ح۴.

۶۰. (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكُرٍ).(۱)

قوله: «فتول عنهم يوم يدع الداع إلى شئ نكر» قال:

الامام إذا خرج يدعوهم إلى ما ينكرون.(۲)

سوره الصف

۶۱. (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).(۳)

قوله: «يريدون ليطفؤا نور الله بأفواهم والله متم نوره» قال:

بالقائم من ال محمد عليهم السلام حتى إذا خرج يظهره الله على الدين كله حتى لا يعبد غير الله، وهو قوله : يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا.(۴)

۱- . سوره القمر ۵۴، الآيه ۶.

۲- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۲، ص۳۴۱. و عنه: تفسير الصافی: ج۵، ص۱۰۰؛ البرهان: ج۴، ص۲۶۰؛ نور الثقلين: ج۵، ص۱۷۶، ح۶.

۳- . سوره الصف ۶۱، الآيه ۸.

۴- . تفسير القمی، علی بن إبراهيم القمی؛ ج۲، ص۳۶۵. و عنه: تفسير الصافی: ج۵، ص۱۷۱؛ بحار الانوار: ج۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۷ و ج۴۷، ص۵۴، ب ۱؛ نور الثقلين: ج۵، ص۳۱۸، ح۳۵.

۶۲. (وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).(۱)

قوله: «وأخرى تحبونها نصر من الله وفتح قريب»

یعنی فی الدنیا بفتح القائم، وأیضا قال فتح مکه.(۲)

سوره المعارج

۶۳. (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ).(۳)

قوله: «سأل سائل بعذاب واقع» قال: سئل أبو جعفر علیه السلام عن معنی هذا، فقال:

نار تخرج من المغرب، وملک یسوقها من خلفها حتی تأتی دار بنی سعد بن همام عند مسجدهم، فلا تدع دارا لبنی أمیه إلا أحرقتها وأهلها، ولا تدع دارا فیها وتر لآل محمد إلا أحرقتها، وذلک

المهدی علیه السلام.(۴)

سوره الجن

۶۴. (حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا * قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا).(۵)

۱- . سوره الصف ۶۱، الآیه ۱۳.

۲- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۶۶. و عنه: المحجه : ص۲۲۴؛ بحار الانوار: ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۶؛ نور الثقلین: ج۵، ص۳۱۷، ح۲۹؛ و بعضه: تفسیر الصافی: ج۵، ص ۱۷۰.

۳- . سوره المعارج:۷۰، الآیه ۱.

۴- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۳۸۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۲۲۴؛ اثبات الهداه : ج۳، ص۵۵۳، ب ۳۲، ف ۳۰، ح۵۸۱؛ البرهان: ج۴، ص۳۸۱، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۲، ص۱۸۸، ب ۲۵، ح۱۴؛ نور الثقلین: ج۵، ص۴۱۲، ح۷؛ و بتفاوت: المحجه : ص۲۳۳.

۵- . سوره الجن ۷۲، الآیه ۲۴ _ ۲۵.

قوله: «حتى إذا رأوا ما يوعدون» قال:

القائم وأمير المؤمنين عليهم السلام فى الرجعه «فسيعلمون من أضعف ناصرا وأقل عددا» قال: هو قول أمير المؤمنين لزفر: والله يا بن صهاك! لولا عهد من رسول الله وكتاب من الله سبق لعلمت أينا أضعف ناصرا وأقل عددا. قال: فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله ما يكون من الرجعه، قالوا: متى يكون هذا؟ قال الله: «قل ـ يا محمد ـ ان أدرى أقريب ما توعدون أم يجعل له ربى أمدا».(۱)

۶۵. (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا).(۲)

قوله: «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا» قال:

يخبر الله رسوله الذى يرتضيه بما كان قبله من الاخبار، وما يكون بعده من اخبار القائم عليه السلام والرجعه والقيامه.(۳)

سوره المدثر

۶۶. (يَاأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ).(۴)

قوله: «يا أيها المدثر * قم فأنذر» قال:

أنذر الرسول ۹، فالمدثر يعنى المدثر بثوبه، «قم فأنذر»قال: هو قيامه فى الرجعه ينذر فيها.(۵)

۱- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۱.

۲- . سوره الجن ۷۲، الآيه ۲۶.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۱. و عنه: تفسير الصافى: ج۵، ص۲۳۸؛ البرهان: ج۴، ص۳۹۵، ح۷.

۴- . سوره المدثر ۷۴، الآيه ۱ ـ ۲.

۵- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۳. و عنه: البرهان: ج۴، ص۳۳۹، ح۱؛ بحار الانوار: ج۹، ص۲۴۴، ح۱۴۷ و ج۱۳، ص۹۷، ب ۶، ح۳۴؛ نور الثقلين: ج۵، ص۴۵۳، ح۳.

۶۷. (فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ).(۱)

قال: حدثنا أبو العباس قال: حدثنا يحيى بن زكريا، عن على بن حسان،عن عمه عبد الرحمن بن كثير، عن أبى عبد الله عليه السلام فى قوله: «ذرنى ومن خلقت وحيدا»(۲) ... الى قوله: «فقتل كيف قدر * ثم قتل كيف قدر» قال:

عذاب بعد عذاب يعذبه القائم عليه السلام.(۳)

سوره عبس

۶۸. (قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ * كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ).(۴)

أخبرنا أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد،عن ابن أبى نصر(۵)، عن جميل بن دراج، عن أبى اسامه، عن أبى جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله

«قتل الانسان ما أكفره» قال:

۱- . سوره المدثر ۷۴، الآيه ۱۹ _ ۲۰.

۲- . سوره المدثر ۷۴، الآيه ۱۱.

۳- . تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى؛ ج۲، ص۳۹۵. و عنه: تأويل الآيات: ج۲، ص۷۳۳، ح۴؛ البرهان: ج۴، ص۴۰۱، ح۱؛ المحجه : ص۲۴۱؛ بحار الانوار: ج۳۰، ص۱۶۸؛ نور الثقلين: ج۵، ص۴۵۴، ح۱۴.

۴- . سوره عبس ۸۰، الآيه ۱۷ _ ۲۳.

۵- . أبى بصير ط.

نعم نزلت فی أمیر المؤمنین علیه السلام «ما أکفره» یعنی بقتلکم إیاه، ثم نسب أمیر المؤمنین علیه السلام فنسب خلقه وما أکرمه الله به فقال: «من أی شئ خلقه»یقول: من طینه الأنبیاء «خلقه فقدره» للخیر «ثم السبیل یسره»یعنی سبیل الهدی، «ثم أماته» میته الأنبیاء «ثم إذا شاء أنشره». قلت: ما قوله: «ثم إذا شاء أنشره» قال: یمکث بعد قتله فی الرجعه فیقضی ما امره.(۱)

سوره الطارق

۶۹. (إِنَّهُمْ یَکِیدُونَ کَیْدًا * وَأَکِیدُ کَیْدًا * فَمَهِّلِ الْکَافِرِینَ أَمْهِلْهُمْ رُوَیْدًا).(۲)

حدثنا جعفر بن أحمد، عن عبید الله بن موسی، عن الحسن بن علی، عن ابن أبی حمزه، عن أبی بصیر فی قوله: «فماله من قوه و لا ناصر»قال:

ما له قوه یقوی بها علی خالقه، ولا ناصر من الله ینصره ان أراد به سوءا. قلت: «انهم یکیدون کیدا»؟ قال: کادوا رسول الله ٩، وکادوا علیا علیه السلام، وکادوا فاطمه علیها السلام، فقال الله: یا محمد (انهم یکیدون کیدا * وأکید کیدا *.فمهل الکافرین) یا محمد، «أمهلهم رویدا» لوقت بعث القائم علیه السلام، فینتقم لی من الجبارین والطواغیت من قریش وبنی أمیه وسائر الناس.(۳)

۱- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۴۰۵. و عنه: مختصر بصائر الدرجات: ص۴۷؛ الرجعه: ص۹۰، ح۶۸؛ الایقاظ من الهجعه : ص۳۴۷، ب ۱۰، ح۸۶؛ البرهان: ج۴، ص۴۲۸، ح۱؛ بحار الانوار: ج۵۳، ص۹۹، ب ۲۹، ح۱۱۹؛ نور الثقلین: ج۵، ص۵۱۰، ح۱۱.

۲- . سوره الطارق ۸۶، الآیه ۱۵ _ ۱۷.

۳- . تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۴۱۶. و عنه: المحجه : ص۲۴۸؛ البرهان: ج۴، ص۴۴۹، ح۱؛ بحار الانوار: ج۲۳، ص۳۶۸، ب ۲۰، ح۴۰ و ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح۱۹ و ج۵۳، ص۵۸، ب ۲۹، ح۴۲ و ج۵۳، ص۱۲۰، ب ۲۹، ح۱۵۴؛ نور الثقلین: ج۵، ص۵۵۳، ح۱۹.

سوره اللیل

۷۰. (وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی).(۱)

أخبرنـا أحمـد بن إدریس قال: حـدثنا محمـد بن عبـد الجبار، عن ابن أبی عمیر، عن حماد بن عثمان، عن محمـد بن مسـلم قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل: «واللیل إذا یغشی»؟ قال:

اللیل فی هذا الموضع فلان، غشـی أمیر المؤمنین فی دولته التی جرت له علیه، وأمیر المؤمنین علیه السـلام یصبر فی دولتهم حتی تنقضی.

قال: «والنهار إذا تجلی»، قال: النهار هو القائم علیه السلام منا أهل البیت، إذا قام غلب دولته الباطل.

والقرآن ضرب فیه الأمثال للناس، وخاطب الله نبیه به ونحن، فلیس یعلمه غیرنا.(۲)

سوره القدر

۷۱. (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلِهِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ * لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ).(۳)

۱- . سوره اللیل ۹۲، الآیه ۱ _ ۲.

۲- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیـم القمی؛ ج۲، ص۴۲۵. و عنه: تفسیر الصافی: ج۵، ص۳۳۶؛ المحجـه : ص۲۵۳؛ و بتفاوت: البرهان: ج۴، ص۴۷۰، ح۱؛ بحـار الانوار: ج۲۴، ص۷۱، ب ۳۰، ح۵ و ج۵۱، ص۴۹، ب ۵، ح۲۰؛ نور الثقلین: ج۵، ص۵۸۸، ح۵.

۳- . سوره القدر ۹۷، الآیه ۱ _ ۵.

قوله: «إنـا أنزلناه فی لیله القـدر» فهو القرآن انزل إلی البیت المعمور فی لیله القـدر جمله واحـده، وعلی رسول الله صـلی الله علیه وآله فی طول ثلاـث وعشـرین سـنه. «ومـا أدراک مـا لیله القـدر» ومعنی لیله القـدر ان الله یقـدر فیهـا الآجال والأرزاق وکل أمر یحدث من موت، أو حیاه، أو خصب، أو جدب، أو

خیر، أو شـر، کمـا قال الله: «فیها یفرق کل أمر حکیم»(۱) إلی سـنه. قوله: «تنزل الملاـئکه والروح فیها» قال: تنزل الملائکه وروح القدس علی إمام الزمان، ویدفعون إلیه ما قد کتبوه من هذه الأمور.(۲)

سوره البقره

«استدراک»

۷۲. (الم * ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاهَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ).(۳)

تفسیر علی بن إبراهیم: أبی، عن ابن أبی عمیر، عن جمیل بن صالح، عن المفضل، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال:

«ألم» وکل حرف فی القرآن مقطعه، من حروف اسم الله الأعظم الذی یؤلفه الرسول والامام علیهما السلام فیدعو به فیجاب. قال: قلت: قوله: «ذلـک الکتـاب لاـ ریب فیه» قـال: الکتـاب أمیر المؤمنین لاشـک فیه، انه إمـام «هـدی للمتقین» فالآیتـان لشـیعتنا، هم المتقون «الـذین یؤمنون بـالغیب» وهو البعث و النشور وقیـام القائم والرجعه. «ومما رزقناهم ینفقون» قال: مما علمناهم من القرآن یتلون.

أقول: هذا الخبر علی هذا الوجه کان فی بعض نسخ التفسیر.(۴)

۱- . سوره الدخان ۴۴، الآیه ۴.

۲- . تفسیر القمی، علی بـن إبراهیم القمی؛ ج۲، ص۴۳۱. و عنه: البرهـان: ج۴، ص۴۸۸، ح۲۹؛ بحار الانوار: ج۹۷، ص۱۴، ب ۵۳، ح۲۳.

۳- . سوره البقره ۲، الآیه ۱ _ ۵.

۴- . بحار الانوار: ج۲۴، ص ۳۵۱، ح۶۹.

المآخذ

۱ . القرآن الکريم.

۲ . اثبات الهداه، الشيخ حر العاملی.

۳ . الايقاظ من الهجعه، الشيخ حر العاملی.

۴ . بحار الانوار، العلامه المجلسی.

۵ . البرهان، السيد هاشم البحرانی.

۶ . تأويل الآيات، شرف الدين النجفی.

۷ . تفسير الصافی، الفيض الکاشانی.

۸ . تفسير القمی، علی بن ابراهيم القمی.

۹ . حليه الأبرار، السيد هاشم البحرانی.

۱۰ . الرجعه، محمد مؤمن الاسترابادی.

۱۱ . غايه المرام، السيد هاشم البحرانی.

۱۲ . مجمع البيان، العلامه الطبرسی.

۱۳ . المحجه، السيد هاشم البحرانی.

۱۴ . مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلی.

۱۵ . منتخب الأثر، لطف اللّه الصافی.

۱۶ . منهج الصادقين، فتح اللّه الکاشانی.

۱۷ . الميزان، سيد محمد حسين الطباطبائی.

۱۸ . نوادر الأخبار، الفيض الکاشانی.

۱۹ . نور الثقلين، عبد علی العروسی.

جلد۲

اشاره

ص:۱

فهرست تفضیلی

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۹

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

ص:۱۴

ص:۱۵

مقدمه کنگره

شناختِ هر علمی، پیوندی عمیق با شناخت تاریخ آن علم دارد، و در علوم انسانی به ویژه دانش هایی مانند فقه، حدیث و تفسیر، ضرورت آگاهی از تاریخ آن علوم بیش تر احساس می شود. چنان که یک فقیه هرگز نمی تواند بدون آگاهی از تاریخچهی مسألهی فقهی و تحولات آن در طول تاریخ، و نیز آرا و اقوال و موضع گیری فقهای گذشته به اظهارنظر صحیح و دقیق در آن مسأله اقدام کند؛ در مباحث تفسیری و حدیثی هم همین ضرورت وجود داشته، بلکه اهمیتی دو چندان می یابد.

درایت و فهم و فقه الحدیث بدون توجه و اطلاع کامل از تحولات تاریخی حدیث ممکن نیست. کسی که نمی داند احادیث موجود، عین الفاظ معصومانعلیهما السلام است یا نقل به معنا، یا نقل به مضمون شده، قطعاً در استنباط احکام از روایات با مشکل مواجه می گردد.

قرن چهارم هجری بی تردید نقطهی عطفی در تاریخ تحولات حدیث شیعه است. در قرن سوم غالب محدثان شیعه، عرب زبانان ساکن جنوب عراق بودند، اما در آغاز قرن چهارم، جایگاه خود را به راویان و محدثان ایران زمین داده، عالمان فرهیختهی ایرانی عهده دار منصب مهمّ نقل حدیث گردیدند.

حلقهی واسطهی این تحول بزرگ خاندان «علی بن ابراهیم بن هاشم بن خلیل کوفی» بود. ابراهیم بن هاشم سرآغاز این چرخش محسوب می شود، که احادیث و فرهنگ شیعه و میراث

ص:۱۷

علمی و حدیثی گران بهای اهل بیت F را از کوفه به قم منتقل کرد.

در قرن دوم و سوم صدها کرسی درس حدیثی در کوفه وجود داشت، که همگی به «قال الباقر C» و «قال الصادق C» اشتغال داشتند و با کمال دقت و متانت، غبار تحریف و تبدیل را، که توسط دست نشاندگان بنی امیه یعنی وضّاعان پدید آمده بود؛ از سنّت پیامبر۹ کنار می زدند و مردم را با معارف اصیل وحیاتی اسلام آشنا می کردند. ولی در پایان قرن سوم، یک باره قم جانشین کوفه گردید و عنوان پرافتخار حرم اهل بیت F مفهوم حقیقی خود را نشان داد. و این خاندان «علی بن ابراهیم قمی» بودند که قم را به جایگاه اصلی خود رساندند و آن را زیبندهی «حرم اهل بیت F» بودن قرار دادند.

مهاجرت حضرت ستی فاطمهی معصومه J بنت باب الحوائج الی الله به قم باعث گردید این شهر، مَهبط شیعیان و کانون توجه علویان و دوستداران اهل بیت F قرار گیرد، قطعاً مدفن بانوی کرامت و احادیث اهل بیت F در قم، در مهاجرت ابراهیم بن هاشم به این دیار بی تأثیر نبود، و قم این گونه مرکز فرهنگی تفکر شیعه و میراث دار حدیث اهل بیت F گردید.

علی بن ابراهیم قمی که دوران حضرات عسکریین علیهما السلام و بیش تر دوران غیبت صغری را درک کرده از بزرگ ترین فقها، مفسران و محدثان شیعه است و در عمر پربرکت خود به رغم عارضهی چشم، که در نیمهی عمر به آن مبتلا گردید، نه تنها عهده دار نقل و روایت حدیث بود، بلکه به شرح و تفسیر و فقه الحدیث نیز پرداخته است.

کتاب شریف کافی که نخستین و مهم ترین

جامع حدیثی شیعه، از جوامع اولیهی حدیث، به شمار می رود و ثقه الاسلام کلینی بیش از شانزده هزار حدیث را در آن گردآورده، کاملاً نشان دهندهی تلاش شبانه روزی علی بن ابراهیم قمی در سامان بخشیدن به حدیث شیعه است.

ص:۱۸

و مبالغه نیست اگر ادعا شود نیمی از احادیث کافی از او گرفته شده، گرچه نوع رابطه و پیوند این استاد و شاگرد (علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یعقوب کلینی) برای ما چندان روشن نیست و آمدن مرحوم کلینی به قم، برای فراگیری حدیث از علی بن ابراهیم مورد تردید جدی است، به نظر می رسد در سفر دوم ابراهیم بن هاشم به قم که از مسیر ری آمده است وی در خدمت پدر بزرگوار خود بوده و در ری توقف کرده و کلینیرحمه الله از این فرصت به خوبی بهره برده و خمیر مایهی کتاب کافی را از علی بن ابراهیم فرا گرفته باشد.

اهتمام ویژهی علی بن ابراهیم به تفسیر قرآن و نگارش تفسیر روایی تفسیرالقمی سبب توجه به این روش حدیثی شد؛ به گونه ای که مرحوم صدوق از پرورش یافتگان همین مکتب، چنان به تفسیر روی آورد که درباره او گفتند: وی از مکثّرین در تفسیر قرآن است.

جمع آوری آرای فقهی علی بن ابراهیم قمی، بررسی اندیشه های تفسیری و نیز کاوِش در اقوال کلامی و اخلاقی وی می طلبد که ابتدا، آثارش گردآوری و به صورت مُصحَّح و مُنقَّح ارائه گردد؛ لذا آنچه اکنون بدین منظور عرضه می گردد نه تنها پایان کار در مورد این فقیه و محدث بزرگ نیست، بلکه آغازی برای پژوهش های دامنه دارتر خواهد بود. بِدان امید که حضرت حق- سبحانه و تعالی- این گام کوچک را بپذیرد.

در پایان برخود لازم می دانم از زحمات همه کسانی که در راه تعظیم شعائر دینی و نشر

فرهنگ و معارف اسلامی می کوشند، به ویژه تولیت مُعظّم آستانه مقدسه حضرت آیه الله مسعودی خمینی و تمام خدمتگزاران، نویسندگان، محققان و پژوهشگرانی که در تدوین مجموعهی آثار این کنگره سهیم بوده اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. خداوند متعال برتوفیقاتشان بیفزاید.

احمد عابدی- دبیر کنگره

۲۷ رجب ۱۴۳۰

مبانی نقد متنی در تفسیر قمی دکتر فتحیه فتاحی زاده

چکیده

علی بن ابراهیم از محدثان بنام شیعه است که در وثاقت وی اتفاق نظر وجود دارد. یکی از آثار مهّم این شخصیت برجسته کتاب تفسیر اوست که آمیختهای از چند تفسیر است؛ قسمتی از آن، تفسیر علی بن ابراهیم؛ بخشی از آن تفسیر ابوالجارود و پارهای نیز تفاسیر سایر مشایخ است.

بهکارگیری مبانی نقد حدیث در سنجش روایات تفسیر قمی میتواند میزان اعتبار کتاب موجود را بهتر بنمایانَد.

مقصود از مبانی نقد حدیث، معیارهایی است که به تشخیص حدیث صحیح از سقیم، یاری کرده، ما را به معیارهای صحت حدیث رهنمون میسازد.

مبانی نقد در تفسیر قمی، اعتبار تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم را بررسی میکند. قرآن کریم به عنوان نخستین منبع شناخت دین، معیار ارزشگذاری روایات است. در تفسیر قمی، روایاتی یافت می شود که با قرآن متعارض است.

پس از قرآن کریم، سنت معصومان علیهم السلام معیاری در ارزیابی حدیث معرفی شده است. برخی روایات تفسیر قمی به دلیل مخالفت با سنت

ص:۲۱

قطعی بایـد کنار گذاشـته شود. عقل و بـداهتهای عقلی و نیز مسلّمات علمی، معیارهایی دیگر در سـنجش روایات شـمرده می شونـد و ما در این پژوهش با بهکارگیری هریک از این معیارها به نقد روایات پرداختهایم. تأثیر اسـراییلیات و روایات معارض با شأن معصومان علیهم السـلام براعتبار تفسـیر قمی را نمی توان نادیـده گرفت. بر این اساس بایـد گفت: وجود روایاتی که در مقیاس معیارهای متنی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و نیز مصادیقی از روایات اسـراییلی که به عنوان روایت تفسـیری در کنار کلام الهی جای گرفته، اعتبار تفسیر قمی موجود را زیر سؤال میبَرد.

کلید واژه ها: تفسیر قمی ــ علی بن ابراهیم ــ مبانی نقد.

بیان مسأله

مؤلف تفسـیر قمی، علی بن ابراهیم قمی از مشایخ کلینی بوده و در کتاب کافی از او بسیار روایت شده است. وی در عصر امام حسن عسکری علیه السلام می زیسته و تا سال ۳۰۷ق، در قید حیات بوده است.(۱)

نجاشی دربارهٔ وثاقت و فزونی دانش علی بن ابراهیم مینویسد:

ثقه، ضابط و دارای عقیدهای ثابت و استوار است...کتاب های زیادی تألیف کرده و کتابی در تفسیر دارد.(۲)

سید حسن صدر مینویسد:

شیعه در وثاقت و جلالت او اختلاف نظر ندارد.(۳)

روایات علی بن ابراهیم درکتب اربعه بالغ بر ۷ هزار روایت است که بیشتر آن از طریق پدرش است.(۴)

۱- . الذریعه، ج۴، ص۳۰۲.

۲- . رجال نجاشی، ص ۲۶۰.

۳- . تأسیس الشیعه، ص۲۳۲.

۴- . نک: معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷.

این شخصیت و پدرش ابراهیم بن هاشم درنشرآثار معصومان درعصر حضور و غیبت صغری سهم بسزایی داشتند و خدمات ارزندهای انجام داده اند. هر دو- به ویژه پسر- آثارفراوانی در رشته های مختلف علوم اسلامی از خود به یادگار گذاشتهاند.(۱)

اما تفسیر قمی که به گفتهٔ یکی از نویسندگان: از قرن چهارم تا یازدهم وجود داشته، آمیختهای از چند تفسیر است.(۲)

از آنجا که حدیث مشتمل بر سند و متن است برخی از این معیارها، صحت حدیث را به لحاظ سندی اثبات می کند و ملاکهایی نیز در بخش متنی، کاربرد دارد. عَرضهٔ حدیث بر قرآن یکی از این ملاکهاست.

وقتی عَرضهٔ روایت بر آیات صورت پذیرفت و انطباق حدیث با قرآن احراز شد؛ در این حالت ضابطهٔ حدیث صحیح را دارد و میتوان به آن استناد کرد.(۳)

بررسی معیارهای متنی روایات تفسیر قمی به لحاظ همخوانی با کتاب و سنت و سایر معیارها، محور اصلی این پژوهش است. در تفسیر قمی با روایاتی مواجه هستیم که معارض با شأن معصوم بوده، یا در تعارض با قرآن کریم، یا مشتمل برمفادی است که عقل و منطق از پذیرش آن رویگردان است.(۴) اینک با بیان مهم ترین معیارهای متنی، روایات تفسیر قمی را محک میزنیم.

۱. عَرضهٔ حدیث بر قرآن

اشاره

قرآن کریم، نخستین منبع شناخت دین به شمار میآید و از لحاظ دلالت و صدور، قطعی است؛ لذا عَرضهٔ روایات ابتدا باید بر قرآن صورت پذیرد. در روایاتی متعدد، کتاب خدا اولین مرجع ارزیابیِ روایات معرفی شده است.

۱- . التفسیر و المفسرون، ج۲، ص۱۸۴.

۲- . الذریعه، ج۴، ص۳۰۸.

۳- . مبانی و روش های نقد حدیث در کتب اربعه، ص۷۷.

۴- . التفسیر و المفسرون، ج۱، ص۴۸۵-۴۸۰.

این معیار را رسول اکرم صلی الله علیه وآله به مسلمانان آموزش داده و می فرماید:

«ایُّها النّاس! ما جاءکُم عنّی یُوافقُ کتابَ الله فأنَا قُلته و ما جاءکم یُخالفُ کتابَ الله فلم أقله».(۱) ای مردم! آنچه از من به شما می رسد در صورتی گفتارمن است که موافق قرآن کریم باشد و اگر مخالف کتاب خدا باشد من آن سخن را نگفتهام.

در خصوص عَرضهٔ حدیث بر قرآن، روایاتی متعدد در کتابهای معتبر حدیثی وارد شده؛ از جمله: مرحوم کلینی در کتاب کافی، بابی را با عنوان «الاخذ بالسنه و شواهد الکتاب» به این روایات اختصاص داده است.

در تفسیر قمی روایاتی است که مبنا در آنها لحاظ نشده و در تعارض با قرآن کریم هستند؛ از جمله:

۱ ـ ۱ ـ تحریف قرآن

روایتی بر تحریف قرآن از نوع زیاده دلالت دارد و اینکه بعد از پیامبر بعضی کلمات بر قرآن افزوده شده است، که این معنا با نصّ قرآن مبنی بر تحریفناپذیری کلام الهی در تعارض است:

علی بن ابراهیم با اسناد خود از حریز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آیهٔ آخر سورهٔ

حمد به این صورت بود:

((صِراطَ مَن أنعَمتَ عَلیهِم غَیرِ المَغضُوبِ عَلیهِم و لَا الضّالین))(۲)

این در حالی است که قرآن کریم بر تغییر ناپذیری این کتاب مقدس تصریح کرده و می فرماید:

((إنّا نَحنُ نزّلنا الذّکرَ و إنّا لهُ لحافظون))(۳)

و

۱- . الکافی، ج۱، ص۶۹.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۷.

۳- . حجر / صلی الله علیه و آله.

نیز می فرماید:

((إنّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ. لا یأتیهِ الباطل مِن بَین یدیهِ و لا مِن خَلفِه تنزیلٌ مِن حکیمٍ حمیدٍ))(۱)

بر اساس این آیات، حفظ قرآن از هر نوع تغییر، وعده داده شده و نیز تحریف آن در گذشته و آینده نفی گردیده است.

در روایتی دیگر بر واژهٔ تحریف تصریح شده است.

علی بن ابراهیم بـا اسـناد خود از ابوذر نقل کرده است، وقتی آیه((یَومَ تَبیَضُّ وُجُوه وَ تَسودُّ وُجوه...))(۲) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: امّت من در روز قیامت با پنـج نشانه نزدم میآیند. ابوذر در ادامه می گوید: پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله از امّت خود میپرسد: با ثقلین یعنی دو امانت بزرگی که بعد از خود بهجا گذاردم، چه کردید؟

گروهی می گوینـد: ثقل اکبر را تحریف کرده و با دسـتورهای آن مخالفت ورزیدیم و با ثقل اصـغر، دشـمنی کردیم و با آنها جنگیدیم.(۳)

در توجیه روایت میتوان گفت مقصود از تحریف ثقـل اکـبر، تحریف معنوی یعنی تغییر دادن مفهوم قرآن و تصـرف در تفسـیر آن است،

که این نوع تحریف صورت گرفته در قرآن، با تحریف مورد بحث، ارتباطی ندارد.

۲-۱. رفع حضرت عیسی علیه السلام

ذیل آیهٔ «إنّی مُتوفّیک و رافِعُکَ إلیّ و مُطهّرکَ مِن الّذینَ کَفروا...»(۴)

ص:۲۵

۱- . فصلت / ۴۳.

۲- . آل عمران / ۱۰۶.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۷.

۴- . آل عمران / ۵۵.

من تو را به تمامی خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شّر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد».

علی بن ابراهیم با اسناد خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عیسی علیه السلام هنگام عصر آن شبی که خداوند او را به آسمان بالاـ برد، یارانش را که دوازده تن بودند نزد خود خواند و آنان را داخل خانهای کرد. سپس از چشمهای که کنار خانه بود درآمد، و درحالی که آب از سر و رویَش می ریخت، فرمود: خدای تعالی به من وحی کرد که همین ساعت مرا به سوی خود بالا میبَرَد، و از یهود پاک میکند. کدام یک از شما داوطلب می شود به شکل من درآید وبه جای من کشته و به دار آویخته شود و در عوض در بهشت با من باشد؟ جوانی از میان آنان گفت: یا روح الله! من حاضرم، فرمود: بله، تو همانی.

آنگاه به بقیه گفت: بدانید که بعد از رفتن من یکی از شما قبل از رسیدن صبح، دوازده بار بر من کافر می شود! مردی از میان جمع گفت: یا نبی الله! آن منم؟ عیسی علیه السلام گفت: مثل اینکه از نَفس خودت چنین چیزی احساس کردی؛ باشد تو همان شخص باش.

سپس رو به جمع کرد و فرمود: بعد از من دیری نمیپاید که به سه فرقه متفرق میشَوید، دو فرقه به خدای تعالی افترا میبندند و در آتش خواهند بود و یک فرقه اهل نجات است، و

آن فرقه ای است که صادقانه از شمعون پیروی میکند و به خدا دروغ نمی بندد؛ که آن فرقه در بهشت خواهد بود. این را که گفت در جلو چشم همهٔ اصحابش، و از زاویهٔ خانه به طرف آسمان بالا رفت و ناپدید شد.(۱)

علامه طباطبایی در نقد روایت مینویسد:

ص:۲۶

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۱.

روایت این تفسیر نَه بـا لفظ آیـهٔ سازگار است و نه با معنای آن؛ زیرا ظاهر عبارت((إنّی مُتوفّیک و رافعک إلیّ و مُطَهّرکَ مِنَ الّذینَ کفرُوا و جاعِلُ الّذینَ اتّبعُوک...))این است که می خواهـد از آینـده خبر دهـد و بفرمایـد: به زودی و بعد از این سـخن تَوفّی ورفع وتطهیر وجعل تحقق مییابد، علاوه براین که جملهٔ((وجاعِلُ الّذینَ اتّبعُوک))

وعدهٔ خوشـحال کننده و بشارت است و چنین وعدهای حتماً باید در آینده تحقق یابد و ما میدانیم که هیچ حجتی برای پیروان حضـرت عیسـی علیـه السـلام حجـت نیسـت مگر آنکـه برای خـود آن حضـرت هم حجت است. و این حجت همـان است که خداوند در ضـمن آیات بشارت، ذکر کرده و حجتهایی است که هم در زمان حضور حضرت عیسی علیه السلام تفوق داشته و هم بعـد از به آسـمان رفتنش، بلکه در زمـان حضورش قـاطع تر بوده و در قطع عـذر کفـار و ریشه کن سـاختن خصومت آنان نافذتر است... .(۱)

۲. عَرضهٔ حدیث بر سنت قطعیه

اشاره

مقصود از سـنت قطعیه، سنتی است که مسلمانان آن را به مثابهٔ یکی از مبانی دین پذیرفته و کارهای خود را بر اساس آن تنظیم میکنند.(۲)

در روایات معصومان علیهم السلام بر این مبنا تأکید

شده و معیاری در ارزیابی حدیث معرفی گردیده است.

عبد الله بن ابی یعفور می گوید:

سألت ابا عبـد الله علیه السـلام عن إختلاف الحـدیث یرویه من نثق به و منهم من لانثق به قال: إذا ورد حدیث فوجدتم له شاهداً من کتـاب الله أو من قول رسول الله صـلی الله علیه وآله و الّا فالـذی جاءکم به اولی به.(۳) از امام صادق علیه السـلام در مورد احادیث متعارض سؤال کردم

۱- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۳، ص۲۱۸.

۲- . احزاب / ۲۱.

۳- . الکافی، ج۱، ص۶۹.

که افراد موثق و غیر موثق نقل کردهاند. امام فرمود: هرگاه حدیثی به شما رسید اگر شاهدی از کتاب خدا یا گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله یافتید [آن را بپذیرید] و در غیر این صورت کسی که آن حدیث را برای شما آورده به آن سزاوارتر است.

برخی روایات تفسیر قمی به دلیل مخالفت با سنت قطعی باید کنار گذاشته شود؛ از جمله:

۱-۲. نسبتِ کفر به ابوطالب

علی بن ابراهیم ذیل آیهٔ((إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللهَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ))(۱)

[ای رسول ما]! چنین نیست که تو هرکه را بخواهی هدایت توانی کرد، اما خدا هرکه را خواهد، هدایت می کند.

مینویسد: این آیه دربارهٔ ابوطالب نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله میگفت: ای عمو! بگو((لا إله إلا الله))تا در روز قیامت برایت مفید باشد و ابوطالب می گوید: برادرزادهٔ من! خودم بهتر می دانم. وقتی که وفات کرد عباس بن عبدالمطّلب نزد پیامبر صلی الله علیه وآله شهادت داد که او هنگام مرگ به آن تکلم کرده است. پس رسول

خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من آن را از او نشنیدم و امیدوارم روز قیامت برای او منفعت داشته باشد. و نیز فرمود: اگر مقام محمود را داشته باشم برای پدر و مادرم و عمو و برادر جاهلیام شفاعت خواهم کرد.(۲)

علامه طباطبایی در نقد روایت مینویسد:

روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام رسیده که دلیل بر ایمانِ ابوطالب است.(۳)

۱- . قَصص / ۵۶.

۲- . تفسیر قمی، ج۲، ۱۱۹.

۳- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۶، ص۸۱.

عن اسحاق بن جعفر، عن أبیه علیه السلام قال: قیل له: إنّهم یزعُمون أنّ أباطالب کان کافراً؟ فقال: کذبوا، کیف یکون کافرا و هو یقول...(۱) اسحاق بن جعفر از قول پدر بزرگوار خویش نقل می کند که به آن حضرت گفته شد که: مردم تصور می کنند ابوطالب کافر بوده است. آن حضرت فرمود: دروغ می گویند، چگونه کافر است درحالیکه می گوید....

اصبغ بن نباته میگوید: از امام امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! نَه پدرم (ابوطالب) و نَه جَدّم (عبدالمطلب) و نه (پدر او) هاشم و نه (پدرش) عبد مناف هرگز بت را سجده نکردند. عرض شد: پس چه چیزی را عبادت می کردند؟ فرمود: به سوی خانه خدا، بر دین ابراهیم علیه السلام نماز می گزاردند و به راه و رسم او متمسک بودند.(۲)

روایت عبد الله بن عمر هم دلالت بر این معنا دارد که ابوبکر در روز فتح مکه پدرش را که درآن زمان نابینا بود، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آورد. حضرت فرمود: چرا این پیرمرد را زحمت دادی؟

به من می گفتی خودم نزد او می رفتم.

ابوبکر عرض کرد: خواستم تا خداوند به او ثواب مرحمت کند. به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد من آن روزی که ابوطالب اسلام آورد بیشتر خوشحال بودم تا امروز که پدرم اسلام میآورد. منظورم خشنودی و روشنیِ چشم شماست. حضرت فرمود: راست میگویی.(۳)

طبری نیز به سند خود روایت کرده که وقتی رؤسای قریش حمایت ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدند نزد وی اجتماع کرده، گفتند: ما عمار بن ولید را که زیباترین و شجاع ترین جوانان قریش است آوردهایم به تو واگذار کنیم؛

۱- . الکافی، ج۲، ص۳۷۳.

۲- . نقش ائمه در احیای دین، ج۵، ص۲۹.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۹۶.

تو هم برادر زادهات را که موجب تفرقهٔ جماعت ما شده و عقایدمان را خرافه دانسته، به ما واگذار کن تا او را از میان برداریم. ابوطالب فرمود: شما با من انصاف نکردید، فرزندانتان را به من میدهید تا آب و نانشان دَهَم و من فرزند خود را به شما واگذارم تا او را بکشید؟

۳. عَرضهٔ حدیث بر عقل

اشاره

عقل، نیرویی مجرد درآدمی است و مبدأ صدور احکام کلی بوده، که انسان به وسیلهٔ آن میان صلاح و فساد، حق و باطل و راست و دروغ فرق می گذارد.

با توجه به جایگاه و اعتبار عقل در آیات و روایات، بسیاری از محدثان آن را یکی ازمعیارهای نقد روایت دانستهاند.

از جمله ابن جوزی در این زمینه می گوید:

هر حدیثی که مشاهده کردید با حکم عقل سازگاری ندارد، بدانید که از روایات موضوعه است؛ لذا برای اثبات حجّیت و اعتبار

آن خود را به تکلّف میاندازید.

صلاح الدین ادلبی از محدثان معاصر اهل سنت در این باره مینویسد: از اموری که بر بطلان برخی روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه وآله دلالت دارد، مخالف بودن محتوای آنها با عقل است و در این مطلب اختلافی نیست، زیرا از فرستاده خداوند و کسی که حامل رسالت الهی است، هیچ گاه سخنی بر خلاف عقل سلیم، صادر نمی شود.(۱)

استاد جعفر سبحانی با استناد به آیاتی از قرآن کریم که درآن از عقل و صاحبان عقل تمجید شده، گفته است:

منطق قطعی عقل یکی از معیارها و ملاک های تشخیص حق از باطل در روایات

۱- . منهج نقد المتن عند العلماء الحدیث النبوی ص ۳۰۳.

صحیح از سقیم به شمار میآید.(۱)

درتفسیرقمی، روایاتی است که با عقل و منطق سازگاری ندارد و از این جهت قابل پذیرش نیست؛

از جمله:

۱-۳. مسخ اساف و نائله

در روایات وارد شده که: أساف و نائله، زن و مردی بودند که در کعبه به علت فحشا و زنا مسخ شدند و به صورت سنگ درآمدند. قریش آن دو را بت قرار داده پرستیدند؛ زیرا معتقد بودند اگر خدا به عبادت آن دو در کنار عبادت خود راضی نبود آنها را از حالت خود تغییر نمی داد.

پیوسته مورد پرستش بودند تا در فتح مکه از این دو بت، پیرزنی بد شکل که برسروصورت خود میزد، بیرون آمد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این

نائله است که از پرستش خود نا امید شده است.(۲)

علامه مجلسی اینگونه احادیث را جعلی دانسته، می گوید: این یک قصهٔ خرافی و داستانی خلاف عقل است.(۳)

۴. عَرضهٔ حدیث بر حس، مشاهده و قطعیات علمی

اشاره

دانش روز به روز گسترش یافته و در مسایل فراوانی، نتیجهٔ پژوهشهای بشری به قطعیت رسیده است. روایت معصوم علیه السلام که منبع آن حق است، نباید با مسلّمات علمی در تعارض باشد. براین اساس، آن بخش از دانش بشری که حتمیت یافته، ملاک سنجش روایات قرار میگیرد.

۱- . الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه ، ص۶۲-۶۱.
۲- . تفسیر قمی، ج۲، ص۵۸.
۳- . بحارالانوار، ج۳، ص۲۴۹.

این معیار را برخی محدثان در نقد متن حدیث مورد توجه قرار داده و پذیرفته‌اند.

ابن قیّم می‌گوید:

هر حدیثی که مخالف حس باشد، پذیرفتنی نیست؛ مانند إذا عطس الرجل عند الحدیث فهو دلیل صدقه؛ هرگاه کسی هنگام سخن گفتن، عطسه بزند، دلیل براستگو بودن اوست.(۱)

وی ذیل حدیث می‌نویسد:

این حدیث با حس مخالفت دارد؛ زیرا عطسه زدن، یک حالت طبیعی است که می‌تواند در حال دروغ گفتن نیز اتفاق بیفتد.(۲)

تفسیر قمی به دلیل داشتن روایات معارض با مسلّمات علمی، قابل بررسی است.

۱-۴. لایه های زمین

از ابان بن تغلب نقل شده که: از امام

صادق علیه السلام سؤال کردم: زمین روی چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: روی ماهی. پرسیدم: ماهی روی چه چیزی است؟ پاسخ داد: روی آب. پرسیدم: پس آب بر روی چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: روی تخته سنگ. سؤال کردم: تخته سنگ درکجا قرار دارد؟ فرمود: بر شاخ گاو. گفتم: شاخ گاو برچه چیزی قرار گرفته است؟ فرمود: برخاک نمناک. پرسیدم: آن خاک بر چه استوار است؟ فرمود: دور رفتی، دانش دانشمندان در اینگونه مسایل ناچیز است. (بیش از این در اسرار آفرینش پرس و جو نکن).(۳)

روشن است که اینگونه مطالب سست و بی‌پایه از معصوم علیه السلام صادر نمی شود.

۱- . کنزالعمال، ج۹، ص۱۶.
۲- . اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً، ص۲۰۴.
۳- . تفسیر قمی، ج۲، ۳۳ - ۳۲.

۲-۴. علت سوزانندگی خورشید نسبت به ماه

روایت شـده که خداونـد خورشـید را در هفت طبقه آفریـده و به ترتیب یـک طبقه از آتش و طبقـهٔ دیگر از آب و در نهـایت، طبقهٔ هفتم آن از آتش است؛ از این رو، خورشید، سوزانتر از ماه است.

پرسـیدم: پس مـاه چگونه است؟ فرمود: خداونـد ماه را از آب و آتش در هفت طبقه پدیـد آورد، اما طبقـهٔ هفتم آن را از آب پوشانید. از این جهت، ماه سردتر از خورشید است.(۱)

۳-۴. خسوف وکسوف

نقل شده که خداوند مجاریِ خورشـید و ماه و ستارگان (منظومهٔ شمسی) را بر کشتی دریا مقدّر فرموده است. ادارهٔ این کشتی را به فرشتهای سپرده که ۷۰ هزار فرشته او را

همراهی می کنند.

حال وقتی گناهان بنـدگان فزونی یابـد و خداونـد بخواهـد با نشانهای آنان را سـرزنش کنـد، به فرشـته فرمان می دهـد که آن کشتی را از مجرای خودش خـارج سـازد؛ در این هنگـام خورشـید از مجرایش خارج شـده، حرارتش گرفته می شود و رنگش تغییرمی یابد (خسوف) و همین اتفاق نیز ممکن است برای ماه بیفتد (کسوف).(۲)

تأثیر اسرائیلیات بر روایات تفسیر قمی را نمی توان نادیده گرفت.

اثر شـگرف داسـتانها بر روح انسان و نقشـی که داسـتانهای عبرت انگیز در هـدایت وی ایفا میکنـد، سـبب شـده تا بخش قابل توجهی از آیات الهی به بیان تاریخِ پیشینیان اختصاص یابد.

۱- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۷.

در میان قَصص قرآن، داستان انبیا جلوهای خاص دارد، که دقت در زوایای زندگی آن پیام آوران آسمانی، تحول شگرفی در نهادِ هر حقیقت جویی پدید میآورد.

به دلیل نقش آفرینی انبیا در طول تاریخ، اسرائیلیات آفرینان و افسانهپردازان، جهتِ تهاجم، خود را به سمت آن اُسوههای کامل بُرده، کوشیدهاند تا چراغ هدایت آنان را خاموش سازند. روشن است که توطئهٔ جاعلان حدیث و راویان اسرائیلی در به تصویرکشیدن چهره های ضدّ اخلاقی از انبیا در افکار عمومی بی تأثیر نبوده و این نسبتهای ناروا، گاه تا آنجا پیش رفته که دربطن روایات تفسیری و کنار کلام پروردگار جای گرفته است.

ــدر این نوشتار نمونه هایی از این روایات تفسیری را استخراج کرده و به نقد آنــــــــها میــــــــپردازیم.ــ

در روایت تفسیری علی بن ابراهیم که آن

را به امام باقر علیه السلام منسوب کردهاند، ذیل آیات ۱۸۹ و ۱۹۰ سوره أعراف آمده است: آنگاه که حوّا باردار شد، ابلیس نزدِ او آمد و گفت: اگر نام فرزندت را عبدالحارث (بندهٔ شیطان) بگذاری، زنده خواهد ماند، وگرنه پس از ۶ روز از دنیا خواهد رفت. حوّا دچار تردید شد و به آدم خبر داد. وی گفت: به این تهدید اعتنا نکن، امید که فرزندمان زنده بماند. اما فرزندشان پس از ۶ روز از دنیا رفت. بار دیگر که حوّا حامله شد ابلیس نزدِ او آمده و تهدیدش کرد که اگر از پذیرش درخواست او سرپیچی کند، فرزندش صورت حیوانی (گاو، گوسفند و...) خواهد گرفت. دل آدم و حوّا از گفتهٔ ابلیس لرزید. هنگام وضع حمل، ابلیس همان سخنان را باز گفت و به حوّا پیشنهاد کرد در صورت نپذیرفتن آدم، با او قطع رابطه کند. او نیز درخواستِ شیطان را با آدم درمیان نهاد و وی را تهدید کرد که اگر نام فرزندمان را عبدالحارث نگذاری، پیوندی میان من و تو نخواهد بود. آدم پذیرفت و به حوّا گفت: اما بدان که تو عامل معصیت و فریب من بودی. چون فرزند متولد شد و زنده ماند، روز هفتم نامش را عبدالحارث گذاشتند.(۱)

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۲۵۲-۲۵۱.

بهترین دلیل بر بطلان روایت، مضمون آن است؛ چرا که به گفتهٔ یکی از مفسران، زشتی چنین درخواستی برای هر انسان عاقلی روشن است؛ حال چگونه ممکن است حضرت آدم با وجود مقام پیامبری و داشتن علوم فراوان به زشتیِ نام گذاری فرزند خود به عبدالحارث (بندهٔ شیطان) پی نَبَرد.(۱) علاوه بر این، روایت مزبور مشتمل بر کرامتِ شیطان است که با

نامگذاری این فرزند به نام او، برخلاف فرزندان گذشته، زنده ماند!(۲)

سوم آنکه در روایت، حوّا عامل گناه و فریب آدمی معرفی شده است. درحالی که ردپای این تفکر را میتوان در کتابهای تحریف شده جست وجو کرد.(۳) و اما در قرآن کریم هیچ گاه فریب آدم به عهده حوّا گذاشته نشده و نقش شیطان را در فریب آدم و حوّا به طور یکسان مطرح می کند.(۴)

علامه طباطبایی دربارهٔ روایات شرک آدم و حوّا مینویسد: همهٔ این احادیث جعلی، و از دسیسه هایی است که اسرائیلی ها در روایات ما وارد کردهاند.(۵)

و نیز ذیل آیه((وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ...))(۶) نسبت های ناروایی به حضرت یوسف علیه السلام دادهاند. از جمله در روایت تفسیری علی بن ابراهیم به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: هنگامی که یوسف علیه السلام مهیای گناه شد. زلیخا برخاست و بر بتی که درگوشهٔ خانه اش بود پارچه ای انداخت. یوسف علیه السلام گفت: چه میکنی؟

ص:۳۵

۱- . التفسیر الکبیر، ج۱۵، ص۸۶.

۲- . تفسیر نمونه، ج۷، ص۵۴.

۳- . سفر پیدایش، ۱۲:۳ و ۱۳؛ رسالهٔ پولس به تیموتائوس ۲:۱۲ و ۱۴.

۴- . بقره/ ۳۶-۳۵؛ اعراف/ ۲۰-۱۹ و طه/ ۱۲۱-۱۲۰.

۵- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۸ ص۵۶۵.

۶- . یوسف/ ۲۴.

گفت: پارچه ای را بر بت انداختم؛ چون شرم دارم که مرا در این حال ببیند. یوسف علیه السلام گفت: تو از بتی که نمی شنود و نمی بیند شرم می کنی و من از خدای خودم شرم نکنم؟ این بود آن برهانی که دید.(۱)

این داستان از اسرائیلیات و داستانهای یهود سرچشمه می گیرد؛ چرا که پوشاندن بت

توسط زلیخا به دلیل شرم و حیا داستانی است در مدراش تنهوما (Tenhoma) و در بخشهایی از تورات آمده است.(۲)

آیات ۲۱ تا ۲۶ سورهٔ "ص" نیز که آزمایش حضرت داوود علیه السلام را گزارش کرده است؛ روایات اسرائیلی به چشم می خورد.

در روایت مستندی به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است که فرمود: حضرت داوود علیه السلام خطاب به خداوند گفت: چرا انبیا را مورد حمدوثنا قرار دادهای و مرا خیر؟ خداوند به او وحی کرد آنان بندگانی هستند که درمعرض امتحانها قرارگرفتند و بلیهها تحمل کردند. داوود گفت: مرا نیز آزمایش کن تا صبر پیشه سازم. خداوند وحی کرد که تو را فلان سال و ماه و روز میآزمایم. چون آن روز فرا رسید، داوود وارد محراب و به عبادت مشغول شد. در این اثنا[شیطان] به صورت پرندهای که بالهایش از زمرد سبز، و پاهایش از یاقوت قرمز، و سر و منقارش از مروارید و زبرجد بود، آمد و پیش روی داوود قرار گرفت. داود برخاست که پرنده را بگیرد، اما پرنده پرواز کرد و روی دیوار همسایه نشست. داوود رفت تا آن را بگیرد. در این لحظه از بالای بام، زنی را دید که مشغول شست و شوی خود بود. چون زن، او را دید خود را با موهایش پوشاند. رفتار آن زن رغبت داوود را به او افزود و فریفتهٔ محبّت وی شد.

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۳۴۴.

۲- . اعلام القرآن، ص۶۷۴.

در خصوص او جست و جو کرد و دریـافت که شوهرش (اوریـا) در فلاـن اردوگاه است. داوود کسـی را فرسـتاد تا به فرمانـده اردوگاه دستور دهد اوریا را سوی دشمن بفرستد و او را پیشاپیش تابوت عهد قرار دهد.

این دستور دوبار تکرار شد و اوریا هر

بار پیروزمنـدانه از جنگ باز میگشت. برای بار سوم فرمان صادر شـد، در این بار اوریا کشـته شـد و داود زن را هنوز به تزویج درنیاورده بود (چون زن درعده به سرمیبُرد) که خداوند دو فرشته به صورت انسان فرستاد... .(۱)

همانگونه که دربرخی تفاسیروارد شده است.(۲)

ریشهٔ این نوع روایات را در تورات تحریف شده، جست و جو کردهاند.(۳)

سیـاق آیـات گواه بر جعلی بودن چنین روایـاتی است؛ زیرا خداونـد قبـل از داسـتان آزمون داوود علیه السـلام، این پیامبر را با بهترین اوصاف؛ حمد کرده است. و به گفتهٔ مفسـران، خداوند دَه ویژگی برجسـته را در آغاز این داستان به آن حضرت نسبت داده است.(۴) علاوه بر اینکه مقام عصمت انبیا را نیز مخدوش میسازد و این اصل را زیر سؤال می برد. شیخ طوسی در این باره می گویـد: آنچه برخی داستانسـرایان جاهل در مورد عشق داوود به همسـر اوریا نقل کردهاند، داسـتان هایی ساختگی و باطل است. علاوه برآن، از جمله خبرهای واحـد است که اساسـی نـدارد...؛ چرا که خداونـد انبیا را از این آلودگی منزه داشـته و در منزلت آنان می فرمایـد:((لَقَدِ اختَرنَاهُم عَلَی عِلمٍ عَلَی العَالَمین))(۵) بنابراین چگونه میتوان انتظار داشت خدای تعالی کسـی را که (به گمان قصه پردازان) عاشق زنی از زنان دوستانش میشود و برای رسیدن به او شوهرش

۱- . تفسیر قمی، ج۲، ص۲۰۵-۲۰۳.

۲- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۷، ص۳۱۳؛ تفسیرقرآن العظیم، ج۴، ص۳۱۹.

۳- . سموئیل، ۲:۱۱.

۴- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۷، ص۳۱۶؛ التفسیر الکبیر، ج۲۶، ص۱۸۳.

۵- . دخان / ۳۲.

را درمعرض کشته شدن قرار میدهد، به پیامبری برگزیند و او را بر همگان برتری بخشیده، ثنا کُنَد.؟! چنین سخنانی را کسانی بر زبان می رانند که از مقام انبیا بیخبرند.(۱)

و در ذیل بیماری ایوب علیه السلام،(۲) داستان هایی مفصل در ابتلای آن حضرت به انواع مصایب و بیماریهای سخت نقل شده است. از جمله در تفسیر قمی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام دربارهٔ ابتلای حضرت ایوب علیه السلام سؤال میکند و آن حضرت می فرماید: روح حسادت ابلیس به دلیل شکرگزاری بی حدّ ایوب علیه السلام برانگیخته شد و تصمیم گرفت تا او را غرق مصایب کند تا راهِ ناسپاسی در پیش گیرد. بدین جهت از خدا خواست او را بر اموال و اولاد ایوب علیه السلام مسلط گردانَد و چون به مقصود خود دست نیافت از خدا خواست تا بر بدن ایوب علیه السلام چیره شود. خداوند نیز ابلیس را بر بدن ایوب علیه السلام جز عقل و چشمش مسلط کرد. سپس ابلیس در وجود ایوب علیه السلام دمید و از سر تا پای ایوب علیه السلام زخمی شد و به تدریج در بدن ایوب علیه السلام کرم، پدید آمد. هرگاه کرمی از بدن ایوب علیه السلام به زمین میافتاد آن را سرِ جای خود میگذاشت و میگفت: برگرد به جایی که پروردگارت تو را آفریده است.

بوی تعفن، بدنش را فرا گرفت، بنابراین اهل قریه او را از قریه بیرون بردند و در مزبلهای افکندند و جز همسرش کسی به ایوب علیه السلام نزدیک نمیشد...(۳).

سید مرتضی در ردّ این روایت موهون و

روایات مشابه مینویسد:

چگونه میتوان به روایت چنین افرادی که عقلشان چنان تنزّل یافته که این کفریات و موهومات را پذیرفتهاند، اعتماد کرد؟

ص:۳۸

۱- . التبیان فی تفسیر القرآن، ج۸، ص۵۵۴.

۲- . سورهٔ ص/ ۴۴-۴۱.

۳- . تفسیر قمی، ج۲، ص۲۱۱-۲۱۰.

چه سان سخنان کسانی که معتقدند خدا ابلیس را بر بنده اش مسلط کرد (تا هرچه می خواهد با وی انجام دهد) مورد اعتماد خواهد بود؟... البته ما منکر آن نیستیم که آن حضرت به بیماریهای سخت گرفتار آمد. آنچه مورد انکار ماست انزجار و تنفر قوم ایوب علیه السلام از وی به دلیل بیماریهای مشمئز کننده است؛ زیرا این امر با فلسفهٔ رسالت پیامبر سازگار نیست.(۱)

تفسیرهای ناروا و معارض با شأن معصومان علیهم السلام، جهت ضعف دیگری است که در روایات تفسیر قمی مشهود است. در روایتی وارد شده که: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله زینب دخترِ جحش را به ازدواج زید درآورد. وقتی آنان بر سرِ موضوعی مشاجره کرده، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفتند، پیامبر صلی الله علیه وآله چشمش به زینب افتاد و زیبایی او رسول خدا صلی الله علیه وآله را شگفت زده کرد. زید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله! اجازه میدهی او را طلاق دهم؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: برو از خدا بترس و همسرت را نگهدار. زید بعد از مدتی همسرش را طلاق داد. پس از سپری شدن عدهٔ زینب، فرمان ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله با او صادر شد((...فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا...))(۲)

در روایتی دیگر، تطبیق ناروایی صورت گرفته که با شأن معصوم سازگار نیست. درآیهٔ((إنّ الله لا يَستَحيي أن يَضرِبَ مَثلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوقَها...))(۳)((بَعُوضَةً))را

به علی علیه السلام و((فَما فَوقَها))را به رسول خدا صلی الله علیه وآله منطبق کرده است.(۴) مضمون روایت، منکر و غیر قابل قبول است دست کم وجهٔ آن مبهم و نامعلوم است.

۱- . تنزیه الانبیاء، ص۹۳-۹۲.

۲- . احزاب / ۳۷.

۳- . بقره / ۲۶.

۴- . تفسیر قمی، ج۱، ص۴۸.

خلاصهٔ سخن، آنکه وجود روایاتی که در مقیاس معیارهای متنی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و نیز مصادیقی از روایات اسراییلی که توسط جاعلان حدیث وضع گردیده و به عنوان روایت تفسیری در کنار کلام الهی جای گرفته است، اعتبار تفسیر قمی موجود را زیر سؤال میبَرد.

منابع

۱ . ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ترکیه، دارالدعوه، ۱۴۰۸ ق.

۲ . أدلبی، صلاح الدین احمد، منهج نقد المتن عند العلماء الحدیث النبوی، بیروت، منشورات دارالافاق، ۱۴۰۳ ق.

۳ . جمعی از نویسندگان زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.

۴ . خزائلی، محمد، اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ ش.

۵ . رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۶ . سبحانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروآیه و الدرایه، قم، مؤسسهٔ امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۹ق.

۷ . سلفی، محمد لقمان، اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً، ریاض، بی نا، ۱۴۰۸ق.

۸ . صدر، حسن، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۹ . طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسهٔ اعلمی، ۱۳۹۱ق.

۱۰ . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ ق.

۱۱ . طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.

۱۲. طهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۱۳ . عسکری، مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۱ ش.۱۴ . فتاحی زاده، فتحیه، مبانی و روش های نقد حدیث در کتب اربعه، قم، دانشگاه قم، ۱۳۸۵ش.

ص:۴۰

۱۵. قمی، علی بـن ابراهیـم، تفسـیرالقمی، بیروت، مؤسـسهٔ اعلمی، ۱۴۱۲ ق.۱۶ . کلینی، محمـد بـن یعقـوب، الکـافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.۱۷ . متقی هنـدی، علاء الدین علی، کنزالعمال فی سـنن الاقوال و الافعال، بیروت، مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۹۷ ق.

۱۸ . مجلسـی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.۱۹ . معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، مشـهد، الجـامعه الرضویه، ۱۴۱۸ق.۲۰ . موسـوی، علی بـن حسـین معروف بـه سـید مرتضـی، تنزیـه الانبیـاء، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ق.

۲۱. نجاشـی، احمد بن علی، رجال نجاشی، تحقیق، سیدموسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۴ ق.۲۲ . هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، تهران، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۴۹ ش.

ص:۴۱

زندگانی ابراهیم بن هاشم قمی (معصومه باقری نژاد)

مقدمه:

شناخت زنـدگانی فرزانگان و مسندنشـینان علم و ایمان، می توانـد ما را در پیمودن مسـیر کمال یاری کنـد و دل ها را به طریق هـدایت رهنمون گردد. از این رو، کـاوش در زنـدگانی علمی و معنوی راویـان و محـدثان معاصـر بـا اهل بیت علیهم السـلام، کاری بس سترگ است و منزلتی والا دارد، ما را به درك بهتر مسایل و وقایع مختلف در عصـر ائمه علیه السلام و نقش ارزنده آن بزرگواران سوق میدهـد و فهم دقیق تر و بهره گیری کامـل تر روایات را در پی دارد. در این مجال بر آنیم تا سـیمایی کلّی از حیات پربار جناب ابراهیم بن هاشم قمی، را به دست دهیم.

ولادت

ابواسـحاق، ابراهیم بن هاشم کوفی قمی، در اواخر قرن دوم هجری همزمان با عصر امامت امام کاظم علیه السلام در شهر کوفه دیده به جهان گشود.(۱)

۱- . تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۵ .

وی در دامان خانواده ای بالندگی

یافت که دوستدار و پیرو اهل بیت علیهم السلام بودند. او از پاکان و عالمان روشن ضمیر و راویان سختکوشی است که همت خویش را در راه ترویج دین حق و اعتلای تشیّع بذل نموده است. وی از تبار کسانی است که ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام با جسم و روانشان در آمیخته، عاشقانه و شیدا، در طریق نشر معارف آل اللّه و عترت رسول اللّه صلی الله علیه وآله گام می نهند. او از محدثان خبیر و فقیهان بصیر و دانشمندان زمانه شناسی است که علم و ایمان و عقل و دین را با هم پیوندی ناگسستنی زده و در جاده های ظلمانی جهل و نادانی، اهل بیت علیهم السلام را راهبران امین و فانوس هدایت این مسیر، برگزیده است.

خاندان

خاندان ابراهیم بن هاشم، همه از محبّین و ولایتمداران عترت نبوی صلی الله علیه وآله بوده اند. فرزندان وی نیز از راویان علوم آل محمد صلی الله علیه وآله و بسیاری از ایشان، از علمای شیعه بوده اند. ابراهیم دو فرزند به نام علی و اسحاق داشت.

علی بن ابراهیم، از موثق ترین روات و والامقام ترین عالمان شیعی است. وی در تفسیر قرآن کتابی دارد که یکی از کتب معتبر در این موضوع است. ظاهراً سه فرزند دارد که هر سه از ستارگان آسمان علم و معرفتند: احمد بن علی بن ابراهیم، از اساتید شیخ صدوق؛ محمد بن علی، صاحب کتاب «العلل» که علامه مجلسی در بحارالانوار در موارد بسیاری به نام او تصریح می کند و ابراهیم بن علی که او هم از راویان و محدثان است.

از فرزند دیگر ابراهیم بن هاشم؛ یعنی اسحاق نیز روایاتی نقل شده است که از نظر

سنی، ظاهراً از برادرش علی بن ابراهیم بزرگ تر بوده است.(۱)

۱- . مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۱، صص ۲۲۶ و ۲۲۵ .

دوران جوانی

دوران جوانی ابراهیم، در محیطی سرشار از نام و یاد امام علی علیه السلام بوده و در میان مردمانی که شیفته علوم آل علی علیه السلام بودند سپری گشت. او که جوانی خویش را غنیمتی بس بزرگ و فرصتی دست نایافتنی می دید، وجود و توان خویش را در راه تربیت اسلامی و آراستگی به اخلاق الهی صرف نمود؛ و لحظه ای از فراگیری علم و معرفت نمی آسود. وی در محضر هر آموزگار و عالمی که توشه ای از علم و ادب داشت، زانو می زد و از خرمن تجاربش بهره ها می برد و می کوشید تا نفس خویش را از زشتی ها و خودبینی ها بپیراید و بهترین و زیباترین لحظات عمر را در ستایش و پرستش خداوند بگذراند.

انتقال از کوفه به قم

دانشمندانی چون کشی، نجاشی و شیخ طوسی در کتب خود در شأن ابراهیم این گونه می گویند:

«انّه اول من نشر احادیث الکوفیین بقم؛ او نخستین کسی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر نمود».(۱)

ابراهیم پس از فراگیری علوم و کسب احادیث از استادان حدیث، به قصد انتشار اخبار اهل بیت علیهم السلام از کوفه بدین شهر روی آورد و به ترویج مکتب خویش در قم، همت گمارد. او دانش های گوناگون حدیث را از اطراف به

دست آورد و سپس به قم آمد تا این سامان را از حدیث اهل بیت علیهم السلام غنی سازد. او بعد از تحصیل حدیث در مکتب کوفه نزد محدثانی مانند ابن محبوب، به بغداد رفت و حدیث بغدادیان را از صاحبان کتاب و دانش فرا گرفت. وی ازمشایخ شام، عراق، کاشان، اصفهان، اهواز، ری، نیشابور، همدان , کرمان

ص:۴۵

۱- . نجاشی، ۱۴۱۶، ج۱، ص۱۶ و کشی، ۱۳۴۸، ص۲۰۴.

نیز بهره ها جست. هم اینک حدود هفت هزار حدیث فقهی، اخلاقی و تاریخی در کتاب های مذهبی، از او وجود دارد.(۱)

ابراهیم بن هاشم، پس از سال ها مجاهـدت علمی و تلاش خسـتگی ناپذیر و دانش اندوزی، برای نشـر اندوخته های خویش به قم می آید و در آشیانه اهل بیت علیهم السلام و حوزه مهم درسی شیعه، سکونت می گزیند. با حضور وی و فعالیت هایش در معارف غنی علوی و جعفری، تحولی شگرف در حوزه بزرگ قم به وجود آمد.

حوزه های درسی کوفه و قم

از آن جهت که ابراهیم بن هـاشم، نقش مهمی در ارتبـاط و اتصـال حوزه هـای علمی قم و کوفه داشـته است، بیـان مختصـری پیرامون وضـعیت این حوزه هـا و نوع برخورد و تلقی آن هـا بـا یکـدیگر در آن زمـان، موقعیت برتر و منزلت برجسـته ابراهیم، مشخص می شود.

با انتقال مرکز خلافت به کوفه و اقامت حضـرت علی علیه السـلام در این شـهر، به تدریج روح تشیّع در کالبد کوفه دمیده می شود، تا آنجا که هر گاه می خواستند به کسی نسبت شیّعی دهند، او را کوفی و یا کوفی مذهب می نامیدند.(۲) فضای

باز سیاسـی در اواخر عهـد بنی امیه و اوایل حکومت بنی عباس و در دوران امامت صادقین علیه السـلام، موجب شد تا کوفه به عنوان مرکز تشـیع، تکاپویی علمی خود را آغاز کند. نخستین گروه از شاگردان امام باقر علیه السـلام از کوفه بودند و در رأس آنها، خاندان پربرکت شیعی «اعین» می باشد. نجاشی می نویسد:

«حسین بن علی بن زیاد وشّاد، موفق گردید نهصد تن از شاگردان امام صادق علیه السلام را در مسجد کوفه درک نماید»(۳)

ص:۴۶

۱- . کیهان فرهنگی، سال هفتم، ص۲۸، بهبودی .

۲- . فصل نامه قم، شمارهٔ ۷ و ۸، محمد هادی معرفت، ص۸۴ و صلی الله علیه و آله۵.

۳- . نجاشی،۱۴۰۸، ج۱: ص ۲۵۳.

بدین ترتیب، کوفه از نزدیک ترین پایگاه های شیعه به چشمه فیاض اهل بیت علیهم السلام شناخته می شود و پرچمدار نشر حقایق دینی و علمی می گردد. قم نیز اولین مرکز تشیع در ایران است. قم در قرن های سوم و چهارم، یکی از مهم ترین حوزه های شیعه در تدریس فقه و حدیث به شمار می رفته است. سابقه حدیثی قم به نیمه دوم قرن دوم باز می گردد. از همان زمان که برای نخستین بار، عمران بن عبداللّه قمی و برادرش عیسی بن عبداللّه، به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و امام علیه السلام از آنان با عنوان «اهل بیت» خود یاد فرمودند.

از حدود اوایل قرن سوم به بعد، منازعات و اختلافات علمی حوزه ها با یکدیگر و بهویژه قم با عراق و مشخصاً کوفه را می توان شاهد بود. عوامل چندی در این اختلافات مؤثر بوده است که مهم ترین آنها، عبارتند از: اختلاف عقاید و نحوه برداشت از احادیث؛ اقدامات غالیان و تفرقه افکنی و حدیثسازی آنها، به گونه ای که حوزه قم برای مصون ماندن از آسیب های این جریان، به سختگیری در معیارهای پذیرش روایات روی آورد. سختگیری و شدت عمل ابن الولید و احمد بن محمد بن

عیسی اشعری، در این باره مشهور است. احمد بن محمد بن عیسی، روایت کردن از یونس بن عبدالرحمان و حسن بن محبوب را تحریم کرده بود؛ زیرا یونس، شنیدن مستقیم راوی را در نقل احادیث، شرط نمی دانست. در این میان، مشایخ قم، احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم، به اتهام غلوّ، بیرون راندند.(۱) در این عرصه، فعالیت و تلاش پویای ابراهیم بن هاشم، به عنوان یکی از پرورش یافتگان مکتب حدیثی عراق، برای نشر احادیث کوفیان در قم، اهمیتی به سزا می یابد و می توان او را بنیانگذار مکتب حدیثی جدید در قم دانست.

۱- . نجاشی،۱۴۰۸، ج۱: ص ۲۵۳.

روایت ابراهیم از امام صادق علیه السلام

ابراهیم بن هاشم قمی، از راویانی است که در روایتش از ائمه علیهم السلام تشتت آرای بسیاری وجود دارد. بیشتر رجال شناسان شیعه، ابراهیم را از زمره اصحاب و روایتگران امام صادق علیه السلام نمی دانند؛ البته برخی از ایشان همانند شهید ثانی؛ و میرداماد با استناد به روایتی از کتاب کافی و نیز فاصله اندک زمانی میان عصر امام صادق علیه السلام تا شهادت امام رضا علیه السلام، چنین موضوعی را بعید ندانسته اند. اگر پژوهشی در احادیث ابراهیم داشته باشیم، مشخص می گردد که او بدون واسطه - و حتی با یک واسطه هم - روایتی از امام صادق علیه السلام ندارد. روایت موجود در کتاب کافی را هم بسیاری از محققان بزرگ همچون علامه بحرالعلوم نپذیرفته اند.(۱) از سوی دیگر اگر او از اصحاب و یا درک کنندگان امام صادق علیه السلام می بود، علمای شیعه، نام او را در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر می نمودند. در آن صورت وی می بایست از امام کاظم علیه السلام هم

روایتی می داشت.(۲)

روایت ابراهیم از امام رضا علیه السلام

ابراهیم بن هاشم قمی، از هم عصران و درک کنندگان محضر امام رضا علیه السلام است. با این حال، بسیاری از محققان و دانشمندان او را از اصحاب امام علیه السلام بر نمی شمارند. این گروه عدم وجود روایتی بدون واسطه از جانب او به نقل از امام رضا علیه السلام را آن هم در میان احادیث فراوان وی (حدود ۷۰۰۰ حدیث)، دلیل عدم مصاحبت ایشان با امام علیه السلام دانسته اند؛(۳) اگر چه وی از بسیاری از اصحاب و یاران آن امام همام همانند یونس بن عبدالرحمان، روایت نقل نموده است.

۱- . رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۶ .

۲- . بهجه الآمال ، ج ۱ .

۳- . رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۲ و قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۲۴ .

یونس بن عبدالرحمان و تعامل او با ابراهیم

بـا روشن کردن ابعـاد شـاگردی ابراهیم نزد یونس بن عبـدالرحمان، علاـوه بر ترسـیم بهتر فضای سیاسـی و اجتماعی آن زمانه، ارزش فعالیت ها و تلاش های وی نیز نمایان می شود.

یونس بن عبـدالرحمان از شاگردان و اصـحاب ممتاز و گرانقـدر امام رضا و امام جواد علیهم السـلام بوده و از مشایـخ حـدیثی شیعه می باشد. ابراهیم بن هاشم مدتی در نزد او، علوم اسلامی و شیعی را آموخت، اما باز هم مورد طعن و ردّ مشایخ و علمای حـوزه قم قرار گرفت. از همین جهت است که برخی از علمـا، شـاگردی و روایت ابراهیم از یونس را نمی پذیرنـد؛ زیرا بر این باورند که اگر ابراهیم شاگرد

و روایت کننده یونس می بود، نمی بایست حوزه قم او را گرامی بدارد و روایاتش را قبول نماید.(۱)

این اسـتدلال، چنـدان پـایه اسـتواری نـدارد، زیرا قبول روایـات ابراهیم بـا وجود عـدم پـذیرش روایات یونس، دلالت بر نهایت تقـوای ابراهیم و وثوق و اطمینـان قمی هـا به او دارد.(۲) از سوی دیگر، ابراهیم برای نشـر معـارف و احـادیث اهـل بیت علیهم السلام و نیز به جهت آن که حساسیت حوزه قم را بر نینگیزد، تظاهری به شاگردی یونس و نیز روایت از او و حتی از شاگردان وی نمی کرده است.(۳) مطلب مهم دیگر آن که ردّ و طعن یونس در اوایـل امامت امام رضا علیه السـلام و آغاز مسـئله واقفیه که اعتقادی به امامت امام رضا علیه السلام نداشتند،

۱- . قاموس الرجال، ج۱، ص۳۳۲؛ منتهی المقال، ج۱، ص۲۱۶؛ معجم رجال الحـدیث، ج ۱ ، ص۳۱۲ و تهذیب المقال، ج۱، ص۲۷۹ .

۲- . تهذیب المقال، ج۱، ص۲۷۸ .

۳- . تهذیب المقال، ج۱، ص۲۷۹ .

بوده و یونس نیز از مخالفان آنها به شمار می رفته است. گرچه واقفیه خیلی کوشیدند تا او را در جرگه خویش وارد کنند اما تلاششان بی ثمر ماند. حتی برخی از سران واقفیه ده هزار درهم برای او ضمانت کردند؛ اما یونس نپذیرفت.

در نتیجه این مخالفت ها بود که آنان به اشاعه شایعات و رواج مطالبی علیه او مبادرت ورزیدند تا او را در موضعی متقابل با امامت امام رضا علیه السلام نشان دهند و دیدگاه شیعیان را نسبت به وی مشوّه سازند؛ ولی همین که امر امامت امام رضا علیه السلام بر همگان آشکار گشت و از امام علیه السلام درباره یونس بن عبدالرحمان پرسیدند، حضرت او را ستودند. در این وضعیت مشایخ قم نیز به او مراجعه

کردند و از طعن او دست کشیدند، به گونه ای که برخی از ایشان توبه و استغفار نمودند.(۱)

یونس بن عبدالرحمان که از شخصیت های مبرّز شیعی محسوب می شود، علاوه بر حدیث و فقه، در کلام و برخی علوم دیگر نیز از برجستگان است. بنابراین روایت نکردن ابراهیم از وی، نمی تواند دلیلی بر عدم شاگردی ابراهیم نزد او باشد.(۲)

به هر حال نقش مهم و منحصر به فرد ابراهیم در پیوند حوزه های قم و عراق و به طور مشخص کوفه، را می توان از آنچه گفتیم، دریافت.

ابراهیم در کلام علما

محققین و دانشمندان علوم اسلامی، ابراهیم بن هاشم قمی را بسیار ستوده اند. او اولین نشردهنده اخبار کوفیان در قم است که این خود، دلالت بر جلالت مقام او دارد. شاید بتوان وی را پرچمدار و سلسله جنبان نهضت حدیثی، در میان راویان و محدثان حوزه درسی قم دانست.

۱- . همان.

۲- . همان .

ابراهیم در میان راویان بیشترین و گسترده ترین روایات را دارد. در بسیاری از ابواب فقهی و اخلاقی، از او حدیث نقل شده و کمتر بابی است که از روایات او تهی باشد.(۱) وی متجاوز از ۶۴۰۰ حدیث روایت کرده و مشایخ و اساتید او را در حدود ۱۶۰ تن ذکر نموده اند.(۲) که این همه، بر مقام شامخ و موقعیت سترگ او می افزاید. شهید ثانی وی را از اجلّ اصحاب و والاترین اعیان شیعه و

«کثیر العلم و الروایه» معرفی نموده و ایشان را از کسانی می داند که این حدیث امام صادق علیه السلام در شأن ایشان مصداق یافته است:

«اعرفوا منازل الرجال بقدر روایتهم عنّا؛ منزلت هر کس را به مقدار روایتش از ما بشناسید»(۳).

علامه بحر العلوم؛ نیز ایشان را با عباراتی چون: «کثیرالروایه، واسع الطریق، سدید النقل و مقبول الحدیث» می ستاید.(۴)

میر داماد؛ او را چنین می شناساند:

«هو (ابراهیم بن هاشم) شیخ الشیوخ، قطب الاشیاخ، وتد الاوتاد، و سند الاسناد.»(۵)

آنچه برشمردیم، نمونه ای بود از رفعت مقام این محدث گرانمایه و روایتگر فرزانه علوم آل البیت علیهم السلام که بر زبان و قلم بزرگان دین و مذهب، جاری گشته است.

ص:۵۱

۱- . رجال بحر العلوم، ج۱، ص۴۳۹ .

۲- . معجم رجال الحدیث، ج۱، صص ۳۲۱ - ۳۱۷ .

۳- . کتاب مسالک، بحث وقوع طلاق به صیغه امر و عدم توارث به عقد منقطع؛ شرح دروس: مسئله مسّ مصحف .

۴- . رجال بحر العلوم، ج۱، ص۴۳۹ .

۵- . همان، ص۴۵۰ .

مقام معنوی و اخلاقی ابراهیم

ابراهیم بن هاشم، از زمره عالمانی است که علم و دانش بشری را با ایمان و تقوای الهی، توأم ساخته اند. اینان عمل شایسته را به علم بایسته، آراسته انـد. او سـال هـایی دراز بر مرکب رمیـده نفس، تازیـانه ادب و معرفت نواخت و جـان خویش را به نور حقیقت و ماهتاب هدایت جلا داد.

وی در این راه به مقاماتی ناگفته، دست یافت. او از کسانی است که توانست در زمان غیبت کبری به محضر نگین عالم خلقت و دُرّ جهان وجود، حضرت حجت بن الحسن المهدی - عجل

اللّه تعالی فرجه الشریف - راه یابـد و به شـرف دیدار حضـرتش نایل آید.(۱) ایـن ویژگی هـا افزون بر مقـام علمی ابراهیم بن هاشم، نشان از عظمت روحی، معنوی و وارستگی اخلاقی وی دارد. و جایگاه او نزد اهل بیت علیهم السلام را می نمایاند.

فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی

حالات و احـادیث ابراهیم نشـان از آن دارد که وی دارای بینش و انـدیشه عمیق شـیعی بـا رویکردی اجتماعی و سیاسـی بوده است. حضور پررنگ و تلاش فزاینده وی در جهت فراگیری معارف شیعه و ترویج و گسترش آنها، در شرایط سخت حاکمیت ظلم و خفقان، گویای چنین واقعیتی است. در شـرایطی که حکومت عباسـیان حلقه محاصـره مادی و روانی شـیعیان را تنگ تر می کرد، تـا آنجا که امام جواد علیه السـلام در ۲۵ سالگی به شـهادت رسـیده و امام هادی و امام عسکری علیهما السلام، سال های بسیاری از عمر خویش را در قلعه نظامی عباسـیان (سامرا) به سر می برنـد و در موقعیتی که مرقد مطهر سید الشـهدا علیه السلام را ویران کردند تا تجلی روح تشیع را بازدارند، انتشار روایات اهل بیت علیهم السلام آن هم با مضامینی دقیق و والا،

۱- . تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۸۰ .

کاری بس سترگ است. روایات او، روح پر تلاطم و پویای اجتماعی و سیاسی را نمایان می سازد. پرسش های وی در مسایل مختلف فقهی، اجتماعی و سیاسی، اخبار او پیرامون جایگاه فراگیر و گسترده امامان علیهم السلام و مظلومیت ایشان، و عدم مشروعیت دستگاه جور خلافت، بازتاب چنین اندیشه ای است. به همین جهت است که ابراهیم برای اقتدار تشیع و یکسان سازی احادیث شیعه و یکپارچگی حوزه های درسی آن ها، گام های بزرگی بر می دارد. وی در این راه به

هر کجا که باید، سفر می کند و در نهایت، به مرکز مهم شیعه؛ یعنی قم می رسد.

وثاقت ابراهیم بن هاشم

شخصیت ارجمند ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، چونان مشعلی فروزان پرتو می دهد. او در میان محدثین و در نظر محققین، جایگاه برجسته ای را به خود اختصاص داده است. بسیاری از عالمان و بزرگان، او را موثّق دانسته اند و به عدالت او تصریح نموده اند. تمامی دانشمندان اسلامی در سده های اخیر، در این موضوع هم رأی هستند؛ گرچه برخی از عالمان قرن های نخستین اسلام، بدان جهت که کلام صریحی در مدح او به دستشان نرسیده است، حدیث او را حسن -یکی از مراتب سنجش احادیث که پایین تر از حد صحیح است _ خوانده اند، ولی حتی در سخن اینان نیز تردید و دوگانگی وجود دارد. همه علما، اجماعاً روایات او را پذیرفته اند. سید بن طاووس در روایتی که در سندش ابراهیم است، می فرماید: «و روات الحدیث ثقات بالاتفاق؛ و روایتگران این حدیث، همگی از موثّق ترین کسانند».(۱)

ابن قولویه؛ در اسناد کتاب کامل الزیارات، بر وثاقت تمام کسانی که راوی احادیث این کتابند - که از جمله آنها ابراهیم می باشد - گواهی می دهد.(۲)

۱- . فلاح السائل، ص۱۵۸ .

۲- . معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۳۱۷ .

علّامه حلی در این مورد می نگارد: «من هیچ یک از اصحاب رانیافتم که او را قدح (مذمت) کرده و نیز کسی که به عدالت او تصریح کرده باشد. روایات او بسیار است و ارجح، قبول آن است.»(۱)

شهید ثانی، حدیث ابراهیم را از بالاترین و بهترین مراتب «حسن» می داند و طریق روایی او را از بهترین طرق می شناسد. وی درباره ابراهیم می نویسد:«احادیث ابراهیم، از جمله روایاتی است که بدان اعتماد بسیار می ورزند. اگر چه نصّی در توثیق او وارد نگشته، اما بنا بر ظاهر او از بزرگان اصحاب و بلند مرتبگان آنهاست. این سخن به این منزلت بالا و موقعیت والا به کلام امام صادق علیه السلام اشاره دارد که فرمودند:«منزلت اشخاص را به مقدار روایات آنها از ما اهل بیت علیهم السلام بشناسید»(۲).

شیخ بهایی از پدر بزرگوارش نقل کرده که می گفته است: «من از آن شرم دارم که حدیث ابراهیم را صحیح ندانم.»(۳). از عبارات محقق اردبیلی و محقق بحرانی نیز بر می آید که ابراهیم را از زمره موثقین می دانسته اند. علّامه مجلسی؛ نیز روایات او را حسن، اما در مرتبه صحیح، معرفی می کند.

علامه بحرالعلوم؛ می فرماید: «قول صحیح تر نزد من، آن است که او ثقه و حدیثش صحیح است.»(۴) مرحوم میر داماد؛ پس از آن که روایات ابراهیم را از دیدگاه علمای پیشین، نزدیک و تالی درجه صحّت می داند، می نویسد:«صحیح و صریح، نزد من آن است که طریق ابراهیم صحیح است. چه، جلالت و عظمت شأن او برتر از آن است که کسی او را تعدیل و توثیق نماید.» سپس می افزاید:«بزرگان و نام آورانی همچون شیخ مفید، شیخ صدوق و شیخ طوسی، شأنشان بالاتر از آن است که دیگران آنها را توثیق کنند. ابراهیم نیز که از نامدارترین و والاترین بزرگان شیعه

۱- . خلاصه الاقوال ، صص ۱۳۸ و ۱۳۷ .

۲- . مسالک، بحث از وقوع امر به صیغه طلاق، شرح دروس .

۳- . تهذیب المقال، ج۱، ص۲۷۷ .

۴- . رجال بحر العلوم، ج۱، ص۴۶۲ .

است، سزاوار این ستایش است که:«هو اول من نشر احادیث الکوفیین بقم و هو تلمیذ یونس بن عبدالرحمان.» این لفظ کامل و تعبیری جامع.»(۱) آنچه گذشت، معانی بلندی بود که از سوی عالمان شیعی در وصف شخصیت و وثاقت او نگاشته و گفته شده است.

عمده دلایلی که سید بحرالعلوم؛ و دیگران بر صحت روایات و وثاقت ابراهیم آورده اند، عبارت است از:

۱- آنچه که علی بن ابراهیم بن هاشم فرزند فاضل و ثقه و بزرگوار او در خطبه تفسیر معروفش می گوید: «و نحن ذاکرون و مخبرون بما انتهی الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض اللّه طاعتهم و اوجب ولایتهم؛ ما آنچه را که به ما رسیده است، بیان می داریم؛ مشایخ و ثقات ما، از کسانی که خداوند اطاعت و ولایت آنها (اهل بیت علیه السلام) را بر ما واجب ساخته، آن را روایت کرده اند.» این در حالی است که بیش ترین روایات او از پدرش ابراهیم می باشد. چنان که می نگرید وی در ابتدای کتاب خویش، به وثاقت مشایخ اسناد کتاب، از جمله پدرش ابراهیم، اذعان می نماید.(۲)

۲- بسیاری از علمای پس از علامه حلی (متأخرین) وی را توثیق نموده اند. علت عدم توثیق قاطع علمای قبل از علامه؛ (متقدّمین) نیز به سبب دست نیافتن به اسباب توثیق بوده است. در این صورت باید گفت که سخن و نظر ایشان (متقدّمین) حجتی برای ما نخواهد بود.(۳)

۳- روایات ابراهیم در موارد متعددی از جانب فقهای بزرگ شیعه، همانند شهید اول، شهید ثانی و علامه حلی + به «صحت» توصیف

یافته است.(۴)

ص:۵۵

۱- . همان، ص ۴۵۱ .

۲- . همان، صص ۴۶۳ و ۴۶۲ و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱ .

۳- . همان.

۴- . همان.

۴- اصحاب و علما بر قبول روایات ابراهیم بن هاشم، متفقاند، با آن که در حجّیت حدیث «حسن» آرای مختلفی ابراز نموده اند. این مطلب، وجه جمعی بر اعتبار و شایستگی اوست که با وجود توصیف روایاتش به «حسن» از سوی متقدمین، در قبول روایاتش درنگ نکرده اند.(۱)

۵- اصحاب و عالمان بزرگ شیعه، چونان کشّی، نجاشی و شیخ طوسی؛ در شرح حال این راوی فرهیخته نگاشته اند: «انّه اول من نشر احادیث الکوفیین بقم». این سخن، خود دلیل مستقلی بر وثاقت ابراهیم است، چه، حوزه قم که در پذیرش روایات، شیوهای سختگیرانه داشته است، نمی توانسته نسبت به روایات ابراهیم و انتشار آنها بی تفاوت باشد. از این جهت عدم طرد او از جانب مشایخ قم، دلیلی بر نهایت وثاقت اوست.(۲)

تألیفات

علمای رجال در شرح حال ابراهیم بن هاشم قمی و در شمار آثار نوشتاری او، دو کتاب «قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام» درباره قضاوت های حضرت علی علیه السلام و «کتاب النوادر» را ثبت نموده اند. این دو اثر ارزشمند، با کمال تأسف، در سوانح ایام و حوادث روزگار از بین رفته و به دست ما نرسیده است.(۳)

مشایخ و اساتید

اشاره

ابو اسحاق، ابراهیم بن هاشم قمی، در

میان محدثان و روایتگران، شاید دارای پرشمارترین مشایخ و اساتید باشد. او از امام جواد علیه السلام بدون واسطه روایت دارد و از شاگردان و اصحاب این امام همام محسوب می گردد.

ص:۵۶

۱- . همان.

۲- . همان، ص۴۶۴ و تنقیح المقال، همان .

۳- . رجال بحرالعلوم، ج۱، ص۴۳۹ و تنقیح المقال، ص۴۴ .

وی در راه ترویج معارف آل الله، سر از پا نشناخته، دشواری و رنج سفر را به جان می خریده است و همراه در پی کسب حقایق نبوی و علوی بوده است. از این رو هر قطره ای از معارف دریای حقیقت را که نزد کسی می یافته، از او برگرفته است علما و محققین، نام ۱۶۰ تن از کسانی را که ابراهیم از ایشان روایت دارد، ذکر نموده اند. چون بازگو نمودن تمامی آنها، در گنجایش این مقاله نیست، به ذکر اسامی تعدادی از ایشان که در رجال سید بحرالعلوم؛ آمده است، اکتفا می کنیم:

ابراهیم بن ابی محمود الخراسانی؛ ابراهیم بن محمد بن وکیل الهمدانی؛ احمد بن محمد بن ابی نصر؛ جعفر بن محمد بن یونس؛ حسن بن جهم؛ حسن بن علی الوشاء؛ حسن بن محبوب؛ حماد بن عیسی؛ حنان بن سدیر؛ حسین بن سعید؛ حسین بن یزید النوفلی؛ ریان بن صلت؛ سلیمان بن جعفر الجعفری؛ سهل بن الیسع؛ صفوان بن یحیی؛ عبدالرحمان بن حجاج؛ عبداللّه بن جندب؛ عبداللّه بن مغیره؛ عبداللّه بن میمون القراح؛ فضاله بن ایوب؛ محمد بن ابی عمیر؛ محمد بن عیسی بن عبید؛ یحیی بن عمران الحلبی و نضر بن سوید.(۱)

شاگردان

شاگردان و دانش آموختگان مکتب درس و حدیث ابراهیم بن هاشم، هر یک از نامداران و شایستگان تشیع به شمار می روند. آنان خود جایگاهی ممتاز در میان همگنان خود داشته اند

که برخی از آنها عبارتند از:

۱. احمد بن ادریس قمی ۲. سعد بن عبداللّه اشعری ۳. عبداللّه بن جعفر حمیری ۴. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی؛ ۵. علی بن حسن بن فضال ۶. محمد بن حسن بن صفار ۷. محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری ۸. محمد بن علی بن محبوب صلی الله علیه و آله. محمد بن یحیی العطار ۱۰. حسن بن متیل.(۲)

۱- . رجال بحرالعلوم، ج۱، ص۴۳۹ .

۲- . تهذیب المقال، ج۱، ص۲۷۹ .

تاریخ وفات و مدفن ابراهیم

تاریخ وفات ابراهیم بن هاشم، محدّث برجسته و فقیه تلاشگر علوم اهل بیت علیهم السلام چونان ولادت او، به طور دقیق مشخص نیست، اما از آن رو که وی از شاگردان امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام روایت دارد،[(۱)] چنان چه ولادت او در ایام امامت امام کاظم علیه السلام باشد، می توان وفاتش را در حدود اواخر نیمه اول و اوایل نیمه دوم قرن سوم، مثلاًـ سال ۲۶۰ هجری دانست. مدفن وی نیز، به قرینه ورود وی به شهر قم و واقع بودن مقبره پسر بزرگوارش در این شهر مقدس، احتمالاً در قم می باشد، لکن امروزه نشانی از قبر او موجود نیست.

منابع و مآخذ

۱ . ابطحی، سید محمد علی: تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال، الطبع الاولی، مطبعه سید الشهداءِ علیه السلام، قم، ۱۴۱۲هـ.

۲ . امین، سید محسن: اعیان الشیعه، بیروت، دارالمعارف المطبوعات، ۱۴۰۳ق.

۳ . استر آبادی، میرزا محمد علی: منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، مؤسسه آل البیت الاحیاء التراث، ۱۴۲۲ق.

۴. ابن شهر آشوب: مناقب آل ابی طالب، چاپ هاشم رسولی محلاتی، قم، بی تا.۵ . بحر العلوم، سیدمحمد مهدی: فوائد الرجالیه، مکتبه الصادق، تهران، ۱۳۶۳هـ.۶ . تبریزی، ملاعلی علیاری: بهجه الامال فی شرح زبده المقال، بنیاد فرهنگی اسلامی کوشان پور، قم، ۱۳۹۵ق.

۷. ترابی، علی اکبر و رهایی، یحیی: موسوعه الرجالیه المیسره، مکتبه التوحید، قم، ۱۴۱۹ق.

۸. تفرشی، سید مصطفی، نقدالرجال، مؤسسه آل البیت الاحیاء التراث، الطبعه الاولی، قم، ۱۴۱۸ق

۱- . همان، ص ۲۷۶ .

.

۹. جابلقی، سید محمد شفیع: طرائف المقال فی معرفته طبقات الرجال، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، قم، ۱۴۱۰ق.

۱۰ . حائری، ابوعلی: منتهی المقال، مؤسسه آل البیت الاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.

۱۱ . شوشتری، محمد تقی: قاموس الرجال، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.

۱۲ . خویی، سید ابوالقاسم: معجم الرجال الحدیث، لجنه التحقیق، بیجا، الطبعه الخامسه، ۱۴۱۳ق.

۱۳ . قهپایی، عنایه الله علی، مجمع الرجال، اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۴ق.

۱۴ . کاظمی، سید محسن بن الحسن: عده الرجال، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.

۱۵ . نجاشی، احمد بن علی: رجال النجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ه_.۱۶.

نمازی شاهرودی، شیخ علی: مستدرکات علم رجال الحدیث، فرزند مؤلف و حسینی عمادزاده

اصفهان، اصفهان، ۱۴۱۲ق.۱۷. کشی، محمد بن عمر: اختیار معرفه الرجال، محمد بن حسن طوسی، مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸.
۱۸.کیهان فرهنگی: سال هفتم، تفسیر قمی، ابراهیم بن هاشم قمی، بهبودی.

۱۹. نامه قم: شمارهٔ ۷ و ۸، مقاله محمد هادی معرفت، تفسیر قمی، قم، ۱۳۷۸.

ص:۵۹

بررسی علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قمی

اشاره

بررسی علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قمی

حسن مهدی فر(۱)

دیباچه

لازم به ذکر است که گرچه در این پژوهش، سعی بر این بوده که تنها تفسیر قمی مورد استفاده و استناد قرار گیرد، اما در مواردی به خاطر تبیین دقیق دیدگاه ایشان، به روایاتی که اصول کافی از وی نقل کرده مراجعه شده است. هم چنین جهت روشن شدن ابعاد مسأله، ناگزیر شدیم به منابع دیگر و یا دیدگاههای سایر دانشمندان نیز، اشاراتی داشته باشیم.

این پژوهش به لحاظ محتوای آن، دارای یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه است در فصل اول به توضیح مفاهیم و نیز کلیاتی از علوم اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است.

در فصل دوم، آیاتی از قرآن که در تفسیر قمی درباره علوم اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است و نیز روایاتی که در ذیل آن آیات، از ایشان نقل شده آمده است.

ص:۶۱

۱- . عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور.

در فصـل سوم، منـابع علوم اهـل بیت علیهم السـلام با اسـتفاده از روایات علی بن ابراهیم قمی تبیین شـده است. در پایان، نتیجه مطالب فصول و قسمتهای مختلف، این پژوهش که در

حقیقت، بیانگر دیدگاه قمی در باب علوم اهل بیت علیهم السلام است، ارائه شده است.

چکیده

یکی از مسائل مهم در باره اهل بیت علیهم السلام مسأله علم و دانش آن بزرگواران به ویژه آگاهیهای غیبی است.

بـا توجه به آیـات و روایات فراوان و ادلّه عقلی، داشـتن آگاهی های گسترده برای اهل بیت علیهم السـلام نه تنها امری ممکن، بلکه از جمله اموری است که واقع شده است. سیره اهل بیت علیهم السلام و نیز واقعیت های انکار ناپذیر تاریخی، شاهد وقوع چنین آگاهی هایی برای آنان است.

گستره علم اهل بیت علیهم السـلام علاوه بر احکام شـریعت، شامل علم الکتاب، بطون قرآن، شـرایع آسـمانی گذشـته وآینـده، زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار، اسرار درونی آدمیان، زبان همه انسانها و زبان حیوانات می شود.

خاسـتگاه علوم اهل بیت علیهم السلام عبارت است از: وحی، وراثت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، الهام، تحدیث، استفاده از کتب جامعه و جفر و نیز کتب آسمانی پیامبران قبلی می باشد.

علی بن ابراهیم قمی که یکی از بزرگترین محـدثان و مفسـران مشـهور امـامیه است، دیـدگاههای ذی قیمتی در باب علوم اهل بیت علیهم السـلام مطرح کرده انـد. ایشـان چه در تفسـیر آیـات و چه در نقـل روایـات در ذیل آیات و یا در منابع دیگر، ابعاد مختلف علوم اهل بیت علیهم السلام را به بحث گذاشته اند.

ـــپژوهش حاضر ضمن گزارش اجمالی از علوم اهل بیت ـــ علیهم السلامـــ دیدگاههای علی بن ابراهیم را در ابعاد مختلف آن، مورد بررسی قرار می دهد.ـــ

کلید واژه ها: اهل بیت، علم، علم غیب، علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی.

مقدمه

پژوهش در رابطه بـا علوم اهل بیت علیهم السـلام و نیز گستره و خاسـتگاه علم آنان یکی از مهمترین مسائل در مباحث کلامی است. علم اهـل بیت علیهم السـلام خصوصاً بـا ویژگی غیبی و لـدنی آن، همواره با چالشـهای زیادی روبرو بوده، و موافقان و مخالفان، دیدگاههای مختلفی پیرامون آن ابراز داشته اند.

ضرورت تحقیق پیرامون علم اهـل بیت علیهم السـلام به ضـرورت شـناخت وجود آنـان بر می گردد. در فرهنـگ و باور شـیعی زندگی بدون شناخت امام زندگی جاهلانه است:

«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه».(۱)

در بحث ضرورت شناخت امام، دو رهیافت علمی و عملی وجود دارد:

الف) رهیافت علمی: آنکه شـناخت عمیق توحید منوط به شـناخت امامت است و اخلال در امام شناسـی مستلزم اخلال در خدا شناسـی خواهـد بود. امـامت، شـاخص فهم راستین عقایـد دینی است و تمـایز بین فهم درست از قرائت هـای نادرست از اصول عقاید دینی به وسیله امامت حاصل میشود.

ب) رهیافت عملی، به این معنا که تبعیت از اهل بیت علیهم السلام و برخورداری از هدایت آنان به عنوان رهبران هدایت انسان و بهره گیری از دانش فراوان آنان که ضامن سعادت بشریت است، منوط به شناخت دقیق آنان است.

بنابراین پژوهش و کنکاش این موضوع در قرآن و سـنت و نیز بررسـی آرای متکلمان و مفسـران و سایر دانشمندان اسلامی در این باره، نتایج شگرف و ذی قیمتی را به دست

خواهد داد که به نوبه خود می تواند در عرصه مباحث کلامی و تبیین جایگاه واقعی اهل بیت علیهم السلام منشأ تحول علمی و عملی گردد.

ص:۶۳

۱- . الغیبه، شیخ مفید، ص۶۳؛ بحارالانوار، ج۷۸، ح صلی الله علیه و آله.

در این راستا، دیدگاه علی بن ابراهیم قمی به لحاظ وثاقت و فضل ایشان، خصوصاً زندگی وی در عصر ائمه معصومین علیهم السلام از منزلت علمی والایی برخوردار است. بدین خاطر بررسی دیدگاه ایشان در باب علوم اهل بیت علیهم السلام، در تبیین ابعاد این مسأله اهمیت به سزایی دارد.

لذا در این پژوهش سعی شده است با مراجعه به تفسیر علی بن ابراهیم قمی، دیدگاه ایشان در مسأله علم اهل بیت علیهم السلام و گستره و نیز منابع علم آنان بررسی گردد.

ص:۶۴

فصل اول: کلیات و مفاهیم

الف) مفاهیم

۱. علم و اقسام آن

تعریف علم

مفهوم لغوی علم و معادلهای آن در زبانهای دیگر، مانند دانش و دانستن در زبان فارسی، روشن و بی نیاز از توضیح است، ولی علم، معانی اصطلاحی مختلفی دارد از جمله: یقین کردن، ادراک، اتقان(۱) و نیز به معنای معرفت(۲) شعور و یا مجموع معرفت و شعور به کار رفته است.(۳)

یکی از نکات مهم این است که آیا علم، اساساً قابل تعریف و شناسایی هست یا نه؟

۱- . لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ماده علم، علم هر گاه به معنای دانستن باشد احتیاج به یک مفعول دارد و در مفعول آن باء اضافه می کنند و اگر به معنای یقین کردن باشد دو مفعول می گیرد و در این حالت اگر به باب افعال برود دارای سه مفعول خواهد بود.

۲- . صحاح، ج۵، ص ۱۹۹۰.

۳- . تاج العروس، فصل العین، ص۷۸۲۶.

در پاسخ باید گفت که علم از مفاهیم بدیهی است و قابل تعریف نمی باشد. به خاطر این که ما همه چیز را به وسیله علم می شناسیم و اگر بخواهیم علم را به علم بشناسیم، این دور است و اگر به غیر علم

بشناسیم غیر علم چیزی نیست که با آن بتوان علم را شناخت. بنابراین آنچه در تعریف علم گفته می شود تعریف حقیقی نبوده، بلکه تعریف لفظی است. و اگر بخواهیم برای آن تعریفی لفظی ارائه دهیم که در برگیرنده تمام اقسام علم باشد، آن تعریف چنین خواهد بود:

علم عبارت است از: حضور معلوم نزد عالم، و این حضور یا به صورت مستقیم و بدون وساطت صورت و مفهومی حاصل می شود که آن را علم حضوری مینامند و یا با وساطت صورت حسی و خیالی یا مفهوم عقلی و وهمی تحقق می یابد که آن را علم حصولی می خوانند.

این تعریف شامل هر دو قسم حضوری و حصولی است و هر دو قسم علم، از طریق یافت وجدانی درک می شود و در این جهت فرقی بین حصولی و حضوری نیست. بنابراین مقصود از علم در این پژوهش، مطلق دانش و آگاهی به معنای حضور معلوم در نزد عالم است که شامل تمامی آگاهی های عادی و غیبی، حصولی و حضوری و غیره می شود.

اقسام علم

الف) علم حصولی و حضوری

علم تقسیماتی دارد از جمله:

الف) علم حصولی و حضوری

چنانچه گذشت علم یا بدون واسطه، به ذات معلوم تعلق می گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم و شخص درک کننده، حاضر می گردد و یا وجود خارجی آن، مورد شهود و آگاهی، قرار نمی گیرد بلکه شخص از راه صورت که نمایانگر معلوم است و اصطلاحاً صورت یا مفهوم ذهنی نامیده می شود، از آن آگاه می گردد. قسم اول «علم حضوری» و قسم دوم «علم حصولی» است.

ص:۶۶

ب) علم غیب و شهود

علم به لحاظ طریق کسب آن، به علم غیب و علم شهود تقسیم می شود.

علم غیب، علم به امور غایب است که مستند به حس، عقل، علل و اسباب عادی نباشد، حال چه متعلق علم غیب(امور غایب) از اموری باشد که امکان دسترسی به آنها به وسیله حواس و عقل وجود دارد و چه از اموری باشد که چنین امکانی عادتاً وجود ندارد. شرط اساسی چنین علمی این است که از راههای عادی و از طریق حس و عقل حاصل نشده باشد، بلکه از طریق غیر عادی و به افاضه خداوند باشد. بنابراین علم شهود در مقابل آن قرار دارد. علم غیب از لحاظ ماهیت به دو قسم ذاتی و عرضی تقسیم می شود که اولی مختص ذات باری تعالی است. اما دومی که به آن علم لدنی(۱) نیز اطلاق می شود، سایر انسانها می توانند از راه الهام و غیره از سوی خداوند، آن را به دست آورند. در این تحقیق سعی شده است تا علوم اهل بیت علیهم السلام خصوصاً علم غیبی آنان از منظر تفسیر قمی بررسی گردد.

۲) اهل بیت علیهم السلام

مقصود از اهل بیت علیهم السلام در اینجا ذوات مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام می باشد که از طریق آیه تطهیر و روایات معتبر که ذیل آن از طریق شیعه و سنی وارد شده، قابل اثبات است از جمله:

۱. پیامبر صلی الله علیه وآله هنگام نزول آیه شریفه «تطهیر» علی علیه السلام، فاطمه زهرا J و حسنین علیهما السلام را

در زیر کساء و عبای مخصوص قرار می دهد و دیگران حتی امسلمه را نیز در زیر این پوشش راه نمی دهد.

۱- .این اصطلاح برگرفته از، آیه شریفه (فَوَجَدا عبدًا مِنْ عبادنا آتیناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلْمًا) است.

نسائی در خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

«ولما نزلت انما یرید الله دعا رسول الله صلی الله علیه وآله علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال: اللهم هولاء اهل بیتی»(۱).

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله با خواندن مکرر آیه تطهیر هنگام گذر از در خانه حضرت امیر علیه السلام، فاطمه زهرا ل امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مخاطب قرار دادن آنان به آیه تطهیر، مصادیق آن را مشخص کرده اند.

سیوطی در درّالمنثور روایت می کند که ابوالحمراء از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید:

«مدت هشت ماه در مدینه مراقب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودم هیچ گاه برای نماز بیرون نیامد، مگر اینکه اول به در خانه علی علیه السلام می آمد، دستش را دو طرف در قرار می داد و می گفت: «نماز! نماز!خداوند اراده کرده است فقط از شما خانواده، پلیدی را دور کند و شما را به تمام پاک دارد».(۲)

۳ – تفسیر قمی

اشاره

کتاب«التفسیر» معروف به تفسیر قمی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیری از قرآن، تألیف شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، به شیوه روایی است که با دیدگاه حدیثی نوشته شده و غالب روایات را از طریق پدرش نقل می کند. او از اساتید و مشایخ ثقهالاسلام محمد بن یعقوب کلینی است. این تفسیر به روش«مأثور» روایات مربوط را جمع آوری کرده و مورد استناد کتب اربعه و یکی از

منابع این کتب و مربوط به قرن ۳و ۴ هجری قمری است. این تفسیر پایه و اساس بسیاری از تفاسیر شیعه است و روایات آن از امام صادق و امام باقر علیهما السلام با واسطه های کمی روایت شده است.

۱- . خصائص امیر المومنین علیه السلام ، ص۴۹.

۲- . درّالمنثور، ج۵، ص۱۹۹.

الف) مؤلف کتاب

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از بزرگان و موثقین حدیث و روایات، و از مفسران بزرگ شیعه و محدثین امامیه و عالم فقیهی است که در قرن سوم و چهارم زندگی می کرد. پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از علما و مشایخ بزرگ، و زمان دو امام معصوم شیعه را درک کرده است. علی بن ابراهیم، زمان امام یازدهم شیعه، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرد و تا سال ۳۰۷ قمری، زنده بود. او همیشه مورد تعظیم و تکریم رجالیون بود و بهترین دلیل بر عظمت مقام او، نقل فراوان حدیث و روایات در کتاب گرانقدر«کافی»، یعنی یکی از مشهورترین کتب معتبر حدیث شیعه است. بنابراین کلینی خودش، شاگرد این مفسر بزرگ بود. علی بن ابراهیم، کنیه اش ابوالحسن بوده، ولی به «شیخ اقدم»مشهور بود. نجاشی در باره وثاقت و فزونی دانش علی بن ابراهیم می نویسد«ثقه، ضابط و دارای عقیده ای ثابت و استوار است... کتب زیادی تألیف کرده و کتابی در تفسیر دارد»(۱).

ب) تفسیر قمی

آثار علی بن ابراهیم را بیشتر از ۱۵ جلد کتاب گفته اند که از میان کتابهای پر ارزش

او، این تفسیر به طور کامل به دست ما رسیده است. تفاسیر و کتب دیگری به نام، اخبار القرآن و روایاته، نوادر القرآن، کتاب الناسخ و المنسوخ، شرایع، حیض، توحید و شرک و غیر از اینهاست که به عنوان تألیفات علی بن ابراهیم معرفی شده اند.(۲) تفسیر قمی که به گفته یکی از نویسندگان، از قرن چهارم تا یازدهم وجود داشته است؛ آمیختهای از چند تفسیر است. قسمتی از آن، تفسیر علی بن ابراهیم، بخشی از آن تفسیر ابوالجارود و قسمتی هم شامل تفاسیر سایر مشایخ است.(۳)

۱- . رجال نجاشی، ص ۲۶۰.

۲- . فهرست ابن ندیم، ص۸۹.

۳- . ر.ک: آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج۴، ص۳۰۵ – ۳۰۸.

ب) کلیات علوم اهل بیت علیهم السلام

اشاره

اهل بیت علیهم السلام دارای علمی گسترده، غیبی و لدنی می باشند به طوری که علم آنان، شامل علم به«ما کان» و «ما یکون» احکام و شرایع، موضوعات، زبان انسانها و حیوانات و پرندگان، علم به کتاب و غیره است. امکان و وقوع این علم ویژه، با توجه به دلائل عقلی و نیز از طرق دلائل نقلی قابل اثبات است.

آیات متعددی در قرآن وجود دارد، که گواهی می دهد خداوند، بخشی از علم غیب را در اختیار پیامبران و اهل بیت علیهم السلام قرار داده و این علمی است که دایره بسیار گسترده ای دارد.(۱) علاوه بر آیات، در منابع روایی شیعی و حتی در برخی از منابع اهل سنت نیز احادیث صریح و صحیح زیادی وجود دارد که بیانگر آگاهی های گسترده و غیبی اهل بیت علیهم السلام

است.

در اینجا به طور اختصار تنها به عناوین کلی این احادیث اشاره میشود. روایات مربوط به این ابواب خصوصاً آنچه که از طریق علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر قمی وارد شده است در فصول بعدی خواهد آمد. اینک برخی از عناوین درباره علم اهل بیت علیهم السلام را از نظر میگذرانیم.

۱. اهل بیت علیهم السلام خزانه دار علم خدایند.

۲. اهل بیت علیهم السلام کانون علم و ظرف دانش خداوند هستند.

۳. اهل بیت علیهم السلام آگاهترین مردمند.

۴. علم صحیح تنها در نزد اهل بیت علیهم السلاماست.

۱- . در فصل بعد به برخی از آیات اشاره خواهد شد.

۵. اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمانها و زمین و بهشت و جهنم است و به ما کان و ما یکون تا روز قیامت و به وقت مرگ خود نیز علم دارند.

۶. به اهل بیت علیهم السلام الهام میشود.

۷. اهل بیت علیهم السلام وارثان علم تمامی انبیا و اوصیا هستند.

۸. اعمال انسانها به محضر اهل بیت علیهم السلام عرضه میشود و آنان به تک تک اعمال و رفتار و حتی به باطن انسانها آگاهی دارند.

واقعیت های انکار ناپذیر

علاوه بر آیات و روایاتی که خواهد آمد، دلائل دیگر و نیز واقعیتهایی مسلّم و انکار ناپذیر تاریخی وجود دارد که همگی وجود علم لدنی و گسترده اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رساند. اینک به برخی از آن مطالب به صورت اختصار اشاره می شود.

خبر های غیبی تحقق یافته

اهل بیت علیهم السلام ار برخی حوادث پیش از وقوع آن خبر داده اند، و آن حوادث مطابق پیشگویی آنان اتفاق افتاده و این دلیلی بر اثبات حقانیت آنان، مبنی بر داشتن علم غیب و لدنی است.

ابن ابی الحدید معتزلی، فصلی درباره امور غیبیه ای که علی علیه السلام فرموده است و به همان شکل و کیفیتی فرموده بود واقع شد، بازگو کرده است. او حدود بیست مورد از پیشگویی های آن حضرت را با خصوصیات آنها و از آن جمله شهادت خودش به دست ابن ملجم و شهادت امام حسین علیه السلام را در کربلا برشمرده است.

ایشان در شرح خطبه ۵۸ نهج البلاغه که حضرت علی علیه السلام در مورد خوارج به اصحاب خود فرموده است:«قتلگاه آنان نزدیک نهر است و از آنان ده نفر باقی نمی ماند و از شما ده نفر کشته نمی شود» نوشته است:

ص:۷۱

«این پیشگویی از قبیل اخبار به غیب با تفصیل و ذکر جزئیات است و از معجزات او می باشد، و این یک امر الهی است که بشر از درک آن عاجز است و علی علیه السلام آن را از پیامبر صلی الله علیه وآله یاد گرفته و پیامبر صلی الله علیه وآله از طریق وحی. و علی علیه السلام از این مقوله چیزهایی دارد که دیگران ندارند».(۱)

فقدان عجز و جهل در پاسخ به سؤالات

تاریخ به صراحت و به تکرار نشان می دهد که اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه در هیچ مسأله ای اظهار

عجز علمی نکرده اند و برخورد مردم با آنان به گونه برخورد با کسانی بود که همه چیز را می دانند. واژه هایی چون «نمی دانم»،«تخصص آن را ندارم»،«شاید چنین باشد»، «باید فکر کنم» و «اکنون فراموش کرده ام» در قاموس آنان نبود. اگر چنین امری وجود داشت در تاریخ و کتابها ثبت می شد، در حالی که هیچ یک از امور فوق در زندگی امامان علیهم السلام دیده نشده است. این بهترین دلیل بر لدنی و غیبی بودن علم آنان است، زیرا امکان ندارد کسی با علم عادی و معمولی چنین حالتی داشته باشد.

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که روزی عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت:

ای ابا الحسن تو چرا در پاسخ پرسشها تأمل نمی کنی و با عجله جواب می دهی. آن حضرت دست خود را باز کرد و فرمود در دست من چند انگشت وجود دارد. عمر گفت: پنج تا حضرت فرمود: پس چرا عجله کردی؟ عمر گفت: این که مخفی نبود. علی علیه السلام فرمود: آشکار بودن پاسخها برای من از این هم بیشتر است.(۲)

۱- . همان، ج۵، ص۳ . ۴.

۲- . جهت اختصار، از ذکر اخبار غیبی امامان علیهم السلام صرف نظر شد. برای اطلاعات بیشتر در این باره، رجوع شود به: احقاق الحق، ج۸، باب پنجم اخبارات غیبی علی علیه السلام ص ۸۷- ۱۸۱؛ اثبات الهدا ه : بالنصوص و المعجزات، شیخ حر عاملی، ینابع المعاجز و مدینه المعاجز ، سید هاشم بحرانی. مناقب ابن شهر آشوب، ج۱ ص ۳۱۱. فصل فی المسابقه بالعلم «یا أبا الحسن إنک لتعجل فی الحکم و الفصل للشیء اذا سئلت عنه«فأبرز علی کفه و قال له: کم هذه؟ فقال عمر: خمسه، فقال: عجلت یا أبا حفص، قال: لم یخف علی، فقال علی: و أنا أسرع فیما لا یخفی علی».

مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام

در تاریخ احدی ادعا نکرده است که اهل بیت علیهم السلام به دانشمندی مراجعه و از او کسب علم

و دانش کرده باشند یا از کسی سؤالی پرسیده باشند، بلکه این دیگران بودند که همواره نیازمند علم اهل بیت علیهم السلام بودند و در هر مشکلی به آنان مراجعه می کردند.

خلفا، بزرگان صحابه و دانشمندان که عاجزانه و فروتنانه در حل نیازهای علمی خویش به اهل بیت علیهم السلام رجوع می کردند و آنان همیشه گره های دشوار علمی را برای ایشان می گشودند، مطلبی نیست که کسی درباره آن تردیدی داشته باشد.(۱)

۱- . عمر ابن خطاب در سخنانی که از او نقل شده است بیش از دیگران به شخصیت علمی و معنوی علی علیه السلام واقف بود و در مشکلات و معضلات علمی از آن حضرت بهره می برد. بخشی از اعترافات او که در منابع اهل سنت آمده بدین قرار است: _ اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابا الحسن ای ابوالحسن! من پناه می برم به خدا از اینکه در میان قومی باشم که تو در آنجا حضور نداشته باشی. _ لولا علی لهلك عمر، اگر علی نبود عمر هلاك شده بود. _ انت(یاعلی) خیرهم فتویً، ای علی تو در میان مسلمانان بهترین فتوا دهنده هستی. _ لا ابقانی الله لمعضله لیس لها ابوالحسن، خدا نکند من زنده باشم و در مشکلی که پیش می آید ابوالحسن حاضر نباشد.

اعتراف دشمنان

عظمت شخصیت علمی اهل بیت علیهم السلام همانند سایر اوصاف و فضائل آنان نه تنها دوستان، بلکه سرسخت ترین دشمنان آنان را نیز، در برابر خود خاضع کرده و آنان را به اعتراف وادار نموده است.

از باب«الفضل ما شهدت به الاعداء» به عنوان نمونه تنها به یک مورد اشاره می شود:

معاویه بعد از شهادت علی علیه السلام گفت:«ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبی طالب؛ همانا علم و دانش با مرگ علی از بین رفت. و

زمانی که برادرش عتبه به او گفت اهل شام این سخن را از تو نمی پذیرند معاویه گفت: دعنی عنك؛ آنها را رها کن».(۱)

میراث عظیم علمی

وجود میراث غنی و گنجینه های علمی اهل بیت علیهم السلام که مجموعهای از سخنرانی ها، مناظرهها، کتابها، دعاها و زیارات است در هزاران کتاب نگارش یافته است و بنیان فکر، فرهنگ، فقه و اعتقادات جمع کثیری از انسانها گشته و اکنون پیش روی تمامی تشنگان معارف ناب الهی در ابعاد مختلف زندگی انسانی است.

هر محقق با انصاف در مییابد که این معارف عظیم، یافته بشر نیست و پایه دریافت های تخیّلی، عقلی، تجربی، و آزمایشگاهی ندارد، بلکه تنها تبلوری از علوم الهی و لدنی است که به اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت ارزانی شده است.

۱- . الاستیعاب، ج۳، ص۱۱۰۸؛ الاصابه فی تمییز الصحابه ، ج۳،ص ۴۴ و العدد القویه، ص ۲۵۰.

فصل دوم: آیاتی که بیانگر علوم اهل بیت علیهم السلام است

اشاره

آیـات زیـادی در قرآن وجود دارد که بیـانگر علم گسترده و غیبی است که از سوی خداونـد در قـالب وحی، الهام و یا غیره به پیامبران و اهل بیت علیهم السـلام عطا شده است و طبق روایات معتبر، تمامی علوم انبیای پیشـین نیز به پیامبر صلی الله علیه وآله منتقل گشـته و از طریق آن حضـرت به اهل بیت علیهم السـلام به ارث رسـیده است. ما در این فصل، تنها به آن دسـته از آیات میپردازیم که تفسیر قمی آن آیات را با روایات مربوطه تفسیر کرده است:

۱. آدم علیه السلام و آیات تعلیم اسماء

((وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَهِ فَقَالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لا عِلْمَ لَنَا إِلّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ * قَالَ یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ))(۱)

۱- . بقره / ۳۳- ۳۱.

خدا همه اسمها (حقایق موجودات) را به آدم آموخت، سپس آن (حقایق) را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت از اسامی این حقایق به من خبر دهید اگر راستگو هستید. آنان گفتند: ما تو را تسبیح میکنیم، ما از چیزی آگاه نیستیم جز آنچه تو به ما آموختهای، تویی توانا و حکیم.

خداوند به آدم فرمود: آدم! اسامی این

حقایق را به فرشتگان بگو. هنگامی که آدم فرشتگان را از آن اسامی آگاه ساخت، خداوند به فرشتگان خطاب کرد و گفت: من به شما نگفتم که از (غیب) آسمان ها و زمین آگاهم و آنچه را آشکار کنید و پنهان نمایید میدانم.

دقت در معنای این سه آیه ما را به این حقیقت رهبری میکند که خداوند یک سلسله حقایقی را که از دید فرشتگان پنهان بود به آدم آموخت و سپس آدم علیه السلام به دستور خداوند آنان را از غیب آگاه ساخت. در روایات وارد شده است که علم اسماء که به حضرت آدم داده شد به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سپس به اهل بیت علیهم السلام آن حضرت منتقل شده است.(۱)

تفسیر قمی روایتی در این باره میآورد که:

«و هو قول أمیرالمؤمنین علیه السلام ألا۔ إن العلم الذی هبط به آدم علیه السلام من السماء إلی الأرض و جمیع ما فضلت به النبیون إلی خاتم النبین عندی و عند عتره خاتم النبیین فأین یتاه بکم بل أین تذهبون؛(۲) و این سخن علی علیه السلام است که می فرماید: آگاه باشید، علمی که به همراه آدم به زمین آمد و تمامی آنچه پیامبران تا برسد به پیامبر صلی الله علیه وآله با آنها برتری پیدا کرده اند در اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه وآله است، پس به کجا می روید».

۱- . در برخی روایات مقصود از اسماء، اسامی حجت های خداوند بیان شده است و اینکه ارواح آنها قبل از آدم خلق شده بودند. و در روایات طینت آمده است که ارواح پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام قبل از همه موجودات آفریده شده و بقیه موجودات از نور آنها خلق شده اند. ر.ک: بحار الانوار ج۲، ص۲۰۹ و ج ۲۵، ص۳.
۲- . تفسیر قمی ج ۱، ص۳۶۷.

اصول کافی نیز حدیثی را از صاحب تفسیر قمی با همان مضمون نقل می کند:

«عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَهَ وَ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ علیه السلام لَمْ يُرْفَعْ وَ الْعِلْمُ

يُتَوَارَثُ وَ كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام عَالِمَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عَلِمَ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ(۱)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: به درستی که علمی که به همراه آدم به زمین نازل گشت بالا نرفت و آن علم به ارث برده می شود و علی علیه السلام عالم این امت بود و هر عالمی از ما که از دنیا می رود کسی از اهلش جانشین او می گردد که یا علمی همانند او دارد و یا آنچه که خدا بخواهد.

۲. ابراهیم علیه السلام و آیات علم به ملکوت آسمانها و زمین

((وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ))(۲).

این چنین ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد.

طبق این آیه، ابراهیم علیه السلام سلطه و قیومیت خداوند و ارتباط واقعی و تکوینی بین اشیاء و خداوند را مشاهده کرد. و این مشاهده، فوق مشاهده حسی و عقلی بود و نتیجه چنین مشاهده ای پیدا شدن صفت یقین است. و یقین مرتبه ای از علم است که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن راه ندارد.

تفسیر قمی با نقل روایتی از طریق پدرش از امام صادق علیه السلام به تفسیر این آیه می پردازد:

«و أما قوله((وَ كَذلِكَ نُرِى إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ))»

ص:۷۷

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۲۲، باب آن الائمه علیهم السلام ورثه العلم یرث بعضه .

۲- . انعام / ۷۵.

فإنه حدثنی ابی عن اسماعیل بن ضرار[مرار] عن یونس بن عبدالرحمن عن هشام عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

«یَسُطَ کُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ وَ مَنْ عَلَیْهَا وَ عَنِ السَّمَاءِ وَ مَا فِیهَا وَ الْمَلَکِ

الَّذِی یَحْمِلُهَا وَ الْعَرْشِ وَ مَنْ عَلَیْهِ، وَ فُعِلَ ذَلِکَ بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله وَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام».(۱)

برای ابراهیم پرده ها کنار رفت تا اینکه زمین و آسمان و آنچه در آنها وجود دارد و همچنین مَلَکی را که آنها را حمل می کند مشاهده کرد و نیز عرش و آنچه را بر روی آن است دید و این کار برای رسول خدا و امیرالمومنین نیز انجام شد.(یعنی آنچه را که ابراهیم دیده است رسول خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام نیز می بینند.(۲)

۳. آیه ارتضاء

((عَالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا * إِلا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا))(۳)

خدا دانای غیب است، پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمیکند، مگر پیامبران مورد رضایت خداوند، و خدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می دهد.

مفاد آیه، سلب کلی است و آگاهی به غیب مختص به خدا را از غیر خدا به صورت عام نفی می کند.

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۲۰۶.

۲- . مشابه این حدیث از امام باقر علیه السلام نیز وارد شده است که سایر امامان را نیز در بر می گیرد: کُشِطَ له عن الارض حتی رآها و من فیها و عن السماء حتی رآها و من فیها و الملک الذی یحملها و العرش و من علیه و کذلک أری صاحبکم مشاهده کرد و نیز عرش و آنچه را بر روی آن است دید و صاحب شما (امام شما) نیز چنین است. (بصائر الدرجات، ص۱۲۶-۱۲۷)

۳- . جن / ۲۶- ۲۷.

جمله((الا من ارتضی من رسول))استثناء از کلمه «احد» است و جمله «من رسول» بیان از جمله «من ارتضی» است. در نتیجه می فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را به هر مقدار از غیب مختص به خود بخواهد آگاه

می سازد.

در روایات برای اثبات علم غیب اهل بیت علیهم السلام، به این آیه شریفه استشهاد شده است، فتح بن یزید جرجانی از امام هادی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«ان الله لم یظهر علی غیبه أحدا إلا من ارتضی من رسول، فکل ما کان عند الرسول کان عند العالم، و کل ما اطلع علیه الرسول فقد اطلع أوصیاؤه علیه، لئلا تخلو أرضه من حجه، یکون معه علم یدل علی صدق مقالته و جواز عدالته»(۱).

همانا خداوند آگاه نمی کند برغیب خودش کسی را مگر پیامبر برگزیده خود را. و هر آنچه نزد رسول باشد نزد عالم (امام) نیز است و به هر آنچه که رسولش را آگاه کرده اوصیای او را نیز آگاه کرده است تا زمین از حجتش خالی نماند و آن عالم، علمی دارد که بر راستی گفتار او و وجود عدالت او دلالت می کند»

تفسیر قمی با بهره گیری از مضامین و متون روایات، برای این آیه تفسیری ویژه و متفاوت با سایر مفسیرین ارائه می کند:

«((عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ))يُعْنَى عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ صلی الله علیه وآله وَ هُوَ مِنْهُ قَالَ اللهُ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً قَالَ: فِي قَلْبِهِ الْعِلْمُ وَ مِنْ خَلْفِهِ الرَّصَدُ يُعَلِّمُهُ علمه وَ يَزُقُّهُ الْعِلْمَ زَقّاً وَ يُعَلِّمُهُ اللهُ إِلْهَاماً، وَ الرَّصَدُ التَّعْلِيمُ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وآله لِيَعْلَمَ النَّبِيُّ أَنْ قَدْ أَبْلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ وَ أَحَاطَ عَلِيٌّ علیه السلام بِمَا لَدَى الرَّسُولِ مِنَ الْعِلْمِ وَ أَحْصى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ مُنْذُ يَوْمَ خَلَقَ اللهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ فِتْنَةٍ أَوْ زَلْزَلَةٍ أَوْ خَسْفٍ أَوْ قَذْفٍ أَوْ أُمَّةٍ هَلَكَتْ فِيمَا مَضَى أَوْ تَهْلِكُ فِيمَا بَقِيَ، وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ جَائِرٍ أَوْ عَادِلٍ يَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ مَنْ يَمُوتُ مَوْتاً أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ مَخْذُولٍ لَا يَضُرُّهُ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُ وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ مَنْصُورٍ لَا يَنْفَعُهُ نُصْرَهُ مَنَ نَصَرَهُ».(۲)

۱- . اربلی کشف الغمه فی معرفه الائمه ، ج۲، ص۳۸۶.

۲- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۹۰.

۴. آیات شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله بر اعمال

در آیات چندی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عنوان شاهد و گواه بر اعمال انسانها معرفی شده و در روز قیامت له و یا علیه آنان شهادت خواهد داد.

این آیات به قرار ذیل است:

الف)((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ *وَجَاهِدُوا فِى اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِى هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ))(۱)

و در راه خدا جهاد کنید، و حقّ جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید. خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی«مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسّک جویید، که او مولا و سرپرست شما است! چه مولای خوب، و چه یاور خوبی.

ب)((وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا))(۲)

ص:۸۰

۱- . حج/ ۷۷و ۷۸.

۲- . بقره/ ۱۴۳.

این چنین شما را امت وسط قرار دادیم تا آنکه گواهان مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد.

ج)((فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هَؤُلاءِ شَهِیدًا))(۱)

پس چگونه خواهد بود وقتی که از هر امتی گواهی آوردیم و تو را گواه بر اینان آوردیم.

د)((وَوُضِعَ الْکِتَابُ وَجِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَالشُّهَدَاءِ))(۲)

نامه اعمال را پیش مینهند و پیامبران و گواهان را حاضر میسازند.

هـ)((وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ))(۳)

بگو هر چه میخواهید انجام دهید به زودی خداوند و پیامبر او و مؤمنان کار شما را خواهند دید و به زودی به سوی عالم غیب و شهادت باز می گردید آنگاه خداوند شما را بدانچه عمل می کردید خبر خواهد داد.

توضیح و بیان آیات

این آیات بیانگر آگاهی پیامبر از اعمال مردم است. طبق این آیات هر امتی گواه و شاهدی از خود دارد و پیامبر نیز شاهد بر شهداء است و روز قیامت از هر گروهی شاهدی از خود مردم به عنوان گواه در محکمه عدل الهی بر انگیخته خواهد شد و پیامبر نیز گواه بر آن شهداء خواهد بود. در روایات، از اهل بیت علیهم السلام به عنوان گواهان بر مردم نام برده می شود. طبیعی است که لازمه گواهی، آگاهی و اطلاع بر اعمال، روحیات، ایمان و اخلاق به طور قطع و یقین است، و قهراً این گونه آگاهی ها از طریق وسائل و اسباب عادی فراهم نمی شود، بلکه اسباب آن باید از سوی خداوند افاضه شده باشد.

۱- . نساء/۴۱.

۲- . زمر/ ۶۹.

۳- . توبه / ۱۰۵ .

تفسیر قمی مخاطب آیه نخست را اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده، آنان را گواهان بر مردم می داند:

و هم الـذین قـال فی کتابه و خاطبهم فی قوله تعالی (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِی

اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هـذا (القرآن) لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا أنتم یـا معشر الأئمه شُهَداءَ عَلَی النّاسِ) فرسول الله صلی الله علیه وآله شـهید علیهم و هم شـهداء علی النـاس فالعلم عنـدهم و القرآن معهم و دین الله عز و جل الـذی ارتضاه لأنبیائه و ملائکته و رسـله منهم یقتبس».(۱)

ایشان در جای دیگر بار دیگر بر این تفسیر خود تاکید می کند:

«و قوله((لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ))یعنی یکون علی آل محمد((وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ))أی آل محمد یکونوا شـهداء علی الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله.(۲)

وی درباره آیه دوم که مضمونی مشابه آیه قبلی دارد، می نویسد:

«و أما قوله (وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً) یعنی أئمه وسطا أی عدلا و واسطه بین الرسول و الناس و الدلیل علی أن هذا مخاطبه للأئمه علیهم السـلام قوله فی سوره الحـج((لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ))یا معشـر الأئمه((وَ تَکُونُوا أنتم شُهَداءَ عَلَی النّاسِ))و إنما نزلت((و کذلک جعلناکم أئمه وسطا))(۳)

۱- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴.

۲- . همان، ج ۲، ص ۸۸.

۳- . همان، ج ۱، ص ۶۳.

اصول کافی نیز روایتی را از علی بن ابراهیم صاحب تفسیر قمی نقل می کند که بیانگر آن است که تفسیر ایشان از آیات فوق، بر گرفته از روایات اهل بیت علیهم السلام است:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَوْلَ اللهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی((وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً))قَالَ: نَحْنُ الْأُمَّهُ الْوَسَطُ وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلَی خَلْقِهِ وَ حُجَجُهُ فِی أَرْضِهِ قُلْتُ قَوْلَهُ تَعَالَی((یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ))قَالَ: إِیَّانَا عَنَی وَ نَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ وَ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ فَالْحَرَجُ أَشَدُّ مِنَ الضِّیقِ مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ إِیَّانَا عَنَی خَاصَّهً وَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ اللهُ سَمَّانَا الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ فِی الْکُتُبِ الَّتِی مَضَتْ وَ فِی هَذَا الْقُرْآنِ لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ فَرَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله الشَّهِیدُ عَلَیْنَا بِمَا بَلَّغَنَا عَنِ اللهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَی النَّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ

صَدَّقْنَاهُ وَ مَنْ کَذَّبَ کَذَّبْنَاهُ».(۱)

دیدگاه ایشان در باره آیه سوم نیز تأکید دیگری است بر تفسیر آیات قبلی:

«و قوله((فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ))یعنی الأئمه صلوات الله علیهم أجمعین وَ جِئْنا بِکَ یا محمد عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً یعنی علی الأئمه، فرسول الله صلی الله علیه وآله شهید علی الأئمه و هم شهداء علی الناس».(۲)

ص:۸۳

۱- . اصول کافی، ج۱، ص۱۹۱، باب فی أن الائمه شهداء الله عز و جل، حدیث ۴.

۲- . همان ج۱، ص۱۳۱.

آیه پنجم بیانگر آن است که خداوند و پیامبر و مؤمنان بر اعمال مردم، اطلاع دارند. آگاهی خداوند بر اعمال مردم روشن است و پیامبر و مؤمنان نیز به واسطه خداوند اطلاع پیدا می کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که همه مؤمنان اعمال مردم را نمی بینند. پس معلوم می شود که تنها برخی از مؤمنان چنین هستند و قهراً این گروه غیر از اهل بیت علیهم السلام کسان دیگری نمی توانند باشند. این مطلب در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است که اهل بیت علیهم السلام به وسیله عمودی از نور، اعمال مردم را می بینند و یا اینکه اعمال مردم در روزهای مشخصی بر پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام عرضه می گردد.

علی بن ابراهیم در تعیین مصادیق آیه مزبور به چند روایت استناد می کند:

الف) حدثنی أبی عن یعقوب بن شعیب عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله((وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ))المؤمنون هاهنا الأئمه الطاهرون صلی الله علیه و آله.

ب) وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَارِهَا وَ فُجَّارِهَا فَاحْذَرُوا فَلْيَسْتَحْيِ أَحَدُكُمْ أَنْ يَعْرِضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلَ الْقَبِيحَ.

ج) وعَنْهُ علیه السلام قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ أَوْ كَافِرٍ يُوضَعُ فِي قَبْرِهِ حَتَّى يُعْرَضَ عَمَلُهُ عَلَى رَسُولِ اللهِ وَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا وَ هَلُمَّ

جَرّاً إِلَى آخِرِ مَنْ فَرَضَ اللهُ طَاعَتَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ((وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ))(۱)

اصول کافی نیز روایتی را از ایشان در همین موضوع آورده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لَكُمْ تَسُوءُونَ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله فَقَالَ رَجُلٌ: كَيْفَ نَسُوؤُهُ فَقَالَ: أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَهُ ذَلِكَ فَلَا تَسُوءُوا رَسُولَ اللهِ وَ سُرُّوهُ».(۲)

۱- . تفسیر القمی، ج۱،ص ۳۰۴.

۲- . الکافی، ج۱، ص۲۱۹.

امام صادق علیه السلام می فرمود: شما را چه شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله را ناراحت می کنید. مردی عرض کرد:

چگونه ناراحت می کنیم؟ امام فرمود: آیا نمی دانید که اعمال شما به آن حضرت عرضه می شود. پس وقتی گناهی را در آن می بیند ناراحت می شود. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله را ناراحت نکنید بلکه سعی کنید تا او را خوشحال سازید:

۵- آیه اهل الذکر

((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ))(۱)

از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.

در این آیه، مفعول «فسئلوا» یعنی چیزی که باید پرسید و مفعول «لاتعلمون» یعنی چیزی را که نمی دانیم، حذف شده است. این حذف دلالت بر عموم دارد؛ یعنی به طور کلی هر چیزی را که نمی دانیم باید از اهل ذکر بپرسیم.

این مستلزم آن است که اهل ذکر باید افرادی باشند که شایستگی و صلاحیت علمی این را داشته باشند. زیرا خداوند متعال هیچ گاه مردم را به طور مطلق به جاهلان یا به

کسانی که احتمال خطا در علمشان وجود دارد ارجاع نمی دهد.

بنابراین اهل ذکر باید عالمانی باشند که علمشان از خطا مصون است و غیر از معصومین علیهم السلام کسانی دیگر نمی توانند چنین باشند. لذا در روایات معتبر اهل بیت علیهم السلام به عنوان اهل ذکر معرفی شده اند. شواهد التنزیل از حارث روایت می کند که: از علی علیه السلام از آیه(فسئلوا أهل الذکر) پرسیدم پس فرمود:

«وَ اللهِ إِنَّا لَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، نَحْنُ أَهْلُ الْعِلْمِ، و نَحْنُ مَعْدِنُ التَّأْوِيلِ وَ التَّنْزِيلِ، و لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: أنا مدینه العلم و علی بابها، فمن أراد العلم فلیأته من بابه».(۲)

۱- . نحل / ۴۳.

۲- . الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۲.

ابی بصـیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در مورد آیه چهل و سوم زخرف فرمود: منظور از «الذکر» رسول الله است و اهل الـذکر اهل بیت علیهم السـلام او هسـتند که بایـد (معارف الهیه) از آنها پرسـیده شود و آنها اهل الـذکر هستند.(۱)

در قرآن نیز پیامبر به عنوان ذکر معرفی شده است.

((قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولا ـ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقًا))(۲)

از سـوی دیگر اهـل بیت علیهم السـلام همیشه آمـاده پاسـخ گویی به تمـامی سؤال هـای گونـاگون مردم بوده انـد و این جمله مشهور حضرت علی علیه السلام است که به طور مکرر می فرمود:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي».(۳)

۱- . (عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن النضربن سوید، عن عاصم بن حمید، عن ابی بصیر، عن ابی عبـدالله علیه السـلام : فی قول الله عزوجل: (و انه لـذکرلک و لقومک و سوف تُسألون) (الزخرف/۴۳) فرسول الله سند این حدیث مشتمل بر۶ نفر به ترتیب زیر است: الـف) عـده من اصـحابنا ، ثقه و مـورد اعتمـاد است(.معجم الثقـات/ص ۳۰۷). ب) احمـد بن محمـد عیسـی یا احمـد بن محمد بن خالد البرقی، هر دو ثقه و مورد اعتماد هسـتند. (فهرست الشـیخ/ص۵۶۵و رجال الشیخ/ ص ۳۶۶). ج) الحسـین بن سـعید الاـهوازی، ثقه و مورد اعتماد است. (رجال الشـیخ /ص ۳۷۲ و الخلاصه/ ص۴۹). د) النضر بن سوید، ثقه و مورد اعتماد است. (رجال النجاشی /ص ۲۱۳و الخلاصه /ص ۱۲۵). و) ابوبصیر، ثقه و مورد اعتماد است. (معجم الثقات/ص ۱۳۴ تا ۱۳۸).

۲- . طلاق /۱۰و ۱۱.

۳- . نهج البلاغه، خ صلی الله علیه و آله۳.

امام علی علیه السلام در این حدیث مشخص نکرده که چه چیزی بپرسید و همین افاده عموم می کند؛ یعنی هر چه می خواهی بپرسید؛ سخنی که در طول تاریخ هیچ دانشمندی نتوانسته است چنین ادعایی بکند و از عهده آن بر آید.

سید بن طاووس در کتاب طرائف نقل می کند که حافظ بن مؤمن – که به تعبیر ایشان از فحول علمای اهل سنت است – در تفسیر آیه شریفه (فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «یعنی اهل بیت علیهم السلام، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اهل ذکر و اهل علم و عقل و بیان هستند».(۱)

تفسیر قمی نیز معتقد است که مراد از اهل ذکر اهل بیت علیهم السلام هستند. ایشان می نویسد:

«و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم فقال((فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ))فعلمهم عن رسول الله».(۲)

ایشان این برداشت خویش را با روایتی از امام باقر علیه السلام اثبات می نماید:

«حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عبد الله بن محمد عن أبی داود [عن] سلیمان بن سفیان عن ثعلبه [تغلبه] عن زراره عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله:((فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ))من المعنون بذلک فقال: نحن و الله، فقلت فأنتم المسئولون؟ قال: نعم. قلت: و نحن السائلون؟ قال: نعم. قلت: فعلینا أن نسألکم؟ قال: نعم. قلت: و علیکم أن تجیبونا؟ قال: لا ذلک إلینا إن شئنا فعلنا و إن شئنا ترکنا ثم قال:((هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ))(۳)

۱- . الطرائف، ص۹۳- صلی الله علیه و آله۴ روی الحافظ محمد بن مؤمن الشیرازی فیما أورده فی کتابه و استخرجه من التفاسیر الاثنی عشر، و هو من فحول علماء المخالفین فی تفسیر قوله تعالی (فسئلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) باسناده الی ابن عباس، قال: یعنی اهل البیت محمدا و علیا و فاطمه و الحسن و الحسین هم اهل الذکر و العلم و العقل و البیان، هم اهل بیت النبوه، و معدن الرساله، و مختلف الملائکه.)

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۴.

۳- . همان، ج۲، ص۶۸.

۶. آیه علم الکتاب

اشاره

((وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ))(۱)

و کافران می گویند تو پیامبر نیستی بگو همین بس که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست گواه باشد.

«در این آیه شریفه، علم کتاب به طور مطلق برای شخصی ثابت است که به عنوان گواه بر رسالت پیامبر مطرح می شود. و این علمی است لدنی و آگاه به اسم اعظم الهی که دارنده آن دارای قدرت تکوینی است چنانچه در مورد آصف بن برخیا که مقداری از علم کتاب داشت توانست تخت بلقیس را حاضر سازد و بنا به روایات متعدد از شیعه و اهل سنت شخصی که در آیه شریفه فوق دارای چنین علمی است علی بن ابی طالب علیه السلام است».

تفسیر قمی با استفاده از حدیثی که از طریق پدرش نقل می کند اثبات می نماید که منظور از «من عنده علم الکتاب» علی علیه السلام است:

«و قوله قُلْ((كَفى بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب))فإنه حدثنی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ

أَعْلَمُ أَمِ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ فَقَالَ مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ عِنْدَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ».(۲)

۱- . رعد / ۴۳.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۳۶۷.

علی بن ابراهیم غیر از تفسیر خود روایتی را با دو طریق در رابطه با این موضوع از امام باقر علیه السلام نقل می کند که در اصول کافی موجود است آن روایت بدین قرار است:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَهَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام((قُلْ کَفی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ))قَالَ: إِیَّانَا عَنَی وَ عَلِیٌّ أَوَّلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَیْرُنَا بَعْدَ النَّبِیِّ.(۱)

روایاتی مبنی بر ابعاد علم اهل بیت علیهم السلام

علاوه بر آیاتی که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی بدانها اشاره شد و روایاتی که ایشان در ذیل آیات مذکور به آنها استناد کرده اند، روایات دیگری نیز از وی در اصول کافی موجود است که به ابعاد دیگری از علوم اهل بیت علیهم السلام می پردازد. جهت تکمیل مطلب و نیز جهت آشنایی بیشتر با دیدگاههای ایشان در باب علم اهل بیت علیهم السلام، به برخی از آن روایات اشاره می کنیم:

الف) آگاهی به زمان مرگ خویش(علم منایا و بلایا):

اهل بیت علیهم السلام به زمان و مکان مرگ خویش و سایر انسانها علم دارند. چنانچه گذشت اهل بیت علیهم السلام علم به گذشته و آینده دارند و در نتیجه به زمان و مکان مرگ خویش نیز علم خواهند داشت. زیرا از مهمترین وقایعی که در عصر هر امامی، واقع خواهد شد، رحلت آن امام و کیفیت و خصوصیات آن می باشد، و با

تصریح امام علیه السلام به این که وی علم به ما کان و ما یکون دارد، بدیهی است که وقت و علت و کیفیت رحلت خود را هم خواهد دانست. احادیث زیادی در این باره از اهل بیت علیهم السلام رسیده است. در اینجا به روایتی که علی بن ابراهیم قمی نقل می کند بسنده می کنیم:

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۲۹، باب انه لم یجمع القرآن کله إلا الائمه.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيعَهِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَّهِ بِبَغْدَادَ مِمَّنْ كَانَ يُنْقَلُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي فَضْلِهِ وَ نُسُكِهِ. فَقُلْتُ لَهُ مَنْ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: جُمِعْنَا أَيَّامَ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ ثَمَانِينَ رَجُلًا مِنَ الْوُجُوهِ الْمَنْسُوبِينَ إِلَى الْخَيْرِ فَأُدْخِلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَنَا السِّنْدِيُّ يَا هَؤُلَاءِ انْظُرُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فُعِلَ بِهِ وَ يُكْثِرُونَ فِي ذَلِكَ وَ هَذَا مَنْزِلُهُ وَ فِرَاشُهُ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ غَيْرُ مُضَيَّقٍ وَ لَمْ يُرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوءاً وَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدَمَ فَيُنَاظِرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَذَا هُوَ صَحِيحٌ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ فَسَلُوهُ. قَالَ: وَ نَحْنُ لَيْسَ لَنَا هَمٌّ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى الرَّجُلِ وَ إِلَى فَضْلِهِ وَ سَمْتِهِ. فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام: أَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ التَّوْسِعَهِ وَ مَا أَشْبَهَهَا فَهُوَ عَلَى مَا ذَكَرَ غَيْرَ أَنِّي أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّفَرُ أَنِّي قَدْ سُقِيتُ السَّمَّ فِي سَبْعِ تَمَرَاتٍ وَ أَنَا غَداً أَخْضَرُّ وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ».(۱)

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی و او از حسن بن محمد بن بشار نقل می کند که مردی از اهل قطیفه ربیع از شخصیت های مورد اعتماد اهل سنت گفت: من از اهل بیت علیهم السلام پیغمبر شخصیت های برجسته خیلی دیده ام، ولی کسی را در فضل و عبادت همچون موسی ابن جعفر نیافته ام. گفتم: کجا او را دیدی؟ گفت: سندی بن شاهک هشتاد نفر از کسانی را که معروف به خیر و نیکی بودند جمع کرد و ما را وارد بر موسی بن جعفر علیه السلام نمود به ما گفت: درست نگاه کنید به این مرد آیا آزار و اذیتی کرده ایم؟ مردم خیال می کنند که نسبت به او سوء قصدی شده، در این باره

خیلی حرف می زنند این جایگاه اوست از نظر فرش و محل استراحت بسیار خوب و آسوده است،

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۵۸، ح ۵، باب أن الائمه علیهم السلام یعلمون متی یموتون.

هیچ سخت گیری بر او نمی شود و امیرالمؤمنین نظر بدی نسبت به ایشان ندارد اکنون منتظرم که بیاید و ایشان را از نزدیک ببینید ملاحظه می کنید صحیح و سالم است و از تمام جهت در آسایش. گفت: ما تمام کوشش مان این بود که سیما و منظر آن جناب را تماشا کنیم و از فضل و بزرگواریش بهره مند گردیم. در این موقع امام فرمود: آنچه راجع به آسایش و راحتی و وسعت گفته شد همان طور است ولی من به شما می گویم که مرا به وسیله نه دانه خرما مسموم کرده اند فردا پوست بدنم سبز می شود و پس فردا از دنیا می روم.

ب) آگاهی اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم است و علم به گذشته و آینده تا روز قیامت و آگاهی به وقت مرگ خود.

این گروه از احادیث بیانگر آگاهیهای غیبی و وسیع اهل بیت علیهم السلام است که شامل تمامی حوادث تا روز قیامت و آنچه در آسمانها و زمین و حتی بهشت و جهنم و کسانی که در آن هستند میشود. در این روایات چنین استدلال شده است که خداوند بزرگتر و بزرگوارتر از آن است که فرمانبرداری از کسی را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او پنهان داشته است. بنابراین حجت خدا و امام معصوم که واجب الاطاعه است باید واجد چنین آگاهی هایی باشد.

در اینجا، تنها به ذکر روایتی که قمی نقل می کند اکتفا می کنیم:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام بِمِنًى عَنْ خَمْسِمِائَةِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا. قَالَ: فَيَقُولُ قُلْ كَذَا وَ كَذَا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَلَالُ وَ هَذَا الْحَرَامُ أَعْلَمُ أَنَّكَ صَاحِبُهُ وَ أَنَّكَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهِ وَ هَذَا هُوَ الْكَلَامُ. فَقَالَ لِي: وَيْكَ يَا هِشَامُ لَا

يَحْتَجُّ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ».(۱)

ص:۹۱

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۶۲، باب أن الائمه علیهم السلام یعلمون علم ما کان.

فصل سوم: منابع علم اهل بیت علیهم السلام

اشاره

از مسائل مهم در باب علوم اهل بیت علیهم السلام مبادی و منابع علوم آنان است بحث در این است که اهل بیت علیهم السلام این همه علم و آگاهی وسیع را از کجا می گیرند و سرچشمه اصلی این همه معارف، اعم از غیبی و غیر آن که بر امور دین و دنیا به دست آورده انـد کجاست. در پاسخ باید گفت که علوم اهل بیت علیهم السلام از منابع و طرق متعدد حاصل می شود. این منـابع و طرق عبارتنـد از: وحی و قرآن، تعلیم پیـامبر، کتب مُـدَوَّن شامـل جـامعه، جفر، کتاب علی علیه السلام و مصحف فاطمه J و کتب آسمانی پیامبران پیشین، الهام تحدیث و روح القدوس.

۱- وحی و قرآن

سرچشـمه اصـلی علم پیـامبر ان وحی بوده است. وحی آسـمانی دریچه های جهان غیب را به روی پیامبران الهی می گشایـد و آنـان را بـا حقـایقی آشـنا میسـازد که ابزار ادراکی انسـان، به خـودی خـود، توان دستیـابی به آنهـا را نـدارد. و این طریق، تنها اختصاص به پیامبران دارد و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله درهای وحی برای همیشه بسته می شود.(۱)

ص:۹۲

۱- . از برخی روایات می توان اسـتفاده کرد که پیامبر صـلی الله علیه وآله علاوه بر وحی از طریق الهام و ارتباط با روح القدس نیز معارف غیبی را دریافت می کرد. علامه طباطبایی معتقد است که خداوند دو نوع علم به پیامبر صلی الله علیه وآله آموخت؛ یکی از راه وحی و نزول روح الامین به دلیـل آیه شـریفه «انزل الله علیـک الکتـاب و الحکمه، نساء /۱۱۳» و آیـه(نزل به الروح الامین علی قلبک، شعرا /۱۹۳.دیگری نوعی القـاء بر قلب پیابر و الهام الهی، به دلیل آیه شـریفه وعلمک ما لم تکن تعلم. نساء /۱۱۳.ر.ک: محضر علامه طباطبائی، ص۱۲۹.

علی علیه السلام در این باره چنین می فرماید:

«پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران این گونه قطع نشده بود، با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست».(۱)

قرآن کریم یکی از مهمترین منابع علم اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود. آگاهی کامل اهل بیت علیهم السلام به آیات قرآن، شأن نزول، تفسیر، تأویل، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، خاص و عام، مطلق و مقید و اسرار و رموز کلام الهی موجب میشد که بتوانند احکام و قوانین دین و معارف اسلام را از عمق کتاب آسمانی استخراج نموده، در اختیار مسلمانان قرار دهند.

تفسیر قمی سخنی را از امام علی علیه السلام نقل می کند که بیانگر توانایی آن حضرت برای بهره گیری از کتاب الهی است. امام علیه السلام فرمود:

«و ذلک القرآن فاستنطقوه فلن ینطق لکم، أخبرکم عنه أن فیه علم ما مضی و علم ما یأتی إلی یوم القیامه و حکم ما بینکم و بیان ما أصبحتم فیه مختلفون فلو سألتمونی عنه لأخبرتکم عنه لأنی أعلمکم».(۲)

ص:۹۳

۱- . «بابی انت و امی لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوه و الانباء و اخبار السماء» نهج البلاغه / خطبه۲۳۵.
۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۳.

این قرآن است پس او را به سخن آورید، ولی او برای شما خبر نمی دهد من از آن خبر می دهم. علم به گذشته ها و آینده ها و حکم آنچه در بین شما تحقق پیدا می کند و بیان

آنچه مورد اختلاف شما قرار می گیرد همه اینها در این قرآن وجود دارد و اگر از من سؤال کنید، شما را از آن خبر می دهم چرا که من داناترین شما هستم.

۲- وراثت از پیامبر

یکی دیگر از منابع مهم علوم اهل بیت علیهم السلام به ارث بردن علم پیامبر صلی الله علیه وآله است. پیامبر گرامی می دانست که مسلمین در اوضاع و شرایط سخت و بحرانی صدر اسلام و مشکلات ناشی از جنگ و مسائل دیگر آن چنان آمادگی ندارند که مجموع قوانین و احکام و معارف دین را به صور کامل فرا بگیرند و در حفظ و نگهداری آن کوشش نمایند.

به همین منظور علی بن ابی طالب علیه السلام را برگزیدند و ایشان را از زمان کودکی به منزل خود بردند و به تربیت و تعلیم او پرداختند و تمام آنچه را به وسیله وحی از جانب خدا دریافت می نمود به علی علیه السلام آموخت و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان آن حضرت؛ یعنی امامان معصوم علیهم السلام رسید.(۱)

۱- . علی علیه السلام درباره رابطه علمی خویش با پیامبر صلی الله علیه وآله چنین می فرماید: «من چنان بودم که در هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه وارد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله می شدم و با من خلوت می نمود. هر جا می رفت با او می رفتم. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانند که چنین رفتاری را جز با من با کس دیگری نداشت. گاهی رسول خدا به خانه ما می آمد و اکثر اوقات چنین بود. وقتی در بعض منازل داخل می شدم رسول خدا صلی الله علیه وآله با من خلوت می نمود، و حتی همسرانش را خارج می ساخت، و جز من کسی باقی نمی ماند. اما وقتی برای ملاقات خصوصی به منزل ما تشریف می آورد، نه فاطمه خارج می شد و نه هیچ یک از فرزندانم و چنان بود که وقتی از او سئوال می کردم جوابم را می داد. هنگامی که ساکت می شدم و سوالی نداشتم خود آن حضرت ابتدا به سخن می نمود . پس هیچ آیه ای بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل نشد جز اینکه آن را برای من تلاوت و املاء می نمود و من به دست خودم می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آنها را برایم بیان می فرمود و از خدا خواست که فهم و حفظ آنها را به من عطا کند پس هیچ آیه ای از قرآن و هیچ علمی را که به من املاء کرد و نوشتم، فراموش نکردم و چیزی از آنچه را خدا به او تعلیم نموده بود از حلال و حرام و امر و نهی از گذشته از آینده، و نه کتابی که برگذشتگان نازل شده بود چه طاعت باشد چه معصیت، چیزی را نگذاشت مگر اینکه آن را به من تعلیم نمود. و من حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم . آنگاه دست مبارکش را برسینه ام نهاد و دعا کرد که خدا قلبم را از علم و فهم و حکم و نور پر نماید. پس گفتم یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد از آن هنگامی که برایم دعا کردید چیزی را فراموش نکردم و چیزی از آنچه را نوشته بودم از من فوت نشد، آیا می ترسید بعد از این فراموش کنم؟ فرمود: نه از عروض جهل و نسیان بر تو نمی ترسم». کافی ج۱ ص۶۴؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۳۸۶، علم علی بن ابی طالب علیه السلام .

علی بن ابراهیم در این باره روایتی را نقل می کند که بیانگر وراثت علمی کامل علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام أَتَی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله بِرُمَّانَتَیْنِ فَأَکَلَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله إِحْدَاهُمَا وَ کَسَرَ الْأُخْرَی بِنِصْفَیْنِ فَأَکَلَ نِصْفاً وَ أَطْعَمَ عَلِیّاً نِصْفاً ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله یَا أَخِی هَلْ تَدْرِی مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ قَالَ: لَا. قَالَ: أَمَّا الْأُولَی فَالنُّبُوَّهُ لَیْسَ لَکَ فِیهَا نَصِیبٌ وَ أَمَّا الْأُخْرَی فَالْعِلْمُ أَنْتَ شَرِیکِی فِیهِ فَقُلْتُ أَصْلَحَکَ اللهُ کَیْفَ کَانَ یَکُونُ شَرِیکَهُ فِیهِ قَالَ: لَمْ یُعَلِّمِ اللهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه وآله عِلْماً إِلَّا وَ أَمَرَهُ أَنْ یُعَلِّمَهُ عَلِیّاً علیه السلام».(۱)

به علی علیه السلام گفته شد که چرا شما از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بیشتر حدیث دارید فرمود:

«من چنان بودم که هر وقت از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال می کردم پاسخ می داد و هر وقت ساکت می شدم خود آن جناب ابتداء به سخن می نمود».(۲)

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۶۳.

۲- . طبقات ابن سعد،ج ۲ بخش ۲، ص۱۰۱: «قیل لعلی علیه اسلام مالک اکثر اصحاب رسول الله حدیثا؟ قال انی کنت اذا سالته انبأنی و اذا سکت ابتدئنی»

اندیشمندان شیعه و سنی در این که علی علیه السلام بیش از هر کس از گنجینه علوم نبوی بهره برده و در محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله دانش اندوخته است اتفاق نظر دارند و احادیث زیادی را در این باره از پیامبر صلی الله علیه وآله در کتب خود آورده اند.

از جمله این که آن حضرت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«لِیَهْنِئْکَ الْعِلْمُ یَا أَبَا الْحَسَنِ، لَقَدْ شَرِبْتَ الْعِلْمَ شُرْباً وَ نَهَلْتَهُ نَهْلًا»؛(۱)

علم گوارایت باد ای ابا الحسن تو علم را نوشیدی و سیراب شدی.

نیز فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِکْمَهِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا»؛(۲)

من خانه علم و حکمت هستم و علی در آن است.

و این حدیث مشهور بین شیعه و سنی است که آن حضرت فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِکْمَهِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِکْمَهَ فَلْیَأْتِ الْبَابَ»؛(۳)

من شهر علم هستم و علی در آن است، پس هر کس طالب علم است باید از در آن وارد شود.

تفسیر قمی در تفسیر آیه شریفه ۱۸۹ سوره بقره، معتقد است که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گشته و حدیث فوق مؤید آن است:

«و أما قوله((لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی

وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها))قال: نزلت فی أمیر المؤمنین علیه السلام «أَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا وَ هَلْ تُدْخَلُ الْمَدِینَهُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا».(۴)

۱- . ذخائر العقبی، ص۷۸، مناقب خوارزمی، ص۸۴ و حلیه الاولیاء ، ج۱،ص ۳۳.

۲- . ینابیع الموده، ص۸۱ و ذخائر العقبی، ص۷۷.

۳- . بحار الانوار، ج۴۰، ص۸۷؛ الارشاد، ج۱، ص۳۳ و بسیاری از منابع مهم شیعی. و نیز در بسیاری از منابع اهل سنت که از طرق مختلف نقل شده از جمله آنها: مستدرک علی الصحیحین، ج۵، ص۳۵۰؛ معرفه الصحابه ، ج۱، ص۳۷۲؛ تاریخ بغداد، ج۱۱ص ۴۹؛ تاریخ دمشق، ج۴۲، ص۳۷۹؛ اسد الغابه ج۱، ص۷۹۴؛ ذخائر العقبی، ج۱، ص۷۷ الاستیعاب ج ۱ص ۳۳۹؛ تاریخ

الخلفاء، سیوطی، ج۱،ص ۶۹و ینابیع الموده، ص۸۲.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۶۸.

اصول کافی نیز روایتی از صاحب تفسیر قمی مبنی بر وراثت علمی اهل بیت علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِى عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه وآله كَانَ أَمِينَ اللهِ فِى خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ صلی الله علیه وآله كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَنَحْنُ أُمَنَاءُ اللهِ فِى أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَـةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاق».(۱)

طبق روایت ذیل از قمی، علوم اهل بیت علیهم السلام برگرفته از پیامبر صلی الله علیه وآله و سپس یکی پس از دیگری به امامان بعدی می رسد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ يَخْرُجُ شَىْ ءٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَبْدَأَ بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ثُمَّ بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ لِكَيْلَا يَكُونَ آخِرُنَا أَعْلَمَ مِنْ أَوَّلِنَا».(۲)

۳- الهام

هر چند با رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله راه وحی بسته شد، اما راه الهام برای اولیای الهی و اوصیای پیامبر همچنان باز است و قرآن به افرادی چون خضر، مریم بنت عمران، مادر حضرت موسی اشاره شده که در عین حال که پیامبر نبوده اند اما به آنان وحی(الهام) شده است.

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۲۳، باب أن الائمه ورثوا علم النبی صلی الله علیه وآله .

۲- . الکافی، ج۱، ص۲۵۵، باب لو لا أن الائمه علیهم السلام یزدادون لنفد.

در برخی روایات از این الهام به «نکت فی القلوب»یا«قذف فی القوب» تعبیر شده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

«مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثِهِ وُجُوهٍ: مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ. فَأَمَّا الْمَاضِی فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِی الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِی الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِیَّ بَعْدَ نَبِیِّنَا».(۱)

طریق وصول علم ما سه گونه است: گذشته و آینده و حادث. اما علوم گذشته برای ما تفسیر شده و اما آینده نوشته و در اختیار ما نهاده شده است و اما حادث در اثر القا، در قلب و تأثیر در گوش حاصل می شود. و نوع آخر افضل علوم ما می باشد در اثر القاء در قلب و تأثیر در گوش حاصل می شود. و نوع آخر افضل علوم ما می باشد در صورتی که بعد از پیامبر ما پیامبری نخواهد آمد».

چنانکه ملاحظه می شود در این حدیث، سه طریق برای علوم ائمه ذکر شده است. اول تفسیر و توضیحی که به وسیله پیامبر یا امام سابق انجام گرفته؛ دوم نوشته و کتابی که به دستشان رسیده و سوم القای در قلب و تأثیر در گوش که نوعی است دیگر که افضل علوم نامیده شده است.

قمی از طریق پدرش روایتی را نقل می کند که مطلب فوق را تأیید و تأکید می کند:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام رُوِّینَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ عِلْمَنَا غَابِرٌ وَ مَزْبُورٌ وَ نَكْتٌ فِی الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِی الْأَسْمَاعِ فَقَالَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا یَأْتِینَا وَ أَمَّا النَّكْتُ فِی الْقُلُوبِ فَإِلْهَامٌ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِی الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ الْمَلَكِ».(۲)

ص:۹۸

۱- . الکافی،ج۱، ص۲۶۴، باب جهات علوم ائمه. مشابه این حدیث امام عصر(عج) از طریق علی بن محمد سمری صادر شده است. ر.ک دلائل الامامه. ابن جریر طبری، ص۲۸۶.

۲- . الکافی، ج۱، ص۲۶۴، باب جهات علوم الائمه علیهم السلام .

۴- القای روح القدس

یکی دیگر از منـابع علوم اهـل بیت علیهم السـلام بهره منـدی از روح القـدس است. از آیـات قرآن و روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام وارد

شده(۱)به خوبی بر می آیـد که روح القـدس، روح مقدسـی بوده که بـا همه پیامبران و انبیاء و معصومین علیهم السـلام بوده و امـدادهای الهی را در موارد مختلف به آنهـا منتقـل می سـاخته است. حتی از روایات متعـددی که در منابع اهل سـنت نیز وارد شـده است اسـتفاده می شود که گـاه که کارهـای مهم یا سـخنان و اشـعار پرمغز از کسـی صادر می شـد، می فرمودنـد:«این به کمک روح القدس بوده است».

از جمله، حـدیثی در تفسـیر درالمنثور آمـده است که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله دربـاره شاعر معروف اسـلامی«حسان بن ثابت» فرمود:

«اللهم أیـد حسانا بروح القدس کما نافخ عن نبیه؛(۲) خداونـدا «حسّان» را به روح القـدس تقویت کن آن گونه که از پیامبرش دفاع کرد».

دربـاره شاعر معروف اهل بیت علیهم السـلام «کمیت بن زیـد اسـدی»می خوانیم که امام باقر علیه السـلام به او فرمود: «برای تو همـان است که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله به حسّـان بن ثـابت فرمود: لن یزال معک روح القـدس ما ذببت عنا؛(۳) همیشه روح القدس با تو خواهد بود مادامی که از ما دفاع می کنی».

۱- . مرحوم کلینی در «اصول کـافی» دو باب به نام باب«فیه ذکر الارواح التی فی الائمه» و باب«الروح التی یسـددالله بها الائمه» ایجاد کرده که در هر کدام روایاتی را آورده است. اصول کافی، ج۱، ص۲۷۱- ۲۷۳.

۲- . الـدر المنثور، جلـد ۱، ص۸۷(ذیل آیه ۸۷ سـوره بقره) دو روایت نیز قریب به همین مضـمون در صـحیح مسـلم، جلـد ۴، ص۱۹و ۳۲ باب فضائل حسان بن ثابت آمده است.

۳- . الکافی، ج۸، ص۱۰۲، ح ۷۵ و رجال کشی، ص۲۰۷.

در حدیث دیگری آمده است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که دعبل خزاعی، بعضی از اشعار قصیده معروف«مدارس آیات»را خواند، امام گریه شدیدی کرد و سپس فرمود:

«نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین؛(۱) روح القدس در این دو بیت به زبان تو سخن گفت».

در روایات متعددی آمده که پیامبران و اهل بیت علیهم السلام دارای پنج روح می باشند، در حالی بقیه مردم دارای چهار روح هستند. و آن روح پنجمی که مختص آنان است و به واسطه آن به حقایق غیبی علم دارند در لسان روایات به «روح القدس» و یا «عمود نور» تعبیر شده است.(۲)

امام صادق علیه السلام در تفسیر((والسابقون السابقون اولئک المقربون))می فرماید:

فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللهِ علیهم السلام وَ خَاصَّهُ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِیهِمْ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ، أَیَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فَبِهِ عَرَفُوا الْأَشْیَاءَ؛(۳)

«پیشگامان همان رسولان الهی علیهم السلام و خاصان خداوند از خلقند که در آنها پنج روح قرار داده، از جمله اینکه آنها را با روح القدس تقویت نموده که به وسیله آن به حقیقت اشیاء معرفت دارند.»

تفسیر قمی در تفسیر آیه، ذیل روح القدس می گوید که آن، مختص اهل بیت علیهم السلام است:

«و قوله: رَفِیعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ» قال: روح القدس و هو خاص لرسول الله صلی الله علیه وآله و الأئمه علیهم السلام».(۴)

۱- . کشف الغمه، جلد۳، ص۱۱۸ و اعلام الوری، ص۳۳۱.

۲- . بصائر الدرجات بیش از پنجاه روایت در این زمینه آورده است .ر.ک: ص ۴۴۳-۴۶۵.

۳- . الکافی، ج۱، ص ۲۷۱

۴- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۶۵.

به نظر ایشان در دو آیه زیر نیز، مقصود از روح، روح القدس است که طبق روایت امام صادق علیه السلام موجودی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همیشه به همراه اهل بیت علیهم السلام بوده و آنان را یاری می رساند:

ثُمَّ قَالَ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه وآله وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ(۱) قَالَ رُوحُ الْقُدُسِ هِیَ الَّتِی قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فِی قَوْلِهِ((وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی))(۲) قَالَ: هُوَ مَلَکٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ».(۳)

مشابه روایت فوق، روایتی است که اصول کافی از ایشان نقل می کند:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ((یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی))قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَکُوتِ».(۴)

همچنین روایت دیگری از ایشان رسیده است که طبق آن پیامبر صلی الله علیه وآله همواره مورد تأیید روح القدس بوده است:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام یَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَیْسٍ الْمَاصِرِ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِیَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَکْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ (إِنَّکَ لَعَلی) خُلُقٍ عَظِیمٍ ثُمَّ

۱- . شوری / ۵۶.

۲- . اسراء / ۸۵.

۳- . تفسیر القمی، ج۲،ص ۲۷۹. این حدیث را بصائر الدرجات با اندک اختلافی از طریق ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند ابی بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند«و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا ـ الایمان»پرسیدم آن حضرت فرمود: خلق من خلق الله، اعظم من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول الله صلی الله علیه وآله یخبره و یسدده و هو مع الائمه من بعده. بصائر الدرجات، ص۴۴۵.

۴- . الکافی، ج۱، ص۲۷۳، باب الوح التی یسدد الله بها الائمه.

فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّهِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ((ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا))وَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وآله كَانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْ ءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللهِ».(۱)

هم چنین در جای دیگری از تفسیر قمی، در تفسیر آیه اول تا هفتم آل عمران آمده است:

۱- «فإنه حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن ابن أذینه عن یزید بن معاویه عن أبی جعفر علیه السلام قال إن رسول الله صلی الله علیه وآله أفضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع ما أنزل الله علیه من التنزیل و التأویل و ما کان الله لینزل علیه شیئا لم یعلمه تأویله و أوصیاؤه من بعده یعلمونه کله، قال: قلت: جعلت فداک إن أبا الخطاب کان یقول فیکم قولاً عظیما، قال و ما کان یقول قلت إنه یقول إنکم تعلمون علم الحلال و الحرام و القرآن. قال: علم الحلال و الحرام و القرآن یسیر فی جنب العلم الذی یحدث فی اللیل و النهار».

۵- تحدیث

تحدیث، یعنی سخن گفتن فرشتگان با انسانها، به این صورت که فرشتگان به صورت های مختلف با پیامبران و حتی غیر پیامبران سخن گفته و آنان را از یک رشته امور پنهان از حس، مطلع می سازد. چنین انسانی را اصطلاحاً محّدث گویند.(۲)

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۲۶، باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و .....

۲- . اگر چه محّدث بودن، سخن گفتن فرشته با انسان است اما برخی محّدث را اعم از سخن گفتن با فرشته و الهام و مکاشفه دانسته اند. علامه امینی در الغدیر می گوید: المحّدث من تکلمه الملائکه بلانبوه و لارویه صوره او یلهم له و یلقی فی روعه شی من العلم علی وجه الالهام و المکاشفه من المبدأ الاعلی، اوینکت له فی قبله من حقایق تخفی علی غیره او غیر ذالک من المعانی التی یمکن ان یراد منه.(الغدیر، ج۵ ص ۴۲).

طبق روایات صحیح، اهل بیت علیهم السلام محدّث بودند و یکی از منابع علم اهل بیت علیهم السلام ارتباط آنها با فرشتگان است. ارتباط اهل بیت علیهم السلام با فرشتگان به صورتهای مختلف است، در مواقعی فرشتگان بر آنان نازل می شوند و اعمال انسانها را بر آنان عرضه می کنند. در شب قدر، فرشتگان بر آنان نازل می شوند و مقدرات خداوند را بر آنان ابلاغ می کنند. گاهی نیز ملائکه الهی با آنان گفتگو می کنند و ممکن است که فقط صدای فرشته را بشنوند.

علی علیه السلام می فرماید: من و جانشینانم محدّث

هستیم.(۱)

علی بن ابراهیم قمی در این باره، روایتی دارد که در اصول کافی موجود است:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: ذُکِرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فَقَالَ إِنَّهُ یَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا یَرَی الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ کَیْفَ یَعْلَمُ أَنَّهُ کَلَامُ الْمَلَکِ قَالَ إِنَّهُ یُعْطَی السَّکِینَهَ وَ الْوَقَارَ حَتَّی یَعْلَمَ أَنَّهُ کَلَامُ مَلَکٍ».(۲)

هم چنین در اینکه فرشتگان بر اهل بیت علیهم السلام نازل می گشته اند روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ شَهَادَهِ وَلَدِ الزِّنَا تَجُوزُ فَقَالَ: لَا فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَکَمَ بْنَ عُتَیْبَهَ یَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ

۱- . بحار الانوار ج ۲۶، ص۷۹ . روایت دیگری بدین مضمون از امام باقر علیه السلام است که می فرماید: ان أمیر المومنین علیه السلام قال لابن عباس: ان لیله القدر فی کل سنه، و انه یتنزل فی تلک الیله أمر السنه، و لذالک الامر ولاه بعد رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا وأحد عشر من صلبی أئمه محدّثون خصال، ص۴۷۹، إکمال الدین ص ۲۹۹، و بحارالانوار، ج۹۷، ص۱۵ .

۲- . الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱،ح۴، باب أن الائمه علیهم السلام محدّثون مفهمون.

فَقَالَ: اللهُمَّ لَا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللهُ لِلْحَكَمِ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ فَلْيَذْهَبِ الْحَکَمُ يَمِيناً وَ شِمَالًا فَوَ اللهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ علیه السلام».(۱)

۶- کتاب جفر و جامعه

از جمله منابع علوم اهل بیت علیهم السلام منابع مکتوبی است که همواره نزد آنان بوده و از آن استفاده و مطالب آنها را برای مسلمانان نقل می کردند و به مندرجات آنها استناد و استشهاد می نمودند. این کتب، حاوی احکام و قوانین اسلامی، تفسیر و شأن نزول آیات قرآن، حوادث و وقایع گذشته و آینده است که علی علیه السلام آنها را به دستور و املای پیامبر صلی الله علیه وآله نوشته اند.

خود آن حضرت به این مطالب تصریح می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله به من فرمود:

«یا علی اکتب ما املی علیک. قلت: یا رسول الله اتخاف علی النسیان؟ قال: لا و قد دعوت الله عزوجل ان یجعلک حافظا و لکن اکتب لشرکائک الائمه من ولدک».(۲)

«یا علی آنچه را برای تو املاء می کنم بنویس. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله آیا می ترسی مطالب را فراموش کنم؟ فرمود: نه من از خدا خواسته ام که تو را حافظ قرار دهد، لیکن مطالب را برای شریکانت در علم و امام های از فرزندانت بنویس».

از جمله آن منابع، کتاب جامعه و کتاب جعفر و مصحف فاطمه J است.(۳)

علی بن ابراهیم قمی روایتی را از طریق پدرش نقل می کند که در آن، امام صادق علیه السلام به دو مورد از آن کتابها استناد کرده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَزُرَارَةَ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِکِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ: لِأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ الْمُعْتَزِلَةَ

ص:۱۰۴

۱- . الکافی، ج۱، ص ۴۰۰، باب انه لیس شیء من الحق فی ید الناس.

۲- . ینابع الموده، ص، ۲۲ و بصائر الدرجات، ص۱۶۷.

۳- . به جهت رعایت اختصار از توضیح تفصیلی در رابطه با سه کتاب مذکور خودداری گردید.

قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ وَ اللهِ إِنَّ عِنْدِی لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَهُ كُلِّ نَبِيٍّ وَ كُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ لَا وَ اللهِ مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ فِی وَاحِدٍ مِنْهُمَا».(۱)

آگاهی نسبت به ادیان و کتب آسمانی

طبق روایات متعدد، کتب آسمانی انبیای گذشته نزد اهل بیت علیهم السلام است و آنان به مضمون کتب مذکور آگاهی کامل داشته، گاهگاهی به آنها استناد می کردند.

چنانچه علی علیه السلام می فرمود:

«می توانم بین اهل تورات با تورات، بین

اهل انجیل با انجیل، بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن قضاوت کنم.»(۲)

قمی روایتی را از طریق پدرش از هشام بن حکم نقل میکند که نشان از تسلط امام کاظم علیه السلام به کتب آسمانی انبیای قبلی دارد:

«عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ یُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِی حَدِیثِ بُرَیْهٍ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فَلَقِیَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام فَحَكَی لَهُ هِشَامٌ الْحِكَایَهَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام لِبُرَیْهٍ یَا بُرَیْهُ كَیْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ؟ قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ: كَیْفَ ثِقَتُكَ بِتَأْوِیلِهِ؟ قَالَ مَا أَوْثَقَنِی بِعِلْمِی فِیهِ.

۱- . الکافی، ج۱، ص۲۴۲، باب فیه ذکر الصحیفهٔ و الجفر و الجامعه.

۲- . احتجاج، ج۱ص۲۵۸.«بصائرالدرجات»،ص ۱۲۳؛توحید صدوق، ص۳۰۴؛ امالی شیخ طوسی، ص۵۲۳، عن الاصبغ بن نباته قال لما بویع امیر المومنین علیه السلام خرج الی المسجد متعمما بعمامه رسول الله صلی الله علیه وآله لابسا بردته منتعلا بنعل رسول الله و متقلدا بسیف رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم فصعد المنبر فجلس متمکنا ثم شبک بین اصابعه فوضعها اسفل بطنه ثم قال یا معشر الناس سلونی قبل ان تفقدونی و هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه وآله هذا ما زقنی رسول الله زقا زقا سلونی فان عندی علم الاولین و الاخرین اما و الله لو ثنیت لی الوساده فجلست علیها لافتیت اهل التوراه بتوراه بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتی ینطق کل کتاب من کتب الله فیقول صدق علی لقد افتاکم بما انزل الله فی شیء فیقول لا ادری.

قَالَ: فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام یَقْرَأُ الْإِنْجِیلَ فَقَالَ بُرَیْهٌ إِیَّاکَ کُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِینَ سَنَهً أَوْ مِثْلَکَ قَالَ فَآمَنَ بُرَیْهٌ وَ حَسُنَ إِیمَانُهُ وَ آمَنَتِ الْمَرْأَهُ الَّتِی کَانَتْ مَعَهُ فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بُرَیْهٌ وَ الْمَرْأَهُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فَحَکَی لَهُ هِشَامٌ الْکَلَامَ الَّذِی جَرَی بَیْنَ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ بَیْنَ بُرَیْهٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام((ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ))فَقَالَ بُرَیْهٌ أَنَّی لَکُمُ التَّوْرَاهُ وَ الْإِنْجِیلُ وَ کُتُبُ الْأَنْبِیَاءِ قَالَ هِیَ عِنْدَنَا وِرَاثَهً مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرَؤُهَا کَمَا قَرَءُوهَا وَ نَقُولُهَا کَمَا قَالُوا إِنَّ اللهَ لَا یَجْعَلُ حُجَّهً فِی أَرْضِهِ یُسْأَلُ عَنْ شَیْ ءٍ فَیَقُولُ لَا أَدْرِی».(۱)

سپس در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام در جواب بریه که از ایشان پرسید: تورات، انجیل و کتب پیامبران از کجا به شما رسیده است؟ فرمود:

«این کتابها از ایشان به ما به ارث رسیده است. ماهم آن کتب را چنانچه ایشان می خوانده اند می خوانیم و به آنها اعتقاد داریم چنانچه آنها اعتقاد داشته اند. خداوند در زمین حجتی قرار نمی دهد که

پیرامون مسأله ای از او پرسش شود و او بگوید نمی دانم».

خاتمه و نتیجه گیری:

از مجموع فصول و مطالب این پژوهش چند نتیجه به دست می آید:

۱. با توجه به آیات و روایات مثبته، اهل بیت علیهم السلام دارای علمی گسترده و با مشخصه غیبی بودن هستند، و این افاضه از جانب خداوند بوده است.

۲. منابعی که اهل بیت علیهم السلام این همه علم را از آن به دست آورده اند عبارتند از: وحی، تعلیم پیامبر، الهام، تحدیث و القای روح القدس، کتب مدوّن همچون جامعه، جفر، مصحف فاطمه و نیز کتب آسمانی پیامبران پیشین که البته وحی تنها مختص پیامبر صلی الله علیه وآله است.

ص:۱۰۶

۱- . الکافی، ج۱،ص ۲۲۷، باب أن الائمه علیهم السلام عند هم جمیع الکتب.

۳. علم اهل بیت علیهم السلام دارای گستره بس عظیمی است که شامل علم کتاب، آشنایی با تفسیر و تأویل قرآن، آشنایی با زبانهای مختلف انسانهای مختلف انسانها و حتی حیوانات، آگاهی به زمان و نحوه شهادت خویش، آگاهی به زمان مرگ سایر انسانها، آگاهی به ما کان و ما یکون وما هو کائن می باشد.

۴. نداشتن عجز علمی در پاسخ گویی به پرسش های مختلف عالمان و دانشمندان عرصه های گوناگون علمی و دینی، و ناتوانی و خضوع دانشمندان، خلفاء، صحابه و حتی دشمنان و اعتراف آنان به علم عمیق و گسترده اهل بیت علیهم السلام که همگی مؤید وجود علم غیب اهل بیت علیهم السلام است.

۵. وجود میراث علمی اهل بیت علیهم السلام که در قالب سخنرانی، نامه، مناظره و کتاب ارائه شده، گنجینه های عظیمی هستند که تبلور علوم الهی و لدنی است که به اهل بیت علیهم السلام عطا شده است.

۶. همه علمای امامیه به اینکه اهل بیت علیهم السلام دارای آگاهی های غیبی هستند، اتفاق نظر دارند گر چه در جزئیات و تفاصیل آن از جمله داشتن ضرورت عقلی و یا عدم آن و نیز ارادی و فعلی بودن آن اختلاف نظرهایی دارند.

۷. تفسیر قمی به عنوان یکی از تفاسیر معتبر و قدیمی شیعه، با استفاده از آیات و روایات، بردیدگاه مشهور امامیه در باب علم اهل بیت علیهم السلام صحه می گذارد. و این موضوع به لحاظ هم عصر بودن وی با امامان علیهم السلام اهمیت فوق العاده ای دارد.

۸. علی بن ابراهیم قمی علاوه بر تفسیر خویش در کتب روایی دیگر با ذکر روایاتی متعدد از اهل بیت علیهم السلام ضمن تبین ابعاد دیگری از علوم اهل بیت، همگامی خویش را با سایر دانشمندان امامیه در معرض نمایش قرار می دهد.

در پایان برخود لازم می دانم که از استاد معظم جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر عابدی که با سفارش و راهنمایی های عالمانه خویش، زمینه نگارش این تحقیق را برای بنده فراهم آوردند، صمیمانه تشکر نمایم و از خداوند متعال، طول عمر و دوام توفیقات معظم له را خواستارم.

منابع:

۱ . القرآن الکریم.

۲ . اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن حر عاملی، دار کتب الاسلامیه. بی تا. بی جا.

۳ . اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عز الدین بن اثیر، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۴ . الاحتجاج علی اهل اللجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۹ق.

۵ . الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن نعمان(شیخ مفید)، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.

۶ . الاستیعاب، ابن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۲ق.

۷ . الإصابه فی تمییز الصحابه، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی الشافعی، تحقیق علی محمد البجاوی، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۲.

۸ . اعلام الوری باعلام الهدی، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (امین الاسلام)، موسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۷ق.

۹ . الأمالی، ابو جعفر محمد بن حسن(شیخ طوسی)، انتشارات دارالثقافه، قم ۱۴۱۴ ق.

۱۰ . الایضاح، فضل بن شاذان ازدی نیشابوری، سید جلا الدین حسینی ارموی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش.

۱۱ . بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.

۱۲ . بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ الصفار القمی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق.

۱۳ . تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدین محمد مرتضی الزبیدی، علی شیری، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۱۴ . تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی، محمد محیی الدین عبدالحمید، مطبعه السعاده، مصر، ۱۳۷۱ق.

۱۵ . تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷ش.

ص:۱۰۸

۱۶ . التوحید، محمد بن علی بن بابویه(شیخ صدوق)، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ق.

۱۷.حیله الاولیاء وطبقات الاصفیاء، أبو نعیم أحمد بن عبدالله الأصبهانی، چاپ چهارم، دارالکتاب

. العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.

۱۸ . خصائص أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، أحمد بن شعیب النسائی الشافعی، أحمد میرین البلوشی، مکتبه المعلا، الکویت، ۱۴۰۶ق.

۱۹ . الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.

۲۰ . الذریعه الی تصانیف الشیعه، آغا بزرگ طهرانی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳.

۲۱ . رجال ابن الغضائری، احمد بن حسین بن ابراهیم غضائری، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.

۲۲ . رجال ابن داود، تقی الدین حسن بن علی داود حلی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.

۲۳ . رجال البرقی، احمد بن محمد بن خالد برقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق، ۱۳۴۸ش.

۲۴ . رجال الکشی، محمد بن عمر(کشی)، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.

۲۵ . رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد بن عباس النجاشی الاسدی الکوفی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ق.

۲۶ . رجال الشیخ الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن(شیخ طوسی)، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۵ق.

۲۷ . شرح الأخبار، ابوحنیفه القاضی النعمان المغربی، چاپ دوم، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.

۲۸ . شرح نهج البلاغه، ابوحامد عبد الحمید بن هبه الله بن ابی الحدید معتزلی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق.

۲۹ . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبید الله بن احمد،(حاکم حسکانی)، تحقیق: محمد باقر محمودی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۱ق.

۳۰ . صحیح مسلم(الجامع الصحیح)، مسلم بن حجاج القشیری النیشابوری، دار الفکر، بیروت، بی تا.

۳۱ . الصحاح اللغه، جوهری، احمد بن الغفور العطار، چاپ چهارم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۳۲ . الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، سید علی بن موسی بن طاووس، چاپخانه خیام، قم،۱۴۰۰ق.

۳۳ . فرهنگ دهخدا، علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.

۳۴ . الفهرست، محمد بن اسحاق ابوالفرج الندیم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۸ق.

۳۵ . الفهرست، ابو جعفر محمد بن حسن(شیخ طوسی)، المکتبه المرتضویه، نجف اشرف. بی تا.

۳۶ . الکافی، ابی جعفر، محمد بن یعقوب الکلینی الرازی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.

۳۷ . کشف الغمه فی معرفه الائمه، علی بن عیسی اربلی، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ق.

۳۸ . کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدین علی متقی هندی، چاپ پنجم، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۳۹ . مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، تحقیق: سید غریب مساکر مجد، انتشارات ارمغان یوسف، قم، ۱۳۸۶ش.

۴۰ . المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله الحاکم النیشابوری، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.

۴۱ . مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه شافعی، موسسه بلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۴۲ . المناقب، موفق بن احمد خوارزمی، دوم، موسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.

۴۳ . مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ق.

۴۴ . نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، نشر مشرقین، قم، هشتم، ۱۳۷۹ش.

۴۵ . ینابع المعاجز و اصول الدلائل، هاشم حسن بحرانی، انتشارات دارالتفسیر، قم، ۱۳۸۵ش.

۴۶ . ینا بیع الموده لذوی القربی، شیخ سلیمان قندوزی حنفی، دارالاسوه، ۱۴۱۶ق.

ص:۱۱۰

تفسیر قمی بین رد و قبول سیّد حسن نقیبی

اشاره

بـدون شـک دانشـمندان والامقـام شـیعه از دیربـاز جهت غنـا و بالنـدگی فرهنگ اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام و همچنین برای نشـر و ماندگاری آثار ارزشـمند آن سـتارگان معرفت بشـری تلاش و کوشش فراوان نموده اند، و در هر عصر و زمـانی- بـا وجود خطرهای جانی و مالی، و بیـدادگری خلفای بی دادگر- رنجها کشـیده، و گنجهای بسـیار ذی قیمتی را برای نسلهای پس از خود به ارمغان بر جای نهادهاند.

از سوی دیگر میـدانیم که دشـمنان فرهنـگ اصـیل وناب شـیعه آرام ننشسـته برای - نابودی و یا- مخـدوش کردن آن؛ یا برای رسید به اهداف فاسد خود؛ به مبانی فرهنگی ما دست اندازی نموده؛ آن را تحریف یا کم و زیاد کردهاند.

و گاهی باگذشت زمان و دست به دست شدن کتاب یا هر اثر دیگر؛ و به کار رفتن ذوق وسلیقهٔ ناسخان و کاتبان تغییر و تبدل و کاستی و افزایش در آن اثر راه یافته است.

به ویژه اخبار و روایات امامان پاک و رسول اعظم اسلام صلی الله علیه وآله که این رشته سر دراز دارد، و الحدیث ذوشجون و اشجان.(۱)

ص:۱۱۱

۱- . داستان راههای پر پیچ و خم و غم های فراوان دارد.

از این رو بود که از قرنهای نخستین علم رجال و درایه پدید آمد، که اولی برای

شخصیت شناسی فرد فرد راویان و ناقلان حدیث، تاریخ؛ تفسیر و هرچه به فرهنگ شیعه رابطه دارد. پایه گذاری شد: و دوّمی برای شناسائی معنی و محتوای حدیث، تاریخ، تفسیر و جز آنها ابداع گردید. و نیک میدانیم که این فرهنگ ارزشمند _ که هویّت واقعی مکتب تشیع هست _ آسان به دست نیامده که ما آن را به آسانی از دست بدهیم!!

پس چه باید کرد؟ روشن است که باید حتی کوچکترین برگ و کوتاهترین جملهای از این میراث گرانسنگ را با دقت تمام تر و کوشش و جدیت کامل پاس بداریم.

اینک سخن بر سر کتابی است با ارزش، بنام تفسیر قمی، میراثی از اواخر قرن سوم، و اوائل قرن چهارم، منسوب به شخصیتی بزرگوار که عصر شریف حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را درک نموده است، او از راویان موثقی است که بخش عظیمی از روایات کتاب شریف کافی محمد بن یعقوب کلینی(م ۳۲۹ ق) از وی نقل شده است، و پدرش ابراهیم بن هاشم بن خلیل را اولین کسی میدانند که مکتب حدیثی کوفه را به قم انتقال داد. و خود این تفسیر خمیر مایه بسیاری از تفاسیر پس از خود میباشد.

از سوی دیگر این تفسیر مجموعهای است از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر زیاد بن منذر معروف به ابوالجارود که از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند؛ و تفسیر راوی کل مجموعه ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام که از اساتید خود روایت میکند.

آنچه باعث شده که کاوشگران و محققان ژرف اندیش و موشکاف بر سر دو راهی واقع شوند: پذیرش و آنرا بخشی از نظریات تفسیری شیعه دانستن، یا مردود نمودن؟ برای حل این معضل

ما سه راه در پیش رو داریم:

۱. تفسیر را به کلی مردود بدانیم، و آن را از حیز انتفاع بیرون کنیم، که در این صورت بخشی از میراث فرهنگی خود را به دست خود زیرخاک فراموشی از دست دادهایم که به نظر میرسد این راه شایسته نیست.

۲. تفسیر و کلیه محتوای آن را پذیرا باشیم، که این راه نیز با عقائد و باورهای دینی ما ناسازگار است، افزون بر این؛ راه را برای تاخت و تاز دشمن و انتقادهای مغرضانه آنان باز کردهایم.

۳. همه مطالب کتاب را بی کم وکاست به کتاب و سنت وسیرۀ عملی معصومین علیهم السلام و اعتقادات حق و متقن شیعه عرضه کنیم، و موضوعات ناسازگار را با پا نوشتهای علمی دقیق توضیح دهیم، که در این راستا اعتماد عملی دانشمندان سترگ و بزرگان فن برای ما بسیار کارساز است.

بدین منظور بخشی از تفسیر مزبور را ــ تا آنجا که عمر پر برکت دانشمند معظم مرحوم محمد جواد بلاغی (م ۱۳۵۲ ق) یاری نموده؛ و در تفیسر خود «آلاء الرحمان فی تفسیر القرآن» آورده- میآوریم، و با خود تفسیر قمی مطابقت مینماییم، و این گامی است بسیار کوچک در این راه پر خیر و برکت و الله المستعان.

مطالبی که در تفسیر آلاء الرحمان؛ مرحوم علامه بلاغی از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است.

مطالبی که مرحوم علامه بزرگوار محمد جواد بلاغی فرزند شیخ حسن نجفی(تولد ۱۲۸۵ ق-

وفات شب ۲۲ شعبان ۱۳۵۲ ق)(۱) از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل فرموده اند، که در مقدمه کتاب تفسیر آلاء الرحمن بیان داشته که از جمله منابع تفسیری من از کتب شیعه که از آنها نقل مینمایم: تفسیر علی بن ابراهیم قمی است...

۱- . زندگینامه علامه بلاغی، اعیان الشیعه، ج۴، ص۲۵۵.

تا آنجا که میگوید: اما تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام در رساله جداگانهای درباره آن توضیح دادیم که نسبت دروغ است و ساختگی، و از جمله دلائل ساختگی آن تناقض و ناسازگاری است که در خود تفسیر میان دو راوی وجود دارد که آنان گمان میکنند (گفته آنان یک روایت است) (و باز دلیل ساختگی آن) مخالفت برخی مطالب آن با قرآن مجید و معلوم التاریخ است، همانگونه که علامه در خلاصه به آن اشاره کرده است.(۱)

از این فراز میشود نتیجه گرفت که مرحوم بلاغی تفسیر قمی را معتبر میدانسته است.

اینک _ انشاءالله _ آغاز میکنیم به بیان مطالب و مواردی که آلاء الرّحمن از تفسیر قمی گزارش نموده است.

۱-((وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأرْضِ خَلِیفَهً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ))(۲)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در روی زمین جانشینی (نمایندهای) قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: (پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار میدهی که فساد و خونریزی کند!؟ زیرا موجودات زمینی دیگر؛ که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی

آلوده شدند، (اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را بهجا میآوریم و تو را تقدیس میکنیم، پروردگار فرمود: من حقایقی را میدانم که شما نمیدانید.

از اهل بیت علیهم السلام به فراوانی روایت شده است که پیش از آدم علیه السلام در زمین نوعی از آفریده و مخلوق بودند که فساد کرده به هلاکت رسیدند، همچنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود دو روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام و(روایت) قوی از حضرت امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است.(۳)

۱- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۴۹.

۲- . بقره / ۳۰.

۳- . آلاء الرحمن، ج۱،ص ۸۲.

در تفسیر قمی - ضمن حدیثی- از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است:

خداونـد پیش از آفرینش آدم خلقی را آفریـد که شـیطان از آنـان بود، و در روی زمین حکومت میکرد. آنـان سرکشـی کرده تباهی نمودند، خونریزی کردند خداوند فرشـتگانی فرستاده آنان را کشتند و شیطان را اسیر نموده به آسمانش بردند، شیطان با فرشتگان پرستش خدا میکرد تا خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید.(۱)

و از امام محمد باقر علیه السـلام از امیرالمؤمنین علیه السلام که: خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود خلقی را به ید قدرت خود بیافرینـد و این بعـد از گـذشت هفت هزار سال از جن و نسـناس (شـیطان) بود، و میخواست آدم را بیافریند، از طبقات آسـمان پرده برداشـت، و بـه فرشـتگان فرمـود: آفریـدههایم! جـن و شـیطان را در زمیـن بنگریـد، فرشـتگان وقـتی کارهـای نافرمـانی و خونریزی و فساد ناحق آنان را در زمین

دیدند، (این کارها) در نظر آنان بزرگ امده به خشم آمدند، و تأسف خوردند الخ.(۲)

۲-((... إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً...))(۳)

در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

در تفسـیر قمی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که:((جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَه)): حجت من باشد برخلقم و نیز در آن آمده است: از ذرّیـهٔ وی پیامبران و بندگانی شایسـته و رهبرانی هدایت شده قرار خواهم داد و آنان را جانشـینان قرار میدهیم تا پایان حدیث(۴).(۵)

۱- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۴۹ از امام صادق علیه السلام .

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۴۹.

۳- . بقره / ۳۰.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۱، صص ۸۳ — ۸۴.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۰.

۳-((وَإِذِ ابْتَلى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِى قَالَ لا يَنَالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ))(۱)

(به خاطر بیاورید) زمانی را که خداوند ابراهیم را باوسائل گوناگون آزمود، و او به خوبی از عهدهٔ این آزمایشها برآمد، خداوند به او فرمود «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نرسد».

در تفسیر قمی آمده است: «فرمود: اتمام کلمات همان آزمایش خداوند است ابراهیم را، به وسیله خوابی که خداوند به ابراهیم علیه السلام نشان داد که عبارت باشد از سر بریدن فرزندش، و حضرت ابراهیم علیه السلام آن را به اتمام رساند (تا پایان).

و معلوم نیست گویندهٔ (این گفتار) خود

قمی است یا امام معصوم علیه السلام(۲)،(۳)

۴-((وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...))(۴)

و (به خاطر بیاورید) زمانی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم، و (برای خاطره) از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید... .

در تفسیر قمی در سورهٔ حج این است که:

مقام ابراهیم - در زمان ابراهیم علیه السلام - به بیت (و خانه کعبه) چسبیده بود و (حضرت) ابراهیم علیه السلام بالای آن به حج فرا خواند.(۵)،(۶)

۱- . بقره / ۱۲۴.
۲- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۱۲۳.
۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۶۸.
۴- . بقره / ۱۲۵.
۵- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۱۲۵.
۶- . تفسیر قمی، ج۲، ص۵۸.

۵-((رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِکَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَيُزَکِّيهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ))(۱)

(به یاد آور هنگامی را که ابراهیم علیه السلام عرض کرد) پرودگارا در میان امت ما پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و آنها را پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی.

در تفسیر قمی است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «(منظور از) دعای پدرم ابراهیم من هستم».(۲)،(۳)

۶-((قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...))(۴)

(نگاههای انتظار آمیز تو را به سوی آسمان(برای تعیین قبله نهایی) میبینم! اکنون تو را به سوی قبلهای که از آن خشنود باشی بر میگردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن...).

قمی در تفسیر خود فرموده است:

که یهود پیوسته رسول خدا صلی الله علیه وآله را سرزنش نموده میگفتند: او پیرو ما است و به قبله ما نماز میگزارد، رسول خدا صلی الله علیه وآله غمگین شد، و شب هنگام بیرون آمده به آسمان نظاره میکرد، انتظار فرمان خدا را میکشید، تا پایان.(۵)،(۶)

۱- . بقره / ۱۲۹.
۲- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۱۲۸.
۳- . تفسیر قمی، ج۱ , ص ۷۱.
۴- . بقره / ۱۴۴.
۵- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۱۳۵.
۶- . تفسیر قمی، ج۱، ص۷۲ با مختصر اختلافی در عبارت.

۷-((أَحِلَّ لَكَمْ لَيْلَهَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكَمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكَمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ أَنَّكَمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكَمْ فَتَابَ عَلَيْكَمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ...))(۱)

آمیزش جنسی با همسرانتان ــ در شبِ روزهایی که روزه میگیرید ــ حلال است، آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنان (زینت یکدیگر و سبب نگهداری یکدیگرید) خداوند میدانست که شما به خود خیانت میورزید، (و اینکه کار ممنوع را انجام میدهید) پس او توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید، اکنون با آنان آمیزش کنید... .

در کافی در روایت صحیح با سند از حضرت صادق علیه السلام مطلبی وارد شده که حاصل آن این است که: در ماه رمضان آمیزش جنسی و خوردن و نوشیدن- بر کسی که پس از نماز عشاء بخوابد- حرام بوده است، برای مردی اتفاق افتاد که به خواب رفت، وقتی روز در خندق (کندن) کارکرد به حالت بیهوشی در آمد، پس آیه نازل شد، در تفسیر قمی از پدر خود

مرفوعاً (سند را میرساند به) حضرت صادق علیه السلام، مثل آن وارد شده است، و افزوده که گروهی از جوانان به صورت پنهان شبانه آمیزش جنسی به عمل میآوردند، پس آیه مزبور را خداوند نازل فرمود.(۲)،(۳)

۸-((وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللهُ لا يُحِبُّ الْفَسَادَ))(۴)

۱- . بقره / ۱۸۷.
۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۱۶۲.
۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۷۵.
۴- . بقره / ۲۰۵.

(نشانه دشمنان سر سخت خوش ظاهر این است که) هنگامی که سلطه پیدا کنند در راه فساد در زمین کوشش میکنند، و زراعت و چهارپایان را نابود میسازند(با اینکه میدانند) خداوند فساد را دوست ندارد. و در مجمع البیان آمده است: و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حرث در اینجا دین است و نسل مردم، و گمان میکنم که مجمع البیان این معنی را از تفسیر قمی برگرفته است، زیرا در آن آمده است که گفته: «حرث در این جا دین است» و این سخن دلالت نمیکند که روایت از حضرت صادق علیه السلام باشد.(۱)،(۲)

۹-((... وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْیَتَامَی قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُکُمْ...))(۳)

و از تو درباره یتیمان میپرسند، بگو: اصلاح کار آنها بهتر است، و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید (مانعی ندارد) آنها برادر (دینی) شما هستند.

در تفسیر قمی:

در روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام آمده است

که: زمانی که فرمایش خداوند متعال در سورهٔ نساء:

((إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا))(۴)

نازل شد، هر کس یتیمی نزدش بود بیرون کرد، و از رسول خدا صلی الله علیه وآله دربارهٔ بیرون نمودن یتیمان سؤال نمودند، آیهٔ((وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْیَتَامَی))نازل شد.(۵)،(۶)

۱- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۱۸۴.
۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۷۹.
۳- . بقره / ۲۲۰
۴- . نساء / ۱۰؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند(در حقیقت) تنها آتش جهنم می خورند، و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند.
۵- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۱۹۶.
۶- . تفسیر قمی، ج۱، ص۸۱.

۱۰-((... وَلا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِی أَرْحَامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ...))(۱)

... و اگر (زنان مطلّقه) به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند برای آنها حلال نیست که آنچه را خداوند در رحمهایشان آفریده پنهان نمایند....

و دربارهٔ این آیه در تفسیر قمی آمده است: فرمود: برای زن حلال نیست که حمل یا حیض یا پاکی خود را کتمان کند، و خداوند تعالی سه چیز را به زنان واگذارده: پاکی، حیض، حاملگی(پایان) از مقام روشن نیست که مطلب مزبور روایتی است از امام معصوم علیه السلام در بیان مقصود از آنچه خداوند در رحم آنان آفریده است؟(۲)،(۳)

۱۱-((وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَیَذَرُونَ أَزْوَاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ))(۴)

و کسانی که از شما میمیرند و همسرانی باقی میگذارند؛ باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (و عده نگه دارند) و هنگامی که به آخر مدّتشان رسیدند؛ گناهی بر شما نیست که هر چه میخواهند دربارهٔ خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند) و خداوند به آنچه میکنید آگاه است.

در تفسیر قمی و التبیان و مجمع البیان و جز آنها این است که این آیه ناسخ حکم هفتمین آیه بعد از خود است. یعنی آیه ۲۴۰ از همین سوره:((وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَیَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِیَّهً لأَزْوَاجِهِمْ))(۵)،(۶)

۱- . بقره / ۲۲۸.

۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۰۴.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۸۲.

۴- . بقره / ۲۳۴.

۵- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۱۱.

۶- . تفسیر قمی، ج۱، ص۸۵.

۱۲-((أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلإِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَی إِذْ قَالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکًا نُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللهِ...))(۱)

آیا مشاهده نکردی گروهی از بنی اسرائیل را ــ پس از موسی ــ که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرمانده ای) برای ما انتخاب کن، تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم... .

در تفسیر قمی در روایت صحیح از حضرت باقر علیه السلام وارد شده است که بنی اسرائیل معصیت کردند، و دین خدا را تغییر دادند، و از دستور پروردگارشان سرپیچی نمودند، و در بین آنان پیامبری بود که امر و نهیشان میکرد، و روایت شده که نام وی ارمیا بوده است.(۲)

من(بلاغی) میگویم: این مطلب و ما بعد آن

صحیح نیست، بلکه سخن بی توجهی است از قمی، و در آن سخنی است نادرست، زیرا خود قمی به زودی در تفسیر آیه ۲۶۱ در روایتی صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که ارمیای پیامبر، هم عصر بخت نصّر و قتل و غارت بابل بوده(۳)، همچنانکه مقتضی تاریخ است، و بین آن عصر و عصر طالوت حدود چهار صد سال و نه نسل است.(۴)

۱۳-((وَقَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکًا قَالُوا أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ...))(۵)

۱- . بقره / ۲۴۶.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۹.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۵.

۴- . آلاء الرحمان، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵- . بقره / ۲۴۷.

و پیامبرشان (بنی اسرائیل) به آنان گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما فرستاده(و انتخاب نموده) گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!.

و در تفسیر قمی یا در روایت آن است که:

طالوت از نوادگانِ دختری بنیامین بود.(۱)

من میگویم: تاریخ یهود در اواخر سِفر قاضیان بیان میکند که از برخی نوادگان بنیامین خطای زشتی سر زد، بنی اسرائیل خواستند وی را ادب کنند، نوادگان دیگر به حمایت از آنها برخاستند، بقیه نوادگان (یعقوب) با آنان (نوادگان بنیامین) پیکار کردند، تا آنجا که آنان را مایه عبرت دیگران نمودند، پس از آن نوادگان بنیامین از نظر نفرات کم شدند، و در نزد بنی اسرائیل پست.(۲)

۱۴-((وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ...))(۳)

و پیامبرشان به آنان گفت: «نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد (همان صندوقی که) در آن آرامشی از پروردگار شما؛ و یادگارهایی از خاندان موسی و هارون علیهما السلام قرار دارد، در حالی که فرشتگان آن را حمل میکنند.

در تفسیر قمی از امام رضا علیه السلام است که: آن سکینه و آرامش بادی است از بهشت که رخساری چون رخسار انسان دارد.(۴)،(۵)

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۸۹.
۲- . آلاء الرّحمن، ج۱، ص۲۲۱.
۳- . بقره / ۲۴۸.
۴- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۲۱.
۵- . تفسیر قمی، ج۱، ص۹۰.

۱۵-((...إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَهً لَکَمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ...))(۱)

در این (صندوق عهد) نشانهای برای شما هست اگر ایمان داشته باشید.

در تفسیر قمی به سند صحیح از حضرت رضا علیه السلام است که: هرگاه تابوت(صندوق عهد) در میان مسلمانان و کافران گذاشته میشد، اگر مردی جلو تابوت میافتاد بر نمیگشت تا کشته شود یا پیروز گردد، خداوند وحی فرستاد به پیامبرشان که جالوت رئیس مشرکان و شجاعشان را کسی میکشد که زره موسی بر اندام او مناسب باشد، و نام وی داود فرزند آسی است «و در کتابهای یهود در عبرانی یسّی» و آسی چوپان بود، و دارای ده پسر؛ کوچکترین آنها داود بود، وقتی که طالوت لشکر برای جنگ جالوت فراهم نمود، دنبال آسی فرستاد که فرزندانت را حاضر کن، وقتی حاضر گشتند یکی یکی آنان را فرا خواند و زره موسی را بر وی پوشانید، برای بعضی کوتاه و برای برخی دیگر بلند آمد، به آسی گفت: از فرزندانت کسی جا گذاشتهای؟ گفت: آری کوچکترینشان که

او را پهلوی گوسفندان گذاشتم، دنبال او کسی را فرستاد، وقتی دعوت شد او آمد و همراهش فلاخنی بود، در راه سه عدد سنگ وی را صدا کرده گفتند: ای داود! ما را بردار، آنها را برداشته در توبرهاش نهاد، وقتی نزد طالوت آمد زره موسی را بر او پوشانید، زره با اندام داود برابر آمد، طالوت لشکر را جدا نمود.(۲)،(۳)

۱۶-((فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللهَ مُبْتَلِیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَمَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَهً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلّا قَلِیلا مِنْهُمْ...))(۴)

۱- . بقره / ۲۴۸.

۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۲۳.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۹۰.

۴- . بقره، ۲۴۹.

هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشگر بنی اسرائیل منصوب شد و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند شما را به وسیله نهر آبی آزمایش میکند، آنها که (به هنگام تشنگی) از آن بنوشند از من نیستند، و آنها که جز یک پیمانه با دست خود از آن ننوشند از من هستند.، جز اندکی از آنان از چشمه نوشیدند.

و در تفسیر قمی است: از حضرت صادق علیه السلام که آنان که ننوشیدند و دست خود را (از آب) پر نکردند سیصد و سیزده مرد بودند.(۱)،(۲)

۱۷-((فَلَمَّا جٰاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لاٰ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُو اللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَاللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ))(۳)

سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند(از کمی نفرات خود ناراحت شدند، و عدّهای) گفتند: امروز ما توانائی مقابله با جالوت

و سپاهیان او را نداریم، و آنان که میدانستند با خداوند ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسیار گروههای کوچکی که به فرمان خدا بر گروههای عظیمی پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان (و استقامت ورزان) است.

در روضه کافی در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام؛ همانگونه که در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: کسانی که با پیمانه دست آب خوردند این گفتار((لا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ))را گفتند، و کسانی که با پیمانه دست آب نخوردند آن کسانی هستند که خداوند دربارهٔ آنان فرموده است: گفتند کسانی که میدانستند با خداوند ملاقات خواهند کرد(۴).(۵)

۱- . آلاء الرحمان، ج ۱، ص۲۲۴.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.

۳- . بقره / ۲۴۹.

۴- . آلاء الرحمان، ج ۱، ص۲۲۴.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱ با اختلافی در عبارت.

۱۸-((تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...))(۱)

بعضی از آن رسولان را بر بعض دیگر برتری دادیم، برخی از آنها خدا با او سخن میگفت، و برخی را درجات برتر داد...،

برخی از رسولان خدا با او سخن گفت، و بدین وسیله او را برتری داد، چون موسی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله، حقیقتاً به طور مستفیض از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که تغیّر و دگرگونی که به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه وآله هنگام وحی عارض میشد، فقط به خاطر سخن گفتن خداوند بدون واسطه جبرئیل با آن حضرت بود، همانگونه که با سند در محاسن برقی و علل الشرایع و توحید صدوق و اکمال الدین و امالی شیخ روایت شده است، بلکه احادیث معراج از رسول خدا صلی الله علیه وآله گویا است که خداوند با رسول الله صلی الله علیه وآله سخن گفت و مناجات نمود و صدا کرد، همانطور که

در تفسیر قمی و... از حضرت کاظم و صادق و باقر و امیرمؤمنان علیهم السلام و ابن عباس وارد شده است.(۲)،(۳)

۱۹-((أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ...))(۴)

یا مانند کسی که از کنار آبادی(ویران) عبور کرد، در حالی دیوارهای آن بر روی سقفها فروریخته بود (و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده میکند.(در این هنگام خدا او را یکصد سال میراند).

۱- . بقره / ۲۵۳.

۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۲۵.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۴۰۳. فقال الله: فنادانی.

۴- . بقره / ۲۵۹.

((كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ))قمی در تفسیر خود روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که او ارمیای پیامبر بود.(۱)،(۲)

((أَنَّی یُحْیِی هَـٰذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا))در روایت قمی در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام: پس به درندگان نگاه کرد که مردار را میخورند پس گفت: چگونه خدا این جسدها را پس از مرگ زنده خواهد کرد؟(۳)،(۴)

۲۰-((الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لا یَقُومُونَ إِلا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...))(۵)

کسانی که ربا میخورند(در قیامت) بر نمیخیزند؛ مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده(و نمیتواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین میخورد و گاهی بر

میخیزد).

در تفسیر قمی از روایات ما این است که شبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به آسمان (به عنوان معراج) برده شد؛ حال اینان به حضرت ارائه شد.(۶)،(۷)

۲۱-((آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...))(۸)

پیامبر به آن چه از طرف پروردگارش نازل شده ایمان آورده است: و همه مؤمنان (نیز) به خدا و کتابها و فرستادگانش ایمان آوردهاند.

۱- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۳۱.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۹۴.

۳- . آلاء الرحمن: ج ۱، ص۲۳۱.

۴- . تفسیر قمی، ج۱، ص۹۷.

۵- . بقره / ۲۷۵.

۶- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۴۲.

۷- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۰.

۸- . بقره / ۲۸۵.

از حضـرت صادق علیه السـلام و در تفسیر برهان از علی امیرالمؤمنین علیه السلام و از مقتضب الأثر با سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله: آنگاه که حضـرت را به معراج بردنـد خداوند وی را آواز داد:((آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ))؛ رسول خدا پاسخ داد از جانب خود و امّتش.(۱)،(۲)

۲۲-((... وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ...))(۳)

تورات و انجیل را پیش از آن برای هدایت مردم فرستاد، و (نیز) کتابی فرستاد که حق را از باطل جدا سازد.

در تفسـیر قمی در روایت صحیح از عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام؛ در این آیه: فرقان هر امر محکم و استوار؛ و کتاب مجموعه قرآنی که آن را پیامبران پیش از آن تصدیق

نمودهاند.(۴)،(۵)

۲۳-((... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...))(۶)

در حالی که تفسیر (صحیح) آن متشابهات (قرآن) را جز خدا و راسخان در علم نمیدانند.

و اما حـدیث از طریق ما (شـیعیان) پس در تفسـیر قمی در حـدیث صـحیح از حضـرت صادق علیه السـلام که فرمود: به راستی رسول خـدا صـلی الله علیه وآله برترین راسـخان در علم است که همه آنچه را از تنزیـل و تأویل در قرآن نازل شـده میدانـد، و خداوند چیزی را بر وی ناز ل نکرده که تأویل آن را نداند، و جانشینان آن حضرت که پس از اویند همه را میدانند.(۷)(۸)

۱- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۵۲.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۲؛ فقلت: أنا مجیب عنّی و عن أمّتی.

۳- . آل عمران / ۲، ۳.

۴- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۵۳.

۵- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۴؛ قال: الفرقان کلّ أمر محکم الخ.

۶- . آل عمران / ۷.

۷- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۵۷.

۸- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۵.

۲۴-((قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ))(۱)

به کسانی که کافر شدند بگو: (از پیروزی موقت خود در جنگ احد شاد نباشید به زودی مغلوب خواهید شد، (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم محشور خواهید شد، و چه جایگاه بدی است).

در تفسیر قمی است که: اینها یهودیان بنی قَینُقاع بودند، که پس از جنگ بدر پیمان خود با رسول خدا صلی الله علیه وآله را شکستند، رسول خدا صلی الله علیه وآله با آنان جنگید، و آنان را به وسیله آنچه خداوند با مشرکان کرد ترسانید، و آنها به (وجود) مردانشان مباحات نمودند، خداوند این آیه را نازل فرمود، پس شکست خورده از دیار و ثروتشان اخراج شده با ذلت و خواری

جلای وطن شدند.(۲)،(۳)

۲۵-((إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ))(۴)

خداوند؛ آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

در تفسیر قمی است: «عالم فرموده است: آل ابراهیم و آل عمران و آل محمّد علی العالمین نازل شده است»(۵)،(۶)

ص:۱۲۸

۱- . آل عمران / ۱۲.

۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۶۱.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۵.

۴- . آل عمران / ۳۳.

۵- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۷۷.

۶- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۸؛ و قال العالم علیه السلام : نزل الخ.

۲۶-((إِذْ قَالَتِ امْرَأَهُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا...))(۱)

(به یاد آور) هنگامی را که همسر عمران گفت: خدایا آنجه را در رحم دارم برای تو نذر نمودم، که محرر (آزاد برای خدمت خانه تو باشد...).

در تفسیر قمی است در روایت حسن چون صحیح از حضرت صادق علیه السلام: که نام همسر عمران حنه است.(۲)،(۳)

۲۷- نیز در ذیل همان آیه آمده است:

و در تفسیر قمی در سورهٔ مریم: و روایت را از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که:

زکریا رئیس احبار(روحانیان بزرگ یهود) بود، و همسرش خواهر مریم دختر عمران پسر ماثان بود، و فرزندان ماثان از فرزندان سلیمان بن داود بودند.(۴)،(۵)

۲۸- نیز ذیل همان آیه:

و در تفسیر قمی در روایت حسن چون صحیح از حضرت صادق علیه السلام اینکه:

خداوند به عمران وحی نمود که من به تو فرزند مبارک پسری میبخشم که به اجازه من کور مادرزاد و بیمار به مرض پیسی را بهبودی میبخشد، و مرده را زنده میکند، وی را پیامبر به سوی بنی اسرائیل قرار میدهم.

زکریا این مطلب را به همسر خود حنه حکایت نمود، پس وقتی همسرش باردار شد؛ در پیش خود گمان میکرد پسر است تا پایان روایت.(۶)،(۷)

۲۹-((وَمَکَرُوا وَمَکَرَ اللهُ وَاللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ))(۸)

۱- . آل عمران / ۳۵.
۲- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۷۸.
۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۹(در ضمن حدیثی): عمران ابن مطلب را به همسر خود حنه مادر مریم نقل نمود.
۴- . آلاء الرحمن، ج۱، ص۲۷۸.
۵- . تفسیر قمی، ج۲، ص۲۲ بازیادتی.
۶- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۷۹.
۷- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۹.
۸- . آل عمران / ۵۴.

آنها مکر و حیله کردند، و خدا (جزا و پاداش) مکرشان داد، و خدا بهترین (جزا دهنده) مکر کنندگان است و در تفسیر قمی با ذکر سند از حضرت باقر علیه السلام آمده است که:

مسیح به یاران خود فرمود: کدامیک از شما شبیه من خواهید شد تا کشته شود، و به دار آویخته شود، و در مقام و درجه با من باشد؟ جوانی گفت: ای روح خدا! من، فرمود: تو همانی.(۱)،(۲)

۳۰-((وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ))(۳)

(به یاد آور) هنگامی را که خدا (از امتهای) پیامبران پیمان گرفت هرگاه به شما کتاب و حکمت دادیم سپس پیامبری (به سوی) شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق کند، البته به او ایمان آورده؛ و یاریش کنید،

(خداوند) فرمود: آیا اقرار نمودید، و بر این مطلبتان پیمانم را (در ابلاغ بین امتها) گرفتید؟ گفتند: اقرار نمودیم (خداوند) فرمود: پس شما (بر این عهد و پیمان امتتان) گواه باشید، و من (نیز) با شما از گواهانم.

در این آیه دو وجه و دو روایت است: ۱- اینکه عهد و پیمان برای پیامبران بر امتهای خودشان باشد... و میثاق برای پیامبران به اعتبار تبلیغ میثاق به امتهایشان باشد... در تبیان از ابی عبدالله علیه السلام یعنی حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: «تقدیر آن و اذا اخذالله میثاق امم النّبیّین بتصدیق نبیّها و العمل بما جاء به، و انهم خالفوهم فی ما بعد، و ما وفوابه، و ترکوا کثیراً من شریعته، و حرّفوا کثیراً منها».

۱- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۸۷.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۱.

۳- . آل عمران / ۸۱.

و زمانی که خداوند پیمان امتهای پیامبران را گرفت، به وسیله تصدیق پیامبرشان، و عمل به آنچه آورده، و به حقیقت آنان بعدا مخالفت ورزیدند، و به پیمان و عهد وفا ننمودند، بسیاری از شریعت خدا را رها نمودند، و بسیاری دیگر از شرایع را تحریف کردند.

... و ابن جریر از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده در قول خداوند متعال: قال فاشهدوا میفرماید شما بر امتهای خودتان گواه باشید بر این پیمان و من با شما از گواهانم، بنابراین خطاب بعدا به امتها است.

۲- گرفتن پیمان از پیامبران باشد، و خطاب بعدا به آنان (پیامبران) باشد، همچنانکه حاصل تفسیر قمی و روایت وی از حضرت صادق علیه السلام همین است.(۱)،(۲)

۳۱-((کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْکَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ...))(۳)

شما بهترین امّت و گروه بودید که برای مردم آشکار گشتید، به کارهای نیک دستور میدادید، و از کارهای زشت باز میداشتید، و به خداوند ایمان میآوردید.

در تفسیر قمی است: در حدیث حسن چون صحیح یا صحیح از حضرت صادق علیه السلام:

-در مقام انکار - بهترین امت بودید که امیرمؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام را کشتید!! تا پایان حدیث.(۴)،(۵)

۱- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۳۰۳.
۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۴.
۳- . آل عمران / ۱۱۰.
۴- . آلاء الرحمان، ج۱، ص ۳۳۰.
۵- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۸.

۳۲-((إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكَمْ أَنْ تَفْشَلا وَاللهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ))(۱)

(به خاطر آور) هنگامی را که دو طائفه از شما خواستند بترسند، وسستی کنند و خداوند سرپرست آنان است، پس مؤمنان فقط به خداوند توکل کنند.

در تفسیر قمی است که این آیه دربارهٔ عبدالله بن اُبی و گروهی از یاران وی نازل شده که نظریه او را -در اینکه یاری پیامبر صلی الله علیه وآله نکنند _ پیروی نمودند.(۲)

این شأن نزول تفسیر قمی را رد میکند که آیه میفرماید:((هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا))(قصد کردند که بترسند و یاری نکنند).

بدیهی است که عبدالله بن ابی و یاران وی ترسیدند و از یاری حضرت عقب نشینی کردند، و نفاق و دورویی به خرج دادند؛ همچنانکه از آیه ۱۶۰ آتیه حالشان معلوم میشود.(۳)

۳۳-((وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ

تَنْظُرُونَ))(۴)

و شما آرزوی مرگ (و شهادت در راه خدا) میکردید پیش از آن که (دستور جهاد بیاید و مرگ را) ملاقات کنید (حالا که دستور آمده) و مرگ را نظاره گرید (چرا) نگرانید؟.

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام است که: مؤمنان وقتی خبر یافتند به آنچه در جنگ بدر برسر شهیدانشان آوردهاند؛ و مقام آنان در بهشت؛ آرزوی شهادت نموده، عرض کردند؛ پروردگارا پیکار و کشتار نصیب ما فرما تا ما در آن به شهادت برسیم، خداوند این جنگ را در احد قسمتشان کرد، جز آنان که خدا خواست ثابت قدم نماندند. (عدهای ماندند و به شهادت رسیدند.)(۵)،(۶)

۱- . آل عمران/ ۱۲۲.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۸.

۳- . آلاء الرحمان، ج۱،ص ۳۳۷.

۴- . آل عمران / ۱۴۳.

۵- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۳۵۱.

۶- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۲۶.

۳۴-((وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ))(۱)

چه بسیار (اتفاق افتاده) که جمعیت زیادی از پیروان پیامبران در جنگ کشته شدهاند، و به خاطر گرفتاری و مشکلاتی که به آنان در راه خدا رسیده سستی به خرج نداده و ضعیف و زبون نشدند، و خداوند شکیبایان را دوست میدارد.

و در تفسیر قمی است: ربیّون جمعیتهای بسیار است، و ربوه مفرد؛ ده هزار کس است.(۲)،(۳)

۳۵-((لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا...))(۴)

خداوند شنید گفتار کسانی را که (چون

دستور آمد که به خدا قرض الحسنه بدهید) (آنها به تمسخر) گفتند: که خدا فقیر است و ما اغنیاء و دارا، ما گفتار آنان را ثبت خواهیم کرد...

و در تفسیرقمی قال (گفته): «(یهود) اولیاء خدا را فقیر و نیازمند دیدند، پس گفتند: اگر خدا غنی و دارا بود اولیاء و دوستان خود را بی نیاز و دارا میکرد» نسبت این نقل به امام شناخته نمیشود، و خدا دانا است.

آری از ما بعد آیه معلوم میشود که گویندگان این گفتار یهودند.(۵)،(۶)

۱- . آل عمران / ۱۴۶.
۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۳۵۴.
۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۲۷.
۴- . آل عمران / ۱۸۱.
۵- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۳۷۵.
۶- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۳۴.

۳۶-((الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ...))(۱)

آنان که گفتند: خدا از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا آنکه قربانی آورد که آتش آن را بسوزاند

در تفسیر قمی است که: نزد بنی اسرائیل طشتی بوده که قربانی را نزدیک نموده در طشت مینهادندپس آتشی میآمده در آن میافتاد وآن را میسوزاند(۲).(۳)

۳۷-((وَلا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ...))(۴)

اموالی را که خداوند قوام زندگانی شما را به آن مقرر نموده به تصرف سفیهان ندهید، و از (مالشان به قدر لزوم و نیاز) نفقه و لباس به آنها بدهید... .

در تفسیر قمی در روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام است از رسول خدا صلی الله علیه وآله - در حدیث

شرابخوار- وی را امین ندانید، زیرا خدا میفرماید:((وَلا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ)): دارایی خودتان را به سفیهان (نابخردان) مدهید، کدام نابخرد از شرابخوار نابخردتر است.(۵)،(۶)

۳۸-((إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا))(۷)

۱- . آل عمران / ۱۸۳.
۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۳۷۶.
۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۳۴.
۴- . نساء / ۵.
۵- . آلاء الرحمان، ج۲، ص۱۳.
۶- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۳۹.
۷- . نساء / ۱۰.

حقیقتاً کسانی که اموال یتمیان را به ستمگری میخورند؛ در حقیقت آنان در شکم خود آتش فرو میبرند، و به زودی (در دوزخ) به آتش فروزان خواهند افتاد.

در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود:

آنگاه که مرا به عنوان معراج به آسمان بردند گروهی را دیدم که بردهانشان آتش پر میشد؛ و از نشیمنگاه آنان بیرون میآمد! گفتم: ای جبرئیل اینان کیانند؟ گفت: کسانی هستند که دارائی یتیمان را به ستمگری میخورند.(۱)،(۲)

۳۹-((یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهًا...))(۳)

ای اهل ایمان! برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه و اجبار به میراث گیرید.

در تفسیر قمی از روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام: در قبائل عرب (رسم بر این بود که) وقتی یکی از بستگان نزدیک مردی میمُرد؛ و زن داشت، مرد (وارث) لباسش را بر وی میافکند، در نتیجه همسر بودن او را به ارث میبرد، به مهریه همان خویشی که برای وی مهر قرار داده است، نکاح او را ارث

میبرد، همانگونه که مال و دارائی او را ارث میبرد، و آیه مزبور در این باره نازل شده است.(۴)،(۵)

۴۰-((الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَیْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ...))(۶)

۱- . آلاء الرحمان، ج۲، ص۲۳.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۴۰.

۳- . نساء / ۱۹.

۴- . آلاء الرحمان، ج۲، ص۵۹.

۵- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۴۲.

۶- . نساء / ۳۴.

مردان را بر زنان سلطه و حق نگهبانی است، به واسطه آن برتری که خداوند بعضی را بر برخی مقرر نموده، و هم به واسطه آن که مردان از مال خود باید به زن نفقه بدهند، پس زنان شایسته و فرمانبر، در غیبت مردان، حافظ حقوق شوهران باشند، و آنچه را که خدا امر به حفظ آن فرموده نگهدارند... .

و در تفسیر قمی از روایت ابوالجارود: قَانِتَاتٌ ای مطیعات، قانتات یعنی فرمانبران و اطاعت کنندگان.(۱)،(۲)

۴۱-((وَاعْبُدُوا اللهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ...))(۳)

خدای یگانه را بپرستید، و هیچ چیز را شریک وی نگیرید، و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه خویش و همسایه بیگانه و دوستان نزدیک و رهگذران... احسان و نیکی کنید.

و در تفسیر قمی است: ابناء الطریق کسانی هستند که در راهشان از تو یاری میطلبند.(۴)،(۵)

۴۲-((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا

تَقُولُونَ وَلا جُنُبًا إِلا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا...))(۶)

ای اهل ایمان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه میگویید، و نه در حال جنابت مگر آنکه مسافر باشید، تا وقتی که غسل کنید... .

۱- . آلاء الرحمان، ج۲، ص۱۰۵.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۴۵.

۳- . نساء / ۳۶.

۴- . آلاء الرحمان، ج۲، ص ۱۱۱.

۵- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۴۶.

۶- . نساء / ۴۳.

در علل (الشرایع) صدوق در روایت صحیح از زراره و محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام که هر دو (راوی) گفتند: ما به حضرت عرض کردیم حائض و جنب به مسجد میتوانند وارد شوند یا نه؟

فرمود: حائض و جنب نمیتوانند داخل مسجد شوند، جز به عنوان عبور، به راستی خداوند تبارک و تعالی میفرماید:((وَلا جُنُبًا إِلا عَابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا))و نه جنب مگر عبوری راه تا غسل کنید، از (تفسیر) عیّاشی از زراره از حضرت باقر علیه السلام مثل حدیث علل.

و در تفسیر قمی است: از حضرت صادق علیه السلام از (وظیفه) جنب وحائض سؤال شد همانند حدیث علل الشرایع را بیان داشته است.(۱)،(۲)

۴۳-((أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللهُ یُزَکِّی مَنْ یَشَاءُ وَلا یُظْلَمُونَ فَتِیلا))(۳)

نمیبینی آنان را که دعوی پاک دلی و نیک نفسی میکنند(و در عمل ناپاکند) خدا است که هر کس را بخواهد پاک و منزه میکند، و به اندازه فتیلی (رشته باریک خرما؛ در قضا و قدر الهی) به کسی ستم نشود.

و فتیل در تفسیر قمی: پوستی است که بر روی هسته خرما هست.(۴)،(۵)

۴۴-((رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیًا یُنَادِی لِلإِیمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا...))(۶)

پرودگارا! ما چون صدای منادیی را شنیدیم که خلق را به ایمان میخواند، اجابت کردیم، و ایمان آوردیم.

در مجمع البیان از ابن عباس و ابن مسعود: که منادی همان رسول خدا صلی الله علیه وآله است. و قمی منادی را به این معنی تفسیر نموده است.(۷)،(۸)

۱- . آلاء الرحمان، ج۲، ص۱۲۲.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۴۷، حدیث دنباله دارد.

۳- . نساء / ۴۹.

۴- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۱۳۹.

۵- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۴۸.

۶- . آل عمران / ۱۹۳.

۷- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۳۸۱.

۸- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۳۶.

علی بن ابراهیم در تفسیر آلاء الرحمان علامه محمد جواد بلاغی

۱-((کُلُّ الطَّعَامِ کَانَ حِلّاً لِبَنِی إِسْرَائِیلَ إِلّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِیلُ عَلَی نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاهُ...))(۱)

همه خوراکها برای بنی اسرائیل حلال بود، جز آن را که یعقوب پیش از نزول تورات برخود حرام کرد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود فرموده: «این کلام حکایت از یهود است، و لفظ آن لفظ خبر».(۲)،(۳)

۲-((وَالَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَیَذَرُونَ أَزْوَاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ))(۴)

و مردانی که بمیرند و زنانشان زنده بمانند، آن زنان باید از شوهر کردن خودداری کنند (و عدّه نگهدارند) تا مدّت

چهار ماه و ده روز بگذرد، پس از انقضاء این مدت؛ بر شما گناهی نیست که آنان در حق خویش کاری شایسته نمایند (از زینت کردن و شوهر نمودن اگر کردارشان به خوبی و قانون شرع باشد) و خداوند از کردارتان آگاه است.

۱- . آل عمران / صلی الله علیه و آله۳.

۲- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۳۱۰.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۶.

۴- . بقره / ۲۳۴.

و در تفسیر قمی و تبیان و مجمع البیان و جز آنها این است که این آیه ناسخ حکم آیه هفتمین بعد از خود میباشد.(۱)،(۲)

یعنی آیه((وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ...))(۳)

مردانی که بمیرند و زنانشان باقی بمانند؛ وصیت کنند آنان را تا یکسال نفقه بدهند، و از خانه شوهر اخراج نکنند (عدّه در این آیه یکسال بوده و در آیه پیشین چهار ماه و ده روز که این آیه را نسخ نموده است).

۱- . آلاء الرحمان، ج۱، ص۲۱۱.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۸۵.

۳- . بقره / ۲۴۰.

مروری بر استفاده های مجمع البیان از «تفسیر قمی» سید حسن نقیبی

اشاره

تفسیر گران سنگ مجمع البیان از بهترین تفاسیر شیعه به شمار می آید که به مباحث مختلف علوم قرآنی اهتمام دارد. این تفسیر به روشنی تحت تأثیر تفسیر تبیان شیخ طوسی بوده است، اما میزان تأثیر گذاری تفسیر قمی بر مجمع البیان و اینکه مرحوم طبرسی چقدر از این تفسیر بهره برده موضوع و محور این مقاله است.

واضح است که ما در این مقاله صرفاً به استقصاء و جمع آوری مواردی که مجمع البیان از تفسیر قمی نقل کرده است بسنده نموده، تحلیل و نقد و بررسی را به عهده خواننده واگذار می کنیم.

از طرف دیگر روشن است که این مقاله ابتدای راهی عمیق و طولانی در این موضوع است که تفسیر مجمع البیان در چه مواردی تحت تأثیر تفسیر قمی بوده و ازآن بهره برده و بدون کم و کاست یا افزایش آن را نقل نموده است و یا مواردی که مرحوم طبرسی با مؤلف تفسیر قمی هم عقیده نبوده و در تفسیر آیات با او تفاوت دیدگاه دارد و میزان این موافقت ها و مخالفت ها در مجموع

ص:۱۴۱

کاری تطبیقی و تحلیلی این دو تفسیر نیاز به بحثی دراز و دامنه دار است که از عهده این مقاله خارج میباشد، بنابراین: ما فقط در اینجا به نقل مواردی که مرحوم طبرسی از تفسیر قمی نقل کرده می پردازیم.

ضمناً فایده و ضرورت این تحقیق برای کسانی که در موضوع تفسیر قمی کاوش می کنند و در انتساب آن به مؤلف و کم و زیاد شدن های این تفسیر جای کلام و بحث دارند به خوبی روشن است. امید است که این تلاش، گامی بسیار کوچک درجهت اعتلای فرهنگ قرآنی باشد.

علی بن ابراهیم در مجمع البیان طبرسی

در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره:((وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ))

(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قراربده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقام هستند.

می فرماید: ثم انزل علیه الحنیفیه، وهی الطهاره، و هی عشره اشیاء، خمسه منها فی الرأس و خمسه منها فی البدن الی آخر.

سپس خداوند به ابراهیم علیه السلام حنیفیه؛ یعنی سنت مستقیمه را نازل کرد که پنج مورد از آنها مربوط به سر انسان است که عبارتند از:

۱. چیدن شارب

۲. ریش گذاشتن

۳. اصلاح و کوتاه نمودن موها

۴. مسواک کردن

ص:۱۴۲

۵. خلال کردن دندانها

پنج مورد از آنها نیز مربوط به بدن انسان است که عبارتند از:

۱. زایل کردن موها

۲. ختنه کردن

۳. چیدن ناخن

۴. غسل جنابت

۵. شستشوی با آب

سپس این دستورها که حنیفیه (سنت مستقیمه) آشکار نامیده می شود، تا کنون منسوخ نشده است و تا روزقیامت منسوخ نخواهد شد، و در آیه((وَاتَّبَعَ مِلَّهَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا))(۱) نیز به همین دستورها اشاره دارد.

عین این مطلب(۲) در تفسیر قمی نیز آمده است.(۳)

۲- در تفسیر آیه((وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَهٌ))(۴) و مردان بر زنان برتری دارند.

و فی تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قال: «حق الرجال علی النساء افضل من حق النساء علی الرجال»(۵) برای مردان بر زنان برتری و درجه است که علی بن ابراهیم فرموده: حق مردان بر زنان برتر است از حق زنان بر مردان.

۳- در تفسیر آیه((وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَهَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ))(۶)

(و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد).

۱- ۱. نساء / ۱۲۵.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۱، ص۳۷۴.

۳- ۳. تفسیر قمی، ج۱، ص۶۸.

۴- . بقره / ۲۲۸.

۵- ۵. مجمع البیان، ج۲، ص۱۰۱ و تفسیر قمی، ج۱، ص۸۲ .

۶- ۶. بقره / ۲۴۸.

و روی علی بن ابراهیم فی تفسیره عن ابی جعفر علیه السلام: ان التابوت الذی انزله الله الخ. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

مراد از تابوت، آن صندوقی است که خداوند برای مادر موسی علیه السلام فرستاد که موسی علیه السلام را در آن گذاشت و به دریا انداخت و این تابوت نزد بنی اسرائیل بسیار محترم و با ارزش بود، و بدان تبرک می جستند، تا زمانی که مرگ موسی علیه السلام فرا رسید، و آن حضرت لوح های تورات و زره و آنچه را از آثار نبوت داشت در آن گذاشت و به هنگام وصیت، آن را نزد وصی خود یوشع بن نون به امانت سپرد. تا وقتی این تابوت در دست بنی اسرائیل بود از عزت و عظمت برخوردار بودند، ولی به علت بی اعتنایی آنان نسبت به تابوت تا آنجا که بچه ها در کوچه ها با آن بازی می کردند- وقتی دستشان به گناه آلوده شد و تابوت را خوار شمردند، خداوند تابوت را از آنان گرفت.

بنی اسرائیل وقتی از پیامبر خود درخواست کردند که برای آنان پادشاهی بفرستد، خداوند طالوت را برای آنها فرستاد، و تابوت را به ایشان بازگرداند.(۱) عین این مطلب با اختلاف بسیار ناچیزی در تفسیر قمی آمده است.(۲)

۴-((فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ))(۳)

(سپس به فرمان خدا آنها سپاه دشمن را به هزیمت وا داشتند).

داستان داوود علیه السلام

بنابر آنچه علی بن ابراهیم بن هاشم از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده، داستان به این صورت است که خداوند به پیامبر آنان وحی فرستاد که جالوت را کسی می کشد که زره

۱- ۱. مجمع البیان، ج۲، ص۱۴۳.

۲- ۲. تفسیر قمی، ج۱، ص۹۰.

۳- ۳. بقره/ ۲۵۱.

موسی علیه السلام براندام او مناسب باشد، و او یکی از فرزندان لاوی فرزند یعقوب و اسمش داوود است که فرزند ایشاء چوپان است. ایشاء پسرانی داشت که داوود کوچکتر از همه بود. وقتی خداوند طالوت را برای بنی اسرائیل برانگیخت و او آنان را به جنگ با جالوت فراخواند، طالوت به سوی پدر داوود (ایشاء) فرستاده شد و به وی گفت پسرانت را حاضر کن. وقتی همه حاضر شدند، یک یک آنها را خواست و زره موسی علیه السلام را بر آنها پوشاند که بر بعضی بلند و بر بعضی کوتاه بود.

طالوت، به ایشاء گفت: آیا پسر دیگری هم داری که نیامده باشد؟ او گفت: آری کوچکترین فرزندم را برای چراندن گوسفند به صحرا فرستاده ام طالوت گفت: او را حاضر کن. ایشاء کسی را به دنبال داوود فرستاد و او را آورد، داوود از صحرا برگشت و با خود فلاخن داشت. در بین راه که می آمد سه عدد سنگ صدا کردند ای داوود! مارا بردار. او هم آنها را برداشت و در خورجین نهاد و آنها سنگ های فیروزه بودند. داوود با سطوت و دلیر و نیرومند بود. وقتی نزد طالوت آمد، داوود زره موسی علیه السلام را بروی پوشاند که، مناسب اندام او بود.

سپس داوود در میدان نبرد در برابر جالوت ایستاد در حالی که جالوت برفیلی سوار و بر سرش تاجی بود و در پیشانی اش یاقوتی درخشنده، و لشکریان در کنارش بودند. داوود سنگی از سنگ ها را برداشت و در طرف راست لشکریان انداخت، که به آنان اصابت کرد و آنها فرار کردند. سپس سنگ دیگری برداشت و به طرف چپ لشکریان انداخت که به آنان نیز اصابت کرد و فرار کردند. داوود علیه السلام سنگ سوم را برداشت به طرف جالوت انداخت که به

یاقوت پیشانی جالوت خورد و به مغز سرش رسید و جالوت مرده برزمین افتاد.(۱)

همین مطالب با اندک اختلافی در تفسیر قمی نیز آمده است.(۲)

ص:۱۴۵

۱- ۱. مجمع البیان، ج۲، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲- ۲. تفسیر قمی، صص صلی الله علیه و آله ۰ و صلی الله علیه و آله ۱.

۵-((اللهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلا نَوْمٌ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأرْضِ مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ))(۱)

(هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر قائم به او هستند، هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمانها و آن چه در زمین است از آن اوست. کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟)

علی بن ابراهیم از پدرش، از حسین بن خالد روایت نموده که حضرت امام رضا علیه السلام این آیه را این گونه خوانده است: ((اللهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلا نَوْمٌ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأرْضِ- وَ ما تَحْتَ الثَّری عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ أَلرَّحْمانُ الرَّحیْمُ - مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ))(۲)

همین مطلب با اندکی اختلاف در تفسیر قمی آمده است.(۳)

۶- در تفسیر آیه((إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِیَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ))(۴)

(اگر انفاق ها را آشکار کنید خوب است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است). علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

(زکات واجب خارج می شود و آشکارا داده

می شود، ولی غیر زکات واجب اگر به صورت پنهانی داده شود بهتر است). همین مطلب در تفسیر قمی به عنوان (قال) - نه به عنوان روایت آمده است.(۵)

۱- . بقره / ۲۵۵.

۲- . مجمع البیان، ج۲، ص۱۶۱.

۳- . تفسیر قمی، ج۱، ص۹۲.

۴- . بقره / ۲۷۱.

۵- ۱. ر.ک: تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۰.

۷- در تفسیر آیه((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... وَاتَّقُوا اللهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ))(۱)

(ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید.... از خداوند بپرهیزید، و خداوند به شما یاد می دهد، خداوند به همه چیز داناست).

در تفسیر خود بیان کرده که درسوره بقره پانصد حکم موجود است و در این آیه نیز پانزده حکم وجود دارد.(۲) همین مطلب بدون کم و کاست در تفسیر قمی نیز آمده است، به عنوان (فقد روی فی الخبر؛ حقّا در خبر روایت شده است).(۳)

۸- در تفسیر آیه((إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الإِسْلامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ))(۴)

(دین در نزد خدا اسلام و تسلیم بودن در برابر حق است، و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد اختلافی (درآن) ایجاد نکردند مگر بعد از...). در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام _ از آن حضرت _ روایت شده است که فرمود: اسلام را آن چنان تعریف کنم که پیش از من کسی تعریف نکرده باشد. اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین، و یقین همان تصدیق، و تصدیق همان اقرار است، و اقرار همان اداء و اداء همان عمل است. این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده و

۱- ۲. بقره / ۲۸۲.
۲- ۳. مجمع البیان، ج۲، ص۲۲۳.
۳- ۴. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۱.
۴- ۵. آل عمران / ۱۹.

سپس فرموده است که حضرت فرمود (مؤمن دین خود را از پروردگارش فرا گرفته نه از خود، ایمان مؤمن از کردارش شناخته می شود، و کفر کافر از انکار او معلوم می گردد، ای مردم! مواظب دین خود باشید، زیرا به راستی گناه در این دین (اسلام) بهتر است از نیکی در سایر دینها، بدیها و گناهان در اسلام آمرزیده می شود و نیکی ها در سایر دین ها پذیرفته نمی شود).(۱) همین مطلب را در تفسیر قمی مشاهده می کنیم، البته به اضافه (پس از من هم کسی این چنین تعریف نخواهد کرد).(۲)

۹- در تفسیر آیه((إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ))(۳) (سزاورترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند، و خداوند ولیّ و سر پرست مؤمنان است). از عمر بن یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم شما از آل محمد علیهم السلام هستید، گفتم: از خود ایشان قربانت گردم، فرمود: آری، به خدا سوگند از خود آنان، این جمله را سه بار تکرار کرد. سپس آن حضرت به من نگاه کرد و من به وی نگریستم، و فرمود: ای عمر! خداوند در کتاب خود می فرماید:((إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ))- شایسته ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند.

این حدیث را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از عمر بن یزید روایت کرده است.(۴)

به همین ترتیب این روایت بدون کم و کاست

در تفسیر قمی آمده است.(۵)

۱۰- در تفسیر آیه((وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَاللهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ))(۶)

۱- ۱. مجمع البیان، ج۲، ص۲۵۹.

۲- ۲. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰۸.

۳- ۳. آل عمران / ۶۸.

۴- ۴. مجمع البیان، ج۲، ص۳۱۸.

۵- ۵. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۳.

۶- . آل عمران / ۱۲۱ و ۱۲۲ .

(به یاد آور زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود ـ جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان ـ بیرون رفتی! و خداوند شنوا و داناست) و نیز به یاد آور زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه برگردند) وخداوند پشتیبان آنان بود (و به آنها کمک کرد تا از این اندیشه برگردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل می کنند).

غزوه احد

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که سبب غزوه احد این بود که قریش چون از جنگ بدر بازگشتند، و هفتاد کشته و هفتاد نفر اسیر به مسلمین دادند، ابوسفیان گفت: ای گروه قریش! نگذارید زنانتان بر مرده های شما گریه کنند، زیرا اشک چشم وقتی که بیرون آید غم و کینه نسبت به محمد را از دل بزداید، پس از جنگ احد اجازه دهید که گریه و زاری کنند.

قریش با سه هزار سواره نظام و دو هزار پیاده نظام از مکه بیرون آمدند و زنانشان را نیز با خود بردند. چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، اصحاب خود را جمع کرد و آنان را به جنگ تشویق فرمود. عبدالله ابن ابی سلول گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله از مدینه بیرون نمی رویم تا در کوچه های مدینه با دشمن بجنگیم، تا

همه اهل مدینه از کوچک و بزرگ و زن و مرد و پیر و جوان و قوی و ضعیف و غلام و کنیز بر سر راه ها و پشت بام ها با دشمن جنگ کنند. تا کنون با هیچ دشمنی در داخل مدینه و اندرون حصارهای خود نجنگیده ایم جز اینکه پیروز شده ایم و در هر جنگی که از مدینه بیرون رفتیم شکست خوردیم.

ص:۱۴۹

سعـد بن معـاذ و گروهی دیگر از قبیله اوس برخاسـته، عرضه داشـتند:«ای رسول خـدا! تا کنون کسـی از طایفه عرب بر ما طمع نکرده، درحالی که ما مشـرک بودیم، و اکنون که شـما در بین ما هستی چگونه می تواننـد طمع نماینـد!؟ما حتماً به سوی آنان خواهیم رفت، و با آنان جنگ خواهیم کرد. هرکس از ما کشـته شـد شـهید است، و هر کس مانـد ثواب مجاهد در راه خدا را دارد». رسول خدا صلی الله علیه وآله نظر وی را پذیرفت و با جمعی از اصحاب برای سنگر گرفتن از مدینه خارج شدند، چنان که خداوند متعال می فرماید:((وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ...))

عبدالله بن ابی سلول از رفتن با رسول خدا صلی الله علیه وآله خودداری نمود وجمعی از قبیله خزرج نیز همراه با وی از رفتن به جنگ خودداری کردند. وقتی قریش به احد رسـیدند، رسول خدا صـلی الله علیه وآله به یارانش که ۷۰۰ نفر بودند آماده باش داده بود و عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیر انداز بر درگاه شکاف کوه گماشت تا کفار ازآنجا حمله نکنند. آن حضرت به عبدالله بن جـبیر و یـارانش فرمود: اگر دیـدی که کفـار را حتّی تـا پشت دروازه مکه فراری داده ایم، هرگز از اینجـا برنخیزیـد، و اگر دیدید آنان مارا تا مدینه فراری دادند اینجا را خالی نگذارید، بلکه همین جا ثابت قدم باشید.

ابوسفیان خالد بن ولید را با ۲۰۰ نفر سواره نظام در کمین نهاد و گفت: وقتی دیدی که لشکر ما درحال شکست است، از این شکاف

بر ایشان درآیید و از پشت به آنان حمله کنید.

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله دسـتور داد و اصـحاب موضع گرفتنـد و پرچم را به دست امیر مؤمنـان علیه السـلام داد. انصـار برکفار قریش حمله کردند، و آنان راشکستی مفتضحانه دادند و به این ترتیب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مرکز خیمه ها و سپاه و ادوات قریش قرار گرفتند.

خالـد بن ولید با ۲۰۰ سوار بر عبـدالله بن جبیر حمله ور شدنـد، ولی با تیر باران آنان روبه رو شـده، مراجعت نمودند. همراهان عبدالله بن جبیر چون دیدند یاران

ص:۱۵۰

رسول خـدا صـلی الله علیه وآله اموال و اثاث قریش را غارت می کنند به وی گفتند: یاران ما غنایم جنگی به چنگ می آورند و ما بـدون غنائم می مانیم. عبـدالله گفت: از خـدا بترسـید، پیامبر صـلی الله علیه وآله به ما قبلاً فرمود تا جای خود را هرگز رها نکنیم. ولی آنان سـخن وی را نپذیرفتنـد و یکی یکی جای خود را خالی کردنـد. در نهایت عبـدالله بن جبیر تنها با ۱۲ نفر باقی ماند.

پرچمدار قریش طلحه بن ابی طلحه عبدی از طائفه بنی عبدالدار بود اما علی علیه السـلام او را کشت. پرچم وی را ابوسـعید بن ابی طلحه گرفت که علی علیه السـلام او را هم کشت و پرچم افتـاد. سـپس مسافع بن ابی طلحه پرچم را گرفت، ولی علی علیه السـلام او را نیز کشت و به همین طریق نه نفر از بنی عبدالدار بر سـر پرچم به دست علی علیه السلام کشته شدند، تا اینکه بنده سیاهی از آنان به نام صواب آن را گرفت. علی علیه السـلام به وی رسید و دست راستش را انداخت. صواب پرچم را به دست چپ گرفت که حضـرت دست چپش را نیز برید. غلام پرچم را با باقی مانده دو دست به سینه چسبانید و رو به ابوسفیان کرد و گفت: آیا وظیفه خود را نسبت به عبدالدار

به انجـام رسانـدم؟ علی علیه السـلام ضـربتی بر سـرش زد و او را کشت و پرچم بر زمین افتـاد. در این حـال عمره دختـر علقمه کنانی پرچم را برداشت و بلند کرد.

از سوی دیگر خالـد به طرف عبـدالله بن جبیر حمله ور شـد و یاران عبـدالله به جز چنـد نفر فرار کردنـد سـرانجام خالـد آنان را کشـت و از آن شـکاف از پشت به مسـلمانان حمله کرد. قریش که در حـال فرار بودنـد چـون دیدنـد که پرچمشـان بلنـد شـد بازگشـتند و به آن پنـاه آوردنـد و به مسـلمانان حمله ور شدنـد، یـاران رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله که از جلـو و عقب در محاصـره قرار گرفته بودند و سـرگرم جمع آوری غنیمت جنگی بودند شکست سختی خوردند و به بالای کوه و هر طرفی فرار می کردنـد. چون رسول خـدا صـلی الله علیه وآله مسـلمانان را در حـال فرار دیـد عمـامه از سـر برداشت و فرمود: «به سوی من بیایید من رسول خدایم، کجا فرار می کنید؟ آیا از خدا و پیامبرش می گریزید!؟»

هند دختر عتبه همسر ابوسفیان در میان لشکر بود و هر مردی که از مشرکان فرار می کرد، میل و سرمه دانی به طرف او می انداخت و می گفت: تو زنی بیش نیستی، بگیر و خود را با آن آرایش کن.

حمزه علیه السلام عموی پیامبر صلی الله علیه وآله فرزند عبدالمطلب بر مشرکان حمله می کرد و مشرکین چون وی را می دیدند فرار می کردند، و هیچ کس در برابر او قدرت ماندن نداشت. هند به غلام خود، وحشی وعده داده بود که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله یا علی علیه السلام یا حمزه را بکشد، جایزه ی آن چنانی به او ببخشد و پاداش دهد.

وحشی قبلاً غلام حبشی جبیر بن مطعم بود. وحشی گفت: اما محمد صلی الله علیه وآله که من بر او قدرت ندارم. اما علی را دیدم که آدم بسیار با

احتیاطی است و همه اطراف خود را در نظر دارد و امیدی در کشتن او نیست. پس برای حمزه کمین کردم و دیدم مردم را درهم می پیچد و از کنار من گذشت و بر کنار نهری پا نهاد. پایش فرو رفت و به سر درآمد. من در این زمان اسلحه خود را بر دست گرفته به حرکت درآوردم و به سوی وی پرتاب نمودم، حربه به تهیگاه حمزه نشسته، از جلو بیرون آمد و حمزه به رو در افتاد. من جلو رفتم و شکمش را شکافتم و جگرش را درآورده، برای هند بردم و گفتم: «این جگر حمزه است». هند، جگر حمزه را گرفت و در دهان خود نهاد و در دهان گردانید. خداوند جگر حمزه را در دهان هند چون سنگ سخت گردانید و ناچار هند آن را بیرون افکند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند فرشته ای را فرستاد تا جگر حمزه را به جای خود برگردانید. هند نزدیک جنازه حمزه آمد و گوش و دست و پای وی را برید.

همراه با رسول خدا صلی الله علیه وآله جز دو نفر؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و ابودجانه سماک بن خرشه کسی نماند. هر وقت گروهی به پیامبر صلی الله علیه وآله حمله می کردند حضرت علی علیه السلام به جلو می شتافت وآنان را دفع می کرد تا آنکه شمشیرش شکست. رسول خدا صلی الله علیه وآله شمشیر خود ذوالفقار را به علی علیه السلام داد و خود به گوشه ای از دامنه احد رفت و ایستاد. جنگ منحصر به یک طرف شد و علی علیه السلام همواره با مشرکان می جنگید تا این که هفتاد زخم به سر و صورت و شکم و دست و پای حضرت رسید.

ص:۱۵۲

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود چنین آورده است: جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا! الحق این فداکاری علی علیه السلام مواسات با توست، حضرت فرمود: من از علی ام و علی از من است. جبرئیل عرض کرد: من نیز از

شمایم.(۱)

همین مطلب در تفسیر قمی با اختلافاتی اندک آمده است.(۲)

۱۱-((فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ))(۳)

(به همین جهت آنها از این میدان با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند در حالی که هیچ ناراحتی به آنها نرسید، و از رضای خدا پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است).

چون ابوسفیان و یارانش از احد بازگشتند، و به «روحاء» رسیدند، از بازگشت خود و این که مسلمانان را تعقیب نکردند پشیمان شده، همدیگر را سرزنش نمودند که چرا نه پیامبر را کشتند و نه از زنان مسلمانان اسیر گرفتند و در میان خود گفتند: مسلمانان را کشتید و با این که حتی از آنان رمقی نمانده بود، رهایشان کردید، اکنون بازگردید و همه آنان را ریشه کن نمایید.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و تصمیم گرفت دشمن را بترساند، و قدرت خود و یارانش را به دشمن نشان دهد، لذا یاران خود را برای بیرون رفتن و تعقیب ابوسفیان فرا خواند و فرمود: آیا گروهی که برای خدا محکم باشند وجود ندارد که به دنبال دشمن بروند زیرا این کارباعث خواری دشمن است و دور از شنیدن (گوش ها به خاطر شگفتی آن).

۱- ۱. مجمع البیان، ج۲، صص ۳۷۶.
۲- ۲. تفسیر قمی، ج۱، صص ۱۱۸ – ۱۲۳.
۳- ۳. آل عمران / ۱۷۴.

گروهی با همه زخم هایی که داشتند حاضر شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله ندا داد که با ما حاضر نشود جز گروهی که دیروز با ما حضور داشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله به این علت بیرون آمده اند که

دشمن را بترساند و نیروی خود را در تعقیب آنان نشان دهد و به آنان ثابت کند که کشته و زخمی دادن پیشین آنان را سست نکرده است و در نهایت دشمن از بازگشت منصرف شود. پیامبر صلی الله علیه وآله با هفتاد تن بیرون آمدند تا به حمراء الأسد رسیدند، که تا مدینه هشت میل فاصله داشت.

علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیرخود می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا کسی هست که خبر مشرکان را برایم بیاورد؟ هیچ کس جواب حضرت را نداد جز علی علیه السلام که عرض کرد: من خبر آنان را برای شما می آوردم. حضرت فرمود: برو و بنگر اگر آنان سوار اسب شده و شتران را کنار گذاشته اند آهنگ مدینه دارند و اگر شتر سوار شده و اسبها را کنار گذاشته اند قصد مکه دارند».

امیرمؤمنان علی علیه السلام با همه زخم ها و دردها تا نزدیک مشرکان رفت و آنان را دید که بر شتر سوارند و اسب ها را رها کرده اند. حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام برگشت و جریان را به رسول خدا صلی الله علیه وآله گزارش داد حضرت فرمود: آنان قصد رفتن به مکه دارند. چون حضرت به مدینه رسید جبرئیل فرود آمد که یا محمد صلی الله علیه و آله! خداوند دستور می دهد که برای تعقیب آنان از شهر بیرون بروی و جز زخمی ها با تو نیایند. زخمی ها به مداوی زخمهایشان پرداختند و خداوند این آیه را فرستاد: «در تعقیب مشرکان سستی نکنید، اگر شما زخمی شدید و دردناکید آنان نیز زخمی شده درد می کشند»(۱).

۱- ۱. نساء / ۱۰۴.

پس از آن مسلمانان با همه زخم و جراحتی که داشتند با پیامبر صلی الله علیه وآله از مدینه بیرون رفتند.(۱)

۱۲-((الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ...))(۲)

(خردمندان که با آفرینش آسمانها و زمین به یگانگی خداوند استدلال می کنند کسانی اند که در حال ایستاده (سلامتی) و نشسته و خوابیده (بیماری) یعنی همه حالات خدا را یاد می کنند).

علی بن ابراهیم قمی آن را در تفسیر خود روایت کرده است.(۳)

۱۳-((يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...))(۴)

(ای مردم! از پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را از وی آفرید).

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که خداوند متعال حوّاء را از بهترین سرشت باقی مانده از آفرینش آدم علیه السلام خلق نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است(۵): او را از پایین ترین دنده وی آفریده.(۶)

۱۴-((وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّهٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ حَسِيبًا))(۷)

(هر گاه به شما تحیت گویند پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا (لااقل) همان گونه پاسخ گویید، خداوندحساب همه چیز را دارد).

۱- ۱. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۳۱.

۲- ۲. آل عمران / ۱۹۱.

۳- ۳. مجمع البیان، ج۲، ص۴۷۳ و تفسیر قمی، ج۱، ص۱۳۶.

۴- ۴. نساء / ۱.

۵- ۵. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۳۸.

۶- ۶. مجمع البیان، ج۳، ص۸.

۷- ۷. نساء / ۸۶.

علی بن ابراهیم در تفسیر(۱) خود از صادقین علیهما السلام آورده است که منظور از تحیت در

آیه، سلام است و نیکیهای دیگر.(۲)

۱۵ -((إِلا الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلَی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ مِیثَاقٌ أَوْ جَاءُوکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ یُقَاتِلُوکُمْ أَوْ یُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ...))(۳)

(کافران را بگیرید و بکشید) جز آنان که به قومی می پیوندند که میان شما و ایشان عهد و پیمانی باشد یا نزد شما آیند در حالی که از جنگ با شما و جنگ با آنان سینه شان به تنگ آمده است).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده:(۴) منظور از این آیه قبیله اشجع است که هفتصد نفر بودند و با سرکردگی مسعود بن دخیله به مدینه آمدند. پیامبر صلی الله علیه وآله برای آنان بارهای خرما به عنوان مهمانی فرستاد و فرمود: «بهترین هدیه چیزی است که در وقت نیاز فرستاده شود». سپس از آنان پرسید: برای چه به مدینه آمده اید؟ عرض کردند خانه های ما به شما نزدیک است، و دوست نداشتیم که با شما و قوم بنی ضمره که میان ایشان پیمان صلح بود جنگ کنیم، زیرا در برابر آنان در اقلیت هستیم. ما آمده ایم با شما پیمان دوستی ببندیم و در امان باشیم. پیامبر گرامی با آنان پیمان بست و آنان به شهرهای خویش باز گشتند، به همین جهت خداوند دستور فرمود که متعرض آنان نشوند.(۵)

۱۶-((لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ...))(۶)

۱- ۱. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۵۳.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۳، ص۱۴۸.

۳- ۳. نساء / صلی الله علیه و آله ۰.

۴- ۴. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۵۴.

۵- ۵. مجمع البیان، ج۳، ص۱۵۳.

۶- ۶. نساء / ۱۱۴.

(در بسیاری از گفت و گوهای در گوشی (و محرمانه) آنان خیری نیست، جز کسی که دستور دهد به صدقه دادن یا نیکی نمودن یا اصلاح میان مردم).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید:(۱) پدرم از ابن ابی عمیر، از حماد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: خداوند تحمّل را در قرآن واجب کرده است، راوی عرض کرد: فدایت شوم تحمّل چیست؟ فرمود: تحمّل این است که صورتت از صورت برادر دینیت اعراض کرده باشد، و تو آن را با گشادگی متوجه وی سازی، و منظور از((لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ))همین است. هم چنین در حدیثی دیگر می گوید: پدرم از بعضی مردان (و استادان) خود روایتی که خود سندش را به حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می رساند نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«خداوند زکات جاه و مقام را بر شما واجب کرده است همان گونه که زکات مال را بر شما واجب نموده است».(۲)

۱۷-((وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلا))(۳)

(دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد، وخدا ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد).

وجه دیگری که درباره خلیل بودن ابراهیم علیه السلام گفته شده این است که در تفسیر روایت شده که ابراهیم علیه السلام از مهمانان پذیرایی می نمود و مسکینان را اطعام می کرد تا این که مردم گرفتار قحطی شدند. حضرت ابراهیم علیه السلام دوستی در مصر داشت و به قصد فراهم نمودن خوراك خانواده رهسپار مصر شد. ولی از جانب او چیزی نصیب آن حضرت نشد. در بازگشت به طرف

۱- ۱. تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۶۰.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۳، ص۱۸۹.

۳- ۳. نساء / ۱۲۵.

خانواده از شنزاری نرم گذشت و جوال های خود را برای این که خانواده اش ناراحت نشوند از ماسه نرم پر کرد و به خانه آمد. برای این که خجالت می کشید در گوشه ای خوابید و خوابش برد. خداوند ماسه ها را به آرد بدل نمود. خانواده اش جوال ها را گشوده، نان پختند و از آن نان برای حضرت ابراهیم آوردند. ایشان پرسید این نان را ازکجا آوردید؟ گفتند: از آردی که از رفیق مصری ات آوردی. گفت: آری او دوست من است، ولی مصری نیست، از این رو خداوند سبحان وی را خلیل نامید.

این مطلب را علی بن ابراهیم(۱) از پدر خود از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.(۲)

۱۸-((وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ...))(۳)

(شما هرگز نمی توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش کنید).

علی بن ابراهیم در تفسیر(۴) خود فرموده که مردی از زندیقان (مجوسان) از ابوجعفر احول(۵) درباره این دو عبارت از فرمایش خداوند سبحان سئوال کرد.((فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً))(۶)

۱- ۱. تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۶۰.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۳، ص۲۰۱.

۳- ۳. نساء / ۱۲۹.

۴- ۴. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۶۲ .

۵- ۵. ابوجعفر محمد بن علی بن نعمان بجلی، کوفی، صیرفی (احول) مؤمن الطاق که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بود.

۶- ۶. نساء / ۳.

و نیز این فرموده که:((وَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتَامَی فَانْکِحُوا مَا طَابَ لَکَمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَی وَثُلاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَهً أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ذَلِکَ أَدْنَی أَلا تَعُولُوا))(۱)

(و اگر می ترسید که هنگام ازدواج با دختران یتیم عدالت را رعایت نکنید (از ازدواج با آنان چشم پوشی کنید) با زنان

پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر، و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد رعایت نکنید) تنها یک همسر بگیرید و یا از زنانی که مالک آنهایید استفاده نمایید، این کار از ظلم و ستم، بهتر جلوگیری می کند).

فرد زندیق ادعا کرد که میان این دو فرمایش ناسازگاری است. ابوجعفرمی گوید: در این باره جوابی نداشتم تا آنکه به مدینه رفته خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان پرسیدم، فرمود: امّا فرمایش خدای متعال:((فَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تَعْدِلُوا))منظور نفقه است و اما فرمایش((وَلَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا))منظور محبت است، زیرا هیچ کس نمی تواند میان دو همسر در محبت، عدالت و تساوی بر قرار کند. ابوجعفر احول می گوید: به طرف آن مرد (زندیق) بازگشتم و به او پاسخ دادم گفت این پاسخی است که ازحجاز با خود آورده ای.(۲)

۱۹-((وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ إِلا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...))(۳)

(هیچ یک از اهل کتاب (یهود و نصارا) نیستند؛ جز اینکه پیش از مرگ خود به او ایمان می آورند).

ص:۱۵۹

۱- ۱. نساء / ۳.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۳، ص۲۰۷.

۳- ۳. نساء / ۱۵۹.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود(۱) بیان کرده که پدرش از سلیمان بن داود منقری از ابوحمزه ثمالی از شهر بن حوشب نقل کرده که حجاج بن یوسف می گفت: آیه ای در کتاب خدا مرا حیران و درمانده کرده است و آن فرمایش خداوند است که: ((وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ))، به خدا سوگند دستور می دهم و گردن یهودی یا نصرانی زده می شود، سپس چشمانم را می دوزم و می بینم که لب های آنان حرکت نمی کند (و حرفی

نمی زنند) تا از روی زمین برداشته شوند.گفتم: خداوند کار امیر را به صلاح آورد، معنی آیه این نیست. گفت پس مقصود چیست؟ گفتم: حضرت عیسی علیه السلام پیش از رستاخیز به جهان فرود خواهد آمد و هیچ یک از پیروان کیش یهود و نصرانی و جز او نمی ماند مگر اینکه پیش از مرگ حضرت عیسی علیه السلام به وی ایمان خواهند آورد و آن حضرت پشت سر حضرت مهدی [عج الله] نماز خواهد خواند.

حجاج گفت: وای بر تو! این مطلب را از کجا فهمیدی و ازکجا آورده ای؟ گفتم: محمد بن علی باقر فرزندعلی بن الحسین فرزند علی بن ابی طالب برایم نقل فرموده است.

حجّاج گفت: سوگند به خداوند از چشمه سار زلال آورده ای!

به شهر بن حوشب گفتند: منظورت چه بود (که این گونه پاسخش دادی؟) گفت: می خواستم وی را به خشم آورم.(۲)

۲۰-((...وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأَزْلامِ...))(۳)

(و همچنین حرام است قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی...)

ص:۱۶۰

۱- ۴. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۶۵.
۲- ۱. مجمع البیان، ج۳، ص۲۳۶.
۳- ۲. مائده / ۳.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود(۱) از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده، است که تعداد تیرها ده عدد بود که از هفت عدد آنها سهم داشتند و در سه عدد تیر سهم نداشتند. هفت عدد سهم دار بدین نام بوده اند: فذ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب، معلی و آن سه عدد که سهم نداشتند به نام های سفح، المنیع، و وغد خوانده می شدند.

تیرهای سهمدار به ترتیب هر کدام یک سهم بیشتر از قبلی داشته است بدین گونه که فذ یک سهم،توأم دو سهم و معلی هفت سهم.

آنان گوسفندی را می کشتند و گوشت آن را به بخش هایی قسمت می کردند.آن گاه تیرها را به دست یک نفر داده، تا به نام افراد تیرها را بیرون بیاورد و بهای گوسفند به گردن کسانی بود که آن سه تیر بدون سهم به نامشان در می آمد و تیر های سهمدار به نام هر کس در می آمد برابر آن، صاحب تیر سهم خود را می گرفت.(۲)

۲۱-((...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...))(۳)

(امروز دین شما را کامل کردم)

علی بن ابراهیم در تفسیر خود(۴) فرموده که پدرم از صفوان از علا و محمد بن مسلم، از حضرت امام باقر علیه السلام نقل نموده است که نزول آیه در کراع الغمیم(۵) بوده، و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجفه به پا داشت.(۶)

۲۲-((يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ...))(۷)

(از تو (ای رسول من) می پرسند: برای آنان چه چیز حلال است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال است و شکارسگان که با آنها شکار می کنید... پس از آنچه برای شما نگه میدارند بخورید).

---

۱ - ۳. تفسیر قمی، ج۱، ص۱۶۹ او این روایت را به هیچ یک از صادقین علیهما السلام نسبت نداده است، بلکه به عنوان قال بیان شده.

۲- ۱. مجمع البیان، ج۳، ص۲۷۲.

۳- ۲. مائده / ۳.

۴- ۳. تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۷۰ با اختلاف جزئی.

۵- ۴. مکانی است میان مکه و مدینه.

۶- . مجمع البیان، ج۳، ص۲۷۴.

۷- ۶. مائده / ۴.

علی بـن ابراهیـم در تفسـیر خـویش به اسـناد خـود از ابـوبکر حضـرمی از حضـرت صـادق علیه السـلام روایت کرده که از آن حضـرت سـئوال کردم از شـکار بازهـا وکرکس ها و یوزپلنگ ها و سگ ها؟ فرمود: جز آنچه تـذکیه کرده ایـد نخوریـد مگر شکار سگ ها، عرض کردم: اگر کشته باشد؟

فرمود: بخورید که خداوند می فرماید (و ما علمتم من الجوارح مکلبین) (و نیز صـید) حیوانات شـکاری و سگ های آموخته و تربیت یافته سپس فرمود: تمام حیوانات درنده، شکار را برای خود شـکار می کنند، جز سگ آموزش یافته که شـکار را برای صاحبش می گیرد. سپس فرمود: هر گاه سگ تعلیم دیـده را فرسـتادی، نام خدا را ذکر کن که همین در حکم سـر بریدن آن شکار است.(۱)

۲۳-((یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَلا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ...))(۲) (ای کسانی که ایمان آورده ایـد! هر کس از شـما از آیین خود باز گردد. خداونـد گروهی را می آورد کـه آنهـا را دوست دارد و آنهـا او را دوست دارنـد، دربرابر مؤمنـان متواضـع، و در برابر کـافران سرسخت و نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی هراسند).

علی بن ابراهیم بن هاشم بیان کرده که: آیه درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فی فرجه و یاران وی نازل شده است(۳).

۲۴-((جَعَلَ اللهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ...))(۴)

(خداوند کعبه _ بیت الحرام _ را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرارداده، و هم چنین ماه حرام).

۱- ۱. مجمع البیان، ج۳، ص۲۷۸ و تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۷۰.

۲- ۲. مائده / ۵۴ .

۳- ۳. مجمع البیان، ج۳، ص۲۷۸ و تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۷۰.

۴- ۴. مائده / ۵۴.

گفته شده معنی (قیاما للناس) این است که اگر خانه کعبه را یک سال رها کنند و حج نکنند، مهلت داده نخواهند شد و هلاک شوند، این معنی را علی بن ابراهیم از معصومین علیهم السلام روایت کرده و فرموده «تا وقتی که مردم به سوی کعبه حج گزارند هلاک نخواهند شد، اما هر گاه کعبه ویران شود و حج را رها کنند،

نابود خواهند شد.(۱)

۲۵-((بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ))سوره انعام

علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدر خود از حسین بن خالد، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: سوره انعام یکباره نازل شده که هفتاد فرشته آن را بدرقه کردند به طوری که صدای تسبیح و تهلیل و تکبیر آنان بلند بود. هر کس این سوره راتلاوت نماید آن فرشته ها بر وی تا روز رستاخیز درود فرستند.(۲)

۲۶-((فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ))(۳)

(و دنباله جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند جهانیان است).

علی بن ابراهیم از پدرش از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود مقری از فضیل بن عیاض از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که درباره ورع از حضرت پرسیدم، فرمود: کسی ورع دارد که از محرمات الهی پرهیز و دوری نماید. کسی که از امور شبهه ناک پرهیز نکند، درحرام می افتد بدون این که حرام را بشناسد. وکسی که کارزشت و بد را ببیند و با داشتن توانایی درصدد جلوگیری برنیاید او دوست دارد معصیت خدا شود، و چنین شخصی دشمنی خود را با خدا آشکار نموده است. و کسی که بقا و ماندن ستمکاران را دوست داشته باشد او دوستدار معصیت خداست و خداوند خود را به خاطر هلاک ستمکاران ستایش نموده است. و فرموده((فقطع...))دنباله و نسل گروهی که ستم می کردند قطع شد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.(۴)

ص:۱۶۳

۱- ۱. مجمع البیان، ج۳، ص۴۲۴ و تفسیر قمی، ج۱، ص۱۹۴.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۴، ص۶ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۰۱.

۳- . انعام / ۴۵.

۴- ۱. مجمع البیان، ج۴، ص۵۶ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۰۸.

۲۷-((وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ

فَصَّلْنَا الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ))(۱)

(او کسی است که برای شما ستارگان را قرارداد تا به وسیله آنها در تاریکی های بیابان و دریا راه یابید، براستی ما آیات و نشانه های خود را برای گروهی که خواهان هدایتند توضیح دادیم).

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده: «به راستی ستارگان؛ آل محمد علیهم السلام هستند».(۲)

۲۸-((وَعَلَی الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَایَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِکَ جَزَیْنَاهُمْ بِبَغْیِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ))(۳)

و بر یهودیان هر حیوان سمدار را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند چربی آنها را تحریم نمودیم، جز چربی هایی که بر پشت یا دو پهلوی آنها قرار دارد یا آن مقداری که با گوشت به هم آمیخته است، این تحریم را به خاطر ستمی که می کردند به آنها کیفر دادیم، حقّاً ما راست می گوییم. (در تفسیر ذلک جزیناهم ببغیهم) گفته شده که پادشاهان بنی اسرائیل نیازمندان خودشان را از گوشت پرنده و چربی ممنوع کرده بودند. خداوند به علت ستم آنان نسبت به فقرا و نیازمندان، گوشت و چربی را بر ملوک تحریم فرمود. این معنی را علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده است.(۴)

۱- ۲. انعام / صلی الله علیه و آله۷.

۲- ۳. مجمع البیان، ج۴، ص۱۲۰ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۱۸.

۳- . انعام / ۱۴۶.

۴- ۱. مجمع البیان، ج۴، ص۱۸۵ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۲۶.

۲۹-((وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكَمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ))(۱)

(بهشتیان دوزخیان را صدا می زنند که: آنچه پروردگار ما به ما وعده داده بود همه

را حق یافتیم، آیا شما نیز آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ گویند: آری. پس اعلان کننده ای در میان آنها ندا کند که لعنت و دوری از رحمت خداوند بر ستمکاران باد).

از امام رضا علیه السلام نقل شده که اعلان کننده، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است. این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده است.(۲)

۳۰ -((ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ))(۳)

(پروردگار خود را از روی تضرع و پنهانی بخوانید، همانا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد).

گفته شده که تضرع، بلندی صدا و خفیه، آهستگی صداست؛ یعنی او را آشکارا و پنهان بخوانید. این معنی را علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابومسلم نقل کرده است.

۳۱-((فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ))(۴)

(سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود). و در کتاب علی بن ابراهیم آمده است که خداوند صیحه و زلزله را برایشان فرستاد و آنها به هلاکت رسیدند.(۵)

۱- ۲. اعراف / ۴۴.

۲- ۳. مجمع البیان، ج۴، ص۲۵۹ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۳۵ «یؤذن أذاناً یسمع الخلائق کلها».

۳- . اعراف / ۵۵.

۴- . اعراف/ ۷۸.

۵- ۱. مجمع البیان، ج۴، ص۲۹۶ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۳۳.

۳۲-((فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ))(۱)

سپس طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را بر آنها- به عنوان نشانه های جدا از هم - فرستادیم. پس آنها کبر ورزیدند و گروه بزهکاری بودند.

ابن عباس و سعید بن جبیر و محمد بن اسحاق بن یسار و علی بن ابراهیم به روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می گویند: آنگاه که جادوگران ایمان آوردند و فرعون مغلوب شد، او و قومش بر کفر ماندند: هامان به فرعون گفت: بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده اند، آنها را زندانی کن. فرعون همه افرادی را که به موسی ایمان آورده بودند زندانی کرد. خداوند نشان های خود را پی در پی برای آنها آورد و آنان را گرفتار قحطی نمود و سپس طوفان را بر آنها نازل کرد و خانه هایشان را ویران نمود. آنان در صحرا خیمه زدند و خانه های فرعونیان را آب فرا گرفت، ولی به خانه های بنی اسرائیل حتی یک قطره آب وارد نشد. زمین های زراعتی در زیر آب پنهان شد و نتوانستند کشت کنند. به موسی علیه السلام گفتند از پروردگارت بخواه که ما را از این باران نجات دهد تا ما به تو ایمان بیاوریم و بنی اسرائیل را همراه تو بفرستیم، موسی علیه السلام دعا کرد و آنها نجات یافتند، ولی ایمان نیاوردند. هامان به فرعون گفت: اگر بنی اسرائیل را آزاد کنی موسی علیه السلام بر تو غالب می شود و سلطنت تو از بین می رود.

خداوند آن سال زمین را سر سبز و خرم، و کشتزار و میوه را فراوان نمود، فرعونیان گفتند: این آب و فراوانی فقط نعمتی است برای ما. بنا به قول علی بن ابراهیم در سال دوم، و به قول دیگر مفسران: در ماه دوم، خداوند ملخ

۱- ۲. اعراف / ۱۳۳.

فرستاد و همه زراعتها را خورد. آنگاه به خوردن درها و لباسها و اثاثیه پرداخت تا آنجا که موها و ریش های آنان را نیز می کند. ملخ ها در خانه های بنی اسرائیل وارد نمی شدند و هیچ گونه صدمه ای

بر آنان وارد نمی نمودند. فرعونیان به ناله در آمدند تا این که فرعون به موسی علیه السلام گفت: از خداوند بخواه ملخ ها را دفع کند تا بنی اسرائیل را آزاد کنیم. موسی علیه السلام دعا کرد و ملخ ها پس از یک هفته – از شنبه تا شنبه _ رفتند.

می گویند موسی علیه السلام بیرون آمد و با عصا به مشرق و مغرب اشاره نمود و ملخ ها از همان جا که آمده بودند بازگشتند، آن چنان که گویی ملخ ها هرگز نبودند. بازهم هامان نگذاشت فرعون بنی اسرائیل را آزاد کند.

بنا به روایت علی بن ابراهیم، در سال سوم و به قول سایر مفسران درماه سوم، خداوند ملخ هایی ریز و بی بال فرستاد که بدترین نوع ملخ بودند و در کمترین مدت همه چیز را خوردند، و زمین را برهنه نمودند.

برخی می گویند: موسی علیه السلام مأمور شد به عین الشمس برود و عصای خود را به تلّی از ماسه بزند همین که عصای خود را زد، شپش های بسیاری پدیدار شد. این شپش ها به لباس های مردم داخل می شدند و آنها را می گزیدند و هر کس خوراک می خورد، خوارکش پر از شپش می شد الخ.(۱)

۳۳-((... سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ))(۲)

(برای او (موسی علیه السلام) در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم، و بیانی از هر چیز نمودیم، پس آن را با جدیت بگیر، به قوم خود دستور بده، به نیکوترین آنها عمل کنند؛ (و آنها که به مخالفت برخیزند کیفر آنها دوزخ است) و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد).

۱- ۱. مجمع البیان: ج ۴، ص ۳۴۰؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۳۹: بدون سند و اسناد به امام و با اختلاف در عبارت و معنی.

۲- ۲. اعراف / ۱۴۵ .

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که معانی((سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ))این است که گروهی فاسق و بزهکار می آیند که حکومت را به دست می گیرند.(۱)

۳۴-((وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ...))(۲)

(موسی علیه السلام از قوم خود هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند) گفت: پروردگارا اگر می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی، آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند (مجازات و) هلاک می کنی؟...).

در بین دانشمندان تفسیر، اختلاف است که موسی علیه السلام برای چه و کی هفتاد نفر را برگزید. ابوعلی جبائی و ابومسلم و جمعی از مفسران می گویند: موسی علیه السلام هنگامی آنها را برگزید که برای سخن گفتن با خداوند به میقات می رفت، برای این که آنها در موقع تکلم و نزول تورات حاضر و شاهد باشند تا اگر بنی اسرائیل به فرمایش موسی علیه السلام اعتماد نکردند آنان گواه باشند. هنگامی که در میقات حاضر شدند و سخن حق تعالی را شنیدند، درخواست رؤیت و دیدن خدا را نمودند، در نتیجه صاعقه آنان رافرا گرفت. سپس خداوند آنان را زنده کرد.

خداوند سبحان سخن را از داستان میقات آغاز کرد و سپس به بیان داستان گوساله پرداخت و هنگامی که به اتمام رسید به باقی مانده داستان بازگشت. سپس این میقات همان اولین میعادی است که (در سابق) گذشت.

این قول را علی بن ابراهیم درتفسیر خود روایت کرده و صحیح است.(۳)

۱- ۱. مجمع البیان، ج۴، ص۳۵۵ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۴۲.

۲- ۲. اعراف / ۱۵۵ .

۳- ۳. مجمع البیان، ج۴، ص۳۶۸ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۴۳.

۳۵-((وَإِذْ قَالُوا اللهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ))(۱)

(و به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این قرآن حق است، و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرودآر، یا عذابی دردناک برای ما بفرست).

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله به قریش فرمود: من پادشاهان دنیا را می کشم، و سلطنت را به شما می دهم، از من پیروی کنید تا بر عرب وعجم حکومت نمایید. ابوجهل از روی حسادت به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: بار پروردگارا! اگر این قرآن حق است تا پایان آیه. سپس گفت: خداوندا ما آمرزش تو را خواهانیم، پس خداوند (ما كان الله ليعذبهم) تا آخر را نازل فرمود.(۲)

۳۶-((مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ))(۳)

(هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد. (جای پای خود را در زمین استوار کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیه آزاد کنید، ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند توانا و حکیم است).

در کتاب علی بن ابراهیم آمده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را کشت؛ انصار ترسیدند که همه اسیران کشته شوند، گفتند: ای رسول خدا! ما هفتاد نفر را کشتیم و آنان قوم و قبیله تو هستند، می خواهی آنان را ریشه کن کنی؟ از

۱- ۱. انفال/ ۳۲.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۴، ص۴۶۱ و تفسیرقمی، ج۱، ص۲۷۵.

۳- ۳. انفال / ۶۷.

آنها فدیه بگیر، این سخن را وقتی گفتند که در ارتش قریش هرچه را از غنائم جنگی یافتند گرفته بودند. وقتی این درخواست را از رسول خدا صلی الله علیه وآله نمودند این آیه نازل شد((مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى))تا پایان و به آنان اجازه گرفتن فدیه داده شد که فدیه گیرند و اسیران را آزاد کنند.(۱)

۳۷-((وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ *آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ))(۲)

(و بنی اسرائیل را از دریا (رود نیل) عبور دادیم، فرعون و لشگریانش از روی ستم و تجاوز دنبال آن ها رفتند تا این که غرق شدن دامنش را گرفت (فرعون) گفت: ایمان آوردم به اینکه معبودی نیست جز خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، و من از مسلمانانم (به او گفته شد) اکنون در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی).

علی بن ابراهیم بن هاشم به استناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده، است که جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله نرسید جز غمگین و گرفته. همواره از زمانی که خداوند فرعون را هلاک کرد افسرده و غمگین بود. وقتی خداوند دستور داد این آیه را نازل کند، جبرئیل شاد و خندان نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: حبیب من جبرئیل! تا این ساعت هر گاه می آمدی غم و اندوه در رخسارت نمایان بود،جبرئیل عرض کرد: آری ای محمد وقتی خداوند فرعون را غرق کرد؛ گفت ایمان آوردم به این که معبودی نیست جز آنکه بنی اسرائیل به وی ایمان آورد، من مشتی گل برداشته به دهانش انداختم. سپس به او

۱- ۱. مجمع البیان، ج۴، ص۴۹۴ و تفسیر قمی، ج۱، ص۲۶۸.

۲- ۲. یونس / صلی الله علیه و آله ۰ و صلی الله علیه و آله ۱.

گفتم: الآن ایمان می آوری و حال آنکه قبلاً عصیان نمودی و از مفسدان بودی!؟ پس از آن ترسیدم رحمت خداوند شامل حال او شود. وخداوند مرا بر آنچه کردم عذاب فرماید، اکنون که مأمور شدم این آیه را بر تو نازل کنم. ایمن گشتم و فهمیدم که کارم مورد رضای خداوند بوده است.(۱)

۳۸-((فَلَوْلا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ))(۲)

چرا هیچ یک از آبادی ها ایمان نیاوردند (و ایمانشان به موقع باشد) و به حالشان سود دهد، جز قوم یونس آنگاه که ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در دنیا از آنان برطرف کردیم، و آنان را تا مدت معینی (تا پایان عمرشان) بهره مند ساختیم.

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود، از ابن ابی عمیر از جمیل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: در میان ایشان مردی بود عابد که نام وی ملیخا بود و مرد دیگری بود عالم به نام روبیل. عابد به یونس علیه السلام می گفت: این گروه را نفرین کن، ولی عالم یونس علیه السلام را از نفرین کردن جلوگیری می کرد و می گفت: نفرین نکن، زیرا که خداوند نفرین تو را اجابت می کند، و خدا هلاک و نابودی بندگانش را دوست ندارد حضرت یونس علیه السلام گفتار عابد را پذیرفت و نفرین کرد. سپس خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که در فلان ماه و فلان روز عذاب بر آنان نازل خواهد شد.

وقتی زمان عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام همراه عابد از میان آنان بیرون رفت، ولی عالم در میان آنان ماند. وقتی روز عذاب فرا رسید؛

۱- ۱. مجمع البیان، ج۵، ص۲۲۳ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۱۶.

۲- ۲. یونس / صلی الله علیه و آله۸.

عالم به آنان گفت به درگاه خدا رو آورده، به او پناه ببرید، شاید خداوند بر شما رحم کند، و عذاب را از شما برگرداند، شما از شهر به بیابان بروید و میان زنان و فرزندان و حیوانات و بچه هایشان جدایی افکنید و سپس گریه کنید و خدا را بخوانید و دعا کنید.

قوم یونس دستور عالم را اجرا کردند، و خداوند عذابی را که نازل شده و به آنان نزدیک بود بازگرداند. حضرت یونس علیه السلام عصبانی شد و از آنجا بیرون رفت - همچنان که خداوند متعال از او نقل می کند - تا به ساحل دریا رسید. کشتی را دید که بارگرفته و آماده حرکت بود. یونس علیه السلام از آنان خواست او را هم سوار کنند. آنان نیزحضرت یونس علیه السلام را سوار کردند تا به وسط دریا رسیدند، خداوند نهنگ بزرگی را فرستاد و کشتی را نگه داشت. در این حال قرعه کشیدند و قرعه، به نام یونس علیه السلام درآمد. بنابراین او را بیرون نمودند و در دریا انداختند. نهنگ وی را بلعید و درمیان آب به راه افتاد.

گفته شده که به کشتی بانان گفتند: قرعه می کشیم، وهرکس قرعه به نام وی درآمد او را در آب می اندازیم، زیرا در این کشتی بنده ای نافرمان و فراری است. هفت بار قرعه کشیدند که در هربار نام یونس علیه السلام درآمد. آن حضرت برخاست و گفت: من بنده نافرمان فراری ام، و خود را در آب انداخت و نهنگ وی را بلعید. خداوند به آن نهنگ وحی کرد، مویی از وی را میازار، چون من شکم تو را زندان وی قراردادم، و او را خوراک تو قرار ندادم. یونس علیه السلام در شکم نهنگ سه روز و به قولی هفت روز و بنابر نقلی دیگر چهل روز درنگ کرد

تا آخر.(۱)

۳۹-((وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ))(۲)

۱- ۱. مجمع البیان، ج۵، ص۲۳۰ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۱۸. با اختلاف در عبارت.

۲- ۲. هود / ۳۸ و ۳۹.

(او کشتی می ساخت، و هرگاه گروهی از قو م او می گذشتند؛ وی را مسخره می کردند، گفت: اگر امروز شما ما را مسخره می کنید، ما هم شما را (روزی) مسخره خواهیم کرد، آنچنان که شما مسخره می کنید. به زودی خواهید فهمید عذاب، چه کسی را خوار خواهد کرد، و عذاب همیشگی بر او فرود می آید؟!)

علی بن ابراهیم از پدر خود از صفوان از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: آن حضرت فرمود: وقتی خداوند خواست قوم نوح را به هلاکت برساند، تا چهل سال رحم زنان را نازا نمود، و فرزندی متولد نگشت. وقتی نوح علیه السلام از ساختن کشتی فراغت یافت؛ خداوند به وی دستورداد که به زبان سریانی فریاد کند که همه حیوانات کنار اوجمع شوند، سپس همه حیوانات جمع شدند و از هر جنس حیوانی یک جفت را داخل کشتی نمود.(۱)

۴۰-((قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَهِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ))(۲)

(یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید، وی را در نهانگاه چاه بیفکنید، تا برخی از کاروانیان او را برگیرند (و او را با خود به جای دیگری دور ببرند).

گوینده این سخن «روبین» بود بنا بر قول قتاده و ابن اسحاق و او پسر خاله یوسف بود که بهترین آنان از جهت نظر و رأی بود که

آنان را از کشتن یوسف باز داشت. و گفته شده او «یهودا» بود و بنا برقولی گفته شده او «لاوی» بود که این قول را علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است.(۳)

۴۱-((فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَهِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ))(۴)

۱- ۱. مجمع البیان، ج۵، ص۲۷۲ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۲۸.

۲- ۲. یوسف / ۱۰.

۳- ۳. مجمع البیان، ج۵، ص۳۶۵ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۴۲.

۴- ۴. یوسف /۱۵.

(چون یوسف را بردند، و توافق کردند که وی را در ته چاه قرار دهند، ما به او وحی نمودیم که تو آنان را به این کارشان آگاه خواهی کرد، و آنان نمی فهمند).

علی بن ابراهیم روایت نموده که یوسف علیه السلام در چاه گفت: یا اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی من ترحم فرما.(۱)

۴۲-((وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ))(۲)

(و دوجوان همراه او (یوسف) وارد زندان شدند، یکی از آنان گفت: من درخواب دیدم (انگور) برای شراب می فشارم، و دیگری گفت: من درخواب دیدم که نان برسرم حمل می کنم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که ما تو را از نیکوکاران می بینم).

یوسف علیه السلام وقتی وارد زندان شد به زندانیان فرمود: من خواب تعبیر می نمایم. یکی از غلامان به رفقیش گفت: بیا وی را بیازماییم، لذا از وی - بدون این که خوابی ببینند- تعبیر خوابشان را پرسیدند. ابن مسعود چنین گفته است.

همچنین گفته شده که خواب دیدنشان راست و

حقیقت بود، ولی انکارشان (که ماخواب ندیده بودیم) دروغ بود. این مطلب از مجاهد وجبائی نقل شده است. و گفته شده آن کس که به دار آویخته شد دروغگو بود و دیگری راستگو. این قول ابی مجلز است که آن را علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود از امامان علیهم السلام روایت کرده است.(۳)

۴۳ -((ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ))(۴)

ص:۱۷۴

۱- ۱. مجمع البیان، ج۵، ص۳۷۳ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۴۳.
۲- ۲. یوسف / ۳۶.
۳- ۳. مجمع البیان، ج۵، ص۴۰۰ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۴۶.
۴- ۴. یوسف / ۴۹.

(پس از آن سالی فرا می رسد که باران بسیار نصیب مردم می شود و در آن سال مردم عصاره (میوه ها و دانه های روغنی را) می گیرند (و سالی پر باران و برکت خواهد شد).

در کتاب علی بن ابراهیم آمده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی در محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام این آیه را خواند، و گفت: (یعصرون) با یاء و کسر صاد. حضرت فرمود: وای برتو! چه چیز را می فشارند؟ آیا شراب را می فشارند؟ آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پس آیه را چگونه بخوانم؟ فرمود:((عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصَرُونَ))با یاء مضمومه و صاد مفتوحه، یعنی پس از سال های خشک سالی از نعمت باران بهره مند می شوند. و براین دلالت می کند فرمایش خدای متعال((وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا))(۱) از ابرهای بارانی آب فراوان فرو ریختیم.(۲)

۴۴-((وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ))(۳)

و ما اینگونه به یوسف توانائی دادیم، که

در هرجای زمین (مصر) بخواهد منزل گزیند، ما به رحمت خود هر کس را بخواهیم بهره مند سازیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.

در تفسیر علی بن ابراهیم است که گفت: وقتی عزیر (مصر) مرد؛ که سال های قحطی بود، زن عزیز فقیر و نیازمند شد (به آن اندازه که) محتاج شد از مردم دریوزگی کند، مردم به وی گفتند: چه زیان دارد که بر سر راه عزیز بنشینی، و یوسف عزیز نامیده می شد، (مصریان) هر پادشاهی داشتند او را عزیز می نامیدند

۱- ۱. نبأ / ۱۴.

۲- ۲. مجمع البیان، ج۵، ص۴۰۷ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۴۷.

۳- ۳. یوسف /۵۶.

(زلیخا) گفت: از یوسف خجالت می کشم مردم به قدری اصرار کردند تا زلیخا بر سر راه یوسف نشست، یوسف با همراهان و کاروان سلطنت رسید، زلیخا به پاخاست و گفت: پاک و منزه خدایی که پادشاهان را به خاطر معصیت وگناه بنده قرارداد و بندگان را به خاطر اطاعت و فرمانبری پادشاه نمود. گفت: تو همان زنی؟ گفت آری، و نام وی زلیخا بود، یوسف گفت: هنوز به من علاقه داری؟ زلیخا گفت: پس از پیری و نا امیدی مرا رها کن، آیا مرا مسخره می کنی؟! یوسف علیه السلام فرمود: نه، زلیخا گفت: آری. یوسف علیه السلام دستور داد وی را به خانه اش بردند و زلیخا به سن پیری رسیده بود. حضرت یوسف گفت: تو همان نیستی که با من چنین و چنان کرد؟ زلیخا گفت: ای پیامبر خدا مرا سرزنش نکن، من گرفتار بلایی شدم که کسی به آن گرفتار نشد، یوسف گفت: چه بلا-یی؟ گفت به محبت وعشق تو مبتلا-گشتم، زیرا خداوند مانند تو را در دنیا نیافریده است و من گرفتارشدم با این که در مصر زنی زیباتر و ثروتمند تر ازمن نبود. و نیز گرفتار شدم به شوهری عنین (که توانایی عمل آمیزش نداشت).

یوسف علیه السلام به وی فرمود: چه می خواهی؟ گفت: این که ازخداوند درخواست کنی جوانی ام را

به من برگرداند یوسف علیه السلام از خدا تقاضا کرد، و خداوند جوانی زلیخا را برگرداند، و یوسف علیه السلام با وی ازدواج نمود و دید که او دوشیزه است.(۱)

۴۵-((وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِیكُمْ أَلا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْكَیْلَ وَأَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ))(۲)

(و هنگامی که بارهای آنان را آماده نمود؛ گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید آیا نمی بینید که من حق پیمانه را ادا می کنم و من بهترین مهاندارانم).

ص:۱۷۶

۱- ۱. مجمع البیان، ج۵، ص۴۱۸ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۵۸.

۲- ۲. یوسف / ۵۹.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که وقتی یوسف علیه السلام برادران را تجهیز کرد و بارهای آنان را داد و در دادن بار به آنان نیکی کرد، به ایشان گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما گروهی از رعیت های زمین شام هستیم و گرفتار قحطی شده ایم، آمده ایم تا آذوقه تهیه کنیم. یوسف علیه السلام گفت: شاید شما جاسوسید و آمده اید تا از اسرار کشور من آگاه شوید. آنان گفتند: نه، به خدا سوگند ما جاسوس نیستیم. ما برادران، فرزندان یک پدریم و او یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل الرحمن است. اگر پدر ما را می شناختی ما را گرامی می داشتی، چون وی پیامبر خداست، و فرزند پیامبران الهی، و او غمناک است. یوسف علیه السلام گفت: چرا غمگین است؟ شایدغم و اندوه وی از ناحیه بی خردی ونادانی شماست. گفتند: شاها! ما نه بی خردیم و نه نادان، ونه غمناکی وی ازجانب ماست، ولی او فرزندی داشت که از ما کوچکتر بود...(۱).

۴۶-((فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللهِ...))(۲)

(هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند؛ به کناری رفته، به نجوا پرداختند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی دانید پدر از شما پیمان الهی گرفته است...).

قال کبیرهم: و او «رو بین» است که مسن ترین آنها و پسر خاله یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف علیه السلام باز داشت، و این قول قتاده و سدی و ضحاک و کعب است. برخی گفته اند که مراد از بزرگترین آنها «شمعون» بوده که از نظر خرد و دانش بزرگترین آنان بود، نه در سن. و او رئیس آنان بود. این قول از مجاهد است و گفته شده که منظور یهوداست که عاقل ترین آنهاست، این قول وهب کلبی است. و گفته شده مقصود «لاوی» است و این قول از محمد بن اسحاق و از علی بن ابراهیم بن هاشم است.(۳)

۱- ۱. مجمع البیان، ج۵، ص۴۲۲ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۴۸. به صورت بسیار موجز و کوتاه برخی از مطالب مجمع را در بر دارد.

۲- ۲. یوسف / ۸۰.

۳- ۱. مجمع البیان، ج۵، ص ۴۴۰ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۵۱.

۴۷-((وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...))(۱)

(پدر و مادر خود را بر فراز تخت نشاند و به خاطر او همگی به خاک افتادند...).

علی بن ابراهیم گفته است: محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین برایم حدیث کرد که یحیی بن اکثم از موسی بن محمد بن علی بن موسی مسائلی پرسید، و موسی بن محمد آن مسائل را به حضرت ابی الحسن علی بن محمد (امام هادی) علیه السلام عرضه نمود، یکی از سؤال ها این بود که: آیا حضرت یعقوب و فرزندانش برای یعقوب سجده کردند درحالی که آنان پیامبر بودند؟!

حضرت امام هادی علیه السلام پاسخ فرمود: سجده یعقوب و فرزندانش برای یوسف نبود، بلکه تنها به

جهت طاعت خدای متعال، و تحیّت حضرت یوسف علیه السلام بود، همان گونه که سجود فرشتگان برای آدم به خاطر طاعت و فرمانبرداری خداوند و تحیت حضرت آدم بود. پس حضرت یعقوب و فرزندانش وحضرت یوسف به خاطر سپاس گزاری خداوند متعال سجده نمودند به جهت گردهم جمع شدن و نعمت به هم پیوستن که پس از پراکندگی آنان بود، و شاهد این مطلب آن است که حضرت یوسف در دعای خود عرض می کند: (ربّ قد آتیتنی من الملک) پروردگارا به من سلطنت بخشیدی.(۲)

۴۸-((الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ))(۳)

(آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند برای ایشان است پاکیزه ترین (زندگی) و فرجام نیک).

۱- . یوسف / ۱۰۰.
۲- . مجمع البیان، ج ۵، ص۴۵۷ و تفسیر قمی، ج ۱، ص۳۵۷.
۳- . رعد / ۲۹.

ریشه شجره طوبی در بهشت درخانه پیامبر صلی الله علیه وآله است و درخانه هر مؤمن، شاخه ای از آن می باشد. علی بن ابراهیم از پدر خود، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده حذّاء از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه J را بسیار می بوسید تا آنجا که برخی از همسران حضرت اعتراض نمودند. حضرت فرمود: آنگاه که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا نزد شجره طوبی برد، و از آن سیبی به من داد و من آن سیب را خوردم. خداوند آن سیب را در پشت من به آب بدل کرد و بر زمین فرود آمدم و باخدیجه همبستر شدم و خدیجه به فاطمه J باردار شد، و من هرگاه مشتاق بهشت شوم فاطمه را می بوسم، و هر زمان فاطمه را ببوسم، بوی درخت طوبی را می یابم. فاطمه فرشته ای است بشری (به صورت انسان).(۱)

۴۹ -((أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَه اللهِ کُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ))(۲)

(آیا ندیدی کسانی که نعمت خدا را به کفران تبدیل نمودند، و قوم خود را به نیستی و نابودی کشاندند؟!)

احتمال دارد که مقصود این باشد که آیا نمی بینی این گروه کافران را که نعمت خدا را به وسیله محمد صلی الله علیه وآله شناختند؛ یعنی محمد صلی الله علیه وآله را شناختند و سپس به وی کفر ورزیدند، پس به جای شکر و سپاس کفران نمودند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: سوگند به خدا ما نعمت خداوندیم که خدا آن را انعام فرموده و، بر بندگانش انعام کرده است و هرکس رستگار می شود به وسیله ما رستگار می گردد. این مطلب را علی بن ابراهیم در تفسیرخود بیان کرده است.(۳)

۱- . مجمع البیان، ج۶، ص۳۷ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۶۶، با اختلاف بسیار ناچیز.

۲- . ابراهیم / ۲۸.

۳- . مجمع البیان، ج۶، ص۷۸ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۷۳.

۵۰-((إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ))(۱)

(حقیقتا در این (هلاکت و نابودی قوم لوط) نشانه هایی است برای هوشیاران و ویرانه های سرزمین آنان برسر راه (کاروانیان) همواره ثابت و برقرار است).

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما متوسّمین و هوشیاران هستیم. و راه در (روش و منش) ما ثابت و پا برجا است و سبیل راه بهشت است.(۲)

۵۱-((وَلا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولا))(۳)

(از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن،

زیرا چشم و گوش و دل همه مسئولند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش ازحسن بن محبوب از ابوحمزه ثمالی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: روز قیامت بنده در برابر خداوند عزّوجلّ قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار خصلت مورد بازخواست قرار گیرد:

عمر خود را در چه فانی و نابودکردی؟! و بدن خود را درچه پوساندی؟! و مال و دارایی خود را ازکجا به دست آوردی و کجا هزینه نمودی؟! و از محبت ما خاندان.(۴)

۵۲-((وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَیْنِ جَعَلْنَا لأحَدِهِمَا جَنَّتَیْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمَا زَرْعًا))(۵)

۱- ۱. الحجر / ۷۶ و ۷۵.
۲- ۲. مجمع البیان، ج۶، ص۱۲۶ و تفسیر قمی، ج۱، ص۳۷۹.
۳- ۳. اسراء / ۳۶.
۴- ۴. مجمع البیان، ج۶، ص۲۵۱ و تفسیر قمی، ج۱، ص۴۱۰.
۵- ۵. کهف / ۱۸.

(ای پیـامبر!) برای آنـان مثالی بزن، آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ و از انواع انگورها قراردادیم، و گرداگرد باغ ها را با درخت خرما پوشاندیم، و درمیان باغها زراعت پربرکتی قرار دادیم).

در تفسـیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده که منظور، مردی است که دو بستان بزرگ و پر میو ه ای داشت- آن گونه که خدای سبحـان حکـایت فرموده - و او همسـایه فقیری داشت. ثروتمنـد بر مسـتمند مباهات کرد و به وی گفت: من از نظر ثروت از تو بیشتر و از نظر نفرات گرامی ترم.(۱)

۵۳-((وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا))(۲)

(به یـاد آور هنگـامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جست وجو بر نمی دارم تـا به محـل برخورد دو دریا برسم، هرچند مدت طولانی

به راه خود ادامه دهم).

درباره شأن نزول این آیه علی بن ابراهیم در تفسیرخود فرموده: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله داستان اصحاب کهف را به قریش خـبرداد؛ گفتنـد: آن عـالمی که خداونـد به موسـی دسـتور فرمود از وی پیروی کنـد؛ کیست؟ و چگونه از وی تبعیت نمود و داستانش چیست؟ خداوند تعالی این آیات را فرو فرستاد.(۳)

۵۴-((فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا))(۴)

(هنگامی که از آنجا گذشتند (موسی) به همسفر خود گفت: غذای مرا بیاور، که دراین سفر خسته شدیم).

علی بن ابراهیم فرمود: محمـد بن علی بن بلاـل برایم حـدیث نمود و گفت: یونس و هشام بن ابراهیم درباره عالمی که موسـی علیه السلام به نزد وی رفت و این

۱- ۱. مجمع البیان، ج۶، ص۳۴۲؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۱۰، با اختلاف ناچیز در عبارت.
۲- ۲. الکهف / ۶۰.
۳- ۳. مجمع البیان، ج۶، ص۳۶۲ و تفسیر قمی، ج۲، ص۱۱. با اختلاف جزیی در عبارت.
۴- ۴. الکهف / ۶۲.

که کـدام یـکـ از آنهـا عـالمتر بودنـد اختلاف نمودنـد و نیز این که آیا جایز است بر حضـرت موسـی در زمان خویش حجتی باشـد، و حـال آنکه او خـودش حجت خـدا است بر خلق. پس موضوع را خـدمت حضـرت علی بن موسـی الرضـا علیه السـلام نوشـتند و مسأله را از حضـرتش پرسیدند. آن حضرت در پاسخ نوشت: «موسی علیه السلام پیش عالم رفت و او را درجزیره ای از جزیره های دریا ملاقات کرد. موسی علیه السلام بر او سلام نمود، ولی عالم متوجه سلام نشد، چون در زمینی بود که در آن سلام (دادن) نبود. عالم گفت: تو کیستی؟ آن حضـرت گفت: من موسی بن عمرانم.گفت همان موسی بن عمرانی که خداوند بـا وی سـخن گفت؟ گفت: آری، گفت: چه کار داری؟ گفت آمـده ام تا آنچه از رشـد و صـلاح آموخته ای به من بیاموزی. گفت من مأمور به

کاری هستم که تو طاقت آن نداری، و تو به کاری مأموری که من تاب و توان آن را ندارم تا پایان خبر.(۱)

۵۵-((لا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَهَ إِلا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا))(۲)

(آنان (مجرمان) هرگز مالکـ شفاعت نیستند، مگر کسانی که نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارند).

علی بن ابراهیم در تفسـیر خود فرموده است: پـدرم برای من حدیث کرد، از حسن بن محبوب از سـلیمان بن جعفر از حضـرت صـادق علیـه السـلام، از پـدرخود، از پـدرانش کـه می فرمـود پیـامبر صـلی الله علیه وآله فرمـوده است: هر کس هنگـام مرگ، وصـیتش را نیکو نکنـد نقص وعیبی درمردانگی و انصاف او خواهد بود. گفته شد: ای رسول خدا! میت چگونه وصـیت کند؟ فرمود: وقتی مرگ وی فرا رسید ومردم نزد او اجتماع کردند بگوید:

۱- ۱. مجمع البیان، ج۶، ص۳۶۲ و تفسیر قمی، ج۲، ص۱۲، با اختلاف جزیی و ادامه حدیث.

۲- ۲. مریم / ۸۷.

«اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغيب و الشهاده، الرحمن الرحيم، انی اعهد الیک فی دارالدنیا، انی اشهد ان لااله إلّا انت، وحدک لاشریک لک، و ان محمدا صلی الله علیه وآله عبدک و رسولک و انّ الجنه حق، و انّ النار حق، و ان البعث حق، و الحساب حق، والقدر و المیزان حق، و ان الدین کما وصفت، و ان الاسلام کما شرعت و ان القول کما حدثت، و ان القرآن کما انزلت، وانک انت الحق المبین، جزی الله محمداً عناخیر الجزاء وحیّا الله محمداً و آله بالسلام. اللهم یاعدتی عندکربتی، ویا صاحبی عند شدّتی یا ولی نعمتی، والهی و اله آبائی، لاتکلنی الی نفسی طرفه عین، فانک ان تکلنی الی نفسی اقرب من الشر و ابعد من الخیر، و آنس فی القبر وحشتی و اجعل له عهدا یوم القاک منشورا».

سپس حاجتش را وصیت نماید، و شاهد این وصیت در سوره مریم و فرمایش خداوند است.

((لا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَهَ إِلا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا))این پیمان میت است، و وصیت بر هر مسلمانی حق است و بر وی حق است که این وصیت را حفظ کرده، آن

را آموزش دهد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را به من یاد داد و فرمود که جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخت.(۱)

۵۶-((وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلا مَا ظَهَرَ مِنْهَا.... وَلا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مَا یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ...))(۲)

(به مؤمنان بگو چشمانشان را (از نگاه به نامحرم) فروپوشند، و دامنشان را نگهدارند و زیورشان را آشکار نکنند جز آنچه آشکار است.....و (هنگام راه رفتن) پاهای خود را به زمین نزنند تا زیور پنهانشان معلوم شود).

۱- ۱. مجمع البیان، ج۶، ص۴۵۲ و تفسیر قمی، ج۲، ص ۳۰، با اختلاف جزیی.
۲- ۲. نور / ۳۱.

درباره زینت سه قول است: اول از ابن مسعود که مقصود از زینت آشکار لباس و زینت باطن دو خلخال و دو گوشواره و دو دست بند و النگو ست. قول دوم از ابن عباس است که مراد از زینت ظاهر، سرمه و انگشتر و دو گونه صورت و خضاب کف دست است و قتاده گوید: مقصود سرمه و النگو و انگشتر است. قول سوم از ضحاک وعطاست که منظورصورت و دو کف دست است، وحسن گفته: صورت و انگشتان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: دوکف دست و انگشتان مراد است.(۱)

۵۷-((وَالشُّعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ))(۲)

(شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند).

این که منظور از غاوون (گمراهان) چه کسانی هستند؟ برخی می گویند مراد شیطان ها هستند که این قول قتاده و مجاهد است، و گفته شده: مقصود کسانی هستند که شعر بر آنان چیره گشته که دیگر به قرآن و سنت نمی رسند...

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آنان فقط کسانی هستند که دین خدای تعالی را دگرگون می کنند، و با فرمان خدا مخالفت می ورزند. همچنین فرمود: آیا شاعری را دیده ای که یک نفر از وی پیروی نماید؟ خداوند کسانی را منظور نموده که با آرای خود، دینی ساختند، و مردم در آن دین پیرو او شدند.(۳)

۵۸-((قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلاَمٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی آللّٰهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْرِکُونَ))(۴)

(بگو حمد مخصوص خدا است، و سلام بر بندگان برگزیده اش...)

۱- ۱. مجمع البیان، ج۷، ص۲۴۱ و تفسیر قمی، ج۲، ص۷۷. زیور آشکار لباس است و سرمه و انگشتر و خضاب کف دست و النگو.

۲- ۲. شعراء / ۲۲۴.

۳- ۳. مجمع البیان، ج۷، ص۳۵۹ و تفسیر قمی، ج۲، ص۱۰۰. با اندکی اختلاف در لفظ.

۴- ۴. نمل / ۵۹.

مقاتل گفته است که بندگان برگزیده پیامبرانند. ابن عباس و حسن گفته اند منظور یاران محمد صلی الله علیه وآله هستند. هم چنین گفته شده که آنان امت محمد صلی الله علیه وآله هستند. از علی بن ابراهیم نقل شده که آنان خاندان محمد صلی الله علیه وآله هستند.(۱)

۵۹-((وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لا يُوقِنُونَ))(۲)

(و هنگامی که فرمان عذاب آنها برسد (و در آستانه رستاخیز قرار بگیرند) جنبنده ای را از زمین برای آنها خارج کنیم که با آنان سخن بگوید).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی به عمار یاسر گفت: ای ابو یقظان! (کنیه عمار) در کتاب خدا آیه ای است که دل مرا تباه نموده! عمار گفت آن آیه کدام است؟ گفت: این آیه، (آن جنبنده زمین کدام است؟) عمار گفت: سوگند به خدا نمی نشینم و نمی خورم و نمی آشامم _ تا آن را به تو نشان دهم. عمار همراه باآن مرد به خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد، در حالی که حضرت خرما و کره می خورد. حضرت به عمار فرمود: ای ابو الیقظان! بیا و بخور. عمار نشست و با حضرت مشغول خوردن شد و آن مرد شگفت زده شد. وقتی عمار برخاست، مرد (با تعجب) گفت: سبحان الله سوگند خوردی که نخوری و نیاشامی تا دابه الارض را به من بنمایانی. عمار پاسخ داد: اگر بفهمی نشانت دادم.(۳)

۶۰-((وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْدِيهِ...))(۴)

۱- ۱. مجمع البیان، ج۷، ص۳۹۳ و تفسیر قمی،ج ۲، ص۱۰۵.

۲- ۲. نمل / ۸۲.

۳- ۳. مجمع البیان، ج۷، ص۴۰۴ و تفسیر قمی، ج۲، ص۱۰۷.

۴- ۴. احزاب / ۳۷.

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خدا به او نعمت داده بود، و تو نیز به وی نعمت داده بودی (به فرزند خوانده ات زید) می گفتی: همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز! (و پیوسته در دل این امر را تکرار می کردی) و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکارمی کند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله زید را بسیار دوست داشت هرگاه زید دیر به خدمتش می رسید رسول خدا صلی الله علیه وآله به منزل وی تشریف می برد و سراغش را می گرفت. روزی زید دیر کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله به منزل وی تشریف

برد. ناگهان زینب در میان حجره نشسته با سنگی که داشت عطر می سایید. رسول خدا صلی الله علیه وآله در را گشود، آن گاه زینب را دید. فرمود: سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین؛ منزه و پاک است آفریدگار نور، مبارک باد خداوند بهترین آفرینندگان، و برگشت، زید آمد و زینب جریان را به وی بازگو کرد، گفت: شاید تو بر دل پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته ای؟ آیا مایلی من طلاقت بدهم تا حضرت با تو ازدواج کند؟ زینب گفت: می ترسم طلاقم بدهی و حضرت با من ازدواج نکند، زید خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد تا پایان داستان. پس آیه((وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ...))نازل شد.(۱)

۶۱-((وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ))(۲)

(و برای ماه منزلگاهی قراردادیم (هر گاه این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» درمی آید).

علی بن ابراهیم به اسناد خود روایت کرده که ابوسعید مکاری که از واقفیه(۳) بود بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام واردشد،

۱- ۱. مجمع البیان، ج۸، ص۱۶۱ و تفسیر قمی، ج۲، ص۱۵۰، با اختلافی در الفاظ.
۲- ۲. یس / ۳۶.
۳- ۳. فرقه واقفه از شیعه که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را امام شناختند و رحلت آن حضرت را انکار کردند، و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته، امامت را به ایشان ختم کردند. و گفتند: امام هفتم زنده است. و تا دنیا را پر از عدل ننماید رحلت نخواهد کرد. فرهنگ معین، ج۶ ص ۲۱۸۵.

وعرض کرد: مقام تو به جایی رسیده که آنچه را پدرت ادعا می کرد تو ادعا می کنی؟ حضرت به وی فرمود بر تو چه شده؟ خدا نور تو را خاموش کند و فقر را داخل خانه ات نماید، مگر نمی دانی که خداوند عزوجل به عمران وحی کرد که پسری به تو عطا می کنم که کور مادر

زاد و بیمار پیسی گرفته را شفا می دهد، پس مریم J را به وی عطا فرمود، و به مریم عیسی علیه السلام را عطا نمود. پس عیسی علیه السلام از مریم است و مریم از عیسی علیه السلام، و مریم و عیسی علیه السلام یک چیزند. من از پدرم هستم و پدرم از من است و من و پدرم یک چیزیم.

ابوسعید گفت: از تو سؤالی می کنم؟ فرمود: بی برادر بپرس ازمن می پذیری در حالی که بهره من نیستی (جز و شیعیان من نیستی) ولی بپرس. او گفت: چه می گویی درباره کسی که درحال مرگ می گوید: هر چه غلام و کنیز از قدیم دارم به خاطر خدا آزاد است؟ حضرت فرمود: هر کس را از شش ماه پیش مالک شده قدیم است و آزاد. گفت: چرا؟ فرمود: زیرا خداوند تعالی می فرماید:((وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ))ماه را قدیم نامیده، چون در شش ماه برمی گردد و آن گونه می شود. راوی می گوید: ابوسعید بیرون رفت و نابینا شد و در خانه ها دریوزگی می کرد تا مرد.(۱)

۶۲-((يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ))(۲)

(ای گروه ما! دعوت کننده الهی را پاسخ گویید، و به او ایمان بیاورید تا گناهاتان را ببخشد، و شما را از عذابی دردناک پناه بدهد).

علی بن ابراهیم فرموده: خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و به وی ایمان آوردند و رسول خدا صلی الله علیه وآله شرایع و احکام اسلام را به آنان آموخت. و خداوند سبحان نازل فرمود:((قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ))تا پایان سوره. و در هر زمان به

۱- ۱. مجمع البیان، ج۸، ص۲۷۵ و تفسیر قمی، ج۲، ص۱۸۹.
۲- ۲. احقاف / ۳۱.

رسول خدا صلی الله علیه وآله مراجعه می نمودند.(۱)

۶۳-((وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ))(۲)

(سوگند به آسمان که دارای خطوط و راه های ارتباطی است).

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از حسین بن خالد از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است که به حضرت عرض کردم: از قول خدای تعالی((وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ))مرا با خبر کن.

فرمود: آسمان به زمین مربوط است و انگشتان (دو دست خود) را دریکدیگر فرو برد.گفتم: چگونه آسمان به زمین مربوط می شود. در حالی که خداوند متعال می فرماید:((رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ))آن حضرت فرمود: سبحان الله! آیا خداوند نفرموده((بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا))؟ عرض کردم: بلی. فرمود: پس آنجا ستونی است، ولی ما آن را نمی بینیم، گفتم قربانت گردم این چگونه است؟ حسین بن خالد می گوید: حضرت دست چپ خود را باز کرد و کف دست راستش را روی آن قرارداد، و سپس فرمود: این زمین دنیا است، وآسمان دنیا به صورت گنبدی روی آن است، و زمین دوم برفراز آسمان دنیاست، و آسمان دوم گنبدی است که بالای آن قرار گرفته است، و زمین سوم بالای آسمان دوم است، و آسمان سوم گنبدی است برفراز آن، همین گونه تا زمین هفتم که بالای آسمان ششم است، و آسمان هفتم گنبدی است بالای آن و عرش پروردگار برفراز آسمان هفتم است، آنجا که می فرماید:((اللهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَیْنَهُنَّ))(۳) و

۱- ۱. مجمع البیان، ج۹، ص۱۵۷ و تفسیر قمی، ج۲، ص۲۷۵، با اختلافی اندک و زیادی مطلب.

۲- ۲. ذاریات/ ۷.

۳- ۳. طلاق / ۱۲. (خداوند) هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می آید.

صاحب این امر پیامبر صلی الله علیه وآله و وصی او بر روی زمین پس از وی می باشد، و این امر از بالای این آسمان ها و زمین ها به صاحب امر می رسد. گفتم: زیر پای مایک زمین بیشتر نیست، فرمود: آری زیر پای ما یک زمین بیشتر نیست، ولی شش زمین دیگر بالای سر ما قرار گرفته است.(۱)

۶۴-((إِنَّ الأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا))(۲)

(به یقین نیکان ازجامی می نوشند که با عطر خوش بویی آمیخته است).

علی بن ابراهیم از پدر خود، از عبدالله بن میمون، ازحضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: نزد حضرت فاطمه J مقداری جو بود که آن را شوربا نمودند. زمانی که آن را پخت و (برای خوردن) آوردند، مسکینی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند. حضرت علی علیه السلام برخاست و یک سوم آن را به او داد، چیزی نگذشت که یتیمی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند، حضرت علی علیه السلام برخاست و یک سوم دیگر آن را به وی داد. سپس اسیری آمد. گفت: خدا شما را رحمت کند. حضرت علی علیه السلام برخاست و یک سوم باقی مانده را به وی داد، و چیزی از آن را خود نچشید. خداوند سبحان این آیات را درباره آنان نازل فرمود و این آیات جاری و ساری است درباره هرمؤمن که چنین ایثار و ازخودگذشتگی برای خداوند عزّوجلّ داشته باشد.(۳)

۶۵-((يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ

وَقَالَ صَوَابًا))(۴)

(روزی که روح و ملائکه در یک صف می ایستند، و هیچ یک جز به اجازه خداوند رحمان سخن نمی گوید (و آن گاه که می گویند) درست می گویند).

۱- ۱. مجمع البیان، ج۹، ص۲۵۴ و تفسیر قمی، ج۲،ص ۳۰۴. با اختلاف اندکی در عبارت.
۲- ۲. انسان / ۵.
۳- ۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۱۰ و تفسیر قمی ج ۲، ص ۳۹۰، با اختلافی اندک.
۴- ۴. نبأ / ۳۸.

(مفسـران در معنی و مقصود روح اختلاف نموده اند). علی بن ابراهیم با سـند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: این روح فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و مکائیل.(۱)

۶۶-((فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا))(۲)

(قسم به فرشتگانی که امور را تدبیر می نمایند).

در بـاره «مـدّبرات امر» اقوالی است. سوّمین آنهـا این است که مقصود افلاـکی است که فرمان خداونـد متعال در آنها واقع و به وسیله آنها قضا و قدر در دنیا جاری می شود. این قول را علی بن ابراهیم روایت کرده است.(۳)

ص:۱۹۰

۱- ۱. مجمع البیان، ج۱۰ ص ۲۴۸و تفسیر قمی، ج۲، ص۳۹۵، با زیادی: این اضافه که:«آن ملک با رسول خـدا صـلی الله علیه وآله بود و با امامان علیهم السلام است.»

۲- ۲. نازعات / ۵.

۳- ۳. مجمع البیان، ج۱۰، ص۲۵۴. این مورد را در تفسیر قمی نیافتیم.

اخلاق در تفسیر قمی سید مراد رضا رضوی هندی

تعریف اخلاق

اخلاق جمع خلق، به معنای سیرت و سجایاست، همچنان که خَلق صورت و شکل ظاهری است.

راغب اصفهانی در مفردات میگوید: «الخَلق و الخُلق فی الاصل واحد...لکن خُصَّ الخَلق بالهیئات و الاشکال و الصور المُدرکهَ بالبصر، و خُصّ الخُلق بالقوی و السجایا المدرکه بالبصیره»(۱).

در اصطلاح، علم اخلاق اعم از اینهاست؛ یعنی علم اخلاق، افعال و اقوال و افکاری است که از آن صفات صادر میشوند چه آن صفات حسنه باشد چه رذیله. بنابراین تعریف علم اخلاق این شد که علمی است که از صفات پوشیدهی نفس و از افعال و اقوال و افکار صادره از آن صفات و از کیفیت تهذیب نفس از رذایل و از کیفیت و تخلق به فضایل و نشان دادن راههای سعادت ابدی و... بحث میکند.(۲)

۱- . مفردات الفاظ القرآن، ماده خلق، ص۲۹۷.

۲- . اخلاق مظاهری ص ۲۱؛ اخلاق اسلامی، ص۲۲؛اخلاق حسنه از فیض کاشانی، صص ۱۰- صلی الله علیه و آله.

اهمیت روایات اخلاقی

در اهمیت روایـات اخلاقی همین بس که این روایـات اخلاقی نشان دهنـده راه و هـدف بعثت انبیاء به خصوص خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله است. این سجایای باطنی هستند که انسان را به مقام

عالی میرسانند و به وسیلهی آن، انسان به هدف بعثت ختم الرسل میرسد. اکنون به برخی از روایات اخلاقی اشاره می کنیم:

۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «بعثت لأُتمم مکارم الاخلاق».(۱)

۲. در جای دیگری نیز فرمودند: «علیکم بمکارم الاخلاق فان ربی بعثنی بها».(۲)

۳. در حـدیثی دیگر نزدیکترین شـخص را به خود در روز قیامت چنین معرفی فرمودهاند: «ان احبکم الیَّ و اقربُکم منّی مجلسا یوم القیامه احسنکم خلقا».(۳)

۴. امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام میفرماید: «راسُ الایمان حسن الخُلق و التَحلی بالصدق»(۴).

۵. امام حسن علیه السلام فرمودند: «ان احسن الحَسن خُلق حَسن»(۵).

۶. امـام صادق علیه السـلام میفرمایـد: «ان الله تبارک و تعالی لیعطی العبـد من الثواب علی حسن الخلق کما یعطی المجاهـد فی سبیل الله»(۶).

این روایـات، اهمیت اخلاق را روشن میسازنـد و وظیفه انسان را در موارد گوناگون مشـخص میکنـد که اگر در جسم ظاهری، سر نباشد جسم بیجان است، هم چنانکه اگر در نفس انسان، اخلاق نباشد، جانش مرده است.

ص:۱۹۲

۱- . متقی هندی، کنزلِ العمال، ح ۵۲۱۷.

۲- . حر عاملی، وسائل، ج۱۲، ص۱۷۴، ح ۱۵۹۹۸.

۳- . علامه مجلسی، بحارالانوار، ج۷۱، ص۳۸۵، ح ۲۶.

۴- . عیون الحکم و المواعظ، ص۲۶۴.

۵- . بحارالانوار، ج۶۸، ص۳۸۶، خصال، ج۱، ص۱۷.

۶- . کافی، ج۲، ص۱۰۱، ح ۱۲، بحار، ج۶۸، ص۳۷۷.

اگر کسی چهرهای زیبا نداشته باشد بلکه زشت صورت باشد یا خدای نه کرده مبتلای مرض جذام شده باشد و به سبب آن چهرهاش خراب شده باشد اگر روح، پاکیزه و آراسته نباشد، کسی خریدار روح انسان نمیشود، لذا مرکز حسن و صفا امام حسن مجتبی علیه السلام میفرماید: «ان

احسن الحسن الخلق الحسن.»(۱)

اهمیت روایات اخلاقی زمانی جلوهگری خود را نمایان میکندکه این مطلب را باور کنیم که این روایات اخلاقیاند و ما را در تجسم باطن خود کمک به سزایی میکنند.

خَلق را خدای متعال به عهدهی خود گرفته و در خلقت ظاهری، انسان هیچکاره است. سیاه و سفید، حسن و جمیل و زشت رو، کامل الخلقه و ناقص الخلقه، همه اینها به دست خدای متعال است. البته در حد معدّات، پدر و مادر هم شریک هستند و شریعت اسلامی آداب زناشویی را برای این امر معین کرده، لکن خداوند متعال در ساختار وجود انسان به او اختیار نداده است.

اما در خلقت باطنی، انسان، مخیر است که هر طوری میخواهد خود را آماده کند. اگر نفس خودش را ریاضت بدهد «احسن الخلق خُلقا» میشود و اگر نفس را آزاد بگذارد «اسوء الخلق خلقا» میشود و روز قیامت که روز((یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ))(۲) است شهود غالب و ملک مقهور است. در آنجا صورت خُلقی انسان آشکار میشود. بعضیها مثل مخبوط الحواس وارد میشوند زیرا که در دنیا باطن خود را بخاطر رباخواری غیر متعادل کرده است لذا آنجا مخبوط الحواس وارد میشود همچنان کسانی که غرور و تکبر میورزند بصورت مورچه به عرصه محشر وارد و مردم بر آنها گام میزنند تا اینکه متکبر از حساب فارغ شود.(۳) البته اگر با ریاضت نفسانی چشم برزخی باز شود. انسان درهمین دنیا نیز میتواند انسان صورت اصلی خود و دیگران را ببیند، البته اینگونه افراد همیشه

کتوماند.

۱- . الخصال، ج ۱، ص ۱۷.

۲- . طارق / صلی الله علیه و آله.

۳- . «ان المتکبرین یجعلون فی صور الذی یتوطاءهم الناس حتی یفرغ الله من الحساب»؛ کافی، ج۲، ص ۳۱۱، ح۱۱، کتاب الایمان و الکفر، باب الکبر.

ارکان علم اخلاق

در خلقت ظاهری، چهرهی هر فرد اهمیت بسیاری دارد. اگر کسی خوب رو است حسن و خوش سیما گفته میشود. اگر در سیمای انسان یک یا چند چیز خوب باشد، دیگران همان را خوب میدانند؛ مثلاً میگویند بینی فلان آقا چه قدر خوب است یا ابروی فلانی چه قدر خوب است. لب و دندانش متوازن هستند و یا گردنش کشیده است. اما اگر همهی اجزای چهرهی یک انسان خوب باشد میگویند چهرهی فلانی مثل مهتاب نورانی است.

در خلقت باطنی انسان نیز سه رکن اساسی وجود دارد که چهرهی اخلاق را نور باران میکند. اگر همهی اینها به درجهی عالی برسند، چهرهی اخلاق مثل مهتاب نورانی میشود و اگر هر یک از اینها خوب باشد، انسان به همان صفت متخلق است.

آن سه رکن مهم اخلاق، حکمت، عفت و شجاعت است که به مجموعه آنها عدالت میگویند. در حقیقت، انسان مرکب از جسم و روح است. آنچه که مربوط به جسم انسان است، آداب زندگی است؛ یعنی چگونه نشستن، چگونه خوردن، چگونه خوابیدن و چگونه صحبت کردن که همگی از آداب زندگی هستند؛ یعنی چه کاری را با چه نحوی میتوان انجام داد. در این صورت به انجام آن کار به نحو احسن، ادب گفته میشود.

جنبهی دیگر انسان، روح یا نفس است که اخلاق، مربوط به این جنبه روحی انسان است.

روح سه قوه دارد:

۱. قوهی درک که نفس ناطقه نامیده میشود.

۲. قوهی جذب که نفس اماره از اینجا نشأت میگیرد.

ص:۱۹۴

۳. قوهی دفع که نفس لوامه از اینجاست.

نفس ناطقه نیز سه مرحله دارد:

مرحله اول: افراط که وسوسه نامیده میشود و قرآن مجید به ما میآموزد که از آن به خدا پناه ببریم، زیرا وقتی نفس ناطقه به مرحلهی افراط میرسد، شیطان جن و انس، انسان را وسوسه میکنند و او را از راه خدا و محبت خدا دور میکنند.

مرحوم علی بن ابراهیم رحمه الله در ذیل سورهی الناس روایتی از ابن عباس نقل میکند که شیطان ملعون میخواهد که در قلب آدم رسوخ پیدا کند و زمانیکه انسان رو به دنیا میآورد و چیزهایی انجام میدهد که خدا دوست ندارد انسان را به وسوسه میاندازد.(۱) در ذیل همین سوره روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که هر قلب، دو تا گوش دارد. بر یک گوش ملک مرشد و بر دیگری شیطان فتنهگر است که یکی حکم میدهد و دیگری نهی میکند.

به همین ترتیب بین انسانها هم شیطانهایی هستند که انسان را بر گناه بر میانگیزند و اگر انسان، قوه ناطقه را کنترل نکند این وسوسه انسان را به چاه ذلت و خواری میاندازد.

مرحله دوم: قوه ناطقه یا نفس ناطقه، مرحله حد وسط است که آن را حکمت میگویند. حکمت به حدی اهمیت دارد که تمام دنیا در برابر آن از نظر خدای متعال قلیل است.((قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ))(۲). اما حکمت خیر کثیر است.((مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا))(۳).

در روایات، حکمت هم به معرفت خدا و هم به معرفت امام تفسیر شده است که حقیقت و کمال نفس ناطقه همینطور است. همچنین به معنای فهم و قضاوت معنی شده است.

۱- . تفسیر قمی، ص۷۷۴ .

۲- . نساء/ ۷۷.

۳- . بقره / ۲۶۹.

مرحوم علی ابن ابراهیم در تفسیر خود ذیل

آیه ۵۴ سوره نساء((أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا))روایتی از ابی جعفر احول آورده که او از امام صادق علیه السلام سؤال میکند که حکمت چیست؟ایشان جواب میدهند: الفهم و القضا؛

یعنی دو امر فهم و شعور و قضاوت بین مردم فضیلتی است که خدا آن را برای ائمه اطهار علیهم السلام قرار داده است. اگر کسی خوش فهم باشد مطالب را خوب درک میکند و در واقع حکمت به او رسیده است. یقیناً اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود، کسی به این صفت متصف نمیشود لذا برای حصول این صفت، اخلاص عمل لازم است.

روایت است که اگر کسی چهل روز برای خدا کار کند چشمههای حکمت از قلب او به زبان او جاری میشود.(۱)

حکمت دولت لایزالی است که خدا به خلّصین از عباد اعطا میکند. این دولت نه به سبب حسب و نسب حاصل میشود و نه به مال و دولت و نه خاندان و فامیل و نه قوت جسمی و زیبایی صورت، لذا هیچ کدام از این موارد موجب حکمت نمیشود، بلکه استقامت در امر خدا، پرهیزگاری در نواهی الهی، سکوت، ژرف نگری، فکر و اندیشه طولانی، تیزبینی، عبرت گرفتن از عبرتها، حیا و عفت، بیجا نخندیدن، غیض و غضب نکردن، با کسی مزاح نکردن، به یاد مرگ بودن و... اسباب حصول حکمت است. این مطلب را امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی به حماد فرمودهاند.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیر گرانقدر خویش ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان((و لقد آتینا لقمان الحکمه...))در حدیث مفصلی علت اعطای حکمت را به جناب لقمان ذکر کرده است.

۱- . بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۶، چاپ بیروت موسسه الوفا.

امام علیه السلام در

این حدیث میفرماید: «به خدا قسم به لقمان به سبب حسب و مال و اهل و قوت جسمی و زیبایی، حکمت داده نشد، بلکه او در امر خدا شخصی قوی و پرهیزکار، سکوت پیشیه، ژرف نگر، طویل الفکر و تیزبین بود. او از عبرتها عبرت میگرفت، لذا به او حکمت داده شد.

داستان رسیدن به حکمت را بعد از بیان اوصاف مفصل اینگونه نقل میکند که خداوند متعال گروهی از فرشتگان را در نصف النهار حکم داده که پیش لقمان بروند پس ملائکه به لقمان ندا دادند؛ به گونهایکه او صدای آنها را میشنید اما آنها را نمیدید. پس آنها گفتند: آیا تو میپسندی که خدا تو را خلیفه روی زمین قرار دهد که تو بین مردم قضاوت کنی. لقمان جواب داد: اگر خدا مرا امر کند، میپذیرم و اطاعت میکنم. زیرا اگر خدا با من چنین کاری بکند، در این امر به من کمک خواهد کرد و مرا علم عطا میکند و نگه میدارد و اگر مرا اختیار بدهد من عافیت این کار را میپذیرم.

ملائکه از او پرسیدند: ای لقمان چرا اینطور گفتی؟ لقمان جواب داد: زیرا حکومت و قضاوت بین مردم از سختترین کارهای دینی است و بزرگترین فتنه و بلا با آن همراه است...صاحب این کار، بین دو امر اسیر است یا مصیب میشود پس سزاوار تسلیم است و یا راه خطا را پیش میگیرد که در این صورت از راه جنت دورمیشود. کسیکه در دنیا رنج و سختی میبیند، کار او در قیامت آسان است، زیرا آنجا حکیم و شریف میشود. اما کسیکه دنیا را بر آخرت مقدم میکند در دنیا و آخرت خسارت میبیند زیرا دنیا زود میگذرد و در نهایت آخرت را از دست میدهد.

با این بیان حکمت آمیز ملائکه از گفتار

حکمت آمیز وی سخت در شگفت شدند و خدای رحمان منطق وی را نیکو شمرد. پس زمانیکه که شامگاه شد و بستر خود را گسترد و خوابید، خدای متعال بر او حکمت نازل کرد و از سر تا پا او را از حکمت پوشانید. زمانیکه

لقمان بیدار شد حکیمترین شخص روزگار بود.(۱) پس این درک و فهم بود که او را به درجه عالی حکمت رساند. خدای متعال زمانی به لقمان حکمت داد که او فهم و فراست خود را در بوته اخلاص گذاشت. بنابراین افرادی که خدا به آنان حکمت اعطا کرده است، در فهم و قضاوت دارای درجهای عالی بودند.

وقتی انسان با حکمت پیش برود، بلایا و فتنه از او دور و در قضاوت او نیز حکمت متجلی میشود.

حضرت علی علیه السلام که نه درجه حکمت را به خود اختصاص داده بود و در درجه دهم حکمت نیز اعلم در بین مردم است، قضاوت آن حضرت نمودار حکمت بود و فهم و فراست و قضاوت ایشان جهانیان را به شگفتی در آورده است.

علی ابن ابراهیم قمی در ذیل آیه ۳ سوره نور:((الزَّانِی لا یَنْکِحُ...))میفرماید: زنا بر چند قسم است، همچنان که حد آن نیز مختلف است. او برای اثبات قول خود نمونهای از قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده است که در زمان عمر بن خطاب شش نفر به جرم زنا احضار شدند. عمر هم قضاوت کرد که بر همه اینها باید حد جاری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن مجلس حضور داشت فرمود: ای عمر! حکم این افراد، چنین نیست، عمر گفت: اکنون شما برخیزید و بر اینها حد جاری کنید.

پس حضرت یکی از آنها را آورد و گردنش را زد و دومی را رجم کرد و بر سومی حد جاری کرد؛ یعنی صد تازیانه زد و چهارمی را نصف حد زد و پنجمی را تعزیر کرد؛ یعنی کمتر از حد زد و ششمی را هم آزاد کرد. با این کار حضرت، عمر و مردم حاضر در آنجا بسیار شگفت زده شدند.

۱- . تفسیر قمی، ص ۵۲۰.

عمر گفت: ای ابوالحسن شش نفر مرتکب جرم شده بودند، اما شما شش کیفر متفاوت برای آنها انتخاب کردید، در حالیکه همه در جرم شبیه هم بودند.

حضرت جواب دادند: بله همینطور است. شخص اول کافر ذمی بود و با زنی مسلمان زنا کرده بود و با این کار از ذمه خود خارج شده، بنابراین حکم درباره او شمشیر بود. دومی، شخصی بود که همسر داشت، پس بر او را رجم کردیم. سومی، فردی غیر محصن بود، پس بر او حد جاری کردیم. چهارمی، غلامی بود که زنا کرده بود، پس بر او نصف حد را جاری کردیم. پنجمی شخصی بود که این فعل، اشتباهاً از او سر زده بود پس او را تعزیر و تأدیب کردیم. ششمین نفر نیز دیوانه بود و قوه عاقله نداشت، بنابراین تکلیف از او ساقط است.

مرحله سوم: نفس ناطقه، تفریط آن قوه است که به آن حماقت میگویند. در این حالت فهم و ادراک انسان از حد معمولی پایینتر میآید و انسان کج فهم میشود و مطالب را خوب درک نمیکند و در آخر به حدی میرسد که به تعبیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حماقت سراسر وجودش را فرا میگیرد.(۱)

قوه دوم روح، قوه جذب و نفس اماره و به عبارت دیگر شهوت است. نفس اماره یا قوه جاذبه، خود دارای سه مرحله است:

الف) مرحله اول افراط است که به آن شره گفته میشود؛ یعنی وقتی انسان نفس خود را کنترل نکند، شهوت او از حد و مرز معمولی پا را فراتر میگذارد. لذا شره، یک صفت ناپسند اخلاقی است و سوء اخلاق را به بار میآورد.

جناب لقمان وقتی پسرش را موعظه میکرد، به او سفارش نمود که روزه بگیرد، زیرا روزه، شهوت و شره را کنترل میکند. در این حدیث آمده «صم صوما یقطع شهوتک؛(۲) روزهای بگیر که شهوتت را قطع کند». از این موعظه فهمیده میشود که یکی از ص:۱۹۹

۱- . علی بن ابراهیم قمی رحمه الله می گوید: عیینه بن حصین خزاری کسی است که پیغمبر صلی الله علیه وآله او را احمق نامیدهاند و آیه صلی الله علیه و آله۱ سوره نسا درباره او نازل شده است. نک: تفسیر قمی، ص۱۴۰.
۲- . ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره لقمان، ص۵۲۱.

فلسفههای روزه این است که انسان از شره نجات مییابد و مرحله افراط نفس اماره به حدی کشنده و سمی است که اگر رحمت خدا شامل حال بندهاش نباشد این نفس همیشه فرمان به بدیها میدهد. قرآن مجید در سوره یوسف نفس اماره را ذکر کرده است و آنجا نص قرآن است که نفس اماره یعنی همان مرحله افراط نفس اماره که شره است حکم به بدی میدهد((وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ))(۱) علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود میگوید «ای تأمر بالسوء» و بنابراین انسان باید همیشه از خدا در این زمینه طلب رحمت کند.

ب) مرحله دوم نفس اماره حد وسط است که آن را عفت میگویند. عفت، کنترل شهوت و استفاده درست از آن در راهی است که عقل و شرع مشخص کرده است.

عفیف بودن هرگز منافی تولید مثل نیست، زیرا زاد و ولد امری پسندیده است و خدا

اینگونه افراد را دوست دارد. آیات مختلفی در قرآن مجید بر این مطلب دلالت میکنند؛ مثلاً در سوره فرقان وقتی «عباد الرحمان» را توصیف میکند میفرماید: «آنان زنا نمیکنند، ولی دعا میکنند که از ازواج و ذریّات ما، خنکی چشم به ما مرحمت فرما»(۲).

امام صادق علیه السلام درباره لقمان فرمودهاند: «قد نکح من النساء و ولد له من الاولاد الکثیر»(۳). پس عفت و عفیف بودن یک صفت پسندیده اخلاقی است که حد وسط قوه جاذبه نفس میباشد. عفت ضد شره و خمود است؛ یعنی قوه شهویه باید در برابر قوه عقلیه مطیع و منقاد باشد و این امر در شرع و عقل بسیار مورد پسند است.

۱- . یوسف / ۵۳.

۲- . فرقان / ۷۴.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان ص ۵۲۰.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که عفت افضل عبادات است.(۱) از امام محمد باقر علیه السلام هم روایت شده که هیچ عبادتی افضل از عفت شکم و فرج نیست.(۲) عفاف و پاکدامنی به حدی مورد پسند ذات باری تعالی است که ذات حق، آن را به لباس تقوا تعبیر کرده است.

در سوره اعراف آیه ۲۶ خدای تعالی میفرماید:((یَا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاسًا یُوَارِی سَوْآتِکُمْ وَرِیشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَی ذَلِکَ خَیْرٌ ذَلِکَ مِنْ آیَاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ))

در ذیل این آیه شریفه، تفسیر قمی روایت جالبی ذکر کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: مراد از لباس همان پارچهای است که میپوشند و ریش متاع و مال است و لباس تقوا عفاف است. «لِاَن عفیف لا تبدُوُ له عوره و ان کان عاَریا من الثیاب»؛ شخص عفیف عورت خود را آشکار نمیکند گرچه برهنه از لباس باشد، ولی شخص فاجر آشکار کنندهی عورت است، گرچه لباس بر تنش

باشد. و الفاجر بادی العوره و ان کان کاسیا من الثیاب. لباس التقوی ذلک خیر؛ یعنی العفاف خیر. لباس عفاف و پاکدامنی و حیا از لباس مادی بهتر است.

از این حدیث به خوبی استنباط میشود که یکی از مصادیق عفت حیاست. بنابراین شخص عفیف صاحب حیاست و فاجر بیحیاست.

با لباس بودن و یا برهنه بودن مایهی عفاف و بیعفتی نیست، بلکه حیاست که به عفت معنی میدهد، لذا مؤمن اگر برهنه هم باشد عفیف است. چنانکه در مورد جناب لقمان گفتهاند: این قدر حیا داشت که هیچ وقت به هنگام دستشویی رفتن و غسل کردن دیده نشد؛(۳) یعنی اینها را خیلی پوشیده و مستور انجام میداد.

ص:۲۰۱

۱- . کافی، ج۲، ص۷۹، ح ۳.
۲- . همان، ص۸۰، ح ۸.
۳- . تفسیر قمی، ص۵۲۰.

پس شـهوت و عدم شـهوت ملاک عفت و شره و یا خمود نیست، بلکه اگر انسان در چارچوب موازین شرعی به دنبال شهوت برود این عین عفت است. اما اگر بدون رعایت موازین شرعی از شهوت دست بکشد و خود را از تولید مثل دور نگه دارد، این کار شره محسوب میشود همچنین اگر به تفریط گرایش داشته باشد در واقع دچار خمودی شده است.

همچنان که اگر لباس و تجمل در حد موازین شرعی باشـد، اسـتفاده از نعمات الهی به حساب میآیـد، زیرا خـدا میفرمایـد که لباس را مـا بر شـما نـازل کردیم، پس اگر کسـی برهنگی را کمال تصور کنـد، در واقع انکار نعمت الهی کرده است و کفران نعمت الهی موجب ازدیاد عذاب میشود.

اگر لبـاس از چـارچوب موازین شـرعی خـارج شود لبـاس تکبر و غرور و تجمـل گرایی میشود که نتیجه انحطـاط فکری انسان است. پس نتیجه بحث این شد که تقوا بدون عفاف قابل تصور

نیست. و انسـان متقی همیشه عفیـف است و حیـا جزء وجود اوست و او هیـچ وقت از حیـا دور نیست. از سوی دیگر کسـی که عفت ندارد، در افراط(شره) و تفریط(خمود) قرار میگیرد.

ج) مرحله سوم قوهی جـاذبهی مرحله تفریـط است که آن را خمود مینامنـد. انسـان خمود، صـفت پسـندیدهی اخلاقی نـدارد، بنابراین از این صفت باید به خدا پناه ببریم.

۱) قوه سوم نفس قوه دافعه است. این خود در سه مرحله است.

مرحله افراط آن غضب نامیـده میشود که بـدترین صـفت اخلاقی است و انسان را از حـد طبیعی خارج میکنـد. شـیطان، هنگام غضب، انسـان را همراهی میکنـد، لـذا در مورد حضـرت لقمـان فرمودهانـد که ایشـان هیـچ وقت غضب نمیکرد «و لم یغضـب قط»(۱).

۱- . تفسیر قمی، ص ۵۲۰.

این صفت را گاهی تهوّر هم مینامند؛(۱) یعنی قوه دافعه انسان یا نفس لوامه وقتی از حد خود تجاوز میکند انسان متهوّر میشود و با هر کسی دست به گریبان میشود که این امر همیشه موجب پشیمانی و مایه ملامت نفس است. این نفس لوامه، همان نفس ملامتگر است که انسان را بعد از عصیان، سرزنش میکند.(۲) غضب اگر در حد وسط نباشد؛ یعنی برای خدا نباشد و یا مقابل دشمن خدا نباشد و به دیگر سخن اگر انسان مصداق((أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ))(۳) نباشد، همیشه مایه شرمندگی و سرافکندگی است. پس غضب مطلقا چیز بدی نیست، بلکه اگر از حد تجاوز کند و به افراط بگراید موجب نکوهش است. اما اگر در راه خدا و برای خدا

باشد امری مستحسن است. به عبارت دیگر اگر غضب در چارچوب دین و شریعت نباشد کلید همه بدیها میشود.(۴)

نکته دیگر این که غضب، قلب حکیم را از بین میبرد. کسیکه قدرت ندارد غضب خود را مهار کند عقل خود را هم مهار نمیکند. لذا در دین اسلام به کظم غیظ خیلی سفارش شده است.(۵)

۲) مرحله دوم قوه دافعه، مرحله حد وسط است که آن را شجاعت مینامند. مهار قوه غضبیه و آن را در چار چوب موازین شرعی قرار دادن و از افراط و تفریط دور نگه داشتن، همان شجاعت است. شجاعت در واقع همراه با صدق و صفاست. حضرت علی علیه السلام میفرماید: «لو تمیزت الاشیاء لکان الصدق مع الشجاعه؛

۱- . در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده که «للشجاعه مقدار فان زاد علیه فهو تهوّا» بحارالانوار، ج۸۷، ص۳۷۷، ح۳.

۲- . تفسیر قمی، ص۷۳۱، ذیل آیه دوم سوره قیامت.

۳- . فتح / ۲۹.

۴- . کافی، ج۲، ص۳۰۳ و منتخب میزان الحکمه، باب غضب، ص۳۸۹.

۵- . آل عمران / ۱۳۴. من کفّ غضبه کفّ الله عنه عذابه، نِعم الجرعه الغیط لمن جبرع علیها. . .، منتخب میزان الحکمه، ماده غضب.

اگر اشیاء با یک دیگر جدائی پیدا کنند و جدا از هم قرار گیرند صدق و راست گوئی همراه شجاعت خواهد شد».(۱) در جایی دیگر فرمودهاند: شجاعت یک عزت است.(۲) همچنین میفرمایند: سخیترین مردم شجاعترین انسان است.(۳) در روایتی دیگر فرمودهاند: هر قدر حمیت انسان بالا میرود شجاعت به آن اندازه نمود پیدا میکند.(۴)

داستان شجاعت علی علیه السلام در تفسیر قمی موجود است؛ مثلاً در تفسیر سوره العادیات به طورمفصل شجاعت حضرت علی علیه السلام مورد بررسی قرار

گرفته است که ایشان چگونه دشمنان خدا را نابود کرده است.(۵)

در جنگ بدر در لشکر رسول اکرم صلی الله علیه وآله فقط دو اسب موجود بود یکی از آن زبیر و دیگری متعلق به مقداد. مسلمانان در این جنگ هفتاد شتر داشتند و حضرت علی علیه السلام بر شتر سوار بود. اما در سپاه قریش چهارصد اسب بود،(۶) ولی باز هم به خاطر شجاعت علی علیه السلام و مجاهدین بدر، فتح و ظفر پیشانی این سلحشوران را بوسید.

۳) مرحله سوم قوه دافعه، مرحله تفریط است که آن را خوف یا جبن مینامند. این صفت ناپسند اخلاقی انسان را در مرحله تفریط قرار میدهد. خوف و ترس، مطلقا مورد نکوهش واقع نشده است، بلکه اگر این خوف برای خدا باشد مورد ستایش است. در حدیثی آمده است: «من خاف الله، اخاف الله منه کل شیء و من لم یخف الله اخافه الله من کل شیء». ملاک خوف این است که اگر انسان از خدا بترسد همه موجودات از او میترسند و شجاعت وجود انسان را احاطه میکند. اما اگر در دل کسی خوف خدا نباشد از همه چیز میترسد.

۱- . منتخب میزان الحکمهٔ – ماده شجاعت.

۲- . همان.

۳- . همان

۴- . همان

۵- . تفسیر قمی، تفسیر والعادیات ص ۷۶۵ -۷۶۳.

۶- . تفسیر قمی، ص۲۴۲.

حضـرت علی علیه السـلام چون از خـدا میترسـید، مثل مار گزیـده به خود میپیچیـد، اما از هیچکس دیگری نمیترسـید و جبن و ترس اصـلاً در او راه نـداشت. در جنگها هیچ وقت پشت به میدان نبرد نکرد و خودش فرمود: «لو تظاهرت العرب علیّ ما ولیت منهم»(۱) اگر تمام عرب در برابر من بیایند من به آنها پشت نمیکنم. البته آن حضـرت این ادعای خودشان را در میدانهای نبرد به اثبات رساندند.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسـیر خودش مینویسـد: وقتی اهل وادی یابس قرار گذاشـتند که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله و علی بن ابی طـالب علیه السـلام را به قتـل برساننـد، جبرئیـل به پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله ماجرا را خبر داد. آنها ده هزار سوار بودند، پیغمبر صـلی الله علیه وآله اولی را فرسـتاد، اما او از ترس از آنجا فرار کرد و به نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برگشت. سـپس دومی را فرسـتاد، اما او هم عصـیان کرد و برگشت. پیغمبر صـلی الله علیه وآله فرمود: «یا فلان عصیت الله فی عرشه و عصـیتنی و خـالفت قولی و عملت برأیـک و اَلاَقبـح الله رأیک» در ادامه نیز فرمود: «و اَنّ جبریل قـد امرنی ان ابعث علی بن ابی طـالب فی هولاـء المسـلمین و اخبرنی ان الله یفتـح علیه و علی اصـحابه فـدعا علیـا و اوصـاه بمـا اوصـی به الاـول و الثانی...» حضرت علی علیه السلام هم شجاعانه بر آنها حمله ور شد؛ مردان را به قتل رساند ذریه آنها را اسیر کرد و اموال آنها را مباح ساخت. جبرئیل خبر این فتـح را به پیغمبر صـلی الله علیه وآله رسانـد. آن حضـرت خارج از مدینه به اسـتقبال علی علیه السلام رفت و بین دو چشم آن حضرت را بوسه زد. همان روز بود که سوره والعادیات نازل شد.

۱- . نهج البلاغه، نامه ۴۵، فیض الاسلام، ص صلی الله علیه و آله ۷۱.

این است شجاعت و نتیجه ترس از خدا که مایه خوشحالی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله میشود و این است نتیجه جبن و خوف از غیر الله که انسان، از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله مورد سرزنش واقع میشود.

خلاصه کلام اینکه ارکان علم اخلاق سه چیز است: حکمت، عفت و شجاعت که مجموعه اینها را عدالت میگویند. این سه ویژگی ریشه همه فضایل اخلاقی است. در مقابل این ویژگی شش صفت است که مرحله افراط و تفریط است که عبارتند از: وسوسه، حماقت، شره، خمود، غضب و خوف یا جبن که ریشهی رذایل اخلاقی

میباشند.

مفهوم اعتدال و حد وسط

مفهومی که باید در این بحث مورد توجه قرار گیرد، این است که حد وسط به چه معناست. بعضی بر این باورند که هر چیزی که دور از افراط و تفریط باشد، حد وسط است. ولی به نظر میرسد که این سخن، اشتباه است. زیرا بعضی چیزها هستند که اگر هم اندک باشند ارزش دارند و هرچه بیشتر به آنها پرداخته شود خوب است؛

مثلاً درباره رضای خدا باید گفت که اگر خداوند تنها اندکی از ما راضی شود از تمام دنیا و مافیها بیشتر ارزش دارد.(۱)

همچنان که عدالت، چه فردی باشد و چه اجتماعی، هرچه بیشتر باشد بهتر است. حتی اگر انسان به حدی برسد که در عدالت اجتماعی بین برادر حقیقی خود و یک شخص عادی فرق نگذارد، این معراج عدالت است، گرچه مردم این را شدت عدل مینامند اما این عین عدل است.

۱- . آل عمران / ۱۵.

پس حد وسط دوری از افراط و تفریط نیست. این یک نظریهی فلسفی است که ارسطو آن را مطرح کرده است و اخلاق حسنه را میانه روی در همه چیز قرار داده و بر اساس آن، فضایل و رذایل اخلاقی را مطرح کرده است. بعد از او افرادی مثل علامه نراقی صاحب جامع السعادات و فرزند وی صاحب معراج السعاده، چون فلسفی بودند لذا کتاب این بزرگواران در همین راه و روش گام بر میدارد.

اما بعضیها مثل امام خمینی رحمه الله بر این باور بودند که هرچه مقرب الی الله است، اخلاق حسنه

است و هرچه مبعد عن الله است اخلاق سیئه است.(۱)

این نگرش، همان مطلبی است که یحیی بن عدی معاصر امام حسن عسکری علیه السلام در تعریف حد وسط میگوید که حد وسط؛ یعنی چیزیکه با عقل و شرع مطابقت داشته باشد. بنابراین ممکن است که چیزی خیلی کم باشد، اما چون در چارچوب شرع است، لذا خلق و خوی خوب و فضیلت اخلاقی محسوب میشود. از سوی دیگر ممکن است که چیزی ذاتاً خیلی خوب باشد، اما چون خلاف شرع است افراط و تفریط است. مثلاً صبر و حبس نفس خیلی خوب است و در دین اسلام هم خیلی به آن سفارش شده اما در بعضی موارد چون خلاف موازین شرعی است و مورد پسند خدای متعال نیست، لذا باید از آن دست بکشیم و اگر عمل کردیم ممکن است که به نتیجه وضعی آن نائل بشویم. اما این فعل ما موجب رضایت الهی نمیشود، لذا این فضیلت اخلاقی شمرده نمیشود.

این مطلب هم قابل ذکر است که علم اخلاق به سه بخش تقسیم میشود:

تهذیب نفس

تدبیر منزل

تدبیر مُدُن

۱- . سخنرانی آیت الله عابدی در ساوه.

بحث ما در این نوشتار در بخش اول علم اخلاق است؛ یعنی ما در مورد تهذیب نفس، فضایل و رذایل و یافتن راه چاره و تدبیر برای تجلیه نفس بعد از تخلیه رذایل صحبت میکنیم.

در اینجا ما بر اساس کتاب جامع السعادات و معراج السعاده بحث را پی میگیریم.

روش بیان مطالب در علم اخلاق

علمای اخلاق در بیان فضائل و رذایل اخلاقی دو روش را به پیش میگیرند:

یک بار فضایل اخلاقی را مقدم بر رذایل اخلاقی و بار دیگر رذایل اخلاقی را بر فضایل اخلاقی مقدم میکنند. از آنجا که بحث علم اخلاق به ترتیب در سه مرحله تجلیه،(۱) تخلیه(۲) و تحلیه(۳) میباشد و صاحب جامع السعادات هم تخلیه را بر تحلیه مقدم کرده، لذا به تبع او ما هم ابتدا رذایل اخلاقی را برای خواننده ذکر میکنیم و سپس علاج آن امراض روحانی را ذکر میکنیم که در واقع همان مرحله تجلیه است.

به این طریق همانگونه که در صفحات قبل ادراک نفس را در سه مرحله بحث کردیم و قوه ناطقه را در مرحله اول ذکر کردیم به تبع آن رذایل و فضایل اخلاقی را به همین ترتیب ذکر میکنیم.

۱- . تجلیه یعنی آراسته نمودن ظاهر که این توسط انجام واجبات و ترک محرمات محقق می شود.

۲- . تخلیه یعنی خالی کردن نفس از صفات رذیله و ناپسند.

۳- . تحلیه یعنی آراسته نمودن نفس به صفات حسنه و پسندیده.

رذایل و فضائل قوه نفس ناطقه

الف) رذیله جهل

یکی از رذایل نفس ناطقه، جهل و نادانی است که انسان باید بدان آشنایی داشته باشد و کاری نکند که دچار جهل مرکب شود که در این صورت برای همیشه در قعر جهل باقی خواهد ماند.

جهل مرکب این است که انسان چیزی را نداند و یا خلاف واقع بداند و در عین حال بپندارد که حق را یافته است، پس او نمیداند و نمیداند که نمیداند و آن بدترین رذایل و دفع آن بسیار مشکل است. سبب این است که انسان تا وقتیکه نداند مریض است چگونه پیش طبیب میرود. حال اگر مریض این را بفهمد که صحیح و سالم است دیگر هیچ کس نمیتواند او را مداوا کند.

قرآن مجید در مقامات مختلف، جهل و نادانی را نکوهش کرده و در برخی آیات، جهل را کوری و علم را بینایی خوانده است و میفرماید:((قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلا تَتَفَكَّرُونَ))(۱). آیا کور و بینا مساویاند؟ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیر خود میفرماید: مراد از کوری، جهل و مراد از بصیر، علم است.(۲)

در سوره زمر میفرماید: آیا عالم و نادان مساویاند که مراد همان صاحبان عقل و بیخردان هستند. خلاصه اینکه جهل از بدترین رذایل اخلاقی است. اگر آدمی این موضوع را بفهمد و جهل را از خود دور کند و خویش را به زیور علم آراسته کند، امری پسندیده است. اما اگر انسان خود را به زیور علم آراسته نکند همیشه در فریب جهل باقی میماند، لذا امام جعفر صادق علیه السلام در یک حدیث مفصل فرمودند: «کفی بالاغترار بالله جهلاً؛(۳) جهل برای فریب کافی است.»

این جمله در ظاهر یک جمله کوچک است، اما امام علیه السلام تمام ضرر و زیان جهل را در این جمله خلاصه کردهاند. همه فریب خوردن انسان،

۱- . انعام / ۵۰.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۵۰ سوره انعام و ذیل آیه صلی الله علیه و آله- زمر.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.

چه در جنبه مادی و چه در جنبه معنوی، چه از شیطان جنی (ابلیس) و عفاریت آن باشد و چه از شیاطین انسی باشد، همه و همه به علت جهالت و نادانی است. در واقع انسان نادان از همه فریب میخورد پس باید خود را با زیور دانایی آراسته کند.

فضیلت علم

علم فضیلتی است نورانیکه خدا به همه نمیدهد، بلکه در قلب هر کسیکه میخواهد به ودیعه میگذارد.

قرآن مجید در جاهای مختلف از صاحبان علم تعریف کرده است.

در قرآن مجید خدای متعال خشیّت را مخصوص علما ذکرکرده است((إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ))(۱) قابل ذکر است که «العلماء» جمع محلی به «ال» است یعنی عموم علما هر کسی که عالم است خشیت پروردگار را دارد؛ یعنی اگر کسی صاحب علم است، ولی خشیت ندارد اصلاً علم ندارد، زیرا خشیت مخصوص علماست. البته همانطور که مراتب علم گوناگون است، مراتب خشیت هم مختلف است.

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید: «کفی بخشیه الله علما»(۲) برای خشیت خدا علم کافی است؛ یعنی اگر کسی عالم باشد خشیت خدا را دارد.

فرق بین خشیت و خوف مذموم

محقق طوسی رحمه الله در فرق این دو واژه میفرماید: خوف و خشیت گرچه در لغت به یک معنی است، ولی نزد ارباب علم بین این دو،

۱- . فاطر / ۲۸.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.

فرق است. اینکه خوف، تالّم درد نفس از عقاب متوقع به سبب ارتکاب منهیات و تقصیر در طاعات است و این چیزی است که برای اکثر خلق حاصل میشود گرچه مراتب آن مختلف است. اما خشیت، وقتی برای انسان حاصل میشود که شعور به عظمت خالق و هیبت را حاصل میکند و خوف این را دارد که نکند حجاب برای او انداخته شود. این حالت فقط برای کسانی حاصل میشود که مطلع بر حال کبریا باشند و لذت قرب را چشیده باشند لذا خدای متعال فرموده که((انما یخشی الله من عباده العلماء))(۱).

یقین در برابر جهل مرکب

گفتیم جهل مرکب مرضی است که انسان را فریب خورده نگه میدارد و این بدترین و مستهجن ترین اقسام جهل است اگر انسان میخواهد از این مرض نجات پیدا کند باید به درجه یقین برسد. یقین، اعتقاد ثابت و جازم مطابق واقع است؛ یعنی صددرصد در مقابل جهل مرکب که اعتقاد به غیر واقع است قرار دارد.

یقین؛ مطلقا خوب است، اما در امور دینی مایه سعادت و کمال و در تکمیل نفوس بشری دخیل است، زیرا ایمان موقوف به یقین بلکه اصل آن است. خلاصه اینکه مرتبه یقین، اشرف فضایل است و افضل کمالات است. حتی در روایت است که اگر کسی عاقل باشد گناه به او ضرر نمیرساند. زیرا هرگاه گناهی کند پشیمان میشود و استغفار میکند و گناهان وی آمرزیده میشود و فضیلتی برای او باقی میماند که او را داخل بهشت میکند.(۲)

قرآن مجید یقین و صاحبان یقین را مورد تعریف و تمجید قرار داده است.

در یک آیه یقین را بنیاد و اساس امامت قرار داده است:((وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ))(۳).

۱- . معجم الفروق اللغویه، ص۲۱۸.

۲- . حقایق فیض، ص۱۹۵ و به حواله معراج السعاده، ص۱۲۱.

۳- . سجده / ۲۴.

اثر یقین این است که به امر مردم هـدایت نمیکنند بلکه امر خدا را بر امر مردم مقدم میدارند اما اگر یقین نباشد انسان، دیگران را به آتش جهنم راهنمایی میکند.

امام صادق علیه السـلام در ذیل این آیه شـریفه میفرمایـد که پـدرم فرموده: «الائمه فی کتاب الله امامان؛ امام عـدل و امام جور. قـال الله و جعلنـا منهم ائمه یهـدون بامرنـا لا بامر الناس یقـدمون امر الله قبل امرهم و حکم الله قبل حکمهم قال:((وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ))(۱) یقدمون امرهم قبل امر الله و حکمهم قبل حکم الله و یأخذون بأهوائهم خلافا لما فی کتاب الله»(۲).

سنگینی وظیفه عالم

خود علم فضیلت دارد و حفظ آن هم فضیلت است وگرنه شیطان آن را به رذیلت تبـدیل میکنـد، لذا وظیفه عالم و حساب و کتاب وی هم سنگین است.

در حدیثی مفصل امام صادق علیه السلام خطاب به حفص بن غیاث میفرماید: «انه یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر

للعالم ذنب واحد؛ خدا هفتاد گناه جاهل را میبخشد قبل از اینکه یک گناه عالم را ببخشد»(۳).

۱- . قصص / ۴۱.
۲- . تفسیر قمی، ذیـل آیه ۲۴ سوره سـجده، ص۵۲۷؛ ائمه در کتاب خـدا دوگونه هسـتند امام عـدل و امام جور خـدای متعال میفرماید که ما از این ها پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند نه به امر مردم آنها امر خدا را بر امر مردم مقدم می دارنـد و حکم خدا قبل از حکم مردم است . بعد می فرماید ما آن ها پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می کنند و امر و حکم خودشان را برابر امر و حکم خـدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه که در کتاب خدا است عمل به هوا و هوس خود می کنند.
۳- . همان، ص۵۰۴، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.

از این حدیث فهمیده میشود که وظیفه عالم بسیار سنگین است و رفتار و گفتار وی قابل حساب و کتاب است. لذا شخص عالم باید سنجیده قدم بردارد و هر کاری را که انجام میدهد فقط برای خدا باشد. اگر مراء و ریا و کبر و عجب، علم را آفت زده کند، این آفت به عالم نیز میرسد. البته اگر علم و تعلیم و تعلّم فقط برای خدا باشد، آن وقت انسان در عالم ملکوت با عظمت شناخته میشود، زیرا عالم ملکوت جایی است که حقیقت وجود در آنجا آشکار است.

در آنجا دنیا مقهور و شهود غالب است؛ یعنی اگر علم برای خدا باشد انسان خودش را به حدی میرساند که عظمت خودش را در عالم ملکوت اثبات میکند. لذا امام صادق علیه السلام میفرمایند: «من تعلم لله و عمل لله و علّم لله دعی فی ملکوت السموات عظیما؛ کسی که برای خدا علم حاصل کند و بر آن عمل کند و برای خدا تعلیم دهد در ملکوت آسمانها عظیم خوانده می شود»(۱).

لذا شخص عالم نزد خدا اهمیت زیادی دارد، در صورتیکه علم خود را توأم با عمل کند.

عالم بدون عمل

یکی از آفات علم، علم بلا عمل است. اگرانسان، علم خود را توأم با عمل کند در ملکوت سماوات عظیم شناخته میشود.

حدیث میگوید: «من تعلّم و علّم و عمل بما علم دعی فی ملکوت السموات، عظیما؛ اما اگر عالم علم خود را با

عملتوأم نکند، ارزش علم او اندک میشود و دعای برای زیاد شدن علم هم قبول نمیشود بلکه موجب دوری از خداست».

امام زین العابدین علیه السلام میفرماید:

۱- . تفسیر ص ۵۰۴.

«لاـتطلبوا علم مـا لاـ تعلمون و لَمّـا عملتم بما علمتم فان العالم اذا لم يعمل به لم يزده من الله الا بعـدا(۱)؛ علمی را که نمیـدانید طلب نکنید حال آنکه آنچه میدانید هنوز بدان عمل نکردهاید، زیرا عالم وقتی به علم خود عمل نمیکند غیر از بُعد و دوری از خدای متعال چیزی از جانب خداوند برای او زیاد نمیشود».

پس عـالمی که به علم خود عمل نکنـد موجب دوری از خـدای متعال میشود و چه مصـیبتی بزرگتر از اینکه ازخـدای متعال به وسیله چیزی دور شود که آن چیز مایه تقرب خدای متعال است.

رابطه علم با زهد

زهد صـفتی است که انسان به وسیله آن، فریب دنیا را نمیخورد. موضوع مهم این است که چگونه انسان به حدی میرسد که از دنیا فریب نمیخورد. جواب این سؤال در مناجات حضرت موسی علیه السلام و خدای متعال است.

خدای متعال به جناب موسـی علیه السلام فرمود: «یا موسی ان عبادی الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم بها و سایرهم من خلقی رغبوا فیها بقدر جهلهم»(۲).

از این حـدیث ثـابت میشود که زهـد، کار صالحین است و آن صالحینی که زهـد پیشـهاند بهخاطر علمشان زهـد و پارسایی را زینت وجود

خود قرار میدهنـد و برعکس کسانیکه از حقیقت دنیا جاهلانـد و به آن رغبت دارنـد. از این بحث معلوم میشود که بین زهد و علم ارتباطی خاص و مرموز وجود دارد؛ یعنی این علم، انسان را به حدی میرساند که او را بندهی صالح الهی قرار میدهد.

۱- . همان، ذیل آیه ۶۵ غافر.

۲- . همان، ذیل آیه ۱۵۷ اعراف، ص ۲۲۴ ؛ ای موسـی بندهای صالح من در این بحسب و مقدار علمشان بیرغبت و زاهداند و سائر مخلوقات من دراین دنیا به اندازهٔ جهلشان رغبت دارند.

حب دنیا

محبت بـه دنیـا یکی از مهمـترین صـفات رذیله برخاسـته از قـوه غضـبیه است. در روایـتی آمـده است که حب دنیـا ریشه همه بدیهاست.(۱)

اگر جرایم و مجرمین مورد بررسـی قرار گیرنـد، معلوم میشود که دوستی دنیا چقدر مؤثر بوده است. اگر انسان از زیان و ضـرر این دنیـا آگـاه شود هیـچ وقت به دنیـا دل نمیبنـدد. اکنون لازم است جهت روشن شـدن بحث، برخی از ویژگیهای دنیا را نام ببریم:

۱. فریبندگی دنیا.(۲)

۲. دنیا مثل آب است که هرچه از آن نوشیده شود تشنگی زیادتر میشود.(۳)

۳. دنیا مثل کرم ابریشم است و هرچه این کرم چاقتر شود زمان هلاکت او نزدیکتر میشود.(۴)

البتـه انسـان دل بسته به دنیـا نمیفهمـد که دنیـا مثل کرم ابریشم است؛ یعنی این حقیقت را نمیفهمـد، اگر این حقیقت را درک میکرد به دام دنیا نمیافتاد. انسان اگر بفهمد که اقبال دنیا به او، نعمت نیست

بلکه در واقع نوعی عقاب به علت گناهان وی است نظرش عوض میشـود و با نگـاهی دیگـر به دنیـا مینگرد.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص بن غیاث میفرماید که خداوند متعال به حضرت موسی فرمود: «یا موسی اذا رایت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین و اذا رایت الغنی مقبلاً فقل: ذنب عجلت عقوبه فما فتح الله علی احد هذه الدنیا بذنب لینسیه ذلک فلا یتوب فیکون اقبال الدنیا علیه عقوبه لذنوبه»(۵).

ص:۲۱۵

۱- . بحار، ج۷۳، ص ۹۰.

۲- . همان، ص۵۵.

۳- . همان، ج۸۷، ص ۳۱۱.

۴- . بحار، ج۷۳، ص۲۳.

۵- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۴۴ سوره انعام، ص ۱۹۰.

این حـدیث میگویـد که اقبـال دنیـا به خـاطر گنـاهی است که انسـان، آن را فراموش کرده و از آن گناه توبه نکرده است. پس اقبال دنیا به یک شـخص، عقاب گناهان وی میشود. در حقیقت روی آوردن دنیا یک عذاب است در حالی که انسان میپندارد که خداوند از او راضی است. این حدیث در واقع اقبال دنیا را نوعی عذاب گناه میداند کما اینکه قرآن مجید میفرماید: مهلت، نوعی عذاب است تا اینکه گناهکار زیاد گناه کند و این همان آیه شریفهای است که حضرت زینب J در خطبه خود در دربار یزید استفاده فرموده بودند:

((وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ))(۱)

عـادت انسـان همین است که وقتی بـدو مهلت داده میشود میپنـدارد خـدا از او راضـی است، امـا آیه شـریفه میگویـد: خود این مهلت، نوعی عذاب است تا اینکه کفار زیاد گناه کنند.

از مذکوره حدیث شریف نیز همین نکته را میگوید که اقبال دنیا عقابُ گناه است.

حقیقت لذات دنیا

اگر انسان حقیقت لذایذ دنیا را بفهمد

هرگز به دنیا روی نمیآورد چه رسد به این که به آن دل ببندد.

حضرت داوود علیه السلام از عابدی به نام حزقیل سؤال کرد که آیا شما به دنیا اعتماد

۱- . آل عمران / ۱۷۸.

گردید و دوست داشتید که از شهوات و لذات دنیا استفاده کنید؟ حزقیل عابد جواب داد: آری گاهی این چیزها به قلب خطور میکند. داوود علیه السلام گفت: در آن وقت شما چه میکنید؟ حزقیل عابد گفت: آن وقت من به دره این کوه وارد میشوم و از آنچه که در آن است عبرت میگیرم. پس حضرت داوود علیه السلام داخل آن شعب و درّه کوه رفته در آنجا دید که بر یک سریر آهنین جمجمه ای قدیمی و استخوانهایی پوسیده موجود است و آنجا یک لوحی از آهن است که روی آن نوشتهای است. پس حضرت داوود علیه السلام آن را خواند، در آن نوشته چنین آمده بود: من اروی بن سلمه هستم. که هزار سال حکومت کردهام. هزار شهر را ساختهام و با هزار کنیز جماع کردهام، ولی آخر امر من، این است که خاک رختخواب من است و سنگها متکای من هستند و مارها و حشرات همجوار من، لذا کسی فریب این دنیا را نخورد.(۱)

این است حقیقت دنیا و کسیکه فریب دنیا را بخورد آن را نشناخته است، بنابراین انسان باید از دنیا در حد «اکل میته» استفاده کند.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمود: «یا حفص ما منزله الدنیا من نفسی الا بمنزله المیته اذا اضطررت الیها اکلت منها»(۲). قانون مردار این است که وقتی انسان مضطر بشود از آن استفاده میکند. کسیکه مثل

امام صادق علیه السلام دنیا شناس باشد، وقت ضرورت از دنیا استفاده میکند و به دنیا دل نمیبندد. به هر حال حب دنیا رذیلت است اما استفاده از دنیا کار ناپسندی نیست، بلکه اگر انسان از دنیا برای رسیدن به آخرت استفاده کند، این دنیا مورد نکوهش واقع نشده است.

۱- . تفسیر قمی، ذیل سوره ص آیه۲۴، ص۵۹۷.

۲- . همان، ذیل آیه ۸۳ سوره القصص، ص ۵۰۴؛ ای حفص! قدر و منزلت دنیا نزد من فقط به اندازهٔ مردار است زمانیکه کسی به آن مضطر میشود از آن میخورد.

امـام جعفر صـادق علیه السـلام به شخصـی که میگفت: «انـا لنحبّ الـدنیا»؛ مـا دنیـا را دوست داریم. پرسـیدند: برای چه دنیا را میخواهی؟ جواب داد برای اینکه ازدواج کنم؛ حج بروم؛ به خانواده انفاق کنم و مخارج آنها را تأمین کنم و به دوستان کمک کنم و در راه خدا صدقه بدهم. امام فرمودند: لیس هذا من الدنیا هذا من الآخره؛(۱) این دنیا نیست بلکه این از آخرت است.

از ایـن حـدیث اسـتفاده میشـود کـه انسـان اگر از دنیـا در راه خـدا اسـتفاده کنـد، این امر نه تنهـا مـورد سـتایش است، بلکه به فرمودهی امام علیه السلام این دنیا نیست، این آخرت است.

در ذیـل آیه ۲۶ سوره یونس:((للـذین احسـنو الحسـنی و زیـاده...))امام جعفر صادق علیه السـلام فرمودنـد: «اما الحسـنی الجنه الحسـنی» همان بهشت است و اما الزیاده فالدنیا و زیاده، دنیاست. ما اعطاهم الله فی الدنیا لم یحاسبهم به فی الآخره...،(۲) آنچه که خـدا به خوبـان در دنیـا عطـا نموده است در آخرت به آن محاسـبه نمیکنـد و ثواب دنیا و آخرت را یکجا به آنها میدهـد و بهترین ثواب دنیا و آخرت را به آنها اعطا میکند.

بنابراین اگر انسان در دنیا اعمال صالح انجام دهد و جزء خوبان شود، دنیا برای او مایه ذلت و رسوایی نیست، بلکه سـبب عزت و ثواب دنیا وآخرت است. البته باید توجه

داشـته باشـیم که شـیطان ما را نفریبـد؛ یعنی وسوسه نکنـد که چون تو آدم خوبی هستی خدا این دنیا را به تو داده است. انسان بایـد اهل محاسـبه و بر نفس خود بصـیر باشـد و همیشه دعا کنـد که((رَبَّنَا آتِنَا فِی الـدُّنْیا حَسَـنَهً وَفِی الآخِرَهِ حَسَـنَهً وَقِنَا عَـذَابَ النَّار))(۳)

ص:۲۱۸

۱- . بحار، ج۷۳، ص۱۰۶ و تفسیر قمی، ص۲۸۸.

۲- . تفسیر قمی، ص ۲۸۸.

۳- . بقره ۲۰۱.

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید: هر کسی که از حج بر میگردد خدای متعال گناهان او را میبخشد، البته منازل مغفرت سه گونه است:

«مؤمن غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و اعتقه من النار و ذلک قوله و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار»(۱)، وقتی خدای متعال مؤمن را میبخشد همه گناهان قبل و بعد او را میبخشد و همین است قول خدای متعال و منهم من یقول... . پس اگر انسان با صدق دل این دعا را بخواند خدای متعال همه گناهان او را میبخشد.

فضیلت زهد

اشاره

وقتی انسان قلب خود را از محبت دنیا خالی کند فضیلت زهد را در آن جایگزین میکند تا محبت خدای متعال در ظرف وجود او قرار بگیرد، زیرا زهد ضد محبت دنیاست. وقتی دل انسان از محبت دنیا تهی شد باید زهد جای آن را بگیرد او باید بیرغبتی به دنیا را در وجود خود جای دهد و به آخرت روی آورد، بلکه از غیر خدا خود را منقطع سازد.

تعریف زهد

عالم ربانی ملا احمد نراقی در معراج السعاده میفرماید: «ضد محبت دنیا و مال را

زهد میگویند و آن عبارت است از دل کندن از دنیا و دست کشیدن از آن و اکتفا کردن به قدر ضرورت برای حفظ بدن».(۲)

خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین میگوید: «الزهد اسقاط الرغبه عن الشیء بالکلیه».(۳)

۱- . تفسیر قمی، ص۶۷.

۲- . معراج السعاده، ص۳۳۵.

۳- . شرح منازل السائرین، قاسانی، ص۲۵۷.

زهد دل کندن از تمام اشیاء به تمام معنا و بیرغبت شدن است؛ یعنی زهد آن است که انسان شوق به دنیا نداشته باشد و نفس خود را از میل به دنیا خالی کند. از این تعریف معلوم میشود که داشتن مال دنیا یا نداشتن آن به زهد تعلق ندارد. ممکن است که کسی مال و منال زیادی داشته باشد، ولی باز هم زاهد زمانه باشد، زیرا دل به دنیا و مال آن نداده است. اما ممکن است یک نفر هیچ چیز از مال دنیا نداشته باشد، ولی زاهد هم نباشد، زیرا او به دنیا دل بسته است. در حدیثی امام معصوم علیه السلام دنیا را تعریف نمودهاند که دال بر همین معناست.

حفص بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام میپرسد: جعلت فداک فما حد الزهد؟ فقال: قد حد الله فی کتابه فقال عزّوجلّ: ((لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم))(۱)؛ قربانت شوم تعریف زهد چیست؟ حضرت جواب دادند: خدای متعال در کتاب خود تعریف کرده است و فرموده بر آنچه که فوت شده تأسف نخورید و به آنچه که میبابید خوشحال نشوید. پس اقبال و ادبار دنیا برای شخص زاهد باید مساوی باشد.

جناب علم الهدی سید مرتضی اعلی الله مقامه معروف به ذوالثمانین بودند، چون از همه چیز مثل خانه، اسب و... هشتاد تا داشتند،

لذا معروف به صاحب هشتاد شدند. داستان معروفی درباره ایشان نقل شده که یک روز گدایی همراه با زنبیل و کاسه خود وارد باغ و بوستان سید مرتضی شد و بر سیّد اشکال کرد که شما زاهد نیستید و راه و روش امیرالمؤمنین علیه السلام را ترک کردهاید؛ زاهد من هستم زیرا از مال و منال دنیا فقط همین زنبیل را دارم.

سیّد جواب نداد و بعد از دقایقی سؤال کرد که آیا شما با من به مکه میآیی. آن گدا اظهار رضایت کرد. سید مرتضی کاری کرد که گدا آن زنبیلش را فراموش کند. وقتی هر دو وسط راه رسیدند گدا به یاد زنبیلش افتاد و به سیّد گفت برگردیم تا آن زنبیل را برداریم و بعد بیاییم.

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ سوره عنکبوت، ص۵۰۴ و حدید / ۲۳.

جناب علم الهدی گفت: آن را رها کن، ما به مکه میرویم، پس نگران نباش. ولی آن فقیر اصرار کرد. آن وقت سیّد به مرد فقیر گفت: الان معلوم شد که چه کسی زاهد است و چه کسی زاهد نیست. من این قدر دارایی دارم ولی به خاطر سفر مکه به همه آنها پشت کردم و راه سفر را اختیار نمودم ولی در دل شما محبت آن زنبیل جا گرفته است و نمیتوانید دل از آن بردارید پس شما زاهد نیستید، بلکه من زاهد هستم.

از آیه الله العظمی مکارم شیرازی مد ظله العالی نقل میکنند که ایشان فرموده است: من از امروز تا برای صد سال آینده برنامه ریزی کردهام و در عین حال همین امروز نیز آمادهی مرگ هستم.(۱)

پس معنای زهد، خمود و سستی نیست بلکه حرکتی جاودانه است که زاهد را برای خدا حرکت میدهد و هرچه برای خدا و در راه خدا

باشد از آن استفاده میکند ولی به هیچ وجه به دنیا دل نمیبندد و به همین سبب است که درجات زهد مختلف است، زیرا دل کندن از دنیا کار آسانی نیست لذا افراد در این زمینه مختلفند.

درجات زهد

از امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که زهد چیست؟ ایشان جواب دادند: «الزهد عشره اجزاء فاعلی درجات الزهد ادنی درجات الرضا ألا و ان الزهد فی آیه من کتاب الله((لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)) . (۲) زهد ده جزء است که عالی ترین درجه ی زهد، پایین ترین درجات رضاست. آگاه باشید که زهد در آیه ای از کتاب خدا این است که برآنچه که فوت شده، تأسف نخورید و برای آنچه که به شما رسیده خوشحال نشوید».

۱- . درس خارج فقه، استاد عابدی زیدعزه

۲- حدید / ۲۳. تفسیر قمی، (ذیل آیه ۶۵ سوره غافر)، ص۶۰۱.

از این حدیث شریف استفاده میشود که زهد دارای مراتب است و انسان سعی کند که به عالیترین درجات زهد برسد.

معراج السعاده سه درجه و هفت قِسم برای زهد ذکر کرده است. این سه درجه عبارتند از: ادنی، وسطی و اعلی.

درجهی ادنی این است که انسان دل به دنیا داده باشد ولی با مجاهدت و مشقت آن را ترک کند.

درجه وسطی این است که گرچه دنیا در نظر او قدری اهمیت داشته باشد ولی نسبت به آخرت آن را حقیر میداند و برای آخرت با رغبت دنیا را ترک کند.

درجه اعلی این است که دنیا در نظر زاهد مطلقا قدری نداشته باشد و آن را هیچ بداند و کم بشمارد.

اقسام زهد نیز عبارتند از: زهد فرض، زهد سلامت، زهد فضل، زهد معرفت، زهد خائفین، زهد راجین و زهد عارفین.(۱)

در کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری ده درجهی زهد را آورده است. درجه اول همان تعریف زهد است که قبلاً گذشت؛ یعنی بیرغبتی به تمام دنیا. در درجات بعدی زهد را به سه درجه تقسیم میکند که هر درجهای نیز سه رتبه دارد:

زهد در شبهه

وقتی انسان حرام را ترک کند، باید به حدی برسد که از چیزهای شبهه ناک هم پرهیز کند. این نوع زهد، خود دارای سه رتبه است.

۱- . معراج السعاده، صص ۳۴۳ – ۳۴۸.

۱. پاکیزگی نفس

چنین انسانی از چیزهای شبهه ناک پرهیز میکند، زیرا اینگونه موارد، موجب عتاب و سخط الهی میگردد و بنابراین نسبت به موارد شبهه ناک بیرغبت میشود و نفس او به طرف پاکیزگی و نزاهت سیر میکند.

۲. صعود و رفعت به سوی خدا

وقتی انسان از شبهه بپرهیزد به سوی کمال صعود میکند و آنچه را که نزد خدا نقص است، ترک کرده، رفعت پیدا میکند، یعنی از آنچه که نزد خداوند متعال موجب نقص انسان است گرچه برای بندگان نقص نباشد، دوری میکند.

۳. دوری از هم نشینی با فاسقان

وقتی انسان به طرف خدا صعود میکند هم نشینی با فساق را ترک میکند چرا که آنان مانع سیر الی الله هستند و انسان را به طرف دنیا میکشانند تا انسان شهوات خود را از دنیا اکتساب کند. زیرا مال مایه شهوت است و اگر شخص زاهد با این افراد هم نشینی کند و در رغبت به دنیا با آنان مشارکت داشته باشد جزئی از آنها شمرده میشود. و در این صورت در مجالسی که رنگ و بوی دنیا دارد شرکت میکند، در حالیکه شخص زاهد نسبت به وقت خود و هدر دادن آن، بسیار بخیل است و درحقیقت چنین افرادی را ناپسند میشمارد ارتباط با اهل فسق در رغبت و حرص انسان به دنیا تأثیر دارد و در نتیجه سبب هلاکت زاهد میشود.

پس زاهد واقعی آن کسی است که با حرکت در مسیر الهی خود را از اینگونه افراد دور نگه دارد.

ص:۲۲۳

زهد در فضول

به این معنا که آنچه را بیش از قدر حاجت و گذران زندگی وی است کنار بگذارد. بیش از قدر حاجت را فضل و فضول میگویند که زاهد باید نسبت به آنها بیرغبت باشد؛ یعنی به حد قوت لایموت برسد و تنها برای رمق در جان جهت زندگی در دنیا استفاده کند. چنین زهدی سه درجه دارد:

حصول وقت زیاد برای سلوک الی الله

وقتی انسان، فضولیات خود را کنار

میگذارد فراغت بیشتری پیدا میکند. این فراغت باعث میشود تا در حضور الهی بیشتر وقت خود را مصرف کند.

قطع اضطراب

وقتی انسان خود را از فضولیات دور میکند قلب او از اضطراب منقطع میشود و سکون و اطمینان به طرف خدای متعال حاصل میشود و تمام همت خود را برای خدا میگمارد. اگر میل به دنیا در دل او باقی بماند اضطراب خاطر، گاهی او را به دنیا و گاهی به حق متمایل میکند، در این صورت با اطمینان خاطر سراغ ذات باری تعالی نمیرود.

آراسته شدن به زیور انبیاء و صدیقین

مرتبه سوم این است که انسان با ترک فضولیات، وقت کافی برای خدا و اطمینان خاطر پیدا میکند، در این حال وجود او به صفات انبیا و صدیقین آراسته میشود و شخص زاهد در وصف و اوصاف به انبیا و صدیقین شباهت پیدا میکند و به آنها اقتدا میکند زیرا همه انبیا و صدیقین زاهد در دنیا بودند مثل حضرت ابراهیم و حضرت سلیمان علیهما السلام. زیرا با وجودی که دنیا زیر پای آنان بود و حاکم بر تمام عالم بودند، ولی باز هم زاهد بودند و با کثرت اموال، قلوبشان نسبت به دنیا بیرغبت بود و خود را از تعلق و محبت به دنیا منقطع ساخته بودند.

زهد در زهد

این تعبیر به این جهت است که در دو مرحله دیگر در قلب زاهد، دنیا وجود دارد،

اما او آخرت را بزرگ میشمارد. اما در این درجه از زاهد خواسته شده که تعلق خود را از دنیا منقطع سازد و تجلی نور حق تعالی را در خود جای دهد. این درجه، خود سه مرتبه دارد:

۱. کوچک شمردن آنچه که از آن زهد ورزیده؛ یعنی آن چیزی که دنیا را به خاطر آن ترک کرده، کوچک بشمارد؛ یعنی آن ثواب و عقابی را که به خاطر، آن دنیا را ترک کرده، کوچک بشمارد و فقط خدا در نظر او باشد و از دنیا و آخرت و نعمات وی هم بیرغبت باشد و به حدی برسد که بگوید الهی انت المُنی و فوق المُنی.

۲. مساوی بودن حالت فقر و غنا، انسان باید به حدی برسد که اگر دنیا به او روی آورد و یا به او پشت کند هیچ غم و غصهای نداشته باشد.

این درجهای است که امام جعفر صادق علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام در تعریف زهد فرمودند که((لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ))(۱) یعنی ائمه معصومین علیه السلام این درجه

را از ما خواستهاند و درجات دیگر را در نظر نداشتند.

۱- . حدید/۲۳.

۳. زاهـد چون وادی حقایق را میخواهـد، لـذا آنچه را که کسب کرده نمیخواهد ببیند. در مرحله سوم از زهد در زهد، زاهد از خود هم بیرغبتی نشان میدهد زیرا او فانی فی الله شده است و به وسـیله آن، شاهد حقایق و صـفات میشود. وقتیکه همه چیز در نگاه او بیارزش است پس در چه چیز زهد کند؟

لذا خواجه عبدالله انصاری میگوید: «و هو للعامه قربه و للمرید ضروره و للخاصه خسّه»(۱) بنابراین مردم

عادی برای تقرب به خدا زهد میکنند تا به وسیله زهد ثواب ببرند. اوساط مردم زهد میورزند تا به مرحله جمعی برسند و همت و رغبت آنها در راسـتای الهی یکجا شود و اگر زهد نداشـته باشـند افکارشان مشوش میشود لذا برای آنها زهد ضرورت دارد. اما برای خواص زهـد توهین است، زیرا آنها برای غیر خـدا اهمیتی قائل نیسـتند و دنیا به نظر آنها ارزش ندارد که ترک کردن آن را مقـام بداننـد. لـذا اگر کسـی به آنهـا زاهـد بگویـد برای آنـان توهین است. مرحله سوم از درجه سوم یعنی جز دهم زهد همین است که انسان زاهد، فقط خدا را میخواهد و او را میبیند و برای ما سوی الله ارزشی قایل نیست تا به آن بها دهد.

راه درک زهد

در باب زهد بحث اصلی این است که انسان چگونه عمل کند تا زهد برای او آسان شود. در موجبات زهد مطالب زیادی گفته شده که خلاصه آنها این است که آشنایی با حقیقت اشیاء انسان را با زهد نزدیک میکند.

حضـرت علی علیه السـلام میفرمایـد: «احق النـاس بالزهاده من عرف نقص الـدنیا»(۲) کسـیکه نقص دنیا را بشـناسد به زنـدگی زاهـدانه سـزاوارتر است». در جـایی دیگر آن بزرگوار میفرمایـد: «کیف یزهـد فی الـدنیا من لا یعرف قـدر الاخره»(۳). از امام محمد باقر علیه السلام نیز روایت شده که «کثرت یاد مرگ، ضامن زهد در دنیاست»(۴).

۱- . منازل السائرین، ص۵۴ – ۵۳.

۲- . غرر الحکم، ح صلی الله علیه و آله، ۳۲.

۳- . همان، ح ۶۹۸۷.

۴- . بحار، ج۷۳، ص۶۴.

خلاصه همه این فرمایشها این است که هرچه

علم به حقیقت دنیـا زیـادتر شود زهـد انسـان نیز بیشتر میشود؛ یعنی رابطه زهـد با علم یک رابطه عمیقی است. در مناجاتی که موسی علیه السلام با ذات باری تعالی داشته است خدای متعال فرموده:

«یا موسی: ان عبادی الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم بها و سائرهم من خلقی رغبوا فیها بقدر جهلهم...»(۱).

در این کلمات خـدای متعال فرموده است که بنـدگان صالـح من به سـبب علم خودشان از دنیا زاهدنـد و هرچه درجه علم بالا میرود درجه زهـد بالاـ میرود، امـا سـایر مخلوقین را به لقب خاصـی معنون نفرموده است، بلکه جهـل و نـادانی بقیه مردم سـبب میشود که راغب در دنیا باشـند و اسیر زرق و برق دنیا شوند. ولی کسـیکه علم به حقیقت اشیاء دارد میفهمد که اگر دنیا مانند طلاـ و آخرت هم چون خزف باشـد، عاقل، آخرت را اختیار میکنـد، زیرا آخرت ابـدی است و دنیا فانی. در حقیقت که دنیای فانی خزف است و آخرت پایـدار و مافوق طلاست، به حدی که اوصافش قابل سـتایش نیست لذا کسـیکه علم او از همه بالاتر است و مصداق((من عنده علم الکتاب))(۲) است، او میفرمایـد: «غرّی غیری طلقتک ثَلاثه؛ برو ای دنیا و دیگری را فریب بـده که من تو را سه طلاقه کردهام که بعد از آن رجوعی نیست.»(۳)

۱- تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف، ص ۲۲۷.

۲- . رعد /۲۳.

۳- . هیهات غرّی غیری لاحاجهٔ لی فیک طلقتک ثلاثالا رجعهٔ فیها- نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص۱۱۱۹، کلمه قصار ۷۴.

رذیلت بخل

بخل؛ یعنی امساک و نگه داشتن آنچه باید

انفاق کرد و ندادن آنچه باید داد. این طرف تفریط است و آن طرف افراط و اسراف است و مراد این است که آنچه را نباید خرج کند، هزینه میکند که هر دو مذمومند.

اسراف مورد مذمت قرآن مجید قرار گرفته است لذا میفرماید:((کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا))(۱) خوردن و آشامیدن مشکل ندارد، اما اسراف مورد نهی واقع شده است. اما بخل که نتیجه و ثمره محبت به دنیاست یکی از بدترین صفات خبیثه و اخلاق رذیله است.

خداوند متعال در قرآن مجید میفرماید:

((وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ))(۲)

کسانیکه بخل میورزند گمان نکنند آنچه خدا به فضل خود به آنها عطا کرده است، خیر ایشان است، بلکه این، برای اینها شر است. به زودی آنچه که بخل کردهاند طوق شود و در روز قیامت به گردن آنان افتد.

پس این مرض روحی به حدی شدید است که اگر انسان خودش را علاج نکند همین مال برای او وبال جان میشود. در حدیث آمده است که: «من بخل و لم ینفق ما له فی طاعه الله صار ذلک یوم القیامه طوقا من نار فی عنقه و هو قوله سیطوقون؛(۳) کسانیکه بخل میورزند و مال خود را در راه طاعت خدا خرج نمیکنند همین مال در روز قیامت طوق آتشین درگردن آنها میشود». این حدیث، همان مطلبی است که در آیه اخیر بدان اشاره شده بود.

ص:۲۲۸

۱- . اعراف / ۳۱.

۲- . آل عمران / ۱۸۰.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۸۰ آل عمران.

مرض بخل به حدی سنگین است که اگر کسی به آن مبتلا بشود خدا برای عبرت، اوصاف او را در قرآن مجید آورده و آن فرد را منافق معرفی کرده است.

در سوره توبه میفرماید:

((وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ))(۱).

این آیه شریفه به صراحت میگوید: نفاقی که در روز قیامت در دل این گونه افراد قرار گرفته به سبب این است که آنان با خدا خُلف وعده کردند و کارشان دروغ گویی است زیرا همیشه وعده میکنند که اگر پولدار شدم صدقه میدهم، ولی وقتی به فضل خدا به آنان نعمتی عطا میشود بخل میورزند.

ذیل این آیات از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام روایت شده که آن شخصی که به خدا وعده کرده ثعلبة بن حاطب بن عمرو بن عوف بوده که شخصی محتاج و نادار بود. او با خدا عهد بست که اگر خدا به او از فضل خود عطا کند، انفاق خواهد کرد، ولی وقتی که خداوند به او عطا کرد، بخل ورزید و خداوند عالم هم در آخر این آیه اظهار کرد که خدا از ظاهر و باطن همه این افراد خبردار است، بلکه او علام الغیوب است:((أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللهَ عَلامُ الْغُيُوبِ))(۲) در جای دیگر در همین سوره به آنان که مال را انباشته میکنند، و در راه خدا خرج نمیکنند وعدهی عذاب داده است.

)).. وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ))(۳)

۱- . توبه ۷۷-۷۶-۷۵.

۲- . توبه / ۷۸.

۳- . ه مان /۳۵ — ۳۴.

و کسانی که طلا و نقره را اندوخته میکنند و آن را در راه خدا انفاق نمیکنند پس آنان را به عذابی دردناک بشارت بده روزی که آن

طلاها و نقرهها در آتش گداخته میشوند و با آنها پیشانیها و پهلوها و پشتهای آنان را داغ میکنند و فرشتگان عذاب به آنها میگویند این است آنچه برای خود اندوختید، پس مزهی آنچه را که اندوختید بچشید.

این همان آیات شریفه هستند که جناب ابوذر غفاری در اعتراض به زراندوزیهای معاویه و عثمان و عمال حکومت و حیف و میل اموال عمومی، صبح و شام با صدای بلند در برابر معاویه و سپس در مقابل عثمان میخواند و میفرمود که این آیه مخصوص برای ما تعین زکات نیست، بلکه هر نوع زراندوزی را شامل میشود.

در تفسیر قمی ذیل این آیات شریفه آمده است که «کان ابوذر الغفاری ینـدو کل یوم و هو بالشام و ینادی بِأعلی صوته: بشر اهل الکنوز بِکیٍّ فی الجباه و کَیٍّ فی الجنوب و کی فی الظهور حتی یتردد الحّرفی اجوافهم»(۱).

ابوذر زمانی که در شام بود هر روز با صدای بلند میگفت: بشارت باد به اهل خزانهها که پیشانیشان داغ نهاده میشود و پهلوی آنان طلا و نقرهی گداخته شده، چسپانده میشود و در پشتهای آنها گنجهای گداخته شده چسپانده میشود تا اینکه گرمی این چیزها در شکمهای آنان قرار بگیرد.

بخیل کافر

جرم بخل از نظر اخلاقی به این حداست که بخیل به زبان قرآن مجید کافر شناخته شده است:

۱- . تفسیر قمی، ص۲۶۷.

((إِنَّ اللهَ لاـ يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاـ فَخُورًا * الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا))(١).

همانا خداوند هر که را متکبر و فخر فروش باشد دوست نمیدارد. اینها کسانیاند که بخل میورزند و مردم را به بخل فرمان میدهند و آنچه را که خداوند از فضل خود به آنان عطا فرموده کتمان میکنند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده کردهایم.

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه شریفه میفرماید که «فسمّی الله البخیل کافرا»(٢) خدای متعال بخیل را کافر نام گذاری کرده است. حال سؤال این است که مراد از کفر چیست و کافر در این بحثها به چه معنی است. به عبارت دیگر بین کافر اخلاقی و کافر فقهی چه تفاوتی وجود دارد.

جناب علی بن ابراهیم در اوایل سوره بقره حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه ۶ سوره بقره آورده که کفر بر چهار قسم است:

١- کفر جحود: یعنی انکار کردن که خود این بر دو قسم است: یکی جحود به علم و دیگری جحود به غیر علم اینها کسانیاند که خدای متعال درباره آنان فرموده است:((وَقَالُوا مَا هِيَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاـ يَظُنُّونَ))(٣) اما کسانی که با علم انکار میکنند خدای متعال میفرماید((وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ))(۴).

١- . نساء / ٣٧ و ٣۶.

٢- . تفسیر قمی، ص١٣٢.

٣- . جاثیه /٢۴.

۴- . بقره /٨٩.

۲- کفر برائت: خدای متعال میفرماید:((ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكَمْ بِبَعْضٍ))(۱) یعنی از یک دیگر دوری میجویند.

۳- کفر ترک: خدای متعال میفرماید:((وَلِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا وَمَنْ كَفَرَ))(۲) یعنی کسی که استطاعت داشته باشد و حج را ترک کند، کافر است.

۴- کفر نعمات: خدای متعال میفرماید:((لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ))(۳) یعنی کسی که شکر نعمت الهی را به جای نمی آورد کافر است.

با توجه به این تقسیم کفر، بخیل جزء قسم چهارم است، زیرا که آیه شریفه فرموده که بخیل آنچه که خدای متعال از فضل خود به او داده است آن را پنهان میکند، پس بخیل، کافر نعمت الهی است.

سؤال دیگر این بود که آیا این کفر حکم فقهی دارد یا خیر؟ جواب این است که خیر این کفر آثار فقهی مثل قتل، حرام بودن همسر و به ارث تقسیم شدن اموال وی در حیات و غیر ذلک ندارد، بلکه این کفر اخلاقی است که باطن انسان را خراب میکند و او را از خداوند دور میکند.

شح بدتر از بخل

از نظر لغت، شح همان بخل است.(۴) در کتاب فروق اللغویه فرق این دو را اینگونه گفتهاند:

۱- . عنکبوت /۲۵.

۲- . آل عمران / صلی الله علیه و آله۷.

۳- . نمل / ۴۰.

۴- . المصباح المنیر، فیومی، ص۳۰۶، القاموس المحیط، فیروز آبادی، باب الشین.

الف: شح، همان حرص و اشد از بخل است.

ب: شح، نفس حریص بر منع.

ج: شح، افراط حرص بر چیزی است چه در مال باشد چه در غیر مال، ولی بخل فقط در مال است.(۱)

این صفت به حدی شنیع است که امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید:

«الشح اشد من البخل ان البخیل یبخل بما

فی یده و الشحیح یشح علی ما فی ایدی الناس و علی ما فی یده حتی لایری فی ایدی الناس شیاء الاتمنّی ان یکون له بالحل و الحرام و لا یقنع بمارزقه الله تعالی»(۲)؛ شح از بخل شدیدتر است، زیرا بخیل نسبت به آنچه که در دست اوست بخل میورزد ولی شحیح نسبت به آنچه که در دست مردم و در دست خود اوست حریص است. هیچ چیزی در دست مردم نمیبیند مگر اینکه تمنا میکند که برای او باشد چه از حلال و چه از حرام و او به رزق خدای متعال قانع نمیشود. در نسخهای دیگر «لا یشبع و لا ینتفع بما رزقه الله» دارد؛ یعنی او سیر نمیشود و از رزق خدا نفع نمیبرد. این مرض به حدی سنگین است که خدای متعال در قرآن مجید رستگاری را موقوف بر مصونیت از شح نفس قرار داده است.

((وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ))(۳) کسانی که نفس خود را از شح و بخل مصون بدارند پس آنها رستگارند.

فضل بن ابی قرن گوید: من اباعبدالله علیه السلام را دیدم که از اول شب تا صبح طواف میکند و این جمله را میگوید: «اللهم قنی شح نفسی» بار الها مرا از شح نفس خودم نگهداری فرما. من عرض کردم: «جعلت فداک ما سمعتک تدعو بغیر هذا الدعاء» فدایت شوم من از شما غیر از این دعا نشنیدم. حضرت جواب داد.

۱- . معجم الفروق اللغویه، باب الشین، ص۲۹۵.

۲- . تحف العقول، ص۳۷۱؛ معجم فروق اللغویه، ص۲۹۵.

۳- . حشر /۹ – تغابن /۱۶.

«و ایّ شیء أشدّ من شح النفس ان الله یقول((و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون))(۱) چه چیزی اشد از شح نفس است، چرا که خدای متعال میفرماید کسانی که شح نفس خود را نگهداری کنند پس آنها رستگارند.

از این کلام فهمیده میشود که اگر کسی شح

نفس را مهار نکند، باطن او به حدی تاریک میشود که فلاح و رستگاری نصیب او نمیشود، در نتیجه آن شخص طعمه آتش جهنم میشود.

معالجه بخل

با توجه به اینکه عذاب آخرت و مشکلات بخل را بیان کردیم، راه علاج این مرض سنگین هم روشن میشود. اگر انسان توجه کند که بخیل هیچ وقت رستگار نمیشود و یا کفر بخیل، یقینی است، و نیز عذاب بخل رسوا کننده است میتواند از این مرض نجات پیدا کند. در یک جمله اگر انسان حقیقت دنیا را بفهمد و به فریب آن آشنا شود به خوبی میتواند از این مرض رهایی پیدا کند. از سوی دیگر اگر به خدای متعال توکل کند و همه اموال را از آن خدا بداند دیگر جایی برای بخل نمیماند. همچنین اگر به آثار اجتماعی بخل بنگرد بازهم از بخل نجات مییابد، زیرا بخیل هیچ وقت عزیز نمیشود بلکه همیشه ذلیل است.(۲) محبت بخیل در دل مردم جای نمیگیرد(۳) و از همه مهمتر بخیل آنچه میخواهد بدان نمیرسد، بلکه فقری که از آن فرار میکند زود به او میرسد و غنایی را که میخواهد از او فوت میشود و نکته مهم این است که در دنیا زندگیاش آمیخته با فقر است و در آخرت حسابش، حساب اغنیاست(۴).

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۶ سوره تغابن، ص۷۰۷.

۲- . غرر الحکم،۷۹۲۱-۷۹۲۲.

۳- . همان، ۷۴۷۳.

۴- . بحار، ج۷۲، ص۱۹۹.

اگر انسان به این مطالب توجه کند، قلب او از مرض بخل و شح نفس نجات پیدا میکند، در این قسمت باید سراغ فضیلتی برود که جایگزین این مرض مهلك باشد و آن سخاوت است.

فضیلت سخاوت

اشاره

بعد از این که انسان خود را از رذیله بخل دور نگه داشت باید خود را با زیور جود و سخا آراسته کند. سخاوت در واقع نمونه ای از زهد و بیتوجهی به دنیا و مال دنیاست و این صفت از ویژگیهای انبیا و اوصیاست. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که «من جاد ساد؛(۱) هر که جود ورزد بزرگ و آقا میشود». این صفت به حدی ممدوح است که در منفورترین انسانها نیز اثر مثبت ایجاد میکند.

سامری که به واسطهی او قوم موسی علیه السلام به انحراف کشیده شدند. و همه زحمات حضرت موسی علیه السلام را بر باد داد، وقتی که حضرت موسی علیه السلام میخواست آن ملعون را بکشد، خطاب الهی رسید که ای موسی او را نکش زیرا که او سخی است(۲).

حد سخاوت

سخاوت در همه وقت و در همه موارد خوب است، اما نه در حدی که برای خود هیچ نداشته باشد. در تفسیر قمی روایتی است که عادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله این بود که هیچ سائلی را رد نمیکرد. روزی سائلی آمد و درخواستی داشت. اتفاقاً نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله هیچ چیز نبود که به او بدهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: که ان شاء الله میشود.

۱- . معراج السعاده، ص۳۷۴.

۲- . تفسیر قمی ذیل آیه صلی الله علیه و آله۷، سوره طه، ص۴۱۹.

پس سائل گفت: یا رسول الله این پیراهن خود را به من عطا کنید و چون پیغمبر صلی الله علیه وآله کسی را رد نمیکرد، لذا آن پیراهن را به آن شخص داد. در این وقت این آیه نازل شد((وَلا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلَی عُنُقِکَ وَلا تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا))امام صادق علیه السلام فرمودند که مراد از محسور، عریان است(۱).

از این آیه شریفه استفاده میشود که انسان در مراحل عادی نباید در سخاوت زیاده روی کند. البته ایثار مرحله بالاتری است که در همه جا قابل توصیه نیست.

مصادیق سخاوت

۱. انفاق در راه خدا

مصداق بارز سخاوت، انفاق در راه خداست. زمانی انفاق در مال و یک وقت، انفاق در علم است. خدای متعال یکی از صفات متقین را همین انفاق دانسته است. در ذیل آیه سوم سوره بقره:((وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ))علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «مما علمنا هم ینبئون و مما علمنا هم من القرآن یتلون»(۲) آنچه که آنها را از قرآن علم دادیم آن را تلاوت میکنند و آنچه که به آنها علم دادهایم خبرش را میدهند.

در جای دیگر خدای متعال فرمود((لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ))(۳) در این آیه شریفه خدای متعال شرط رسیدن به نیکی را انفاق از اشیاء محبوب بر شمرده است. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «لن تنالو البر حتی تردِّدوا علی آل محمد حقهم من الخمس و الانفال و الفئی».(۴)

۱- . همان، اسراء / ۲۹، ص ۳۷۹-۳۷۸.

۲- . تفسیر قمی، ص ۳۳.

۳- . آل عمران/ صلی الله علیه و آله ۲.

۴- . تفسیر قمی، ص ۱۰۴.

۲. قرض و صدقه

یکی از مصادیق سخاوت صدقه و خیرات و قرض دادن است، ولی قرض دادن بیشتر فضیلت دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که بر باب جنت مکتوب است ثواب قرض ۱۸ درجه است و ثواب صدقه ۱۰ درجه است، زیرا قرض فقط به محتاج تعلق میگیرد، لکن صدقه گاهی به دست غیر محتاج هم میرسد(۱).

۳. سخاوت در جان

یکی از مصادیق سخاوت، شهادت در راه خداست که البته این صفت نصیب همه نمیشود، بلکه برای کسانی است که دلشان از محبت اهل بیت علیهم السلام سرشار است. امام جعفر صادق علیه السلام در ذیل آیه((وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ))(۲) میفرماید: «هم والله شیعتنا؛ به خدا قسم اینها فقط شیعیان ما هستند اذا دخلوا الجنه و استقبلوا الکرامه من الله استبشروا بمن لم یلحق بهم من اخوانهم من المومنین فی الدنیا».

ایثار بالاترین درجه سخاوت

ایثار آن است که انسان به خود سختی دهد و مشکل دیگران را حل کند. این مرتبه برای هر کس نیست هر کسی به این درجه نمیرسد. خدای متعال در مدح این گروه میگوید((وَیُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ))(۳) اینها کسانیاند که دیگران را بر خود اختیار میکنند گرچه خودشان احتیاج داشته باشند.

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۳، سوره حدید، ص ۶۸۶.

۲- . آل عمران /۱۶۹.

۳- . حشر /۹.

این صـفت به حدی بالاست که مخصوص به حضرت علی علیه السلام و فرزندان وی علیهم السلام و حضرت فاطمه J شده که تمام سوره دهر در مدحشان نازل شد و در آخر نیز خداوند از سعی آنها تشکر کرده

است. البته راه ایثار باز است، گرچه انسان به آن درجه بالا نرسـد که خود بحثی دیگر است، اما به هر حال راه باز است لذا بعد از داسـتان آمـدن فرشـتهها و بردن نان، علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «و هی جاریه فی کل مؤمن فعل مثل ذلک لله عزوجل»(۱) این راه برای هر مؤمنی که میخواهد اینطور افعال را در راه خدا انجام دهد باز است و خدا هم از او تشکر میکند به شرطی که برای خدا باشد.

رذیلت غنا و بی نیازی

یکی از رذائل اخلاقی که ناشـی از قوه شهویه است غنا و بی نیازی میباشد. این صفت مراتب زیادی دارد. معنای این سخن آن نیست که غنا و بی نیازی مطلقا از صفات رذیله باشد، بلکه بنابر قول مرحوم نراقی در معراج السعاده غنا چند قسم دارد:

الف) غنایی مورد مذمت است که انسان تمام وقت خود را در آن صرف نماید و اگر چیزی از دستش برود غمگین شود.

ب) کسـی که سـختی و زحمت نکشـیده، اما از آنچه که خدا از ثروت به او میدهد خیلی خوشـحال میشود، اما اگر از دسـتش برود اندوهناک میشود.(۲)

۱- . تفسیر قمی، ص ۷۳۳.

۲- . معراج السعاده ، ص۳۴۹.

اگر انسان مال داشته باشد و آن را در راه خدا خرج کند، اینکار مورد مذمت نیست. به عبارت دیگر آن بینیازی مورد مذمت است که سبب سرکشی شود.(۱) لذا در حدیث است که وقتی انسان خود را بی نیاز بداند آن وقت کفر میورزد و سرکشی میکند. در حقیقت این

غنا و ثروت امتحانی الهی است که خدا به سبب آن، انسان را در بوته آزمایش قرار میدهد. لذا وقتی که اغنیا از وجود اصحاب صفّه اظهار انزجارکردند و از رسول خدا صلی الله علیه وآله خواستند که آن حضرت اصحاب صفّه را از اطراف خود دور کند، خدای متعال از این عمل منع فرمود و حکم داد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله از این افراد دوری نکند و بعد فرمود که این یک آزمایش و فتنه است((وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ))(۲)

جناب علی بن ابراهیم ذیل این آیه شریفه فرموده که «أی اختبرنا الاغنیاء بالغناء» ما ثروتمندان را به وسیله ثروت در بوته آزمایش قرار دادیم تا ببینیم مواسات آنان با فقرا چگونه است و چگونه از اموال خودشان برای فقرا خرج میکنند.(۳)

فقر بعد از غِنی

خداوند عالم وقتی انسان را بی نیاز میکند و مقداری مال و ثروت به او عطا میکند، این انسان در پوست خود نمیگنجد، غافل از این که آن کسی که به او مال و ثروت عطا کرده همان کسی است که میتواند آنها را بگیرد. لذا وقتی خدا انسان را غنی میکند و بعد دوباره به دروازه فقر نزدیک میسازد، این انسان ناله و زاری میکند، لذا در حدیث میخوانیم زمانی که خدا بندهای را غنی میکند و سپس او را فقیر میکند آن فرد مأیوس میشود و جزع و فزع میکند، دوباره وقتی که این مشکلات را حل میکند خوشحال میشود. بنابراین فقط کسانی که صبر پیشهاند فلسفه این آزمایشها را میفهمند،(۴) ولی

۱- . سوره علق / ۷و۶.

۲- . انعام / ۵۳.

۳- . تفسیر قمی، ص۱۹۱ — ۱۹۲.

۴- . تفسیر قمی، ص۳۰۱، ذیل آیه ۱۰ سوره هود.

افراد بی نیاز نمیفهمند که چرا مال و ثروت از آنها سلب شده است. فقط وقتی مال به آنها میرسد میگویند که خدا ما را مورد اکرام قرار داده در حالیکه این یک امتحان است و فقر بعد از غنا هم امتحان است زیرا وقتی انسان از اموال خود، حقی را که در آن قرار داده شده پرداخت نکند به فقر و تنگدستی مبتلا میشود. و در این مورد خدای متعال در سوره فجر به صراحت فرموده است: «کسانی را که خدا به فقر مبتلا کرده به خاطر این است که اینها یتیم را اکرام نمیکردند و مسکین را طعام نمیدادند و فقط دوست داشتند که مال را جمعآوری کنند».(۱) اینگونه افراد همیشه میپندارند که این بینیازی و ثروت که به صورت مال دنیا نزد آنان است، دست رنج خودشان است و مثل قارون میگویند که این اموال دست رنج علم من است،(۲) ولی خدای متعال اینگونه افراد را به گونهای سرکوب میکند که خود میگوید هلاکت اینها برای من امر مهمی نیست، کسانی که از آنان قویتر بودند و بیش از این افراد مال جمع کرده بودند ما آنها را هلاک کردیم.

فضیلت فقر

ضد بی نیازی و غنا، فقر و نیازمندی است. این فقر بر دو قسم است:

الف) فقر حقیقی؛ یعنی مطلق فقر. انسان موجودی است که در ذات او فقر نهفته است و در مقابل آن ذات واجب الوجود است که غنای محض است. در مقابل او همه فقیرند و او غنی حمید است.(۳)

ب) فقر اضافی؛ یعنی نسبت به بعضی

ضروریات که خود بر چند قسم است:

۱. فقیر حریص ۲. فقیر قانع ۳. فقیر زاهد ۴. فقیر مستغنی راضی.

بین این اقسام، قسم چهارم بهترین نوع است که در درجه اول ائمه اطهار علیهم السلام مصداق این قسماند. مراحل دیگر در درجات بعدی قرار دارند که کمترین آنها قسم اول است. البته این فقیر حریص از غنی حریص بهتر است.

۱- . سوره فجر / ۱۶-۱۵.

۲- . قصص /۷۸ – فاطر / ۱۵.

۳- . فاطر/۳۵.

فقر فضیلت است اما هیچ وقت مورد توصیهی معصومین علیه السلام نیست بلکه همیشه ما را ترغیب کردهاند که دست سؤال به سوی کسی دراز نکنید. این حدیث نبوی معروف است «کاد الفقر ان یکون کفرا».(۱) در روایتی دیگر آمده است که «الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»(۲) با توجه به این روایت تکدی و سربار مردم شدن مورد مذمت واقع شده است. به عبارت دیگر فقر نسبت به بعضی عقوبت و نسبت به برخی کرامت است. فقری که انسان را بد خلق و او را مجبور به معصیت کند و سبب شود تا انسان از خدا شاکی باشد و بر قضا و قدر الهی راضی نباشد این فقر باعث عقوبت است. اما فقری که انسان را خوش خلق و مطیع پروردگار کند و بنده از حال خود به خدا شکایت نکند، بلکه خدا را بر فقر خود شکر کند، این فقر کرامت است.

آن فقیری قابل ستایش است که بر فقر خود پوشش استغنا بگذارد و مردم را از احوال خود آگاه نکند. در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده «هر که فقر خود را بپوشاند خدا به او اجر آن کسی را عطا میفرماید که همه روزها را روزه بگیرد و همه شبها را عبادت کند».

برای شخص فقیر سزاور است که با اغنیا

همنشین نشود و آنان را جهت مالشان تواضع نکند، بلکه باید در این زمینه با آنان با تکبر برخورد کند. روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علی و حضرت خضر علیهما السلام با یکدیگر ملاقات کردند. حضرت علی علیه السلام از حضرت خضر پرسید که بهترین اعمال چیست؟ حضرت خضر فرمود: بذل اغنیا بر فقرا به جهت رضای خدا. حضرت فرمود: از آن بهتر ناز و تکبر فقیر است بر اغنیا از راه وثوق و اعتماد به خدا. حضرت خضر فرمودند: این کلامی است که باید با نور بر صفحه رخسار حور نوشت.(۳)

۱- . الکافی، ج۲، ص ۳۰۷، کتاب الدیمان و الکفر باب الحد، ح ۴.

۲- . الکافی، ج ۵، ص ۸۸؛ کتاب المعیشته باب من کدّ علی عیاله ح ۱.

۳- . بحارالانوار، ج۳۹، ص۱۳۳.

مرحله چهارم

اوصافی که در آن سه یا دو قوه از قوای سه گانه وجود داشته باشد. و رذایل یا فضائل اخلاقی آن بدان سبب بروز میکند.

۱. حسد

اشاره

یکی از مهم ترین رذیلتهای اخلاقی که از قوه غضبیه و شهویه ناشی میشود، حسد است و آن صفتی است که انسان میخواهد نعمتی از دیگری سلب شود. «الحسدان تتمنی زوال نعمه المحسود الیک»(۱).

چنین انسانی زندگی را برای خود تلخ میکند «اسوء الناس عیشا الحسود»(۲) و این مرضی نیست که بهزودی درمان شود بلکه مرضی طویل الامد است؛ یعنی تا انسان حاسد و محسود زندهاند این مرض ادامه دارد. «الحسد داء لا یزول الا بهلك الحاسد او بموت المحسود»(۳). این مرض هم جسم انسان را متأثر میکند و هم روح او را آلوده میکند.

حضرت علی علیه السلام میفرماید: «الحسد یذیب الجسد؛(۴) حسد جسم را آب میکند». امام صادق علیه السلام نیز میفرماید: «انّ الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب».(۵) همانا حسد ایمان را میخورد همان طور که آتش هیزم را. در جای دیگری نیز فرمودند: «حسد در قلب انسان ایمان را میمیراند کما اینکه آب، یخ را نابود میکند.(۶)،(۷)

۱- . الصحاح، جوهری، ج۲، ص۴۶۵.

۲- . عیون الحکم و المواعظ، ص۱۱۴.

۳- . همان، ص۵۶.

۴- . همان، ص۲۳.

۵- . بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۴.

۶- . مستدرك، الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸.

۷- . همان.

حسود و دشمن با خدا

ظرف وجودی شخص حاسد بسیار مضیق است به حدی که او نمیتواند نعمات الهی را در بندگان خدا مشاهده کند، بلکه در صدد است تا حد ممکن این نعمت را از شخص محسود سلب کند. در واقع اینگونه افراد در حال مبارزه با خدایند.

خدای متعال به حضرت موسی فرمود: ای فرزند عمران نسبت به آنچه که به مردم دادهام حسد نورزید و چشم به آن ندوزید و نفس خود را پیرو آن نکنید، زیرا حاسد نسبت به نعمات من ناراضی است و مانع تقسیم من به بندگان است و کسی که چنین باشد نه من با اویم و نه او با من است.(۱)

این مرض به حدی مهلک است که انسان در مقابل خدا قد علم میکند و مثل ابلیس برای همیشه راندهی درگاه الهی میشود. زیرا آنچه که خدا به حضرت آدم داد ابلیس بهخاطر حسد اعتراض کرد و بر کار خدا اشکال گرفت که چرا آدم را به این سمت انتخاب کردی؛ یعنی بر تقسیم الهی راضی نبود. زمانیکه خدای

متعال به ملائک گفت((اُسجُدُوا لِآدَمَ))همان موقع ابلیس حسد خود را آشکار کرد و از سجده کردن امتناع کرد و برای کار خود استدلال آورد که او (شیطان) بهتر از آدم است.(۲) از این عبارت میتوان استفاده کرد که شخص حاسد مثل ابلیس به تقسیم الهی راضی نیست، بلکه او در زمره اعوان ابلیس محسوب میشود.

۱- . کافی / ج ۲، ص۳۰۷.

۲- . تفسیر قمی، ص۴۱.

حسد سبب توهین به پیامبر

حسـد وقتی به اوج خود میرسد انسان هیچ چیزی را نمیشـناسد و حتی به نبی خدا هم تهمت میزند کما اینکه برادران یوسف به حضـرت یعقوب علیه السـلام تهمت زدند پدر ما در گمراهی آشکار قرار گرفته است.(۱) این گناه بزرگ فقط به سـبب حسد بود زیرا حضرت یعقوب علیه السلام به خاطر کمالات، حضرت یوسف علیه السلام را از همه فرزندانش بیشتر دوست میداشت. لـذا این برادران به حضـرت یوسف حسـد ورزیدنـد و به سـبب آن بر نبی خـدا تهمت زدنـد و برای قتـل حضـرت یوسف علیه السـلام برنامه ریزی کردند گرچه بعداً از قتل منصـرف شدند و در چاه تاریکانداختند(۲) در حدیثی از امام صادق علیه السـلام است که وقتی حضـرت یوسف را در چاه انداختند حضـرت جبرئیل آمده و گفته چه کسـی شما را در چاه انداخته پس یوسف جواب داده: چون برادران منزلت من را نزد پـدرم دیدنـد به من حسـد ورزیدنـد و به همین خاطر مرا در چاه انـداختند(۳) پس مرض حسد به حدی مهلک است که انسان بر قتل دیگری آماده میشود.

بنابراین انسان باید نفس خود را از این

بیماری نجات دهـد. بـدین ترتیب که ابتـدا آن را ریشه یابی کند و بعد در صدد علاج آن بر آید و در راه علاج، این مطلب را بـاور کنـد که قـدرت خـدای متعـال بر همه چیز سـیطره دارد و اگر توانست این صـفت را از خود دور کنـد صـفت نصـیحت و دوستی را در خود جای دهد.

فضیلت نصیحت

در مقابـل حسـد سه او صاف حسـنه وجود دارنـد که ممـدوح میباشـند و درادامه بحث هر یک را جـداگانه مورد بررسـی قرار میدهیم.

ص:۲۴۴

۱- . یوسف /۸.

۲- . تفسیر قمی، ص۳۱۷.

۳- . همان، ص ۳۳۰.

۱. غبطه، منـافسه یـا رشک: این صـفت به نوعی تمنای نعمت است. به این معنی که وقتی انسان نعمت خـدا را در دست کسـی میبینـد تمنای زوال نعمت برای آن فرد نمیکنـد، بلکه همان نعمت را از خدای متعال برای خود طلب میکند. این حالت در واقع حسن ظن به قـدرت خـدای متعال است؛ یعنی همان خدایی که قدرت دارد به دیگران نعمت عطا کند قدرت دارد که به ما هم عطا کند. پس غبطه و رشک صفتی است که از یقین به قدرت الهی نشأت میگیرد.

۲. غیرت: حسـد این است که انسان برای دیگری زوال نعمت را میخواهد. در غیرت هم انسان، زوال چیزی را از خدا میخواهد اما آنچه که صـلاح او در آن نیست. اگر کسی چنان صفتی داشته باشد که از خدا بخواهد که آن اوصافی که در صلاح انسان نیست زائل شوند، چنین شخصی غیرتمند است و این صفتی عالی اخلاقی به حساب میآید.

۳. نصـیحت: ایـن صـفت ضـد حسـد اسـت و آن عبـارت است از این که انسـان برای دیگران همـان را بخواهـد که برای خـود میخواهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده است: «المؤمن یحب للمؤمن ما

یحب لنفسه؛ مـؤمن هرچه برای خود میخواهـد برای مؤمن دیگر نیز همـان را میخواهـد».(۱) در این حـالت انسان برای بنـدگان خدا جز خیر چیز دیگری نمیخواهد. این صـفت پیشوایان ما است که وقتی مصـیبتی به ما میرسد آنها غمناک میشوند(۲). به هر حال کسی که برای خیر دیگران دغدغه دارد هر خیری به او برسد این شخص شریک در ثواب آن است.

۱- . جامع السعادات، ج۱، ص۲۱۴.

۲- . بحار، ج۶۸، ص۱۶۷.

رذیلت قطع رحم

یکی از صفات رذیله، قطع ارتباط با ارحام و وابستگان است. گناه این صفت به حدی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودهاند: «ابغض الاعمال الی الله الشرک بالله ثم قطیعه الرحم ثم الامر بالمنکر و النهی عن المعروف؛(۱) بعد از شرک به خدا مبغوض ترین اعمال نزد خدای متعال قطع رحم است سپس امر به منکر و نهی از خوبیها است». پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «جبرئیل به من خبر داده که بوی خوش جنت از مسیر هزار سال به مشام میرسد، ولی این بوی خوش به عاق والدین، قاطع رحم و پیرمردی که زنا کرده باشد، نمیرسد».(۲)

عذاب بدتر برای قطع رحم این است که خدای متعال بر قاطع رحم لعنت کرده و در سوره رعد میفرماید:((وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ))(۳).

خدای متعال در این آیه شریفه به صراحت کسانی را لعنت کرده است که آنچه را خدا

صله آن را امر کرده ترک کنند. اگر کسی بهوسیله لعنت از رحمت الهی دور شود معلوم است که نه دین دارد و نه دنیا، لذا باید این صفت رذیله را از خود دور کنیم و صفت حسنه صله رحم را جایگزین آن سازیم.

صله ی رحم

صله رحم و ارتباط با خویشاوندان یک حق لازم است و لو آنها با ما ارتباط نداشته باشند و به وظیفه خود عمل نکنند، بلکه ارتباط با این چنین افرادی ارزشی مضاعف دارد. برادر و خواهری که قطع رحم و یا احیاناً دشمنی میکنند مستحق صله رحماند و ارزش این نوع صله رحم هم بیشتر است.

ص:۲۴۶

۱- . جامع السعادات، ج۲،ص ۲۵۷.

۲- . بحارالانوار، ج۷۴، ص۹۵.

۳- . رعد / ۲۵.

امام زین العابدین علیه السلام میفرماید: «ما من خطوه احب الی الله عزوجل من خطوتین؛ خطوه یسدّ بها المؤمن صفا فی الله و خطوه الی ذی رحم قاطع؛(۱) گامی نزد خدا محبوبتر از دو گام نیست گامی که صفی را در راه خدا تشکیل دهد و گامی به سوی رحم و خویشاوندی که قطع رابطه نموده است».

معنا و حدود صله رحم

صله رحم به معنای ارتباط داشتن با بستگان نَسبی است و مثل روزه و نماز واجب است. اما سؤال این است که حدود و مقدار آن چه قدر است؟ آیا ارتباط تلفنی کافی است یا حضور نزد آنها لازم یا بالاتر و رسیدگی به آنان هم ضروری است؟

آنچه در پاسخ این سؤال میتوان گفت این است که صله ارحام یک درجه اش حداقلی است که با سلام کردن شروع میشود. حضرت علی علیه السلام

میفرماید «صلوا ارحامکم و لو بالسلام؛(۲) صله ارحام داشته باشید ولو به یک سلام کردن باشد». درجه دیگرش حداکثری است و آن رسیدگی به تمام نیازهای آنان است. ولی آنچه که لازم است این است که انسان باید به آن مقداری ارتباط داشته باشد که در عرف به آن قطع رابطه نگویند. این ارتباط نسبت به پدر و مادر و برادر و خواهر و عمو و عمه و عموزادگان شاید زیادتر باشد. این صله رحم نزد خدای متعال به حدی اهمیت دارد که فردای قیامت این امر، مورد سؤال قرار میگیرد خدای متعال در اول سوره نساء میفرماید:((وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیبًا))(۳).

۱- . بحارالانوار ، ج۷۴، ص۸۹.

۲- . همان، ج۷۴، ص۹۱.

۳- . نساء /۱.

در تفسیر قمی آمده است که خدای متعال روز قیامت در مورد تقوا سؤال میکند که آیا تقوا پیشه کردید و در مورد ارحام میپرسند که آیا با آنها صله و ارتباط داشتید یا نه؟ از این آیه به خوبی این مطلب هم فهمیده میشود که لازمه تقوا رعایت حقوق خویشاوندان است. صله رحم آثار دیگری نیز مثل اینکه کسی که صله رحم بکند رزقش زیاد میشود و یا عمر او افزایش پیدا میکند؛ آن فرد وارد بهشت میشود(۱) و علاوه بر اینها سکرات موت هم بر او آسان میشود.(۲)

خدای متعال ما را جزء کسانی قرار دهد که صلهی رحم را جزء زندگی خود قرار میدهند.

ص:۲۴۸

۱- . بحار، ج۷۴،ص صلی الله علیه و آله۲.

۲- . مشکوه الانوار ، ص۴۰۴.

عقوق والدین

یکی از مصادیق قطع رحم عقوق والدین است،

اما چون در علم اخلاق اهمیتش خیلی زیاد است، لـذا آن را جداگانه ذکر میکنند. این صـفت رذیله به حدی سـنگین است که خـدا همه انسانها را از این صـفت بـد برحذر میدارد. در این باره همین بس که اذیت کننده پدر و مادر نزد خدا به حدی مورد ملامت است که بوی بهشت به مشامش نمیرسد، با وجودیکه بوی بهشت از مسـیر پانصد سال به مشام میرسد.(۱) یکی دیگر از عقوبتهای عقوق والدین سختی در سکرات موت است(۲) و اینکه رزق انسان کم میشود.(۳)

عقوق والـدین و بیاحترامی نسبت به آنها به حـدی سـنگین است که اگر کسـی مطیع والـدین باشد ولی در بعضـی از مراتب و احترام تأمـل و درنگی کنـد خـدا این کار را هم مورد مؤاخـذه قرار میدهـد و در همین دنیا اثر آن را آشکار میکنـد. حضـرت یوسف علیه السلام نبی خدا و برگزیده ذات باری بود و جهان کفر و شرک مصر را با طنین توحید نور باران کرد. اما همین که در احترام پـدر خود لحظهای درنگ کرد اثرش این شـد که نبوت در نسل او باقی نماند، با وجودیکه بعد از لحظهای احترام را به جا آورد، اما همین درنگ در آن لحظهای که یوسف علیه السلام از تخت به احترام پدر بلند نشده بود این اثر را گذاشت.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله میگوید: زمانی که یعقوب علیه السـلام همراه اهل و عیال خود وارد مصر شد یوسف علیه السلام بر تخت خود نشسـته بود و تاج پادشاهی بر سر او بوده حضرت یوسف خواست که پدر و مادرش او را به این حالت ببینند، لذا وقتی پدر بر او وارد شد او بلند نشد و

آنها در برابر حضرت یوسف سجده کردند. همین وقت بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای یوسف! دست خود را بیرون بیاور. پس حضرت یوسف این کار کرد و از بین انگشتانش نوری خارج شد. حضرت یوسف پرسید! ای جبرئیل این چه نوری بود؟ جبرئیل علیه السـلام جواب داد: این نور نبوت بود که خـدا از صـلب شـما خارج کرده به علت اینکه برای پدر خود بلند نشدید.(۴) این خداوند سپس نور نبوت را در صلب برادرش لاوی قرار داد زیرا او سبب شده بود که یوسف به قتل نرسد، لذا خدا برای تشکر از این فعل این جزا را به او مرحمت فرمود.(۵)

۱- . وسائل الشیعه، ج۷، ص۲۱۶.

۲- . بحارالانوار ،ج ۷۴، ص۷۵.

۳- . همان، ص۳۳۲.

۴- . تفسیر قمی، ص۳۳۱.

۵- . تفسیر قمی، ص۱۳۳.

اطاعت از والدین

مصداق بارز صله رحم، اطاعت از والدین و حسن سلوک با آنان است. حسن سلوک و نیکی به والدین نزد باری تعالی به حدی حائز اهمیت است که بعد از توحید و یکتا پرستی خود، حسن سلوک به والدین را مطرح میکند:((وَاعْبُدُوا اللّهَ وَلا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا))(۱).

نزد معصومین علیهم السلام نیز این عمل با ارزش ترین کار به حساب آمده است.(۲) این عمل نزد خدای متعال به حدی اهمیت دارد که خدای متعال روش احترام به والدین را هم به ما یاد داده و در سوره اسراء میفرماید((فَلا تَقُل لَهُما اُفٍّ))(۳).

امام صادق علیه السلام میفرماید: «لو علم ان شیاء اَقَلّ من اف

لقاله؛(۴) اگر چیزی کمتر از کلمه «اف» معلوم بود خدا آن را میفرمود. سپس در ادامه، ذیل آیه((وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ...))(۵). علی بن ابراهیم قمی رحمه الله میفرماید: معصوم فرموده است: «تذلل لهما و لا تتجبر علیهما»(۶). حتی دین اسلام در مورد والدینی که کافرند حکم داده است که با آنها با رفتار نیکو عمل شود. البته گوشزد کرده که اگر به غیر خدا دعوت کردند، سخنشان را نپذیرید. خدای متعال در سوره لقمان میفرماید:((وَإِنْ جَاهَدَاکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیا مَعْرُوفًا))(۷).

ص:۲۵۰

۱- . نسا / ۳۶.

۲- . بحارالانوار ج ۷۴ ص ۴۵.

۳- . اسراء /۲۳.

۴- . تفسیر قمی ذیل آیه ۲۳ اسراء، ص ۳۷۸.

۵- . اسراء / ۵.

۶- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۴، ص ۲۷۸.

۷- . لقمان / ۱۵.

استهزاء

یکی از اوصاف منفی و رذایل اخلاقی استهزاء است؛ یعنی بیان نحوهی گفتار مردم یا رفتار و کردار آنها و یا خلقت آنان بهگونهای که سبب خنده مردم شود. ریشه این صفت خبیثه یا عدوات است یا تکبر؛ یعنی فرد استهزاء کننده میخواهد طرف مقابل را حقیر بشمارد.

این صفت ناپسند از ویژگیهای کفار است. خدای متعال قول کفار را نقل میکند که آنها در بین خودشان میگفتند:((إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ))(۱) ما که با شماییم ما استهزاء کنندهایم. خدا هم درجواب آنها فرمود:((اللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ))(۲) و میدانیم که استهزای خدا همان عذاب خدا است.(۳)

عاقبت استهزاء کنندگان

استهزاء و سخریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را خیلی اذیت میکرد، لذا وقتی بعد از سه سال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حکم رسید که کار خود را علنی کند و از مشرکین اعراض کند، آنجا خدای متعال فرمود((إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ))(۴) از افراد استهزاء کننده ما برای تو کافی هستیم. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه میفرماید: استهزاء کنندگان رسول خدا صلی الله علیه وآله پنج نفربودند: ۱- ولید بن مغیره ۲- عاص بن وائل ۳- اسود بن عبد المطلب ۴- اسود بن عبد یغوث ۵-حارث بن طلاطله خزاعی.

زمانی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله از استهزای ولید خیلی اذیت شد او را نفرین کرد: «اللهم اعم بصره و أثکله بولده» در نتیجه او نابینا شد و پسرش هم در جنگ بدر کشته شد. روزی ولید بن مغیره از نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله میگذشت

۱- . بقره /۱۴.

۲- . بقره /۱۵.

۳- . تفسیر قمی، ص۳۶.

۴- . حجر / صلی الله علیه و آله۵.

و جبرئیل هم آنجا بود پس جبرئیل پرسید: یا محمد! ولید بن مغیره همین است که شما را استهزاء میکرد؟ پیغمبر اکرم فرمود: آری. ولید وقتی از کنار مردی از طایفه خزاعه میگذشت و او نوک تیر را درست میکرد قسمتی از آن تیر در چشم ولید فرو رفت به حدی که خون جاری شد. جبرئیل به همان موضع زخم اشاره کرد. ولید به خانه رسید و در رختخواب خود خوابید دخترش پایینتر از او خوابیده بود پس آن زخم سر باز کرد و خون سرازیر شد و به رختخواب دخترش رسید. آن دختر بیدار شد و گفت بابا دهان مشک را ببند. او گفت این آب مشک نیست، بلکه خون پدرت است. بچههای مرا

جمع کن بعد از آن وصیتهایی کرد و مرد.

همچنان ربیعه بن اسود نیز از کنار پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله میگذشت جبرئیل به او اشاره کرد که نابینا شد و مرد. جبرئیل علیه السلام به شکم فرد دیگر یعنی اسود بن عبد یغوث اشاره کرد و نتیجه این شد که او همیشه آب میخورد ولی سیراب نمیشد تا اینکه شکمش پاره شد. به همین ترتیب جبرئیل به پای عاص بن وائل اشاره کرد. در این حال چوبی زیر پای او چسبید و از بالای پا بیرون آمد و او مرد. آخرین فرد یعنی حارث بن طلاطله هم به مرض استسقاء مرد(1) و در نتیجه همه استهزاء کنندگان طعم استهزاء به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را چشیدند. به هر حال این صفت، بسیار ناپسند است که انسان را نزد خدای متعال مغضوب و منفور قرار میدهد.

چند آیه کریمه در قرآن مجید در مورد مذمت سخریه وارد شده است. گرچه بین استهزاء و سخریه چندان تفاوتی وجود ندارد؛ اما در معجم الفروق اللغویه تفاوتی اندک بین این دو کلمه ذکر شده است: استهزاء عملی است که استهزاء کننده ابتدا به ساکن (به قصد توهین) کسی را استهزاء کند و او را دست اندازد «ان الانسان یستهزء به من غیر ان لیسبق منه فعل یستهزاء به من اجله». ص:۲۵۲

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه صلی الله علیه و آله۵ سوره حجر، ص ۳۵۳-۳۵۴.

اما سخریه فعلی است که قبلاً از مسخورمنه عملی سر زده باشد که مسخره کننده آن عمل را حیله ای برای ریشخند کردن طرف مقابل قرار دهد «السخر یدل علی فعل لیسبق من مسخور منه»(۱).

با توجه به این فرق اگر در قرآن مجید تدبری کرده باشیم بهخوبی این فرق آشکار می شود. مثلاً در سوره هود آیه ۳۸ داستان

ساختن کشتی نوح علیه السلام که مردم این عمل را بهانهای برای مسخره کردن قرار داده بودند.

جناب علی بن ابراهیم قمی رحمه الله داستان عذاب قوم نوح را ذیل آیه ۳۶ این سوره بررسی کرده و حدیث مفصل امام صادق علیه السلام را از عبدالله بن سنان روایت کرده است که ۶۰۰ سال عذاب بر قوم نوح تأخیر شد و هر وقت حضرت نوح علیه السلام دست به نفرین بلند می کرد فرشته الهی از او استدعا می کرد که نفرین نکند و ایشان تا سیصد سال از نفرین دست کشیدند. این عمل دو بار تکرار شد. وقتی صلی الله علیه و آله ۰۰ سال شد نوح علیه السلام دست به نفرین زد و آن موقع این آیه نازل شد((أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلا مَنْ قَدْ آمَنَ))(۲) بعد خدای متعال امر کرد که حضرت نوح درخت خرمایی بکارد. وقتی این عمل از حضرت نوح سر زد، مردم، ایشان را به مسخره گرفتند که این پیرمرد نهصد ساله آمده است که درخت خرما بکارد و بعد ایشان را سنگ باران می کردند. زمانیکه پنجاه سال از این عمل گذشت نوح علیه السلام مأمور به قطع این درخت شد، مردم دوباره بهانهای برای مسخره کردن پیدا کردند در این موقع قرآن می گوید:((کُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلأ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ))(۳) بعد خدای متعال او را به ساختن کشتی امر نمود و گفت: از قوم خود کمک جوید. ص:۲۵۳

۱- . معجم الفروق اللغویه،ص ۵۰.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۳۶ سوره هود، ص ۳۰۳.

۳- . هود / ۳۸ و۳۹.

وقتی نوح علیه السلام از آنها کمک خواست آنها دوباره ایشان را مسخره کردند که می خواهد در خشکی کشتی بسازد.(۱) در ادامه نیز داستان طوفان ذیل آیات مربوطه آورده شده است.

در سوره توبه در تفسیر آیه ۷۹ آمده که

عمل سالم بن عمیر انصاری سبب شد تا منافقین بهانهای برای ریشخند کردن داشته باشند. داستان این واقعه به این صورت است که سالم بن عمیر انصاری مقداری خرما نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آورد و نبی خدا صلی الله علیه وآله امر فرمودند: آن را به عنوان صدقه نثار کنند. این عمل سبب شد تا منافقین به ریشخند کردن بپردازند. آنان گفتند به خدا سوگند خدا از این صاع بینیاز است و به این مقدار اندک محتاج نیست. در این هنگام این آیه نازل شد:((الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ))(۲) از این آیه شریفه استفاده می شود که به ریشخند گرفتن کسی موجب عذاب دردناک خواهد بود و این گناه قابل آمرزش نمی باشد.

همچنین ذیل آیه ۱۰ سوره انعام خداوند عالم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله دل گرمی می دهد که مسخره کنندگان، قبل از شما هم انبیا و رسل دیگر را مسخره می کردند ولی ما آنها را عذاب کردیم؛(۳) یعنی مسخره کنندگان شما هم عذاب می شوند.

طبق آیه ۱۴ سوره صافات یکی از ویژگیهای این است که آیات الهی را مسخره می کنند.(۴)

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۳۸ هود ص ۳۰۴.

۲- . توبه / ۷۹، تفسیر قمی، ص۲۷۸.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۰ سوره انعام، ص۱۸۵.

۴- . صافات آیه ۱۴، تفسیر قمی، ص۵۶۹.

در سوره مؤمنون خداوند عالم تصویر اهل جهنم را ترسیم و مکالمه آنان را مطرح می کند و در آیه ۱۱۰ به آنها می گوید: شما همان کسانی بودید که مؤمنانی را مسخره می کردید که می گفتند خدایا ما برتو ایمان آوردیم پس ما را ببخش و بر ما رحم کن، اما شما آنان را به مسخره می گرفتید و به آنها

می خندیدید. از سیاق و سباق این آیات استفاده می شود که مسخره گران، به آیات الهی و مؤمنان توهین می کردند و وقتی که آنان خدا را مخاطب قرار میدهند خدا به آنها می فرماید:((اِخْسَـئُوا فِیهَا وَلا تُکَلِّمُونِ))(۱) و خدا به آنها اجازه تکلم را نمی دهد.

کسانیکه دوستداران اهل بیت علیهم السلام را مسخره می کنند روز قیامت وقتی آنها را می بینند و جایگاه آنان را مینگرند، میگویند: اینها را که ما آنان را بدترین خلق میپنداشتیم و آنها را مسخره می کردیم،(۲) امروز که ورق برگشته است ما کجاییم و آنها کجایند.

نکته دیگر این که در آیه یازدهم سوره حجرات خدای متعال به صراحت از مسخره کردن نهی می کند و میفرماید مرد یا زن کسی را مسخره نکنند، زیرا ممکن است کسی که مسخره میشود بهتر از مسخره کننده باشد. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه می فرماید این آیه در شأن صفیه بنت حُیی بن اخطب نازل شد. او زوجه رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و داستانش این است که عایشه و حفصه این بانو را اذیت و او را مسخره می کردند و میگفتند ای دختر یهودی! این بانوی بزرگوار ازآنان به رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الا تُجِیبِینَهما؛ چرا آنها را جواب نمی دهی؟» او گفت: چه بگویم ای رسول الله؟ قال: قولی: ابی هارون نبی الله و عمی موسی کلیم الله و زوجی محمد رسول الله فما تنکران منی؟ حضرت فرمودند: بگو: پدر من هارون نبی الله است، عمویم موسی کلیم الله و همسر من محمد رسول الله است پس چرا شما مرا نکوهش می کنید. زمانیکه صفیه این مطلب را به آن دو زن گفت

۱- . مومنون / ۱۰۸.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۶۳ سوره ص .

آنهـا گفتنـد: اینهـا را رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به تو یـاد داده است. پس در این موقع آیه شـریفه((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْمٍ...)) نازل شد.(۱) از این روایت اسـتفاده می شود که جواب مسخره کردن را نباید با مسخره کردن داد، بلکه باید حقیقت را بیاًن نمود.

خلاصه کلام این که این صـفت بسـیار مذموم است و موجب عذاب الهی می شود. در برابر این صـفت رذیله، صفت حسنه ای به نـام مزاح است که روش پیغمـبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السـلام بود. البته معنـای مزاح قهقهه و دروغ گویی و غفلت از یاد الهی نیست، بلکه خوشحال کردن مؤمنین و ایجاد محبت بین آنهاست. عبوس بودن و درشت رویی کار انبیا و اوصیای آنها نیست، لذا در مورد حضـرت علی علیه السلام می بینیم که ایشان مزاح می کرد و دشمنان، این صفت حسنه را برای ایشان عیب می شـمردند. امـا این صـفتی پسـندیده و معجزه انسان کامل است که با همه کمالی که دارد با مردم عادی همنشـین می شود و آنها را خوشـحال میکنـد. رواياتی که مزاح را مـذمت می کنند، آن مزاحی را بیان می کنند که موجب غفلت از یاد خدا باشد، اما اگر مزاح دل مؤمنی را شاد کنـد و از گناهان دیگر پاک باشـد، ریسـمان محبتی است که مردم را به سوی خود می کشاند، لذا باید انسان از مسخره کردن پرهیز کند و از مزاحی که موجب یاد الهی و خوشحال کردن مؤمن شود استفاده کند.

ص:۲۵۶

۱- . حجرات / ۱۱، تفسیر قمی، ذیل همین آیه، ص۵۶۹.

غیبت

اشاره

یکی از رذایل اخلاقی که بحثهای مختلف دارد، غیبت است یعنی کسی دیگری را که از

دوستداران اهل بیت علیهم السلام است به گونه ای یاد کند که اگر او بشنود نپسندد. فرقی نمی کند که این عیب و نقص درکجا باشد، در بدن باشد یا درعقیده، در صفات و اخلاق باشد یا چیزیکه متعلق به لباس و یا خانه اوست و یا هر چیزیکه منسوب به او باشد. به هر حال هر چیزی که او را ناراحت کند غیبت است.

این بحث، بسیار دامنهدار است. هم بحث فقهی و هم بحث اخلاقی است. تقریباً پنجاه روایت درباره غیبت در مجموعه روایی وجود دارد. درباره معنای غیبت نزد فقها اختلاف وجود دارد که آیا تهمت هم شامل غیبت است یا خیر؟ نکته دیگر اینکه آیا اهل سنت شامل در حکم غیبت اند یا تخصصاً از آن خارج میشوند و نیز مستثنیات غیبت و اینکه آیا غیبت مضر به عدالت است یا نیست. اینها بحث هایی درباره غیبت است که ما نمیخواهیم هیچ یک از آنها را بحث کنیم. آنچه که مربوط به موضوع این مقاله میشود این است که در قرآن مجید چهار آیه در مورد غیبت وجود دارد که صریح ترین آنها آیه ۱۲/ سوره حجرات است:((وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ))در این آیه شریفه غیبت به خوردن گوشت برادر تشبیه شده است که در وجه شباهت آن، سه احتمال وجود دارد:

الف) شاید مقصود این باشد همانطور که خوردن میته حرام است، غیبت نیز حرام است؛ یعنی حرمت غیبت به حرمت اکل میته تشبیه شده است.

ب) احتمال دارد به درندگی و سبعیت تشبیه کرده باشد؛ یعنی که غیبت کننده مثل سگ و گرگ است و همان طور که لاشخورها گوشت میته میخورند، غیبت کننده هم مثل آن حیوانات لاشخور است.

ج) احتمال سوم این که شاید این آیه

میخواهد تجسم اعمال را در آخرت مطرح کند که عمل غیبت کننده در روز قیامت عمل لاشخورها است.(۱)

۱- . درس خارج فقه استاد احمد عابدی.

به هرحال این آیه شریفه درحرمت غیبت، صراحت دارد و شاید همین صراحت موجب شده که علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر این آیه هیچ بیانی نداشته باشد.

آیه دیگر در سوره نساء است:((لا یُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إلا مَنْ ظُلِمَ وَکَانَ اللهُ سَمِیعًا عَلِیمًا))(۱) این آیه با صراحت بر حرمت غیبت دلالت نمی کند، بلکه با کمک روایات، دال بر حرمت غیبت است. معنای آیه فقط این است که مظلوم حق فریاد دارد و غیر از مظلوم کسی حق ندارد که زشتی ها را بر ملا کند زیرا خداوند این فعل را نمیپسندد. از این آیه در جواز غیبت برای مظلوم استفاده کردهاند بدین معنا که یکی از موارد استثنای از غیبت، تظلم است. ولی بعضی از محققین این استدلال را قبول ندارند(۲). علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه می فرماید: خداوند عالم نمیپسندد که مردی ظلم و زشتی کسی را برملا کند مگر کسیکه بر اوظلم شده باشد(۳). پس به او اجازه داده شده که با ظلم مبارزه کند.

آیه سوم:((إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَهِ وَاللهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ))(۴) از این آیه شریفه در معنای غیبت استفاده می شود. البته این آیه هم در حرمت غیبت صراحت ندارد، بلکه از روایاتی استفاده می شود که از امام

صادق علیه السلام ذیل این آیه دارد. البته این آیه در داستان إفک و درباره تهمت است، پس آیه عمومیت دارد. ذیل این آیه شریفه علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از امام صادق علیه السلام حدیثی آورده است که آن حضرت فرمود: ص:۲۵۸

۱- . نساء / ۱۴۸.

۲- . تقریر درس خارج استاد احمد عابدی ۱/۲/۸۷ _ مسجد اعظم.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۴۸ نساء.

۴- . نور / ۱۹.

من قال فی مؤمن من رأت عیناه و ما سمعت اذناه کان من الذین قال الله فیهم((إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ...))(۱) کسیکه درباره مؤمنی هر چیزی را بگوید که چشم او دیده و گوش او شنیده، چنان کسی داخل در کسانی است که خدا درباره آنها فرموده: همانا کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شایع شود، برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی است.

این حدیث به صراحت حرمت چنین کاری را بیان می کند زیرا برای فاعل، وعده عذاب می دهد.

آیه چهارم:((وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ))(۲) ذیل این آیه شریفه علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آورده که «همزه یعنی الذی یغمزه الناس و یستهزء الفقراء و لمزه الذی یولی عنقه و راسه و یغضب اذا رأی فقیراً او سائلا؛(۳) همزه کسیکه مردم را چشمک بزند وبا چشم، ابرو یا پلک اشاره کند و فقرا را حقیر بشمارد و لمزه؛ یعنی کسیکه زمانیکه فقیر را ببیند سر و گردن خود را بر گرداند و ناراحت شود.»

در این آیه شریفه چشمک زدن و اشاره با چشم مورد نکوهش جدی قرار گرفته است.

حرمت مجلس غیبت

گناه غیبت به حدی سنگین و از صفات خبیثه

اخلاقی است که شارع مقدس راضی نیست که کسی در مجلسی بنشیند که در آن غیبت میشود. لذا علی بن ابراهیم قمی رحمه الله ذیل آیه ۶۸ سوره انعام حدیثی آورده است که بیانگر مطلب فوق می باشد.

۱- . تفسیرقمی، ص۴۵۸.

۲- . همزه / ۱.

۳- . تفسیر قمی، ص۷۶۸.

اخبرنا احمد بن ادریس، عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن فضاله بن ایوب عن سیف بن عمیره، عن عبد الاعلی بن اعین قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:((من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر))، فلا یجلس فی مجلس یسبُّ فیه امام او یغتاب فیه مُسلِم ان الله یقول فی کتاب:((وَإِذَا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ...))

خلاصهی کلام اینکه خدای تعالی از این صفت زشت اخلاقی غضبناك می شود و انسان را در عذاب الیم قرار می دهد.

علاج مرض غیبت

هر مسلمانی باید از این صفت دور باشد و در صورت آلوده شدن به این گناه به فکر معالجه بیفتد و از خود بپرسد که چه عواملی باعث شده که او به این صفت زشت مبتلا شود، هرچند که کاری مشکل است. اگرغضب سبب این امر شده، غضب خود را کنترل کند؛ اگر عداوت و کینه باعث غیبت است خود را از این صفت دور کند؛ اگر حسد موجب این امر شد خود را از او برهاند؛ اگر مزاح و شوخی سبب غیبت شده از آن بپرهیزد؛ اگر ریشخند کردن دیگران باعث غیبت است درباره آن فکرکند و از آن دوری جوید؛ اگر فخر و مباهات موجب این صفت زشت شده است از عذاب آن بترسد، اگر غیبت کسی سبب غیبت شده باید بفهمیم کما این که آن غیبت کننده مورد عذاب واقع می شود این شخص هم مثل اول است. اگر نسبت قبیحی به ما داده شده و ما می خواهیم آن را از خود برطرف کنیم و از این جهت غیبت میکنیم، بدین معناست که می خواهیم خود را

تبرئه کنیم ولی ناخودآگاه به کاری ناپسندتر دست میزنیم. پس باید در اینگونه موارد بکوشیم تا در دام شیطان نیفتیم.

ممکن است که سبب غیبت، همنشینی و همزبانی با دوستان باشد که باید از آن هم بپرهیزیم. حدیثی که ذکر شد به ما هشدار می دهد که اگر ایمان به خدا و آخرت دارید از این گونه مجالس ص:۲۶۰

بپرهیزید. گاهی سبب غیبت، مظنه غیبت است؛ یعنی ما میپنداریم که فلانی پیش فلان شخصیت می رود و عیب ما را می گوید و آبروی ما را پیش آن بزرگوار می برد. در این صورت برای حفظ آبروی خود پیشدستی میکنیم و آبروی او را می بریم تا کلام او نزد آن شخصیت اثری نداشته باشد. این روش بسیار ناپسند است؛ زیرا ما برای رضای مخلوق، رضای خالق را از دست داده ایم.

گاهی برای اظهار تألم و رنج غیبت میشود؛ یعنی گاهی مظلومی را می بینیم و ظالم را هم می شناسیم، بنابراین برای اظهار همدردی با مظلوم، غیبت میکنیم و غافل از این هستیم که اگرغیبت ظالم جایز باشد فقط برای مظلوم جایز است نه برای دیگران. حتی بعضی به این حد احتیاط کرده اند که ممکن است برای مظلوم، غیبت کردن جایز باشد اما معلوم نیست استماع آن برای دیگران جایز باشد.

گاهی غیبت سبب می شود وقتی ما معصیتی را می بینیم و برای خدا غضبناک می شویم، برای اظهار غضب، نام آن عاصی را برملا میکنیم. ولی این غیبت کننده، غافل است که غضب برای خدا گرچه صفت خوبی است، اما حرمت غیبت سر جای خود باقی است. در واقع غضب برای خدا باعث رفع حرمت از غیبت نمیشود. پس باید توجه به این نکات، خود را ازمرض غیبت برهانیم و به صفت خوب مدح و ستایش مؤمنین نائل شویم.

فضیلت مدح مومنین

در برابر غیبت، صفت حسنه مدح و ستایش مؤمنین است که دل را به خود جذب می کند و جامعه بشری را یکپارچه می کند. البته باید هوشیار باشیم و از این طریق در دام ابلیس نیفتیم؛ یعنی مواظب باشیم برای حطام بیارزش دنیا کسانیکه دچار عجب و غرور میشوند و نیز کسانیکه مستحق مدح نیستند بلکه مستحق ذمند آنها را مدح نکنیم. خلاصه کلام این که در صفات اخلاقی تیزبین باشیم و همان میانهروی و عدالت را در همه امور داشته باشیم تا خدا از ما خوشنود شود و ما به او نزدیکتر شویم.

ص:۲۶۱

کذب

اشاره

یکی از صفات رذیله کذب و دروغ گویی است. این صفت به حدی زشت و بد است که آدمی را نزد مردم ذلیل می کند، بیاعتبارمی سازد. دروغ، مایه شرمساری و باعث ملال و سبب ریختن آبرو نزد بندگان خدا و باعث روسیاهی در دنیا و آخرت می شود. این گناه به حدی ناپسند است که علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در آیه ۲۳ سوره انعام، فتنه را به معنای کذب گرفته است.(۱)

حرمت کذب و زشتی آن برای عموم انسانها معلوم است و شرع مقدس نیز بر دوری از آن تأکید فراوانی کرده است. بحث کذب هم مثل بحث غیبت بحث دامنه داری است، مواردی مانند معنای کذب، مسوّغات کذب، این که آیا حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السلام دروغ گفته اند یا خیر، آیا تقیه کذب است، جواز یا عدم جوار

کذب در رفع اختلاف، آیا خلف وعد کذب است، در ارشاد جاهل به دین آیا کذب جایز است، آیا مبالغه کذب است و این که آیا توریه کذب است؟ همگی مباحثی هستند که از دائره این نوشتار خارج هستند آن چه که برای ما در این بحث مهم است، تهمت هایی است که به حضرت ابراهیم و حضرت یوسف (علی نبینا و آله و علیهما السلام) زده شده و گفته شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام درقرآن مجید در چند مورد دروغ گفته است. و همچنین جناب یوسف علیه السلام.

تهمت کذب به حضرت ابراهیم علیه السلام

درمورد حضرت ابراهیم علیه السلام گفته شده است که ایشان در سه مورد دروغ گفته است که هر یک را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

۱- . تفسیر قمی، ص۱۸۶.

۱_((فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ*فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ))(۱) این آیه میفرماید که ایشان نگاه خاصی به ستارگان کرد و پس گفت من بیمارم.

در ذیل این آیه شریفه مفسّرین توجیهات متعددی کرده اند که بعضی از آنها ملال آور است. با توجه به این که خدای متعال به جناب ابراهیم علیه السلام قلب سلیم عطا کرده بود و علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آن را قلب سلیم از شک و تردید معنی کرده است،(۲) لذا دروغ گویی از ساحت مقدس حضرت ابراهیم علیه السلام محال است.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در ذیل این آیه شریفه فرموده که ما دلیلی نداریم که حضرت ابراهیم علیه السلام مریض نبوده و ممکن است که آن حضرت مریض بوده باشد و همه توجیهات را

رد کرده است.(۳) ولی در روضه کافی حدیثی است که همه توجیهات مفسّرین را لغو می کند و خود علامه طباطبایی رحمه الله علیه در بحث روایی این حدیث را آورده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: ابراهیم علیه السلام نه مریض بود و نه دروغ گفت. «و الله ما کان سقیما و ما کذب»(۴).

با توجه به این حدیث شریف آن چه مسلّم است این است که حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ نگفته است اما این که چنین سخنی از سر توریه بوده و یا مقصود این بوده که با این وضع شما من مریض شدم، هرچه باشد، جناب ابراهیم علیه السلام هرگز دروغ نگفته است.

۱- . صافات / ۸۹-۸۸.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۴، صافات ص ۵۷۱.

۳- . تفسیر المیزان، ج۱۷، ص۱۴۸.

۴- . روضه کافی، ح ۵۵۹.

۲_((قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَـٰذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ))(۱) این آیه شریفه هم درمورد بت شکنی جناب ابراهیم علیه السلام است که ایشان فرمودند بلکه بت بزرگ اینها را شکسته است پس از این ها سؤال کنید اگر آنها میگویند، گفته شده که بتها را خود حضرت ابراهیم علیه السلام شکست ولی گفت که بت بزرگ شکسته است. امام جعفر صادق علیه السلام فرمودهاند: «و الله ما فعله کبیرهم و ما کذب ابراهیم فقیل: و کیف ذلک؟ قال: انما قال: فعله کبیرهم هذا ان نطق و ان لم ینطق فلم یفعل کبیرهم هذا شیئا؛(۲) به خدا سوگند این بت شکنی را بت بزرگ انجام نداده بود و ابراهیم علیه السلام هم دروغ نگفت پس پرسیده شد که این چگونه شد؟ حضرت جواب دادند: ابراهیم علیه السلام گفته که این فعل را بت بزرگ انجام داده است اگر او بگوید و اگر نگوید پس بت بزرگ اصلا این فعل را انجام نداده است. بنابراین موضوع این آیه نیز روشن شد.

۳_((هَذَا رَبِّی))(۳) این کلمه در سه آیه سوره انعام تکرار شده است. زمانیکه حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره را دید فرمود: ((هَـٰذَا رَبِّی))وقتی که غروب کرد فرمود:((لا أُحِبُّ الآفِلِینَ))زمانیکه ماه را دید فرمود:((هَـٰذَا رَبِّی))وقتیکه آن نیز غروب کرد فرمود:((لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ))، زمانیکه خورشید را دید فرمود:((هَـٰذَا رَبِّی))این مالک من است این بزرگتر است و زمانیکه هم غروب کرد فرمود:((یَا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ))از این آیات شریفه استفاده کرده اند که دروغ مصلحت آمیز جایز است. زیرا جناب ابراهیم علیه السلام با وجودیکه آنها را خدا نمیدانست اما رب خود نامید. این موضوع فقط برای این مطلب بوده که اول آنها بفهمند که حضرت ابراهیم علیه السلام از خود آنهاست زیرا اگر این چنین نگوییم دامن آن حضرت به شرک آلوده میشود در حالیکه این امر دور از ساحت قدس ابراهیمی است. پس یکی از مسوّغات کذب این است که انسان، کذب مصلحت آمیز بگوید.

۱- . انبیاء/ ۶۳.

۲- . تفسیر قمی، ص۴۲۸.

۳- . انعام / ۷۸-۷۷-۷۶.

جواب این گفتار این است که حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً دروغ نگفته است. زیرا در مباحث تعلیم و تربیت این امری متعارف است که انسان، ابتدا کلام باطل کسی را بپذیرد تا به موقع بر ضدش استفاده کند؛ یعنی ابتدا می گوید این ستاره خداست و در ادامه اعتراض میکند که این چه خدایی است که غروب میکند. در واقع ابتدا کلام او را میگیرد تا بعد آن کلام را نقض کند. در این صورت به چنین سخنی کذب نمیگویند بلکه توطئه به جواب یا مقدمه جواب میگویند.

ثانیاً این جملات حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً اخبار نیست، بلکه استخبار و انکار است. عین همین

سؤال را مأمون الرشید از امام رضا علیه السلام داشت. مأمون پرسید: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را از قول خدای متعال درباره ابراهیم علیه السلام با خبر سازید که فرمود:((فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي)) امام علیه السلام جوابی دادند که خلاصه آن این است که کلام حضرت ابراهیم در هر سه مورد استخبار و انکار است نه اخبار و اقرار. ابراهیم علیه السلام میخواست از گفتار خود آنها بطلان دینشان را بیان کند و برای آنها ثابت کند که زهره و قمر و خورشید مستحق عبادت نیستند، زیرا صفت افول و غروب دارند، بلکه خالق این اجرام و آسمان و زمین شایسته عبادت است. و در واقع حضرت ابراهیم خواسته است با این استخبار و انکار به آن سه طائفه مشرک جواب بدهد؛ یعنی سه طایفهای که زهره، ماه و خورشید را میپرستیدند.(۱) از این حدیث شریف روشن شد که حضرت ابراهیم اصلاً دروغ نگفته بلکه از آنها به لسان انکار طلب خبر کرد که آیا اینکه افول می کند رب من است؟

ص:۲۶۵

۱- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج۱، باب ۱۵ ح ۱، صص ۱۷۶- ۱۷۵.

و روشن است که قرآن مکتوب، چگونگی لهجه را نشان نمی دهـد و آهنگ صدا را آشـکار نمی کند و این یکی از جوابهای مهم به طرفداران حسـبنا کتاب الله است که اگر قرآن به واسـطهی وارثین واقعیاش آموخته نشود، انسان دچار مشکل جدی می شود لـذا همراه تحریر یـک لهجه شـناس هم بایـد باشـد که بفهمانـد گوینـده چه طور این کلمه را ادا کرده تا مطلب به وضوح آسان شود.

تهمت دروغ به حضرت یوسف علیه السلام

یکی از ادله قرآن درباره مسوّغات کذب در داستان حضرت یوسف علیه السلام است که ندا دهنده صدا

زد((أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ))(۱) کاروانیان شـما دزدیـد. از این آیه شـریفه اسـتفاده کردهانـد که دروغ مصـلحت آمیز جایز است، زیرا آنها دزدی نکرده بودند ولی حضرت یوسف علیه السلام به دلایلی به آنها نسبت سرقت داد و این خلاف واقع است که حضـرت یوسف علیه السـلام به کاروانیان نسـبت داده بود لذا باید بگوییم که یکی از مسوّغات کذب، مصلحت اهم است. جواب این قول این است که اولاً جناب یوسف علیه السـلام این جمله را نگفته بود، بلکه نـدا دهندهای، این کلام را گفته پس نمیتوان نسبت دروغ به ایشان بدهیم. اگر گفته شود که این به ایماء حضرت یوسف بود جواب این است که خلاف واقع گفتن کـذب است، امـا نقشه کشـیدن برای امر مهم کـذب نیست. ثانیـاً همین مطلب از امـام جعفر صـادق علیه السـلام پرسـیده شـده که((أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ))چه معنا دارد؟ حضـرت جواب دادند: «ما سـرقوا و ما کذب یوسف فانما عنی سرقتم یوسف من ابیه»(۲) از این حدیث شـریف هم بهخوبی روشن می شود که اگر حضـرت یوسف علیه السـلام این را گفت دروغ نبود و البته آنها نیز دزدی نکرده بودند بلکه مقصود حضرت یوسف علیه السلام این بود که شما یوسف را از پدرش دزدیدید.

۱- . یوسف /۷۰.

۲- . تفسیر قمی، ص۳۲۶.

بنابراین از هیچکدام از آیات قرآنی جواز دروغ مصلحت آمیز اثبات نشد. بنابر گفته بعضی از محققین اصلاً دروغ همیشه بد است و هیچ سببی دروغ را جایز قرار نمی دهد. اگر ما قائل شویم که قبح کذب بالوجوه والاعتبارات است این حرف به زبان امروزی یعنی نسبیت اخلاق. لذا درست این است که بگوییم آنچه که به اخلاق مربوط است حسن عدل و قبح ظلم است و صدق و مطابق واقع بودن یک امر، غالباً مصداق عدالت است و کذب و مطابق

واقع نبودن یک امر معمولاً مصداق ظلم است. اما گاهی می شود که خلاف واقع گفتن، عدل است و مطابق واقع بودن، ظلم. در این صورت خلاف واقع گفتن، واجب و مطابق واقع گفتن حرام است. این تخصیص در یک مسأله اخلاقی نیست، بلکه همان مطلق بودن است. آنچه که واجب و لازم است عادل بودن است بیشتر اوقات، عدالت مطابق با واقع است و گاهی نیز عدالت، مطابق با واقع نبودن کذب است. در این صورت مشکل نسبیت اخلاقی هم لازم نمی آید.(۱)

صدق

وقتی انسان خود را از رذیلت کذب دور کرد و از این مرض رهایی بخشید باید صفت حسنه صدق و راستگویی را در خود جای دهد. این صفت از ویژگیهای انبیا و اولیای الهی است و در قرآن مجید با مشتقاتش بیش از صد بار آمده است.

آیات و احادیث درباره حسن راستگویی بسیار زیاد است و به حدی است که اگر کسی در درجه معراج صدق باشد که همان محمد و آل محمد علیهم السلام هستند، باید راه آنها را مشعل راه خود قرار دهد و پا به پای آنان برود. خدای متعال در قرآن مجید میفرماید:((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ))(۲)

۱- . درس خارج استاد عابدی، ۲۸/۲/۸۸ .

۲- . توبه / ۱۱۹.

علی بن ابرهیم قمی رحمه الله می فرماید: «هم الائمه؛ این صادقین، ائمه علیهم السلام هستند». خلاصه کلام اینکه راه صدق و صفا راه انبیا و اولیاست که انسان باید خود را در سلک آنها قرار دهد تا تقرب الهی بیشتر شود.

ریا

یکی از مهلک ترین امراض نفسانی ریاست به این معنا که انسان کار خیر را برای اعتبار و منزلت یافتن نزد مردم انجام دهد. توضیح این که انسان گاهی در برابر غیر خدا مانند خورشید و ماه کرنش می کند که همان شرک جلی است، ولی گاهی معبودهای پنهان را پرستش می کند و حتی گاهی خودش هم نمی فهمد که دارد به شرک آلوده میشود. در این صورت خداوند متعال اعمال او را باطل می کند، زیرا شرط قبولی عمل در آن مفقود است و این عمل به حدی روشن است که خدای متعال برای کسانی که صدقه می دهند؛ ولی بعداً منت می گذارند و اذیت می کنند مثال می زند که صدقات و خیرات خود را با منت و اذیت باطل نکنید. همچنین کسی که انفاق می کند تا مردم ببینند او نه به خدا ایمان دارد و نه به روز قیامت.(۱)

گفتیم که ریا نوعی شرک است و کسی که لقای رب را دوست دارد باید عمل صالح انجام بدهد و در عبادت خدا احدی را شریک نکند. در هر عملی که انسان ریا داشته باشد شرک است و خدا آن را قبول نمی کند.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل آیه ۱۱۰ سوره کهف حدیث جالبی را از امام محمد باقر علیه السلام آورده که ایشان در تفسیر آیه((فَمَنْ کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ...))(۲) فرموده که «من صلی مراءاه الناس فهو مشرک من زکیّ مراءاه الناس فهو مشرک و من صام مراءاه الناس فهو مشرک و من حج مراءاه الناس فهو مشرک

ص:۲۶۸

۱- . بقره / ۲۶۴.

۲- . کهف / ۱۱۰.

و من عمل عملا مما امرالله به مراءاه الناس فهو مشرك ولا یقبل الله عمل مراءاه».(۱) یکی از اوصاف

منافقین که در قرآن به آن اشاره شده این است که آنها در نماز ریا می کنند؛ یعنی اظهار می کنند که مؤمن هستند.(۲) در حالی که خداوند متعال بر کسانی که ریا می کنند نفرین کرده است.(۳) خداوند متعال به مؤمنین هشدار می دهد که مثل کسانی نشوید که برای نمایش به مردم از خانه هایشان بیرون رفتند.(۴) خلاصه کلام اینکه این عمل به حدی مورد نکوهش و مذمت واقع شده است که انسان عاقل باید مواظب باشد تا عمل او شرک آلود نشود و خالصانه پیش خدا برود و خود را با زیور اخلاص آراسته سازد.

اخلاص

وقتی انسان خود را از عمل شرک آلود ریا وارسته کرد، باید با زیور اخلاص خود را آراسته کند. اخلاص راز و رمزی است که در اختیار همگان قرار نمی گیرد و تنها کسانی که خود را به وادی محبت خدا رسانده اند طعم آن را می چشند. اخلاص عملی قلبی است و فقط گفتن قربه الی الله، عمل را خالص نمی کند بلکه عمل درونی انسان ها در کار است.

مخلِصین و مخلَصین

یکی از درجه های اخلاص، مخلِص بودن است که کمی آسان تر است؛ یعنی ممکن است انسان بهص:۲۶۹

۱- . تفسیر قمی، ص۴۰۴.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۴۲ نساء، ص ۱۵۰.

۳- . ماعون / ۶.

۴- . انفال/ ۴۷.

طور موقت عمل را به انگیزه الهی انجام دهد. لذا این صفت حتی در بدترین انسانها نیز ممکن است که پیدا شود، مثلاً زمانیکه در مشکلات بیفتند، لذا قرآن مجید میگوید:((فَإِذَا

رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ))(۱) ولی کسانی که به درجه عالیه کمال رسیده اند و به مقام عصمت نائل شده اند یا تالیتلو معصوماند و همیشه در یاد خدایند آنها مخلَص اند، لذا خدای متعال امثال حضرت موسی(۲) و حضرت یوسف علیهما السلام(۳) را مخلَص مینامد. در نتیجه شیطان هم از رخنه در دل اینگونه افراد مأیوس است(۴).

نشانه های اخلاص

بیان شد که اخلاص فقط با گفتن قربه الی الله حاصل نمی شود، بلکه انسان باید در وجود خود نشانه هایی از اخلاص را مشاهده کند، اگر این نشانهها وجود داشت چه بهتر وگرنه در کسب آن صفت زحمت بکشد.

۱. انتظار پاداش نداشتن: کاری که انسان انجام می دهد انتظار دارد که در برابر آن پاداش داشته باشد، ولی اگر این پاداش را از غیر خدا بخواهد این عمل در درگاه احدیت هیچ ارزشی ندارد.

قرآن مجید عمل اخلاص را اینگونه ترسیم می کند که انسان اگر به طعام علاقه داشته باشد ولی آن طعام را به مسکین و یتیم و اسیر می دهد و می گوید:((إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلا شُكُورًا))(۵) وقتی عمل به این درجه از اخلاص می رسد خدا جواب می دهد((وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا))(۶).

۱- . عنکبوت / ۶۵.

۲- . مریم / ۵۱.

۳- . یوسف / ۲۴.

۴- . حجر / ۴۰.

۵- . انسان / صلی الله علیه وآله .

۶- . همان / ۲۲.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله می گوید: این سوره

از((یوفون))تا آیه ۲۲ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، اما این درباره هر مؤمنی که اینگونه برای خدا عملی را انجام دهد جریان دارد.(۱) یعنی عمل به حدی خالص باشد که خدای متعال آن را قبول کند و درجه عمل به حدی می رسد که انسان از غیر خدا پاداش نخواهد.

۲. بیتوجهی به حصول رضایت دیگران، در بحث ریا ذیل آیه ۱۱۰ سورهی کهف گفته شد که عملی که برای رضایت دیگران و نمایش دیگران باشد عملی شرک آلود است.

۳. دوری از شهرت: عملی که انسان برای مشهور شدن انجام می دهد ناخالص است در حالیکه خدا عمل خالص را قبول می کند((أَلا لِلهِ الدِّینُ الْخَالِصُ وَالَّذِینَ))(۲) لذا در حدیث شریف آمده که «ان الله تبارك و تعالی لایقبل الامن اخلص...الا لله دین الخالص»(۳).

راه های رسیدن به اخلاص

۱- دل نبستن به دنیا

هنگامی که انسان به این درجه از علم برسد و حقیقت دنیا را بشناسد رعایت اخلاص برای او آسان میشود و خشیت او بیشتر می شود،(۴) لذا امام علیه السلام فرمودهاند: «ان اعلم الناس بالله اخوفهم لله و اخوفهم له اعلمهم واعلمهم به ازهدهم فیها»(۵)، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «الزهد سجیه المخلصین»(۶).

۱- . تفسر قمی رحمه الله ، ص۷۳۳.

۲- . زمر / ۳.

۳- . میزان الحکمه، ج۷، ص۲۴۴.

۴- . تفسر قمی، ص۵۰۴.

۵- . همان.

۶- . غرر الحکم، شماره / ۶۶.

۲- بی توجهی به اقبال و ادبار

اگر تعریف و تمجید، انسان را مغرور کند و بدگویی او را منزجر می کند چنین شخصی از راه اخلاص دور است، بلکه سالک اخلاص، خدا را در نظر بگیرد، اگر عمل او مورد پسند الهی است حتی اگر همه مردم بدی او را می گویند باکی نداشته باشد. اگر عمل او مورد نکوهش الهی باشد چنانچه همه دنیا هم او را تمجید کند سودی ندارد. سالک راه خدا باید ملکوت سماوات را در نظر بگیرد تا در آنجا او را با عظمت یاد کنند، لذا امام صادق علیه السلام می فرمایند: «من تعلم لله و عمل به و علم لله دعی فی ملکوت السموات عظیما»(۱).

امام محمد باقر علیه السلام خطاب به جابر می فرماید: «واعلم بانک لاتکون لنا ولیا حتی لو اجتمع اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذلک ولو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک ولکن اعرض نفسک علی کتاب الله فان کنت سالکا سبیله زاهدا فی تزهیده و راغبا فی ترغیبه خائفا من تخویفه فاثبت فابشرفانه لا یضرک ما قیل فیک وان کنت مبائنا فی القرآن فما الذی یغرک من نفسک»(۲).

ص:۲۷۲

۱- . تفسیر قمی، ص۵۰۴.

۲- . بحارالانوار، ج۷۸، ص۱۶۲؛ تو ولی و دوستدار ما نخواهی بود مگر اینکه گونهای باشی که اگر تمام اهل شهر بگویند: تو مرد بدی هستی موجب ناراحتی تو نگشته و اگر همه بگویند که تو مرد خوبی هستی موجب سرور تو نگردد بلکه خودت را در مقابل کتاب خدا قرار بده و برآن عرضه کن اگر دیدی که راه قرآن را رفتهای و تحت تاثیر تشویق و تهدید قرآن قرار گرفتهای پس بر تو بشارت باد که در این حال بدگوئی دیگران ضرر به تو نمیرساند ولی اگر مطابق قرآن نبوده و مخالف قرآن بودی پس چه چیز باعث غرور تو میگردد.

۳– اعتماد به خدا

اگر انسان در مرحله توحید به جایی برسد که فقط خدا را در عالم مؤثر بداند، آن وقت

عمل او خالص می شود. این بحث در واقع بحث توکل است که بحث آن خواهد آمد انشاءالله.

۴- اخفای عمل

اگر انسان اعمالش را در منظر و مرآی دیگران انجام ندهد و سعی برپنهان ماندن آن داشته باشد از خطر ریا رهایی می یابد و به وادی اخلاص رهنمون می شود. لذا غیر از صدقه واجب گفته شده که دیگر صدقات را پنهانی انجام دهید. قرآن مجید می فرماید:((إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ))(۱) علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه می فرماید: «الزکاه المفروضه تخرج علانیه و تدفع علانیه و بعد ذلک غیر الزکاه ان دفعته سراً فهو افضل»(۲) امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: «یا عمار، الصدقه و الله فی السرّ افضل من الصدقه فی العلانیه و کذالک و الله العباده فی السر افضل منها فی العلانیه»(۳).

ص:۲۷۳

۱- . بقره / ۲۷۱.

۲- . تفسیر قمی، ص۸۸.

۳- . وسائل الشیعه، ج۱، ص۵۷.

آثار اخلاص

۱. هیبت و خشوع موجودات

اگر انسان با خدای متعال ارتباط همیشگی داشته باشد خدای متعال محبت او را در دل مردم جای میدهد(۱) و همه در برابر عظمت او کرنش میکنند و خداوند متعال رعب و هیبت چنین شخصی را در دل مشرکان قرار می دهد لذا خدای متعال میفرماید:((فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا

أَشْرَكُوا بِاللهِ))(۲) یعنی در قلوب قریش رعب می اندازیم؛ یعنی شرک، سبب مرعوب شدن و اخلاص موجب هیبت می شود.

همچنین در جنگ بدر خداوند متعال می فرماید:((سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ))(۳) سبب مرعوب شدن کفار شرکشان است و سبب هیبت مؤمنین اخلاص آنان بود. زیرا در جنگ بدر در لشکر اسلام فقط دو اسب بود؛ یکی نزد زبیر و دیگری نزد مقداد. اما در لشکر قریش چهار صد اسب بود. اما اعتماد خالصانه به خدا سبب پیروزی مسلمانان شد.

به همین ترتیب خداوند متعال در دل قبیله بنی قریظه که عهد شکسته بودند، رعب اسلام و مسلمین را قرارداد و آنها کشته و اسیر شدند(۴). مسلمانان همچنین وقتی قبیله بنی نظیر عهد خود را شکستند با وجودیکه آنها فکر می کردند قلعه آنها مانع مسلمانان میشود، ولی از آنجایی که آنها گمان نمیکردند خدا از هم آنجا به آنان آسیب رساند و در دل آنها رعب مسلمین را قرار داد، نوبت بدینجا رسید که از خانه های خودشان با دست خالی فرار کردند؛ بعضی به طرف فدک و بعضی ها به طرف شام.(۵)

۱- . مریم / صلی الله علیه و آله۶.

۲- . آل عمران / ۱۵۱.

۳- . انفال / ۱۲.

۴- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۶ سوره احزاب.

۵- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۲ سوره حشر، ص ۶۹۴.

ایـن اعتمـاد خالصـانه بـه خـدا بـود کـه هـم کفـار و هـم یهـود وهـم نصـاری، از مسـلمانان مرعـوب شدنـد لـذا خـدا میفرماید((فَاعتَبِرُوا))(۱) واقعاً این جای عبرت است که انسان در این زمینه تفکر کنـد. لـذا امام صادق علیه السـلام می فرمایـد: «ان

المؤمن لیخشع له کل شـیء ویهابُه به کل شـیء ثم قال اذا کان مخلصا لله اخاف الله منه کل شیء حتی هوام الارض و سباعها و طیرالسماء»(۲).

۲. کفایت امور

انسانی که خودش را برای خـدا خالص گردانیده و پیشانی بندگی خویش را فقط به در خانه او میساید، خداوند عالم او را رها نمی کنـد، بلکه سـرپرستی او را خود به عهده می گیرد. کار بنده فقط بندگی است و کار معبود تدبیر امور اوست، لذا خداوند متعال در جاهای مختلف قرآن مجید می فرماید:((کفی بِالله وَکیلا))،((کَفی بالله نَصـیراً))در حدیث قدسی آمده است: «لا اطلع علی قلب عبد فاعلم منه حب الاخلاص لطاعتی و لوجهی و ابتغاء مرضاتی الاتولیت تقویمه وسیاسته».(۳)

۳. روشن بینی

یکی از آثار اخلاص این است که شـخص مخلص همه چیز را از نگاه دل می بیند و حقیقت اشیاء را همانطور که هست میبیند و گفتار او رنگ الهی پیـدا می کنـد و خـدا به او حکمتی عطا می کندکه خیر کثیر باشد. به همین خاطر است که به هر کسـی حکمت داده نمی شود، بلکه حکمت در مرحله((مَنْ یَشَاءُ))است و به هر کسی که داده شود((خَیْرًا کَثِیرًا))نصیب او میشود.(۴)

۱- . حشر/۲.

۲- . بحارالانوار، ج ۷۰، ص۲۴۸.

۳- . همان، ج۸۵ ص۱۳۶.

۴- . بقره / ۲۶۹.

حکمت در نتیجه اخلاص عمل داده می شود. امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان می فرماید: «بدین خاطر به لقمان حکمت عطا کردند که او مردی قوی در امر خدا و متورع

در خدا بود...».(۱)

درحدیثی معروف آمده است: «ما اخلص عبد لله عزوجل اربعین صباحا الّا جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه»(۲) مقصود این است که اگر اخلاص عمل برای انسان ملکه شود، او از زبان حرف نمی زند، بلکه از دل حرف می زند و چشمه حکمت بر زبان او جاری می شود.

اصرار بر معصیت

یکی از صفات رذیله که انگیزههای مختلف دارد اصرار بر گناه و نافرمانی خدای متعال است. تکرار گناه آنچنان روح انسان را تیره و تاریک می نماید که گاهی تمام روزنههای امید را بر او می بندد و انسان را در تاریکی محض قرار می دهد به گونهای که نور الهی اصلاً قابل دیدن نیست و انسان یکی از نشانه های منکرات می شود.

امام باقر علیه السلام میفرماید: «مامن عبد الا و فی قلبه نکته بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکته نکته سوداً فان تاب ذهب تلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذاک السواد حتی یغطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا».(۳)

از این حدیث شریف استفاده می شود که اصرار برگناه به تدریج قلب انسان را تیره و تار می کند و نتیجه این می شود که راه رسیدن به خیر برای چنین انسانی بسته می شود.

۱- . تفسیر قمی، ص ۵۲۰.
۲- . بحارالانوار، ج۷۰، ص۲۴۲؛ بندهای نیست که چهل روز خود را برای خدا خالص کند مگر اینکه (به سبب این اخلاص) چشمه حکمت از قلبش به زبان جاری شود.
۳- . کافی ج ۲، ص۲۲۳ .

یزید نمونه ای از اصرار بر گناه

یزید بن معاویه تدریجاً گناه میکرد و یکی

پس از دیگری به گناهـان بزرگ روی آورد کـار از طلب بیعت شـروع شـد در شـام با اسارت اهل بیت به پایان رسـید. سـپس مدینه را تاراج کرد و خانه خدا را به آتش کشاند. به همین سـبب زمانیکه آن ملعون با چوب بر دهان امام حسـین علیه السـلام میزد و بیادبی می کرد حضـرت زینب کبری ل با دیـدن این منظره برای خطبه برخاست و فرمودنـد: صدق الله و رسوله یا یزید: ((ثُمَّ کَانَ عَاقِبَهَ الَّذِینَ أَسَاءُوا السُّوءَی أَنْ کَذَّبُوا بِآیَاتِ اللهِ وَکَانُوا بِهَا یَسْتَهْزِئُونَ))(۱)

عاقبت گناه همین می شود که انسان آیات الهی را تکـذیب می کنـد و آن را مورد اسـتهزاء قرار میدهد. لذا انسان باید خود را از این رذیله پـاک کنـد و به زیـور تـوبه آراسـته شود. در واقع توبه برای مؤمنی که از هر جـانب مورد حمله شـیطان است یک نعمت الهی است؛ از طرفی حمله ابلیس و عفـاریت آن و از طرف دیگر نفس امّـاره و وساوس آن، از سویی این جهان که همه عواملش دست به دست هم دادهاند تا انسان در گناه فرو رود. ولی این توبه است که دست انسان ضعیف الاراده را می گیرد و او را به کمک نفس لوامه به طرف خدا برمی گرداند و توفیق توبه و بازگشت به بندگی را به انسان می دهد.

توبه

اشاره

یکی از فضائـل اخلاـقی توبه است که به معنـای بـازگشت از اصـرار بر گنـاه است. توبه سـرمایه پاکیزگی انسان، راه وصول به محبت الهی و موجب خشنودی ذات باری تعالی میباشد. شخص تائب و تواب در زمره محبوبان

۱- . روم / ۱۰.

الهی قرار می گیرد:((إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ))(۱) آنچه انسان را سیراب می نماید تقرب به درگاه باری تعالی است و دور شدن از در خانه او جز محرومیت و فقر و فلاکت چیز دیگری را در پی ندارد. توبه، یعنی بازگشت به جوار مولای مهربانی که با دیـدن او مسرور میگردیم و ما را مورد لطف خود قرار می دهد و فلاح و رستگاری را شامل حال آن تائب می کند((وَتُوبُوا إِلَى اللهِ جَمِیعًا أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ))(۲)

مراحل توبه و استغفار

توبه که سرمایه تقرب الهی است مراحل مختلفی دارد که بدون طی آن مراحل، توبه محقق نمیشود. در توبه فقط گفتار و یک استغفرالله گفتن کـافی نیست، بلکه حقیقت توبه حـالتی است که در نفس انسان پیـدا می شود و این حالت، نیازمنـد مقـدماتی است که بدون آن، توبه محقق نمی شود.

بنابر فرموده جناب امیر بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام توبه شش مرحله دارد ۱- پشیمانی بر آنچه گذشته ۲- تصمیم بر عدم تکرار گناه ۳- پرداخت حقوق مردم ۴- پرداخت حقوق واجب خداوند ۵- ذوب و آب کردن گوشتی که از حرام روییده شده ۶- چشاندن درد و سختی عبادت به بدنی که لذت معصیت را به او چشانده ایم.(۳)

داستان قوم یونس علیه السلام

اگر انسان از صـمیم قلب پشـیمان شود و تصـمیم بر عدم تکرار گناه داشته باشد، رحمت باری تعالی بر او به حدی می بارد که او

تائب می شود.

ص:۲۷۸

۱- . بقره / ۲۲۲.

۲- . نور / ۳۱.

۳- . بحارالانوار، ج۱۶، ص۴۷.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که خدای متعال بعد از وعدهی عذاب، فقط از قوم حضرت یونس علیه السلام عذاب را برداشته است. زیرا یونس علیه السلام قوم خود را به خدا دعوت می کرد ولی قومش او را انکار می کردند. پس جناب یونس علیه السلام تصمیم گرفت آنان را نفرین کند. بین پیروان حضرت یونس علیه السلام دو نفر بودند که یکی عالم بود و دیگری عابد؛ عابد می گفت که ای نبی خدا نفرین کن، ولی شخص عالم میگفت که نفرین نکنید، زیرا دعای شما مستجاب می شود. حضرت یونس علیه السلام قول عابد را پذیرفت و نفرین کرد. در این حال حکم خدا آمد که در فلان سال و در فلان روز عذاب نازل میشود. در روز موعود حضرت یونس علیه السلام همراه با عابد از قریه بیرون رفت و آثار عذاب پدیدار شد. عالمی که آنجا بود گفت: ای قوم به خدا پناه ببرید شاید او بر شما رحم کند و عذاب را از شما بردارد. مردم گفتند: بگو ما چه کاری انجام دهیم؟ عالم گفت: همه شما جمع شوید و به طرف بیابان بی آب و علفی بروید و بچه ها را از مادرانشان جدا کنید، شتران و اولادشان را از هم جدا کنید، بین گاو و بچه هایشان جدایی بیندازید و نیز بین گوسفندها و اولادشان جدایی بیندازید، سپس گریه کنید و دعا کنید پس آنها رفتند و همان کار را انجام دادند و ناله کشیدند و گریه میکردند، پس خدا بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنها برداشت.(۱)

این داستان نشان می دهد که توبه اگر از صمیم قلب باشد و شرایط قبولی دعا کامل شده باشد عذاب الهی که موجب هلاکت دنیا و آخرت است، تبدیل به رحمت دنیا و آخرت می شود،

اما انسان باید به درجه «توبه نصوح» برسد تا این صفت شامل حال او شود((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ))(۲) ابوالحسن علیه السلام در ذیل این آیه شریفه میفرماید: «یتوب العبد ثم لایرجع فیه؛

۱- . تفسیر قمی، ص۲۹۵، ذیل آیه صلی الله علیه و آله۸ یونس . ادامه این داستان در تفسیر قمی و در صفحه مذکور آمده است.

۲- . تحریم / ۸ .

توبه نصوح آن است که بنده توبه می کند و دوباره به طرف گناه بر نمی گردد». در حدیث دیگری آمده است: «ان احب عباد الله الی الله المتقی التائب؛(۱) محبوبترین بنده نزد خدا متقی تائب است».

راه رسیدن به توبه

بایـد کـاری کنیم تـا حـالت توبه در نفس ما به وجود بیایـد. اولین کار برای رسـیدن به توبه این است که گناه خود را فراموش نکنیم، زیرا وقتی گناه فراموش شـد، انسان درصدد جبران آن بر نمی آید. دومین کار این است که ما به آثار دنیوی گناه توجه داشـته باشـیم. تمام گرفتاری ها و مشکلاتی که در زندگی انسان پیش می آید برخاسته از گناهانی است که انسان مرتکب آن شده و بدان توجه ندارد، در حالی که توبه میتواند این مشکلات را برطرف کند.

در دعـای ابو حمزه ثمـالی می خوانیم که آثـار گنـاه این است که انسـان از مجالس توابین دور می شود؛ وقتی نماز می خواند خواب بر او غلبه میکنـد؛ حال راز و نیاز از او گرفته میشود «اللهم انی کما قلت قـدتهیات و تعبات وقمت للصـلاه بین یـدیک و ناجیتـک القیت علیّ نعاسـا اذا انـا صـلیت و سـلبتنی مناجاتـک اذا انـا ناجیتـک مالی کلماقلت قـد صـلحت سـریرتی و قرب من مجالس التوابین مجلسی عرضت لی بلیه ازالت قدمی و حالت بینک و بین خدمتک لعلک رائیتنی مستخفا بحقک او رائیتنی فی مقام الکاذبین او رایتنی فی الغافلین...».

راه سوم این است که انسان به عقوبت

اخروی گنـاه توجه کنـد، زیرا یـادآوری سـختی های پس از مرگ، انسان را از خواب غفلت بیـدار میکنـد. رفتن به قبرسـتان و دیـدن انسانهایی که بـدون یار و انصار در زیر خاک آرمیدهانـد نیز میتواند جرقهای در زندگی ایجاد کند. اگر انسان احساس پشیمانی داشته باشد زودتر به طرف توبه حرکت می کند و خود را از آلودگی گناه دور می سازد.

ص:۲۸۰

۱- . تفسیر قمی، صص ۷۱۲-۷۱۱.

شرائط قبولی توبه

اولین شرط قبولی توبه، ایمان است. کسی که کافر است و در حال کفر می میرد توبه او قبول نمی شود خدای متعال در قرآن مجید میفرماید:

((إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَهٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَيْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ وَلا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا))(۱)

از این آیه شریفه استفاده می شود که توبه کفار پذیرفته نیست، بلکه آنها باید برای عذاب رنج آور آماده باشند. ازاین آیه شریفه شرط دوم قبولی دعا هم معلوم شد؛ یعنی انسان باید زود توبه کند. کسی که در تمام عمر خود گناه می کند ولی همین که نشانههای مرگ را می بیند، توبه کند، این توبه پذیرفته نمی شود. زیرا خدای متعال میفرماید: توبه برای کسانی نیست که در تمام عمر گناه میکنند، اما همین که مرگ را حاضر دیدند بگویند ما الآن توبه می کنیم. لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که فرموده: «نزل فی القرآن أن زعلون تاب حیث لم تنفعه التوبه و لم

۱- . نساء/ ۱۸- ۱۷.

تقبل منه»(۱) لذا خدای متعال در سوره منافقون به صراحت بیان میکند هرچه کار خیر و انفاق دارید قبل از مرگ انجام دهید، زمانیکه اجل بیاید دیگر قابل تأخیر نیست، حتی اگر بگویید پروردگار تأخیر بینداز تا صالح شویم:((وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ))(۲)

البته اگر خدای متعال صدق نیت را بشناسد و پشیمانی بنده از صمیم قلب باشد تا قبل از مرگ هم توبه قبول می شود. خدای متعال می فرماید:((وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ))(۳) و بعد می فرماید که اگر کسی بعد از گناه و ظلم به نفس استغفار کند خدای متعال را غفور و رحیم می یابد:((وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُورًا رَحِيمًا))(۴) لذا در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله مروی است که ایشان از قبل از یک سال مردن توبه را تعلیم داد و تا وقت مرگ رساند و فرمود هر کسی قبل از آن که مرگ گلوی او را بگیرد و مرگ را از دو چشم خود ببیند خدای تعالی دعای او را قبول می کند.(۵)

از این حدیث هم این مطلب روشن شد که تا قبل از رسیدن موت دعا قبول است، اما همین

که موت رسید دیگر کار از کار گذشته، لذا انسان باید دعا کند تا قبل از فرا رسیدن مرگ توفیق دعا برای او حاصل شود.

۱- . تفسیر قمی، ص۱۲۸؛ در قرآن نازل شده که زعلون وقتی توبه کرد که توبه او نفع نبخشید و از او قبول نشد «آنچه به شما (روزی) دادهایم (در راه خدا) مصرف کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ یکی از شما آید و بگوید: پروردگارا چرا (مرگ) مرا تا سر آمد نیز یکی تاخیرنید اختی تا بخشش صادقانه کنم و از شایستگان باشم؟ و خدا: مرگ کسی را که هنگامی که سرآمد (عمر) او فرارسد به تاخیر نمیاندازد و خدا به آنچه انجام میدهید آگاه است.

۲- . منافقون/ ۱۱-۱۰.

۳- . شوری / ۲۵.

۴- . نساء/ ۱۱۰.

۵- . کافی، ج۲، ص۴۲۰، ح ۲.

کسانی که توبه شان پذیرفته نمی شود :

کسی که برادر دینی خود را بکشد توبه او قبول نیست. همچنین کسی که نبی یا وصی او را به قتل برساند توبهاش پذیرفته نیست؛ یعنی توفیق توبه به او داده نمی شود.(۱)

یکی از شرایط قبولی توبه، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. اگر بنده ای تمام شرایط قبولی توبه را داشته باشد اما ولایت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد توبه او قبول نمیشود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: «لا خیر فی الدنیا الّا لاحد الرجلین؛ رجل یزداد کل یوم احسانا و رجل یتدارک منیته بالتوبه و انی له بالتوبه والله ان سجد حتی ینقطع عنقه ماقبل الله منه الابولایتنا اهل البیت»(۲).

چگونگی توبه

توبه اظهار پشیمانی از اعمال سیئه، اقرار گناه نزد باری تعالی و توجه به گناه خود است. اما این که اظهار پشیمانی چگونه باشد؛ آیا در برابر مردم نزد جمع کثیر اظهار پشیمانی کنیم و به همه مردم بگوییم که گناه کرده ایم و از آن توبه می کنم یا اینکه در خلوت سرای وجود در تیرگی شب بین خود و خدای متعال اقرار جرم کرده و توبه

کنیم تا به خدا برسیم؟ جواب این است که در توبه باید خود را از فضاحت عمومی نجات دهیم. در اینباره داستانی جالب وجود دارد که آن را نور چشم خود قرار می دهیم.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به ایشان گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام مرا تطهیر کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا تو مجنون بودی؟ گفت: نه. امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: أَفَتَقرَاءُ من القرآن شیئاً؛ آیا چیزی از قرآن را خوانده ای؟ مرد عرب گفت: بله.

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه۹۳ نساء، ص۱۴۱.

۲- . همان، ص۲۲۷؛ ؛ در دنیا خیر وصلاحی نیست مگر برای دو نفر یک مردی که هر روزگار نیک را زیاد کند و (دوم) مردی موت خود را با توبه تدارک کند و کجا است برای او توبه بخدا قسم اگر بندهای این قدر سجده کند که گردنش بریده شود باز هم از او قبول نمیشود الا با ولایت ما اهل بیت.

امیرالمؤمنین علیه السلام دوباره پرسیدند: از کدام قبیله ای؟ مرد عرب گفت: من از مزنیه یا جهینه هستم.

امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: برو تا درباره تو سؤال کنم. پس حضـرت درباره او سؤال کردند، اهل قبیله گفتند که او مردی صحیـح العقـل و مسـلمان است. سـپس آن شـخص برگشت و گفت: یا علی! من زنا کردهام مرا پاک کنیـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: آیا تو زن داری؟ مرد عرب جواب داد: بله. امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: آیا او نزد تو حاضر است یا پیش تو نیست؟ مرد عرب جواب داد: او نزد من است. امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمودنـد: اذهب حتی ننظر فی امرک؛ برو تـا درباره تو فکر کنم.»

آن مرد بـار سوم نزد حضـرت آمـد و حرف خود را تکرار کرد، امـا حضـرت باز هم او را برگردانـد. پس او رفت و سـپس بار چهارم آمـد و گفت من زنا کردهام مرا تطهیر کنیـد. در این لحظه امیرالمؤمنین علیه السـلام امر کردنـد که او را زنـدانی کنید. سپس ندا کردند که ای مردم این شـخص می خواهد که من بر او اقامه حد کنم. پس شما به گونه ای بیرون بیایید که یکدیگر را نشناسید و همراه شما سنگ باشد.

روز بعد درآخر شب امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آورد و دو رکعت نماز خواند و گودالی حفر کرد و او را در آن قرار داد. سـپس نـدا داد: ای مردم! ان هـذه حقوق الله لا یطلبها من کان عند الله حق مثله؛ ای مردم این حقوق الهی است، این حق را کسـی طلب نکند که برای خدا نزد او مثل آن حقی باشد، پس کسیکه بر گردن او مثل آن حق وجود دارد از این کار منصرف شود، زیرا کسـیکه بر گردن او حـد است نمی تواند اقامه حد کند. فانه لا یقیم الحد من کان علیه الحد. پس مردم برگشـتند در این حال امیرالمؤمنین علیه السلام سنگی گرفت و چهار تکبیر خواند سپس به سوی او پرتاب کرد. سپس امام حسن علیه السلام همین کار را تکرار کرد و سپس حسین علیه السلام مثل همین کار را انجام داد.

ص:۲۸۴

زمانیکه او مُرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آوردند و بر او نماز خواندند. مردم گفتند که ای امیرالمؤمنین علیه السلام آیا او را غسل نمی دهی؟ حضرت جواب داد: قد اغتسل بما هو منها طاهر الی یوم القیامه؛ این شخص به وسیله چیزی غسل داده شده است که تا روز قیامت طاهر باقی می ماند. سپس فرمود: ایها الناس من اتی هذه القاذوره فلیتب الی فیما بینه و بین الله فوالله لَتوبهٌ الی الله فی السّر افضل من ان یفضح نفسه و یهتک ستره؛ ای مردم! اگر کسی این چنین کار زشتی را انجام دهد پس او بینه و بین الله توبه کند. به خدا قسم توبه سرّی نزد خدا افضل از فضاحت و ذلت خود و هتک ستر خود است.(۱)

رذیلت اعتماد به ما سوی الله

یکی از صفات ناپسند و شعبه ای از شرک، اعتماد به غیر خداست که در قرآن مجید به

شدّت مورد نکوهش قرار گرفته است. در سوره یونس خدای متعال می فرماید:((وَلا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لا يَنْفَعُكَ وَلا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ))(۲) علی بن ابراهیم قمی رحمه الله می فرماید: مخاطب این آیه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله است، ولی مراد از معنی و مفهوم آیه، مردم هستند.(۳)

چشم دوختن به غیر خدا و انتظار کمک و یاری داشتن از غیر او در تاریکی قدم گذاشتن و در جهالت فرو رفتن است. زیرا دست نیاز دراز کردن به کسانیکه خودشان محتاج اند چه سودی می دهد؟ خدای متعال چه زیبا فرموده:((إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ))(۴) و بعد به صراحت فرموده است: کسانیکه غیر از خدا، دیگران را می خوانند آنان نه استطاعت کمک به آنها را دارند و نه به خودشان می توانند کمک کنند.(۵)

۱- . تفسیر قمی ذیل آیه ۴ سوره نور، ص ۴۵۵-۴۵۶.

۲- . یونس/ ۱۰۶.

۳- . تفسیر قمی، ص۲۹۸.

۴- . اعراف / ۱۹۴.

۵- . اعراف/ ۱۶۷.

خدای متعال کسانیکه غیر خدا را ولی خود قرار می دهند به خانه عنکبوت تشبیه میکند. کسانیکه غیر خدا را ولیّ خود قرار می دهند مثل کسانی هستند که بر خانه عنکبوت اعتماد می کنند. همانا سست ترین خانهها، خانه عنکبوت است.(۱)

لذا انسان عاقل هیچ وقت بر غیر خدا اعتماد نمی کند، بلکه همیشه بر خدا و بر کسانی که خدا بر اعتماد به آنهاحکم داده است، اعتماد میکند.

فضیلت توکل

زمانیکه انسان دل خود را از اعتماد به غیر خدا خالی کرد و فهمید که راه اعتماد

به غیر خدا بن بست است، باید چاره ای بیندیشد تا تکیه گاه محکمی برای خود ایجاد کند و تنها تکیهگاه، توکل به خدای متعال است.

این درجه یکی از درجات موقنین و موحدین می باشد که اصل آن ایمان به خداست((فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ))(۲) وقتی انسان دارای این صفت حمیده شد از محبوبین الهی می شود.((إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ))(۳)

ارزش توکل

ارزشهای توکل را به صورت زیر میتوان ارائه کرد.

۱- ارزشمندترین و عالی ترین وجود: امام جواد علیه السلام می فرماید: «الثقه بالله ثمن لکل غال وسلم الی کل عال»(۴).

ص:۲۸۶

۱- . عنکبوت/ ۴۲-۴۱.

۲- . مائده / ۲۳.

۳- . آل عمران / ۱۵۹.

۴- . بحارالانوار،ح ۷۸، ص۳۶۴؛ هر کس دوست دارد قویترین مردم باشد توکل و اعتماد بر خدا نماید.

۲- متوکل قویترین انسان: نبی اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:((من احب ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله»(۱).

۳_ متوکل مغلوب و مهزوم نمی شود: امام باقر علیه السلام می فرماید: «من توکل علی الله لا_ یغلب و من اعتصم بالله لا یهزم»(۲).

توکل و توحید افعالی

توکل در واقع اعتقاد به توحید افعالی خداوند متعال است. به این معنی که اگر او

بخواهد آهن برندگی دارد و اگر نخواهد برندگی ندارد و اسماعیل را ذبح نمی کند. اگر او بخواهد آتش می سوزاند و اگر اراده او نباشد آتش برای ابراهیم علیه السلام گلستان می شود. اگر او بخواهد کسی را عزت می بخشد اگر بخواهد اسباب عزت را تبدیل به ذلت می کند(۳) و به طور کلی اراده او در عالم حکم فرماست(۴) و دست قدرت او بالای همه دستهاست.(۵)

مراحل توکل

۱_ وکالت: درجه اول توکل این است که انسان برخدا اعتماد می کند همانند کسی که بر وکیل خود اعتماد و کارها را به او واگذار می کند.

۲_ طفل گونه: مرحله دوم توکل مثل توکل طفل بر مادر خود است که او هر چیز را از آن مادر خود می داند و هر چیز را از مادر خود می طلبد. بدین ترتیب انسان هم، همه چیز را از خدا بخواهد.

۱- . همان، ج ۷۱، ص ۱۵۱ ؛ اعتماد به خدا به معنای هر گرانبها و نردبان هر بلندی است.

۲- . همان، ج۷۱، ص۱۵۱؛ کسی که بر او تکیه کند آن چنان قوی میشود که مغلوب احدی نگردد و راه شکست بر او بسته میشود.

۳- . مستدرک الوسائل، ج۲، ص۲۸۸.

۴- . آل عمران / ۷۶.

۵- . ملک / ۱.

۳_ میت گونه: عالیترین درجه توکل این است که انسان هیچ کاره می شود، نه چیزی طلب می کند و نه تقاضای خود را برای خدا قرار می دهد، چون می داند خدا رئوف است. این حالت مربوط به جناب ابراهیم خلیل علیه السلام است که هنگام رفتن درآتش کمک نمی خواهد، بلکه می گوید: «علمه بحالی حسبی عن مقالی»(۱) یا حالت جناب حزقیل است که می فرماید: ((أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ))(۲).

خاصان خدا از این می ترسند که نکند خدا به اندازه چشم به هم زدن آنان را به خود واگذار کند که در این صورت هلاک می شوند. آنان همیشه در راه حق قدم برمی دارند و با اعتماد به او حرکت می کنند. در حدیثی است که امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: شبی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در خانه ام سلمه بود ناگهان امسلمه دید که آن حضرت در رختخواب نیست. پس ام سلمه جویای پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شد و دید که پیغمبر صلی الله علیه وآله در گوشه خانه ایستاده است دست بلند کرده و گریه می کنند و می گویند: «اللّهم لا تنزع قلبی صالح ما اعطینی ابدا اللهم و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا اللهم لا تشمت بی عدوا و لاحاسدا ابدا اللّهم لا تردنی فی سوء استنقذتنی منه ابدا».(۳) با دیدن این حالت ام سلمه از آنجا برگشت درحالیکه گریه می کرد تا این که ص:۲۸۸

۱- . بهشت اخلاق، سید خلیل حسینی، ص ۱۷۰.

۲- . غافر / ۴۴.

۳- . بارالها! بهترین آنچه که به من دادی هیچ موقع از من نگیری پروردگارا! به حد چشم به هم زدن هم مرا به حال خود وا مگذار، خدایا دشمن و حاسد هیچ وقت مرا مورد طعن قرار ندهد. بارالها از آنچه که مرا از آن نجات دادی دوباره در آن نیاندازی.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله از گریه ام سلمه متوجه او شدند و پرسیدند: ما یبکیك یا ام سلمه؛ ای ام سلمه چه چیز تو را می گریانـد؟ ام سـلمه جواب داد: «فقـالت بابی انت و امی یا رسول الله و لم لا ابکی و انت بالمکان الـذی انت به من الله قـد غفرالله لك ما تقدم من ذنبک و ما تاخر...» پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، من چگونه گریه نکنم در حالیکه شـما با این مکان و منزلت که خدا به شـما داده است و خداوند، سابق و لاحق شما را بخشیده است، با این حال از او مسئلت می کنید که دشمن و حاسـد بر شـما شـماتت نکننـد و شـما در هیچ سوء و بدی قرار ندهد با این که او برای همیشه شـما را ازآن نجات داده است و آنچه را که به شما داده، هیچ وقت از شما نمی گیرد و

لحظه ای شـما را به خود شـما وا نمی گـذارد. پیغمبراکرم صـلی الله علیه وآله جواب داد: «یـا ام سـلمه ما یؤمنی و انما وکل الله یونس بن متی الی نفسه طرفه عین، فکان منه ما کان(۱)»(۲).

رذیلت کفران نعمت

یکی از صفات رذیله در وجود انسان، کفران و پوشاندن نعمت الهی است. کفر به معنای مخفی کردن است و کشاورز را بدین جهت کـافر میگوینـد که بـذر را در زمین می پوشانـد. شب تیره و تار را به این علت کافر میگوینـد که همه چیز را در تاریکی خود می پوشاند و در نهایت شخص کافر را به همین سبب کافر میگویند که نعمات الهی را نسبت به خود می پوشاند.(۳)

زنـدگی بعضـی از انسانها به گونه ای تیره و تار می شود که حتی آنها وجود خـدا را هم نادیـده می گیرنـد. چنین افرادی کافر مطلق هستند. ولی گاهی تیرگی کمتر است؛ یعنی خدا را میبیند و ص:۲۸۹

۱- * . ام سـلمه من خودم را در امان نمیبینم خـدای متعال همانا یونس بن متی را به حـد چشم به هم زدن به خود او واگذارد پس شد آنچه شد.

۲- . تفسیر قمی، ص ۴۳۱.

۳- . صحاح جوهری، ماده کفر.

به او ایمـان دارد، اما نعمات بیشـمار او را در زنـدگی نادیــده می گیرد. گاهی نیز به نعمات الهی توجه دارد، اما آن طور که باید و شاید است آنــها را مصـرف نمی کند، بلکه طبق خواسته های خود استفاده می کند. در هر ســه مرحــله انسان، کافر است، بـا این تفـاوت که در مرحله اول کـافر علی الله، در مرحله دوم کـافــر علی النــعم و در مرحله سوم کافر در مصـرف است.

آثار کفران نعمت

ـ۱– فقر و فلاکت دنیوی ــــ:ـ

یکی از آثار کفران نعمت، مختل شـدن زندگانی دنیاست ممکن است خدای متعال برای مدتی نعمات فراوانی به بنده بدهد تا مورد اسـتفاده قرار دهد، ولی غفلت و مصـرف ناصحیح موجب میشود که خدای متعال دادههای خود را از او سلب کند. قرآن مجیـد در این بـاره داسـتان یک قوم را ذکر میکنـد:((وَضَـرَبَ اللهُ مَثَلا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَـدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللهِ فَأَذَاقَهَا اللهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ))(۱).

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه بیان میکند: این آیه درباره قومی نازل شده که در قریه آنها نهری بود که به آن «ثرثار» میگفتنـد و بلاد آنان زر خیز بود. پس آنها نسـبت به نعمات الهی ناسپاسـی کردند و با غذاها اسـتنجاء میکردند و میگفتند که اینکار برای ما آسان است. در نتیجه خدا آن نهر «ثرثار» را حبس نمود و آنان مجبور شدند از همان غذای استنجاء شده استفاده کنند، بلکه بین خودشان تقسیم کردند.(۲)

۱– . نحل / ۱۱۲ ؛ خـدا مثلی زده: آبادی که امن (و) آرام بوده (و) روزیاش از هر فراوان و گوارا به (مردم) ش میرسـید و(لی) نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، پس خدا بخاطر آنچه همواره با زیرکی انجام میدادند (طعم) پوشش و گرسنگی و ترس را به آن (مردم) چشاند.

۲– . تفسیر قمی، ص۳۶۶.

این داستانها به ما میآموزند که هر وقت انسان از منعم حقیقی غافل شود و نعمات الهی ر ا بیمورد مصرف کند باید منتظر باشد که آرام و آسایش از زندگی و برچیده شود.

۲- عذاب آخرت:

کفران نعمت فقط آسایش دنیا را سلب نمیکند، بلکه درآخرت نیز چنین انسانی عذاب دردناکی خواهد دید که به برخی از آنها اشاره میکنیم.

الف) کافران و آتش جهنم: خدای متعال

برای کسانی که به آیات الهی کفر ورزیدند، عذاب رنجآور قرار داده است و در آتش آنها را میسوزاند به گونهای که هر وقت پوششهای آنان بسوزد پوشش های جدیدی جایگزین میشود تا عذاب الهی را بچشند:((إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَارًا کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَزِیزًا حَکِیمًا))(۱) در حدیث است که مقصود از آیات، مولا امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند.(۲)

از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد: چگونه پوششها تغییر می کنند. حضرت جواب دادند: «أرأیت لو أخذت لبنه فکسرتها و صیرتها ترابا ثم ضربتها فی القالب أهی التی کانت، انما هی تلك، و حدث تغییر آخر و الاصل واحد»(۳) آیا تو آجری را دیدهای که آن را بشکنند و خاك کنند و دوباره آن را در قالب بریزند آیا این همان است، شکی نیست که این، همان آجر است ص:۲۹۱

۱- . نساء / ۵۶؛ به راستی کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند آنان را در آینده به آتشی وارد میکنیم (و می سوزانیم) که هرگاه پوست هایشان (درآن) بریان گردد) و بسوزد) پوست های غیر از آنها بر جایش نهیم تا عذاب الهی را بچشند به درستی که خدا شکست ناپذیری فرزانه است.

۲- . تفسیر قمی، ص ۱۳۴.

۳- . تفسیر قمی، ص۱۳۵.

که در آن یک تغییر دیگری ایجاد شده، اما اصل یکی است.

ب) کافر به نعمات الهی در روز قیامت کور محشور میشود. کسانی که نعمات الهی را فراموش میکنند و از یاد الهی غافل میشوند زندگانی آنها دشوار و در آخرت نابینا محشور میشوند. زیرا چنین شخصی در دنیا نعمات الهی را فراموش میکند پس خدای متعال هم در روز قیامت او را فراموش میکند. (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ كُنْتُ بَصِیرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَكَذَلِكَ الْیَوْمَ

تُنْسَی * وَكَذَلِكَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ یُؤْمِنْ بِآیَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَی)(۱).

ممکن است در ذهن کسی سؤال ایجاد شود که ما خلاف این را میبینیم؛ یعنی کسانی که آیات الهی را کنار گذاشته و آن را فراموش کردهاند، در ناز و نعمت زندگی میکنند، ولی افرادی که مدام در یاد الهیاند زندگانی آنها به سختی میچرخد. همین سؤال از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شده که «جعلت فداک قد رایناهم دهرهم الاطول فی کفایه حتی ماتوا». حضرت جواب دادند: «ذلک والله فی الرجعه یأکلون العذره»(۲) اینگونه افراد اگر قبل از رجعت مردند، در رجعت به حدی زندگی سختی خواهند داشت که مجبور به خوردن مدفوع خواهند شد.

همچنین کسانی که اموال خود را اسراف می کنند و خدا را فراموش کرده اند و با وجودی که پول دارند اما به حج نمیروند، اینگونه افراد هم در روز قیامت کور محشور میشوند؛ یعنی راه جنت را نمیبینند. زیرا آنان در دنیا خدا را فراموش کردند و خدا هم در آخرت آنان را فراموش میکند؛ یعنی آنان را کور قرار میدهد.

۱- . طه / ۱۲۷-۱۲۴.

۲- . تفسیر قمی، ص۴۲۱.

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام میپرسد کسی که مال دارد و اصلاً حج نرفته چه سرنوشتی دارد؟ حضرت جواب دادند: «هو ممن قال الله ونحشره یوم القیامه اعمی» چنین شخصی از کسانی است که خدای متعال درباره او فرموده است: و روز قیامت او را نابینا محشور میکنیم. عرض کردم: سبحان الله اعمی! حضرت جواب دادند: اعماه الله عن طریق الجنه(۱) و مقصود از تُنسی

این است که متروک میشود.(۲)

ج) کفران نعمت موجب عذاب شدید: کسی که نعمات الهی را فراموش میکند این صفت((عذاب شدید))را برای خود مهیا کرده است. قرآن مجید به صراحت میگوید که نتیجه کفر نعم الهی عذاب شدید است:((وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ))(۳).

فضیلت شکر نعمت

اشاره

یکی از راههای آراستگی روح، شکر نعمت است که انسان را برای نیل به سلام الهی کمک کرده، موجبات ازدیاد نعمت را فراهم میسازد. صفت شکر همان فطرت خدادادی است که انسان را در برابر نعمات، خاضع میکند. بنابراین قانون، خدای متعال که این همه ما را مورد لطف و رحمت خود قرارداده باید او را شکر کنیم، لذا ذات باری تعالی شکر را فلسفه نعمات اعضا و جوارح بیان کرده است.((وَاللهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیْئًا وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ))(۴).

۱- . تفسیر قمی، ص۴۲۲.

۲- . همان، ص۴۲۲.

۳- . ابراهیم / ۷.

۴- . نحل /۷۸؛ و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزی نمیدانستید و برای شما گوش و چشمها و دلها(ی سوزان) قرارداد تا شاید شما سپاسگزاری کنید.

تعریف شکر

شکر نعمت به معنای اظهار نعمت است و در مقابل کفران نعمت که پوشاندن نعمت است به کار میرود. راغب در مفردات میگوید: «الشکر تصور النعمه و اظهارها، قیل: و هو مقلوب عن الکشرای: الکشف و یضاده الکفر و هو: نسیان النعمه و سترها... و قیل: اصله من عین شکری، ای ممتلئه، فالشکر علی هذا هو الامتلاء من ذکر المنعم علیه»(۱).

بنابراین شکر، کشف نعمت الهی و دائم الذکر بودن به منعمی است که همه این نعمات را به ما ارزانی نموده است.

ارکان و پایه های شکر

اشاره

برای رسیدن به حقیقت شکر، لازم است تا ارکان و اصول شکر را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- معرفت به نعمت و منعم

رکن اول شکر، این است که دادههای الهی را بشناسیم، نعمات الهی گسترهی آفاق و انفس را فراگرفته است. منعم حقیقی وقتی نعمات خود را بر میشمارد میگوید که آسمان و زمین را برای شما خلق نمودیم و از آسمان باران فرو فرستادیم و به وسیله آن، رزق را برای شما از زمین بیرون آوردیم. برای حرکت و سفر شما کشتیها را در دریا قرار دادیم. از سوی دیگر خداوند متعال نهرها و آبها را در اختیار ما گذاشت؛ خورشید و ماه و شب و روز را به دست تسخیر ما داد و انواع نعماتی را که از او درخواست کردیم به ما داد.

۱- . مفردات الفاظ القران، ماده شکر؛شکر تصور نعمت و اظهار آن است. گفته شده که این کلمه مقلوب از کشر است که به معنای کشف و پرده برداری است و ضد آن کفر است و آن فراموش کردن و پوشاندن نعمت است و گفته نشده که اصل آن (عین شکری) یعنی پر شده است بنابراین شکر هم پر شدن از ذکر منعم میباشد.

خلاصه این که اگر بخواهیم نعمات او را بشماریم از آن ناتوان هستیم از این بدتر، با این همه لطف و رحمت خدا، انسان کفر میورزد و ستمگر است.(۱) پس باید همه نعمات مادی و معنوی خدا را بشناسیم که از همه

برتر نعمت وجود انبیا و ائمه علیهم السلام هستند و این نعمتی است که خداوند متعال از آن سؤال خواهد فرمود لذا در ذیل آیه هشتم تکاثر، امام علیه السلام میفرماید که مقصود از (لتسئلن یومئذ عن النعیم) نعمت وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از آن، نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام است.(۲)

برای آشنایی کامل با نعم الهی باید توجه کنیم که چگونه ولی خدا بلاهای نازل شده را از ما دور نگه داشته است، زیرا توجه به این امر، سبب میشود که در برابر منعم خاضع باشیم.

۲- حالت خضوع و تواضع

رکن دوم شکر این است که بعد از آشنایی با نعمت و منعم، در برابر منعم خاضع و متواضع باشیم. زیرا باید این مطلب را دانست که خود این شکر هم یک توفیق الهی است که خدا به ما ارزانی داشته است. اگر توفیق او نبود ما کجا میتوانستیم او را شکر کنیم.

خدای متعال به موسی علیه السلام وحی کرد که ای موسی: «شکرنی حق شکری» پس موسی علیه السلام عرض کرد که چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالیکه آن شکری را که من انجام میدهم، آن هم نعمت ص:۲۹۵

۱- . ابراهیم / ۳۴ - ۳۲.

۲- . تکاثر آیه ۸ و تفسیر قمی، ص۷۶۷.

توست که برمن ارزانی نمودهای. جواب آمد: «یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی؛ ای موسی تو هم اکنون شکر مرا به جای آوردی، زیرا فهمیدی که این هم از طرف من است»(۱).

همچنین زمانیکه حضرت ایوب علیه السلام در بلا و مصیبت گرفتار شد و درآخر گفت: خدایا تو

میدانی که بین دو امری که طاعت تو بود، همیشه سختترین آنها را انجام دادهام، آیا من تو را حمد نکردم، آیا من تو را شکر نکردم، آیا من تو را تسبیح نکردم؟ جواب آمد که ای ایوب، چه کسی تو را متعبد قرار داد در حالیکه مردم از او غافل بودند، و تو تسبیح و تحمید و تکبیر میگفتی در حالیکه مردم از او غفلت داشتند. آیا به وسیله چیزی برخدا منت می گذاری که خدا آن را بر تو منت نهاده است.

وقتی ایوب علیه السلام این را شنید و فهیمدکه همه این عبادات خود توفیق الهی بوده است، خاک در دهان گذاشت و سپس گفت: «لک العتبی یارب انت فعلت ذلک بی». وقتی حضرت ایوب علیه السلام چنین اقرار کرد و اظهار تواضع و خضوع نمود، خدای متعال به وسیله فرشته ای، چشمه آب جاری کرد و ایوب علیه السلام را شفا داد.(۲)

مراحل شکر

شکر و سپاس به درگاه الهی دارای مراحلی است که به طور خلاصه آنها را مورد بررسی قرار میدهیم.

مرحله اول شکر، شکر زبانی است که بنده باید همیشه با زبان، خدا را شکر کند. زیرا این امر موجب ازدیاد نعمت میشود.

ص:۲۹۶

۱- . بحارالانوار، ج ۷۱، ۳۶.

۲- . تفسیر قمی، ص۵۸۳.

مرحله دوم: شکر قلبی است؛ یعنی قلب و فکر انسان همیشه متوجه شکر نعمت الهی باشد، وگرنه ناسپاسی به فکر انسان نفوذ پیدا میکند و غفلت دامنگیر او میشود. اما اگر قلب او آماده شکر باشد و با زبان اظهار کند نعمات الهی هیچ موقع زائل نمیشود بلکه رو به افزایش میرود. امام

جعفر صادق علیه السلام میفرماید: «ایّما عبد انعم الله علیه بنعمه فعرفها بقلبه و حمد الله علیها بلسانه لم تنفد حتی یامرالله له بالزیاده و هوقوله لئن شکرتم لازیدنکم»(۱).

مرحله ی سوم شکر، شکر جوارحی است، یعنی بنده با اعضاء و جوارح خود همان کاری انجام میدهد که خدا میخواهد و از آن چیزی اجتناب میکند که او نهی کرده است. اگر انسان با اعمال خود اظهار شکر نکند خدای متعال شکر لسانی را فقط لقلقهی زبانی محسوب میکند، لذا انسانهای متعالی عبادت را همیشه برای ازدیاد نعمت انجام نمی دهند بلکه میخواهند در زمره عباد شکور قرار بگیرند. زیرا بندگان شکور کم اند، لذا خدای متعال میفرماید که((اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُکْرًا))ای فرزندان داود شکر مرا به جا بیاورید. در حدیث آمده که برآنچه شکر میگویند عمل کنید اما،((وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ))(۲)یعنی بندگان شکرگزار که با عمل خود، شکر را به جای میآورند.

شکر خلّصین

معمولاً شکر متعلق بر نعمت و صبر به بلاست. اما کسانی که به درجه انسان کامل رسیده باشند، آنها بلا را هم از نگاه نعمت محاسبه میکنند. لذا ما میبینیم که اهل بیت علیهم السلام در برابر بلاها نیز شکر ص:۲۹۷

۱- . همان، ص۳۴۳؛ هر بندهای که خدا نعمت خود را بر او ارزانی کند پس او آن نعمت را از قلب خود بشناسد و برآن با زبان خود حمد خدا کند آن نعمت تمام نمیشود تا اینکه خدا حکم میکند که آن نعمت را زیاد کند و همین معنای لئن شکرتم... میباشد.

۲- . سبأ / ۱۳ تفسیر قمی، ذیل همین آیه، ص ۵۵۰.

میکردند. کلمات حضرت زینب J هنوز هم در تاریخ ثبت است که «ما رأیت منه الّاجمیلا»(۱) این کلام، همان بلا را نعمت الهی

شمردن است. روایات معصومین علیهم السلام این صفت را برای حضرت ایوب علیه السلام ذکر کردهاند.

از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد که چرا ایوب علیه السلام به بلا مبتلا شد. حضرت جواب دادند: «لنعمه انعم الله علیها بها فی الدنیا و ادّی شکرها؛ به خاطر نعمتی که خدا به او در دنیا داده بود و شکرش را ادا کرده». در آن زمان ابلیس در عرش محجوب نبود زمانیکه بالا رفت و شکر ایوب علیه السلام را دید حسودیاش شد وگفت: بار خدایا! این شکر ایوب علیه السلام به خاطر نعمتهای دنیوی است که شما به او دادهاید اگر این نعمات دنیا را از او بگیرید او شکر بجا نمیآورد پس تو مرا بر دنیای او مسلط کن تا بدانی که او شکرت را هیچ وقت انجام نمیدهد. جواب آمد: من تو را بر مال و اولاد او مسلط کردم. پس ابلیس آمد و همه اموال و اولاد او غارت شدند. با این کار شکر و حمد ایوب علیه السلام بیشتر شد. ابلیس گفت: مرا بر زراعت او هم مسلط کن، جواب آمد: مسلط کردم. ابلیس همراه با شیاطین آمد و همه زراعت حضرت ایوب علیه السلام آتش گرفت. با این وضع شکر ایوب علیه السلام بیشتر شد پس ابلیس گفت: خدایا مرا بر گوسفندانش مسلط کن. پس خدا او را برگوسفندان هم مسلط کرد وآنها هلاک شدند، اما حمد و شکر ایوب علیه السلام بیشتر شد. سپس گفت خدایا مرا بر بدن او مسلط کن و ابلیس به جز چشم و عقل او بر بدن آن حضرت مسلط شد. پس در بدن حضرت ایوب زخم ایجاد شد و این زخم تا زمانی باقی ماند، ولی ایوب علیه السلام حمد و شکر به جا می آورد. نوبت به اینجا رسید که در بدن او کرم آمد، ولی آن حضرت کرمهایی را که خارج می شدند دوباره بر میگرداند و میگفت برو در جایی که خدا تو را در آنجا خلق کرده است. به هر حال بوی بد به حدی

ص:۲۹۸

۱- . تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۷؛ ارشاد، ص ۴۷۲.

رسـید که اهل قریه، او را از آنجا بیرون کرده، به محل زبالهـدانی قریه بردند. با همه اینها شـکر ایوب علیه السـلام اضافهتر شد. وقتی ابلیس مأیوس شد خدای متعال همه این چیزها را به ایوب علیه السلام بر گرداند و او به سجده شکر افتاد.(۱)

رذیلت جزع و بی تابی

یکی از صفات ناپسند جزع و بیتابی است. کم ظرفیت بودن انسان در برابر سختی ها بسیار مورد نکوهش قرار گرفته است.

راغب اصفهانی می گوید: «الجزع ابلغ من الحزن فان الحزن عام و الجزع هو: حزن یصرف الانسان عما هو بصدده و یقطعه عنه، و اصـل الجزع قطع حبل من نصـفه...»(۲) پس جزع از حزن بالاـتر اسـت و صـفت اولیـای الهی این است که آنهـا محزون نمی شوند(۳) چه برسـد که جزع و فزع کننـد. پس کسـیکه جزع میکنـد از اولیـای الهی نیست، بلکه در زمره منـافقین محسوب می شود. در حـدیثی آمده که جزع، صـفت منافقین است.(۴) قرآن مجیـد هم می فرمایـد:((إِنَّ الإِنْسَـانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا))(۵) انسان خلقتاً حریص است و هنگامی که فقر و فاقه پیش می آیـد بیتابی میکند. (وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا)(۶) زمانیکه انسانی توانگر وسعت مالی پیدا می کند مانع استفاده دیگران می شود و بخل می ورزد.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خدای متعال کسانی را از این صفت استثنا فرموده که نماز گزارند

۱- . تفسیر قمی، ص۵۸۲.

۲- . مفردات الفاظ قرآن، ماده ج .

۳- . یونس / ۶۳.

۴- . مصباح الشریفه، باب صلی الله علیه و آله۱، ص۴۹۸.

۵- . معارج / ۱۹_ ۲۰.

۶- . همان / ۲۱.

«الّا المصلین فوصفهم باحسن

اعمالهم» و اینها را به بهترین اعمال وصف نموده که((الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلاتِهِمْ دَائِمُونَ))(۱) پس از این حدیث شریف و آیه قرآنی استفاده می شود که صفت جزع و بیتابی متعلق به کسانی است که از حقیقت نماز دورند. اما کسانیکه به این صفت متصف اند از جزع و بیتابی دورند.

البته عامه مردم که عنان ضبط و تحمل را زود از دست می دهند، باید خودشان را از صحنه های غیر قابل تحمل دور نگه دارند؛ مثلاً پدر نباید داخل قبر پسر شود، زیرا شیطان وسوسه می کند و چیزی در قلب انسان وارد می کند که انسان بیتاب شود و این امر باعث حبط اجر او میشود.(۲) البته باید توجه داشته باشیم که جزع و بیتابی در امور دنیایی و مادی مورد نکوهش است، اما اگر انسان در فقدان امورمعنوی و سرمایههای بزرگ انسانیت جزع و بیتابی کند، نه تنها مذموم نیست بلکه مورد پسند و مورد ستایش هم واقع شده است.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می خواستند پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را دفن کنند کنار قبر ایستادند و فرمودند: «ان الصبر جمیل لا عنک و الجزع قبیح الا علیك؛(۳) صبر زیباست اما نه از شما و بیتابی هر آینه قبیح است مگر در فراق شما». همچنین جزع و بیتابی بر شهادت امام حسین علیه السلام مذموم نیست، بلکه اجر و ثواب عظیمی در پی دارد. از سوی دیگر چنین شخصی، وقت موتش ائمه معصومین علیهم السلام را دیدار می کند و آن حضرت به ملك الموت سفارش می کنند که ملك الموت از این شخص دلنوازی کند.

امام جعفر صادق علیه السلام از مسمع سؤال فرمود:

«اما تذکر ما صنع به یعنی الحسین علیه السلام؟ قلت: بلی. قال: أتجزع؟ قلت: ای والله و استعبر بذلک حتی ص:۳۰۰

۱- . معارج / ۲۳، تفسیر قمی، ص۷۲۲.

۲- . کافی، ج۳، ص۲۰۶.

۳- . مستدرك الوسائل، ج۲، ص۴۴۴.

یری اهلی اثر ذلک علیّ فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی. فقال: رحم الله دمعتک اما انک مع الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یحزونون لحزننا و یفرحون لفرحنا اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک و وصیتهم ملک الموت بک»(۱).

فضیلت صبر

یکی از فضائل اخلاقی صبر است. راغب اصفهانی میگوید: «الصبر الامساک فی ضیق و الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل و الشرع او عما یقتضیان حبسها عنه فالصبر لفظ عام و ربما خولف بین اسمائه به بحسب اختلاف مواقعه فان کان حبس النفس لمصیبه سمی صبرا لا غیرو یضاده الجزع و ان کان فی محاربه سمیشجاعه و یضاد الجبن و ان کان فی نائبه مضجره سمی رحب الصدر و یضاده الضجر و ان کان فی امساک الکلام سمی کتمانا و یضاده المذل»(۲).

ملاحظه فرمودید که اصل صبر، کنترل نفس است که مصادیق مختلفی دارد و در هر لحظه از زندگی، یک اسم خاصی به خود می گیرد.

ص:۳۰۱

۱- . وسائل الشیعه، ج۱۰، ص۳۹۷؛ آیا مصیبات حسین بن علی را بیاد میآوری عرض کرد: بله، فرمودند: آیا جزع و بیتابی میکنید عرض کرد: بله به خدا قسم بر این مصیبت اشکم جاری میشود و از غذا خوردن میافتم بطوری که اهل خانه آثار حزن و اندوه را در چهره من میبینند حضرت فرمودند: خدا بر شما رحمت خود را ببارد تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما هستند و در ناراحتی ما محزون و در سرور ما مسرورند بر تو بشارت باد که هنگام مرگ حضور پدرانم و توصیه آنان به ملک الموت را نسبت به مشاهده خواهی نمود.

۲- . مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ماده صبر؛ صبر نگه داشتن خود است در ضیق و تنگی و حبس نفس است بر مقتضای عقل و شرع یا آنچه که آن دو اقتضا دارند حبس آن را پس صبر یک لفظ عام است گاهی اختلاف اسماء به حسب اختلاف موارد آن میشود و پس اگر کنترل نفس در دقت مصیبت باشد صبر گفته میشود، غیر از آن و ضد آن جزع است اگر در جنگ باشد شجاعت گفته میشود و ضد آن ترس است اگر در مصیبت بیتاب کننده باشد بردبار گفته میشود و ضد آن بیتابی و دلتنگی است اگر حبس نفس در کلام باشد کتمان گفته میشود و ضد آن مذل است.

جایگاه صبر

صفت صبر در فضائل اخلاقی بالاترین مرتبه را دارد و رکن رکین تمام فضائل اخلاقی است. اگر تمام صفات اخلاقی در یک انسان جمع باشد ولی صبر نباشد، مانند جسم بیسر است. مؤمن بدون صبر جسم بدون سر است؛ یعنی حیات ایمان صبر است. اگر صبر نباشد ساختمان ایمان فرو می ریزد. لذا در روایات مشاهده میکنیم که در یک تعبیر دقیق، صبر مثل سر در بدن گفته شده است.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص فرمود: «الصبر من الایمان کالرأس من البدن»(۱) همین مطلب را در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام هم مشاهده میکنیم که فرمودند: «علیکم بالصبر فان الصبر من الایمان کالرأس من الجسد و لا خیر فی جسد لا رأس معه و لا ـ فی ایمان لا صبر معه؛ بر شما باد صبر زیرا که صبر از ایمان مثل سر در بدن است و در جسمی که سر نباشد خوبی ندارد همچنان ایمانی که صبر ندارد خوبی ندارد»(۲) صبر به حدی اهمیت دارد که درود و سلام خدای متعال در بهشت برای اهل جنت به خاطر صبر است.((سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ))(۳) که اینجا هیچ کدام از عبادات و ترک محرمات موجب درود و سلام الهی قرار نگرفته است، بلکه فقط صبر سبب تحیت الهی شده است. شاید علت این باشد که صبر مجموعه تمام فضائل و کمالات است و تمام عبادت و محرمات هم به صبر برمی گردد. زیرا عبادت، صبر و حبس نفس از سختی هاست و ترک محرمات، صبر و حبس النفس از اشیاء به ظاهر محبوب است. لذا حضرت علی علیه السلام

فرمودهاند: «الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحبّ؛(۴)

ص:۳۰۲

۱- . تفسیر قمی، ص۱۸۷.

۲- . نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۴.

۳- . رعد / ۲۴.

۴- . نهج البلاغه، قصار/ ۵۵.

صبر بر دو قسم است صبر بر آنچه که نمی پسندی و صبر از آنچه که دوست داری». پس همه عبادت و ترک محرمات و تمام فضائل و کمالات به صبر برمی گردد.

از همه مهمتر این که صبر، بنیاد امامت است؛ یعنی در اهمیت و جایگاه صبر همین بس که این صفت اساس و بنیاد امامت محسوب می شود. خدای متعال در قرآن مجید می فرماید:((وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ))(۱) در این آیه شریفه خداوند عالم بنیاد امامت را صبر قرار داده است؛ یعنی سبب جعل امامت این است که آنها صبر نمودند.

علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خودش از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: خدای متعال بشارت داده که از عترت نبی اکرم صلی الله علیه وآله ائمهای می آیند و آنها را به صبر وصف نموده است.(۲) با توجه به این که درجه امامت عالیترین درجه یک عبد است و بنیاد این درجه صبر است، جایگاه صبر برای ما محرز و مشخص میشود.

ارزش صبر شیعیان

یکی دیگر از موارد اهمیت صبر این است که دوستداران اهل بیت علیهم السلام صابرند. در روایت آمده است که شیعیان ما از ما هم صابرترند زیرا ما صبرمیکنیم و می دانیم، ولی شیعیان ما صبر می کنند و نمی دانند. در ذیل آیه ۲۴ سوره رعد (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ)، علی بن

ابراهیم قمی علیه السلام می گوید: این آیه درباره ائمه علیهم السلام و شیعیان صابر آنها نازل شده است. از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که «نحن صبرنا و شیعنا اصبر منا، لا نا صبرنا بعلم و صبروا علی ما لا یعلمون»(۳).

۱- . سجده / ۲۴؛ و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) راهنمایی میکردند چون که شکیبایی نمودند و همواره به آیات ما یقین داشتند.

۲- . تفسیر قمی، ص۱۸۷.

۳- . تفسیر قمی، ص۳۴۰؛ ما صبر کردیم و شیعیان ما از ما صابرترانند زیرا که صبر ما با علم است اما آنها صبر میکنند برآنچه که نمیدانند.

راه رسیدن به صبر

اشاره

دستیابی به صبر، از طرقی محقق میشود که آنها را جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم.

۱_ حریت

دل به دنیا بستن و خود را اسیر دنیا کردن، انسان را بیصبر و بیتاب می کند. اما کسانیکه خود را به خدا نزدیک می کنند و به حقیقت دنیا آشنا می شوند صبر برای آنها آسان میشود و هر بلایی از مادیات و معنویات به سراغ آنان بیاید بر آن صبر می نمایند و در آخر از طرف خدا بشارت دریافت میکنند، لذا خدای متعال می فرماید:((وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوَالِ وَالأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ))(۱) بنابراین وقتی انسان در برابر همه سختی ها صبر می کند و خود را از آن خدا بداند خدا به او بشارت می دهد که از رستگاران است. از ابی بصیر روایت شده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «الحرّ حرّ علی جمیع احواله ان نابته نائبه صبر لها و ان توالت علیه المصائب لم تکسره... کما کان یوسف الصدیق الامین لم یضرر حریته ان استعبد و قهر واُسسر و لم تضرره ظلمه الجب».(۲)

۱- . بقره/ ۱۵۵؛ و قطعاً (همۀ) شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی در ثروتها و جانها و محصولات آزمایش میکنیم و به شکیبان مژده ده.

۲- . کافی، ج۲، ص۸۹...؛ انسان آزاده در تمام شرائط زندگی آزاد است، هنگام سختی تحمل کرده و مصائب او را نمیشکند حتی اگر همانند یوسف صدیق به اسارت د ر آید به آزادگی او لطمه ای وارد نمیشود. افتادن در چاه و تاریکی آن به او آسیبی نرسانده... .

۲_ یقین به مبدأ و معاد

اگر انسان یقین داشته باشد که از طرف خدا آمده و به سوی خدای متعال بازگشت دارد هیچ وقت مصائب و آلام، او را بیتاب نمی کند بلکه همه مصیبتها را در راه خدا آسان می شمارد. اعتقاد بازگشت به سوی خدا، راه صبر را بر انسان می گشاید. انسانهایی که در برابر مصیبت ها دست و پای خود را گم می کنند و نعوذبالله زبان اعتراض به ساحت قدس الهی میگشایند در واقع آنها خدا را مالک خود نمی دانند بلکه خود را مالک می دانند و روز بازگشت به طرف او را فراموش کرده اند. اما شعار((إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ))(۱) همیشه به انسان یاد می دهد که مالک حقیقی انسان خداست. چنین انسانی در برابر مصیبت هیچ وقت دست و پای خود را گم نمی کند، بلکه دربرابر مصائب پایداری و مقاومت نشان داده، صبر می کند.

۳_ چگونگی مقایسه خود و دیگران در مادیات و معنویات

زندگی انسان دو بخش دارد یکی مادی و دیگری معنوی. مریضی، صحت، غذا، خانه، لباس و درد و رنج از مادیات محسوب می شوند. اگر انسان دراین گونه امور به مادون خود نگاه کند همیشه صبر برای او آسان می شود. مریضی که از درد به خود می پیچید وقتی کسانی را نگاه می کند که رنج و دردشان بیشتر است تحمل درد برای او آسان می شود. مانند کسانیکه چشمهایشان از دست رفته، یا کلیه

خود را از دست دادهاند. بنابراین با دیدن چنین افرادی به سجده شکر میافتند از سوی دیگر انسان باید در معنویات بالاتر از خود را نگاه کند. اگر برای نماز صبح بیدار می شود آنهایی را در نظر بگیرد که برای نماز شب بیدار می شوند. اگر برای نماز شب بیدار می شود کسانی را در نظر بگیرد که کل شب به عبادت مشغولند و هم چنین مراتب دیگر معنویات. این صفت سبب می شود که در معنویات از ص:۳۰۵

۱- . بقره / ۱۵۶.

خود ناراضی شود و برای پایداری بیشتر جهت نیل به رتبه های برتر گام بردارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من نظر فی دینه الی من هو فوقه فاقتدی به و نظر فی دنیاه الی هو دونه فَحَمِدِ الله علی ما فضله به کتبه الله شاکرا او صابرا»(۱).

۴_ توجه به حکمت تکالیف و مصائب

خدای متعال هیچ تکلیفی را بدون حکمت و ملاک قرار نداده است، بلکه هرچه الزام کرده مصلحتی دارد و هرچه حرام نموده مفسدهای دارد. توجه به فلسفه بایدها و نبایدها انسان را در برابر دشواری ها استوار و پایدار می سازد. مریضی که می داند جراحی به نفع اوست به راحتی به طرف اتاق جراحی حرکت می کند و تن به خطرات می دهد. در داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام می بینیم که موسی علیه السلام فقط به این دلیل صبر نکرد که از حکمت کارهای خضر علیه السلام خبر نداشت، لذا به کارهای خضر علیه السلام اعتراض کرد و نتوانست صبر کند.(۲)

صبر در مسائل اجتماعی

صبرفقط در مسائل فردی نیست، بلکه حوادث اجتماعی هم صبر را می طلبد. انسانهای کم ظرفیت در برابر حوادث واکنش منفی نشان می دهند، اما افراد صابر دوراندیش هستند و صبر می کنند. بعد از ص:۳۰۶

۱- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۹۰؛ کسی که در دینش به مافوق نگاه کرده و او را الگو قرار دهد و در دنیایش به مادون و زیردست نگاه کند و برتریاش که خدا داده سپاس بجا آورد خداوند او را در زمرۀ شکرگزاران و یا صبر پیشهگان ثبت مینماید.
۲- . سور کهف / ۸۲ تا ۶۴.

رحلت مرسل اعظم صلی الله علیه وآله حوادثی عظیم و دردناک دامن گیر حضرت علی علیه السلام شد، ولی چون آن حضرت از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حکم به صبر داشت، لذا در بدترین وضعیت هم صبر نمود و خود فرمود: من چنین فضایی را تحمل کردم در حالی که بسیار سخت و دشوار بود، همانند کسیکه استخوان در گلو و خار در چشم او قرار گرفته باشد نه می تواند چشمها را بسته و حوادث را نبیند و بیتفاوت از کنار آن بگذرد و نه می تواند چنین حوادث تلخی را مشاهده کند که بزرگترین آنها مورد هجوم قرار گرفتن و به غارت رفتن سرمایه ولایت بود. «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا ارای تراثی نهبی».(۱)

ریشه صبر

با این که صبر این همه ارزش و اهمیت دارد و خدا معیت خود را با صابرین اعلام میکند((إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ))(۲) باید پرسید که چرا انسان از صبر دوری می جوید؟ اگر خوب ریشهیابی کنیم معلوم میشود که اولاً شوق بهشت در دل انسان وجود ندارد تا هوسرانی های دنیا را ترک کند. همچنین بیم از دوزخ مشهود نشده که از حرام روگردانی کند؛ یعنی خوف و رجا در وجود انسان تقویت

نشده و زرق و برق دنیا او را کور و کر کرده است. وقتی که انسان به دنیا عشق می ورزد زهد برای او مشکل است، لذا نفس خود را از دنیا حبس نمی کند و با وجودیکه مرگ دیگران را می بیند ولی مرگ خود را انتظار ندارد لذا در رفتن به طرف عمل صالح شتابی ندارد. اگر انسان این مورد را بفهمد صبر برای او آسان می شود.

۱- . نهج البلاغه/ خ ۳، خطبه شقشقیه.

۲- . بقره / ۲۴۹، ۱۵۳،۱۵۵؛ انفال/ ۶۴، ۴۶.

وقتی از حضرت علی علیه السلام درباره ایمان سؤال شد فرمودند: ایمان چهار رکن دارد؛ رکن اول صبر است، دوم یقین سوم عدل و چهارم جهاد. خود صبر چهار شعبه دارد: <علی الشوق و الشفق و الزهد و الترقب، فمن اشتاق الی الجنته سلاعن الشهوات و من اشفق من النار اجتنب المحرمات و من زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات و من ارتقب الموت سارع الی الخیرات...((۱).

آنچه گفتیم نهایت توان ما بود از غواصی در تفسیر قمی که لعل و گهر کلام معصومان علیهم السلام را در معرض دید شما خوانندگان گرامی قرار داد. گرچه غوطهور شدن در دریای معانی و علوم اهل بیت علیهم السلام ادعای ما نیست، اما امیدواریم صاحبان خرد و اندیشه، ما را در اصلاح این نوشته یاری دهند.

اگر آثار و نتایج این صفات و افعال را در تفسیر قمی بررسی کنیم به این نتیجه می رسیم که گرچه تفسیر قمی یک تفسیر روایی است اما ایشان به روایات اخلاقی هم نظر داشته است. بدین ترتیب که درباره برخی اوصاف بیشتر و درباره بعضی از آنها کمتر

توضیح داده است؛ مثلاً در بحث غیبت آیه صریح سوره حجرات را مسکوت گذاشته است، اما در بحث کذب، تهمت کذب به حضرت ابراهیم و یوسف علیهما السلام را دقیق بررسی کرده است. از این مطالب فهمیده می شود که ایشان در باب رفع شبهات نظری دقیق داشته است. از این گذشته درباره صبر بحثهای زیادی دارد، زیرا موضوعی مهم و کلیدی است. آن بزرگوار بحث توبه را نیز مورد توجه ویژه قرار داده است، زیرا این صفت هم در سرنوشت انسان اثر زیادی دارد، اما اصرار بر گناه یا صدق و یا اصل کذب را چندان مورد توجه قرار نداده است؛ یعنی ایشان در این تفسیر نخواسته که تمام روایات را جمع کند، بلکه خواسته است آنچه را که اهم است ذکر کند.

ص:۳۰۸

۱- . نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۰؛ صبر چهار شعبه دارد: ۱- اشتیاق ۲- ترس ۳- زهد ۴- مراقبت و انتظار پس هر که اشتیاق به بهشت داشته باشد هوس رانیها را کنار گذارد و هرکه از دوزخ بیم دارد از حرام روگرداند و هرکه زاهد و بیرغبت به دنیا گردد مصیبتها بر او آسان شود و هرکه منتظر مرگ باشد به انجام دادن نیکیها شتاب کند.

در خاتمه به این نتیجه میرسیم که علی بن ابراهیم در جاهای مختلفی از تفسیرش که بحث های اخلاقی مطرح کرده، به این موضوع دقت کامل داشته تا روایاتی را که در سرنوشت انسان تأثیر بیشتری دارند، ذکر کند.

خداوند عالم را شکر میکنیم که به ما توفیق داد تا این مطالب را به رشته تحریر درآوریم. ناگفته نماند که این هم حسن ختامی است که آخرین بحث صبر در شب میلاد ام المصائب سرّ ابیها زینب کبری J تمام می شود. اگر این نوشته نزد خدا ارزشی دارد به حد بضاعت خود آن را به مخدره عصمت و طهارت حضرت علیای مقدسه زینب کبری J هدیه میکنم. به این امید که این اثر، مورد پسند خدای متعال قرار گیرد.

فهرست منابع و مآخذ

۱ . قرآن کریم.

۲ . نهج البلاغه.

۳ . صحیفه سجادیه.

۴ . اخلاق اسلامی، محمدی گیلانی، ناشر مؤسسه الهادی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۵ . اخلاق حسنه، فیض کاشانی، ناشرپیام آزادی، ۱۳۶۹.

۶ . اخلاق درخانه، قم، نشر اخلاق، ۱۳۸۴.

۷ . بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامی.

۸ . تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، قم مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.

۹ . تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ناشر بیروت، ۱۴۲۸.

۱۰ . جامع السعادات، شیخ محمد مهدی نراقی، مکتبهٔ النعمان، نجف اشرف.

۱۱ . شرح منازل السائرین؛ ابو اسماعیل عبدالله انصاری، شارح: کمال الدین عبد الرزاق قاسانی، تحقیق و تعلیق شیخ بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ سوم، ۱۳۸۵ ش.

۱۲ . الصحاح، اسماعیل بن حماد جوهری، ناشر دارالمعدبین، بیروت.

۱۳ . عیون الحکم و المواعظ، کافی الـدین، ابوالحسن علی بن محمـد الیثی الواسـطی (از اعلام قرن۶)، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۴ . غرر الحکم و دررالکلم، عبدالواحدی آمدی، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۵ . القاموس المحیط، محمد بن یعقوب فیروز آبادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ هـ. ق.

۱۶ . الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، چاپ آخوندی و انصاریان.

۱۷ . مستدرک الوسائل، محقق نوری طبرسی، مؤسسه آل البیت.

المصباح المنیر، احمد بن محمد علی مقری

۱۸ . فیومی، دارالهجرة، چاپ سوم، ۱۴۲۵ هـ. ق.

۱۹ . معجم الفروق اللغویه، تنظیم شیخ بیت الله بیات و موسسه نشر السالم، نشر اسلامی، ۱۴۱۲.

۲۰ . معراج السعاده، ملا احمد نراقی، مؤسسه انتشارات هجرت، تابستان ۱۳۷۸.

۲۱ . مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق صفوان عدنان داودی، ذوی القربی، ۱۳۸۴ش.

۲۲ . میزان الحکمه، محمدی ری شهری، دارالحدیث، قم.

۲۳ . وسائل الشیعه، حر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

الكلام العِلوی فی بیان الجنه و النار من تفسیر علی بن ابراهیم القمی السیّد قوامالدین هاشمی

مقدّمه

لمّا کان الإنسان منـذ خلقه إلی آخر حیاته الدنیویه متفکّراً فی اُمور، خصوصاً الموت کیف هو؟ هل یمکن الفرار منه و من أثره، ولـو إلی بروج مشـیّده؟ و بالأخصّ فیمـا بعـد المـوت، کیـف هو من حیث المقـدار زمانـاً، و الجزاء ثوابـاً و عقاباً، و النعمـات و النقمـات؟ ولو تناول یـده إلی العلم بهما؛ لاحتاج إلی من هو عالم بـدقائقهما و ظرائفهما، و لیس هو إلّامن کان مرتبطاً إلی العلم المطلق، و متصلاً إلی خزائن الربّ!

و إذا کـان الاحتیـاج إلی العـالم الـذی لیس علمه بالکتـاب و الاکتساب، بل بالغیب و الوحی، فالورود إلیه ینحصـر فی المنهلین: الکتـاب و السـنّه: و الجامع لهما هو التفسـیر القیّم؛ الـذی ألّفه الشـیخ الأقـدم، و الثقه الأفخر عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْقُمِّی، و هو الکتاب الذی یبیّن ما أنزله الله علی رسوله، بلسان باقرعلوم الأوّلین و الآخرین، و الصادق الکاشف لحقائق التنزیل و التأویل.

ص:۳۱۱

و من الغوامض التی کشف عنها علی معرفه قدر الحکمه الإلهیه: الجنّه و النار، و هما البعیدتان عن عقول الناس، علی ما حکی عن المفسّر الکبیر العلّامه الطباطبائی، صاحب تفسیر المیزان: إنّ حکمته تعالی تعلّقت بأن یدرک الإنسان المبدأ من حیث أسمائه و صفاته و أفعاله، علی قدر الطاقه البشریه، بأن یعلم الإنسان المعاد علی ما هو علیه، بل هو مستور دقائقه و حقائقه.

و فی هذه القراطیس جمع و عنون و رتّب و بیّن کل ما ورد من خزّان الوحی فی تبیین الجنّه و النار، علی قلم الوارث الأمین، صاحب التفسیر الروائی، عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْقُمِّی، بصوره جدیده و عناوین بدیعه، غیر ما ورد فی التفسیر، بصوره شتّی و مطلقاً عن الاسم و العنوان.

ألف: الجنّه

۱. خلق الجنّه

قال القمّی رحمه الله: أَمَّا الرَّدُّ عَلَی مَنْ أَنْکَرَ خَلْقَ الجنّه: فَقَوْلُهُ تعالی((عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی))(۱) أی عِنْدَ سِدْرَهُ الْمُنْتَهَی فِی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ وَ جَنَّهُ الْمَأْوَی عِنْدَهَا.

و من الردّ علی من أنکر خلق الجنّه أیضاً: قول رسول الله صلی الله علیه و آله: فلما جاوزت سدره المنتهی إلی عرش ربّ العالمین، فوجدت مکتوباً علی کلّ قائمه من قوائم العرش: أنا الله ألا إنّه محمّد حبیبی، أیّدته بوزیره و نصرته بوزیره. فلمّا دخلت الجنّه رأیت فی الجنّه شجره طوبی؛ أصلها فی دار علیّ، و ما فی الجنّه قصر و لا منزل إلّا و فیها فرع منها، أعلاها أسفاط حلل من سندس و استبرق، یکون للعبد المؤمن ألف ألف سفط، فی کلّ سفط مأئه ألف حُلّه تشبه الاُخری علی ألوان مختلفه، و هو ثیاب أهل الجنّه، وسطها ظلّ ممدود، کعرض السماء و الأرض، اُعدّت للذین آمنوا بالله و رسوله. یسیر الراکب فی ذلک الظلّ مسیره مأئه عام فلا یقطعه.

۱- . النجم/ ۱۵.

و ذلك قوله تعالى:((وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ))(۱) اسفلها ثمار أهل الجنّه، و طعامهم متذلّل فی بيوتهم يكون فی القضيب، منها مأئه لون من الفاكهه، فما رأيتم فی دار الدنيا و ممّا لم تروه، و ما سمعتم به و ما لم تسمعوا مثلها، و كلّما يجتنی منها شیء نبت مكانها اُخری،((لا مَقطُوعَهٍ وَ لا مَمنُوعَهٍ))(۲)

يجری نهر فی أصل تلك الشجره، ينفجر منها الأنهار الأربعه: نهر من ماءٍ غير آسن، و نهر من لبنٍ لم يتغيّر طعمه، و نهر من خمر((لَذَّهٍ لِلشَّارِبِين))،(۳) و نهر من عسل مصفّی.

قال الراقم: حيث نری إسراء نبيّنا صلی الله عليه وآله كان جسمانياً روحانياً. و يقول: فلمّا دخلت شجره طوبی... فالجنّه الموجوده جعلت تحت أقدامه الشريفه، و شجره طوبی الموجوده جعلت مرئيّه لعينه النافذه، و الموجود الخارجی جزئی و ظاهرعلی إنّ قوله تعالی:((اُعِدَّت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ))(۴) يدلّ علی أنّ الجنّه الآن مخلوقه، لأنّ المعدّه لا تكون إلّا موجوده.

۲. مكان الجنّه

قال القمّی رحمه الله: إذا قيل إنّكم ترون أنّ الجنّه مخلوقه الآن، فما تقولون إذا تساؤلون عن مكانها، نقول: ان الجنّه فی السماء، و الدليل علی ذلك، قوله تعالی:((لاتُفَتَّحُ لَهُم أبوابُ السَّماءِ وَ لا يَدخُلُونَ الجنّه))(۵)

۱- . الواقعه/ ۳۰.

۲- . الواقعه/ ۳۳.

۳- . الصافّات/ ۴۶.

۴- . الحديد/ ۲۱.

۵- . الأعراف/ ۴۰.

قال الراقم: و ممّایدلّ علی أنّ الجنّه لأ تکون فی السماء بصوره مطلقه، بل فی السماء المعیّن، قوله صلی الله علیه وآله فی الروایه: فلمّا جاوزت سدره المنتهی... فسدره المنتهی فی السماء السابعه عند الناظرین فی الأخبار الاّ أن نقول المراد بالسماء فی کلام المؤلّف لیس السماوات المعدوده، ولاسماءً خاصّاً حاویاً لها، بل من ناحیه السماء وجهتها.

۳. الجنّه الموعوده

قال القمّی رحمه الله:((وَ یُدخِلُهُمُ الجَنَّهَ عَرَّفَها لَهُم))(۱) وعدّها لهم و ادّخرها لهم((وَ إِذَا الجَنَّهُ أُزلِفَت))(۲) یرید: تَقرّب أولیاء الله من المتّقین((کانَت لَهُم جَنّاتُ الفِردَوسِ نُزُلًا))(۳) أی مأوی و منزلاً.

قال الراقم: إدخال المؤمنین فی الجنّه من وعد الله، و((لَا یُخِلفُ اللهُ وَعدَهُ))(۴) و قد عرّفها لهم فی الدنیا حتّی اشتاقوا إلیها، فعملوا ما استحقّوها به، أو طیبّها لهم من العرف: و هو طیب الرائحه، أو حدّدها لهم بحیث یکون لکلّ جنّه مفروزه، و قرّبها لهم فی الآخره و الفردوس من منازلها، و لکن هو أعلی درجات الجنّه للمؤمنین، و النزل: هو ما یعدّ للنازل من الزاد، و تفسیره بالمنزل ناشٍ من مادّته و أصله.

۴. عظمه الجنّه عند أهلها

قال القمّی رحمه الله: قال أبو عبدالله علیه السلام: «إنّ أهل الجنّه یعظّمون الجنّه و النعیم».

۱- . محمد/ ۶.

۲- . التکویر/ ۱۳.

۳- . الکهف/ ۱۰۷.

۴- . الروم/ ۶.

قال الراقم: إنّ تعظيم الجنّه من عند أهلها ناشٍ من عظمه الله، لأنّ كلّ ما جاء من عندالله فهو عظيم، سواء كان من موجودات الدنيا أو الآخره، و أمّا بعض الأشياء الدنيويه الذى ليس بعظيم عند بعض أهل الدنيا، فهذا ناشٍ من

غفلته أو عدم معرفته.

أما أشياء الآخره؛ فكلّها معظّم عند أهلها، سواء كان من أهل الجنّه أو من أهل النار، لأنّ فى الآخره رفع الحجب من أهلها على أنّ الله تبارك و تعالى عظّم فى كتابه الكريم ما فى الآخره من نعماتها و نقمانها، حيث قال عزّ من قائل:((فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما اُخفِيَ لَهُم مِن قُرَّهِ اَعيُنٍ))(١) و قوله:((وَ ما اَدريکَ مَا الحُطَمَهُ*نارُ اللهِ المُوقَدَه* الّتى تَطَّلِعُ عَلَى الأفئِدَهِ))(٢)

۵. سعه منزل أهل الجنّه

قال القمّى رحمه الله: حدّثنى أبى عن أبى عمير، قال: قلت لأبى عبدالله: جعلت فداک یا بن رسول الله! شوّقنى. فقال: یا أبا محمّد! إنّ أدنى أهل الجنّه منزلاً لو نزل به أهل الثقلين: الجنُّ و الإنس، لوسعهم طعاماً و شراباً، و لاينقص ممّا عنده شيء.

((وَ اَورَثَنَا الاَرضَ نَتَبَوّأُ مِنَ الجنّهِ حَيثُ نَشاُء))(٣) يعنى: أرض الجنّه((مُدهَامَّتانِ))(۴) قال ابو عبدالله عليه السلام: يتّصل ما بين مکّه و المدينه نخلاً.

قال الراقم: کلمه «حيث نشاء» فى القرآن تدلّ على سعه أرض جنّه المؤمن، و لکن کلمه «مدهامّتان» فى تفسير الإمام، ما بين مکّه و المدينه نخلاً، تدلّ على الوسعه مکاناً، و الکثره إغراساً، و الخضراويه أشجاراً.

ص:٣١۵

١- . السجده/ ١٧.

٢- . الهمزه، الآيات ۵-٧.

٣- . الزمر/ ٧۴.

۴- . الرحمن/ ۶٣.

۶. زمان استقرار أهل الجنّه فيها

((أصحابُ الجنّهِ يَومَئِذٍ خَيرٌ مُستَقَرّاً وَ أحسَنُ مَقِيلًا))(۱)

قـال القمّی رحمه الله: فی روايه ابی الجـارود عن أبی جعفر عليه السـلام:... أقبـل أهـل الجنّه فيما اشـتهوا من التحف، حتّی يعطوا منازلهم فی الجنّه نصف النهار.

۷. مسيره انتشار طيب ريح الجنّه

((اِنَّ اللهَ يُدخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلوُا الصَّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا

الاَنهارُ يُحَلَّونَ فِيها مِن اَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤلُؤاً وَ لِباسُهُم فِيها حَرِيرٌ))(۲)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی عن ابن أبی عمير عن أبی بصـير، قلت لأبی عبدالله عليه السـلام: جعلت فداك يا بن رسول الله! شوّقنی. فقال: يا أبا محمّد! إنّ من أدنی نعيم الجنّه يوجد ريحها من مسيره ألف عام من مسافه الدنيا.

۸. من صفات طوبی

((طُوبی لَهُم وَ حُسنُ مَآبٍ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی... عن ابی عبدالله عليه السلام قال: طوبی شجره فی دار أميرالمؤمنين، و ليس أحد من الشيعه إلّا وفی داره غصن من أغصانها، و ورقه من أوراقها، يستظلّ تحتها اُمّه من الاُمم.

و قال عليه السلام: كان رسول الله يكثر تقبيل فاطمه، فأنكرت ذلك عائشه... فقال: ... فما قطّ الّا وجدت رائحه شجره طوبی منها.

۱- . الفرقان/ ۲۴.

۲- . الحجّ/ ۲۳.

۳- . الرعد/ ۲۵.

الراقم: فی معنی «طوبی» و إنّه شجره أو غیرها من المعانی، أقوال، قیل: إنّه فرح لهم، و قیل: خیر و کرامه و غیر ذلک. و المختار هو الجمع بینها، لأنّه لاتباین بین هذه الأقوال بعدإمکان الجمع بینها؛ بأن طوبی شجره فی دار أمیرالمؤمنین، و أغصانها فی دار المؤمنین، و إدراک هذا المعنی لکلّ مؤمن یوجب الفرح و الخیر و الکرامه لهم.

أمّا فی روایه اُخری عن النبی صلی الله علیه و آله: إنّ طوبی شجره أصلها فی داری.

قال الراقم: هذا الخبر لاینافی خبر سابقه، لأنّ دار النبی و دار علیّ فی الجنّه بمکانٍ واحد، لأنّ علیّاً نفس النبیّ و إن کان مقام قربهما غیر واحد.

۹. سدره المنتهی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رأیت الوحی مرّه اُخری((عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی))(۱) التی یتحدّث تحتها الشیعه فی الجِنان. ثمّ قال الله: قل لهم:((إِذْ یغشی السِّدْرَهَ مَا یَغْشَی))(۲) یقول: ما یغشی من حجب النور.

قال القمّی رحمه الله: فی قوله((وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرَی * عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی))(۳) فی السماء السابعه.

الراقم: المنتهی: موضع الانتهاء، و قیل: سدره المنتهی؛ شجره عن یمین العرش فوق السماء السابعه، انتهی إلیها علم کلّ ملک، کما قیل: إلیها ینتهی ما یعرج إلی السماء و ما یهبط من فوقها.

۱- . النجم/ ۱۴.

۲- . النجم/ ۱۶.

۳- . النجم/ ۱۳ و ۱۴.

و علی کلّ حال، سدره المنتهی: ما تنتهی إلیها الاُمور الجاریه من فوق العرش من أمر الله، أو من تحت الثری و فوق الثری من الأرواح و الأعمال الصالحه، و حجب النور تدلّ علی عظمتها فی مرتبتها.

۱۰. نعمات الجنّه:

ألف: النعمات المعنویه

۱. رضوان الله

قال القمّی رحمه الله: قال الله تبارک و تعالی:((جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا))(۱) لایصفه الواصفون،((رضی الله عنهم))، یرید: رضی أعمالهم،((و رضوا عنه)): رضوا بثواب الله((ذَلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ))(۲) یرید: من خاف ربّه و تناهی عن معاصی الله.

الراقم: فی بیان جنّات عدن أقوال:

أحدها: جنّات خُلد و إقامه لایخرجون عنها؛

ثانیها: هی بطنان الجنّه؛

ثالثها: أعلی درجه فی الجنّه، و فیه عین التسنیم، و الجنان حولها محدقه بها.

و روی: «عدن» دار الله التی لم ترها عین و لم تخطر علی قلب بشر، لا یسکنها غیر ثلاثه: النبیّین و الصدّیقین و الشهداء. یقول الله عزّوجلّ: طوبی لمن دخلک.

و الظاهر من جمیع هذا الأقوال و الأخبار إنّ جنّات عدن غیر الجنّه التی وعد المؤمنون غیر الممتازین، لذلک عقّبها بأنّه رضوان الله أکبر، لتدلّ علی أنّ رضوان الله فوق کلّ أمر.

۱- . البینه/ ۸.

۲- . البینه/ ۸.

۲. فرح أهل الجنّه

((وَ اَلَّذِینَ هُم عَلی صَلَواتِهِم یُحافِظُوَن * اُولئکَ هُمُ الوارِثُونَ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی عن ابی عبدالله علیه السلام: ... ما خلق الله خلقاً إلّا جعل له فی الجنّه منزلاً و فی النار منزلاً، فإذا دخل أهل الجنّه الجنّه و أهل النار النار نادی مناد: یا أهل الجنّه اشرفوا! فیشرفون علی أهل النار، و ترفع لهم منازلهم فیها. ثمّ یقال لهم: هذه منازلکم التی لو عصیتم الله لدخلتموها، یعنی: النار. قال: فلو إنّ أحداً مات فرحاً لمات أهل الجنّه فی ذلک الیوم فرحاً لما صرف عنهم من العذاب.

۳. الإماره الخاصّه

))رَأَیتَ نَعِیماً وَ مُلکاً کَبِیراً))(۲)

قال القمّی رحمه الله: لا یزول و لا یفنی.

الراقم: فسّر المفسّرون «ملکاً کبیراً» بالمعانی اللطیفه المستفاد بعضها من الأخبار، و بعضها من إشارتها: منها: کبیراً أی: واسعاً، یعنی: إنّ نعیم الجنّه لا یوصف لکثرتها و إنّما یوصف بعضها.

و منها: هو أنّهم لا یریدون شیئاً إلّا قدروا علیه.

و منها: هو أنّ أدناهم منزلاً ینظر فی ملکه من مسیره ألف عام، یری أقصاه کما یری أدناه.

و منها: هو الملک الدائم الأبدی فی نفاذ الأمر و حصول الأمانی.

و المجموع من هذه البیانات أنّه إذا استقرّ المؤمن فی مستقرّه فی الجنّه، لا یخفی علیه فی ملکه، و ملکه أمر من الاُمور، و هذا أکبر شأن الأمیر فی إمارته.

۱- . المؤمنون/ صلی الله علیه وآله و ۱۰.

۲- . الإنسان/ ۲۰.

۴. النزاهه من الاباطيل

ألف:((لا لَغوٌ فِيها وَ لا تَأثِيمٌ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: لیس فی الجنّه غناء و لا فحش، و یشرب المؤمن و لایأثم.

ب:((فِي جَنَّهٍ عالِيَهٍ*لا تَسمَعُ فِيها لاغِيَهً))(۲)

قال القمّی رحمه الله: الهزل و الکذب.

ج:((لا فِيهَا غَولٌ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: یعنی: الفساد.

قال الراقم: لمّا کانت الجنّه دار قربات علی مراتبها، فلا یوجد فیها ما یکون

سبباً للبعد عن الربّ، من تصوّر أو قول أو فعل.

ب: النعمات المادّیه

۱. المآکل و المشآرب

ألف:((اُولِئِکَ لَهُم رِزقٌ مَعلُومٌ))(۴)

قال القمّی رحمه الله: یعنی: فی الجنّه.

ب:((وَ ذُلِّلَت قُطُوفُها تَذلِيلاً))(۵)

قال القمّی رحمه الله: دلیت علیهم ثمارها، ینالها القائم و القاعد.

ص:۳۲۰

۱- . الطور/ ۲۳.

۲- . الغاشیه/ ۱۰ و ۱۱.

۳- . الصافّات/ ۴۴.

۴- . الصافّات/ ۴۱.

۵- . الإنسان/ ۱۴.

ج:((وَ أنهارٌ مِن خَمرٍ لَذَّهٍ لِلشّارِبِينَ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: معنی الخمر: ای خمره إذا تناولها ولی الله، وجد رائحه المسک فیها.

د:((یُسقَونَ مِن رَحیقٍ مَختُومٍ))(۲)

قال القمّی رحمه الله: قال: ماء إذا شربه المؤمن وجد رائحه المسک فیها. و قال أبو عبدالله علیه السلام: من ترک الخمر لغیر الله، سقاه الله من الرحیق المختوم.

هـ:((وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِیمٍ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: هو مصدر سنمه، إذا رفعه، لأنّه أرفع شرب أهل الجنّه، أو لأنّه یأتیهم من فوق.

قال أبو عبدالله علیه السلام: اشرف شراب أهل الجنّه یأتیهم فی عالی تسنیم؛ و هی عین یشرب بها المقرّبون؛ آل محمّد رسول الله و خدیجه و علیّ بن أبی طالب، و ذرّیاتهم تلحق بهم. یقول الله: (أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ))(۴) و المقرّون یشربون من تسنیم بحتاً صرفاً، و سائر المؤمنین ممزوجاً.

۲. الملابس

))عالِیَهُم ثِیابُ سُندسٍ خُضرٌ وَ اِستَبرَقٌ))(۵)

قال القمّی رحمه الله: یعلوهم الثیاب و یلبسونها، و الاستبرق: الدیباج.

۱- . محمّد/ ۱۵.

۲- . المطفّفین/ ۲۵.

۳- . المطفّفین/ ۲۷.

۴- . الطور/ ۲۱.

۵- . الإنسان/ ۲۱.

٣. الرفاهيّات

ألف:((عَلى سُرُرٍ مَوضُونَهٍ))(١)

قال القمّی رحمه الله: أی منصوبه.

ب:((يَطُوفُ عَلَيهِم وِلدَانٌ مُخَلَّدُونَ))(٢)

قال القمّی رحمه الله: أی مسرورون.

ج:((فِي سِدرٍ مَخضُودٍ))(٣)

قال القمّی رحمه الله: شجر لا يكون له ورق و له شوك فيه.

د:((وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ))(۴)

قال القمّی رحمه الله: ظلّ ممدود وسط الجنّه فی عرض الجنّه، و عرض الجنّه كعرض السماء و الأرض، يسير الراكب فی ذلک الظلّ مسيره مأئه عام فلا يقطعه.

هـ:((وَ اَكوابٍ مَوضُوعَهٌ))(۵)

قال القمّی رحمه الله: يريد الأباريق التی ليس لها آذان.

و:((وَ اَكوابٍ كانَت قَوارِيرا))(۶)

قال القمّی رحمه الله: الأكواب: الأكواز العظام التی لا آذان لها و لا عری، قوارير من فضّه الجنّه يشربون فيها، و ينفذ البصر فيها كما ينفذ فی الزجاج.

ز:((قَدَّرُوها تَقدِيراً))(٧)

١- . الواقعه/ ١۵.

٢- . الإنسان/ ١٩.

٣- . الواقعه/ ٢٨.

۴- . الواقعه/ ٣٠.

۵- . الخاشيه/ ١۴.

٦- . الإنسان/ ١٥.

٧- . الإنسان/ ١٦.

قال القمّی رحمه الله: صنع لهم علی قدر رتبتهم، لا تحجیر فیه و لا فصل.

ح:((فِیها سُرُرٌ مَرفُوعهٌ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: ألواحها من ذهب، مُکلّله بالزبرجد و الدرّ و الیاقوت، تجری من تحتها الأنهار.

ط:((نَمارِقُ مَصفُوفَهٌ))(۲)

قال القمّی رحمه الله: البسط و الوسائد.

ی:((وَ زَرابِیُّ مَبثُوثَهٌ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: کلّ شیء خلقه الله فی الجنّه له، مثال فی الدنیا إلّا الزرابیّ، فانه لا یدری ماهی.

م:((لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوا رَبَّهُم لَهُم غُرَفٌ مِن فَوقِها غُرَفٌ))(۴)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی عن أبی جعفر علیه السلام: سأل علیّ رسول الله عن تفسیر هذه الآیه، فقال: لماذا بنیت هذه الغرف یا رسول الله؟ فقال: یا علیّ! تلک غرف بناها الله لأولیائه بالدرّ و الیاقوت و الزبرجد، سقوفها الذهب، محبوکه بالفضّه، لکلّ غرف منها ألف باب من ذهب، علی کلّ باب منها ملک موکّل به، فیها فرش مرفوعه بعضها فوق بعض، من الحریر و الدیباج بألوان مختلفه، و حشوها المسک و العنبر و الکافور، و ذلک قول الله:((وَ فُرُشٍ مَرفُوعَهٍ))(۵).

ص:۳۲۳

۱- . الغاشیهٔ/ ۱۳.

۲- . الغاشیهٔ/ ۱۵.

۳- . الغاشیهٔ/ ۱۶.

۴- . الزمر/ ۲۰.

۵- . الواقعهٔ/ ۳۴.

۴. النكاح

ألف: كيفيّه خلق الجوارى

قوله تعالى:((إِنَّ اللّهَ يُدخِلُ الَّذِينَ آمَنوُا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَناتٍ...))(۱)

قال القمّى رحمه الله: قال أبو بصير: [قلت لأبى عبدالله عليه السلام]: جعلت فداك، زدنى. قال: يا أبا محمد! إنّ فى الجنّه نهراً فى حافّته جوار نابتات، إذا مرّ المؤمن بجاريه أعجبته قلعها و أنبت الله مكانها اُخرى.

ب: ذوات الجوارى

قال القمّى رحمه الله: قال أبو بصير: [قلت لأبى عبدالله عليه السلام]: جعلت فداك، من أىّ شىء خُلقن(خلقت- أصحّ) الحور العين؟ قال: من تربه الجنّه النورانيه، و يرى

مخّ ساقيها من وراء سبعين حُلّه، كبدها مرآته و كبده مرآتها.

الراقم: الجوارى و المؤمنون فى الجنّه من جنس واحد؛ هو التراب، إلّا أنّ الجوارى خلقن من تراب الجنّه، و المؤمنون خلقوا من صلصالٍ كالفخّار، إلّا أنّ الشيعه خلقوا من فاضل طينه اوليائهم المعصومين عليهم السلام، و هى من فوق تراب الجنّه.

ج: تعداد الجوارى

قال القمّى رحمه الله: قال أبو بصير: قلت [لأبى عبدالله عليه السلام]: جعلت فداك، زدنى. قال: يا أبا محمّد! المؤمن يزوّج ثمانمأته عذراء، و أربعه آلاف ثيّب، و زوجتين من الحورالعين.

۱- . الحجّ/ ۲۳.

د: من صفات الحور العين

۱.((عِندَهُم قاصِراتُ الطِّرفِ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: یعنی: الحور العین، یقصر الطرف عن النظر إلیها من صفائها((کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَکْنُونٌ))(۲)

۲.((أزواجٌ مُطَّهَرةٌ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: قال: فی الجنّه لاتحیض و لاتحدث.

۳.((إنّا أنشَأناهُنَّ أنشاءً))(۴)

قال القمّی رحمه الله: الحور العین فی الجنّه.

۴.((فَجَعلناهُنَّ اَبکاراً*عُرُباً))(۵)

قال القمّی رحمه الله: قال: لا یتکلّموا إلّا بالعربیه.

۵.((اَترَاباً))(۶)

قال القمّی رحمه الله: یعنی: مستویات السنّ.

۶.((إنَّ أصحابَ الجنّه الیَومَ فی شُغُلٍ فاکِهُونَ))(۷)

قال القمّی رحمه الله: فی افتضاض العذاری فاکهون.

۱- . سورة ص/ ۵۲.

۲- . الصافّات/ ۴۹.

۳- . الواقعة/ ۲۵.

۴- . الواقعة/ ۳۵.

۵- . الواقعة/ ۳۶ و ۳۷.

۶- . الواقعة/ ۳۷.

۷- . یس/ ۵۵.

۱۱. مراتب أهل الجنّه

ألف: درجه المؤمن

))إنَّ اللَهَ يُدخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ...))(۱)

قال القمّی رحمه الله: قال أبی... عن أبی بصیر، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: جعلت فداک یابن رسول الله! شوّقنی. فقال: یا أبا محمّد! إنّ أیسر أهل الجنّه منزلاً من یدخل الجنّه، فیرفع له ثلاث حدائق، فإذا دخل أدناهنّ رأی فیها من الأزواج و الخدم و الأنهار و الأثمار ماشاءالله، ممّا یملأ عینه قرّه و قلبه مسرّه، فإذا شکر الله و حمده، قیل له: ارفع رأسک إلی الحدیقه الثانیه ففیها ما لیس فی الأُخری. فیقول: یا ربّ أعطنی هذه. فیقول الله تعالی: إن أعطیتک إیّاها سألتنی غیرها. فیقول: ربّ هذه هذه. فإذا هو دخلها شکر الله و حمده. فیقال: افتحوا له باب الجنّه، و یقال له: ارفع رأسک، فإذا فتح له باب من الخلد و یری أضعاف ما کان فیما قبل، فیقول عند تضاعف مسرّاته: ربّ لک الحمد الذی لا یحصی إذ مننت علیَّ بالجنان و نجّیتنی من النیران!

ب: درجه رسول الله صلی الله علیه و آله

قال القمّی رحمه الله: عن أبی عبدالله علیه السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: إذا سألتم الله فاسألوه الوسیله. فسألنا النبیّ عن الوسیله فقال: هی درجتی فی الجنّه، و هی ألف مرقاه جوهره إلی مرقاه زبرجد إلی مرقاه لؤلؤ إلی مرقاه ذهب إلی مرقاه فضّه، فیؤتی بها یوم القیامه حتّی تنصب مع درجه النبیّین؛ و هی فی درجه النبیّین کالقمر بین الکواکب، فلایبقی یومئذٍ نبیّ و لا شهید ولا صدّیق إلّا کان. طوبی لمن کانت هذه درجته. فینادی المنادی، و یسمع النداء جمیع النبیّین و الشهداء و المؤمنین: هذه درجه محمّد.

۱- . الحجّ/ ۲۳.

۱۲.أولاد المؤمنین فی الجنّه

((وَ اَلَّذِیَن آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّیَتُهُم بِایمانٍ وَ اَلحَقنا بِهِم ذُرِّیَتَهُم))(۱)

قال القمّی رحمه الله: حدثنی أبی... عن أبی عبدالله علیه السلام: إنّ أطفال شیعتنا من

المؤمنین، ترّبیهم فاطمه J. و قوله:((اَلحَقنا بِهِم ذُرِّیَتَهُم)) قال: یهدون إلی آبائهم یوم القیامه.

قال القمّی رحمه الله: حدّثنا أبوالعبّاس... عن أبی عبدالله علیه السلام: فی قوله تعالی:((وَالَّذِیَن آمَنُوا وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّیَتُهُم)).. قال: الذین آمنوا بالنبیّ و أمیرالمؤمنین و الذرّیه الأئمه و الأوصیاء علیهم السلام، ألحقنا بهم ذرّیتهم و لم ننقص ذرّیتهم من الحجّه التی جاء بها محمّد فی علیّ، و حجّتهم واحده و طاعتهم واحده.

۱۳.حیاه عوالم الاخره

قال القمّی رحمه الله: فتقول الجنّه: یا ربّ! وعدتنی أن تملأنی فِلمَ لا تملأنی و قد ملأت النار! قال: فیخلق الله خلقاً یومئذٍ یملأ بهم الجنّه. قال أبو عبدالله علیه السلام: طوبی لهم، إنّهم لم یروا غموم الدنیا و همومها.

۱۴.دوام الجنّه

((وَ لا یَرهَقُ وُجُوهَهُم قَتَرٌ وَ لا ذِلَّهٌ اُولئکَ اَصحابُ الجنّه هُم فِیها خالِدُونَ))(۲)

قال القمّی رحمه الله: القتر: الجوع و الفقر. و الذلّه: الخوف.

۱- . الطور/ ۲۱.

۲- . یونس/ ۲۶.

۱۵.الجنّه لیس محلّ الأجنّه المؤمنین

قال القمّی رحمه الله: سُئل العالم عن مؤمنی الجنّ، أیدخلون الجنّه؟ فقال: لا و لکن له حضائر بین الجنّه و النار، یکون فیها مؤمنو الجنّ و فسّاق الشیعه.

الراقم: قال بعض المفسّرین المؤیّد: فلتحمل هذه الروایه علی أدنی مراتب الجنّه.

۱۶.عدم الموت فی الجنّه

ألف:((اَفَما نَحنُ بِمَیِّتِینَ * اِلّا مَوتَتَنا الاُولَی))(۱)

قال القمّی رحمه الله: یقولونه فی الجنّه.

و قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی... عن أبی جعفر علیه السلام: إذا دخل أهل الجنّه الجنّه... جیء بالموت، فیذبح کالکبش بین الجنّه و النار. ثمّ یقال: خلود فلا موت أبداً.

ب:((إنَّ المُتَّقِینَ فی مَقامٍ اَمینٍ*... اِلَّا المَوتَهَ الاُولی))(۲)

قال القمّی رحمه الله: یعنی: فی الجنّه غیر الموته التی فی الدنیا.

ب: جهنّم

۱. مخلوقیه جهنّم

قال القمّی رحمه الله: الدلیل علی أنّ النیران فی الأرض قوله تعالی:((فَوَ رَبِّکَ لَنَحشُرَنَّهُم وَ الشَّیاطِینَ ثُمَّ لَنُحضِرَنَّهُم حَولَ جَهَنَّم جِثِیاً))(۳)

۱- . الصافّات/ ۵۸ و ۵۹.

۲- . الدخان/ ۵۱ و ۵۶.

۳- . مریم/ ۶۸.

معنی «حول جهنّم» البحر المحیط بالدنیا نیراناً، و هو قوله تعالی:((وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ))(۱) ثمّ یحضرهم حول جهنّم((وَنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیًّا))(۲) یعنی فی الأرض إذا تحوّلت نیراناً.

((إِنَّ کِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: فی روایه أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام قال: السجّین الأرض السابعه، و علیّون السماء السابعه.

((النّارُ یُعرَضُونَ عَلَیها غُدُوّاً وَ عَشِیّاً))(۴)

قال القمّی رحمه الله: ذلک فی الدنیا قبل القیامه، و ذلک إنّ فی القیامه لا یکون غدّواً و لا عشیاً، لأنّ الغدو و العشی إنّما یکون فی الشمس و القمر، لیس فی جنان الخُلد و نیرانها شمس و لا قمر.

۲. نسبه الصراط إلی الأرض و جهنّم

قال القمّی رحمه الله: ثمّ یحضرهم الله حول جهنّم، و یوضع الصراط من الأرض إلی الجنان.

۳. إتمام الحجّه علی أهل جهنّم

((لَو کُنّا نَسمَعُ أو نَعقِلُ ما کُنّا فی اَصحابِ السَّعِیر))(۵)

۱- . التکویر / ۶.

۲- . مریم / ۷۲.

۳- . المطففین / ۷.

۴- . غافر / ۴۶.

۵- . الملک / ۱۰.

قال القمّی رحمه الله: قد سمعوا و عقلوا و لکنّهم لم یطیعوا و لم یقبلوا. و الدلیل علی أنّهم قد سمعوا و عقلوا و لم یقبلوا، قوله عزّ و جلّ:((فَاعتَرَفُوا بِذَنبِهِم فَسُحقاً لِأَصحابِ السَّعِیرِ))(۱).

۴. زمان ورود أهل جهنّم فیها

قال القمّی رحمه الله: فی روایه أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی:((أَصحابُ الجَنّه یَومَئِذٍ خَیرٌ مُستَقَرّاً وَ اَحسَنُ مَقِیلًا))(۲).

فبلغنا و الله: اعلم أنّه إذا استوی أهل النار إلی النار ینطلق بهم قبل أن یدخلوا النار، فیقال لهم: ادخلوا إلی ظلّ ذی ثلاث شعب من دخان النار، یحسبون أنّها الجنّه، ثمّ یدخلون النار أفواجاً و ذلک نصف النهار.

۵. إتیان جهنّم

((وَ جِیىَء یَومَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَومَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الإنسان))(۳)

قال القمّی رحمه الله: حدثنی أبی... عن أبی جعفر قال: لمّا نزلت هذه الآیه سُئِل رسول الله، فقال: بذلک أخبرنی الروح الأمین: إنّ الله لا إله غیره إذا أبرز الخلائق و جمع الأوّلین و الآخرین، أتی بجهنّم تقاد بألف زمام، مع کلّ زمام مأئه ألف ملک من الغلاظ و الشداد، لها هدّه و غضب و زفیر و شهیق، و إنّها لتزفر الزفره فلو لا إنّ الله أخّرهم للحساب لأهلکت الجمیع ثمّ یخرج منها عنق فیحیط بالخلائق البرّ منّهم و الفاجر، فما خلق الله عبداً من عباد الله ملکاً و لا نبیّاً إلّا ینادی: نفسی نفسی. و انت یا نبی الله! ینادی: یا اُمّتی اُمّتی.

۱- . الملک/ ۱۱.

۲- . الفرقان/ ۲۴.

۳- . الفجر/ ۲۳.

۶. جهنّم ماوی عُن_ُد

((اَلقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنا أبوالقاسم الحسنی عن علیّ بن أبی طالب علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّ الله تبارک و تعالی إذا جمع الناس یوم القیامه فی صعیدٍ و احد، کنت أنا و أنت یومئذ عن یمین العرش. ثمّ یقول الله تبارک و تعالی لی و لک: قوما فالقیا من أبغضکما و کذّبکما فی النار. ثمّ جعلنا له جهنّم فی الآخره یصلیها مذموماً مدحوراً. یعنی: یلقی فی النار.

۷. مساواه الإنس و الجنّ لجهنّم

((لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجنّه وَ النّاسِ اَجمَعیَن))(۲)

قال القمّی رحمه الله: هم الذین سبق الشقاء لهم، فحقّ علیهم القول أنّهم للنار خلقوا، و هم الذین حقّت علیهم کلمه ربّک إنّهم لا یؤمنون.

۸. إحاطه جهنّم بأهلها

((لَهُم مِن فَوقِهِم ظُلَلٌ مِنَ النّارِ و مِن تَحتِهِم ظُلَلٌ))(۳).

قال القمّی رحمه الله: یعنی: یظلّ علیهم النار من فوقهم و من تحتهم.

۱- . سورة قرآن/ ۲۴.

۲- . هود/ ۱۱۹.

۳- . الزمر/ ۱۶.

۹. ابواب جهنّم

((لَها سَبعَهُ أبوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنهُم جُزءٌ مَقسُومٌ))(۱).

قال القمّی رحمه الله: أما((لَها سَبْعَهُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُوم)) فبلغنی و الله أعلم إنّ الله جعلها سبع درجات.

أعلاها: الجحیم، یقوم أهلها علی الصفا منها، تغلی أدمغتهم فیها کغلی القدور و بما فیها.

الثانیه:((لَظی*نَزّاعَهً لِلشَّوی*تَدعُوا مَن اَدبَرَ وَ تَوَلّی*وَ جَمَعَ فَاَوعی))(۲).

((فَاَنذَرتُکُم ناراً تَلَظّی))(۳). قال: فی جهنّم وادٍ فیه نار((لا یَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَی الَّذِی کَذَّب))(۴) رسولالله صلی الله علیه وآله فی علیّ علیه السلام و تولّی عن ولایته. ثمّ قال علیه السلام: النیران بعضها دون بعض، فما کان من نار هذا الوادی فللنصّاب.

الثالثه:((سَقَرُ * لا تُبْقِی وَلا تَذَرُ * لَوَّاحَهٌ لِلْبَشَرِ * عَلَیْهَا تِسْعَهَ عَشَرَ)(۵) و (أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِلْمُتَکَبِّرِینَ))(۶).

حدّثنی أبی... عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إنّ فی جهنّم لوادیاً للمتکبّرین، یقال له: سقر، شکا إلی الله شدّه حرّه، سأله أن یتنفّس فاذن له فتنفّس فاحرق جهنّم.

الرابعه: الحطمه:((إِنَّهَا تَرْمِی بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ * کَأَنَّهُ جِمَالَهٌ صُفْرٌ))(۷) تدقّ کلّ من صاء إلیها مثل الکحل، فلا تموت الروح کلّما صاروا مثل الکحل عادوا.

۱- . الحجر/ ۴۴.

۲- . المعارج، الآیات ۱۵ — ۱۸.

۳- . اللیل/ ۱۴.

۴- . الأعلی/ ۱۵ و ۱۶.

۵- . المدّثّر، الآیات ۲۷ –۳۰ .

۶- . الزمر/ ۶۰.

۷- . المرسلات/ ۳۲ و ۳۳.

الخامسه: الهاويه: فيها ملك يدعون: يا مالك أغثنا، فإذا أغاثهم جعل لهم آنيه من صفر من نار، فيها صديد: ماء يسيل من جلودهم، كأنّه مهل، فإذا رفعوه يشربوا منه تساقط لحم وجوههم فيها من شدّه حرّها، و من هوى فيها هوى سبعين عاماً فى النار، كلّما احترق جلده بدّل جلد غيره.

السادسه: السعير: فيها ثلاث مأئه سرادق من نار، فى كلّ سرادق ثلاث مأئه قصر من نار، فى كلّ قصر ثلاث مأئه بيت من نار، و فى كلّ بيت ثلاث مأئه لون من عذاب النهار، و فيها حيّات من نار، و عقارب من نار، و جوامع من نار، و سلاسل و أغلال من نار.

السابعه: و جهنّم، و فيها الفلق: و هو جبّ فى جهنّم، إذا فتح أسعر النار سعراً، و هو أشدّ النار عذاباً.

و أمّا صعود: فجبل من صفر من نار وسط جهنّم، و أمّا أثاماً: فهو وادٍ من صفر فذاب، يجرى حول الجبل، فهو أشدّ النار عذاباً.

۱۰. دركات جهنّم

ألف:((لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهادٌ))(۱).

قال القمّى رحمه الله: أى مواضع.

ب:((فِي الدَّرَكِ الْأَسفَلِ مِنَ النّارِ))(۲)

قال القمّى رحمه الله: نزلت فى عبدالله بن أبىّ و جرت فى كلّ منافق و مشرك.

ج:((كُلَّما أرادُوا أن يَخرُجُوا مِنها مِن غَمٍّ اُعِيدوُا فِيها))(۳).

قال القمّى رحمه الله: إنّ أهل جهنّم إذا دخلوها هووا فيها مسيره سبعين عاماً، فإذا بلغوا أعلاها قمعوا بمقامع الحديد، اُعيدوا فى دركها هذه حالهم.

۱- . الأعراف/ ۴۱.

۲- . النساء/ ۱۴۵.

۳- . الحجّ/ ۲۲.

د:((إِنَّ لِلطّاغِينَ لَشَرَّمَآبٍ*جَهَنَّمَ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: الغسّاق: وادٍ فی جهنّم، فیه ثلاث مأئه و ثلاثون قصراً، فی کلّ قصر ثلاث مأئه بیت، فی کلّ بیت أربعون زاویه، فی کلّ زاویه شجاع، فی کلّ شجاع ثلاث مأئه و ثلاثون عقرباً، فی جمجمه کلّ عقرب ثلاث مأئه و ثلاثون

من سمّ لو إنّ عقرباً منها نضحت سمّها علی أهل جهنّم لوسعتها سمّها.

هـ:((إِنْ فِی صُدُورِهِمْ إِلا کِبْرٌ))(۲)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی... عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إنّ فی النار لناراً، یتعوّذ منها أهل النهار، ما خلقت إلّا لکلّ متکبّر جبّار عنید، و لکلّ شیطانٍ مرید، و لکلّ متکبّر لا یؤمن بیوم الحساب، و کلّ ناصب العداوه لآل محمّد. و قال: إنّ أهون الناس عذاباً یوم القیامه لرجل فی ضحضاح من نار، علیه نعلان من نار، و شرّاً کان من نار، یغلی منها دماغه کمایغلی المرجل، ما یری – إنّ فی النار – احداً أشدّ عذاباً منه، و ما فی النار أحد أهون عذاباً منه.

۱۱. حطب جهنّم

((أُولئِکَ هُم وَقُودُ النّارِ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: یعنی: حطب جهنّم.

۱- . ص/ ۵۵ و ۵۶.

۲- . غافر/ ۵۶.

۳- . آل عمران/ ۱۰.

۱۲. أنواع عذاب جهنّم

ألف: العذاب الروحانی

۱. الوارثون

((أُولئِکَ هُمُ الوارِثُونَ))(۱)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی... عن أبی عبدالله علیه السلام قال: ما خلق الله خلقاً إلّا جعل له فی الجنّه منزلًا، و فی النار منزلًا، فـاذا دخل أهل الجنّه الجنّه و أهل النار النار... ینادی مناد: یا أهل النار! ارفعوا رؤوسکم فیرفعون رؤوسهم، فینظرون منازلهم فی الجنّه و ما فیها من النعیم. فیقال لهم: هـذه منازلکم التی لو أطعتم ربّکم لـدخلتموها. قال: فلو أنّ أحداً مات حزناً لمات أهل النار حزناً، فیورث هؤلاء منازل هؤلاء و یورث هؤلاء منازل هؤلاء.

۲. تحقیر أهل جهنّم

ألف:((لا یُفَتَّرُ عَنهُم وَ هُم فِیه مُبلِسُونَ))(۲).

قال القمّی رحمه الله: أی آیسون من الخیر، فـذلک قول أمیرالمومنین: أمّا أهل المعصیه، فأوثق منهم الإقدام، و غلّ منهم الأیدی إلی الأعناق.

ب:((لَیُنبَذَنَّ فی الحُطَمَهِ))(۳).

قال القمّی رحمه الله: الحطمه: النار التی تحطم کلّ شیء.

الراقم: المراد من النبذ: الدفع مع الاستحقار.

۱- . المؤمنون/ ۱۰.

۲- . ألزخرف/ ۷۵.

۳- . الهمزه/ ۴.

ج:((یَومَ یُدَعُّونَ إلی نارِ جَهَنَّمَ دَعّاً))(۱).

قال القمّی رحمه الله: یدفعون فی النار.

الراقم: لا یکرمون و لا یذهبون بأرجلهم، بل یحقرون بالدفع فی النار.

د:((إِنَّها عَلَیهِم مُوَصَدَةٌ))(۲).

قال القمّی رحمه الله: مطبقه.

هـ:((نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِیاً))(۳).

قال القمّی رحمه الله: یعنی: فی الأرض إذا تحوّلت نیراناً.

و:((مَأواکُمُ النّارهِیَ مَولاکُم))(۴)

قال القمّی رحمه الله: هی أولی بکم.

ز:((جَعَلنا جَهَنَّمَ لِلکافِرِینَ حَصِیراً))(۵)

قال القمّی رحمه الله: أی: حبساً یحصرون فیها.

ب: العذاب الجسمانی

۱.((إِنَّما یَأکُلُونَ فی بُطُونِهِم ناراً))(۶).

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی... عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لمّا اُسری بی إلی السماء، رأیت قوماً تفذف فی أجوافهم النار و تخرج من أدبارهم. فقلت: من هؤلاء یا جبرئیل؟ فقال: هؤلاء الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً.

۱- . الطور/ ۱۳.

۲- . الهمزه/ ۸.

۳- . مریم/ ۷۲.

۴- . الحدید/ ۱۵.

٥- . الإسراء/ ٨.

٦- . النساء/ ١٠.

۲.((فِی جیدِها حَبلٌ مِن مَسَدٍ))(۱).

قال القمّی رحمه الله: أی من نار.

۳.((کُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَیرَها))(۲).

قال القمّی رحمه الله: قیل لأبی عبدالله علیه السلام: کیف تبدّل جلود غیرها؟ قال: أرأیت لو أخذت لبنه فکسرتها و صیرّتها تراباً، ثمّ ضربتها فی القالب أهل التی کانت إنّما هی ذلک وحدث تفسیراً آخر و الأصل واحد.

۴.((فَالیَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهُونِ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: العطش.

۵.((مِن وَرائِهِ جَهَنَّمَ وَ یُسقی مِن ماءٍ صَدِیدٍ))(۴)

قال القمّی رحمه الله: ما یخرج من فروج الزوانی.

۶.((فَشارِبُونَ شُربَ الهیمِ))(۵)

قال القمّی رحمه الله: من الزقّوم، و الهیم: الإبل.

۷.((وَ ظِلٍّ مِن یَحمُومٍ))(۶)

قال القمّی رحمه الله: ظلّ شدید الحرّ.

ص:۳۳۷

۱- . المسد/ ۵.

۲- . النساء/ ۵۶.

۳- . الآحقات/ ۲۰.

۴- . إبراهیم/ ۱۶.

۵- . الواقعه/ ۵۵.

۶- . الواقعه/ ۴۳.

۱۳.استمرار عذاب جهنّم

ألف:((كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا))(۱)

قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی... عن علیّ بن الحسن علیه السلام قال: إنّ فی جهنّم وادیاً یقال له السعیر، إذا خبت جهنّم فتح سعیرها.

ب:((لابِثِینَ فِیها أحقاباً))(۲)

قال القمّی رحمه الله: هذه من الذین لا یخرجون من النار.

۱۴.شدّه حرّ نار جهنّم

ألف:((وَ عُقبَی الکافِرِینَ النّارُ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: قال ابو عبدالله: إنّ نارکم هذه جزء من سبعین جزءاً من نار

جهنّم، و قد اُطفئت سبعین مرّه بالماء. ثمّ التهبت و لولا ذلک ما استطاع آدمی أن یطفیها، و إنّها لیؤت بها یوم القیامه حتّی توضع علی النار، فتصرخ صرخه لایبقی ملک مقرّب و لانبیّ مرسل إلّا جثی علی رکبتیه فزعاً من صرختها.

ب:((سَرابِیلُهُم مِن قَطِرانٍ))(۴).

قال القمّی رحمه الله: قال حمّاد عن أبی جعفر علیه السلام، قال: السرابیل: القمّیص.

و قال القمّی رحمه الله: حدّثنی أبی عن أبی عبدالله علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله: و لو إنّ سربالاً من سرابیل أهل النار علّق بین السماء و الأرض؛ لمات أهل الأرض من ریحه و وهجه.

ج:((وَتَغشَی وُجُوهَهُمُ النّارُ))(۵).

قال القمّی رحمه الله: عن أبی جعفر علیه السلام: سربلوا ذلک الصفر، فتغشی وجوههم النار.

۱- . الإسراء/ صلی الله علیه و آله۷.

۲- . النبأ/ ۲۳.

۳- . الرعد/ ۳۵.

۴- . إبراهیم/ ۵۰.

٥- . إبراهيم/ ٥٠.

د:((ثُمَّ فی سِلسِلَهٍ ذَرعُها سَبعُونَ ذِراعَاً فَاسلُکَوهُ))(۱).

قال القمّی رحمه الله: حدثنی أبی عن أبی عبدالله علیه السـلام عن رسول الله صـلی الله علیه و آله: إنّ حلقه من سلسله التی طولها سبعون ذراعاً وضعت علی الدنیا لذابت الدنیا من حرّها.

هـ:((وَ اِذَا الجَحِیمُ سُعِّرَت))(۲).

قـال القمّی رحمه الله: الجحیم: النـار الأـعلی من جهنّم، و الجحیم فی کلاـم العرب: مـاعظم من النـار، کقوله تعالی:(اِبنوُا لَهُ بُنیَاناً فَأَلقُوهُ فی الجَحِیمِ)(۳).

۱۵.عظمه جهنّم

قال القمّی رحمه الله: قال أبو عبدالله علیه السلام: إنّ أهل النار یعظّمون النار.

الراقم: إنّ إعظـام أهل النار للنار، بسبب أنّها سعّرت من غضب الواحـد القهّار، و کلّ ما کان کـذلک فهو معظّم فی الواقع و فی أعین الناس، لأنّ الآخره عالم الحقائق و الدقائق.

((فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَهٍ))(۴).

قال القمّی رحمه الله: إذا مُدّت العمد أکلت – و الله – الجلود.

۱۶.قباحه وجوه أهل جهنّم

ألف:((وَهُمْ فِیهَا کَالِحُونَ))(۵).

قال القمّی رحمه الله: مفتوحی الفم، متربّدی الوجوه.

۱- . الحاقّه/ ۳۲.

۲- . التکویر/ ۱۲.

۳- . الصافات/ صلی الله علیه و آله۷.

۴- . الهمزه/ صلی الله علیه و آله.

۵- . المؤمنون/ ۱۰۴.

ب:((قُطِّعَت لَهُم ثِيابٌ مِن نارٍ))(۱).

قال القمّی رحمه الله: تغشاه النار، فتسترخی شفته السفلی حتّی تبلغ سرّته، و تنقلص شفته العلیا حتّی تبلغ وسط رأسه.

ج:((نَزّاعَةً لِلشَّوی))(۲).

قال القمّی رحمه الله: تنزع عینیه و تسودّ وجهه.

۱۷.حیاه عوالم الآخره

ألف:((یَومَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امتَلَأتِ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: هو استفهام لأنّ الله وعد النار أن یملأها، فتمتلی النار، فیقول لها: (هَلِ امَتَلأتِ).

ب:((تَقوُلُ هَل مِنَ مَزیدٍ))(۴).

قال القمّی رحمه الله: علی حد الاستفهام ای لیس من مزید.

ج:((اِذا رَأَتهُم مِن مِکانٍ بَعیدٍ))(۵).

قال القمّی رحمه الله: من مسیره سنه.

د:((تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّی))(۶)

قال القمّی رحمه الله: تجّره إلیها.

۱- . الحجّ/ ۱۹.

۲- . المعارج/ ۱۶.

۳- . ق/ ۳۰.

۴- . ق/ ۳۰.

۵- . الفرقان/ ۱۲.

۶- . المعارج/ ۱۷.

۱۹.منیّه أهل جهنّم

((وَ الَّذِیَن کَفَرُوا لَهُم نارُ جَهَنَّمَ...*وَهُم یَصطرِخُونَ فِیها))(۱)

قال القمّی رحمه الله: أی یصیحون و ینادون: ربّنا أخرجنا نعمل صالحاً غیر الذی کنّا نعمل.

قال القمّی رحمه الله: فردّ الله علیهم أو لم نعمرکم.

۲۰. خلود أهل جهنّم

((اِنَّ المُجرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ))(۲)

قال القمّی رحمه الله: فذلک قول أمیرالمؤمنین علیه السلام: و إمّا أهل المعصیه فخلدوا فی النار، هم فی عذاب قد اشتدّ حرّه، و نار قد أطبق علی أهلها، فلا یفتح عنهم أبداً، و لایدخل علیهم ریح أبداً، و لا ینقضی منهم الغمّ أبداً، و العذاب أبداً شدید، و العقاب أبداً جدید، لا الدار زائله فتفنی و لاآجال القوم تقضی.

۲۱. قسیم النار

ألف:((ألقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ))(۳)

قال القمّی رحمه الله: مخاطبه للنبی و علیّ علیهما السلام و ذلک قول الصادق علیه السلام: علیّ قسیم الجنّه و النار.

ب:((فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فیها))(۴)

۱- . فاطر/ ۳۶ و ۳۷.

۲- . الزخرف/ ۷۴.

۳- . ق/ ۲۴.

۴- . التوبه/ ۶۳.

قال القمّی رحمه الله: قال النبی صلی الله علیه و آله: یا علیّ! أنت قسیم النار، فتقول هذا لی و هذا لک.

الراقم: کون علیّ قسیماً للجنّه و النار فی قول الصادق علیه السلام مطلق لایشیر الی کیفیه التقسیم، و فی کلام رسول الله صلی الله علیه وآله مقّیـد، بـأنّ علیـاً یقسم الناس بأن یقول مخاطباً للنار: هـذا لی و هـذا لک. و النار متقبّل من علیّ و منقاد له و علیّ فاعل العمل، بل ورد فی الأخبار ما هو بیان أفضل منهما، کما ورد فی مضـمون خبرٍ عن أبی الحسن الرضا علیه السـلام: إنّ لعلیّ ولایه تکوینیه فی الجنّه و النار. و یقول للنار: یا نار! خذی هذا عدوّی.

ص:۳۴۲

آيات الاحكام در تفسير قمى سيد رضا حسينى كيا

مقدمه

على بن ابراهيم من اعاظم الفقهاء و المفسرين للشيعه فى القرن الثالث و بدايه القرن الرابع الهجرى و مع الأُسف لم يصل الينا من آثاره الفقهيه شئ يعتدّ به.

نحن فى هذا المقال بصدد استحصال الآراء و النّظريات الفقهيه لهذا الفقيه العظيم من خلال تفسيره الثمين (تفسير القمى).

و من الضرورى قبل البدء تجميع آيات الأحكام من تفسيره هذا، ثمّ استحصال نظرياته الخاصه منها، لهذا السبب نبدأ باستخراج الآيات و تفاسيرها و توضيحاتها لكى نتوصل منها الى الآراء و نظرياته فى مختلف ابواب الفقه.

علماء اهل السنه و الجماعه يرتبون آيات الأحكام على اساس ترتيب الآيات الشريفه و السور فى القرآن المجيد.

و المفسّرون الشيعه يتظّمون آثارهم الفقهيه على حسب ترتيب الكتب الفقهيه، ولكل واحد هذ من المتهجين مزايا هما الخاصّه وجهات قوه وضعف، ولبيان ذلك نحن بحاجه الى مجال آخر.

ص:۳۴۳

نحن هنا نعمل– حسب المعمول– على نهج ترتيب المباحث الفقهيه للشيعه فی سرد آيات الأحكام من تفسير القمی.

والله من وراء القصد و منه الإستعانه

باب الطهاره

قوله تعالی:((الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِی يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلالَ الَّتِی كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ

آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ))(1).

قال القمی رحمه الله: فقال:((الـذين يتبعون الرسول ــ الی ــ التی كانت عليهم))يعنی الثقل الذی كان علی بنی اسـرائيل و هو انه فرض الله عليهم الغسـل و الوضوء بالمـاء و لم يحـل لهم التيمّم و لاـ يحل لهم الصـلاه إلّا فی البِيع والكنائس و المحاريب و كان الرجـل اِذا اذنب خرج نفسه منتنـاً فيعلم انه اذنب و إذا اصاب شـيئاً من بـدنِه البول قطعوه و لم يحل لهم المغنم فرفع ذلك رسول الله صلی الله عليه وآله عن امته»(2).

باب الصلاه

قوله تعالی:((وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ))(3).

قال القمی رحمه الله: «يعنی فی الصلاه إذا سمعت قرآءه الامام الذی تأتم به فانصت»(4).

ص:۳۴۴

۱- . اعراف / ۱۵۷ .

۲- . «التفسير القمی» ج۱، ص۲۴۳.

۳- . اعراف / ۲۰۴.

۴- . تفسير القمی، ج۱، ص۲۵۳.

قوله تعالی:((وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لأَبِيهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ))(۱).

قال القمی رحمه الله: «قال ابراهیم لابیه: ان لم تبعد الاصنام استغفرت لک فلما لم یدع الاصنام تبرأ منه ابراهیم علیه السلام((إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ))ای دعاه و فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال: اَلاواهُ المتضرع الی الله فی صلاته و إذا خلا فی قفره فی (من خ ل) الارض و فی الخلوات»(۲).

قوله تعالی:((وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ إِنَّ اللهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ))(۳).

قال القمی رحمه الله:«فانها نزلت فی صلاه النافله فصلها جئت توجهت إذا کنت فی سفر»(۴).

قوله تعالی:((إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ))(۵).

قال القمی رحمه الله: قوله:«((فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ))و اعلموا انه لم یأت نبی قط الاخلابصلاه اللیل و لا جاء نبی قط بصلاه اللیل فی اول اللیل(۶)».

قوله تعالی:((وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا))(۷).

۱- . التوبة/ ۱۱۴.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۳۰۶.

۳- . بقره / ۱۱۵.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۶۸.

۵- . المزّمل / ۲۰.

۶- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۸۳.

۷- . نساء / ۱۰۱.

قال القمی رحمه الله: «فانه حدثنی ابی عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال، قال أمیر المؤمنین علیه السلام: سته لا یقصرون الصلاه الجباه الذین یدورون فی جبایتهم و التاجر الذی یدور فی تجارته من سوق الی سوق و الامیر الذی یدور فی اماراته و الراعی الذی یطلب مواقع القطر و منبت الشجر و الرجل یخرج فی طلب الصید یرید لهواً للدنیا و المحارب الذی یقطع الطریق».(۱)

قوله تعالی:((فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَهَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ))(۲).

قال القمی رحمه الله: «اخبرنا احمد بن ادریس:... عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله تعالی((فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا))قال: قم فی الصلاه و لا تلتفت یمیناً و لا شمالاً»(۳).

قوله تعالی:((إِلا الْمُصَلِّینَ * الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلاتِهِمْ دَائِمُونَ))(۴).

قال القمی رحمه الله: «فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام ثم استثنی فقال:((الاّـ مصلین))فوصفهم باحسن اعمالهم((الذین هم علی صلاتهم دائمون))یقول: إذا فرض علی نفسه شیئاً من النوافل دام علیه»(۵).

قوله تعالی:((الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ))(۶).

قال القمی رحمه الله: «غضک بصرک فی صلواتک و اقبالک علیها»(۷).

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۵۷.

۲- . روم / ۳۰.

۳- . تفسیر قمی، ج۲، ص۱۳۲.

۴- . المعارج / ۲۲ و ۲۳.

۵- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۷۵.

۶- . مؤمنون / ۲.

۷- تفسیر القمی، ج۲، ص۶۴.

قوله تعالی:((الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ))(۱).

قال علی بن ابراهیم رحمه الله فی قوله:«یعنی الصحیح یصلی قائماً و المریض یصلی جالساً و علی جنوبهم یعنی مضطجعا یؤمی ایماءاً»(۲).

باب الصوم

قوله تعالی:((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ))(۳).

قال القمی رحمه الله: «فإنه حدثنی أبی عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن سفین بن عیینه عن الزهری عن علی بن الحسین علیه السلام قال: قال یوما یا زهری من أین جئت؟ قلت من المسجد قال فیم کنتم، قلت تذاکرنا أمر الصوم فاجتمع رأیی و رأی أصحابی أنه لیس من الصوم شیء واجب إلا صوم شهر رمضان، فقال یا زهری لیس کما قلتم الصوم علی أربعین وجها، فعشره أوجه منها واجبه کوجوب شهر رمضان و أربعه عشر وجها صاحبها فیها بالخیار إن شاء صام و إن شاء أفطر، و عشره أوجه منها حرام، و صوم الإذن علی ثلاثه أوجه، و صوم التأدیب و صوم الإباحه و صوم السفر و المرض،

۱- . آل عمران / ۱۹۱.

۲- . تفسیر قمی / ج ۱، ص۱۳۶.

۳- . مائده / صلی الله علیه و آله۵.

فقلت فسرهن لی جعلت فداک، فقال: أما الواجب فصوم شهر رمضان، و صیام شهرین متتابعین فیمن أفطر یوما من شهر رمضان متعمدا، و صیام شهرین متتابعین فی قتل الخطإ لمن لم یجد العتق واجب.قال الله:((وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ))(۱). و قوله((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ))(۲) و صیام شهرین متتابعین فی کفاره الظهار لمن لم یجد العتق واجب قال الله تعالی((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا))(۳) و صیام ثلاثه أیام فی کفاره الیمین واجب لمن لم یجد الإطعام قال الله تعالی((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ ذلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمانِكُمْ إِذا حَلَفْتُمْ))(۴).(۵)

و أما الصوم الحرام: فصوم یوم الفطر و یوم الأضحی و ثلاثه أیام التشریق و صوم یوم الشک أمرنا به و نهینا عنه أن یتفرد الرجل بصیامه فی الیوم الذی

یشک فیه الناس، قلت: فإن لم یکن صام من شعبان شیئاً کیف یصنع: قال: ینوی لیله الشک أنه صائم من شعبان، فإن کان من شهر رمضان أجزأ عنه و إن کان من شعبان لم یضره، فقلت و کیف یجزئ صوم تطوع من فریضه؟ فقال: لو أن رجلا صام شهر رمضان تطوعا و هو لا یعلم أنه شهر رمضان ثم علم بعد ذلک أجزأه عنه لأن الفرض إنما وقع علی الشهر بعینه، و صوم الوصال حرام، و صوم الصمت حرام و صوم نذر المعصیه حرام، و صوم الدهر حرام.

و أما الصوم الذی صاحبه فیه بالخیار فصوم یوم الجمعه و الخمیس و الإثنین، و صوم أیام البیض، و صوم سته أیام من شوال بعد شهر رمضان، و صوم یوم عرفه، و صوم یوم عاشوراء کل ذلک صاحبه فیه بالخیار إن شاء صام و إن شاء ترک.(۶)

۱- . نساء / صلی الله علیه و آله۲.

۲- . نساء / صلی الله علیه و آله۲.

۳- . مجادله / ۴.

۴- . مائده / ۸۹.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۱۹۲.

۶- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۱۹۴.

و أما صوم الإذن فإن المرأه لا تصوم تطوعا إلا بإذن زوجها، و العبد لا يصوم تطوعا إلا بإذن سيده و الضيف لا يصوم تطوعا إلا بإذن صاحبه، قال رسول الله صلى الله عليه وآله من نزل على قوم فلا يصوم إلا بإذنهم.

أما صوم التأديب فالصبى يؤمر بالصوم إذا راهق تأديبا و ليس بفرض، و كذلك من أفطر أول النهار ثم عوفى بقيه يومه أمر بالإمساك بقيه يومه تأديبا و ليس بفرض، و كذلك المسافر إذا أكل من أول النهار ثم دخل مصره أمر بالإمساك بقيه يومه تأديباً و ليس بفرض.

فأما صوم الإباحه فمن أكل أو شرب ناسيا أو تقيا أو قاء من غير تعمد فقد أباح الله له ذلك و أجزأ عنه صومه.

و أما صوم السفر و المرض فإن العامه اختلفت فى ذلك، فقال قوم يصوم و قال قوم إن شاء صام و إن شاء أفطر و قال قوم لا يصوم.

و أما نحن فنقول يفطر فى الحالتين جميعاً فإن صام فى السفر أو فى حال المرض فهو عاص و عليه القضاء و ذلك لأن الله يقول((فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ))(۱).(۲)

۱- . بقره / ۱۸۴.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۱۹۴.

باب الزكاه

قوله تعالى:((الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكَاهَ وَهُمْ بِالآخِرَهِ هُمْ كَافِرُونَ))(۱)

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ))و هم الذین أقروا بالإسلام

و أشرکوا بالأعمال و هو قوله:((وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ))(۲) یعنی بالأعمال إذا أمروا بأمر عملوا خلاف ما قال الله فسماهم الله مشرکین ثم قال:((الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ كافِرُونَ))یعنی من لمیدفع الزکاه فهو کافر.(۳)

أخبرنـا أحمـد بن إدریس عن أحمـد بن محمـد عن ابن محبوب عن أبی جمیـل عن أبان بن تغلب قال: قال لی أبو عبـد الله علیه السـلام یا أبان أ ترى أن الله عزّ وجلّ طلب من المشـرکین زکاه أموالهم و هم یشـرکون به حیث یقول:((وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ كافِرُونَ))قلت له: کیف ذلک جعلت فـداک فسّره لی؟ فقال: «ویل للمشـرکین الذین أشـرکوا بالإمـام الأول و هم بالأئمه الآخرین کـافرون». یـا أبـان إنما دعا الله العباد إلی الإیمان به فإذا آمنوا بالله و برسوله افترض علیهم الفرائض.(۴)

قوله تعالی:((وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُو عِنْدَ اللهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ))(۵)

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللهِ))فإنه حـدثنی أبی عن القاسم بن محمـد عن سـلیمان بن داود المنقری عن حفص بن غیاث قال: قال أبو عبـد الله علیه السـلام الربا رباءان: أحـدهما حلال و الآخر حرام فأما الحلال فهو أن یقرض الرجل أخاه قرضا طمعا أنیزیـده و یعوضه بأکثر مما یأخـذه بلا شـرط بینهما فإن أعطاه أکثر مما أخذه علی غیر شرط بینهما فهو مباح له و لیس له عند الله ثواب فیما أقرضه»(۶).

۱- . فصلت / ۷.

۲- . یوسف / ۱۰۶.

۳- . تفسیر قمی، ج۲، ص۲ ۳۳.

۴- . تفسیر القمی، ج۲، ص۲۳۴.

۵- . روم / ۳۹.

۶- . تفسیرقمی، ج۲، ص۱۳۶.

و هو قوله تعـالى:((فَلا يَرْبُوا عِنْدَ اللهِ))و أما الربا الحرام فالرجل يقرض قرضا و يشترط أن يرد أكثر مما أخـذه فهـذا هو الحرام و قوله تعالى: (وَ ما آتَيْتُمْ مِنْ زَكاةٍ تُرِيـدُونَ وَجْهَ اللهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُضْـعِفُونَ) أى ما بررتم به إخوانكم و أقرضـتموهم لا طمعاً فى زياده.

و قال الصادق عليه السـلام على باب الجنه مكتوب القرض بثمانيه عشرةً و الصدقه بعشرةٍ ثم ذكر عز و جل عظيم قدرته و تفضله على خلقه.(١)

قوله تعالى:((إِنْ تُبْـدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِىَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَـيِّئَاتِكُمْ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ))(٢).

قال القمى رحمه الله:«الزكاه المفروضه تخرج علانيه و تدفع علانيه و بعد ذلك

غير الزكاه ان دفعته سراً فهو افضل»(٣).

قوله تعالى:((الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكَاهَ وَهُمْ بِالآخِرَهِ هُمْ كَافِرُونَ))(۴).

قال القمى رحمه الله:«يعنى من لم يدفع الزكاه فهو كافر»(۵).

باب الحج

قوله تعالى:((إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّهَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ))(۶)

١- . تفسير القمى، ج٢، ص١٣۶.

٢- . بقره / ٢٧١.

٣- . تفسير القمى، ج١، ص١٠٠.

۴- . فصلت / ٧.

۵- . تفسير القمى، ج٢، ص٢٣٣.

۶- . آل عمران / صلى الله عليه و آله۶.

قال القمی رحمه الله: «و قوله((إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّهَ))قال: معنی بکه إن الناس یبک بعضهم بعضا فی الزحام و قوله:((وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً))فإنه حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن حفص بن البختری عن أبی عبد الله علیه السلام فی الرجل یجنی الجنایه فی غیر الحرم ثم یلجأ إلی الحرم قال: لا یقام علیه الحد و لا یکلم و لا یسقی و لا یطعم و لا یباع منه، إذا فعل ذلک به یوشک أن یخرج فیقام علیه الحد و إذا جنی فی الحرم جنایه أقیم علیه الحد فی الحرم لأنه لم یر للحرم حرمه و قوله تعالی:((وَ لِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ))أی من ترک الحج و هو مستطیع فقد کفر، و الاستطاعه هی القوه و الزاد و الراحله»(۱).

قوله تعالی:((وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ))(۲).

قال القمی رحمه الله: «و أما قوله تعالی:((وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ))يقول: الإبل المهزوله و قرئ (یأتون من کل فج عمیق) قال و لما فرغ إبراهیم من بناء البیت أمره الله أن یؤذن فی الناس بالحج فقال: یا رب و ما یبلغ صوتی فقال الله: أذن علیک الأذان و علی البلاغ و ارتفع علی المقام و هو یومئذ ملصق بالبیت فارتفع المقام حتی کان أطول من الجبال فنادی و أدخل إصبعیه فی أذنیه و أقبل بوجهه شرقا و غربا یقول: أیها الناس: کتب علیکم الحج إلی البیت العتیق فأجیبوا ربکم فأجابوه من تحت البحور السبعه و من بین المشرق و المغرب إلی منقطع التراب من أطراف الأرض کلها و من أصلاب الرجال و أرحام النساء بالتلبیه لبیک اللهم لبیک أ و لا ترونهم یأتون یلبون فمن حج من یومئذ إلی یوم القیامه فهم ممن

استجاب لله و ذلک قوله((فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ))(۳) یعنی نداء إبراهیم علی المقام بالحج»(۴).

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۱۶.

۲- . حج / ۲۷.

۳- . آل عمران / صلی الله علیه و آله۷.

۴- . تفسیر قمی، ج۲، ص۵۸.

و قوله تعالی:((وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَهَ لِلهِ فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَلا تَحْلِقُوا رُءُوسَکَمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ))(۱)

قال القمی رحمه الله: «و قوله((وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ لِلهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ بِهِ أَذیً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَهٌ مِنْ صِیام أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُک))فإنه إذا عقد الرجل الإحرام بالتمتع بالعمره إلی الحج و أحرم ثم أصابته غله فی طریقه قبل أنیبلغ إلی مکه و لا یستطیع أن یمضی، فإنه یقیم فی مکانه الذی حوصر فیه و یبعث من عنده هدیاً إن کان غنیاً فبدنه و إن کان بین ذلک فبقره و إن کان فقیراً فشاه، لابد منها و لا یزال مقیماً علی إحرامه، و إن کان فی رأسه وجع أو قروح حلق شعره و أحل و لبس ثیابه و یفدی فأما أن یصوم سته أیام أو یتصدق علی عشره مساکین أو نسک و هو الدم یعنی ذبح شاه، فمن تمتع بالعمره إلی الحج فعلیه أن یشترط عند الإحرام فیقول: (اللهم إنی أرید التمتع بالعمره إلی الحج علی کتابک و سنه نبیک فإن عاقنی عائق أو حبسنی حابس فحلنی حیث حبستنی بقدرتک التی قدرت علی) ثم یلبی من المیقات الذی وقته رسول الله صلی الله علیه وآله فیلبی و یقول (لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک إن الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک حجه [بحجه] بعمره تمامها و بلاغها علیک)

فإذا دخل مکه و نظر إلی أبیات مکه قطع التلبیه و طاف بالبیت سبعه أشواط، و صلی عند مقام إبراهیم رکعتین و سعی بین الصفا و المروه سبعه أشواط ثم یحل و یتمتع بالثیاب و النساء و الطیب ص:۳۵۳

۱- . بقره / ۱۹۶.

و يقيم على الحج إلى يوم الترويه فإذا كان يوم الترويه أحرم عند زوال الشمس من عند المقام بالحج ثم خرج ملبيا إلى منى فلا يزال ملبيا إلى يوم عرفه عند زوال الشمس، فإذا زالت الشمس يوم عرفه قطع التلبيه و يقف بعرفات فى الدعاء و التكبير و التهليل و التحميد، فإذا غابت الشمس رجع إلى المزدلفه فبات بها فإذا أصبح قام بالمشعر الحرام و دعا و هلل الله و سبحه و كبره ثم ازدلف منها إلى منى و رمى الجمار و ذبح و حلق، إن كان غنيا فعليه بدنه و إن كان بين ذلك فعليه بقره و إن كان فقيرا فعليه شاه، فمن لم يجد ذلك فعليه أن يصوم ثلاثه أيام بمكه فإذا رجع إلى منزله صام سبعه أيام فتقوم هذه الأيام العشره مقام الهدى الذى كان عليه و هو قوله تعالى:((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَهِ أَيّامٍ فِى الْحَجِّ وَ سَبْعَهٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَهٌ كامِلَهٌ))و ذلك لمن ليس هو مقيم بمكه و لا من أهل مكه، أما أهل مكه و

من كان حول مكه على ثمانيه و أربعين ميلا فليست لهم متعه و إنما يفردون الحج لقوله تعالى:((ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِى الْمَسْجِدِ الْحَرامِ))و أما قوله تعالى:((فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِى الْحَجِّ))فالرفث الجماع، و الفسوق الكذب، و الجدال الخصومه، و هى قول «لا و الله و بلى و الله» و قوله تعالى:((فَاذْكُرُوا اللهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً))قال: كانت العرب إذا وقفوا بالمشعر يتفاخرون بآبائهم فيقولون: لا و أبيك لا و أبى و أمر الله أن يقولوا لا و الله و بلى و الله»(۱).

قوله تعالى:((إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَهَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ))(۲).

۱- . تفسیر القمی، ج۱ ص ۷۸.

۲- . بقره / ۱۵۸.

قال القمی رحمه الله: «و قوله((إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما))فإن قریشاً کانت وضعت أصنامهم بین الصفا و المروه و کانوا یتمسحون بها إذا سعوا فلما کان من أمر رسول الله صلی الله علیه و آله، ما کان فی غزاه الحدیبیه و صده عن البیت و شرطوا له أنیخلوا له البیت فی عام قابل حتی یقضی عمرته ثلاثه أیام ثم یخرج عنها فلما کان عمره القضاء فی سنه سبع من الهجره دخل مکه و قال لقریش: ارفعوا أصنامکم من بین الصفا و المروه حتی أسعی، فرفعوها فسعی رسول الله صلی الله علیه وآله بین الصفا و المروه و قد رفعت الأصنام، و بقی رجل من المسلمین من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله لم یطف فلما فرغ رسول الله صلی الله علیه وآله من الطواف ردت قریش الأصنام بین الصفا و المروه فجاء الرجل الذی لمیسع إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: قد ردت قریش الأصنام بین الصفا و المروه و لم أسع فأنزل الله عز و جل:((إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما))و الأصنام فیهما و قوله تعالی:((أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ))قال: کل من قد لعنه الله من الجن و الإنس یلعنهم.(۱)

قوله تعالی:((وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَیْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ کَذَلِکَ سَخَّرْنَاهَا لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ))(۲).

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی((وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ))قال:تعظیم البدن و جودتها و قوله تعالی: ((لَکُمْ فِیها مَنافِعُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی))قال: البدن یرکبها المحرم من موضعه الذی یحرم فیه غیر مضر بها و لامعنف علیها و إن کان لها لبن یشرب من لبنها إلی یوم النحر و هو قوله

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۷۳.

۲- . حج / ۳۶.

تعالى:((فَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْها صَوافَّ))قال: تنحر قائمه((فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها))أى وقعت على الأرض((فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ))قال: القانع الـذى يسأل فيعطيه، و المعتر الـذى يعتريك فلا يسأل و قوله تعالى:((لَنْ يَنالَ اللهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنـالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ))أى لاـ يبلغ مـا يتقرب به إلى الله و لاـ نحرهـا إذا لم يتق الله و إنمـا يتقبل الله نحرها من المتقين و قوله تعالى: ((لِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلى ما هَداكُمْ))قال: التكبير أيام التشريق فى الصـلاه بمنى فى عقيب خمس عشره صلاه و فى الأمصار عقيب عشر صلوات»(۱).

باب الجهاد

قوله تعـالى:((كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَـى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَـى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَـرٌّ لَكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ))(۲).

قال القمى رحمه الله: «و قوله((كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ))نزلت بالمـدينه و نسـخت آيه((كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ))(۳) التى نزلت بمكه»(۴).

قوله تعالى:((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ))(۵).

قـال القمى رحمه الله: «و قوله((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ))قال: انما نزلت((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ))لان النبى صـلى الله عليه وآله و السـلم لم يجاهد المنافقين بالسـيف قال: حدثنى ابى عن ابن ابى عمير عن ابى بصـير عن ابى جعفر عليه السلام قال: جاهد الكفار و المنافقين بالزام الفرائض»(۶).

۱- . التفسير القمى، ج۱، ص۵۹.

۲- . بقره / ۲۱۶.

۳- . نساء / ۷۷.

۴- . تفسير قمى، ج۱، ص ۸۰.

۵- . توبه / ۷۳.

۶- . تفسير القمى، ج۱، ص ۳۰۰.

قوله تعالی:((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ))(۱).

قال القمی رحمه الله: «قال يجب على كل قوم ان يقاتلوا الـذين من يليهم ممن يقرب من بلادهم من الكفار و لا يجوزوا ذلك الموضع و الغلظه ای غلظوا لهم القول و القتل»(۲).

قوله تعالی:((قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما

حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ))(۳).

قال القمی رحمه الله: «قوله((قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ...))_ الی اخر آیه _ حدثنا محمد بن عمير و قال: حدثنی إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علی بن مهزيار عن إسماعيل بن سهل عن حماد بن عيسى عن حريز عن زراره قال: قلت لأبی عبد الله عليه السلام ما حد الجزيه على أهل الكتاب و هل عليهم فی ذلك شیء يوصف لاينبغی أن يجوز إلى غيره؟ فقال: ذلك إلى الإمام يأخذ من كل إنسان منهم ما شاء على قدر ماله ما يطيق إنما هم قوم فدوا أنفسهم من أن يستعبدوا أو يقتلوا فالجزيه تؤخذ منهم ما يطيقون له أن يؤخذ منهم بها حتى يسلموا فإن الله قال:((حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ))[قلت] و كيف يكون صاغرا و هو لا يكترث لما يؤخذ منه [قال] لا حتى يجد ذلاً لما أخذ منه فيتألم لذلك فيسلم»(۴).

ص:۳۵۷

۱- . توبه / ۱۲۳.

۲- . التفسير القمی، ج۱، ص۳۰۷.

۳- . توبه / ۲۹.

۴- . تفسير القمی، ج۱، ص۲۸۸.

قوله تعالی:((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ))(۱).

قال القمی رحمه الله: «کان الحکم فی أول النبوه فی أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله أن الرجل الواحد وجب علیه أن یقاتل عشره من الکفار، فإن هرب منهم فهو الفار من الزحف و المائه یقاتلون ألفاً ثم علم الله أن فیهم ضعفاً لا یقدرون علی ذلک فأنزل الله تعالی:((الْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ))ففرض الله علیهم أن یقاتل رجل من المؤمنین رجلین من الکفار فإن فر منهما فهو الفار من الزحف، فإن کانوا ثلاثه من الکفار و واحد من المسلمین ففر المسلم منهم فلیس هو الفار من الزحف»(۲).

قوله تعالی:((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ))(۳).

۱- . انفال / ۶۵.

۲- . التفسیر القمی، ج۱، ص۲۷۸.

۳- . ممتحنه / ۱۰.

و قـال على بن ابراهيم:«إذا لحقت امرأه من المشـركين بالمسـلمين تمتحن بأن تحلف بالله أنه لم يحملها على اللحوق بالمسـلمين بغضها لزوجها الكافر و لا حبها لأحد من المسلمين و إنما حملها على ذلك الإسلام، و إذا حلفت على ذلك

قبـل إسـلامها. ثم قـال الله عز و جـل:((فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنـاتٍ فَلاـ تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لاـهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُمْ مـا أَنْفَقُوا))يعنى يرد المسـلم على زوجها الكافر صـداقها ثم يتزوجها المسـلم و هو قوله:((وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ))»(۱).

باب النكاح و الطلاق

قوله تعالى:((الزَّانِی لا یَنْکِحُ إلا زَانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَالزَّانِیَهُ لا یَنْکِحُهَا إِلا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ))(۲).

قال القمی رحمه الله: «ثم حرم الله عز و جل نکاح الزوانی فقال:((الزَّانِی لایَنْکِحُ إِلَّا زانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَ الزَّانِیَهُ لا یَنْکِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ))و هو رد علی من یسـتحل التمتع بالزوانی و التزویج بهن و هن المشـهورات المعروفات فی الـدنیا لاـ یقـدر الرجـل علی تحصـینهن، و نزلت هـذه الآیه فی نساء مکه کن مسـتعلنات بالزنا ساره و حنتمه و الرباب کن یغنین بهجاء رسول الله صلی الله علیه وآله فحرم الله نکاحهن، و جرت بعدهن فی النساء من أمثالهن(۳).

قـوله تعـالی:((الْیَـوْمَ أُحِـلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَـاتُ وَطَعَـامُ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَـابَ حِـلٌّ لَکُمْ وَطَعَـامُکُمْ حِـلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَـنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَـاتِ وَالْمُحْصَـنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَـابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِـنِینَ غَیْرَ مُسَـافِحِینَ وَلا مُتَّخِـذِی أَخْـدَانٍ وَمَنْ یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ))(۴).

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۴۳.

۲- . نور / ۳.

۳- . تفسیر القمی، ج۲،ص ۷۱.

۴- . مائده / ۵.

قـال القمی رحمه الله:«فقـد احـل الله نکـاح اهـل الکتـاب بعـد تحریمه فی قـوله فی سوره البقره:((وَلاـ تَنْکِحُوا الْمُشْـرِکَاتِ حَـتَّی یُؤْمِنَّ))(۱) وانمـا یحل نکاح اهل الکتاب الـذین یؤدون الجزیه علی ما یجب فاما اذا کانوا فی دار الشـرک و لم یؤدوا الجزیه لم یحل مناکحتهم...»(۲).

قوله تعـالی:((الطَّلاـقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْـرِیحٌ بِإِحْسَانٍ وَلا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُـذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَـیْئًا إِلا أَنْ یَخَافَا أَلا یُقِیمَا حُـدُودَ اللهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا یُقِیمَا حُـدُودَ اللهِ فَلا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیمَا افْتَـدَتْ بِهِ تِلْکَ حُـدُودُ اللهِ فَلا تَعْتَـدُوهَا وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ))(۳).

قـال القمی رحمه الله: و قوله تعـالی:((الطَّلاـقُ مَرَّتـانِ فَإِمْسـاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْـرِیحٌ بِإِحْسـانٍ))قال: فی الثالثه و هو طلاق السـنه، حدثنی ابی عن ابی عبدالله علیه السلام: قال سألته عن طلاق السنه قال: هو أن یطلق الرجل المرأه علی طهر من غیر جماع بشهاده شاهـدین عـدلین ثم یترکهـا حتی تعتـد ثلاـثه قروء فإذا مضت ثلاثه قروء فقـد بانت منه بواحـده، و حلت للأزواج و کان زوجها خاطباً من الخطاب إن شاءت تزوجته و إن شاءت لم تفعل فإن تزوجها بمهر جدیـد کانت عنـده بثنتین باقیتین و مضت بواحـده، فإن هو طلقها واحـده علی طهر بشـهود ثم راجعها و واقعها ثم انتظر بشـهاده شاهدین ثم ترکها حتی تمضـی أقراؤها الثلاثه، فإذا مضت أقراؤهـا الثلاـثه قبل أن یراجعها فقـد بانت منه بثنتین و قـد ملکت أمرها و حلت للأزواج و کان زوجها خاطباً من الخطاب فإن شاءت تزوجته و إن شاءت لم تفعل، و إن هو تزوجها تزویجاً جدیـداً بمهر جدید کانت عنده بواحده باقیه و قد مضت ثنتان فإن أراد أن یطلقها ص:۳۶۰

۱- . بقره / ۲۲۱.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۷۱.

۳- . بقره / ۲۲۹.

طلاقاً لا تحل له حتی تنکح زوجاً غیره ترکها حتی إذا حاضت و طهرت أشهد علی طلاقها تطلیقه واحده، و لا تحل له حتی تنکح زوجا غیره(۱).

فأما طلاق الرجعه، فإنه یدعها حتی تحیض و تطهر ثم یطلقها بشهاده شاهدین ثم یراجعها و یواقعها ثم ینتظر بها الطهر، فإن حاضت و طهرت أشهد شاهدین علی تطلیقه أخری ثم یراجعها و یواقعها ثم ینتظر بها الطهر فإن حاضت و طهرت أشهد شاهدین علی التطلیقه الثالثه کل تطلیقه علی طهر بمراجعه، و لا تحل له حتی تنکح زوجاً غیره و علیها أن تعتد ثلاثه أقرؤ من یوم طلقها التطلیقه الثالثه لدنس النکاح، و هما یتوارثان ما دامت فی العده... قوله((الطَّلاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ وَلا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئًا إِلا أَنْ یَخَافَا أَلا یُقِیمَا حُدُودَ اللهِ))فان هذه الایه نزلت فی الخلع، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: الخلع لا یکون الا ان تقول المرأه لزوجها لا ابرلک قسماً و لأ خرجن بغیر اِذنک و لأوطین فراشک غیرک و لا اغتسل لک من جنابه، او تقول: لا أطیع لک أمراً او تطلقنی، فاذا قالت ذلک فقد حل له ان یاخذ منها جمیع ما اعطاها و کل ما قدر علیه مما تعطیه من مالها، فاذا تراضیاً علی ذلک طلقها علی طهر بشهود فقد بانت منه بواحده... و قال لا رجعه للزوج علی المختلعه و لا المبادره الا ان یبدوا للمرأه فیرد علیها ما اخذ منها»(۲).

۱- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۸۳.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۸۳-۸۴.

قوله تعالی:((یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهًا وَ لاتَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ إِلا أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَیَجْعَلَ اللهُ فِیهِ

خَیْرًا کَثِیرًا))(۱).

قال القمی رحمه الله: «و قوله:((یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرْهًا وَلا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ))قال لا یحل للرجل اذا نکح امراه و لم یردها و کرهها ان لا یطلقها اذا لم یجبر علیها و یعضلها ای یحبسها و یقول: لها حتی تؤدی ما اخذت متی فتری الله عن ذلک((إِلا أَنْ یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ))و هو ما وضعناه فی الخلع فان قالت له ما تقول المختلعه، یجوز له ان یأخذ منها ما اعطاها و ما فضل. و فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی:((یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً))قال: فإنه کان فی الجاهلیه فی أول ما أسلموا من قبائل العرب إذا مات حمیم الرجل و له امرأه ألقی الرجل ثوبه علیها فورث نکاحها بصداق حمیمه الذی کان أصدقها فکان یرث نکاحها کما یرث ماله، فلما مات أبو قیس بن الأسلب ألقی محصن بن أبی قیس ثوبه علی امرأه أبیه و هی کبیثه بنت معمر بن معبد فورث نکاحها ثم ترکها لایدخل بها و لا ینفق علیها فأتت رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت: یا رسول الله مات أبو قیس بن الأسلب فورث ابنه محصن نکاحی، فلا یدخل علی و لا ینفق علی و لا یخلی سبیلی فألحق بأهلی، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ارجعی إلی بیتک فإن یحدث الله فی شأنک شیئا أعلمتک به، فنزل:((وَ لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ مِنَ النِّساءِ إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ ساءَ سَبِیلًا))فلحقت بأهلها و کانت نساء فی المدینه قد ورث نکاحهن کما ورث نکاح کبیثه غیر انه ورثهن عن الابناء، فانزل الله:((یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً...))(۲).

قوله تعالی:((وَلا تَنْکِحُوا مَا نَکَحَ آبَاؤُکُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ کَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِیلا))(۳).

ص:۳۶۲

۱- . نساء / ۱۹.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۴۲.

۳- . نساء / ۲۲.

قال على بن ابراهيم«فى قوله:((وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ إِلَّا ما قَدْ سَلَفَ))فإن العرب كانوا ينكحون نساء آبائهم فكان إذا كان للرجل أولاد كثيرهِ و له أهل و لم تكن أمهم، أدعى كل واحد فيها فحرم الله مناكحتهم و له أهل ثم قال:((حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ))الآيه فإن هذه المحرمات بنفسها هى محرمه و ما فوقها إلى أقصاها و كذلك البنت و الأخت، و أما التى هى محرمه بنفسها و بنتها حلال فالعمه و الخاله هى محرمه بنفسها و بنتها حلال و أمهات النساء أمها محرمه و

بنتها حلال إذا ماتت ابنتها الأولى التى هى امرأته أو طلقها»(۱).

و أما قوله تعالى:((وَ رَبائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ))فالخوارج زعمت أن الرجل إذا كانت لأهله بنت و لم يربها و لم تكن فى حجره حلت له لقول الله تعالى:((وَ... اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ))قال الصادق عليه السلام: لا تحل له((وَحَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ))يعنى امرأه الولد، و قوله:((وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلَّا ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ))يعنى أمه الرجل إذا كان قد زوجها من عبده ثم أراد نكاحها فرق بينهما و استبرأ رحمها بحيضه أو حيضتين فإذا استبرأ رحمها حل له أن ينكحها و قوله((كِتابَ اللهِ عَلَيْكُمْ))يعنى حجه الله عليكم فيما يقول:((وَأُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ))يعنى يتزوج بمحصنه غير زانيه مسافحه، قوله (فمن استمتعتم به منهن) قال الصادق عليه السلام:((فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ ــ الى اجل مسمى ــ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً))قال الصادق عليه السلام: فهذه الايه دليل على المتعه

۱- . تفسير قمى، ج ۱، ص ۱۴۲.

و قوله:((وَمَنْ لَمْ يَسْـتَطِعْ مِنْكَمْ طَوْلا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكَمْ مِنْ فَتَيَاتِكَمُ الْمُؤْمِنَاتِ))قال: و من لم يستطع انينكح الحره فالإما،بإذن اصحابهن((وَاللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ))قال: غير خديعه و لافسق و لا فجور و قوله تعالى:((وَلا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ))أى لا يتخذها صديقه و قوله تعالى:((فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَهٍ ــ مبيته ــ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ))يعنى به العبيد و الإماء إذا زنيا ضربا نصف الحد، فمن عاد فمثل ذلك حتى يفعلوا ذلک ثمانى مرات ففى الثامنه يقتلون»(۱).

قوله تعالى:((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلا يَخْرُجْنَ إِلا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَهٍ مُبَيِّنَهٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرِى لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا))(۲).

قال القمى رحمه الله: (و اما قوله:((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ))قال: المخاطبه للنبى صلى الله عليه وآله و المعنى للناس،و هو ما قال الصادق عليه السلام: إن الله بعث نبيه صلى الله عليه وآله بإياک أعنى و اسمعى يا جاره. و عن الصادق عليه السلام فى قوله:((فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ))و العده الطهر من الحيض((وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ))و ذلک أن تدعها حتى تحيض و هو قوله:((و اللاتى يئس من المحيض من نسائكم ان ارتبتم فعدتهن ثلاثه اشهر و اللاتى لم يحضن))فعدتهن ايضاً ثلاثه اشهر (و اولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن) و اما قوله((و ان كن

۱- . تفسير القمى، ج۱، ص۱۴۳ و ۱۴۴.

۲- . طلاق / ۱.

اولات حمل فانفقوا عليهن حتى يضعن حملهن فان ارضعن لكم فاتوهن اجورهن _ الى قوله _ و ان تعاسرتم))يقول: ان ترضى المرأه فترضع الولد و ان لم يرض الرجل ان يكون ولدها عندها يقول (فسترضع له اخرى لينفق ذوسعه من سعته و من قدر عليه رزقه فلينفق مما اتاه الله) و قال على بن ابراهيم«فى قوله تعالى:((وَ اتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللهِ))قال: لا يحل لرجل أنيخرج امرأته إذا طلقها و كان له عليها رجعه من بيته و هى أيضا لا يحل لها أنتخرج من بيته((إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ))و معنى الفاحشه أن تزنى أو تشرف على الرجال و من الفاحشه أيضا السلاطه. على زوجها فإن فعلت شيئا من ذلک حل له أن يخرجها قوله تعالى:((لا تَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً))قال: لعله أن يبدو لزوجها فى الطلاق فيراجعها قوله تعالى:((فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ))يعنى إذا انقضت عدتها إما أن يراجعها و إما أن يفارقها يطلقها و يمتعها على الموسع قدره و على المقتر قدره. قوله تعالى:((وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ))معطوف على قوله تعالى:((إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ _ الى قوله _ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ)) قوله تعالى:((وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ))قال: المطلقه الحامل أجلها أن تضع ما فى بطنها إن وضعت يوم طلقها تتزوج إذا طهرت و إن لم تضع ما فى بطنها إلى تسعه أشهر لم تبرأ إلى أن تضع. قوله تعالى:((أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ)) قال: المطلقه التى للزوج عليها رجعه لها عليه سكنى و نفقه ما دامت فى العده، فإن كانت حاملا ينفق عليها حتى تضع حملها»(۱).

قوله تعالى:((وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللاتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ))(۲).

۱- . تفسير القمى، ج۲، ص۳۵۷-۳۵۸.

۲- . نور / ۶۰.

قال القمی رحمه الله: «((و القواعد من النساء الاتی لا یرجون نکاحاً فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجت بزنیه))قال: نزلت فی العجائز الاتی قد یئسن من المحیض و التزویج ان یضعن الثیاب، ثم قال:((وَأَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ))ای لا یظهرن للرجال»(۱).

قوله تعالی:((وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلا تُمْسِکُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ یَفْعَلْ ذَلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلا تَتَّخِذُوا آیَاتِ اللهِ هُزُوًا وَاذْکُرُوا نِعْمَهَ اللهِ عَلَیْکُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ

الْکِتَابِ وَالْحِکْمَهِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ))(۲).

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلا تُمْسِکُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا))قال: اذا طلقها لایجوز له ان یراجعها ان لم یردها فیضربها و هو قوله تعالی:((وَلا تُمْسِکُوهُنَّ ضِرَارًا))ای لاتحبسوهن و اما قوله تعالی:((إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا))قال: إذا طلقها لایجوز له أن یراجعها إن لم یردها فیضر بها و هو قوله تعالی:((وَلا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً))أی لاتحبسوهن و أما قوله تعالی:((وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ یَنْکِحْنَ أَزْواجَهُنَّ إِذا تَراضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ))یعنی إذا رضیت المرأه بالتزویج الحلال و قوله تعالی:((وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَهَ وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ))یعنی إذا مات الرجل و ترک ولداً رضیعاً لا ینبغی للوارث أن یضر بنفقه المولود، بل ینبغی له أن یحزی علیه بالمعروف و قوله ص:۳۶۶

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۸۴.

۲- . بقره / ۲۳۱.

تعالی:((لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ))فانه حدثنی ابی... عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا ینبغی للرجل أن یمتنع من جماع المرأه فیضار بها إذا کان لها ولد مرضع، و یقول لها لا أقربک فإنی أخاف علیک الحبل فتقتلین ولدی و کذا المرأه لا یحل لها أن تمتنع عن الرجل، فتقول إنی أخاف أن أحبل فأقتل ولدی فهذه المضاره فی الجماع علی الرجل و المرأه...»

و قوله تعالی:((وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ))لا تضار المرأه التی لها ولد و قد توفی زوجها فلا یحل للوارث أن یضار أم الولد فی النفقه فیضیق علیها، و قوله تعالی:((فَإِنْ أَرادا فِصالًا عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما))یعنی إذا اصطلحت الأم و الوارث فیقول خذی الولد و اذهبی به حیث شئت. و قوله تعالی:((وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَهِ النِّساءِ أَوْ أَکْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِکُمْ))فهو أن یقول الرجل للمرأه فی العده إذا توفی عنها زوجها لا تحدثی حدثاً و لا یصرح لها النکاح و التزویج، فنهی الله عز و جل عن ذلک و السر فی النکاح، و قال:((لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفاً))و قال: من السر أیضا أن یقول الرجل فی عده المرأه للمرأه موعدک بیت فلان و قوله:((وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَهَ النِّکاحِ حَتَّی یَبْلُغَ الْکِتابُ أَجَلَهُ))أی تعتد و تبلغ الذی فی الکتاب أجله أربعه أشهر و عشراً و

أما قوله تعالى:((لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً))فهو أنيطلق الرجل المرأه التى قد تزوجها و لم يدخل بها و لم يسم لها صداقاً، فعليه، إذا طلقها أن يمتعها على قدر حاله كما قال الله عزّ و جلّ:((عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ))فالموسع يمتع بالأمه و الدراهم و الثوب على قدر سعته و المقتر يمتع بالخمار و ما يقدر

عليه، و إن تزوج بها و قد سمى لها الصداق و لم يدخل بها فعليه نصف المهر قوله تعالى:((إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ))و هو الولى و الأب، و لا يعفوان إلا بأمرها و هو قوله تعالى:((وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ))و تتزوج من ساعتها و لا عده عليها و العده على اثنين و عشرين وجهاً»(۱).

قوله تعالى:((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلا))(۲).

قال القمى رحمه الله:«أما قوله((يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَمِيلًا وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً))فإنه كان سبب نزولها أنه لما رجع رسول الله صلى الله عليه وآله من غزاه خيبر و أصاب كنز آل أبى الحقيق، قلن أزواجه أعطنا ما أصبت، فقال لهن رسول الله صلى الله عليه و آله: قسمته بين المسلمين على ما أمر الله فغضبن من ذلك و قلن لعلك ترى أنك إن طلقتنا أن لا نجد الأكفاء من قومنا يتزوجونا، فأنف الله لرسوله فأمره أن يعتزلهن، فاعتزلهن رسول الله صلى الله عليه و آله: فى مشربه أم إبراهيم تسعه و عشرين يوما، حتى حضن و طهرن ثم أنزل الله هذه الآيه و هى آيه التخيير فقال:((يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ-إلى قوله- أَجْراً عَظِيماً))فقامت أم سلمه و هى أول من قامت و قالت: قد اخترت الله و رسوله فقمن كلهن فعانقنه و قلن مثل ذلك، فأنزل الله تعالى:((تُرْجِى مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِى إِلَيْكَ مَنْ تَشاءُ))الآيه»(۳).

قال الصادق عليه السلام: من آوى فقد نكح و من أرجى فقد طلق و قوله((تُرْجِى مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِى إِلَيْكَ مَنْ تَشاءُ))مع هذه الآيه((يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ)).. الخ و قد اخترت عنها فى التأليف.

۱- . تفسير القمى، ج۱، ص۸۴-۸۶.

۲- . احزاب / ۲۸.

۳- . تفسير القمى، ج۲، ص۱۶۷.

ثم خاطب الله عز و جل نساء نبیه فقال:((یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین _ الی قوله _ نؤتها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزقاً کریماً))و فی روایه ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال: اجرها مرتین و العذاب ضعفین، کل هذا فی الاخره حیث یکون الاجریکون العذاب.

قال: سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز و جل((یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشه مبینه یضاعف لعا العذاب ضعفین))قال: الفاحشه: الخروج بالسیف».(۱)

قوله تعالی:((یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاءَ اللهُ عَلَیْکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالاتِکَ اللاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَهَا خَالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ لِکَیْلا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَکَانَ اللهُ غَفُورًا رَحِیمًا))(۲)

قال القمی رحمه الله: «خاطب الله نبیه صلی الله علیه وآله فقال:((یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفاءَ اللهُ عَلَیْکَ))یعنی من الغنیمه((وَ بَناتِ عَمِّکَ وَ بَناتِ عَمَّاتِکَ إلی قوله وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ))فإنه کان سبب نزولها أن امرأه من الأنصار أتت رسول الله صلی الله علیه وآله و قد تهیأت و تزینت فقالت: یا رسول الله صلی الله علیه وآله هل لک فی حاجه؟ فقد وهبت نفسی لک، فقالت لها عائشه: قبحک الله ما أنهمک للرجال؟ فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: مه یا عائشه فإنها رغبت فی رسول الله صلی الله علیه وآله إذ زهدتن فیه ثم قال: رحمک الله و رحمکم الله یا معاشر الأنصار نصرنی رجالکم و رغبت فی نساؤکم ارجعی رحمک الله فإنی أنتظر أمر الله فأنزل الله تعالی:((وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَها خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ))فلا تحل الهبه إلا لرسول الله صلی الله علیه و آله(۳).

۱- . همان.

۲- . احزاب / ۵۰.

۳- . تفسیر قمی، ج۲، ص۱۶۹.

قوله تعالى:((وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ وَلا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِى أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِى ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِى عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَهٌ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ))(١).

قال القمی رحمه الله «و قوله تعالی:((وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ))قال: و المطلقه تعتد ثلاثه قروء إن كانت تحيض قوله تعالى:((وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللهُ فِی أَرْحامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ))قال: لا يحل للمرأه أن تكتم حملها، أو حيضها أو طهرها، و قد فرض الله على النساء ثلاثه أشياء الطهر و الحيض و الحبل و قوله تعالى:((وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَهٌ))قال: حق الرجال على النساء أفضل من حق النساء على الرجال»(٢).

باب الظهار

قوله تعالى:((بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ * قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُكَ فِی

زَوْجِهَا وَتَشْتَكِی إِلَی اللهِ وَاللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ))(٣).

قال القمی رحمه الله: «كان سبب نزول هذه السوره أنه أول من ظاهر فی الإسلام كان رجلا يقال له أوس ص:٣٧٠

١- . بقره / ٢٢٨.

٢- . تفسير قمی، ج١، ص٨٢.

٣- . مجادله / ١.

بن الصامت من الأنصار و كان شيخاً كبيراً فغضب على أهله يوماً فقال لها أنت عليّ كظهر أمی، ثم ندم على ذلک، قال و کان الرجل فی الجاهليه إذا قال لأهله أنت عليّ كظهر أمی حرمت عليه آخر الأبد، و قال أوس لأهله يا خوله إنا كنا نحرم هذا فی الجاهليه و قد آتانا الله الإسلام فاذهبی إلی رسول الله صلى الله عليه وآله فسليه عن ذلک، فأتت خوله رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت بأبی أنت و أمی يا رسول الله إن أوس بن الصامت هو زوجی و أبو ولدی و ابن عمی فقال لی أنت عليّ كظهر أمی و كنا نحرم ذلک فی الجاهليه و قد أتانا الله بالإسلام بک»(۱).

حدثنا محمد بن أبی عبد الله عن الحسن بن محبوب عن أبی ولاد عن حمران عن أبی جعفر عليه السلام قال: إن امرأه من المسلمات أتت النبی صلى الله عليه و آله، فقالت يا رسول الله إن فلانا زوجی و قد نثرت له بطنی و أعنته على دنياه و آخرته و لم ير منی مكروها أشكوه إليک، فقال فيم تشكينه قالت إنه قال أنت علی حرام كظهر أمی و قد أخرجنی من منزلی فانظر فی أمری، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله ما أنزل الله تبارک و تعالى عليّ كتابا أقضی فيه بينک و بين زوجک و أنا أكره أن أكون من المتكلفين فجعلت تبكی و تشتكی ما بها إلى الله عز و جل و إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و انصرفت، قال فسمع الله تبارک و تعالى مجادلتها لرسول الله صلى الله عليه وآله فی زوجها و ما شكت إليه و أنزل الله فی ذلک قرآنا((بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَكِی إِلَى اللهِ وَ اللهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما- إلى قوله- وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ))قال: فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المرأه فأتته فقال لها جئينی بزوجک،

۱- . تفسير قمی، ج۲، ص۳۳۳.

فأتت به فقال: له أ قلت لامرأتک هـذه أنت علیّ حرام کظهر أمی فقال قـد قلت لها ذلک، فقال له رسول الله صـلی الله علیه وآله قد أنزل الله تبارک و تعالی فیک و فی امرأتک قرآنا و قرأ((بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قَدْ سَـمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ- إلی قوله- وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ))فضم إلیـک امرأتـک فإنـک قـد قلت منکرا من القول و زورا و قـد عفا الله عنک و غفر لک و لا تعـد قال فانصـرف الرجـل و هو نـادم علی مـا قـال لاـمرأته و کره الله عزوجـل ذلک للمؤمنین بعـد و أنزل الله تعالی((الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسـائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا))یعنی لما قال الرجل لامرأته أنت علیّ کظهر أمی، قال فمن قالها بعـد ما عفا الله و غفر للرجل الأول فإن علیه((فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا))یعنی مجامعتهما((ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِـیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ یعنی مِنْ قَبْلِ أَنْ

یَتَمَـاسَّا فَمَنْ لَمْ یَسْـتَطِعْ فَإِطْعـامُ سِتِّینَ مِسْـکِیناً))قال فجعل الله عقوبه من ظاهر بعـد النهی هـذا قال:((ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْـکَ حُـدُودُ اللهِ))قـال هـذا حـد الظهار قال حمران قال أبو جعفر علیه السـلام و لا یکون ظهار فی یمین و لا فی إضـرار و لا فی غضب و لا یکون ظهار إلا علی طهر من غیر جماع بشهاده شاهدین مسلمین»(۱).

باب الایلاء

قوله تعالی:((لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ))(۲).

قـال القمی رحمه الله: «فإنه حـدثنی أبی عن صـفوان بن مسـکان عن أبی بصـیر عن أبی عبـد الله علیه السـلام قال: الإیلاء هو أن یحلف الرجـل علی امرأته ألاـ یجامعهـا فـإن صبرت علیه فلهـا أن تصبر، فـإن رفعته إلی الإمام أنظره أربعه أشـهر ثم یقول له بعد ذلـک إمـا أن ترجع إلی المنـاکحه و إمـا أن تطلق و إلا حبسـتک أبـداً، و روی عن أمیرالمؤمنین علیه السـلام أنه بنی حظیره من قصب و جعـل فیهـا رجـل آلی من امرأته بعـد أربعه أشـهر و قـال له إمـا ترجـع إلی المنـاکحه أو أن تطلـق و إلاـ أحرقت علیک الحظیره»(۳).

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۳۳۳-۳۳۴.

۲- . بقره / ۲۲۶.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۸۲.

باب اللعان

قوله تعالى:((وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ))(١).

قال القمی رحمه الله: «فانها نزلت فی اللعان و کان سبب ذلک أنه لما رجع رسول الله صلی الله علیه وآله من غزوه تبوک جاءه عویمر بن ساعده العجلانی و کان من الأنصار فقال: یا رسول الله: إن امرأتی زنی بها شریک بن السمحا و هی منه حامل فأعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وآله فأعاد علیه القول، فأعرض عنه حتی فعل ذلک أربع مرات، فدخل رسول الله صلی الله علیه وآله منزله فنزلت علیه آیه اللعان، فخرج رسول الله صلی الله علیه وآله بالناس العصر و قال: لعویمر ائتنی بأهلک فقد أنزل الله فیکما قرآناً، فجاء إلیها، فقال لها رسول الله صلی الله علیه وآله یدعوک و کانت فی شرف من قومها فجاء معها جماعه

فلما دخلت المسجد قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعویمر تقدماً إلی المنبر و التعنا، قال: فکیف أصنع فقال تقدم و قل أشهد بالله إنی إذا لمن الصادقین فیما رمیتها به، قال فتقدم و قالها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: أعدها فأعادها ثم قال أعدها حتی فعل ذلک أربع مرات، فقال:((له فی الخامسه علیک لعنه الله إن کنت من الکاذبین))فیما رمیتها به فقال((وَ الْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كانَ مِنَ الْكاذِبِينَ))فیما رماها به ثم قال: رسول الله صلی الله علیه وآله أن اللعنه لموجبه إن کنت کاذباً ثم قال له تنّح فتنحی عنه، ثم قال لزوجته تشهدین کما شهد و إلا أقمت علیک حد الله، فنظرت فی وجوه قومها فقالت: لا أسود هذه الوجوه فی هذه العشیه، فتقدمت إلی المنبر و

ص:٣٧٣

١- . النور / ۶.

قالت: أشهد بالله أن عويمر بن ساعده من الكاذبين فيما رمانی به، فقال: لها رسول الله صلی الله علیه وآله أعیدیها فأعادتها حتی أعادتها أربع مرات فقال: لها رسول الله صلی الله علیه وآله اِلعنی نفسک فی الخامسه إن کان من الصادقین فیما رماک به فقالت: فی((الخامسه أَنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَیْها إِنْ کانَ مِنَ الصَّادِقِینَ))فیما رمانی به فقال: لها رسول الله صلی الله علیه وآله ویلک ویلک أنها موجبه إن کنت کاذبه ثم قال: رسول الله صلی الله علیه وآله لزوجها: اذهب فلا تحل لک أبدا قال: یا رسول الله فما لی الذی أعطیتها قال: إن کنت کاذبا فهو أبعد لک منه و إن کنت صادقا فهو لها بما استحللت من فرجها»(۱).

باب الأطعمه و الأشربه

قوله تعالی:((وَابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَلا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَبِداراً أَنْ یَکْبَرُوا وَمَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَمَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَکَفی بِاللهِ حَسِیباً))(۲).

قال القمی رحمه الله:«من کان فی یده مال الیتامی فلا یجوز له ان یعطیه حتی یبلغ النکاح فإذا احتلم وجب علیه الحدود و إقامه الفرائض و لا یکون مضیعاً و لاشارب الخمر و لا زانیاً فإذا انس منه الرشد دفع الیه الحال و اشهد علیه و ان کانوا لا یعلمون انه قد بلغ فأنه یمتحن بربح ابطه اونبت عانته فاذا کان ذلک فقد بلغ فیدفع الیه ماله اذا کان رشیداً و لا یجوز ان یحبس علیه ماله و یعلل انه لمیکبر و قوله((وَلا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَبِداراً أَنْ یَکْبَرُوا...))فان من کان فی یده مال یتیم و هو غنی فلا یحل له ان یأکل مال الیتیم و من کان فقیراً قد حبس نفسه علی ماله فله ان یأکل المعروف»(۳).

۱- . تفسیر القمی، ج۲، ص۷۳.

۲- . نساء / ۶.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۳۹.

قوله تعالى:((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا))(۱).

قال القمى رحمه الله:((لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ))يعنى الربا((إِلا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ))يعنى الشرى و البيع الحلال((وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ))قال: كان الرجل إذا خرج مع رسول الله صلى الله عليه وآله فى الغزو يحمل على العدو وحده من غيران يأمره رسول الله صلى الله عليه وآله فنهى الله ان يقتل نفسه من غير امر رسول الله صلى الله عليه و آله»(۲).

قوله تعالى:((حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَاأُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَهُ وَالنَّطِيحَهُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلّا مَاذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأزْلامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَهٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لإِثْمٍ فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ))(۳).

قال القمى رحمه الله: «((حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ماأُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ماذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ))فالميته و الدم و لحم الخنزير معروف،((وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ))عنى ما ذبح للأصنام،((وَ الْمُنْخَنِقَهُ))فإن المجوس كانوا لا يأكلون الذبائح و يأكلون الميته، و كانوا يخنقون البقر و الغنم فإذا ماتت أكلوها،((وَالْمَوْقُوذَهُ))كانوا يشدون عينيها و أرجلها و يضربونها حتى تموت، فإذا ماتت أكلوها،((وَالْمُتَرَدِّيَهُ))كانوا يشدون عينها و يلقونها من السطح، فإذا ماتت أكلوها،((وَ النَّطِيحَهُ))كانوا يتناطحون بالكباش فإذا مات ص:۳۷۵

۱- . نساء / ۲۹.

۲- . همان، ص۱۴۴.

۳- . مائده / ۳.

أحـدهما أكلوه((وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ))فإنهم كانوا يأكلون ما يأكله الـذئب و الأسـد و الـدب فحرم الله ذلك،((وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ))كانوا يذبحون لبيوت النيران، و قريش كانوا يعبدون الشـجر و الصخر فيذبحون لها،((وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ))قال كانوا يعمـدون إلى الجزور فيجزونه عشـره أجزاء ثم يجتمعون عليه فيخرجون السـهام و يدفعونها إلى رجل، و السـهام عشـره سبعه لها أنصباء و ثلاثه لاأنصباء لها، فالتى لها أنصباء، الفذ، و التوأم، و المسبل، و النافس، و الحلس و الرقيب، و المعلى، فالفذ له سـهم و التوأم له سـهمان و المسـبل له ثلاثه أسـهم و النافس له أربعه أسـهم و الحلس له خمسه أسـهم و الرقيب له سته أسهم و المعلى له سبعه أسهم، و التى لا أنصباء لها السفح و المنيح و الوغد، و ثمن الجزور على من لم يخرج له

الأنصباء شيئا، و هو القمار فحرمه الله عز و جل...»(۱).

و امـا قـوله تعـالى:((فمن اضـطر فى مخمصه غير متجـانف لاـثم))فهو رخصه للمضـطر ان يأكـل الميته و الـدم و لحم الخنزير((و المخمصه))الجوع و فى روايه ابى الجـارود عن ابى جعفر عليه السـلام فى قوله تعـالى:((غير متجانف لاثم))قال: يقول غير متعهد لاـثم و قـال على بن ابراهيم «فى قوله تعـالى: غير متجـانف لاـثم اى غير مائل فى الاثم فلا ياكل الميته اذا اضـطراليها اذا كان فى سفر غير حق و كذلك ان كان فى قطع الطريق او ظلم او جور»(۲).

قوله تعـالى:((يَسْأَلُونَـکَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُکَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَيْکُمْ وَاذْکُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ))(۳).

۱- . تفسير قمى، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲- . تفسير قمى، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳- . مائده / ۴.

قال القمی رحمه الله «فی قوله تعالی:((یسالونک ماذا... هو))و هو صید الکلاب المعلمه خاصه أحله الله إذا أدرکته و قتلته لقوله تعالی:((فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ))عن ابی عبدالله علیه السلام: سألته عن صید البزاه و الصقور و الفهود و الکلاب قال: لا تأکلوا الا ما ذکیتم الا الکلاب قلت: فان قتله قال کل فان الله یقول تعالی:((و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلموتهن مما علمکم الله فکلوا مما اسکن علیم)) ثم قال علیه السلام: کل شئ من السباع تمسک الصید علی نفسها الکلاب المعلّمه فانها تمسک علی صاحبها قال: اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکروا اسم الله علیه فهو ذکاته و قوله تعالی:((الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم))قال: عنی یطعامهم الحبوب و الفاکهه غیر الذبائح التی یذبحونها فانهم لایذکرون اسم الله علی ذبائحهم ثم قال: و الله ما استحلوا ذبائحکم فکیف تستحلون ذبائحهم»(۱).

قوله تعالی:((وَلا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ))(۲).

قال القمی رحمه الله:«و قوله تعالی:((و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه))قال: من الذبائح الیهود و النصاری و ما یذبح علی غیر الاسلام»(۳).

قوله تعالی:((قُلْ لا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ))(۴).

۱- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- . انعام / ۱۲۱.

۳- . تفسیرالقمی،ج ۱،ص ۲۲۲.

۴- . انعام / ۱۴۵.

قال القمی رحمه الله:«و قـد احتـج قوم بهـذه الآیه:((قُلْ لا أَجِدُ فِی ماأُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَهً أَوْ دَماً مَسْـفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْـقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللهِ بِهِ))فتأولوا هذه الآیه. أنه لیس شی ء محرماً إلا هذا، و أحلوا کل شی ء من البهائم، القرده و الکلاب و السباع و الـذئاب و الأسد و البغال و الحمیر و الدواب، و زعموا أن ذلک کله حلال لقوله تعالی: ((قُـلْ لاـ أَجِـدُ فِی ماأُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ))و غلطوا فی هـذا غلطا بیناً و إنما هـذه الآیه رد علی ما أحلت العرب و حرمت، لأـن العرب کـانت تحلـل علی نفسـها أشـیاء و فتحرم أشـیاء فحکی الله ذلـک لنبیه صـلی الله علیه وآله ما قالوا، فقال الله تعـالی:((وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هـذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَهٌ لِذُکُورِنا))و محرم علی أزواجنا، فکان إذا سـقط الجنین حیا أکله الرجال و حرم علی النسـاء، و إذا کـان میتـا أکله الرجـال و النساء، و قـد مضـی ذکره و هو قوله تعالی:((وَقالُوا ما فِی بُطُونِ هـذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَـهٌ لِذُکُورِنا... إلخ))(۱).

قوله تعالی:((وَاللهُ فَضَّلَ بَعْضَـکُمْ عَلَی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلَی مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَهِ اللهِ یَجْحَدُونَ))(۲).

قـال القمی رحمه الله: «و قوله:((وَ اللهُ فَضَّلَ بَعْضَـکُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَـا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلی مـا مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَواءٌ))قال لا یجوز للرجل أن یخص نفسه بشی ء من المأکول دون عیاله»(۳).

ص:۳۷۸

۱- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۲۲۵.

۲- . نحل / ۲۱.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص۳۸۹.

باب الوصيه

قوله تعالى:((كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ))(۱).

قال القمی رحمه الله:«فإنما هی منسوخه بقوله تعالی:((يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ))(۲) و قوله تعالی: ((فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ))یعنی بذلک بعد الوصیه ثم رخص فقال:((فَمَنْ خافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ))قال: الصادق علیه السلام: إذا أوصی الرجل بوصیه فلا یحل للوصی أن یغیر وصیته یوصیها، بل یمضیها علی ما أوصی، إلا أن یوصی بغیر ما أمر الله فیعصی فی الوصیه و یظلم فالموصی إلیه جائز له أن یرده إلی الحق مثل رجل یکون له

ورثه فیجعل المال کله لبعض ورثته و یحرم بعضا فالوصی جائز له أن یرده إلی الحق و هو قوله((جَنَفاً أَوْ إِثْماً))فالجنف المیل إلی بعض ورثته دون بعض و الإثم أن یأمر بعماره بیوت النیران و اتخاذ المسکر فیحل للوصی أن لا یعمل بشی ء من ذلک»(۳).

باب الاولاد

قوله تعالی:((وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللهِ حَسِيبًا))(۴).

قال القمی رحمه الله: و«أما قوله تعالی:((وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا))

ص:۳۷۹

۱- . بقره / ۱۸۰.

۲- . نساء / ۱۱.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۷۴.

۴- . نساء / ۶.

قال: من كان فی يده مال اليتامی فلا يجوز له أن يعطيه حتی يبلغ النكاح، فإذا احتلم وجب عليه الحدود و إقامه الفرائض، و لا يكون مضيعا و لا ـ شارب خمر و لا زانياً، فإذا أنس منه الرشد دفع إليه المال و أشهد عليه و إن كانوا لا يعلمون أنه قد بلغ فإنه يمتحن بريح إبطه أو نبت عانته، فإذا كان ذلك فقد بلغ فيدفع إليه ماله إذا كان رشيدا، و لا يجوز أن يحبس عليه ماله و يعلل أنه لم يكبر و قوله تعالی:((وَلا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا))فإن من كان فی يده مال يتيم و هو غنی فلا يحل له أن يأكل من مال اليتيم و من كان فقيرا قد حبس نفسه علی ماله فله أن يأكل بالمعروف»(۱).

باب الارث

قوله تعالی:((لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا))(۲).

قال القمی رحمه الله: «فهی منسوخه بقوله تعالی:((يُوصِيكُمُ اللهُ فِی أَوْلادِكُمْ))»(۳).

قوله تعالی:((وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَی وَالْيَتَامَی وَالْمَسَاكِينُ

فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلا مَعْرُوفًا))(۴).

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((و اذا حضر القسمه اولوا القربی...))منسوخ بقوله تعالی:((يوصيكم الله فی اولادكم))»(۵).

۱- . تفسير القمی، ج۱، ص ۱۴۰.

۲- . نساء / ۷.

۳- . تفسير قمی، ج۱، ص ۱۴۰ .

۴- . نساء / ۸.

۵- . تفسير قمی، ج۱، ص ۱۴۰.

قوله تعالى:((يُوصِيكُمُ اللهُ فِى أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلأبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا))(۱).

قال القمى رحمه الله: «و قوله تعالى:((يُوصِيكُمُ اللهُ فِى أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ))قال: إذا مات الرجل و ترک بنين و بنات فللذكر مثل حظ الأنثيين و قوله تعالى:((فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ))يعنى إذا مات الرجل و ترک أبوين و ابنتين فللأبوين السدسان و للإبنتين الثلثان، فإن كانت البنت واحده فلها النصف و لأبويه لكل واحد منهما السدس، و بقى سهم يقسم على خمسه أسهم فما أصاب ثلاث أسهم فللبنت و ما أصاب اثنين فللأبوين، و قوله تعالى:((فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ))يعنى إذا ترک أبوين فللأم الثلث و للأب الثلثان((مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِها أَوْ دَيْنٍ))أى لا تكون الوصيه على المضاره يعنى بولده»(۲)

ثم قال للرجال:((و لكم نصف ما ترک ازواجكم))فإذا ماتت المرأه فلزوجها النصف إذا لم يكن لها ولد فإن كان لها ولد فلزوجها الربع و للمرأه إذا مات زوجها و لم يكن له ولد فلها الربع و إن كان له ولد فلها الثمن»(۳).

و قوله تعالى:((وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ))فهذه كلاله الأم، و هى الإخوه و الأخوات من الأم فإن كانوا أكثر من ذلک فهم يأخذون الثلث،

ص:۳۸۱

۱- . نساء / ۱۱.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱ ، ص ۱ ۴۱.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱ ، ص ۱۴۱ .

فیقتسمون فیما بینهم بالسویه الذکر و الأنثی فیه سواء، فإن کان للمیت إخوه و أخوات من قبل الأب و الأم أو من قبل الأب وحده فلأمه السدس و للأب خمسه أسداس، فإن الإخوه و الأخوات من قبل الأب هم فی عیال الأب و یلزمه مئونتهم فهم یحجبون الأم عن الثلث و لا یرثون». (۱)

قوله تعالی:((وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَالَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ إِنَّ اللهَ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا)) (۲).

قال القمی رحمه الله:«قوله تعالی:((وَلِکُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَالَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ))و کان الموارث فی الجاهلیه علی الاخوه لا علی الرحم و کانوا یورثون الحلیف و الموالی الذین اعتقوهم ثم نزل بعد ذلک((وَأُولُو الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللهِ إِنَّ اللهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ)) (۳) نسحت هذه» (۴).

قوله تعالی:((یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَهِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ یَرِثُهَا إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَإِنْ کَانُوا إِخْوَهً رِجَالاً وَنِسَاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ)) (۵).

قال القمی رحمه الله:«و قوله تعالی:((یَسْتَفْتُونَکَ، قُلِ اللهُ یُفْتِیکُمْ _ الی _ فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْنِ))فانه حدثنی ابی... عن ابی جعفر علیه السلام قال: اذا مات الرجل و له اخت تاخذ نصف ما ترک من المیراث لها نصف المیراث بالایه کما تأخذ البنت لو کانت، و النصف الباقی یرد علیها بالرحم، اذا ص:۳۸۲

۱- . تفسیر قمی، ج۱، ص ۱۴۰- ۱۴۱.

۲- . نساء / ۳۳.

۳- . انفال / ۷۵.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۴۵.

۵- . نساء / ۱۷۶.

لم یکن للمیت وارث اقرب منها، فان کان موضع الاخت اخ اخذ المیراث کله بالایه لقول الله تعالی:((وَهُوَ یَرِثُهَا إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ))و ان کانتا اختیین اخذنا الثلثین بالایه و الثلث الباقی بالرحم و ان کانوا اخوه رجالاً و نساءاً فللذکر مثل حظ الانثیین و ذلک کله اذا لم یکن للمیت ولد او ابوان، او زوجه»(۱).

قوله تعالی:((إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللهِ وَالَّذِینَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَلَمْ یُهَاجِرُوا مَا لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتَّی یُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ إِلا عَلَی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ مِیثَاقٌ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ))(۲).

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ))فإن الحکم کان فی أول النبوه، أن المواریث کانت علی الأخوه لا علی الولاده، فلما هاجر رسول الله صلی الله علیه وآله إلی المدینه، آخی بین المهاجرین و بین

الأنصار فکان إذا مات الرجل یرثه أخوه فی الدین و یأخذ المال و کان ما ترک له دون ورثته، فلما کان بعد بدر أنزل الله تعالی: ((النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً))(۳) فنسخت آیه الأخوه بقوله تعالی:((أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ))قوله تعالی:((وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتَّی یُهاجِرُوا وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ))فإنها نزلت فی الأعراب و ذلک أن رسول الله صلی الله علیه وآله ص:۳۸۳

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۶۷.

۲- . انفال / ۷.

۳- . احزاب / ۶.

صـالحهم على أن يـدعهم فی دیـارهم و لاـ یهـاجروا إلى المـدینه و على أنه إن أرادهم رسول الله صـلى الله علیه وآله غزا بهم و لیس لهم فی الغنیمه شـی ء و أوجبوا على النـبی أنه إن أرادهم الأـعراب من غیرهم أو دهـاهم دهم من عـدوهم أن ینصـرهم إلا على قوم بینهم و بین الرسول عهد و میثاق إلى مده»(۱).

قوله تعـالی:((النَّبِیُّ أَوْلَى بِـالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِـهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الأرْحَامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِیَائِکُمْ مَعْرُوفًا کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُوراً))(۲).

قـال القمی رحمه الله: «و قوله تعـالی:((النَّبِیُّ أَوْلى بِـالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِـهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهـاتُهُمْ))نزلت و هو أب لهم فلمـا جعله الله المؤمنین اولاد رسول الله صـلى الله علیهم و آله و جعل رسول الله أباهم لمن لم یقدر أن یصون نفسه و لم یکن له مال و لیس له على نفسه ولاـیه فجعـل الله تبارک و تعالى لنبیه صـلى الله علیه وآله الولایه على المؤمنین من أنفسـهم وقول رسول الله صـلى الله علیه وآله بغدیر خم: یا أیها الناس أ لست أولى بکم من أنفسـکم قالوا بلى ثم أوجب لأمیرالمؤمنین علیه السـلام ما أوجبه لنفسـه علیهم من الولاـیه فقـال: ألا من کنت مولاه فعلی مولاه فلما جعل الله النبی أبا للمؤمنین ألزمه مئونتهم و تربیه أیتامهم فعنـد ذلک صعـد رسول الله صـلى الله علیه وآله المنبر فقـال: من ترک مالاً فلورثته و من ترک دیناً أو ضـیاعاً فعلی فألزم الله نبیه للمؤمنین ما یلزمه الوالد و ألزم المؤمنین من الطاعه له ما یلزم الولد للوالد...»(۳).

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۲۷۸.

۲- . احزاب / ۶.

۳- . تفسیر القمی، ج۲، ص۱۵۱.

قوله تعالی:((يُوصِيكَمُ اللهُ فِی أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلأبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِی بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ

وَأَبْنَاؤُكُمْ لاتَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا))(۱).

قال القمی رحمه الله:«و قوله تعالی:((يُوصِيكُمُ اللهُ فِی أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ))قال: اذا مات الرجل و ترک بنين و بنات فللذکر مثل حظ الانثيين و قوله تعالی:((فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ))يعنی اذا مات الرجل و ترک أبوين و إبنتين فللأبوين السدسان و للابنتين الثلثان فان كانت البنت واحده فلها النصف و لابويه لكل واحد منهما السدس و بقی سهم يقسم علی خمسه اسهم فما اصاب ثلاثه اسهم فللبنت و ما اصاب اثنين فللابوين و قوله تعالی:((فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأمِّهِ الثُّلُثُ))يعنی اذا ترک أبوين فللأم الثلث و للأب الثلثان((مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِی بِهَا أَوْ دَيْنٍ))ای لا تكون الوصيه علی المضاره يعنی بولده»(۲).

باب القصاص

قوله تعالی:((وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَی أَهْلِهِ إِلا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَی أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللهِ وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا حَكِيمًا))(۳).

ص:۳۸۵

۱- . نساء / ۱۱.

۲- . تفسير القمی، ج۱، ص۱۴۱.

۳- . نساء / صلی الله عليه و آله۲.

قـال القمی رحمه الله: «((إِلَّا خَطَأً))أی لاـ عمـدا و لا خطأ و إلا فی موضع لا و لیست باسـتثناء((وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَـلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا))یعنی یعفوا ثم قـال الله تعالی:((فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَـدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ))و لیست له دیه یعنی إذا قتل رجل من المؤمنین و هو نازل فی دار الحرب فلا دیه للمقتول و علی القاتل تحریر رقبه مؤمنه لقـول رسول الله صـلی الله علیه وآله لمن نزل دار الحرب فقـد برئت الـذمه ثم قـال الله تعـالی:((وَ إِنْ كـانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثـاقٌ فَدِيَةٌ مُسَـلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ))یعنی إن کان المؤمن نازلا فی دار الحرب، و بین أهل الشـرک و بین الرسول صلی الله علیه وآله أو الإمام علیه السـلام عهـد و مده ثم قتل ذلک المؤمن و هو بینهم فعلی القاتل دیه مسـلمه إلی أهله و تحریر رقبه مؤمنه و قوله تعالی:((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللهِ وَ كانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً))»(۱).

قوله تعالی:((وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا))(۲).

قال القمی رحمه الله: «((وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً))قال: من قتـل مؤمنـا علی دینه لمتقبـل توبته، و من قتـل نبیاً أو وصـی نبی فلا توبه له لأنه لا یکون له مثله فیقاد به، و قـد یکون الرجل بین المشـرکین و الیهود و النصاری یقتل رجلًا من المسـلمین علی أنه مسلم فإذا دخل فی الإسلام محاه الله عنه لقول رسول الله صلی الله علیه و آله: الاسـلام یجبّ ما کان قبله أی یمحو، لأن أعظم الذنوب عند الله هو الشرک بالله فإذا قبلت توبته فی الشرک قبلت فیما سواه و أما قول الصادق علیه السـلام: لیست له توبه فإنه عنی من قتل نبیاً أو وصیاً فلیست له توبه فإنه لا یقاد أحد بالأنبیاء إلا الأنبیاء و بالأوصـیاء إلا الأوصـیاء و الأنبیاء و الأوصـیاء لا تقتل بعضـهم بعضا و غیر النبی و الوصـی لا یکون مثل النبی و الوصـی فیقاد به و قاتلهما لا یوفق للتوبه».(۳)

۱- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۵۵.

۲- . نساء / صلی الله علیه و آله۳.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۵۵.

قوله تعالی:((وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنْفَ بِالأَنْفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ))(۱).

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها))يعنی فی التوراه((أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ))فهی منسوخه بقوله تعالی:((كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی))(۲) و قوله تعالی:((وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ))لمتنسخ ثم قال الله تعالی:((فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ))أی عفا((فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَه))»(۳).

قولهتعالی:((وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ))(۴).

قال القمی رحمه الله«و قوله تعالی:((وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا))_ الی آخر آیه _ و ذلک أن المشرکین یوم أحد مثلوا بأصحاب النبی صلی الله علیه وآله الـذین استشـهدوا، منهم حمزه فقال المسـلمون أما و الله لئن أولانا الله علیهم لنمثلن بأخیارهم، فذلک قول الله تعالی:((وَإِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ))یقول بالأموات((وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ))»(۵).

۱- . مائده / ۴۵.

۲- . بقره / ۱۷۸.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۷۷.

۴- . نحل / ۱۲۶.

۵- . تفسیر قمی، ج۱، ص۳۹۴.

قوله تعالی:((وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ إِنَّهُ لايُحِبُّ الظَّالِمِينَ))(۱).

قال القمی رحمه الله:«ای لا تعتدی و لا تجازی باکثر مما فعل بک»(۲).

باب الدیات

قوله تعالی:((وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ))(۳).

قال القمی رحمه الله:«و قوله تعالی:((و لقد خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِی قَرارٍ مَكِينٍ إلی قوله ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ))فهم سته أجزاء و ست استحالات و فی کل جزء و استحاله دیه محدوده، ففی النطفه عشرون دینارا، و فی العلقه أربعون دینارا، و فی المضغه ستون دینارا و فی العظم ثمانون دینارا، و إذا کسی لحما فمائه دینار حتی یستهل فإذا استهل فالدیه کامله...((ثم انشأناه خلقاً آخر))فهو نفخ الروح فیه»(۴).

باب الحدود

قوله تعالی:((وَاللاتِی يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِی الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِيلا))(۵).

۱- . شوری / ۴۰.

۲- . تفسیر القمی، ج۲، ص ۲۵۰.

۳- . مؤمنون / ۱۲-۱۴.

۴- . تفسیر القمی، ج۲، ص۶۵.

۵- . نساء / ۱۵.

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((وَ اللَّاتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبِیلًا))فإنه فی الجاهلیه کان إذا زنی الرجل (المرأه) کانت تحبس فی بیت إلی أن تموت ثم نسخ ذلک بقوله تعالی:((الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ))(۱)»(۲)

قوله تعالی:((إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الأرْضِ فَسادًا أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ

الأرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ))(۳).

قال القمی رحمه الله: «و قوله تعالی:((إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ _ الی _ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الأرْضِ))فانه حدثنی ابی عن علی بن حسان عن ابی جعفر علیه السلام قال: من حارب الله و أخذ المال و قتل کان علیه أن یقتل و یصلب و من حارب و قتل و لمیأخذ المال کان علیه أن یقتل و لا یصلب، و من حارب فأخذ المال و لم یقتل کان علیه أن تقطع یده و رجله من خلاف، و من حارب و لم یأخذ المال و لم یقتل کان علیه أن ینفی ثم استثنی عز و جل فقال:((إِلَّا الَّذِینَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَیْهِمْ))یعنی یتوب من قبل أن یأخذهم الإمام»(۴).

قوله تعالی:((الزَّانِیَهُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَهَ جَلْدَهٍ وَلا تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللهِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ))(۵).

۱- . نور / ۲.

۲- . تفسیر القمی، ج۱، ص۴۱.

۳- . مائده / ۳۳.

۴- . تفسیر القمی، ج۱، ص۱۷۵.

۵- . نور / ۲.

قال القمی رحمه الله:«و قوله تعالی:((الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ))و هی ناسخه لقوله تعالی:((وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِكُمْ))- إلی آخر الآیه -(۱) و قوله تعالی:((وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللهِ))یعنی لا تأخذکم الرأفه علی الزانی و الزانیه فی دین الله((إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ))فی إقامه الحد علیهما. و کانت آیه الرجم نزلت الشیخ و الشیخه إذا زنیا فارجموهما البته فإنهما قضیا الشهوه نکالاً من الله و الله علیم حکیم و فی روایه أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی:((وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما))یقول:((ضربهما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ))یجمع لهم الناس إذا جلدوا»(۲).

والزنا علی وجوه و الحد فیه علی وجوه فمن ذلک أنه أحضر عمر بن الخطاب سته نفر أخذوا بالزنا فأمر أن یقام علی کل واحد منهم الحد و کان أمیرالمؤمنین علیه السلام جالسا عند عمر، فقال علیه السلام: یا عمر لیس هذا حکمهم، قال: فأقم أنت علیهم الحد، فقدم واحدا منهم فضرب عنقه و قدم الثانی فرجمه و قدم الثالث فضربه الحد و قدم الرابع فضربه نصف الحد و قدم الخامس فعزره و أما السادس فأطلقه فتعجب عمر و تحیر الناس، فقال عمر یا أبا الحسن سته نفر فی قضیه واحده أقمت علیهم ست عقوبات لیس منها حکم یشبه الآخر: فقال علیه السلام: نعم أما الأول فکان ذمیا زنی بمسلمه و خرج عن ذمته فالحکم فیه السیف، و أما الثانی فرجل محصن زنی فرجمناه، و أما الثالث فغیر محصن فحددناه، و أما الرابع فعبد زنی فضربناه نصف الحد، و أما الخامس فکان منه ذلک الفعل بالشبهه فعزرناه و أدبناه و أما السادس فمجنون مغلوب علی عقله سقط منه

التکلیف»(۳).

ص:۳۹۰

۱- . نساء / ۱۵.

۲- . تفسیر قمی، ج۱، ص۷۱.

۳- . تفسیر القمی، ج۱، ص۷۱-۷۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹